کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب اختیارات بدیعی

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۶۸۵۶

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۰۲۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۰۸۰۲۱

کتاب اخبار الساعه بدیع

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۶۸۵۶

۱۶۸۵۶
۲۰۸۰۲۱

هو الغفور

بفرمایش آقای آمیرزا غلامرضا
این کتاب بدست این حقیر
سراپا تقصیر سید یعقوب فرزند
مرحوم سید فضل الله حسینی صحافی
شد در رمضان سنهٔ ۱۳۷۲

رضای دوست مقدم بر اختیار من است
بدوش من ملکی هم حسابدار من است
بروز حشر شفیع جدّ تاجدار من است
درانجهان حکّان ورادیار من است
بدانکه معتقدم من بروز بازپسین

سید یعقوب حسینی

١٦٨٥٦
٢٠٨٠٢١
مجى

[illegible]

RΔΛΤ1

١٩٠٨٠٧

... وصل الله علی خیر
خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

افضل

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الفتاح العلیم

ابتدا و حمد بی حد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع
و دق از اوراق و شجری از اشجار رحمت و صنع پادشاه و هر برگ
زهری از ازهار را انوار اجاد و پادشه بیت
برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
بی امر کن فکان او سبع نباتات از دریچه وجود لب بگشایند
نمی کشایند و بی حکم فرمان دوا او سلطان حرم دی برگ گلی از
نمی ربایند تا سحاب قدرتش ابنا زی بستان روزگار رنگ و صنع
خانه آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش
بر چهره نباتات و حیوانات نکشید نوع و جنس اشکال گوناگون
ظهور جلوه ننمود شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه رسول
از تکوین موجودات وجود مبارک او بود موجب خلق آفرینش
او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها بیت
ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد
بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ جزء از اجزا
و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر چند معرفت
تمامها بغیر از خالق بر هیچکس ظاهر نگشته و خود در گنجینه اختراع

از کم

در باب خود اقوی بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو سال تا سه سال
ضعیف شود و اما وقت گرفتن صموغ چون بازرد و اشق و جاوشیر
… بماند بعد از انعقاد بیش از جفاف گیرند و بیشتر صموغ را
… بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون اما گرفتن لعابها چون بزر قطونا
بزر هرج و بلیلجه و امثال آن وقت رسیدن بجز وی بیش از نقصان
اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقاء وی بیشتر بود اما وقتی که
… تازه و قوی بیابند انگاه وی را بدل کنند اما حیوانی مانند قرون
… و اکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در
ربیع و از اصح المزاج و از رسیده تر و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن
حیوانات میته التفات نکنند و از ایشان ادویه بگیرند اما معدنیات
… مثل زرنیخ و امثال آن اولی بود که از معادن معروف
گیرند که جوهر آن پاک بوده و در لون تفاوت نبود و در
… بود و اما نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول
… آن داده و گرفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن
… دوم خشک دارو با چیزی که حافظ بود بخاصیت چون خلط
… زرنیخ یا فلفل یا جوز خلط فرفیون یا سلت یا باقلی یا پوست
… خشخاش سفید یا باقلا و امثال آن سبب قوت اجزا…
… ادویه را وجه بود که در ظرفی کنند که سردی تنگ نهاد و مران
… قوت آن تا بیش هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر
… که در ظرف ابریق کنند و اگر یافت نشود آبگینه و کافور در
… گر یافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند

کوزه محکم دارند مانند بزر ورد و اوراق و بعضی در ابانه کنند مانند خربق و …
دیگر بارها و امثال آن و بعضی در کیسه کرباس کافی بود مانند عاقرقرحا و بوزیدان
چارم آنکه جایگاه آن جایگاه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت
و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که تنگ گشاده بود و هم …
بود ننهند تخم ادویه لازم آید که هر یکی بجای خود بود یعنی نگاه دارد ادویه
حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج
امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد و قبول آن روایح داشته باشند
و سبب آن مجاورت قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن
ننهند چون این معنی معلوم شد که ادویه ازین سه قسم بیرون نیست و هر چه از
سه قسم بیرون نیست از ادویه نیست و قولی کلی که دوا از غیر تمییز کند باید دانست
اکنون بدانک آنچه ماکول و مشروب آدمیانست از پنج قسم بیرون نیست یا غذا
مطلق یا دوا مطلق یا اغذیه دوایی یا ادویه غذایی یا سم و آنچه …
یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و آنرا کمال …
و آن غذا مطلق بود همچون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را
باروی بدن را این را دوا مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل و امثال
آن یا چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز بدن در وی
اثر کند و آنرا بدل یا تحلیل سازد این را غذایی دوایی گویند همچون … کرفس
و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوایی غالب بود آنرا دوای غذایی …
کمون و ناخواه و کرویا و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت …
وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد آنرا سم خوانند مانند …
و شوکران و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد …

… جانب …
باب الالف آطریلال نباتیست که تخم وی
… و مانند تخم کرفس بود به بزرگی و برنگ کبود بود و بشکل زیره بود
… بود و آنچه سبز بود و قدری از آن بزرگتر بود آنرا تخم خلال دان
… آن اطریلال است غیر مصری و آنچه کبود رنگ بود آطریلال مصری
… و حشیش وی را رجل الطیر خوانند و رجل الغراب خوانند و حرز الشیاطین
… و گفته شود و طبیعت آطریلال گرم و خشک است در آخر درجه دوم
… دوای بهق و برص بغایت سودمند بود و بعضی تنها استعمال کنند و بعضی
… ان با دارگل عاقرقرحا بسایند و بعسل تر شند و لعوق کنند … ساعت
… در آفتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند و گاه باشد که همان زمان
… و گاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله بزند و بعد از آن آب …
… ان دوا از شود بقدرت حق جل و علا لون آن موضع باز لون اندام
… خاصه که این زحمت در موضعی گوشت مند بود زودتر و آسانتر زایل گردد
این مجربست و مجربات جامع این کتاب امتحان کرده است و این شربتی
… است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشد بعد از آن این دوا استعمال کند
… باید کردن تا بتان باشد وقتی که آفتاب در غایت گرمی باشد و بعضی گویند
… جزو نیم آطریلال و پوست باریک جزوی و ورق سداب یک جزو و مجموع کوفته
… بیخته پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامند از برص شفا یابد
… ان الله تعالی خاصه در آفتاب هر روز بنشینند چندانکه عرق بکند و اگر بسایند آطریلال
… و بچه در بینی زن حامله دهد بچه بیندازد آذرعیس بزبان اهل دمشق و مصر
… خوانند و آن قسم اصل ابزبادیس است و بیاریمی پوست پنج رز سنگ خوانند

وطبیعت آن گرمست در درجهٔ اول وخشک در دوم ومنفعت آن آنست
که چون بجوشانند وبدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد وهر
نوع قلاع که باشد وبغایت مجربست واگر بجوشانند در گلاب و در چشم چکانند
رطوبتی که باشد خشک گرداند وسودمند بود جهت تقویت دموی که فراخ شده
باشد واگر بیش از در چشم استعمال کند صحت چشم نگاه دارد واگر بطبیخ آن
احتقان کنند سودمند بود جهت ریشهای روده واگر بشراب یا سرکه بجوشانند
وبیاشامند بغایت نافع بود جهت درد جگر ووَرَم آن نرم کند وصاحب
جامع گوید که اطبای مصر در داروهای چشم بدل مامیران چینی ومامیران کی [illegible]
میکنند **آبار** انکه محرقست بپارسی سرب گویند صنعت آن بستانند [illegible]
برروی تابه نهند وقدری گوگرد بران اندازد ودر کوزه وکاشه [illegible]
سوراخی در بن آن کنند وبر سروی نهند وبدمند تا آن زمان که سوخته گر[دد]
برداره واستعمال کنند وطبیعت آن سردست در درجهٔ دوم ومنفعت آن آن[ست]
که چون مغسول کنند نفع ریشهای چشم بکند وسودمند بود جهت ریشهای
مفاصل ودیگر عضو چون دران موضع درد کند ومجلس بر ابیر [illegible] وسرطان
وریشهای زشت وبدل آن اثمدست **آبق** اکسیریان زیبق را خوانند و
بزبان ایشان زیبق جبلی نام دارد ودر حرف زا گفته شود اسما وطبیعت
ومنفعت آن **آبگون** لباب النحل است ولباب القوم ولباب البر نیز گویند
آن لباب الحنطات بعربی نشا گویند وبپارسی نشاسته ودر حرف نون [گفته]
گفته شود **القد** ذنقرا است وگفته شود **ابوخلسا** الجوسا است وحجر الجاد
وعاقر سمعا وبجرة الدم ودجل الحمامه وحمیرا هوفیلوس وشنقاده گلها وانقلیا
گویند وبه شرنامی خالوما ولفظی دیگر بالقیس وکاهو خو نیز خوانند واین جمله

وتمشیر بکار برند صحیح مجربست از آبنوس هندیست وگویند بدل وی چوب
سکی زرست ومصلح آن صمغ عربی باشد هموزن بود **ابرکاکا** وابرکاکا
نیز گویند وآن نسج العنکبوت است بپارسی کره گویند وبشیرازی گرتینه
ومنفعت وی آنست که چون بر جراحت نهند خون باز دارد وورم
نکند که آن جراحت ورم کند وچون سرکه بر ان بچکانند وبر ریش دهند
در ابتدای آن وورم نکند تا خشک شود سودمند بود وورم نکند که دمل بزرگ
شود وباز گرداند واگر نقره بد بیده آن بالند جلای تمام بدهد واگر
گوئیند که در تابستان باشد وکثیف وسفید در پوست نهند ودر بازوی
کی که او را تب ربع بود ببندند زایل شود **ابرون** حی العالم وگفته
شود قاقلة الصغار ومعنی ارون الی ابد یعنی همیشه زنده وبرگ وی همیشه
سبز بود ونریزد ودر حرف حا گفته شود **ابل** سم حی العالم وگفته شود
ابرالنط قاقلة الصغارست چون از غلاف بیرون کنند لاجی خوانند وغلاف
آن مثلث باشد وآن دو نوعست یک نوع بمقدار جوز بوا بود ومثلث
شکل ویک نوع مانند استخوان بلیله گرد شکل بود وپوستی رقیق بروی بود و
هر دو نوع قاقله کوچک است وهیل وهال وخیربوا وهال بوا وهیل بوا و
[illegible] نیز خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است در درجهٔ سیم وبهترین وی
آنست که بغایت بوی تیز داشته باشد ومنفعت وقوت وی مانند قرنفل است
جهت معده سرد وجگر سرد سودمند بود وقی باز دارد وگویند لطیف تر از
قاقله بزرگست **آبت** تخم اوجست بپارسی گوشت تیغ خوانند ووی
بالنگ خوانند وبهترین وی گوشت بالنگ دبه است که بابتو خوانند ودیگر
آن را ترنج خوانند وطبیعت آن گرم وترست در درجهٔ اول لحمان خوردن

و بد هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که
ربّا کنند **ابوعلس** پارسی کل جیری خوانند و آن انواع است و در باب خا گفته شود
ابن عرس پارسی راسو خوانند اگر اندرون وی بکشند پاک کنند و خشک
کنند ده مثقال از آن دفع ضرر باد سموم بکند و اگر دماغ وی با گوشت ما[...]
بخورند صرع را سود دارد و اگر وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک
کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و اگر بسوزانند در دیگی مسین
و خاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود و اگر خون وی بر خنازیر
بمالند سودمند بود و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند نافع بود
و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر بازوی
زن بندند آبستن نشود و رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس
ببیند فریاد کند و موهای وی راست بایستد **ابا غوره** آشی است مانند
زیره باج اما عوض سرکه آب غوره کنند یا سرکه مصعد و قند زیاده
باشد و خوردنهای آن با قدری عود در کرباسی بندند و در دیگ اندازند و
قند و بادام بود و موافق معده و جگر باشد و مقوی دل **اتان** خر ماده است
و شیر وی جهت مسلول بغایت نافع باشد **اترج** پارسی ترنج خوانند و
پوست زرد آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و گوشت آن گرم و تر است
در درجهٔ اول و تخم آن گرم است و در وی اندکی رطوبتی هست و ترشی آن
سرد و خشک است در درجهٔ دوم و منفعت وی آن است که کلف را زائل کند چون طلا
کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن سود دهد و صفرا بشکند و اشتهای
طعام باز دید کند و مالیخولیا که از صفرای سوخته بود سودمند بود و قوت
[illegible]

[...] جارات و پارسی شنگار خوانند و خرجوده گویند و بهترین آن بود
که ورق وی سیاه رنگ بود و بیخ وی سبز بود و ورق آن بسیار بود و
طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجهٔ دوم و منفعت وی آن است که چون با سرکه
بر بهق طلا کنند زائل کند و سپرز را نافع بود و جگر را پاک کند چون با سرکه بود
خواه خوردن و خواه ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و
چون با پیه بر خنازیر نهند تحلیل یابد و ریشها را نافع بود و شقاق معده و چون
ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر
گزندگان اندازند آن گزنده بمیرد و بیخ آن چون زن بجوشتن برگیرد بچه
بیفتد از ده درم و صلب که در رحم بود تحلیل دهد بخوردن و در آب آن نشستن بچه
براند بقوت و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع
آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود یا کدو **ابریشم** نیکوترین آن بود که پاک
و نیکو بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
در اول درجه و خوزی گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا را پاک کند و چون
را نغز بر کند و قوت بدن دهد و خون زائل کند و ذهن تیز کند و روشنایی
چشم بیفزاید و چون در معاجین بکار کنند که شیرینی آن عسل بود مجامعت را
زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند
مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی مانند سوختن صوف بود و در صاد
گفته شود و اگر مقرض بود لطیف تر بود از بهر آنکه قوت او زیاده بود
و چون سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت نیکو بود
و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و چون بعد از سوختن بشویند
جهت ریشهای چشم سودمند بود و پوشیدن مستحب بود مانند پنبه بلکه معتدل بود و

[illegible]
وی رب ریباس و ارنج بود **ابهل** جوز الابهل گویند و ثمرة العرعر گویند
عنجه نیز گویند و آن ثمره سرو کوهی است و بپارسی تخم وهل گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم جالینوس گوید در سیم و بهترین وی سیاه رنگ
بود فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر با روغن
کنجد بجوشانند در ظرفی آهنی تا سیاه شود و در گوش چکانند گرانی زایل
کند و چون بکوبند و بر سر بزند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر بر درم مغوف
سازند گرهها مجموع برد و اگر بپاشانند یا بعسل سرشند و لعوق کنند ربو را
نافع بود و اگر سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و اگر زنان
بخود کشند بزکرد یا بخور کنند بچه بیندازد و وی مضر بود بحلق و مصلح آن
الوج است یا خولنجان یا حاما و بدل وی جوز السرو است و دارچینی
مساوی و گویند بدل آن نیم وزن آن دارچینی است و گویند بدل آن بوزن
آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است **آبنوس** دو نوعست سیاه و ملمع
و درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند
فرو رود و بهترین آن سیاه هندی است و طبیعت آن گرم و خشک در
درجه سوم و چون خشک کنند بآب و کحل سازند سفیدی چشم و شبکوری
زایل کند و سودمند است جهت سوختگی آتش و اگر بسوزند در دیگی گلی تا وقتی
تا چون فحم شود و بشویند همچنانکه ایارج غسل کنند بغایت نافع بود جهت
درد چشم که از پوست بود و جهت خارش چشم موی رویانند و اگر بیاشامند
سنگ گرده و مثانه بریزاند و اگر تراشه آن سحق کنند و بر ریشهای زشت
افشانند خشک گرداند و جامع این کتاب دو خشک بندها که از زخم کا

و حرارت و گزندگان موذی و جهت تریاق نافع بود اما معده و عصبها
زیان دارد و مصلح وی شراب خشخاش بود و بدل آن آب لیمو بود و
بوییدن آن دفع عفونت هوا و وبا کند اما دماغ گرم را زیان دارد
و مصلح وی بنفشه بود و قشر آن ازاد و یه قلبی است و مفرح و تریاق در وی
هست و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا
کنند نافع بود و اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد و عصاره وی سودمند بود
جهت گزندگی افعی و اگر بیجان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خمر اندازند
زود ترش کند اما گوشت وی بطی الهضم است و معده را بد بود و قولنج آورد
و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانه وی سودمند بود جهت گزندگی
عقرب چون دو مثقال مقشر کنند و بآب نیم گرم بیاشامند و شراب پخته
ان و اگر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را تحلیل کند و اگر در میان
جامها کنند ریزه جامه را نگاه دارد خوردن و دیسقوریدوس گوید اگر از
د وی یا جزوی یا ده جزو فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیفگند
و بخور کردن وی بواسیر را نافع بود و ورق آن مجفف و محلل بود و طعام
را هضم کند و مسخن معده بود و سده بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده
و احشا بود و منفعت [illegible] دیگر بقشر اما راوق و مفتاح وی لطیف تر
از قشر است **اثرار** ابزار بادی است و ازاد نیز گویند و امبرباریس نیز گویند
و آن زرشک است بپارسی زرشک خوانند و زارج گویند و کحه نیز شود **اثمد**
کحل اصفهانی است بپارسی سرمه اصفهانی گویند و آن معدنی است و بهترین
آن بود که شفاف بود و سنگ نبود آنرا بروغن گاو چرب کنند و بسوزانند
مانند نقطه سیاه که بران باشد بسوزد و بسایند و بکار برند طبیعت آن

سردست در درجهٔ اول و خشکست در دوم و گویند سرد و خشک است در دوم
منفعت آن آنست که اگر در چشم کشند آب ریختن از چشم باز دارد و ...
چشم نگاه دارد و گوشت زیادة بخورد و اگر با پیه بز سوخته اکتحال کنند
نافع بود و اگر بمجان سوده بر جراحت تازه براکنند سودمند بود بغایت
اما چون بکنند سود اثر سیاهی بماند و بمجان ریش قضیب و اعضای ...
... بکار آید و قولی گویند چون با اقلیما و عسل کف گرفته رقیق در ...
صداع را زایل کند باید که در جانب مقابل کنند و اگر زن بجوشیدن ...
حیض باز دارد و اگر در بینی دمد خون که از غشا دماغ آید باز دارد و ...
وی ابارات و وی مضر بود بشش و مصلح وی شکر و کثیرا بود ...
ازار الخوارات و گفته شود اترار ازعدا است و سبستان و مرسادوا
عین السراطین و سکبینه و بخبنویه و اعیش و حب العقد و طار ...
قنطافلون و ذو خمسة اوراق این جمله اسم فنجنکشت و بنجنکشت ...
نیز گویند پارسی فلفل بری خوانند و بشیرازی تخم دلاشوب گویند و در ...
رود نا روید و تخم آن گرم و خشکست در درجهٔ سیم و چوب وی بانیو را استعمال
کنند و منفعت وی در باب درد و جمره اوراق گفته شود اثل نوعی از طرفا
و در ط گفته شود اجاص دو نوعست سیاه ... سیاه را عیون البقر
خوانند و آن سفید شاهلوج و صفت آن گفته شود و آن سیاه را ...
آلو سیاه گویند و بهترین وی آن بود که بغایت خود رسیده باشد و بزرگ
و شیرین بود و طبیعت آن سردست در اول درجهٔ دوم و تر است در آخر آن
منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صاف کنند و نبات ...
زنجبیل در آن حل کنند بدستی که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن گرداند و حرارت ...

شاید ورق افتاده باشد

11

مرزنگوش

ترجمت و چهار دانگ وزن آن لبن التین و نیم وزن آن بادآورده اذان
الفار انا غلیس است و محسق و هیمون و ریحان داود و رعش اذ علیوب
و عنقر و حرد قوس این جمله اسم مرزنجوش است و مرزنجوش نیز گویند ...
مرزنگوش گویند و بیونانی دوس افطی یعنی آن آذان الفار بود و حق
الفا نیز خوانند طبیعت حشیش آن گرم و خشک در دوم و گویند در سوم و چوب
آن گویند سرد و تر است در اول و بهترین وی آنست که گل وی لاجوردی رنگ بود
و جهت صرع و لقوه بغایت نافع بود جهت صرع خوردن و جهت لقوه بعصاره
آن سعوط کردن و جهت زنکی ... چون با شراب بیاشامند و اگر با سرکه ... گزیدگی
عقرب ضماد کنند نافع بود و جهت وجعها که از سردی و تری بود و صداعی که هم
از آن باشد و سختی معده و احشا بود و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند و خفقان
و رطوبات معده و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط بد پاک کند و تجفیف کند
... که با آب وی و اندکی عسل غرغره کنند و چوب وی چون بر عضوی نهند که
... در آن باشد بیرون آورد و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی بزر خود
بزر قطونا بود اذخر خلال المأمونیه گویند و بتازی ... و بیونانی ...
قطی دیگر طوسلس و خوف نیز گویند و تبن مکه و کاه مکی هم گویند
... کورکیا خوانند و بهترین وی عربی بود و سرخ رنگ باریک خوشبوی
طبیعت آن گرم و خشک بود در درجهٔ اول و در ... باشد و در غیار ...
... باشد طبیعت نوع اعرابی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک
اول و اسحق گوید گرم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که ... کرده
... بریزانند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ
...

وجگر وگرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی معاجین کنند اما از خوچه(?)
صلب کرد در معده و جگر بود ضماد کردن نافع بود و جهت درد [illegible]
خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب بجوشانند بول براند و حیض [illegible] مثانه [illegible]
بحلل جمع شها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن [illegible]
مشروب امابح وی سودمند بود و اگر در جلاب جهت مفاصل [illegible]
تبهای بلغمی با سکنجبین در آخر آن بدهند و اگر بجوشانند و در [illegible]
بود و در تبهای گرم که در رحم زنان بود و در پیچ قبض زیاده [illegible]
فقاح تخین زیاده بود اما بعض موجودات در مزاج [illegible]
الذریره است و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن گلاب [illegible]
بود و مصلح آن صندل و گلاب بود یا عرق نیلوفر اذان الفیل [illegible]
و گفته شود اذان الجدی لسان الحمل است و گفته شود اذان [illegible]
الشاه گویند و آذان الغزال نیز گویند و آن نوعی از لسان الحمل
گفته شود و انواع آن در باب لام اذان العبد و آذان [illegible]
آن مرماحوز(?) الراعی است و گفته شود اذان الدب به یونانی فلومس(?)
بوصیر است و گفته شود و این اسم بدان سبب نهاده اند که برگ [illegible]
اذان امیمون(?) نوعی از کف دریا است و در زبد البحر گفته شود و [illegible]
وصفت آن اذریون آذرگون خوانند و ادم گویند و [illegible]
صاحب جامع است که نوعی از اقحوان است و گل اقحوان زرد بود
بود و این خلاف گل اقحوان زرد و سفید و محو گوید نبات آن
یک گز باشد و مؤلف گوید نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات [illegible]
از یک وجب زیاده باشد و برگ آن ببرگ اقحوا[illegible] مطا[illegible]

بغایت سرخ رنگ بود مانند آتش و میان گل وی سیاه بود و از گل اقحوان
کوچکتر بود اما گل اقحوان بیابان زرد بود و برگهای گل وی سفید و
اذرگون کنار سرخ و میان سیاه و این نوع از شقایق است بتحقیق طبیعت
آن گرم و خشک در دوم منفعت آن آنست که چون با روغن بیامیزند و
بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و تحلیل دهد و سودمند بود جهت
درد دل که کهنه شده باشد و بر کلف طلا کردن نافع بود و در وی قوت
تریاقی هست و جالینوس گوید عرق النسا را و نقرس و مفاصل و لقوه را نافع
بود و فولس(?) گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند
سود دهد و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود و ورمهای
نفش(?) و جگر و معده را نافع بود و مقدار شربت از وی یک درم بود و مضر بود
و مصلح آن عسل بود و بدل آن بادآورد اذان القیس قوطولیدون است
و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود در باب حا ارطاط درخت کور است
و کادی نیز گویند و گفته شود ارمال چوب چینی است و ارماک نیز خوانند و مانند
عود است و بهترین آن بود که بوی او بوی قرنفل ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس
گوید گرم است در دوم و خشک در اول و ارحجانی گوید در وی قبض و تجفیف
و منفعت وی آنست که بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و اگر بر
ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد جگر را سود دهد و شکم
ببندد و مصلح آن جلاب یا بزر قطونا ارطاماسیا ارطمیسا گویند و آن
طمیسا است و بلغاسف و برنجاسف گویند و گفته شود در ارمطانیخ است و
گفته شود ارزه درخت صنوبر است که بر نمی دهد و از وی زفت بسازند و
[illegible] چوب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک ارز بپارسی برنج گویند

جهة عرق النسا و نقرس و مفاصل
و درد دل و لقوه

گفته شود **ارشد** اُشق است وگفته شود **اردشیران** نوعی از مرو است
وگفته شود دریم انواع آن **اربیان** ملخ دریایی است وآنرا جراد البحر
خوانند وآن دو نوع است کوچک وبزرگ وبپارسی میگ دریایی خوانند و
ماهی ربیان خوانند واگرچه صاحب جامع یک قول آورده که بلغت اهل
شام نوعی از ماهی بزرگ است ونوعی دیگر آورده است که آن بهار است ودرد
قول خلاف آنچه محقق است گفته شد وطبیعت آن گرم وخشک است وگویند
تر است وبهترین آن تازه بود ومنفعت وی آنست که باه را زیاده
کند وطبع نرم دارد وگویند که غذای صالح دهد واما صحیح آنست که خلطی غلیظ
بد از وی متولد شود ومسکّو آن مولد سودا بود ومصلح آن روغن بادام
وبدل آن ریتیا بود **ارجان** لوز البربرست وگفته شود **ارجوان** بهار درختی
بپارسی آنرا ارغوان گویند بهار ادیخان بیخوانند وطبیعت آن سرد وخشک
بوست بیخ آن اگر بخان بجوشانند وآب آن بپاشند فی تمام آورد وآن
مجربست واگر چوب وی بسوزانند وبرابروی مالند موی برویاند وسیاه
وانبوه گرداند واگر از بهار وی شرابی سازند منع خمار بکند ونافع بود
ارافوا تخمی است سیاه مدور وشکل بغایت صلب ودر میان عدس می باشد
وبپارسی آنرا اسپهک گویند منفعت وی آنست که چون آرد وی با سرکه
وآرد ور شند وشش ساعت بنهند بعد از آن به آب بهامی شدو بر
ورمهای صلب ضماد کنند نرم گرداند ودرد آن زایل گرداند **ارخیفه**
نباتیست که آنرا ارزیز گویند وگفته شود **ارمنین** ابن جلجل گوید ملقل است
وگفته شود در قاف صفت آن **ارنب بری** لاعشورس ولاغوش ولاغوی
خوانند وبپارسی خرگوش گویند بهترین وی آنست که لون آن بیاض زند

م ... ست

سیاه وانبوه کرداند

وطبیعت وی سرد وخشک در دوم وگویند معتدلست وگویند گرم است در او
خشک در دوم بهترین وی کربالیست بعد از آن خوارزمی بعد از آن گیلانی
منفعت وی آنست که شکم ببندد بهشتی باعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم
اما برنج کربالی چون بشویند وبا روغن بادام یا دنبه یا روغن کنجد بپزند
بود جهت گزندگی واگر با آب خشک دانه بپزند سده متولد نکند و
را لازم دارد واگر با آبی که برنج سرخ جوشانیده باشند با بعضی ادویه قابضه
حقنه کنند جهت پیچ آورده نافع بود اما بسفید لون روی را اصلاح کند و
فربه کند اما مضر بود با صحاب قولنج ومصلح آن شیر تازه است یا روغن
صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل وشکر سرخ است وجالینوس گوید برنج
ببندد وچون با شیر بپزند منی بیفزاید ودیسقوریدوس گوید برنج خام
نافع بود وجهت شکم خون رفتن وعلت کرده ومثانه واحتقان رحم
نافع بود وجالینوس گوید بدل آن سبست جوابست **ارید بند** دوایی
مانند پیاز شکافته کاز سیستان خیزد ومنفعت وی آنست که چون
طلا کنند نافع بود واگر بپاشند خون براند بقوت **اراه** مصطکی
وحلال نیز گویند وآن علک رومی است وگره نیز گویند وگفته شود ار
حجر النور است وگفته شود **اردم** از دیونست وگفته شد **ارسط**
طولیت واین اسم مشتق از ارسطو است وگفته شود در باب زا
نباتیست صحرایی ودر طلا بکار برند جهت گزندگی جانوران خاصه زنبور
ودر جرب طلا کردن نافع بود وآن قثاء الحمار است وگفته شود
طیا گویند وآن نوشادر است وگفته شود **ارقان** دقونست ودعا
ایرقان ویرقان ویرنا ویرنا این جا اسم حنانت ودبار

ودیا بالی که سنگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک خون وی چون
گرم بود بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کنند دفع
سموم بکند و بیخ را نافع بود و جلا چشم بدهد و دماغ وی بریان کرده جهة
رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت مفید بود و چون ضماد کنند دماغ
وی بر جای دندان رفو دبر وید و در خواص آورده که پای وی چون بر
زن تعلیق کنند آبستن نشود مادام که با وی باشد و بقراط گوید سر وی چون
بسوزانند و با پیه خوک طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و پیه مایه وی چون
با مشک یا باده غن یا با عسل حل کنند و بار که باشامند صرع را نافع بود
و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامد بار که منع آبستنی بکند و اگر زنی که هرگز
آبستن نشود بعد از طهر بخورد بیشتر بگیرد آبستن گردد و آن پادزهر مجموع
زهرهای کشنده است باذن الله تعالی خاصه گزندگی افعی و گویند که چون
بدن را ببوی او بخور کنند از ریاح اذیتی نرسد اما گوشت وی خون غلیظ
از وی حاصل شود و عرق آن در نقرس و مفاصل نزدیک بفعل عرق ثعلب
در ان نشستن و گوشت وی اولی بود که با دوغها بپزند مثل زیت و اگر بریان
کنند بخار آن بهتر بود و وی سهر آورد و مصلح وی ابازیر بود ارنب بحری
حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ و بر روی سنگ پاره است
و اگر سر وی بسوزانند خاکستر آن نافع بود جهة داء الثعلب خاصه که با پیه
خوک طلا کنند البته موی برویاند و اگر در چشم کشند آن خاکستر جلا بدهد و از
جمله سموم قاتله است و خون وی گرم بر بهق و کلف چون طلا کنند زایل کند
و خاکستر آن چون سنون سازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن آن
ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و دشواری و نفث دم و درد معده

کرده

کرده و بوی بول بنفسجی بود و شش را ریش کند و از آن جمله است که کشنده است
معالجات آن بلعابات و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خبازی و
خطمی کنند جوشانیده ارسا ایقون رز بیخ زرد است و گفته شود در صفت
زرا بیخ ارغلی اساطیت و گفته شود ارغادنی بناتیست بشکل و مانند حشیش که
بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان و مرد باشد که فرق نکند از شقایق
بي و مؤلف گوید بیشتر اذی آنرا اکل الما گویند سرخ منفعت وی آنست که [illegible]
چشم پاک کند و ورق آن چون ضماد کنند ورم چشم و ورم آن ساکن کند و در وی
قوت تحلیل و جلا بود ازاد درخت در حقیقت درکان دیر از جزء مین [illegible]
و بیادرسی طاق گویند و بهترین وی بستانی بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن
گرم است در سیم و گویند در دوم و خشک در آخر درجه اول و ورق آن از بهایم
بجاود و پیرده جوکب وی بزمین فعل دارد و عصاره وی نافع بود جهت
دفع سموم چون با عسل بیاشامند و جهت قولنج نافع بود و سده بگشاید و
مقعد را نافع [illegible] وی برد دم بود و مضره وی مؤلف گوید جهت سرفه بلغمی نافع بود
و اگر چه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده است که کشنده است اما خود بجهه
امتحان کرده شد خلاف است و ورق وی موی دراز کرداند و اگر بدان سر
ت بشویید و بدل آن در دراز کردن موی و ورق سپند است ارموزد خند قول است
و گفته شود اسفیداج پارسی سپیداب گویند و نیکوترین آن پاک سفید خوش
س بوی بود و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و گویند خشک در سیوم و جالینوس
گوید و سفیده و تره و داء الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت
مفید بود و سفیدآب [illegible] گوید جراحتهایی بود که در ظاهر بدن باشد چون
در مرهم استعمال کنند و لیکن ادام بود و [illegible] بای چشم را نافع بود اسفیداج

اسرب جهة درد چشم چون ادویه خلط کنند نافع بود و در وی آن زایند که وابد
وسنگ دوم گرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و بدل وی
آن کنند و مطبوخ تخم فرفین وافتیمون و داذیانه وافسنتین و عسل خود بود
صاحب تقویم گوید اصلاح وی بعقیده و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص
خبث الرصاص اسفنج وبرا ابر کفک گویند و ابر مرده گویند و گویند حیوانی
دریایی است بدان سبب که چون دست بروی نهی خود را در کشد و وقتی که
بمیرد و یا در ساحل اندازند و گویند نباتی دریایی است و این محقق است
و باقی خلاف است و بهترین وی آن است که تازه بود و طبیعت وی گرم است
در اول و خشک است در دوم منفعت وی آن است که چون بسوزانند و خاک کنی
در زخمی که تازه زده باشند در ساعت خشک بند کند نافع بود و اگر بپاشند
خون رفتن باز دارد و مجفف اورام بلغمی و نوازل بود و اگر خاکستر وی
بشویند جهت درد چشم سودمند بود و جلای تمام دهد و شیخ الرئیس گوید چو
بازفت بسوزانند قطع نزف الدم بکند و تازه وی مضر بود باحشا و مصلح وی
رب غوره بود با ریواس و از خواص اسفنج یکی آن است که اگر با شراب یا
آب ممزوج کرده و در آن اندازند آبها بر کرد و اگر خواهند که آن
مستعمل کنند بمقراض پاره کنند بهاون بشویند [illegible] و سبک و متخلخل باشد
و نجاره بنوره ماند بلغت عرب [illegible] خوانند بپارسی نشکر دکار زران و در
مصر کازران آنرا در آب می‌نهند و آب بر می‌گیرند و بر جامه می‌مالند اسطو
خودوس معنی آن موقوف الارواح است و آن جزیره که از آنجا خیزد
نام آن جزیره سخادس است و آنرا [illegible] می‌خوانند و طبیعت آن
گرم است در درجه اول و خشک در دوم بهترین وی آن است که تازه بود و نون

او/ ما

او سبزه مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود منفعت وی آن بود که دماغ
را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی را
سودمند بود و مره سودا را بمزاج براند و محلل و مفتح بود و طبخ وی مسهل
اخلاط سودایی بود خاصه از سر و مفرح و مقوی دل بود و مقوی جمیع اعضای
باطن و بدن است و در تقویت دل و تذکیه فکر بغایت است و شربتی از وی
سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و خفقان را نافع بود و
جهت زهری که خورده باشند و گزندگی جانوران سودمند بود و اگر طبیخ
وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند و اگر وجع و از اسطوخودوس [illegible]
جوز و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل سرشته و استعمال کنند جهت سردی معده
و خلطهای بد نافع بود و بدل آن غاریقون است بوزن آن و گویند بدل آن
بوزن آن [illegible] و گویند بدل وی افتیمون است و وی مضر است بشش و غثیان
و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی حماما بود و گویند بادزهر و [illegible]
گوید مصلح وی صمغ با کثیرا بود و اسطرخا دو نوع سرخ است و صفت آن در
[illegible] اسیوس گویند نمک صینی است و آن سنگی است سبک که
زود ریزان شود و از نم دریا نمک بر وی می‌بندد و از زهره اسیوس خوانند
و جالینوس گوید سنگی سست است و مانند سنگهای دیگر صلب نیست و سفید
رنگ بود و نوعی زردی زند و چون بر دیگ زبان برند باز افکرد
منفعت وی آن است که چون بیارد با قلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و جهت
بثره چون با [illegible] طلا کنند بغایت مفید بود و جهت ریش [illegible] با عسل طلا کنند
سودمند بود و قوت [illegible] زیاده بود و نیکوتر از وی بود چشم را
قوت دهد و جلا بخشد و سپیدی که در چشم بود [illegible] زایل کند چون در چشم کشند

اسموسا اشموسا نیز خوانند و آن نوعی از جروات است و در میم گفته شود انواع آن
اسرنج سلیقون گویند و اهل مغرب زرقون خوانند و به یونانی سیدوفق
و آن سرنج است و در سین گفته شود **اسقولوس** بیخ گیاهی است که آنرا با آسیاب خرد
کنند و آن اسراش است و گفته شود و آن نوعی از سریشم است **اسطلس**
گویند قفر الیهود است و گفته شود **اسقنقور** سقنقور است و سقنقر نیز گویند
و گفته شود **اسود سالخ** حجر السودا و آن نوعی از مار است بپارسی سیه مار خوانند
اسقیل بصل الفار خوانند و بصل القی و آن بصل العنصل است و بصل الفار
از بهر آن میگویند که موش را میکشد و پارسی پیاز دشتی خوانند و در میان
نرگس بسیار بود چون از زمین برکشند خمیر باید کرد و داغ تا قوت وی
باطل نگردد و خمیر کردن وی چنان است که در خمیر گیرند و بعد از ان در گل
گیرند و در تنور تا هشت ساعت نهند تا پخته شود آنگاه پوست وی باز کنند و بکارد
چوبی دو پاره کنند و در رشته کشند چنانچه از یکدیگر دور باشند و در
سایه بیاویزند تا خشک گردد و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و حسین
گوید در سیم بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و بر وی کشیده بود
و در طعم وی تیزی بود با تیزی و تلخی و گرمی و منفعت وی آنست که چون
با عسل بر داء الثعلب کنند بغایت نافع بود و مجربست و رازی گوید جهت
صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی تیز کام چشم زیاده کند و جهت
ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان با استسقا بغایت
مفید بود و شریف گوید چون بریان کنند و بآتش چندان که خلط کنند
و ده مثقال از ان بناشتا بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی
از رشته بن وی بیاشامند قی معتدل آورد بی مغص و مشقت و بجوان ریح

ام

درم از وی ماییت آید روغن زیتق بجوشانند تا پخته گردد و بعد از ان صافی کنند
و بردارند و چون خواهند که استعمال کنند در هر دو کف پای مالند و در جام
خواب روند بغوطی تمام آورد و اما باید که پای بر زمین ننهند هفت روز
چنین کنند که قوتی تمام بخشد و وی مقوی معده بود و بول براند و صاحب
منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم گوید
مصدع بود و دوار آورد و مصلح آن سکنجبین سکری بود و باید که مشوی کرده
استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند مگر پخته و مصلح آن شیر تازه است
که بعد از ان بیاشامند و گویند مضر است بسفل و مصلح آن آرد کرسنه است
و برگ وی در باب خا منفعت و خاصیت آن گفته شود و تخم وی جهت قولنجی
کریحی بود و دوای آن بود نافع بود چو بکوبند و دو باشراب بسرشند و حبا
سازند هر یک بمقدار نخودی و یک حب از ان استعمال کنند و از عصارهٔ آن آب
گرم کرده ان بوره ارمنی جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص ورق آن
آنست که اگر کرک بر بوی آن بایستد لنگ گردد و گفته اند که طیره و تبارک الله
احسن الخالقین و بول آن بکوبست و گویند اسقودریون و گویند لوف و گویند
قردمانا و دوح **اسرک** قیطس خوانند و عقار و اسمار و وند نیز گویند بپارسی بودر
خوانند و بهترین آن خرمائی بود تازه و طبیعت آن سرد است در اول و خشک
در دوم منفعت وی آنست که شکم ببندد و عرق و خون که از جملهٔ اعضا روان باشد
دارد و سستی اعضا نطول کردن نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن
خوش گرداند و جهت ورمهای گرم نافع بود و سوختهٔ آن چون بیان بپاشند
سود دهد و جهت ورم جگر و مقوی معده و دل بود و خفقان زایل کند و تخم
وی سرفه را نافع بود و شکم ببندد و جهت گزندگی عقرب و رتیلا سودمند بود

و بوییدن موو نافع بود جهت بخار گرم و تر و اگر عصارهٔ وی در چشم کشند
قوت چشم بدهد و آب ریش چشم زایل کند و چون بجوشانند و در آن نشینند
جهت بیرون آمدن مقعده و رحم نافع است سودمند بود و خون ریش رحم باز
دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و قوت موی بدهد و چون
موی سیاه گرداند و اگر تخم وی بجوشانند و بیش از شراب خوردن بیاشامند
منع خمار بکند و اگر زن موو را در زیر خود بخور کند خون ریش رحم باز
دارد و تخم وی اشکم باز دارد و قی را باز دارد و بدل آن ورق توت
و گویند عصارهٔ زرشک و طبیعت بر بندد و بهر آورد و مصلح وی بنفشه تازه بود
اسقولوقندریون اس بری موو دا اسقوم است و در مصر گفته شود ان شاء الله اسقولوقندریون
اسقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر کف الذئب خوانند
و جدا اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولو در لغت یونان کاویست
در دریا و قندریون آن را خوانند که طحال بود بسبب تأثیر این دارو در گداختن
سپرز این را نام نهاده اند و گویند بیخ کبر رومی است و گویند نوعی از اسقیلت
و این هر دو قول خلاف است آنچه محقق است نباتی صخری است لیکن آن را ازکی
دار و خوانند در باب سین منفعت و طبیعت آن گفته شود اسقوردیون
سقوردیون خوانند و ثوم الحیه نیز خوانند و آن ثوم بری است بپارسی
سیر مو خوانند طبیعت آن گرم و خشک در درجهٔ چهارم و منفعت وی آنست
که حیض براند و از ادویهٔ تریاک فاروق است و منفعت وی در باب ثاء در صفت
ثوم الحیه گفته شود ان شاء الله و بدل آن ثوم الکراث و گویند عنصل کوچک
اسارون بیخ گیاهیست برگ آن مانند نبات الاذان ازان خردتر و شکوفه
وی ارغوان رنگ بود و تخم وی مانند خشکدانه بود و در کوههای روم

و در مصر و عدان نیز می باشد و آن دو نوع بود غلیظ و دقیق و از بیخ
ریشهای بسیار بود و شکل ناردین اما ریشهٔ ناردین باریکتر باشد و رنگ ناردین
زرد بود مانند مامیران اما اسارون آنچه در میان باریکی و ستبری بود نیکو
تر بود و طبیعت آن گرم و خشک در درجهٔ دوم و گویند اسارون بیخ سنبل
رومی است و گفته شود اما منفعت اسارون سودمند بود جهت دردهای
اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النسا
و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در
معده و رس جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و جهت
نزول آب و سبل و داء الثعلب و جرب نافع بود و مقوی معده بود و بسیار از امراض
دماغ را سود دهد و شربتی ازان یک مثقال بود با ماء العسل و نافع بود جهت
استسقا و حیض براند و سودمند بود جهت صلابت سپرز و خنازیر را قوت دهد و گرده
و در خواص آورده اند که چون بکوبند و با شیر تازه بسرشند و ضماد کنند میان دو
ورک باه را برانگیزد و نعوظ تمام آورد و مجربست و گویند مضرست بشش و مجفف
اعصاب بود و مصلح آن مویزج است و گویند مویز است که در روغن بادام
جوشانیده باشند و بدل آن یک وزن و نیم وج و دو دانگ وزن آن
حماما بود و جالینوس گوید بدل آن زنجبیل است اسفر و اسمار هر دو اسم ابل است
و گفته شود اسفیوس بشولیون است و برغوثی نیز گویند و بسفیلیون و آن
بزرقطونا است و گفته شود اسفاناج بپارسی اسفاناج گویند طبیعت وی سرد و
تر است در اول و گویند معتدل بود میان حرارت و برودت و ملین بود و ارفق
سینه را سودمند بود و درد وی قوت جلا بود و زود از معده بگذرد و طبع
نرم دارد و درد پشت و موی را نافع بود و درد سینه و پشت که از گرمی بود سود

دهد و مضر بود بمزاجهای سرد و مصلح وی رُبّ و فلفل و دارچینی بود **اسقوردون**
حب الحدید است و گفته شود **اسطفلن** اسطفلین است و گفته شود و اسطون
نیز گویند و آن جزر است **اسد الارض** گویند مازریون است و صاحب
جامع گوید که تحقیق آن جرباست و به یونانی خامالاون اسم حرباست و
خامالا اسم مازریونست و این بهو بدین سبب است و هم صاحب جامع گوید
که بعضی شارحان گفته اند اسد الارض نباتیست خامالاون مالس گویند و
معنی آن مازریون سیاه است وصف مازریون و حربا هر دو گفته شود
اسجاره به یونانی اوکمون گویند و آن تودری است و گفته شود **اشکل**
حشم غونبج است و گفته شود **اشنه** شیبة العجوز است و گرگس با به بغدادی
گویند و بپارسی دوالک گویند و دوالمسک نیز خوانند و آن بر درخت صنوبر است
و جوز و بلوط و غیر آن پیچیده شود و بهترین وی سفید و خوش بوی بود
و آن نوع مصری خوانند و آنچه سیاه بود بد بود و آن هندی است و
اشنه در کوفتن نرم باید کرد تا زود کوفته شود و طبیعت آن جالینوس
گوید در گرمی و سردی معتدل بود و در وی قبضی اندک هست و چنین گوید گرم
بود در اول و خشک بود در دوم منفعت وی آنست که سودمند بود بجهت
جهت صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند و در آن آب نشینند حیض را براند
و وجع رحم را نافع بود و وی قی را ببندد و معده را قوت دهد و خفقان را
سود دارد و قوت دل بدهد و سده رحم بگشاید و اگر بر ورمهای گرم طلا
کنند ساکن گرداند و تحلیل صلابت مفاصل بکند و در جگر ضعیف را سودمند بود
و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شهوت باه زیادت کند و منی
بیفزاید و قوت قضیب بدهد و اگر در شراب بریزند و آن شراب بیاشامند

سودمند بود جهت گزندگی جانوران و از جمله مقویات بود و اگر در
مقیع کنند مقدار یک درم یا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود بروده و
مصلح آن انیسون بود و بدل آن فودنج **اسلالوس** دار شیشعان بود
و دردال گفته شود **اشترغاز** زنجبیل العجم است و غیر اشترغاز شوک الجمال است
و آن بیخ انجدان خراسانی است و آن نوعیست از آوه و انجدان از جابان
رده و بلاد روم خیزد و بهترین آن رومی است وصف انجدان گفته شود
و طبیعت اشترغاز گرم و خشک بود در آخر درجه سیم و نوعی گوید گرم و خشک
بود در دوم و مصلح آن سرکه بود بعد از آنکه در سرکه پرورده باشند استعمال
کنند و شیخ الرئیس گوید به سرکه وی نافع بود جهت معده و قوت آن بدهد و
اشتها آورد و هضم را قوت دهد و اشترغاز مسخن معده بود و دفع مضرت
سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود بخاصیت و سرکه
وی نزدیک بود به سرکه عنصل و بدل آن انجدانست و قولی گوید جرم وی
مغثی بود و مصلح وی شراب عوزه و ریباس بود **اسنان الداود** دو فا جشک
بود و گفته شود **اسموسا** اموسا است و گفته شد **اشقاقل** شقاقل و
ششقاقل و شقیقل و هشقیقل نیز گویند و آن جزر اقلیطی است بپارسی
گزر البر گویند و بهترین وی سطبر بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگین
بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرم است در سیم و گویند گرم و خشک
و گویند گرم است در سیم و خشک در دوم منفعت وی آنست که باه را زیاده کند
و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر زنان زیاده کند و اگر زن
بخود برگیرد بچه بیفکند از دود و ورق آن اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش
خورنده نهند پاک گرداند اما شقاقل شربی از وی یک درم بود و مضر بود به شش

ومصلح آن عسل است وبدل آن جلغوزه با بوزیدان **انجخس** درخت
دبق است و آن نوعی از مازریون است و آنرا خامالاون نوفس گویند
وبعضی نوفس سفید بود و بعضی اقیسا خوانند ودر کوهستان شیراز بسیار بود
و آنرا می سوزانند و بشیرازی دیرا باروتی گویند و با هم آورند و خامالاون
مالس سیاه بود و در مازریون صفت هر دو گفته شود **اشق** ابح است
و کلبانی نیز گویند و آن لزاق الذهب است و صفت لزاق الذهب گفته شود
اما اشق صاحب جامع گوید صمغ طرثوث است و صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث
مؤلف این کتاب گوید صمغ نباتیست که بشیرازی آنرا بدران گویند و طبیعت
آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک در دوم و بهترین وی آنست که سفید
و درشت دانه بود و دیسقوریدوس گوید نفخ معده جگر بود و سنگ گرده
بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یک درم
با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند و لعوق کنند مفاصل
و عرق النسا و صرع را نافع بود و مسهل بلغم بود و خنازیر را نضاج بود منفذ
بود و کرم را بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند ربو را و تنگی
نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع را نافع بود و استسقا را نافع
بود و مسهل بلغم لزج بود چون با ادویه خلط کنند و با اصفر برآرند و اگر
مره چشم بدان بمالند جرب چشم و سفیدی چشم ببرد و تاریکی چشم زایل کند و جهت
ریشهای بد بغایت نافع بود و جهت خناق که از بلغم بود و در مره سودا
نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد اگر بخورند و بخور برگیرند و اگر
با سرکه حل کنند و بر ورمهای صلب بلغمی و خنازیر و سلع و امثال آن طلا کنند
تحلیل کند و چون با زیت بسرشند و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر با آب

حل کند

حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و خوردن آن سودمند بود
جهت درد پشت و فالج و خدر و بادها را بشکند اما مضر بود به گرده و مصلح آن
زوفاست و بدل آن وزن کوایر النخل است و گویند بدل آن سکبینج است و
گویند خردل سفید **اشراس** اصل الخنثی است و برگش در کرمان سرکیو میخوانند
و در خنثی گفته شد و قول صاحب جامع آنست که بیخ اصل خنثی است و سهو کرده است
قول صاحب منهاج و صاحب تقویم درین معتبر است بپارسی سریش گویند
و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم
و خشک بود در سیوم سودمند بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون
خود کرده بیاشامند بول و حیض براند لیکن مرخی معده بود و مصلح وی گلقند
بود و بر فتق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بگدازاند و مقدار شربتی
از وی پنج درم بود **اسارن** حضض گویند و آن انواع است و آنرا غاسول
خوانند و بهترین وی باریک است سبزناک و باریک موضعی است نزدیک
کوفه و لطیف ترین آن سفید است و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و
ماسرجویه گوید گرم و خشک در دوم و محرق بود منفعت آن آنست
که مفتح سده بود و منقی و گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول را
بگشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم از وی مسهل باشد مستسقی بود
و پنج درم از وی بچه مرده یا زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود
و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است یا کل انگبین و گویند مصلح وی مغز تخم خربزه است
و در عقب وی روغن **اسقاف ماقیا** عصارهٔ مامیثاست و گفته شود **اصابع**
بیخ نباتیست مانند ابلق از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید بیخ خشک است
این خلافست و نوعی هست که زرد بود تیره رنگ با سفیدی و آنرا کف

ست

عاشه و کف مریم نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم محلل فضلهای غلیظ
بود جهت بهقها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت جنون بغایت نافع بود
و عصبها را باز کرداند از آفتها و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را
نافع بود و دردهای آن ساکن کرداند و جنون و وسواس سودایی را نافع
سودمند بود و درد مفاصل و عرق را عظیم نافع بود و بول وی در نفع جنون
یک وزن و نیم آن همراه جشان بود و جار و انف آن سعد و وی مضر بود در
بالات بول و مصلح آن جلاب با بلوط بود اصابع هرمس فقاح سورنجان
زرد بود و سفید بود صاحب جامع گوید شنبلید هم فقاح است سورنجان
و صاحب منهاج گوید شنبلید ورق سورنجان و قول صاحب جامع محقق است
که شکوفه سورنجانست و طبیعت آن گرم و خشک در درجه دوم و مسیح
گوید در سیم درد مفاصل را سودمند بود و ریشهای کهن را نافع بود و نقرس
را ضماد کردن سودمند بود و بقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه
در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوة مانند سورنجان بود و
بوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در دماغ بود بشکند و
سده آن بگشاید و باه را زیادت کند خاصه با زنجبیل و زیره و ...
اصابع الفتیات ابو حجشک و گفته شود اصل السوس اصل الملک است
پارسی بیخ مهک گویند و به اصفهانی آند طبیعت آن معتدلست در گرمی و
سردی و تری و خشکی نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی
بنشاند و دیسقوریدوس گوید چون عصاره وی وقتی گرتر باشد و در چشم کشند
ناخن بر دو جهت دشواری زادن و حرقة بول و اختلاج و وجع عصب
و اگر بیخ مهک خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد

و ناخن

و ناخنه و گوشت زیادت برد و عصاره وی جهت درد سینه و جگر و جرب
مثانه و گرده نافع بود و بدل بیخ مهک نیم وزن آن رب السوس است اصل
الوف دو بافورنطس خوانند و آن بیخ فیلجوش است و به یونانی دراقیطون
گویند و طبیعت آن گرم و خشک در درجه سیم اخلاط غلیظ لزج را دفع کند
و سده بگشاید از جگر و سپرز و گرده و جهت ریشهای بد نافع بود و اگر با
سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان بداست و گفته شود اصل
القصب پارسی بیخ نی خوانند و وی قوة جاذبه هست و اگر گویند در عضوی
که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آرد و چون سحق کنند و با سرکه سرشند
و بر درد مفاصل طلا کنند سودمند بود و اگر با ترمس بر کلف طلا کنند زایل
محو کند و اگر خاکستر آن با محذان خالص سرشند و بر سر نهند موی را قوت دهد
و برویاند اصل الراسن بیخ راسن است و ترکان آن را اندز میخوانند و آن نوعی
از فیلجوش است و در باب را در صفت راسن گفته شود اصل النیلوفر الهندی
قل است مقاعیه نیز خوانند و گفته شود اصل السوسن الابیض بیخ سوسن
سفید است و در روم در میان بنفشه می برورند و به اطراف می برند و آن
مشهور است به بیخ بنفشه و آن قسط شیرین است و در باب قاف خاصیت آن
گفته شود اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است و گفته شود اصل اللفاح
یبروج است پارسی شاهسترگ خوانند و گفته شود در باب یا صفت یبروج الصنم
و انواع و خواص آن اصل الفلفل فلفلمویه است و گفته شود اصل الجنی ایرسا ست
و گفته شود اصل الکرفس پارسی بیخ کرفس خوانند و منفعت آن در باب کاف
گفته شود اصل الهند بیخ کاشنی گویند پارسی و در باب ها گفته شود منفعت وی
و هندبا اصل الکبر پارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و خشک است

در سیم و منفعت آن آنست که اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا
و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست آن جهت درد دندان
که از سردی بود نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا بخایند
و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز
بغایت سودمند بود خوردن وی با سرکه و یا با سرکه و عسل طلا کردن و
اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و مووج و دیگر را نافع
بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر در قرحهای بد
بدان باشد گوشت یا ضماد کنند باصلاح آورد و دردهای صلب را بگدازاند
و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز
یک درم خلیت یا سکنجبین بود **اصطفن** اسطفین است و گفته شود **اصل الزوطنا**
از پوست و گفته شود **اصل الانجدان الخراسانی** اشترغازست و گفته شود **اصف**
اصل الکبرست و گفته شود **اصطرک** سطرکا گویند و آن صمغیست برنگ عناب جرجانی
سرخی که بسیاهی مایل بود و بغایت خلوقی رنگ و دیسقوریدوس گوید نوعی از
میعه است و گویند صمغیست که از درخت روم حاصل می شود و جالینوس گوید
و غیر وی که زیتونست و دخان وی قایم مقام دخان کندر بود در همه چیزها و
آنچه محقق است صمغ زیتونست و طبیعت وی گرمست در سیم و خشک در دوم
منفعت وی آنست که جهت سعال و نزله سرد سودمند بود و حیض براند و صلابت
رحم را سود دهد چون زنان بخود برگیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود
و مصلح آن رازیانه است و شربتی از آن یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم
گوید مولد صداع و سبات بود و مصلح وی خمیره بنفشه یا شراب نیلوفر بود و بدل
آن گویند چند بیدستر است **اضراس الکلب** بسفایج است و گفته شود **اطریا**

مقصوم است و گفته شود **اطریه** یا دی رشته خوانند و از آرد فطیر
سازند طبیعت آن گرم و ترست و دیر هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه
و خشن چون قند و روغن بادام اضافه کنند یا خشخاش و اگر با بقلة الحمقا بپزند
یا لسان الحمل سودمند بود جهت نفث دم و منفخ و بطی الانحدار بود و مصلح
وی فلفل و سعتر و فودنج بود و بعد از آن نمک یا عسل یا زنجبیل مربا خورند
اطاآ درخت غربت و گفته شود در عین **اطبا الکلبه** محاطر و پنیر خوانند
و آن سپستان است و گفته شود **اظفار الطیب** ناخن بویا گویند و ناخن صدف
گویند و ناخن بریان بپارسی ناخن دیو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و ماسرجویه گوید در سیم و منفعت وی آنست که زن چون در زیر خود
بخور کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را
سودمند بود و رازی گوید اگر با سرکه بپاشند سنگ را نرم کند و بسیاری
بنج آورد و مصلح وی گل مختوم یا قبرسی بود و بدل آن قطب الاذریه بود **اعین**
السرطین سنگ بست و گفته شود **اغرس** جوز رومی است و گفته شود
ونس اثمق است و گفته شود **اغرسطس** ثیل است و گفته شود **اعلیقی** بزبان
یونانی منبخیج گویند یا رسی انجوش و منفعت آن در مرکبات گفته شود **اماعون**
دهن النخل است و در مرکبات گفته شود **افلاطون** معل است و گفته شود
افرنجمشک فرنجمشک و ملنجمشک و فلنجمشک و برنجمشک نیز خوانند و بپارسی
بالنگو خوانند و در بستانها رویند و کنار آب روان بسیار بود و طبیعت
آن گرم و خشک در آخر درجه دوم بوییدن آن سده دماغ را بگشاید و جهت
خفقان که از بلغم و سودا بود نافع بود و جهت بواسیر بغایت سود دهد و جگر و دل
و معده سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند

و وندان بخت کند و بو ییدن آن مضر بود بدماغ کرم و مصلح آن بنفشه بود
و بدل آن قرنفل است افربیون فرفیون است و کفته شود افسنتین خرق است
و آن انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوری و کو
نوعی از ارمنیه است و مؤلف کوید نوعی از بر نجاسف کوهی است و کل وی
بشکل اقحوان زرد است و بغایت تلخ بود و کل اقحوان سفیدی دارد و
آن ندارد و نیکوترین آن رومی است و طبیعت آن کرمست در اول و
خشکست در دوم در دو جسم که کهنه شده باشد سود دهد و جهت معده سرد بغایت
مفید بود و مسهل صفرا از معده بود و قوت بدن بدهد و بول را نیکو کرداند
و اکر بر ورم صلب ضماد کنند بغایت نافع بود و بول و حیض براند جون با
عسل بخورد بر کیرد جهت کزیدن کی عقرب عظیم سود مند بود و در تقویت معده و
جکر بغایت نافع بود و جهت تبهای کهنه و کرانی و شقاق مقعده و صلابات
اندرون ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و در داء الثعلب و جرب نیز امّا جهت
معده کرم مضر بود و مصدع و مصلح وی افیثمون یا مصطکی بود و بدل آن جعده
یا شیح ارمنی بود و در تقویت معده اساره ون با نیم وزن آن هلیله امّا صاحب
جامع آورده است که مقوی معده کرم بود و پاک کرداند از اخلاط حادّه
و جهت مفاصل بغایت نافع بود جون سبب آن خلطی کرم بود و جون با سرکه
بپزند و بر سر ضماد کنند نافع بود و اکر با روغن بادام بپزند و اندکی زهره
بز بدان صاف کنند بعد از ان در کوش چکانند کل ریاح کرداند و کوش را
پاک کرداند از جراحت و نافع بود جهت کری افلوند شیخ جبلی است و کفته
شود افیون عصاره خشخاش سیه مصری است و آنرا لبن الخشخاش خوانند
باید که در آب اندازند و حل شود و در آفتاب کرم بنهند نرم شود

و آنجه مغشوش بود آب را زرد کند و درست باشد و غش وی بامیثا و لبن
خس بود کند و آنجه بغایت براق بود غش آن بصمغ می کند امّا طبیعت
وی سردست در درجه جهارم و خشک در سیم و انچه کویند سرد و خشک در جهارم
منفعت وی آنست که مخدّر بود و مسکن همه وجعها بود جون طلا کنند و اکر
بیاشامند شربتی از وی مقدار عدسی بود و از دو دانک زیاده نکنند
و ریشها خشک کند و سود مند بود جهت ورمهای کرم و اکر با زرده تخم مرغ
بریان کرده بر نقرس طلا کنند در د ساکن کرداند و خواب آورد و اکر بخورکر
کیرند زحیر را سود دهد و اکر با روغن کل و زعفران در کوش چکانند درد کوش
زایل کند و اکر با شیر زنان در جشم کشند درد جشم زایل کند و اکر با روغن کل در
سر مالند درد سر زایل کند و اکر جهت سحج و حبس اسهال نافع بود و دو درم از
وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است و دار جینی و جند بیدستر و فرفیون و بعد
از ان قی و حقنه و شراب کهنه بسیار بیاشامند و بعد از ان حمام و بعد از ان
آشهای جرب و صاحب تقویم کوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج
و بدل آن سه وزن آن بزر البنج و یک وزن آن تخم کاهو است افیثمون
آن بزری و زهری و قضبانی خردست و بهترین آن اقریطی بود و مقدی که تخم وی
سرخ بود و تازه بود و طبیعت آن کرم و خشک است در سیم نافع بود جهت صرع
و تشنج امتلایی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا بغایت نافع بود و اکر با افسنتین
بیاشامند یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که قوت باطل شود و غثیان
و قی آورد و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم یا هفت درم شاید و کویند تا
ده درم شاید و صاحب منهاج آورده است که شربتی از یک درم تا دو درم
باشد و رازی کوید از جهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب

مناج گوید که بروغن بادام چرب کنند اگر تنها استعمال می کنند نه در مطبوخ و ابن
ماسویه گوید مصلح وی آنست که پیش از آن روغن بادام استعمال کنند و اگر
معجون خشک استعمال خواهند کرد شربتی از یک درم تا دو درم و اگر بنقوع
خواهند کرد از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل سودا
بوزن آن تربد و دو دانگ حاشا و گویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است
و گویند بدل آن اسطوخودوس است و منهاج و مصلح آن کثیرا و صاحب
تقویم گوید مصلح آن شراب صندل یا رب سیب **اقحوان** احداق المرضی
خوانند و گفته شد و در مصر کوکاک خوانند و به یونانی فرنا عیون و در موصل
بنجرة الکافور گویند و به پارسی کاوچشم خوانند و بعربی عین البقر پارسی
بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که مفتح سده جگر باشد و محلل
رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند و محلل خونهای
فسرده بود و ناصور را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب
آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود فرزجه از آن بخود برگیرد بگشاید
و اگر معجون خشک کرده بکوبد و با سکنجبین یا با نمک بیاشامد مسهل بلغم و
مره سودا و صاحب جامع از قول شریف آورده است که آب آن چون
بگیرند و بر اعضا که انثیین و ذکر بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد تمام
و اگر او مان بوییدن آن کنند سبات آورد و اگر تر وی را ببویند خواب
آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی
انیسون است و گویند کشنیز و قند **اقویلا سمون** دهن البلسان است
و گفته شود در باب بادر صفت بلسان **اقاقیا** عصاره قرظ است و قرظ
تخم خارست که ادیم بوی دباغت می کنند و جالینوس گوید صمغ اوست و بعضی

گویند

گویند رب شجره خرنوب است و گویند عصاره پوست انار است و این
اقوال خلافست و آن عصاره قرظ است و در مصر سنط و صنط خوانند
و قرظ پارسی کره خوانند و آن مصری بود و قلقل نیز خوانند و طبیعت
ل آن سرد است در درجه دوم و مجفف در سیم و عیسی گوید سرد است در اول
و خشک در دوم و بهترین وی آن بود که صلب و سبز بود و سیاه رنگ
منفعت وی آنست که چون بخود برگیرند قطع خون حیض بکند و چون
بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال دموی و استرخا مقعد و رحم و شکم
بربندد و حقنه کردن و خوردن وجهه ابلحشم نافع بود و اگر با داروها
بود و در شیافهای چشم میفزایند و در طلاها که جهت شکستگی اعضا بود نافع
بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سودمند بود و بدل وی حضض است
یا صندل و عدس مقشر بوزن آن **اقماع الرمان الهندی** نار مشک و گفته شود
اقسوس گویند دبقاست و گفته شود **اقارون** عود الوج است و گفته
شود **اقلیما** قلیمیا گویند و گفته شود **اقوبانی** ماء العسل است و گفته شود
اقط بادیه گشک گویند و پینو گویند و طبیعت آن سرد و خشک و شکم
بربندد و بالخاصیه قولنج آورد اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح
آن بعد از خوردن گل انگبین بود **اقطی** خمان گویند و آن دو نوعست
بزرگ و کوچک خاما اقطی و گفته شود مکرر صفت آن و ثمر آن بل گویند
اقطن بلغت اهل یمن بارش است و گفته شود **اقنالوقی** بیونانی معنی
آن شوکة البیضا است و آن بادآورد است و گفته شود **اقنا راسعق**
بیونانی معنی آن شوکة العرب است و آن شکاعی است و گفته شود **اکح**
لقاح بری است و آن زعرور است و گفته شود **اکرفس** کرفس است

وهلک ازروث... وکفته دانواع آن صحح

٤٦

وکفته شود انواع آن الرومی جوز رومی است وکفته شود اعفریس نیز
خوانند وکفته شود الکشوث کشوث است ودیگر نام وزحمول نیز خوانند در
باب باء در بزر کفته شود اکلیل الملک کیای قیصر خوانند یا ربی الکلیل الملک
کویند وبهترین وی آنست که تازه ورسیده بود وبرنگ زردی بود که
بسفیدی مایل بود وچون بشکافند اندرون وی زرد بود وطبیعت آن گرم و
خشک بود در اول منفعت وی آنست که محلل وملین اورام صلب بود که
در مفاصل واحشا باشد واگر با افسنتین بروردهای جگر وسپرز واحشا
ضماد کنند نافع بود وچون با شراب بجوشانند وپاشامند در معده ساکن
کند وعصارهٔ وی چون تر باشد بنفسج بیامیزند ودر گوش چکانند درد
گوش ساکن کند وچون بی بخته بزنند و بر دردهای گرم که در چشم ودر
مقعد وانثیین بود ضماد کنند نرم کردانند وچون بی پخته بیاشامند اخلاط
بکدازاند وشربتی از وی مقدار یک درم باشد اما مضر بود با نثیین ومصلح
وی عسل بود وبدل وی فراسیون بوزن آن یا بوزن آن لبان
ذکر یا بوزن آن بابونج ونیم وزن آن ورق الخیر الکمک صاحب
منهاج کوید چوبست هندی وهم کوید بندق هندی است وکویند الطوطات
واین قولهای صاحب منهاج همه سهوات وخطا وقول صاحب جامع در اینجا
معتبر است که آنرا حجر العقاب وحجر النسر وحجر الولاده خوانند وبیونانی
اناطیطس ومعنی این اسم آنست که آن سنگیست که زایدن آسان میکند و
مؤلف کوید حجری بمقدار جوز بوا بزه رنگ بود وچون بجنبانند مغز
در اندرون وی بجنبد وبغایت املس وسرخ بود وشرادسنگ بود چنان
کهبنداد که مکر سنگیست وسبک بود وچون بشکنند مغز وی در اندرون وی

٤٧

سفید تلخ طعم وبشکل شاهبلوط بود بشیرازی آنرا کن املس خوانند یعنی حجر
املس منفعت وی آنست که زنان آبستن وجمیع حیوانات چون در شکم
ایشان نهند باسانی بزایند واگر در خرقه بندند ودر ران زن آبستن بندند
زود بزاید واز خواص وی آنست که چون در ادیم گیرند ودر ساق چپ
زنان بندد آسان بزایند واگر سحق کنند وباشیر زنان لش وابدان
بیالایند وزنی که بزاید بخود برگیرد بزبان خدای عز وجل آنکس برگردد
وشریف کوید در خواص که چون در دست گیرند وباکسی مخاصمت کند خصم
بر وی غالب نیاید واگر بر درختی بندند که بری اندازد دیگر بر نیندازد
وابن ماسویه کوید بدل وی فاوانیا است الکموران وهی الحام است
وکفته شود اکلیل بحر فرفیون است وکفته شود الیسا آموس است وابنوس
نیز کویند وهاشم نیز کویند وناخواه است وکفته شود البلوط کشترک است
وکفته شود دار الطبی لبلاب است وکفته شود الیه العصافیر لسان العصافیر است
وکفته شود الوج نوعی از نبات مخلفه است بشیرازی کاز ریشک کویند
و در حیم صفت مخلصه کفته شود الط خام است وبماها ونام الملک کویند وهو
فرسیون وآن مسفرت است ویاری برسنبل است وکفته شود در سین الاقحوان
وامی است وکفته شود المر یا امی ابزه کویند طبیعت آن گرم وتر است
در هفتم شود وغدا بد وهد گرم وتر وغلیظ تر از پر بود ونافع بود جهت
عصبهای کوفته خورده چون بدان ضماد کنند وابن ماسویه کوید منفخ
معده بود ومحلل اورام صلب ومصلح وی زنجبیل وفلفل ودارچینی وحربی بود
وبعد از خوردن وی جوارشات خورند الاموون حماست وکفته شود
اموس وابنوس ناخواه است وکفته شود امعاء الارض زغار کرم خوانند

الاکلیلغ زرانج
سهت وگفته شود

د آن خراطین است وگفته شود املاکی بلغت رومیان عصیر حصرم است و بپارسی
آب غوره است و منفعت آن در صفت حصرم گفته شود امیرباریس انبرباریس
خوانند وگفته شود آمج بپارسی آمله خوانند و بهترین وی سیاه بود و طبیعت
آن سرد است در دوم وگویند سرد است در اول و خشک در دوم و بعضی
گویند گرم است بهر حال خشک است بی خلاف منفعت وی آنست که مقوی معده
و اعصاب و دل بود اشتهای طعام باز دید کند و جهت بواسیر سودمند بود
و سودا و بلغم براند و نبات مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند
و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون به آب آن خضاب
کنند واگر دو درم از آن نیم کوفته کنند و در آب بیرون نخود شانند و دو
ساعت بعد از آن صافی کنند و سر نوبت در چشم چکانند سپیدی که در
چشم باشد سود دهد و این مجربست و شربتی از دوای سه درم بود و تنها
مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن نیز آمله ام غیلان
درختی است بیابانی و معروف بود شوکة المصر و طبیعت آن سرد و خشک است
و قابض منع خون و اصناف سیلان از رحم بکند و ورق آن ورم لهات
و سقل را نافع بود و خون ببندد انجار نباتیست که در کنار جویها روید
و سرخ رنگ بود و تخم آن را شنج خوانند و شلخ خوانند و الجبار دارا دو بیخ
شریفه است خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب توت بود و نبات
سرخ رنگ منفعت بیخ وی آنست که یک مثقال از آن نیم کوفته بجوشانند و با
قدری مویز باشانند جهت نفث دم نافع بود و از هر عضوی که باشد
از قصبه شش و حجاب سینه و بیخ امعاء و بواسیر و گشودگی سر رگها و قوت امعاء
و معده و شکم ببندد و پی اگر زحمت رساند و ریش شکم پاک کند و قطع قی بکند

و تشنگی اعضا را نافع بود و خاصیت وی بسیار است انجدان عسل است
دگل وی کف المنفعة خوانند و بپارسی خطمی خوانند وگفته شود انبرباریس
بپارسی زرشک خوانند و زارج خوانند و زرشک هم گویند و بهترین
وی آنست که بغایت خود رسیده بود و لون وی سرخی بود که بسیاهی
مایل باشد پرشیره دار و طبیعت آن سرد و خشک در درجه دوم صفرا
بشکند و قوت معده و دل و جگر بدهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و بیخ
را نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سودمند بود و قطع نزف
دم بکند و مقوی جگر گرم بود چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند و
تنگی که از سردی جگر روا نبود به بندد و جهت معده که ضعیف شود و تب
تب بلغمی نافع بود اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود و مصلح
آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن
صندل انجرک حرز مکوش است و در ادای الفار گفته شود انغولن
رازی گوید دودمنتن است و در وا گفته شود انجطنا بلوسطون
گویند و سطبوس و عنم وحد گویند و آن ثمره شوک مصری خوانند و بپارسی
گلنار گویند و بعربی جلنار و نیز از وی گل صد برگ و در باب جیم گفته
شود افیون حشیشة الکلب خوانند و شربت نیز گویند و صوف الارض
و آن فراسیون است وگفته شود افیسون بپارسی را زیانه رومی خوانند
و آن دو نوعست آنچه رومی بود بشکل ناخواه بود و آنچه غیر رومی است
بقرمانا بود و بهترین وی رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیم
و در وی قبض اندک بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و از
مجموع بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند

وسکر به بندد و چون در شیب بینی بخور کند صداع سرد و نزله سرد را نافع
بود و گشاینده جگر بگشاید و بشهوت جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم جانوران
بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش را
نافع بود و جهت استسقا و نفخ معده و قراقر غایت سودمندست و چون
در چشم کشند سبل کهن ببرد و سده جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر سحق کرده
سنون کنند دهن که بسبب آن از عفونت بن دندان بود نافع بود
و مصلح آن تخم واذیانه است و بدل آن تخم شبث و گویند بدل آن کرویاست
انارکیر گویند خشخاش است و گفته شود السانا زبیب الجبل است و آن را
میویزج گویند و گفته شود انجدان دو نوع است پارسی انگدان خوانند
و انگدان گویند و آن درخت حلتیت است و محروث اصل آنست و حلتیث
صمغ آن و ورق آن سفید و سیاه بهترین آن سفید طیب بود و از آن
سیاه منتن بود و حلتیث طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیث منتن
صمغ انجدان منتن و انجدان رومی سیساالیوس است و تخم آن کاشم خوانند
و گفته شود و انجدان خراسانی بیخ اشترغاز است و گفته شد اما طبیعت آن
گرم و خشک در سیم و سودمند بود جهة زهرهای کشنده و برخاستن ضماد
کردن تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن جهة عرق
النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار ضماد کنند بر بواسیر نافع
بود و اگر بپاشند باد زهر ادویه کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر
بود مثانه و سودمند بود باسر البول و سردی معده و حیض براند و رطوبات
معده خشک گرداند و نعوظ آورد و سحق کرده بود و در وده چون با سرکه
بود لطیف کننده غذا بود و زود هضم کند و بدل آن بیخ آن باد و دانک

وزن

وزن آن حلتیث طیب و گویند بدل آن زوفا است و گویند بیخ کزد
انفاق زیت است و آن از زیتون نارسیده گیرند و در باب زا
گفته شود الحسا الجوسا گویند و آن سنجارست و گفته شود الوبیا شقاقل ست
و گفته شود اطلونا کاشنی شامی است و طبیعت آن سرد و تراست در اول
نافع بود جهت جگر گرم انف حدقت و عذ و معذ و کهبرک و حیصل
نیز خوانند و آن باد نجان است و گفته شود اترورت جمع خادست که
شاکر خوانند و سرخ و سفید بود و هر دو از یک خار حاصل می شود و چون
حرارت آفتاب در وی اثر کند و کهن گردد سرخ شود و آن را عنزروت
و عنزرو و کنجده خوانند شیرازی کوزد خوانند و از کوه شبانکاره
بود و جان خیزد و بهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود طبیعت آن
گرم است در دوم و خشک در اول بغایت تلخ بود و اگر با سفیده تخم
مرغ یا با شیر نیم درم تا یک درم باشد و مضر بود به روده و مصلح آن
صمغ عربی است و نافع بود جهت درد چشم و چسپیدن چشم و درد حصی که در
چشم آید و آب آمدن از چشم باز دارد و منضج و دماها بود و محلل و اگر
سحق کنند با عدسی نطرون و بر ورمها که بر گردن بود مانند خنازیر طلا
کنند تحلیل یابد و اگر فتیله بعسل بیالایند و به انزروت سوده بگردانند و
در گوش گریم آید و ریش بود نهند چند روز صحت یابد و این مجربست
و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی ابلة السوداء
چدوار است و گفته شود ابانیقی الجره است و گفته شود الجوح عود است
و در باب عین گفته شود الغنه پارسی بینرمایه خوانند و طبیعت مجموع
بنیرمایها گرم و خشکست و ملطف و محلل و در مجموع تریاقیت هفت مفصل

گفته شود **انجره الارنب** بپارسی بیخ مایه خرگوش است چون با شکر بیاشامند
صرع را نافع بود و نیم مثقال با دزهر گزندگی جانوران بود و مار جو...
سو بیدیک قیراط از وی چون با شراب کهن بجبه بیاشامند نافع بود جهت
گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زن آبستن بیخ مایه خرگوش
نر با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند نر آورد و اگر بیخ مایه
ماده بخورد ماده آورد و اگر بمقدار باقلایی با شراب بیخ بیاشامند
تب ربع را نافع بود و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند و بیخ
مایها این خاصیت دارد خاصه از آن خرگوش و اگر با آب بسرشند
و بر بینی نهند خون بینی باز دارد و اگر بچه بیش خواهد قی کند و بیش در
شکم وی سبز باشد چون مقداری بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد از
طهر با مشک بخورد برگیرد برآبستنی یاری دهد و اگر بعد از طهر بیاشامند
سه روز منع آبستنی بکند و امساک سیلان رطوبت از رحم بکند و شکم ببندد
و پیچ روده و نزف دم را نافع بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی نهند
که خار یا پیکان در آنجا باشد بیرون آورد **انجره الفرس** سودمند بود جهت
اسهال مزمن و ریش روده و درد آن **انجره الجبلی** والطلاء والحمر الوحشیه
والخشف والعجل وفرخ الجاموس والابل سودمند بود جهت دفع زهر
شوکران و قطر و شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با شکر بیاشامند
موافق بود جهت بستن بیخ در معده و انجره خشف که آن بچه آهو است نیز ابل بود
چون زن بعد از طهر سه روز بخورد برگیرد آبستنی باز دارد و انجره الجبل
صاحب جامع آورده است که اگر شتر مایه مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش
از مجامعت بیاشامند قوه باه زیادت کند و بیخ مایه نیز در تقویت باه

زیاده تر از او و بهای آبی باشد و بیخ مایه خر دشتی و آهو و گوسفند
کوهی چون با شکر بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و انجره قوی
مانند حند بیدستر بود و اگر بیاشامند جهت صرع اختناق دم نافع بود و
مجموع انفحها اجزا بسته بود بگدازند و آنچه گداخته بود ببندد **انجره الارنب**
ابن زهر در خواص آورده است که بیخ مایه خرس فربهی آورد چون بیاشامند
انقردیا برومی بلادر است و معنی وی آنست که مانند دال است و آنرا
ثمره البلادر خوانند و در باب با گفته شود **انامسک** نام مسک است و گفته
شود **انجره** صفت آن در باب با در بزر گفته شود **اونومالی** داومالی
نیز گویند و بیونانی معنی آن دهن العسل است و عسل داود علیه السلام
نیز خوانند و آن روغنی است که از ساق درختی حاصل می‌شود مانند
عسل است بسطبری و شیرین طعم بود و بهترین آنست که کهن و غلیظ بود و صافی
وطبیعت آن گرم و تر است و سودمند بود جهت جرب تر چون طلا کنند و درد
مفاصل را سود دهد و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر
بیست درم با چهار یکی آب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن آن
سبات و استرخا آورد و باید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام بکند نخسبد
البته **اومارا** اومودیا خوانند و آن عصاره قثاء الحمار است و در قاف
گفته شود **اوسند** نوعی از نیلوفر هندی است و طبیعت آن گرم و خشک
محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازاند و شربتی از وی یک درم بود
اوداسالیولی کرفس جبلی است اوداپیونانی جبلی است و سالیون کرفس و
آن فطراسالیون است و گفته شود **اوبیمن** بیونانی بادروج است و در
باب با گفته شود **اوفطارول** غافث است و گفته شود **آمرز** بیادمی مرغابی است

و آن نوع بزرگترین مرغهای آبی بود طبیعت آن گرم و تر است فربهی
آورد و لیکن بدن را از فضلهای غلیظ پر کند اولی آن بود که پیش از کشتن
قدری بوره ارمنی سوده در حلق وی دهند و با ابازیر گرم بریزند و اگر
بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا مهوکت ببرد اودز بیونانی
آب را گویند در باب میم گفته شود اونومالی بیونانی شراب عسل است
اهلیلج اصفر پارسی هلیله زرد گویند و بهترین آن بود که فربه بود طبیعت
وی سرد و خشک است سردیت در اول و خشکی در دوم جهت چشم که آب ریزد
در چشم کشند نافع بود و خوردن وی خفقان را سود دهد و مسهل صفرا بود
و اندک بلغم نیز براند و شربتی از وی هفت درم تا ده درم بود اگر مطبوخ
کنند و اگر غیر مطبوخ از ده درم تا پنج درم بود و مقوی معده و دماغ است و جهت
استرخاء معده نافع بود و مضر بود بسفل یعنی بمقعد و مصلح آن اگر کوفته با آب
گرم خورند قند بود یا ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب و سپستان و آلو
سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست انار است اهلیلج اسود پارسی هلیله
سیاه خوانند و بیشتر از وی مویزکی و بهترین وی هندی است و طبیعت
وی سرد است در اول و خشکی در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند
گرم است لون را صافی گرداند و جذام را سودمند بود و درد سپرز و
مسهل سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در
چشم کشند قوة باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود
و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن عسل است
و بدل آن هلیله کابلی اهلیلج الکابلی بهترین او آنست که فربه بود و اگر در
آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک و گویند گرم است باعتدال

و عقل و حفظ را بیفزاید و درد سر و استسقا و تبهای کهن را زایل کند و اگر
بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را
نافع بود و شربتی از وی منقوع پنج درم تا ده درم بود و بدرستی که مسهل
صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا و خفقان را نافع
بود اما مضر باشد به سر و مسهل آن عسل است و مربای آن مقوی معده
بود و هضم طعام بکند و خمل معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده
بلغمی بگشاید و بیخ دندان و دندان را قوت دهد و اگر یک سال هر روز
یک هلیله مربا بخورد سیاهی موی نگاه دارد ایدع شیان است و قطر
و دم الاخوین نیز خوانند و در دال گفته شود ایهقان جرجیر بیابانیست
و در صفت جرجیر گفته شود ایل چهار نوع است یک نوع در جنگلها و کنار
رودها و صحراها گردد و آن نوع ریز در رنگ بود و الطف انواع ایل است
و یک نوع در کوهها عمان و بحرین باشند و آن را الحمور خوانند و یک نوع
وعل خوانند و در کوههای سردسیر باشد و یک نوع دیگر بقر الوحش
خوانند در میان کوهها و درختها گردند و همه در طبیعتها طبیعة مانند یکدیگرا ند
و زن ایشان چون خسته شود مار بخورد صحت یابد و بقر الوحش پارسی گاو
کوهی خوانند وی بینی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را بخود کشد و مار
بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمغناطیس بجسبد و از دنبال مار را خوردن
گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضای وی بگیرد و چون تمام بخورد
حدتی در وی و سوزشی در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم او روانه
گردد و در کنج چشم وی گویی هست و آنجا جمع میشود و می بندد و بمرور
روزگار و مانند سنگ گردد چنان که در گوش می باشد چون وی را بکشند

آن وبیخ برکیرند ودر دفع سم عمل تریاق فاروق میکنند وصاحب منهاج
آورده است که دنبال ایشان جای سم آنجا جمع میشود خاصه کاو کوهی
که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که وقت کشتن دو عرق باید با
هر دو بام چون یکی بکشد یکی دنبال ببند از دو جالینوس کوید خونی که از
کوشت وی حاصل شود غلیظ بود وکوشت ایشان دیر هضم شود و
شیخ الرئیس کوید کوشت ایشان با وجود غلظ زود از معده بکذرد وبول
براند ورازی کوید بهترین آنست که تازه بود ودر زمان کرم صید
کرده باشند وباید که در پختن بهرا شود وبا روغن بپزند وبعد از ان
شراب الخمر وماء العسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس کوید
چون بسوزانند ودو مثقال از ان با کثیرا بیاشامند جهة نفث دم وقرحه
امعا واسهال کهن ویرقان ودرد مثانه سودمند بود جهة زنان حایض
که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید ومزمن شده باشد نافع بود و
چون با ادویه که موافق آن زحمت باشد بیاشامند وصفت حرق آن
آن است که شاخ آن ودر دیکی کوارکی کنند ودر کل کیرد ودر تون حمام یا در
زیر آتش بنهند تا سفید کردد وما سند اقاقیا بشویند موافق جهة حمی که ماده
وریشی در وبود واکر سنون کنند درد دندان را نافع بود ودر خواص این زهر
آورده است که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بسایند وبر برص وبهق طلا
کنند در آفتاب ببرد واکر بیاشامند سبز را زود دفع کنند واکر با روغن
کاو بسرشند وبر شقاق دست وپای طلا کنند نافع بود واکر بر دهان
کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند حیض براند وکویند چون قرن
ایل بر زن آبستن ببندند بی درد بزاید ودیسقوریدوس کوید بیزمایه نزدی

چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر کیرد منع آبستنی بکند وکویند پیه وی
چون بر تشنج مالند نافع بود واین زهر کوید اکر پوست وی با خود دارند
هیچ مار کرد وی نکردد البته ودیسقوریدوس کوید خون وی چون بریان
کنند جهة قرحه امعا وقطع اسهال نافع بود وقضیب وی چون خشک کنند
وسحق کنند وبیاشامند باه برانکیزد ونعوظ آورد واکر بر بازو ببندند
از هیچ مار نترسند وهیچ کزنده کرد وی نکردد واین زهر در خواص آورده
که خون دنبال وی بحمان با پوست وکوشت واستخوان بسوزانند وسحق
کنند با شراب بر قضیب وران طلا کنند در حال نعوظ آورد وبر هر حیوان
که طلا کنند همین عمل کند ومعو کوید ایل را از هر مهیشت واکر تیری بر وی زنند
وپیکان در وی بماند چون مشکطرامشیع بخورد بیفتد از ده کویند قرن ایل
محرق درد قولنج را نافع بود تا حدی که کویند در حال ساکن کند ایرسا
بیخ سوسن آسمانکونست ونام وی ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس
وقزح وکل وی زرد وسفید ولاجوردی بود وبهترین بیخ وی سیاه صلب
بسیار کره بود خوشبوی وطبیعت آن کرم وخشکست در دوم منفعت وی
آنست که فالج ولقوه وتشنج وصداع مزمن را نافع بود ومفتح ولطیف بود
واکر بر کلف وکلش طلا کنند ببرد وسینه وشش را از اخلاط غلیظ پاک کرداند
وبول وحیض براند وبر کزندکیها بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود وجهة
سرفه بلغمی بغایت نافع بود واکر با سرکه بیاشامند جهة کزندکی جانوران
ومطحولان مفید بود واندروماخس کوید سودمندست جهة حدت زهرهای
کشنده وادویه سمیه واکر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند بلغم
غلیظ ومره صفرا براند وخواب آورد وجالینوس کوید عرق النسا وفالج

بغايت نافع بود خاصه روغني كه در وي بخته باشند واكر با عسل فرزجه
كنند ووزن بخود بركيرد بچه بيندازد وچون مسلوق كنند وبر خنازير وورمهاي
صلب ضماد كنند نرم كرداند واكر سحق كرده بر ريشي كه ناصور شده باشد
كوشت برويانند واكر با روغن كل وسركه ضماد كنند درد سر زايل كند وچون
در بيني چكانند بيني ببرد واكر بطبيخ وي مضمضه كنند درد دندان وعلاقه را
نافع بود واكر دران نشينند صلابت رحم را ودرد آنرا اكر از سردي بود نافع
بود وروغن وي چون در كوش چكانند با سركه درد كوش را ساكن كند ومنع
نزلات بكند وروغن وي منفتح افواه بواسير بود ورازي كويد بدل وي
در اسهال آب ودو دانك ووزن آن مازريون يا سرو قيه لبن لفاح است
واسحق بن حنين كويد ايرسا مضر بود بشش ومصلح آن عسل است وايرسا
پارسي بيخ سوسن صحرايي خوانند ودر دشت روم بسيار باشد ومولف
كويد تخم وي از منومات است ومجربست واكر بيخ وي كه در وي بر دندان
نهند كه درد كند بريزاند البته وبايد كه بدندان ديكر نرسد كه مضر بود

باب الباء بادنج رابح كويند وانار جبل
وكفته شود **باقلا** جرجر خوانند وفول نيز كويند طبيعت آن نزديكست
باعتدال وكويند سرد است در اول وخشكست در دوم ودر وي رطوبتي
فضلي هست خاصه تر وي بهترين وي آنست كه فربه وبزرك وخشك
بود وتر بود وكلف را زايل كند وبقراط كويد غذا نيكو دهد وصحت را
نكاه دارد وچون مقشر كنند وبد ويخته كنند وبر زخم كه خون آيد نهند
خون باز دارد واز خواص وي آنست كه چون از مرغ بياويزند مرغ
از خايه باز ايستد وچون بكوبند وبر زنها وكودكان طلا كنند موي رستن

باز دارد وهمچنين اكر مكرر كنند بر موضعي كه موي سترده باشند همين كند
وبهق را زايل كند خاصه با پوست وباقلا در سينه وسرفه ونفث دم را
نافع بود اما بغايت نفاخ بود ودشوار هضم بود وليكن ضماد كردن بر
ورمها وورم انثيين وپستان كه بسبب شير در وي بسته باشد بغايت نافع بود وقطع
ادرار بول بكند وچون با آرد حلبه وعسل بياميزند محلل دماميل بود و
ورمهاي بن كوش وسبب چشم واكر با شب يماني وزيت عتيق ضماد كنند
تحليل يابد وچون با سركه وآب بپزند وبا پوست بخورند اسهال كه از
قرحه امعا بود واسهال مزمن قطع كند واولي آن بود كه چون يك دو جوش
بزنند آن آب بريزند وآبي ديكر باز جاي كنند نفخ آن كمتر بود وباقلا
كهن نفخ كمتر دارد كه تازه وكوشت بدن زياده كند وآرد وي چون
رقيق بپزند وروغن بادام وقند اضافه كنند وبياشامند سرفه وخشونت
سينه وحلق را سودمند بود وآنچه با پوست بپزند نفخ وي زياده بود
وخارش بدن بازديد كند واصلاح وي آنست كه مقشر كنند وبپزند وروغن
مطبخ كنند با نمك وصعتر وزيره ودارچيني وفلفل وانجدان وفودنج نخود
وبعد از آن زنجبيل پرورده با بعضي جوارشات نافع بود **باقلا قبطي**
جامد است وكفته شود **بازرد** قنه است پارسي پيرزد وبشيرازي پيرزد
خوانند وآن سه نوعست بري وبحري وجبلي وكويند دو نوعست يكي سفيد
سبك وآن خشك بود ويكي نرم بود در زر دركف مانند عسل صافي تيز بوي و
اين نوع بهتر بود وطبيعت آن كرم بود در سيم وخشك در دوم وكويند
تر است جهة عرق النسا ونقرس بغايت مفيد بود مقدار دو درم وچون زنان
بخود بركيرد ودو شب خود بخور كند حيض براند وبچه بيندازد وچون با شراب

ودر صافی بپاشامند بچه زده ببیند از دو دفع سم مارها بکند خواه مار وخواه
عقرب واگر در مرهم کنند نافع بود وگویند اگر او ورم با آب بپاشامند
بواسیر را ببرد وچون هر روز بپاشامند دیگر هرگز عود نکند البته رازی
گوید محرور مزاج را نشاید که استعمال کند وشیخ الرئیس گوید سودمند بود
جهت صداع سرد ودرد گوش که از سردی بود وورم آن تحلیل یابد
با ذیتی وجرب چشم را نافع بود ورازی گوید محلل ریاح بود ومنبت لحم
بود وشیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود واگر حل کنند بعسل ولعوق کنند سده گرده
بگشاید وسنگ ان بریزاند وزاییدن آسان کند اما مضر بود بسپرز و
مصلح آن انیسون است وجالینوس گوید بدل آن دو وزن آن سکبینج است
واسحق بن عمران گوید نیم وزن آن جاوشیر **باقلا المصری** ترمس است و
گفته شود **بادرنجبویه** بادرنبویه گویند وبادرنگ وترنجان وبقلة الاترجیه
نیز گویند وبپارسی بالنگو گویند وبهترین آن بود تازه وطبیعت آن
گرم وخشک بود در دوم وسودمند بود جهة علتها بلغمی وسودایی وبوی
دهان خوش کند ونافع بود جهت جرب وسده دماغ بگشاید وقوت دل وجگر
بدهد وفرحی تمام بدهد ودر تقویت دل وتفریح آن نظیر ندارد وخفقان
زایل کند وذهن صافی کند مقدار شربتی از آب وی بیست درم بود واسحق
گوید مضر بود ومصلح آن صمغ عربی است واگر بارشاب دودق آن ضماد
کنند بر گزیدگی عقرب ورتیلا وسگ دیوانه نافع بود واگر بپاشامند
همین عمل کند واگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود واگر با نمک
ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد وهمچنین بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند
واز خواص وی آنست که چون قدری از ورق وتخم وبیخ وی مجموع خشک

بالنگو

کرده

کرده در خرقه کنند وبه ابریشم محکم ببندند ودر جیب نگاه دارند مادام که
با خود داشته باشند هر که وی را ببیند دوست دارد ومحبوب خلق گردد و
دوایم شادمان ومولف را تجربه شده وبکرات امتحان کرده وخوردن
وی مقوی دماغ ودل وجگر ومعده بود وجهت خفقان سوداوی وخفقان
که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود وآنرا مفرح قلب المحزون خوانند
وبدل آن در تفریح بوزن آن ابریشم وچهار دانگ وزن آن پوست
اترج **بادزهر** حجر التیس است وگفته شود **بادآورد** شوکة البیضا گویند
ونبات وی در زمین ریگ بوم ودامن کوهها بیشتر روید وساق وی
بستبری انگشت بود وقد آن مقدار یک گز باشد وکمتر باشد وبیشتر
در روی زمین پهن باشد ورنگ آن بسفیدی زند وگل آن بنفش وسفید
رنگ بود وسرخ وسفید نیز بود وتخم وی مانند خشک دانه بود ونبات
وی خارناک بود خارهای دراز سفید وبهترین وی آنست که ورق
وی سفید وتازه بود طبیعت آن گرم وخشکست در درجه اول وگویند
سرد است در اول وبیخ وی سرد وخشک منفعت وی آنست که مسهل
بلغم لزج بود ودر وی قوت محلل بود ومفتح است خاصه تخم وی ونافع
بود جهة اورام بلغمی ونفث دم وبثورهای بلغمی کهن وضعف معده ودرد دندان
چون بطبیخ آن مضمضه کنند وگزیدگی جانوران وگزیدگی عقرب چون بروی
ضماد کنند نافع بود ودیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهت
نفث دم ودرد معده واسهال کهن را نافع بود واگر تخم وی بپاشامند گزاذدا
نافع بود وگزیدگی جانوران واگر داء الثعلب به بیخ آن حل کنند بغایت
سودمندست ومجربست وشربتی از وی یک درم ونیم بود اما مضر بود بشش

ومصلح وی افتیمون بود وشیخ الرئیس گوید بدل وی در تنهای بلغمی شاهترج
بود و روستاییان بیشتر از آن ابذر و دخوانند **بادنجان** انب و معروف عد
وحدق خوانند بهترین وی فارسی بیشترمن تازه بود وطبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند و اگر در سرکه بزنند امساک
کند در معده و خاصره آورد و سر و چشم را بد بود و خونی سیاه از وی
حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لون را سیاه
کرداند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود و جذام
وصداع آورد و بخوابی و مولد کلف و سرطانات و سده جگر و اگر در سرکه
بزنند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد لیکن گل وی در سایه خشک کنند
وسحق کنند طلا بی نافع بود و جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن
بزر بپزند و از آن روغن موم روغن بسازند بر شقاق کعبین و میان
انگشتها طلا کنند بغایت نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ
مجنذان بکوبند و بروغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد بفرمان
خدای تعالی و این مجربست و اگر بادنجان بسوزانند و خاکستر آن
با سرکه بسرشند و بر ثاليل طلا کنند ببرد البته و ثاليل بیشتر از وی گوی خوانند
و گویند مقوی معده بود و قطع ترف دم بکند بخاصیت خوردن وی
واولی آن بود که در آب نمک بجوشانند یا مسلوق کنند با روغن کنجد
یا بادام بریان کنند یا با سرکه و کرویا **بابونج** یاری بابونه است
و بهترین وی آنست که گل وی زرد و بزرگ بود طبیعت آن گرم و خشک
بود در اول منفعت وی آنست که منضج و محلل بود و تحلیل بی جذب بود و
ورمهای صلب نرم کرداند و جهت صرع سرد نافع بود و منع تنها را حاجت

که از عفو

که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهای احشا و اگر بجوشانند و در
آب آن نشینند سنگ کرده بریزانند و حیض و بول براند و بچه بیندازد
و اگر بپاشند بول و حیض براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون
آید و بدن پاک کرداند بنقیه تام و اگر بر جرب تر ضماد کنند بیرد و قوت
اعصاب و دماغ بدهد و بر ورم جگر ضماد کردن نافع بود و بخار
وی در آخر نزلها بغایت سود دهد و اگر با آب و سرکه بپزند و در
آخر زمستان به بخار آن دارند چشم پاک کرداند و درد زایل کند و اگر
ادمان کنند و اگر چشم به آب بابونه تنها بشویند درد ساکن کند اما اسحق
گوید مضرات بحلق و مصلح وی عسل است و بدل آن در تقویت دماغ
و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است **بادروج** حرک گویند و
آن نوعی از ریحان کوهی است و در دامن کوهها طبیعت وی گرم و خشک
گرم است در دوم و خشک است در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی هست
و بهترین وی آنست که خوشبوی بود منفعت وی آنست که آزاد و به
قلبی است و اگر عصاره وی در چشم کنند چشم را جلا دهد و رطوباتی که از
چشم روان بود خشک کرداند و اگر بسیار بخورد تاریکی چشم آورد و شکم
نرم دارد اما باه برانگیزانند و مولد ریاح بود و بول براند اما دیر گوارد هضم
شود و اگر بر گزندگی عقرب و زنبور ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن
گل و سرکه و کشت جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند
کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب بنهند کرم از وی تولد کند
و شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند از ان
سال از درد دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش کنند درد ساکن

شود و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی سبج منفعتی نیست ضماد
کردن منضج و محلل بود و از خوردن وی خلطی سودایی بد تولد کند و چشم
تاریک کند و مصلح آن بقلة الحمقا است و بدل آن دو وزن آن سیسنبر
بارود جراسوش است و دراسوش گفته شود بابا ری بیونانی فلفل
سیاه است و گفته شود باطس نوعی از علیق است وصف آن در عین
گفته شود بارسطاریون فرسطاریون گویند و آن نوعی از ربع الحمام گویند
و گفته شود و معنی بارسطاریون بیونانی حمامی است بیراله زد او بند
طویل است و گفته شود سج شرابی مست کننده است و صاحب منهاج گوید
پنید العسل است و صاحب جامع گوید نبید خرمایی است که از پنید ترسازند
و در باب نون صفت پنید گفته شود بخ ثمرة الطرفا است و گفته شود
بحنجاه عصی الراعی است و گفته شود و بر بساندارو بطباط و حجر و شطاط
دهوجره و هو قصد ابن نیز گویند بیشتر ازی گشته خوانند و بکرمانی سرخ
رد بجود حریم بجره حریم است و آن حشیشی است و بیخ آن عرطنیثا است
وصف آن در الف در اذربو گفته شد و بجود حریم فیلاسوس گویند و طبیعت
آن گرمست در سیم و خشک در دوم منفعت وی آنست که منضج و محلل و مقطع
بود و طمث را براند چون بیشتر تازه بجود بر گیرد یا بر شیب ناف طلا کنند و چون
بپاشانند گرم در اذوکه و دانه بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد
و یرقان را نافع بود و کلف ببرد و بر بثور نحت شده طلا کنند نافع بود و اگر
با عسل در چشم کشند نافع بود و جهت نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب
بپاشانند زهرها را نافع بود و ادویه کشنده خاصه ارنب بحری و چون با
شراب زهرها را نافع بود و مستی زیاده کند بداسون مقل است و گفته شود

بداسقان بدسکان و بدکشان و بدشقان نیز گویند و قاتل ابیه و کف
الکلب هم گویند و آن حشیشی است گرم و خشک اما محلل و ملطف بود و نافع
بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و رازی گوید بدل آن نیم وزن آن درونج
و زیره کرمانی بوزن آن بود بر حنظل است و گفته شود دقوم نیز
گویند و قح هم گویند برنج کابلی ابرنج گویند و برنق گویند و بیادبی رنگ
گویند و طبیعت آن گرمست در اول و خشک در دوم و آن دو نوعست
بزرگ و کوچک و بهترین آن کوچک است که لون آن بسرخی زند و دو
درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قاقلات دو دهج ادویه بوی گلیز بند
و مفاصل را سودمند بود و حبیش آورده است که شربتی از وی ده درم با
شیر تازه بود و جهت حب القرع لیکن مضر بود برودها و مصلح آن کثیرا است
و بدل آن ترمس و بوزن آن قنبیل و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن
ترمس و نیم وزن آن قنبیل برهاها بزر الرازیانج است و گفته شود برساندارو
عصی الراعی است و گفته شود برعت علول و عقلول و فوهل گویند و آن
قنابری است و شجرة البهق نیز خوانند و در قاف گفته شود برسن قطن است
و طوطه عبط و کرسف نیز خوانند و شحم الارض و گفته شود در قاف و
نون فتو خوانند و کهن آن قضم بود برنجمشک افرنجمشک است و گفته شود
وحق الترنفلی نیز خوانند برد و سلام لسان الحمل است و گفته شود برعونی
بزر قطونا است و گفته شود بروانیا فاشرا است و گفته شود برنجاسف بعربی
شویلا خوانند و بشیرازی برتراسک گویند و چند اسم دیگر داده گفته
شود بهترین وی زرد بود طبیعت او گرم و خشک در آخر درجه اول منفعت
وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن یا نطول کردن بغایت نافع است

ملطف و مفتح بود و صاحب دوار و سدر را نافع بود و سنگ گرده بریزاند
و اگر در طبیخ آن بنشیند حیض براند و ریش رحم پاک کند و بچه بیندازد
و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر بر ورم ازوی پاشامند
همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش فرج افشانند خشک
گرداند و اگر با عسل پاشامند کرمهار را بکشد و حب القرع و سده بینی و
زکام را نافع بود و اگر طبیخ وی بشویند و خوردن مضر بود بگرده و مصلح
آن انیسون است و رازی گوید بدل وی در درد سر بابونج است
و گویند بدل وی افسنتین است بردی نباتیست که در آب روید و در مصر
از وی کاغذ سازند و مؤلف گوید بیشتر ازوی اوراک خوانند و شاخ
میان وی پیز خوانند و در قوت مانند کاغذ بود و در سوخته وی لطیف
زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و اگر بر جراحتهای تر
باشند خشک گردانند و اگر در سرکه خیسانند و خشک کنند و با صود کنند
نافع باشد و خاکستر آن آنکه در دهان بود سودمند بود و حبس نفث
دم بکند و آنچه مصری بود غذا دهد چون بر کشند و بمکند مانند نیشکر برسیاوشان
شعر الجن و شعر الجبال و شعر الارض و شعر الخنازیر و ساق الاسود و
والوصیف الاسود و کزبرة البیر خوانند و آن شعر الغول نیز بپارسی
پرسیاوشان و بکرمانی گورسو خوانند و بهترین آنست که چوب آن
سیاه بود و برگ آن سبز و گویند بهترین وی آنست که چوب وی سرخ
زند طبیعت وی معتدلست از گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی دارد
بدرم از وی مسهل بلغم بود و سودا و شش و سینه را از فضول پاک
گرداند و گداخته و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ

پرسیاوشان

بریزاند

بریزاند چون پاشامند و شکم به بندد و مشیمه بیرون آورد و گزندگی
سگ دیوانه و مار را نافع بود و دیگر جانوران موذی چون با شراب
پاشامند و ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند
و خنازیر و دنبلات را تحلیل کند و اگر پاشامند ربو و یرقان و عسر
البول را نافع بود و اگر با لادن و روغن مورد یا روغن سوسن و زوفا
و شراب بیامیزند بر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن همین حکم دارد
و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند موی برویاند و جهت جرب جسم نافع بود
و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل
آن اسود هندی بود وزن آن بنفشه با نیم وزن آن رب السوس
بزرشوم بلغت اهل بغداد حب است و گفته شود بزرقطونا بپارسی
اسفیوش است و بیونانی فلیون و معنی آن برغوثی و بشیرازی سگک
گویند و آن دو نوعست سفید و سرخ و بهترین آن سرخ است که میل
بسیاهی زند و فربه بود و چون در آب کنند در بن آن نشیند اما سفید سرد
تر از سیاه بود بغایت و طبیعت بگو سرد و تر بود در دوم و آورده اند
که در سیم معتدلست در تری و خشکی حرارت بنشاند و تشنگی ساکن گرداند
و اگر بریان ناکرده دو درم بجلاب گرم پاشامند طبیعت براند و اگر
بریان کرده بود با روغن گل شکم به بندد و سحج را نافع بود و بر ورمهای
گرم ضماد کردن خاصه بگان و لعاب وی جهت خشونت دهن و سینه و نوع
معده نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و جهت نقرس با سرکه
و جهت صداع با گلاب سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده است
و شربتی از وی مقدار دو درم بود و مداواة کسی که بکوفته خورده

باشد با سعیداج و فلفل و حلتیت با مثلث کنند و دواء المسک و بدل وی در
تلیین طبیعت بهدانه بود با تخم رود و در تربد و طیب تخم تودری
بزر الکرفس تخم کرفس بستانی است طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
بول و حیض براند و سده بگشاید از جگر و گرده و فواق که از امتلا بود
سودمند بود و شربتی از وی سه درم بود و جهت گزندگی جانوران
نافع بود و درد پهلو را نافع بود اما مضر بود بشش و مصلح آن حماماست
و شریف در خواص آورده است که تخم کرفس کوفته با مخیذ اول قند بروغن
گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند بغایت اما بعد ا
باید که گوشت خروس فربه خورند و بدل تخم کرفس فطراسالیون و گویند
ده یک آن افسنتین و نیم وزن فطراسالیون است. **بزر الکرفس الجبلی**
فطراسالیون است و گفته شود **بزر الخباری** پارسی تخم خرفه گویند و گویند تخم
بیزرک خطمی خشونت حلق و سینه را زایل کند و سحج را و دیگر ادویه بغایت
نافع بود و جهت گزندگی رتیلا و سموم نافع بود و چون در ادویه حقنه
بود دفع اذی و برحادّه بکند و بدل وی تخم خطمی است. **بزر الخطمی** بهترین
وی آنست که سیاه و رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند
معتدلست در حرارت و رطوبت اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب
نشینند نافع بود و جهت سرفه گرم سودمند بود و خون رفتن بشکم ببندد
و در ضمادات که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و کسنک
کرده بریزاند و بدل وی تخم خباری بود **بزر الرطبه** بزر القداح
و بزر الفصفصه و بزر القت و بزر القضاد و بزر القضب گویند و آن
بزر العلف است و بپارسی تخم سبست گویند بهترین وی رز فربه

باشد و طبیعت آن گرم و تر است و در وی نفخی بود باه را زیادت
کند و مجامعت را قوة دهد و شیر زیاده کند و بدل وی در معاجین
تخم شلغم بود **بزر الجرجیر** پارسی تخم کیکیر خوانند و بشیرازی کیزک
خوانند و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم
و گویند در دوم سودمند بود جهت عسر البول و برنمش طلا کردن نافع بود
و باه را برانگیزاند و در دماغ . را نافع بود مقدار یک درم و اگر با سکنجبین
و آب گرم بیاشامند قی بلغمی آورد اما مصدع بود و منی زیاده کند و
بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند زایل
کند و اگر بکوبند و بعوض نمک بزرده تخم مرغ نیم برشت کنند و بیاشامند
مجامعت را قوت دهد اما مشکل خوار بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی کبر است
و بدل وی رازی گوید بنات وی است و گویند بدل وی تودری است و
مجهول گوید بدل وی تخم گندنا است و دسقوریدوس گوید در طبخ بدل وی
خردل است **بزر الطباج** القلقل است و گفته شود **بزر الحمحم** حبه است
پارسی شفترک خوانند باصفهانی کشتی و به تبریزی سوادون و به ترکی
حراشوه و در باب خا گفته شود **بزر الحرفق** بزر القطف بود و صفت
آن در قاف گفته شود و طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت
و خشک بود در اول و گویند گرم است در وی جلا و تلیین بود و مضر بود
بسپل و مصلح وی قند و گلاب بود **بزر الحرفه** بقلة الحمقا است و رجله
و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینه و دندان سا و کف و فرنجیر
و فرفین و حقوق نیز گویند و پارسی تخم توزک گویند و باصفهانی تخم ترین
و بکرمانی تخم بکرک و به تبریزی تخم خکن و بهترین وی آنست که فربه بود

وطبیعت او سرد است در درجهٔ سوم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود
و تبهای حاره مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند
اگر بجلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لذع فم
معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و قی که افراط کند و مضر بود به سپرز
و معده بلغمی و مصلح وی قند است و بدل آن بزر قطونا **بزر الرمان البری**
حب القلقل است و گفته شود **بزر الجزر البستانی** یا دیس تخم گزر گویند
نافع بود جهت ریشهای خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند اگر بخورند
باه برانگیزاند و بول و حیض براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را
نافع بود و گزندگی جانوران و یونس گوید یک درم سافین با یک درم
قند بیاشامند نافع بود و مجربست و بدل آن بوزن آن انیسون بود
بزر الجزر البری ده قواست و گفته شود **بزر السداب** یا دیس تخم سداب
بود و بهترین آن سیاه فربه بود و طبیعت او گرم و خشک است در سیم نافع
بود جهت فواق بلغمی و ساکن گرداند اگر یک درم یا دو درم بیاشامند
و اگر با شراب بیاشامند جهت دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران
خاصه که با انجیر خشک و مغز گردکان استعمال کنند و جهت عرق النسا
نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیراست با عسل و بدل آن سداب
بزر الخس یا دیس تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی سیاه فربه بود طبیعت
آن سرد و خشک است مخدر و منوم بود جماع را ساکن کند و جهت کسی که وی را
احتلام بسیار افتد چون بیاشامد نافع بود و قطع شهوت جماع بکند و
نطفه منی خشک گرداند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن
جهت صداع سودمند بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی

ضماد کردن جهت صداع سودمند بود و وی سبات آورد و مصلح وی
مصطکی است و بدل وی دم الاخوین **بزر البنج** یا دیس تخم بنگ گویند و بنطی
دیگر خداع الرجال و آن سه نوعست سیاه و سرخ و سفید بهترین آن
سفید بود و بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود طبیعت آن سرد و
خشک است در آخر درجهٔ سیم و از آن سفید سرد است در اول درجهٔ سیم و
خشک به دوم عصارهٔ وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث دم بافراط
سود دهد و دردها ساکن گرداند و بر نقرس طلا کردن سود دهد خوردن
وی مضر بود و مخدر و باه کننده عقل بود و خناق و جنون آورد و ورم
زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم آورد و گرانی گوش باز دید کند و مداواه
وی قی کنند با آب نیم گرم و روغن و عسل بعد از آن شیر تازه و مرق
اسفیدباج بمرغ و گوشت برهٔ فربه و بدل آن افیون است بوزن آن
اما صاحب تقویم گوید مصدع بود و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و
انیسون و اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود چون
در حمام طلا کنند بر بدن و درد جگر مزمن را نافع بود **بزر الفجل** یا دیس تخم
ترپزه خوانند بهترین آنست که فربه بود و طبیعت وی گرم است در دوم
و خشک در سوم و جهت نمش و کلف و بهق و اثر جراحتها نافع بود چون
با آب رازیانه طلا کنند بر بهق سیاه و سفید پاک کند و با سرکه در حمام طلا
کنند بغایت نافع بود و نیز گرده سنگ بود تحلیل کند و محللی قوی بود و مقدار
دو درم سنگ مستعمل کنند بغایت نافع بود اما مضر بود بجگر و مصلح وی
سپستان بود و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول آورد و دو درم بزر را
تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان گرم خناق را

نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران قایم مقام تریاک بود و صاحب
تقویم گوید وی مضعف جگر است و مصلح آن کشنیز و سکنگبین بود و جهت درد
سپرز کهن شده سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین باشامند
بغایت نافع بود مجرب است و بدل آن حب الرشاد بود **بزر الرو** بپارسی
تخم ترو گویند و بیشتر از وی در ورشک بهترین وی آنست که تازه و فربه بود
و لون آن بسرخی زند طبیعت آن گرم و تر است با اعتدال و اگر بریان
کنند نافع بود جهت دوسنطاریا و بیخ و شکم به بندد و منفخ و دبها بود و
دنبلها و بریان ناکرده مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند
و مضر بود بشش و مصلح آن جلاب است و بدل آن بزر قطونا و در انضاج
بدل وی بزر الکتان بود **بزر الکاکنج** حب کاکنج است و گفته شود **بزر**
الهو بلغت اهل خراسان تودری گویند و گفته شود و بلغتی دیگر سندل
گویند و قضیضه نیز گویند **بزر بلاسعس** حرف بابل است و گفته شود
بزر العب شهدانج است و گفته شود **بزر خند قوقا** بپارسی تخم اندوقوقو
گویند و دیو اسپست گویند و خناق و ورق نیز گویند و بهترین وی آنست
که فربه بود و بوبی و طبیعت وی گرم و خشک معده را پاک کند مقدار
نیم درم و نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و از
ادویه باهی بود و مهیج باه بود تخم و گیاه وی نیز لیکن چوب آورد و مصلح
وی کثیرا بود و بدل وی شیلم است **بزر لسان الحمل** بپارسی بادرنگبویه گویند
و به تبریزی تخم زوشه و طبیعت آن سرد و خشک بهترین آن بود که فربه
و سیاهی که بسرخی مایل بود و نافع بود جهت سده جگر و گرده و عرق النسا
و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث الدم کراد

سینه بود قطع کند و فضولی که از شکم روانه بود و اسحق گوید طبیعت آن
گرم و خشک است و مضرات بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن تخم حماض
بستانی بود **بزر الحماض** حب الترشا گویند بپارسی تخم ترشه و بیشتر از وی
تخم ترشینک گویند بهترین وی آن بود که فربه بود و سیاهی که بسرخی
مایل بود طبیعت آن سرد است و خشک بغایت قابض بود مره و صفرا
بنشاند و روده پاک کند و شکم به بندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب خلطی
گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند
که تخم حماض اگر در خرقه بندند و در بازوی چپ بندند مادام که با وی
باشد آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض بری اگر پیش از گزندگی عقرب
خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت نرسد و تخم حماض بستانی بهترین
آن بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم سودمند بود
جهت صفرا و تب غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز
و مصلح آن تخم رازیانه است و کرفس **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان
خوانند و کشدانک خوانند و بیشتر ازی جودانک گویند بهترین آن
بود که تازه و فربه بود طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در تری
و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در اول منضج دنبلها و
و دبها بود خواه ورم گرم و خواه ورم سرد اندو نمش وی و نمش کلف
و برص را نافع بود و دخان وی زکام را سود دهد و اگر بریان کنند شکم
به بندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم بود
و ادرار بول کند و اگر بپزند و زن در آب آن نشیند ورم جاسیر که در رحم
بود تحلیل یابد و معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا اندک دهد و مضر

بود باشنین ومصلح آن گل انگبین بود یا عسل وجالینوس گوید سود مند
بود جهت شقاق مقعد وریش شش وهر جراحتی که از خارج بدن بود بصلاح
آورد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدوس گوید وموش که چون بسوزانند
و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و زائل کند وبدل
وی عصاره باقلا بود و گویند حلبه و در خواص آورده که چون باموم و
عسل بر برص یا خن ضماد کنند البته ببرد و چون بخورند منی زیاده کند
و درد سینه را نافع بود بزر النمام بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی
بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم و خشک حیض براند و زائیدن آسان
کند و مقدار سه درم مستعمل بود و جهة باد که در شکم بود نافع بود و فواق
امتلائی را بغایت سود مند بود اما مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود
وبدل آن تخم نعناع و تخم بالنگو باشد بزر البنج الاسود جلهنگ است و گفته
شود بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه گویند و مارگیا خوانند بهترین
وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و منی بیفزاید و شهوت
جماع برانگیزد و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما
مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل است و عسر البول را نافع بود و عرق النسا و
قولنج بلغمی وریحی و گویند دبیلا را نافع بود و بدل وی جنجل است بزر العصفر
قرطم است و گفته شود بزر الکشوث زجمول است بپارسی تخم کشوث است
و بسریانی دیناروسکوثا خوانند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی
و خشکی و سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن
از عروق بیرون آرد و تبهای مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و اگر
با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت

معده

معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و عصاره وی
بی چون تر بود با قند جهت یرقان مفید بود و اگر بطبیخ وی یا عصاره و
پای را بشویند نقرس را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و بطعم
بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاشنی بود در اکثر حالات و گویند
مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند
چهار دانگ وزن آن افسنتین است بزر الهندبا بپارسی تخم کاشنی
گویند و بهترین وی سیاه رنگ بود فربه و بستانی و طبیعت آن معتدل است
در گرمی و سردی و نافع بود جهت تبهای صفرائی و سده جگر و یرقان
که از سده بود و بغایت سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل
بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین بود و بدل آن کشوث بود
بزرد بزر [illegible] قریص و سماسارکت خوانند و آن گزنه است بپارسی تخم
انجره گویند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم بهترین آنست که فربه
بود و در وی تلطیفی هست و گویند تازه است و در جای بن گوش صلب
نرم گرداند و باه را زیادت کند چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند
و این مجربست و اگر بکوبند مقدار دو درم و بر ریشها پاشند که خورده و
سرطانات باشند نافع بود و چون بیاشامند مجامعت را قوت دهد و
مار اصفر و بلغم و قولنج و استسقا را نافع بود و مقدار نیم مثقال با آب گرم
و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با مزاب یا با شیر تازه بیاشامند
مجامعت را قوت دهد و شریف آورده که چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر قضیب طلا کنند قضیب را سطبر کند زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند جهة
بی درد گرده و سپرز نافع بود و اگر کوفته با عسل بسرشند و لعوق کنند دشخوار

نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید منفخ کرده بود و مصلح آن صمغ عربی و
کثیراست و بدل آن حرفست و تودری و گویند بدل آن تخم کندناست و گویند
تخم جرجیر را از بسیار خوردن آن سردرد پیدا شود و مداوات آن شراب
بنفشه و جلاب بود بزرالبادرنج ازرق افیمون است و گفته شد بزرالبادرنج
در الف شود در صفت بادرنج بزرالبنجنکشت حب الفقد خوانند پارسی
بنجنکشت گویند و بیشتر ازین تخم دل آشوب خوانند و فلفل کوهی نیز گویند
و در کنار رودها روید و بهترین آن بود که بوی آن تیز بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در دوم اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند
جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند
نافع بود و اگر بیاشامند منفخ سده جگر بود اما صداع و مجفف منی بود
و مصلح آن بزر و ترنجبین بود بزرالکراث پارسی تخم گندنا بود و بهترین
آن شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
سرد است و چنین گوید گرم و خشکست در سوم و اگر بخور کنند با قطران
در شب دندانی که کرم داشته باشد کرم بکشد و بیندازد و اگر در شب مقعد
بخور کنند بواسیر زایل کند و اگر دو درم از وی با دو درم تخم مورد نافع بود
جهت نفث دم که از سینه بود و تر خود و جهت کسی که بول منقطع شده باشد
یک درم نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با حب الرشاد بریان کنند
زحیر که از سردی بود و بلغم نافع بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل است
و گویند مجفف شش بود و مصلح آن لعاب بهدانه است و بدل آن تخم خاخیز
و از خواص وی آنست که در سرکه اندازند ترشی ببرد و گویند که اگر کسی خواهد
که مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت بوی نرسد تخم گندنا با شراب بیاشامند

بزراللفت بزرالشلجم است پارسی تخم شلغم خوانند بهترین که سرخ رنگ
بود و طبیعت آن گرم و ترست باه را زیادت کند و نفاخ بود و چون در
معاجین کنند دفع سموم قتاله بکند و شریف در خواص آورده است که چون
تخم شلغم بر کردن بندند نافع بود جهت ورم اربیه و مجربست و اگر بیاشامند
نعوظ آورد و جهت دردها که از سردی بود و قولنج سخت شده بغایت مفید
بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم خربزه است و مقدار مستعمل از وی
دو درم باشد و مولف گوید از خواص وی یکی آنست که چون کهن شود و
تمکن در میان وی بود و بکار برند کرب برد و این مجربست بزرالبصل
پارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشکست و در وی رطوبتی فضلی هست
باه را تحریک کند در مزاجهای سرد بزرالسلق پارسی تخم چغندر است و آن
دو نوعست و گفته شود در حرف سین صفت آن و طبیعت وی سرد است
و در وی اندک خشکی بود معده را بد بود و شکم براند منفخ و مقطع بلغم بود و بدل
وی تخم خطمی بود بزرالقثا پارسی تخم خیارزه گویند و به تبریزی تخم سنگار
بهترین آن فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود و بول
براند و مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا
کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین
بود و بدل آن بزرالقثد بزرالقثد پارسی تخم خیار گویند و به شیرازی خیار
بادرنگ و بهترین آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد
و تر بود و نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود
و در شش که از حرارت بود و در ریش آن و اسحق گوید مضر بود باشنین
و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بزرالقثا بزرالبطیخ پارسی تخم خربزه

گویند بهترین آن بود که شیرین بود و طبیعت آن گرم و تر بود روده را
پاک کند و مجامعت زیاده کند و منی بیفزاید و شیره وی جهت سرفه گرم سود
دارد و درد سینه که از ورم گرم تولد کرده باشد و خشونت دهن و حنجره
و حلق را نافع بود و نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و تبی که سبب
آن صفرا سوخته بود و ورم جگر گرم نافع بود و سده آن بگشاید و بول
براند و مجاری گرده و مثانه پاک گرداند و سوزش آن قطع کند و بقیت و دنبالی
گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و
مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود
باحشا و مصلح آن عصاره ازرشک است و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید
و نعوظ آورد بزر البرز بهترین آن بود که از گل بادیگیر بود و طبیعت وی
سرد و خشک و قابض بن دندان سخت کند و قلاع زایل کند چون گوشه در
دهن گیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود و جهت اسهال نافع بود و وزن پنج درم سود دهد و خوردن
آن شش را مضر بود و مصلح کثیرا بود بزر الریحان تخم شاهسفرم خوانند بهترین
وی آنست که فربه بود و سیاه و کوچک و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک
بود و گویند معتدل است در گرمی و سردی نافع بود و جهت دوار و رعاف
و قیام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده پیچ را نافع بود و شکم را ببندد
چون یک مثقال با آب سرد یا گلاب تر کرده فرو برند و اگر یک مثقال بریان
کرده با آب یا به آب به تر کرده فرو برند قطع اسهال مزمن بکند و گویند مضر
بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم فرو بزر الشبث بپارسی تخم
شبث گویند بهترین آنست که فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک باعتدال شیرا

براند و بواسیر قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار دو درم
مستعمل بود لیکن مغثی بود و مقئی و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است
و بدل آن دو وزن آن شبث بزر الکرنب بپارسی تخم کرنب گویند
و بیشتر از وی تخم کلم بهترین آن تازه و فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود جذام را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر مست شوند
و منی زیادت کند و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن
عسل بود و ابن ماسویه گوید هر که دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان یا با شامد
و شراب خورد دیر مست شود و گل وی چون نوزجه از وی بسازند
و زن بخورد بوی دیگر بچه در شکم بکشد بزر الاسفاناخ بهترین آن بود که بسرخی
مایل بود و طبیعت آن سرد و تر است نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار
یک درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود بزر بقلة الحمقا
بزر الحمقا است و گفته شد بسر غوره خرماست بپارسی خارک گویند
و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و بیشتر وی میل بحرارت دارد و
در وی قبضی بود و طبع وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس در وی زیاده
بود و دیر گوار هضم شود و مضر بود بدندان و دهان و مولد ریاح و سده
و مصلح آن سکنجبین بود بسج لبان است و گفته شود بسفایج خشک و گفته
شود بسفایج تشتیوان گویند و اضراس الکلب خوانند و تشمیز و ثاقب الحجر
و کثیر الارجل نیز گویند بهترین وی آنست که قوی طعم و ستبر بود و چون
بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی گرم است در اول و معتدلست
در تری و خشکی و گویند گرم است در دوم و خشک در سیم مسهل سودا و بلغم
لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با ترکی خوردن پنج درم

مسهل بلغم بود و اسهال وی بعضی مغص و کرب بود و شربتی از وی از دو درم
تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و ممزوج نه بذات سبب
آنکه ماده سودا وی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص
وی آنست که بشره را بربندد و از آن سبب حل کند و اسحق گوید مضر است بگرده
و مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون بوزن آن و دانگی و نیم
آن ملح هندی اصل المرجان و آن سه نوعست سیاه و سفید و سرخ
و بهترین آن سرخ است باریک یا دیان خوهک گویند و طبیعت آن
سرد است در اول و خشک در سیم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن
وی آنست که در کوزه گل اندرون کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور نهند شب
و بامداد بیرون آرند و در وی قبضی و تخفیفی هست اما تحقیق وی زیاده
از قبض بود و نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد و چون در چشم کشند و
آب ریختن از وی باز دارد و باید که ملبد از سوختن وی بشویند و گوشت
زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را نافع
بود و عسر البول و مقدار یک درم مستعمل و در سنونها بدندان جلا دهد و
رازی در کتاب خواص آورده است از قول اسکندرانی که گوید اگر بر گردن
مصروع بندند یا بر پای نقرسی نافع بود و هر موضعی که خون از وی آید و دود
کهربای سوده مالیده بر آن باشند باز دارد و بدل وی در حبس خون دم
الاخوین است و اسحق گوید مضر است بگرده و مصلح آن کثیرا است بادر
وج و بستان ابروز گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت
وی سرد و خشک بود معده و روده را پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن
گرداند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق

گوید مضر است بمثانه و مصلح وی کند دست بسباسه بپارسی بزباز
گویند بهترین آن بود که زردی بود که بسرخی مایل باشد و خوش بوی و
طبیعت آن گرم و خشک در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند
معتدل است و گویند سرد است و لطیف و در وی اندک حرارتی هست محلل
نفخ و صلابات غلیظ بود چون در قیروطی کنند و بوی دهان خوش کند و
شکم ببندد و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و جگر را نیکو بود
و پیچ را نفث دم را سودمند بود و سلس البول که از سردی بود و ریش
روده را نافع بود و جهت سلس البول خوردن و ضماد کردن بلکه ضماد
کردن بقوت تر بود و هر ادویه که جهت سلس البول استعمال کنند ضماد
کردن نافع بود که خوردن و بر ناف ضماد کنند و در قفا و دیسقوریدوس
گوید مقوی معده و سینه و شش بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و
مغوظ آورد و خصوصا کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی
صندل و گلاب بود تا ذوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز
بوا بود و گویند بوزن آن بشمه تشمیزج است و گفته شود بسولیون
بزر قطونا است و گفته شد بسلکه خطانا است و گفته شود بستقس ورق
حنظل است و در صفت حنظل گفته شود بصل پیاز پیاز گویند بهترین
وی سفید بود طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی رطوبتی فضلی
هست و گویند گرم و خشک در سیم و چنین گوید گرم است در چهارم و
تر است در سیم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون بدن و باه زیادت
کند و شهوت برانگیزاند و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید
کند و اگر آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و سودمند بود و جهت

نزول آب و سفیدی چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با عسل
بسرشند و بر قوبا و بهق طلا کنند زایل کند و اگر با نمک سوده طلا و برداء الثعلب
کنند سود دهد و بر گزیدگی سگ دیوانه و افعی سودمند بود و اگر آب وی
ناشتا در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن
یا زرده تخم مرغ کوفته ضماد کنند بر مقعده ورم آن را تحلیل دهد و درد ساکن گرداند
و بوییدن و خوردن دفع باد سموم بکند و چون سبز که پهند معده را قوت دهد
و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات به بوییدن منع غثیان بکند
و بوی دارو نشود اما در خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی مسبت
بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر بگشاید و مصلح
وی سرکه بود یا ماست و یا بالکاشی خوردن بصل الزیل بلبوس است و
بصل ماکول گویند و آن پیاز نرگست شیرازی پیاز بلکه خوانند و به تبریزی
زری طبیعت آن گرم و خشکست در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد
و باه برانگیزد و قوت پشت بدهد و طعام را هضم کند و نفوظ آورد و
بر بهق و کلف طلا کردن زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل
کند و درد رحم که از سردی بود ساکن گرداند و سودمند بود جهت بیماری و
گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و اگر با فلفل
سحق کنند و بر معده ضماد کنند و بر ریش زخم افشانند نافع بود و خاز و
ریش سر را سود دهد و بسیار خوردن وی مخرش حلق و زبان بود و مضر بود
بعصب و حیض آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاشنی بود و بعد از آن شیر تازه
و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح آن کافور و گلاب بود و بدل آن
عنصل است بصل العنصل اسقیل است و گفته شد بصل الذیب بصل الورست

و گفته شد بصل الفار بصل العنصل است و گفته شد بصل النرجس بپارسی
پیاز نرگس خوانند و طبیعت آن گرم است چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده
بیندازد و چون دو مثقال با عسل بیاشامند قی آورد و کرم را در شکم بکشد
و منضج ورمهای گرم بود و شیخ نوشته آورده است که اگر قضیب بوی بیالند پیش از
واداد ان کنند قضیب سخت و قوی گرداند و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر خر بیالند
یک روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بعد از سر و بر آن ادمان کنند
اگر عنین بود بحال صحت باز آید و فعلی عجب از وی ببینند لصاق القمر زغوة
القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود بطیخ بپارسی خربزه گویند
بهترین وی بیم قندی بود و شیرین و قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه
دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرم است و بتحقیق چون شیرین بود
گرم و تر است ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بهق و کلف و
وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر که در جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی
بچسبانند منع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه از آن
گرده و بیخ وی چون ده درم بجوشانند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه
مستحیل گردد بدان خلط که در معده بود و زیاده شود و در تخی احشا بود و معده و
هیضه آورد و اگر در معده تباه شود زهر گردد و مصلح آن سکنجبین بود که بعد از وی
بخورند و باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه شود التزاق کنند
در معده رها نکنند و اگر پوست وی در حمام در خود مالند اندام را پاک کند خاصه
بوی وی و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت
زایل کند و اگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زود هضم شود و از معده بگذرد

واکر پوست وی خشک کرده در دیکی که کوشت غلیظ باشد اندازند زود پخته
وبریان کردد **بطیخ رقی** بطیخ هندی است وبطیخ سندی کویند وبپارسی
خربزهٔ هندی کویند وبیشتر ازوی خیار کدو وبه تبریزی هندوان بهترین
آن بود که آب دار وشیرین باشد وطبیعت وی سرد وتر است در
دوم نافع بود جهت رصهای کرم وتبهای محرقه ومزاجهای کرم ودفع
تشنکی بکند اکر با سکنجبین بیاشامند بول براند وحصاة بشوید وآب
وی با قند چون بیاشامند تب زیاده کند ومضر بود به پیران ومزاجهای
سرد وخونی بد ازوی متولد شود در جکر وبلغم انکیز بود ومصلح وی
قند بود یا عسل یا باوی خورند یا بعد ازوی خورند کوشت وی بسیار
رطوبت وحرارت بود وتر تر از مرغهای آبی بود اما دیر از معده
بکذرد وپر وی مسکن وجعها ولذعها که در عمق بدن بود وفاضلتر از
جمیع پر مرغها بود وکوشت وی لون را صافی کند وآواز را صافی کند
وباه را زیاده کند وفربهی آورد وچون هضم شود غذا بسیار دهد
لیکن دیر هضم شود وثقیل بود وخون نیک ازوی متولد شود وخلط
نیک اصلاح وی آنست که با سرکه وابازیر کرم بپزند واکر بریان کنند
وبروغن زیت چرب کنند وپیاز در اندرون وی کنند ویک دو شاخ
سیر خشک واکر با سفیدباج بپزند نخود کنند نا ودارچینی در وی کنند و
اندرون وی بکشنیز وکرفس وسداب ویک دو دانه سیر خشک پاک کنند **بطم**
بپارسی بن خوانند وصفت آن در باب حا در حبة الخضراء کفته شود
بطراسالیون بطراسالیون است وکفته شود ومعنی آن کرفس جبلی است
بطرا بیونانی کوه است وسالیون کرفس **بطارسس** بلغت یونان

سرخس است وکفته شود **بطلادن** بلغت یونان دهن الجران وآن
نقطات است وکفته شود **بطباط** عصا الراعی است وکفته شود **بعر الضب**
بپارسی سرکین سوسمار کویند وبترکی سونسمار پیم کویند بهترین وی سفید
بود وکرم وتر بود وبرص وکلف را نافع بود وسفیدی که در چشم بود
زایل کند وچشم را جلا وقوت باصره بدهد وجکر را نافع بود وبپارسی
آنرا سرکین باتورنک خوانند **بعر الماعز** بپارسی سرکین بز خوانند و
بیشتر ازوی بشکل بز طبیعت آن کرم وخشک بود وخاصیت را تحلیل دهد
بقوت وورم سپرز ودردهای صلب وچون خشک بود وزن به پشم
پاره بخود برکیرد سیلان رحم باز دارد واکر سحق کرده با عسل سرشند و
طلا کنند درد مفاصل را نافع بود وبا شراب بر کزندکی افعی ضماد کنند نافع
بود وخاکستر آن با سرکه سرشند وبر کزندکی سک دیوانه طلا کنند سود دهد
وسرکین بز کوهی داء الثعلب را نافع بود وتحلیل صلابات مفاصل وورم
آن بود ومستسقی را در آفتاب ضماد کنند سود دهد وبا سرکه بر کزندکی
زنبور وجانوران نهند سم آن جذب کند **بعر الغنم** بپارسی سرکین میش
خوانند وبیشتر ازوی بشکل کوسفند اکر با سرکه بر ثآلیل ضماد کنند سود دهد و
بر سوختکی آتش طلا کنند نافع بود وبا موم وروغن بر کوشت زیادة نهند
نافع بود **بعر الجمال** بیشتر ازوی بشکل شتر خوانند چون بر ثآلیل ضماد کنند سود
دهد وبر سوختکی آتش بندند وبخور کنند قطع کند وخون رعاف بینی باز
دارد وچون خشک کرده بسایند ودر بینی دمند وکویند چون باد وبه
جهت صرع بیاشامند نافع بود وتحلیل خنازیر ودابها بود وچون تر وی
ضماد کنند ودرد مفاصل وورم آن **بقم** چوب درختی است که از طرف هند

اجزا

خرد و زنگیار و جبا عان استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم گویند
بر جراحت برو پاشند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند و در نهان خشک
کرده اند **بقس** یونانی بقیس خوانند و اهل شام شمشاد خوانند و بپارسی
درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد بود و تخم آن نیز مانند
تخم مورد بود و قابض بود چون بپاشانند شکم ببندد شریف گوید شاخه
چوب وی چون با خاک سرشته و بر سر ضماد کنند صداع نافع بود و اگر
با سپیده تخم مرغ و گرد آسیاب بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع نافع بود و اگر
با سپیده تخم مرغ ضماد کنند سودمند بود **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه است
و نامهای دیگر وی در بزر الخرفه گفته شد بشیرازی تورک خوانند بهترین
وی تازه بود طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گفته اند در آخر دوم
صفرا بشکند و قی باز دارد و چون ده درم آب وی بپاشانند منع ترف
بکند و اگر بر ورمهای گرم که مخوف بود ضماد کنند زایل کند و آب وی چون
بپاشانند کرم را بکشد و گزندگی جانوران را سود دهد و اگر با روغن
گل بر سر کنند جهت دردسر که از آفتاب بود نافع بود و عصاره وی جهت نفث
دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن و جهت تخم زده
و اسهال مراری خفه کردان نافع بود و ورمهای حاده را سودمند بود لیکن باه را
مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و نسکودی آورد و مصلح وی کرفس
و جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود بر ودماغ و مصلح وی مصطکی بود **بقلة خراسانی**
بقلة حامضه خوانند بپارسی تره خراسانی گویند طبیعت آن سرد و خشک است در وسط
دوم و گویند در اول شکم را ببندد و حرارت صفرا سودمند بود و اشتهای طعام
باز دید کند چون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاجرا نافع بود و

بلغمی مزاجرا مضر بود **بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه** بقلة الحمقاست و گفته
شد **بقلة الغزال** مشکطرامشیع است و گفته میشود **بقلة الملک** شاهترج است
و گفته شد **بقلة الانصار** کرنب است و گفته میشود **بقلة الاترجه** بادرنبویه
بری است و گفته شد **بقلة بارده** لبلاب است و گفته میشود **بقلة الضب** بادرنبو
بری است و گفته شد **بقلة الخطاطیف** صاحب جامع گوید عروق الصفرات
اما آنچه محقق است دو الخطاطیف است و گفته میشود **بقلة العدس** فوتنج بریست
و گفته میشود **بکبر** بلغت اهل هند خیار چنبر است و گفته میشود **بلوط الارض**
یونانی کادریوس را گویند و گفته میشود **بلوط الملک** شاه بلوط است
و گفته میشود **بلوط** در وی قبض بیشتر است که در شاه بلوط و در قشر وی که
آنرا جفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی ترفربه
رسیده بزرگ و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول و
گویند خشکی وی در سیوم است و گویند گرم است در اول منفعت وی آنست
کر منع ترف و نفث دم بکند خاصه جفت وی و غذا بسیار دهد و جهت حیلاتان
با به نزکوبی نافع بود و اگر بسوزانند جهت ریشها و قلاع نافع بود و نیحج را
سود دهد و چکیدن بکشد و جهت زهرها نافع بود و شکم ببندد و اگر طبخ وی
کسی را که اسهال مزمن و قرحه امعا بود بپاشانند سودمند بود و اگر از طبخ
وی یا از وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید
باز دارد لیکن بلوط غذایی ثقیل بود و دیر هضم شود و صداع آورد
والحق گوید از بیت ادم نشاید که بدهند و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست
که بریان کنند و با قند بخورند و بول بلوط بوزن آن خرنوب نبطی بود
بلیلج بپارسی بلیله گویند بهترین وی آنست که زرد بود و رسیده و طبیعت

وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک در سیم و در وی قوت ملطف
و قابض بود معده را قوت دهد و استرخا و رطوبات آن را نافع بود و معده را
دباغت کند و گویند شکم ببندد و بعضی گویند ملین بود و درد روده را نافع
بود و مقعد و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و
در طبیعت نزدیک آمله بود و هلیلهٔ کابلی بود و مقدار شربتی از وی سه درم
بود و مغز وی نزدیک بفندق بود و اسحق گوید مضر بود بسپل و مصلح وی
عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید آمله است و گویند بدل وی ماخته
خشک دو دو دانگ و وزن آن آس و شش یک آن هلیلهٔ سیاه **بلادر** انقردیا
خوانند و ثمرة البلادر نیز خوانند بهترین آن سیاه فربه بود و چون بشکنند
بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک در چهارم بود و سودمند بود جهة کسی که
بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج و
لقوه را بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز گرداند و هر
مرضی که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار مستعمل از
وی نیم درم بود و خطر بود و اگر در شب بواسیر دود کنند بواسیر خشک گرداند
و عسل وی برداء الثعلب بلغمی بالند نافع بود و از جملهٔ سمومات بود و سوزنده
خون بود و خلطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع در حلق و اندرون
و سوزش دهن و لذع در معده و روده و تبهای حاده باز دید کند و دو
مثقال این عمل کند و سم بود و گاه باشد که کشنده باشد و اگر با مغز گردکان
بخورند مضرت نرساند و این از خواص است و اگر شکر اضافه کنند بهتر بود
و مداواة کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو و جو آب و دوغ بادام
و لعاب بهدانه کنند و در آب برف نشانند و عسل وی مستعمل بود در معالجهٔ

و عسل وی چنان گیرند که ابزنی آهن گون کنند و بن بلادر ببیند از بن و
بلادر را در ابزن گیرند و عسل از آن بیرون آید بعد از آن با روغن گاو
جوشانیده بیامیزند و روغن گردکان و در معجون کنند و بعضی گویند
بدل وی پنج وزن وی مغز فندق و دانگ و نیم وزن آن روغن بلسان
و شش یک آن نفط سفید **بلسن** عود بلسان است و گفته شود **بلسر** بیخ ابهل
و گفته شود **بلنجاسف** برنجاسف است و گفته شد **بلوسطیون** حلبا است
و گفته شود **بل** میوهٔ هندی است مانند قثاء کبر و گویند مانند انار است و
گویند انار هندی است و گویند انار دشتی است و گویند قثاء هندی بری است
و پوست وی را اشل خوانند و تخم وی را بل خوانند و حب وی را اثل خوانند و محمد
زکریا گوید بل میوهٔ از هندوستان از درختی حاصل میشود مثل درخت زرد آلو
بهترین آن بود که شیرین بود و درخت وی را خاما اقطی گویند و گفته شود و طبیعت
وی گرم و خشک در دوم و گویند در سوم قابض بود و احشا را قوت دهد
و صلابت عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و
استرخا را سودمند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد و باد بشکند
بلح چون سبز بود و لیع خوانند و جدال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و
بیرون آورند و آن را پارسی غورهٔ خرما گویند و چون در غلاف باشد آن را
طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و طبیعت بلح سرد و خشک در دوم شراب
وی شکم ببندد خاصه با شرابی که عفص بود و با شامند و سیلان رطوبات
باز دارد از رحم و خون که از بواسیر بود باز بندد و معده را دباغت اما
سینه و شش را بد بود و سبب خشونت گردد وی هضم شود و وی از معده بکندرود و غذا
اندک بود و سدهٔ جگر آورد و بسیار خوردن خلطهای غلیظ پیدا کند در شکم

اما سلب بول بود ومصلح وی جیزه بنفشه بود که بعد از وی بخورند بلوس
بعسل الزبیب وگفته شد **بلسان** بخوره مصری است وبرگ وی بیرگ سداب
ماند اما سفیدتر بود ودر موضعی که آنرا عین الشمس خوانند بیش بود و
روغن وی فاضلتر وبهتر از حب وی بود وحب وی بقوت تر از عود
وی بود وصفت عود در عین گفته شود وصفت حب در حا وصفت روغن
در باب دال در صفت دهن البلسان **بنفسج** بپارسی بنفشه خوانند بهترین
وی لاجوردی بود وطبیعت وی سرد وتر است در اول مسکن اورام حاده
بود جون بر وی ضماد کنند با آرد جو وصداع که از گرمی بود ساکن گرداند
بو ییدن وضماد کردن وسرفه گرم را نافع بود وسینه را نرم کند ومسهل
صفرا بود وشربتی از وی دو درم بود تا جهار درم وجون بپاشند خناق را
وصرع بجگان را که آنرا ام الصبیان گویند نافع بود وجهت درد مقعد وشقاق
وورم آن ضماد کردن بغایت نافع بود ومسهل بود بقوت جاذبه وبعضی
گویند مسهل بود بلزوجت وخونی صالح معتدل از وی حاصل شود واگر بر ورم
معده وجگر ضماد کنند نافع بود وجون با بابونج بپزند وآب آن بر سر آن
ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع باشد وخوردن وی مضر باشد
بدل واصلاح وی آنست که با انیسون خورند وبو ییدن وی زکام سرد را
مضر بود باید که با جیزی یا مرزنگوش بو بیند وزکام گرم ونزلات که در
سینه ریزد نافع بود بخوردن وبو ییدن ومرقه مثانه را سودمند بود
وورق وی جون بکوبند تر وآب وی بگیرند وبا قند بکودکان که مقعد
شان بیرون آید دهند بغایت نافع باشد وشریف گوید ورق وی طلا
کردن بر جرب صفراوی ودموی بغایت سودمند بود وبدل وی ورق

جاذی است یا نیلوفر یا گاوزبان وگویند بدل وی نیلوفر وپرسیاوشان است
بنجنکشت ذو خمسه اوراق خوانند وذو خمسه اصابع نیز خوانند درخت
وی در کنار رودها روید وورق آن مانند ورق شهدانج باشد ومستعمل
از وی گل وی باشد بی ورق وتخم وجوب وی نشاید که استعمال کنند
بهترین آن تازه بود وطبیعت آن گرم است در اول وگویند در سیم وخشک
در سیم ودر وی قبضی هست با تفتیح وتحلیل وتلطیف بود وجهت صداع سرد ضماد
کردن نافع بود وجگر وصلابت سپرز با سکنجبین نافع بود واگر در شب پشت
بگسترند منع احتلام ومحفوظ کند وزنان جون شهوت بر ایشان غلبه کند در
شب خود دود کنند ساکن گرداند ودود وی گزندگان بگریزند وخوردن
وی گزندگی مار را نافع بود وبر گزندگی سگ دیوانه وبهایم ضماد کردن سود
مند بود ومقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع ومسبت بود
وجون بریان کنند درد سر کمتر کند ومضر بود بمجامعت واسحق گوید مصلح
وی صمغ عربی است **بطم** حب البطم است وگفته شود **بنج** بنگ گویند ودیوبل
شبکران گویند ویا دی منگ گویند وصفت آن در بزر البنج گفته شد **بسطابلون** — بلمتعون
بجشک است وگفته شد **بندق** بپارسی فندق است بهترین وی بزرگتر است
طبیعت وی گرم است باعتدال با اندکی خشکی وگویند گرم است در سیم وتر است
در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند وگزندگی جانوران
خاصه عقرب جون با انجیر وسداب بخورند سموم را نافع بود وضماد کنند و
گویند عقرب از وی میگریزد واگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود
واگر بعد از سم فندق با انجیر وسداب بخورند بغایت نافع بود اما فندق
معده را بد بود واگر سحق کنند وبا ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و

اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت
بسایند و بر میان سر طفل که چشمش ازرق باشد طلا کنند ازرقی ببرد و چشم
سیاه گردد و موی بز سیاه گرداند بقراط گوید خوردن فندق دماغ را [illegible]
کند و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد ریاح بود در معده و مصدع
بود و مصلح وی فانیذ است و بدل آن مغز جوزه گویند جلغوزه است **بندق**
هندی رته خوانند و آن ثمریست منعقد از فندقی اما کوچکتر بود و
لون آن به تیرگی زند و بغایت املس بود و جوز الرته خوانند طبیعت آن
گرم و خشک در اول اگر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را چون
سر را و سعوط سازند و در خانه تاریک نشانند رطوبت از بینی وی روانه
گردد و صحت یابد و صرع و سده و مالیخولیا را نافع بود و جهت نزول آب
کحل کردن و سبل و شبکوری سعوط کردن تا به مغز نفوذ کند سودمند بود و
بالقطع کحل کردن احولی ببرد و دو درم از وی ربو را و ضیق نفس را نافع بود
و اگر حل کنند و فرزجه سازند و زن بخود برگیرد حیض بیاید و بچه بیرون
آرد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم نای بود و برص و کلف و بهق را
نافع بود و با سکنجبین قولنج را نافع بود و تب ربع را سود دهد و وی تریاق
گزندگی عقرب و رتیلا بود و مجموع زهرها و عصب را قوت دهد و فالج
و لقوه را و انجابت نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوت هاضمه بدهد
و اگر بر اعصاب سست طلا کنند سخت گرداند و اگر بیخ وی دو درم با شراب
بیاشامند ذات الجنب ببرد و ربو و سرفه کهن و نفث دم گر از سینه بود سود دهد
بنگ مانند فستق است گر از بیخ ام غیلان [illegible] جز زرد و سفید بود بهترین

وی زرد بود بنگ خوش بوی سفید فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک
در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاک گرداند و نشف رطوبات که در
شیب جلد باشد بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی بوزه بکند و معده
و جگر سرد را قوت دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی وی دماغ
را سود دهد و دماغ را بقوت کند **حب الرعد** کاه است و گفته شود **حب الکبار**
الجزه است و گفته شد **بن** یاریی انگاره گویند و بری الکامد جاری گویند
و آنگاره رفیق خوانند و در میم گفته شود **حمص** در قوت مانند عدس است و طبیعت
آن معتدلست در پوست و قابض مانند عدس بر فتق و قیله کودکان ضماد
کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود
بیشتر ازین آزموده گویند **سر** سیستانست و گفته شود **بحلکو ان صم**
لسان العصافیر است و گفته شود **بوزیدان** بعربی مستعجل گویند صاحب
جامع گوید در مصر منهاج گوید خشبی هندیست و صاحب جامع ممیز گوید
این همه و هو پوست بوزیدان بغیر از مصر در هیچ جای دیگر یافته نشود بهترین
وی آنست که سفید و سبز بود و خطوط بسیار بر وی باشد و تازه بود طبیعت
وی گرم و خشک در سوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید
گرم است در سوم و خشک در اول و گویند بقوت بهمن بود و وی ملطف
بود مفاصل و نقرس را نافع بود و جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را نافع
گرداند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه کنند اگر
چون با شیر یا آرد برنج حلوا سازند فربه کنند و بول را نیکو گرداند و بغایت
و منافع وی در درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان بود و آنچه گویند مضر بود
با نثیین و مصلح آن خولنجان است و گویند مصلح آن تخم گزر است و قند

وشربتی ازوی مقدار دو درم بود ودر معاجین بدل وی دو وزن وی بهمن
بود واگر یافت نشود بوزن وی بادنج ونیم وزن آن زرنباد و وی حب القرع
بیرون آورد ودیگر کرمها بکشد ویش بیفزاید ومعده پاک کند واشتها باورد
واستسقا را نافع بود وسده جگر وسپرز را سود دهد بورق انواع آن
بسیارست بهترین ارمنی است وآنرا نطرون خوانند وافریقی از ایشان
بقوت تر ونیک وسفید بود یا وردی طبیعت آن گرم است در آخر درجه
دوم وخشک در اول سیم وعیسی گوید گرم وخشک در دوم جلا بقوت دهد
واخلاط غلیظ قطع کند ومغص را ساکن گرداند اگر بکوبند با ذیره وبابونج
بپاشند طبع را نرم دارد وبادها را بشکند وبر حکه وبرص طلا کردن سود دهد
بود وچون با آب خلط کنند ودر گوش چکانند درد گوش ببرد وبادی که در
گوش بود ورطوبتی که از گوش آید مجموع نافع بود واگر با سرکه بیامیزند و
در گوش چکانند چرک گوش را بیرون آورد وپاک گرداند وچون سحق
کنند با سرکه وبدان غرغره کنند علق که در حلق چسپیده باشد بیفتد و
با ادویه قاتلات دو درم کرم را بکشد وبیرون آورد وهمچنین اگر بریشم
ونامف بالند ونزدیک آتش بشغفد همین عمل کند واگر با شراب در گوش چکانند
گری را سود دهد ورازی گوید اگر دو درم ازوی با سه درم روغن زنبق
بسایند وبر قضیب بالند انعاظ تام آورد وگو مجهول گوید چون بغایت سحق
کنند وبا عسل بسرشند وبر قضیب طلا کنند وحشفه وگرداگرد آن بغوظی
تام آورد وفوالس گوید بوایسر وناسور که در مقعد بود چون سحق کرده
با روغن گل بسرشند وبران نهند زایل کند وبحال صحت آورد وجهت استسقا
با انجیر ضماد کردن نافع بود واگر با عسل در چشم کنند جهت سفیدی چشم که

ع

نوعی از نمک

کهن شده باشد نافع بود وارسطاطالیس گوید که نافع بود جهت زنانی که
رطوبت در وی بسیار بود ونشف رطوبت بکند وقوت دهد وزهرها را
نافع بود وداء الثعلب وداء الحیه را سودمند بود وبرص را نافع بود چون
سه روز هر روز دو درم ازوی بعسل معجون ساخته بپاشند وچون با
روغن بنفشه سحق کنند ودر گوش چکانند جهت گری گوش بغایت مفید بود ودر
حقنه مسهل مقدار مستعمل ازوی یک درم بود تا دو درم وبسیار خوردن وی
لون را سیاه گرداند وضعف معده بود ومصلح آن صمغ عربی است وگویند
گل انگبین بیامیزند وبدل آن نمک تلخ یا نمک اندرزای وگویند بدل وی
بوزن وی شبث وبوزن وی نمک اندرانی وسقیفوری گوید بدل وی
یک وزن ونیم نمک بود بوریطس مرقشیشاست وگفته شود بوقیصا در
دارست وگفته شود بوشاد شلجم است وگفته شود بوطانیه کرم السود است
وآن فاشرستین است وگفته شود بواو بودیون بیونانی یعنی آن کثیر الارجل
وآن سبعابج است وگفته شود بوغلص بزبان یونانی یعنی لسان است
وآن گاوزبان است وگفته شود بورنک بادروج است وگفته شود بنجا
حشیشیست که با مشی رود وتریاق بیش است واز آن جمله زهرها وبیخ آن
جدوارست که آنرا المغربی پاه زمین گویند وگفته شود درچم بولوطرجول
بیونانی یعنی کثیر الشعر وآن پرسیاوشان است وگفته شد بول الناس
یکنز آدمی است چون با خاکستر رز جایی که خون آید ضماد کنند خون باز
دارد وسودمند بود جهت حکه وسعفه وحزاز وبرص خاصه که با بورق وذاب
حامض طلا کنند وجهت مطحولان عجب سودمند بود ونافع بود وجهت گزندگی
افعی خاصه صحرایی آشامیدن وبران ریختن وبانطرون جهت گزندگی سگ دیوانه

وهر گزندگی که باشد نافع بود وجهه گزندگی افعی خاصه صحرائی آشامیدن مجموع
زهرها و چون بسایند در پوست انار و در گوش چکانند کرم که در گوش
بود بیرون آورد **بول الصبیان** یعنی کودکانست چون در ظرف مسین
با عسل بپزند نافع بود جهه سپیدی و دانه و ریش و درد و تاریکی چشم ببرد
و در وی بول که در این ظرف نشیند چون چند روز بران بگذرد زرد رنگ
پیدا آید ساکن کرداند و چون با روغن حاجتی کنند و زن بخود برگیرد درد
رحم را ساکن کند و اختناق آن را نافع بود جهت گزندگی افعی و عقرب جراره
و صحرائی و گزندگی سگ دیوانه و با بورق جهه حکه و برص و جرب و جذام
نافع بود وجهه ماده گوش که روانه بود و چون با پوست انار بجوشانند و در
گوش چکانند نافع بود وجهه گزندگی همه حیوانات نافع بود **بول الدواب**
یعنی چارپایان سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا دران نشینند
بول الابل یعنی شتر بهترین بول جمل اعرابی بود که آنرا الجب خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک در وی منقی بود و نافع بود جهه جزاز چون بدان بشویند
و شریف گوید سودمند بود جهه ورم جگر و باه را زیاده کند چون بیاشامند
و چشم را نافع بود و استسقا و صلابت سپرز را سودمند بود خاصه چون
با شیر لقاح بیاشامند و مفتح سده مصفات بود و مقوی و اگر در گوش چکانند
ریش گوش را نافع بود **بول الکلب** یعنی سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود
و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابات بود و بر ثآلیل استعمال
کردن قلع کند **بول المعز** یعنی بز نافع بود جهه درد اعصاب همچنانکه تشنج و امتداد
سقوط کردن وجهه استسقا آشامیدن مفید باشد **بول البقر** بهترین یعنی
گاو نر بود و بهق را زائل کند و خزاز را نافع بود و اگر با ... بگدازند و در گوش

چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد **بول الخنزیر البری** یعنی خوک صحرائی بود مفید
بود جهت سپیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند **بول الحمار** یعنی خر گویند چون
بیاشامند درد گرده زائل کند **بوش دنبذی** ثیافیست که از ارمن می
آرند و آن نباتیست که نجاران می گویند و ثیاف می سازند طلا کردن بر
ورمهای گرم و نقرس گرم بغایت نافع بود و بلغمی و مبرد بود بر نثرها
طلا کردن سودمند بود و طبیعت وی سرد و خشک در آخر درجه اول رازی
گوید چون با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن
حضض بود با ثیاف مامیثا **بهار** اقحوانست و گفته شد **بهرامج** رنف گویند
و صنوحران نیز گویند و عطف هم خوانند و آن گل بید بلخی است بپارسی
بید مشک خوانند و به تبریزی گل موش و بکرمان گربکو طبیعت آن معتدلست
نطول کردن و محلل ... بود از هر عضو که باشد و بوییدن آن محلل بادها
غلیظ بود از سر و شکم براند و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره
صفرا بود ساکن کند و اگر با کنجید بپرورند مانند بنفشه و بادام و روغن از
وی بگیرند روغنی خوش بود و در صفت ادهان منفعت وی گفته شود و
اگر بعوض کنجید بادام کنند لطیف تر بود **بهنج** بوزیدانست و گفته شد
بهرام و بهرامان عصفرست و گفته شود **بهق الحجر** حزاز الصخرست و گفته
شود **بهمن** دو نوعست سرخ و سپید بهترین وی سپید بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید گرم است در دوم و تر است خفقان را
عظیم نافع بود و دل را قوت دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی
آورد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربتی
از وی دو درم بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح وی انیسون بود و بدل

بیدمشک

وی بوزن دی توذری و نیم وزن وی لسان العصافیر بود بیضه بنغرآت
وگفته شود بیض بهترین وی تازه بود و از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر
بود و باید که نیم برشت کنند و صنعت نیم برشت آنست که اگر با پوست
در آب بجوشانند اندازه سیصد بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد
بار بشمارند و بعد ازان بردارند و زرده آن گرم و تر بود و سفیدی
سرد و تر و با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت
زود تر هضم شود و غذا بهتر دهد جهة حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را زیاده
کند و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زائل
کند و سوختگی آتش را نافع بود و چون پشم بدان بمالند منع و رها بکند و در
حقنه جهة قرحه امعا سود مند بود و سوختگی که از آب گرم بود به پشم بدان
بمالند نافع بود و جراحت حشفه و مقعد نافع بود و اگر زرده که نیم پخته باشد منعقد
شکم بر بندد و دوسنطاریا را نافع بود اما دیر هضم شود و خاصه منعقد آن
و اکثار خوردن آن کند کلف آورد و مطبوخ آن بد بود و سنگ کرده
تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اولی آن بود که فلفل و زیره و دارچینی با آن
خلط کنند و بعد ازان زنجبیل مربی خورند و اگر سفیده آن در گوش چکانند
که ورم گرم بود سود دارد و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر صوف
تر کنند و بر چشم بندند در چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و جهة درد چشم
بغایت نافع بود در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ نیمجان خام بیاشامند گزیدگی
مار را نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه
و نفث دم و زحیر را سود مند بود بیض الاوز والنعام والبط خایه مرغ
آبی و شترمرغ و بط بهترین آن تازه بود و نیم برشت معتدل بود در گرمی

لیکن

لیکن غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود
بیض العصافیر بیضه گنجشک باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها و همه این
عمل کنند بیض الحجل نیکوترین بیضه کبک تازه بود و لطیف تر از بیضه مرغ
خانگی بود و نافع بود جهت ناتوان و بیضه تذرو و مرغ خانگی و کبک مقوی دل بود
و شیخ اوصاف بکثرت باشند و مضر بود باصحاب کبود و مصلح آن مثلث بود بیض
الحباری واللقلق بغایت نیکو بود موی را بیش بدترین زهرهاست و در
غایت گرمی و خشکی بود و تیزی نافع بود بر برص طلا کردن و جذام با دوی
دیگر و وی سم قاتل مهلک بود و مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی بیش
موش است و فاد زهر با مشک و ماه فرفین که آن جدوار است و وی از
سم افعی زود تر نفوذ کند و قرون سنبل نوعی از انست و گفته شود بیش موش
بشنا نوعیست و گفته شود اما بیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست
بفارة البیش و در بن درخت بیش جایگه دارد نافع بود جهة برص و جذام
و تریاق بیش بود و افعی و هر زهر که باشد باب التا
تانبول تامول نیز گویند و تنبول گویند و آن ورقیست مانند ورق نارنج
و در دریا بار بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهة
درد دهن سود مند بود و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام باز دید کند
و باه را قوت دهد و دندان را سرخ گرداند و نشاط آورد و بدن را قوت
دهد و خون بن دندان باز دارد و معده و دندان و بن دندان را
قوت دهد خاییدن وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در
اول و خشک در دوم قابض و مجفف بود و شریف گوید گرم است در اول
و خشک در دوم قوت جگر ضعیف بدهد و چون بخورند بعد ازان آب

باشامند نفس را خوش کنند و خشت زایل کنند و اهل هند بعوض خمر بعد از
طعام تنبول خورند مفرح بود و غم را زایل کند و باید که با کلس صدف و شنج
دانکی و باره فلفل خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعم نیابند و تفریح نبخشند و
تنبول خاص اهل هند است و رازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود تالمصت
حاضر است بزبان اهل بربر و در اترج گفته شد صفت وی تالسقیس حرفت
و گفته شود تالوب بزبان بربری فرفیون است و گفته شود تاغندیب بزبان
بربری عاقرقرحا است و گفته شود تن بکه ادخر است و گفته شود
تن ذهب است و گفته شود تخ کرا است و گفته شود تدرج یا دیج
تدرو خوانند و نوع کوچک آن بیشتر ازی او دیج خوانند گوشت وی
بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند گوشت دراج بود و گوشت
وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص ابن زهر آورده است
که زهره وی چون بدان سعوط کنند جبل و وسواس را زایل کند و چون گوشت
وی بریان کنند و سر رود گرم بخورند آن زحمت زایل کند ترمس
باقلا مصری خوانند و شامی گویند بهترین وی سفید فربه بزرگ بود طبیعت
وی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک در دوم منفعت وی آنست
که کلف و بهق و برص زایل کند و ریشها و دانها که بر روی پیدا شود و خنازیر
و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل بیامیزند
بلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی چون با سرکه ضماد
کنند بر عرق النسا سودمند بود و آرد وی با آرد جو و با آب بر ورمهای گرم
طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فادی ضماد کنند سودمند بود
و ریشهای ترکه در سر بود و ریشهای بلید و جرب و در ابتدای بهق و آثار ر

که در بدن پیدا شود و دانها سودمند بود و چون با مر و عسل بیامیزند
و زن بخورد بو گیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و آرد وی بشره را
صافی کرداند و هر اثری که بود از زخم و غیر آن ببرد و سده سپرز بگشاید
و جگر خاصه چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و چون بکوبند و با
سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ آن
کرم بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند و اگر با پنج ماذریون
بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منفع از
وی شکم براند و نه شکم ببندد و بد بود و دشوار هضم شود و خلطی خام از
وی حاصل شود و چون تمام هضم نشده باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند
د غلیظ تر بود و دیر تر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده بگذرد
و باید که با سرکه یا آبکامه یا نمک و سعتر با الجدان خورند جالینوس گوید
بدل آن در جلا دو وزن آن باقلا بود و گویند بدل آن فودنج است
و گویند بدل آن شیح ارمنی است و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد ضماد
کنند نافع بود و ورمهای بلغمی را تحلیل دهد و در خواص ابن زهر آورده است
که هر دانه که قردان بسیار داشته باشد و قردان بیشتر ازی کنه گویند
چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و جرب چارپایان زایل کند و شیخ
آورده است که چون بسایند و بلغور کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگی
مسین کنند و شیر تازه بر آن ریزند چندانکه وی را بپوشاند و بجوشانند
با شیر کنند بعد از آن بماند وی روغن گاو بر سر آن کنند و بجوشانند تا منعقد
گردد و از آن ضماد مره صفرا و مره سودا و خلط خام لزج بود و اگر
خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده و بر از بر ضماد کنند اسهال

صفرا کند و اگر سودا خواهند بردل ضماد کنند و این ضماد از اسرار طب
مکنونست و این معالجت جهة پیران و طفلان که تحمل داروی مسهل نداشته
باشند کنند و این مجربست البته **تربد** بهترین آن صمغی بود منبض بود و زمخ
مجوف و در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر سرهای وی
صمغ بود و کهن و باریک نبود و سبطری میان خنصر و بنصر بود و چون
بکوبند و بیزند هیچ ریشه بر سر پرویزن نماند و سنگ سوراخ بود و باید
که بوقت خرج کردن اول بخراشند و بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند
طبیعت وی گرم و خشکست در سیم نافع بود جهت رنجهای عصبانی و مسهل
بلغم بود تمام و اندکی از اخلاط سوخته از هر دو ورک و ماسرچوبه کوبد
مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و
اگر تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی بپوست و خفقان
در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد از آنکه خراشیده باشند و بروغن
بادام چرب کرده کثیرا اضافت کنند و اگر تقویت بزنجبیل کنند مسهل
بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل بلغم غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه نیز
دار بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و مداواة کسی که آن خورده
باشد مانند مداواة کسی که خربق سیاه خورده باشد کنند و بیان ترنجبین کنند
و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل
که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع
بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و
دماغ را پاک گرداند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه
که از رطوبت فم معده بود دفع کند و علامات این زحمت آن بود که

جذان سرفه باید که باقی کند یا خلطی لزج بیرون آید بعد از آن
ساکن شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوای نافع بود مصروع را و
بدل آن نیم وزن آن غاریقون و دانگ نیم آن صبر و دانگ نیم آن
حنظل بود و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع در معزده آورده است
که بدل آن پوست درخت توت است بوزن آن و شربتی از تربد نیم
درم تا یک درم بود **ترنجبین** بهترین وی تازه سفید بود طبیعت
وی معتدلست در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد و لطیف تر
از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود و نافع بود جهة تبهای گرم و سرفه و
سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود و برفق بخاصیت و شربتی
از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید و شریف گوید گرم و تر است در
اول و خطر انگیز بود و الحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی آب
تمرهندی بود و گویند بدل آن خارشتر که ترنجبین از وی حاصل میشود
و مار الحاج یا قند بود و گویند جواب و قند و گویند بدل آن شیرخشت است
تراب الهالک زرد است و گفته شود **ترنجان** بادرنبویه است و گفته شود
ترنجان علف است و گفته شود **تنغاس** گیاه است و گفته شود **تراب الهالک**
سنگ است و گفته شود **تریاق دوستان** مومیایی است و گفته شود **تریاق
الطین** در کج جنتم کاوکوبی و بزکوبی نیکوتر بود و در صفت اول گفته شد و
اسیر از بی آنزاد ابن بر آن خوانند **تریاق ترکی** ثوم است و گفته شود
تریاق حجر العنیس است و گفته شود **تشمیج** بپارسی چشم زج است و
چاکسو خوانند و اهل حجاز تمر خوانند و بشیرازی چشمک و بلغتی دیگر
کلا ابس خوانند و حبة السودا نیز خوانند اما حبة السودا شونیز را

خوانند و طبیعت بشمیز گرم و خشک و قابض بقوت او دو چشم را نافع بود بغایت
و ابو سهل آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها و به حریر به بیزند و در چشم
تقشیب کنند ز و دنیک شود و مجربست و بهترین وی آن که فربه بود
و بغایت سیاه و براق بود سعوان و شمیز نیز خوانند و آن سنابج است
و گفته شد تفاح بپارسی سیب خوانند و معتدل ترین وی شامی بود و بعد
از آن اصفهانی و بعد از آن توقانی و ملطی و آنچه تنه بود دیر باشد و همچنین
نارسیده و تغذ سرد و تر بود و آنچه ترش بود و نه قابض بود سرد و خشک
بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت و بعضی
گویند شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه
مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول بکند خاصه ورق آن و
تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت و روح را لطیف کند خاصه شامی
و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود
جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهة کرم و دود و سنطاریا و سویق
وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین
چون پخته کنند و بر چشم بندند که درد کند ساکن گرداند و تفاح در تشنگی
بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید
تفاح مقوی کام معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منع و
اولی آن بود که چون از وی سنگی در معده یابند آب سرد و طعام ترش
بر سر آن نخورند بلکه شراب خورند و مرق اسفیدباج و مطنجنات
خورند و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش خلطی سرد
لطیف از وی حاصل شود و سیب مز خلطی معتدل از وی حاصل شود و نفع

گوید چون ورق وی بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع زهرهای
گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهة گزندگی عقرب و هر زهر
گرم که باشد نافع بود و معده را التقویة تمام بود و سیب نارسیده مولد
عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و آنچه نا
رسیده بود بد باشد و مجموع میوها چنین بود و ادمان خوردن وی در
اعصاب احداث کند خاصه آنچه ربعی بود و آنچه ترش بود دفع مضرت
آن بگوارش نعناع کنند و گلقند و در خواص ابن زهر آورده است که
بوییدن آن سودمند بود جهت موسوسان و مدبولان و قوت
دماغ بدهد و اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع
در عضلها و باشد که بسل کشد از بهر آنکه چون هضم شود و خونی که از وی
حاصل شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و
چون غذی در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافد و چون بشکافته
شود در شش ریزد و سل پیدا شود بی محال و بنا در افتد که نباشد تفاح
الارض بابونج است و گفته شد تفاح بری زعرور است و گفته شود تفاح
الجن لفاح یبروح است و گفته شود تفاح ارمنی مشمش است و گفته شود
تفاح فارسی خوخ است و گفته شود تفاح ماهی اترج است و گفته شد
عنبا نامینا است و گفته شود نقده کزبره است و کبره خوانند
شود نقره زیره رومی است بتازی کرویا خوانند و گفته شود تنبول
قابری است و گفته شود ثمر سماق است و گفته شود تمر بپارسی خرما گویند
طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیادت از تری بود و
منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندان را تباه کند و خون غلیظ

وخون غلیظ از وی حاصل شود وسینه وشش و روده را نیکو بود و بسیار
خوردن صداع آرد وخناق وقلاع و درد دندان آورد و مصلح آن
بادام وخشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن چون در شیر
خیسانند و بخورند بغوطی تمام آورد و اگر ادمان بران کند در زمستان
خاصه دارچینی عقربی گوشت دران اندازند بدن را فربه کند ولون را نیکو
گرداند بغایت و مزاجهای سرد را خاصه در دشت و ورک نافع بود
تمر هندی تمر خوانند وصبار نیز خوانند لطیف تر از اجاص بود و رطوبت
کمتر و بهترین وی زرد و تازه بود بغایت ترش طبیعت وی سرد است
و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیم و ماسرجویه گوید سرد است و در وی
رطوبت بود مسهل بود وجهت قی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه
چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل [illegible]
بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود آشامیدن وجهت
قلاع مضمضه کردن و خفقان را سودمند بود چون از گرمی بود و دائما
وی جهت جبر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود بشش و سینه و مصلح وی شراب
بنفشه وخشخاش بود و بدل آن آلو سیاه بود تمساح بپارسی نهنگ خوانند
سرگین وی جهت سفیدی کهن و نو که در چشم بود بغایت نافع بود و پیه وی
جهت گزیدگی وی ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند و
در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بران ادمان کنند کری زایل
کند و در خواص این نهر آورده است که اگر بر صاحب تب ربع مالند نافع
بود و شریف گوید پیه وی چون بگدازند و با روغن گل در پشت مالند
و در دشت و گرده را نافع بود و باه را زیاده کند و خون وی با بلیله و املج

مصلح

ج

خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون آن باز لون اندام آورد و بر پیشانی
طلا کردن وجع عین و درد شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با سفیدبا
بپزند کمی کرد لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره آن چون در
چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر وی چون بخور کنند در زیر مجنون جنون
از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب راست بگیرند و بر بازوی
راست بندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و در خواص
این نهر آورده است که حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد
الا التمساح که فک زبرین وی و پیه وی چون با موم برشته و فتیله سازند و
برافروزند در نهری یا در بیشه ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که آن
افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست وی در پیرامن قریه یا بازنند
بر سطح و دهلیز آن قریه دران دیه تگرگ نبارد و اگر پیه وی در گوش حکه مالند
گوش از وی غوج را کشد خوانند هر غوج که برابر وی آورند از وی بگریزد
و اگر چشم وی در زنوگی ببندند و بر مجذوم بندند نافع بود و آن علت زایل
کند و بگداخته اگر زیاده شود تنبول تانبول خوانند و گفته شد تنکار دو نوع
معدنی و مصنوعی و طبیعت آن گرم و خشک و لطیف نافع بود جهت درد
دندان و کرم آن را بکشد و از خوردن باز دارد و خاصیت و جلاء آن
بود و آنچه مصنوع است صنعت آن چند نوع است یک نوع گفته شود
نمک یک جزو و یک جزو قلی و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و بر
گاو یا گاومیش آن مقدار که وی را بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند
آن مقدار که پخته شود بعد از آن بر آفتاب بیاویزند تا خشک شود و
آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است یک نوع بریخ ماند

ونوعی دیگر بیرون آنچه بریده باشد آنرا برکک خوانند وآنچه نابریده
باشد آنرا الحک خوانند وباید که بروغن چرب کنند ودر جای که باد راه
نیابد نگاه دارند تا نه برد وآنرا که الحک خوانند بهتر باشد **ینبوت** چیزی
کوچک است دکفره شود وازوی قطران گیرند وزفت وتخم آن را قضم
ریش خوانند وینبوت نیز خوانند **توت ط** وفصاد خوانند وبپارسی توت
سفید خوانند وقایم مقام انجیر بود در انضاج الا وی غذا بدهد و
معده را بد بود وخونی فاسد ازوی متولد شود وبهترین وی بزرگ
شیرین بود طبیعت وی گرم است در اول وتر است در دوم وگویند تر است
در اول وچون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود
وبول براند ومعده را بد بود وبهترین آن باشد که پیش از طعام بخورند
وبعد از آن سکنجبین بیاشامند وورق آن وورق انجیر سیاه وورق انگور
بآب باران بجوشانند وموی را بدان بشویند سیاه گرداند وچون بکوبند
وبا زیت بیامیزند وبر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود واگر طبیخ ورق وی
مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند وطبیخ پوست وی همین عمل کند **توت**
الماعز معروفست بشامی بهترین وی سیاه بزرگ بود ونارسیده وی چون
خشک کنند قایم مقام سماق بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در دوم
وگویند تر است وگویند خشکی وی در اولست ودر وی قبضی بود وورم
دهان وحلق را نافع بود وورق وی خناق را نافع بود وعصاره وی خشک
کرده ریشهای بد را نافع بود وخشک کرده وی شکم ببندد ودوسنطاریا
را نافع بود وپوست درخت وی کرم باریک شکم ران بود وآب ورق وی
مقدار پانزده درم چون بیاشامند جهت گزندگی رتیلا نافع بود وخوردن

وی بعض آن درد ومصلح وی اطریفل کوچک بود واسحق گوید مضر بود بشش و
مصلح وی انار بود **توت وحشی** توت العلیق است بشیرازی توت سر
کل خوانند ودر علیق گفته شود **تودری** تودریخ گویند وبزر المهوه و
حضیضه نیز خوانند وبشیرازی بذری گویند وباصفهانی قدام وبکرمانی
بادرخت وبه تبریزی ودریه طبیعت آن گرمست در دوم وخشک وعیسی
گوید تر است در اول تودری چهار نوعست زرد وسفید وسرخ و
گلگون بهترین آن زرد بود وسودمند بود جهت سرطانات که ریش
نشده باشد با آب وعسل طلا کردن واگر با آب بیامیزند وبر سرطان
باطن ضماد کنند وبهار صلب وورمهای بن گوش وصلابت نقرس را نافع بود
وریشها که در چشم بود پاک گرداند چون با عسل در چشم کشند وچون در
شراب بریزند وبیاشامند باه را زیاده کند واگر در لعوق کنند نافع بود
جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه وشش باشد **توتیا** انواعست و
بهترین آن هندی است بعد از ان زرد وبعد از ان کرمانی نیک طبیعت
آن سرد است در اول وخشک در دوم وجمعی گویند سرد وخشک در دوم
وآنچه شسته بود فاضلتر محققات بود وریشها را نافع بود وجهت سرطانات
ودرد چشم را نافع بود ومنع فضول بدر عروق چشم از نفوذ در طبقات
بکند خاصه مغسول وی وصحت چشم نگاه دارد ودر مرهم جهت ریش قضیب و
خصیه بغایت نافع بود ومقعد وورمهای آن وگویند بدل آن بوزن آن
شادنه ونیم وزن آن توبال بود وگویند بدل آن بوزن آن سرطان
بحری بود وصفت غسل آن بگیرند توتیای کوفته وبیخته وبآب بیامیزند ود
صره بندند که تنگ باشد بغایت ودر ظرفی سبز کنند وآب باران در سر آن

١٠٠

کنند و در آب می جنبانند تا آنچه رقیق و لطیف باشد با آب بیرون آید
و آنچه غلیظ و سخت بود در ظرف بماند بعد از آن آب را در ظرفی دیگر کنند
و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنان که طریقه اول و دیگر همان عمل کنند بعد از آن
آبها بگیرند و توتیا از وی بگیرند و اگر ریگی در بن آن مانده باشد بیندازند
و توتیا خشک کنند و استعمال کنند توذریون تخم کوهیست و در پیش در
شوکران صفت آن گفته شود توبال النحاس لطیف تر از مس سوخته است
و آن چون مس تافته کوبند از آن می در فشد و بهترین آن قبرسی بود و سیاه
که میل بسرخی داشته باشد و رقیق بود مانند برنجی و اولی آن بود که بعض
از سحق چند نوبت بشویند که درد او وی چشم بکار برند و طبیعت آن گرم و
خشک است در سیم و قابض بود گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفان را
سود مند بود و تاریکی چشم را زایل کند و جلا دهد و اولی آن بود که حدت
وی بنشاسته بشکنند و خاصیت وی در اسهال بلغم و آب زرد است و آن
چنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند و با یک مثقال اعلک البطم حب سازند
و فرو برند مسهل بلغم بود بقوت و گویند یک مثقال با ماء العسل بدهد همین
عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامد تا در اندرون نماند توبال الحدید
اقوی ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از آن بدر فشد و آن
و آن مجفف و منقبض بود توبال المولن نوعی از ستوعات است و ورق وی مانند
ورق کبر است گرد شکل و شاخهای بسیار داشته باشد و چون بشکنند شیر
بسیار از وی روان شود و بغایت محرق بود تین رطب انجیر تر است
بهترین آن وزیری بوست باز کرده بعد از آن آنچه میل بسفیدی زند
بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند

١٠١

گرمست در اول یا در ابتدای درجه دوم و تر است در دوم و خام وی بسردی
مایل بود و در وی جلایی بود و بر ثالیل ضماد کردن و بهق نافع بود و انجیر رسیده
غذا بهتر از مجموع میوها بدهد و زود تر بگذرد و بی آورد و صرع را نافع بود و
خشونت سینه و حلق را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شود بود زایل کند و گرده
و مثانه را سود دهد و از ریگ و هر چه باشد پاک گرداند و خاکستر چوب وی
در سنطاریا را نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار یازده درم
بود و لبن وی سود مند بود جهت گزندگی عقرب و رتیلا مالیدن و ضماد سینه
وی با عسل جهت گزندگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی روان بود
نافع بود و همچنین. و ورق آن اگر با کرسنه و شراب بر گزندگی ابن عرس طلا
کردن نافع بود و خوردن انجیر ایمن باشند از سموم و قضبان وی چون
با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعی دارد و ورق وی طبیعی
و چوب آن طبیعی و لبن آن طبیعی و ورق آن مسخن قوی بود و لبن آن
جاذب لطیف و لبن وی چون گداخته کنند شیر ببندد و از آن بسته بگشاید
مانند انفحه و اگر بر صوف بفتده و در دندان گیرند از کرم خوردن پاک گرداند
و در چشم کشیدن با عسل جهت ابتدای نزول آب نافع بود و انجیر در وی تلخی
بود و مولد کرم بود و معده را بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن
بیاشامند با شراب اترج یا ریباس و غذایی که خورند باید که گرمی در وی
بود تین یابس انجیر خشک بهترین وی ریلی بود و طبیعت آن گرم است
در آخر درجه اول ضماد کردن نافع بود و معتدل بود در تری و خشکی لطیف بود
و منضج و محلل و بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و برد اما میل نفخ دهد و
صرع را سود مند بود و خشونت حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و

شراب وی سرفه را سود دهد و سدهٔ جگر و سپرز را نافع بود و گرده و مثانه
را سود دهد و خورندهٔ وی ایمن باشد از سم و چون با آب وی حب شاهدانه
غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و نفخ آن بکند و بگشاید و خوردن آن طول
بر از وی متولد شود و ادمان خوردن وی شپش در بدن بازدید کند و
سردمزاج را نافع بود و درد پشت و تقطیر البول را نیکو بود و مسخن گرده
بود و انعاظ آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند
و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردکان
خورند و با مغز بادام و چون با فودنج و سعتر و حاشا بخورند گرده و مثانه
و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی در سرکه خیسانند چنانچه ذکر رفت
بخورند سپرز را بگدازاند و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود و جالینوس گوید
بدل وی در انضاج حب الصنوبر است

باب الثاء

ثافسیا ثعثیا نیز گویند و یونانی ... خوانند و آن صمغ سداب کوهی است
برگ آن بجرجیر ماند لیکن دراز تر است و بیخ تر بود و طبیعت وی بغایت
گرم بود و محرق و مسخن بقوت بود و مجفف و در وی رطوبتی فضلی بود و
گویند گرمی وی در درجهٔ سیم بود و مسهل و منضج و منقی و جدای بغایت کند
از عمق بدن و موی برویاند و پوست بیخ وی تر بر داء الثعلب مالند بغایت
نافع بود و استرخاء و نقرس و مفاصل سرد را بغایت سودمند بود و حقنه کردن
جهت عرق النسا نافع بود و بر نفث دم و فضول طلا کردن و مقدار شربتی از
وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مسهل و مقیی بود و اگر زیادت از این
بود بول و طمث براند و ورم زبان و قواق و سوزش حلق و معده و سرخی
روی و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند بعد از آن

شیر و مسکه و جلاب بدهند و غرغره بشیر تازه و روغن گل و از ادویه تخم
سداب بغایت نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس گوید بدل
وی در داء الثعلب حرف است و وی مضر بود به مثانه و آلات بول و مصلح وی
حب الآس و مطبوخ بود **ثامر** و حبر خوانند و آن لوبیا است و گفته شود
حرف بابلی است و گفته شود **ثاقب الحجر** بسفایج است و گفته شد **ثدی** بپارسی
پستان گویند و ضرع پستان چارپای را گویند و ثدی از آن آدمی و گوشت
وی مانند دشپد بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان
معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و
غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظی بود و مصلح
وی سعتر و نمک بود **ثعلب** بپارسی روباه خوانند چون با آب بپزند
و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه بچگان که زنده بپزند و زمانی
نیک در آب آن نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند و پیه وی درد مفاصل
را سودمند بود و درد گوش چون در گوش چکانند و اگر بران ادمان
کنند کری زایل کند و درد گوش ببرد و اگر شش وی خشک کرده بسایند و
بپاشانند ربو و سرفه را نافع و شریف گوید پیه وی چون با پوست تخم
مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و مجربست و زهرهٔ وی با آب
کرفس و اشق بگدازند مساوی و سعوط کنند در بینی کسی که ابتدای جذام بود
در هر دو روز یکبار سعوط کنند بغایت کامل نافع بود و مجربست و چون آدمی
دندان وی در دست گیرد ایمن باشد از بانگ کردن و پیه وی چون با زیت
کهن بگدازند و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود
از همه پوستها مسخن تر بود و مرطوب مزاج را شاید پوشیدن و محرور مزاج را

شاید بوشیدن و کسی را که سرما بروی غلبه کرده باشد شاید که بپوشد و
هرچند که موی بروی زیاده باشد سخونت در وی بیشتر بود و آن لباس
زنان و بلغمی مزاج و پیران باشد و در خواص ابن زهر آورده است
که پوست وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی در اندرون خانه اگر بنهند مجموع ع
کیکان بران جمع شوند قنادر در دابست و گفته شود و بلغت اهل شام
شام خوانند و آن دستنبوه است و باصفهانی دستنبویه خوانند لقا
حرف است و گفته شود بلسان طولیدون است و قنابیز گویند و آن
عنب الثعلب است و گفته شود ثلج بپارسی برف گویند و صفت جمد و جلید
در جمد گفته شود ثلج صینی سنگ سفید است که در سرمها بکار برند جهت جلاء
چشم و تب ورا نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک و ابن بیطار گوید
زهر هابیوس است و در الف صفت آن گفته شد ثمرة الوعر جوز الابهل
گویند و در الف گفته شد صفت ابهل ثمرة الطرفا عذبه است و جرماج نیز
گویند و گفته شود ثمرة الشوک المصری حلبا است و گفته شود ثمرة شجرة الدوم
مقل مکی است و گفته شود ثمرة العلیق توت علیق است بپارسی درگویند
و بشیرازی توت سگ و در علیق گفته شود ثمرة الکبر شفلح خوانند و ثمرة
اللصف و ثمرة الاصف نیز گویند و بشیرازی کورک خوانند و شفلح قثاء الکبر
خوانند و طبیعت آن گرم است در سیم و گویند در چهارم و ثمرهٔ کبر چون
با نمک و سرکه به پرورند لطیف بود و سدهٔ جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک
گرداند و طبع را نرم دارد و دیگر منفعت نیز گفته شود ثوم بپارسی سیر
خوانند و بستانی و بری و کراثی بود و ثوم بری اسقوردیون است و گفته
شود و ثوم کراثی مرکب بود بقوت از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم و

خشک بود در چهارم و گویند در سیم و در حرارت و یبوست از جمله اقوی بود
محلل نفخ بود و آب وی گردش سر را اعظم سودمند بود و خاکستر وی بهق
با عسل طلا کنند نافع بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان
بیامیزند و بدان بمالند موی بروید و جرب و قوبا را سود دهد و خوردن دن
وی خام یا بریان کرده یا پخته حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود
سود دارد و خوردن وی را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد
چون بکوبند با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبیخ ورق وی یا ساق
وی بنشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهت گزندگی
جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب
خوردن و ضماد کردن طبع را نرم دارد و بول براند و در دود و را نافع
بود و قی که با تب بود و بغایت مقوی باه بود و قولنج و عرق النسا را
نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم و چون پخته بود حرارت و حدت
وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن و گوشت فربه بود و صاحب تقویم
گوید مصلح وی بنفشه و هلیله بود و بدل وی ثوم بری و ثوم بستانی بود
ثوم الحیة ثوم بری بود و آن اسقوردیون است و گفته شد و بعضی از منافع
وی و دیگر منفعت وی آنست که مرضهای سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع بود
و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و جرب و بهق را زایل کند چون
بدین صفت استعمال کنند بگیرند ثوم بری و خود بکوبند و با آب را زیاده تر
بسرشند و تخم را زیانه کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته در حمام در خود بمالند
مثل نوره در هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا بعرق فرود آید و مغنیس
گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و

باقی منفعت در باب شین در صفت شوفه دیون کفته شود ان شاء الله دوسر
حاشا است وکفته شود ثیل بجیل وبجز وبخشه خوانند یارسی سدکی خوانند
وآن نوعی از حشیشات است طبیعت وی سرد وخشک در اول وکویند معتدل
نافع بود جهت جراحتهای تازه ومنع نزله بکند وبیخ وتخم وی منع قی بکند
وادرار بول بکند تمام واسهال باز دارد واز تخم وی لعوق سازند سبک
کرده بریزانند وطبیخ آن ریش مثانه را نافع بود باب

الجیم جاوی کرکم وقو قوو وریقان وخلوق کویند وشعور الصفالیه
وآن زعفران است وکفته شود جاورس سه نوع است یک نوع دخن کویند
ویارسی ارزن خوانند وبشیرازی الم ویک نوع جاورس هندی خوانند
وآن ذرة است بپارسی ذرة خوانند ویک نوع جاورس خوانند بپارسی
کاورس کویند وبشیرازی کال خوانند طبیعت آن سرد است در اول وخشک
در سیم قابض بود ومجفف بغیر لذع شکم ببندد وبول براند وخونی که از
وی متولد شود دیر هضم شود وغذا اندک از مجموع حبوب دهد کراز
ایشان نان بزنند وبجه بیند ازد ومصلح وی آنست که با شیر تازه بزنند
یا با آب سبوس وروغن بادام یا روغن کنجد یا روغن کاو وحلوای جرب
از پس آن خورند وبول وی در شکم بستن بیخ بود جاوزهرج کاوزهره
کویند وآن حجر البقر است وکفته شود جاوشیر بپارسی جوابشیر خوانند
وکاوشیر کویند وبشیرازی جاخوشی کویند وآن صمغ درختی است که ساق
کوتاه دارد وبرک آن به برک انجیر بود دکرد تر وکوچکتر وورق آن
بود رق زیتون مانند وقول اول اصح است که برک آن کرد است وبرک زیتون
دراز است وساق وی مانند خیار زه کشیده بود وکل وی زرد رنگ بود

وتخم وی خوشبوی وتازه بود وصمغ از وی چنان کیرند که ساق وی شق
کنند تا صمغ بیرون آید وبهترین وی آن بود که برنگ زعفران بود وتازه
وتیز بوی بود وزود در آب حل شود واول که از ساق بیرون آید سفید رنگ
بود وچون خشک کردد زرد بود وچون با آب که از نو برنگ شیر بود
واکر سیاه رنگ بود مغشوش بود وغش آن با شق وموم کنند وطبیعت
جاوشیر کرم وخشک در سیم وکویند در دوم وجالینوس کوید کرم است
در سیم وخشک در دوم عرق النسا ودرد زانو ومفاصل سرد را طلا کردن
سود دارد وبرودت ان بنم خورده بنهند درد ساکن کند وصداع وصرع را
نافع بود ودر چشم کشیدن جلا بدهد وچشم را روشن کرداند واستسقا وچکیدن
کیز وصلابت رحم را نافع بود وچون بعسل ابکداز ند وزن بخود برکیرد حیض
براند وبچه بیند ازد وجرب مثانه ودرذات الجنب ضماد کردن نافع بود و
با موز بر نقرس ضماد کردن سود مند بود وقولنج را نافع بود وکزندکی
جانوران وسرفه کهن که از خلط غلیظ بلغمی لزج بود سود دارد وبیخ درخت
وی چون بجزاشند وزن بخود برکیرد بچه بیند ازد وبمروی چون با سکنجبین
بیاشامند حیض براند واکر با زراوند بیاشامند کزندکی جانوران را نافع
بود واکر با شراب بیاشامند در رحم که بسبب آن بود اختناق سود دارد
ومقدار شربتی از وی مابین نیم درم تا یک درم بود بعد از آنکه در مطبوخ
خولسا نیده باشند وابن جزار کوید که اکر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود ودر
شکم بمیرد قیلا از جاوشیر بسازند وبخود برکیرد زود بیرون آید وجهت
صرع وام الصبیان نافع بود ووی مضر بود باعصاب وهیچ وانیسون و
مصلح وی مرباجوز بود وبول وی سکبینج بود ورازی کوید بدل وی لبن

بود بوزن آن و این جزاد کوید بدل آن بوزن آن قیره و کویند بیک وزن
و بیخ آن قیره است و کویند بدل آن بوزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس
کوید اظن من آنست که اشق نزدیکست بوی **جاد الهز** کویند سلوق الماء است
و آن نباتیست که در آب روید و برنیلوفر ماند و لیکن از آب بیرون آید
طبیعت وی سرد و قابض بود حکه و جرب و ریشهای بلید و ریشهای کهن
را نافع بود و بدل آن طباطبود **جاسوس** خشخاش هندی است و کفته
شود در **خاسید** لبسبار است و کفته شده **جاکسو** باقلا قبطی خوانند
و در مصر بسیار باشد و در آبهای ایستاده روید و ساق وی بسطبری انکشتی
بود و بدرازی یک کز بود و کل وی مانند کل سرخ بود و باقلا آن کوچک
تر از باقلا بود و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد بخام خورند
و بیخ آن از بیخ نی سطبر تر بود و قابض بود و معده را نیکو بود و آرد وی
چون جسو یا نشاسته اسهال کهن باز بند و ریش روده را نافع بود و
پوست وی قوی تر بود در این فعل **جبن رطب** تشنج است و کفته شد **جبن عتیق**
پیازی پنیر تر کویند و بهترین آن شیرین لذیذ بود که میل بحلاوت داشته
باشد و از شیری معتدل از حیوانی صحیح البدن کرفته باشند و طبیعت آن
سرد و تر بود در سیم و کویند در دوم غذائی فربه کننده بود و طبیعت را نرم
دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کبی که در دانسک خورده باشد
لیکن سنگ کرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود یا قند و صاحب
تقویم کوید مصلح آن زیتون است **حسین** پنیر خشک است بهترین آن
بود که روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم مصلح آن
بد بود و چون با زیت سحق کنند سود مند بود جهت تحجر مفاصل ضماد

کردن و بیرون آید مانند کج بی زحمتی و چون بریان کنند شکم ببندد و بسیار
مولد خلط مراری بود و بدن را لاغر کند و معده را بد بود و دشوار هضم
شود و تشنگی آورد و سنگ کرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند
واگر با مغز کردکان خورند نیکو تر بود **جلبج** جص است و کفته شود **جلبنج**
جلاهنگ و جلبهنگ نیز کویند پارسی جراهنگ کویند و آن
تخم رزد خار است و بیخ آن تر بود رزد است و کویند تخم شد سیاه است و
فعل وی مانند فعل خرنوب است و بهترین وی هندی است خلوقی رنگ رنک
شوشک و نبات خرد بود در از فند مقتی بود بقوت بلغم و اخلاط غلیظ لزج
را دفع کند مخطر بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی نیم درم یا یک
درم و اگر از این زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم
پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجت آن قی و آب گرم
و حقنه قوی که در وی تخم حنظل بود بعد از آن شیر تازه بیاشامند و اگر تشنج
پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی
خربق بود **جدوار** پارسی ژدوار کویند و مغولی ماه فرفین و بهندی ترنبی
و آن بیخی است مشابه بسعد اما بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی بود و بهترین
وی آنست که چون بسایند بنفشجی باشد و آن هندی است اما آنچه خطائیست
بزرکتر و بهتر می باشد و اکثرش بنفشجی باشد و آنچه هندی است اکثر بسیاهی
گراید و در زمین هند کوهی است که آنرا قراجل میخوانند کوهی عظیم است
و در این طرف کوه اهل هندی باشند و آن طرف میکویند احتاک این
بیخ آنجا می روید و آنرا نیسی از بهر آن میخوانند که زهریست که آنرا بهندی
بس میخوانند و این بیخ پازهر وی است هر دو در یک موضع می رویند و چون

این بیخ بهلوی وی می رویده قوت زهر آن بیش باطل می شود و اهل آن
موضع آن بیش میخورند و زیان نمیدادد و اگر این بیش جایی دیگر می
روید که مجاور بیخ جدوار نباشد نیم دانگ کشنده است و بیش را بعربی
بیش میخوانند بدترین مجموع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق بکشتن
آن مقاومت می تواند کردن و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم درم بیش
بخورد در حال لبهای وی آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست و
بیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با نیک کاسه شربوی
دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چنانکه حاضران
از بوی آن مصروع می شدند باز بیخود شد دیگر باره نیم مثقال جدوار
صلایه کردند با شراب انگوری و بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد
بعد از آن خواب بر وی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار کرد
چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله
تعالی و خواص این دوا بسیار است اولا با زهر بیش است که ذکر
کرده شد و دیگر در اعمال سجستان که از زمین گرمسیر است مار قاتل بسیار
می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال با شراب بسایید و بخورد
وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب
دوپلک گزنده را مقدار دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در
مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله میگویند هو تریاق السموم بارها
حتی البیش و الافاعی و از منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را منفعت کند
چون درد قولنج و درد گرده و عسر البول را با شیره تخم خیارین بدهند سود
دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا

طلا کنند و در انتها در ابتدا طلا کنند ماده باز گرداند و در انتها تحلیل کند
و اگر محتاج نضج باشد نضج بدهند خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل
و بن ران بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را خیار زهر
بیرون آید همین دارو طلا کنند تحلیل کند و اگر انگه خیارک بترد و بگشاید
و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض و با مرگی که طاعون بر آرد
این دارو با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی
و مجربست و دیگر دوا قوت دهد و در ابتدای زحمت خنازیر طلا کنند نافع
مفید باشد و بر ریشهای پلید و ریشهای کهن متعدی بکوبند و بر آن ریشها
باشد گوشت مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد و مجربست و دیگر
کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز مقدار
نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند دل را بغایت تقویت کند و در تفریح
نظیر ندارد و در ایام وبا خاصه تریاق فاروق که ذکر کرده که تناول
کنند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند این دارو
مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده تر از آن جهت که تریاقیت
در وی هست و چندان بکرم تجربت دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان
مولانا الیاس شیرازی بود علیه الرحمه مردی فاضل بود و در اکثر علوم
ماهر و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته فرمود که هر خاصیت که در
تریاق فاروق هست درین داروی مفرده هست و نیز فرمود که مرا در
معده بلغم بود هر معالجت که کردم مفید نیفتاد چند عدد ازین جدوار
بروزگار صلایه می کردم و بجلاب گرم میخوردم آن زحمت زایل شد
و شخصی را سده جگر بود و با ستسقا خواست انجامید چند روزی این

داروي با سكنجبين بخورد سده گشاده شد و رنگ وي كه زرد بود ديگر بگشت
اصلي خود آمد ديگر شخصي قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وي گرفته
بود اين دارو بسايند و بر مثانه وي طلا كردند و قدري در احليل وي
چكانيدند همان ساعت بول وي بگشاد و ريم بيرون آمدن گرفت و شفا
يافت باذن الله تعالى ديگر زحمت بواسير را ازين دارو بدان موضع
طلا كنند درد ساكن گردانند و ورم را تحليل دهد ديگر دشواري زادن را
نظير ندارد و بسايند قدري و بجلاب گرم بخورد وي دهند و قدري بر شكم
تازه بخورد بر گيرد در حال وضع حمل شود ديگر صرع صبيان را بشير مادر
نيم دانگ تا دانگي بخورد وي دهند نافع بود و بارها آزموده است و مجرب
ديگر جذام و نوبت ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند
هفت روز پياپي نافع بود انشاء الله اما بتغير بدل بايد كردن ديگر درد
دندان را مفيد بود و عدسي ازين دارو بر بن دندان كرد كنند بهتر
بر دندان طلا كنند في الحال درد ساكن كند و درد چشم كه بلغمي باشد از ميان
چشم چكانند درد بنشانند و اگر صفراوي بود در پشت چشم طلا كنند درد
بنشانند و آماس پلكها شود و فرق ميان بلغمي و صفراوي آنست كه بلغمي را
درد ساكن تر باشد و صفراوي را درد و سوزش و چكيدن آب بيشتر باشد
و در تقويت باه اثري عظيم دارد و مقدار نيم درم يا نيم مثقال با شراب
انگوري بياشامند نعوظي تام آورد و حكماي هندي گويند كه مردم لاغر را
فربه كند و ميگويند كه اگر بهق سفيد و برص طلا كنند سودمند بود و حكماي
هند ميگويند كه درين دارو صد و بيست خاصيت و منفعت است و كسي را كه
خناق گرفته باشد بر حلق طلا كردن بغايت نافع بود حاليا آنچه بتجربه

معلوم شده بود ثبت كرده شد صاحب منهاج گويد طبيعت وي گرم و خشك
در سيم و هم صاحب تقويم گويد كه قرحه امعا آورد و مصلح آن شير حليب بود
كه آهن تا كمتر در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گويد كه بدل وي در
ترياق سه وزن آن زرنباد بود حدب جار است و گفته شود جرجير
بري بود و بوستاني بود و بري را ايهقان گويند و بوستاني را كف عايشه
پارسي كيكز گويند و بشيرازي كهرك و بهترين آن بوستاني بود كه تري
آن كمتر بود و طبيعت آن گرم است در سيم و گويند در دوم و خشك در
اول و تر وي تر بود در اول و بوحنا گويد گرم و خشك در دوم آب وي
اثر وشم ببرد و جرجير بد بر لبن بود و مسخن و معطش و مهيج باه بود اما مصدع
بود و سدد و تاريكي چشم آورد و مصلح وي كاهو و كاسني و بقلة الحمقا و
سركه بود و وي مني زياده كند و نعوظ تام آورد و چون با شراب
بياشامند ترياق گزندگي ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند
كه چون جرجير بكوبند و آب آن در بيخ انار ترش ريزند شيرين گردد و
جرجير بري را خردل بري خوانند و ادرار بول بغايت كند و بتر از بستاني
بود و تخم وي بعوض خردل مستعمل كنند جرجير الماء قرة العين و سير نيز
خوانند و گفته شود جراتيق و جرمايق كه بدان ذات و كردمانه نيز گويند
و گفته شود در كاف جرجير باقلا است و گفته شد جرجر المصري
ترمس است و گفته شد جراد پارسي ملخ خوانند بهترين وي فربه بود و
طبيعت وي گرم و خشك در دوم چون بخور كنند عسر البول را نافع بود
خاصه زنان را و گويند دوازده عدد از وي بريان دوازده اطرافهاي وي
با قدري مورد مستسقي بياشامد شفا يابد و تقطير البول را نافع بود و

بخور کردن بدان بواسیر را نافع بود و بریان کرده جهت گزندگی عقرب
چون بخورند نافع بود و اندرون وی و خایه وی چون بر کلف طلا کنند
زائل کند و گویند طبخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع
بود و خوردن طبخ جرب و حکه آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود یا بزرقطونا
جراد البحر از حیوان است و گفته شد جرذان فارسی یا دیگر موش گویند
چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند ساکن گرداند و گویند بریان
کرده بر ثآلیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر شکافته
بر موضعی که خار یا چوب در وی باشد طلا کنند بیرون آورد و بر داء الثعلب
مالند نافع بود جراسیا فراسیا است و گفته شود جزر بپارسی گزر خوانند
بهترین وی زرد بهترین بود و گویند سرخ تر بود و زرد و غلیظ تر بود
غذای وی کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر درجه
دوم و تر است در اول باه را تحریک کند و مسهل و ملطف بود و بول
براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد باشد و باید که بغایت پخته
باشد و مصلح وی الکامه و سرکه خردل بود بحری گوید جزر مقوی معده
بود که در وی رطوبت و ریح غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم
طعام بدهد و چون با گوشت بود نیکو بود خاصه که قطع بلغم کند و سده
جگر بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزاند و چون بعسل
مربا کنند نیکو هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیاده تر و
قوت باه زیاده کند و منی بیفزاید و چون بسرکه نهند و نمک معده و جگر
و سپرز را نافع بود جزر اقلیطی اشقاقل است و گفته شد جزر بری هم
جزر بری است جرو دارو ثمرة الطرفا است بپارسی گز مازو گویند و

جزمادج

طبیعت

طبیعت وی گرم است در اول درجه اول و خشک در آخر آن و گویند سرد است
در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند با آب و سرکه و بر سپرز ضماد کنند نافع
بود و ریش خشک را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بپاشند
نفث دم را نافع بود و اسهال کهن را و زنانی که رطوبات از رحم ایشان
روانه بود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود
و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند بدل وی نیم وزن
وی پوست انار و نیم وزن آن از زرد سرخ جبسی خیر و دادو نیست
و گفته شد جاد خشک است و گفته شد جمد حسین است بپارسی کچ
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است چون بسرکه سرشته شود و بر کسی
که رعاف داشته باشد طلا کنند نافع باشد جعد توبیون و گفته گویند و
کیسو بر گویند و آن صغیر و کبیر باشد کبیر وی بپارسی عنبر بید خوانند و
صغیر وی بیشتر از کل ایر خوانند بهترین صغیر بود شامی بری تازه سعید
و طبیعت وی گرم و خشک گرم است در سیم و طبیعت عنبر بید گرم بود
در دوم و سرد و خشک بود در دوم منفخ و ملطف بود و چون تر بود جراحتها
تازه را نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود و با سرکه بر سپرز
ضماد کردن سود مند بود و بول و حیض براند و یرقان سیاه را نافع
بود و کرم را از وجع القولنج را بیرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران را
نافع بود و چون در خانه دود کنند با بیند از آنجا در خانه گزندگان بگریزند
و نسا را نافع بود نیکو در مرارات و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی
چشم ببرد و چشم را روشن کند و اگر در شیاف مرارات کنند و تاریکی از بیاض

جلی

نزا

وآب بباز ترسانید و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و وی
مضر بود بمعده و مصدع بود و مصلح کوید مصلح وی حماماست و صاحب تقویم
کوید بنفشه و بدل وی در اخراج دود و ادرار بول و حیض پوست چوب
انار تره جارو انکه وزن آن پوست سلیخه و کویند بدل آن فودنج
جبلی است **جوزی** کوزی کویند و کفته شود **جفت البلوط** پوست برد
بلوط است و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و قابض بود خون رفتن
باز دارد و خاصه از زنان و ریش روده و شکم ببندد و بیشتر مطبوخ
مستعمل کنند و برمش ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن دو
و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کل سرخ نعمان باد بنال
و کویند بدل آن جلنار است **جلوب** ... و دوا است و کفته شود **جلباب**
لبلاب و لوبیا بری کویند و عشقه و حبل المساکین و در لام کفته شود **جلنار**
پارسی کلنار خوانند و بیشتر از کل صد برک و آن کل انار تر است که
بغیر از آن هیچ ثمر دیکر نیدهد و بهترین فارسی بود و کویند مصری طبیعت
وی سرد و خشک بود در دوم و خون شکم ببندد و ریش روده و دندان
کهن و سست را نافع بود و دندانرا محکم کند و زنانی که خون زیاده از
ایشان روانه بود ببندد و اگر باسرکه مطبوخ کنند باز کرداند و چون
باسرکه بزنند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود و عصاره
وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس است و مقدار مستعمل از وی یک
درم و نیم بود یا دو درم اما موقد سده بود و مضر بود بشش و مصلح وی
کثیرا است و بدل آن اقاقیا و رمان بود یا جفت بلوط و تنادوق کوید

بدل وی پوست انار است بوزن و کویند طراثیث بوزن آن **جلسرن**
ورد صینی است و کفته شد **جلهنک** جلهنج است و کفته شد **جلجلان** صاحب
منهاج کوید سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است و
این هر دو خلاف است تحقیق کزبره یابس است پارسی کشنیز خشک
خوانند و کفته شود **جلبان** خلر خوانند و کفته شود **جلید** ثلج است پارسی
برف کویند سرد است بطبع و خشک بعرض و مزاج اصلی وی تر است
و خشکی وی عارضی است و آب وی درد دندان را که از کرمی بود
نافع بود و هضم را قوت دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد
و پیران را بد بود و سرفه آورد و خصوص کسی که خلطی سرد در معده دارد و
تشنکی آورد و خوردن برف و آب وی علق را که در حلق چسبیده
باشد نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه هر چه لطیف
وی است در بستن بتحلیل رفته است و ضعیف جله کفته شود **جلو** صاحب
منهاج کوید بندق است و صاحب جامع کوید بندق است مطلق و هر دو
سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم کوید
جلغوزه هندی است و مؤلف کوید آنچه محقق است جلوز لوز البر است
و روغن وی را زیت المرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان
و ارقان خوانند و آن بادام کوهی است بیشتر از وی آنرا الجزر خوانند
و قائم مقام جلغوزه است در منفعت و طبیعت وی کرم است در
درجه اول و کویند در دوم و خشک است در اول و در وی اندکی رطوبت
هست باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود
و کزندکی عقرب و رتیلا را سود دهد اما دشوار هضم شود و دیر

از معده بگرداند و مضر بود بسپرز و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه
جلغوزه حب الصنوبر الکبار است و در جا گفته شود جلجلان مصری بزر است
و گفته شد جلجلان حبشه خشخاش سیاه است و گفته شود جلنجوجه فوتنج
بری است و گفته شود جلنار قندا است و گفته شود جمار شحم النخل
خوانند و قلب النخل نیز خوانند و آن آب نخل است یا دیگر مغز سر خرما
گویند و بپر خرما و دل خرما گویند و بهترین آن تر و شیرین بود و طبیعت
آن سرد و خشک است در اول و گویند در دوم و قابض بود و سود مند بود
جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایت
مفید بود و وی قوت احشا بدهد و کهنه تر و صفرا نافع بود و مضر بود
بسینه و حلق و وی را از معده بگرداند و مصلح وی خرما بود یا عسل و گویند
بدل وی حماض بود جار النهر جار النهرست و گفته شد جان جبل دادوست
وسعت و گیاه او نیز گویند و آن مرخس است و گفته شود جمید یا دیگر
یخ گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آنکه آبی که
از آن بسته شود اگر آبی نیک بود آن یخ نیک بود و اگر بد بود آن
یخ بد بود و منفعت وی و برف نزدیک بود بیکدیگر اما یخ لطیف تر بود
جمسپرم جاهو سلیمان خوانند و آن ریحان سلیمان علیه السلام است
و در الگفته شود و جد صینی نخ صینی است و گفته شد جلب سنگی است
نقشی سرخ مایل بود و معدن آن سر دروازه مدینه رسول علیه السلام است
اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگر چه ظرف بزرگ بود
و آنکس که با خود دارد از نقرس ایمن بود و اگر در شب جامه خواب نهند
از احتلام بد ایمن باشند باذن الله تعالی جمیر نوعی از الجزر است بیونانی

سقوقوری گویند و انغاسوفامین نیز گویند و معنی آن تین احمق است
و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بد طعم بود و درخت وی
بسیار شیر بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع
بود جهت ورمهای که دشوار تحلیل یابد و جاذبه بود و طبیخ وی ترفدم را
نافع بود با آرد جو و دامیل را نضج دهد و با انشق بر گزندگی زنبور ضماد کردن
نافع بود و گزندگی جانوران خوردن و ضماد کردن سود دهد و معده
را بد بود و شکم را براند و غذا اندک دهد و بدل آن بود که بعد از آن
سکنجبین یا کل الکبر خورند جمجم نخی است که بشقاقل مصری ماند و رنگ
و گویند از زمین روم خیزد و گویند آنرا البوذان از زمین بر کشند
و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند که از ترکستان خیزد و معروف
بود بنجم خطای نافع بود بر ربو و ضیق النفس و خناق را سود مند بود
و مقدار مستعمل از وی نیم بود خطمانا دو نوع بود یک نوع را وی
دیگر نوع جرمقانی و آن نخ سرخ رنگست باندازه انگشت سبز ترولا گرت
و گویند وی را ایام بادشاهی خوانند که وی را شاه حنظلی نام بود و گویند
خطیس الملک و بهترین وی آن وی بود که بغایت سرخ و خوشبوی بود
و طبیعت وی گرم است در سیم و خشک است در دوم سده جگر و سپرز بگشاید
و حیض و بول براند و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند گزندگی عقرب
را تریاک بود و همه گزندگان و چون با عسل سرشند و آب نیم گرم در آن
موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزند از وی زن بخورد بکر بچه
بیندازد و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرهای کشنده بود و درد
جگر و درد معده و ذات الجنب را نافع بود و درد ادویه جنس عوض افیون

مستعمل بود و بهق زایل کند و اسحق گوید مضر است بسینه و مصلح وی انیسون
قنطوریون بود و رازی گوید بدل وی یک وزن و نیم آن اسارون
و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند مدحرج است
و ابن زهر در خواص آورده است که هر زنی را اگر خون حیض زیاده
رود و باز نبند دبستاند خطیانا رومی و بکوبد و با جامه بندد و بر دست
بندد خون باز ایستد و این تجربت و امتحان کرده بکرات و آزموده
جند بیدستر قسطوریون گویند و خزبیان هم خوانند و پارسی قندس و ترکی
گویند خایه سگ آبی هم گویند و آن خصیه حیوانی بحریست که هم در آب
زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندز خوانند و بهترین
آن بود که هر دو بهم چسبیده باشد و پوست آن بغایت بود و آنچه نه
بود و هر دو بهم چسبیده نبود مغشوش بود و غش آن بجاوشیر کنند و صمغ
و اندکی جند بیدستر و چون پر شود در مثانه گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت
جند بیدستر گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم و وی لطیفتر از تمام
مسخنات بود و نافع بود جهت عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان
و صداع که از سردی بود بخود برگرفتن و بحلق نیز بود و حیض براند و بچه
مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون بکوبند و بر بیزند و بغایت سحق
کنند و در چشم کشند جلا چشم بدهد و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم در[م]
مغص و قولنج را نافع بود و چون به پشم باده زن بخود برگیرد بادهای سرد
که در رحم بود سود دهد و بر گزیدگی عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه آشا[میدن]
دفع سموم و ادویه کشنده بکند و سده که در اعصاب باطن باشد بگشاید و
گری که سبب آن از سردی بود سود دهد و مقدار عدسی با روغن بادین

بگدازند

بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند جهة
جند و استرخاء اعضا فالج و نقرس سرد را بغایت سودمند بود و اگر بیاشامند
تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق
و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع
بود و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب چکانند عسر
البول که از خلطی بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده است
که جند بیدستر که لون آن بسیاهی زند یک درم کشنده بود بعد از یک روز
و ابن جزار همچنین گوید و صاحب منهاج گوید اجزوی کشنده بود بعد از
یک روز و مداواة آن بقی کنند بشبث و فودنج و سپستان و عمل بعد از آن
حماض اترج بدهند که پادزهر وی است یا دوغهای فواکه ترش با سرکه یا
خور و بدل آن بوزن آن وج و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مشک است
جعجد عصی الراعی است و گفته شود **جستوریون** قنطوریون است و گفته شود
جنجل در دمشق بسیار باشد و طبیعت آن گرم و تر است در اول طبیعت
را لازم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خونی اندک نیک از وی متولد
شود و بدل آن هلیون است **حب الرمان** کل انار دبستانی است بشیرازی
گلگلک نار خوانند و منفعت وی نزدیکست بجلنار **حاج البقر** خرنوب است
و گفته شود **خاج** مطلق داس است و هم گفته شود **حاج البر** با قلاست و
گفته شد **جند** صعتر است و گفته شود **جوز** حنف خوانند و پارسی کردکان
خوانند و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در اول درجه دوم و گویند
گرم و تر است در دوم و مسیح گوید گرمست در دوم و خشک در اول و بهترین
وی آن بود که پوست وی تنک بود و ورق وی و پوست وی قابض بود و بوسن

اندرونی که بر مغز جسپیده است رقیق و در وی قبضی بود و شکم ببندد و پوست
سوخته وی مجفف بود بغیر لذع و مغز جوز چون بخایند و بر ورم سوداوی
که ریش شده باشد ضماد کنند نافع باشد و صمغ وی بر ریشهای کرم نافع بود و چون
بران باشند و مغز وی مغص را ساکن کرداند و شکم ببندد و چون بار وی
بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم را از وحب القرع بیرون آورد
و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویه قتاله بادزهر آن بود و اگر
بعد از آن بخورند همین سبیل و چون با عسل و نمک بیامیزند و بجاذ و بر گزندگی
سگ دیوانه و گزندگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت
بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و برویاند و بر داء الثعلب
نیز بغایت سودمند بود و پوست اندرون وی چون بسوزانند و سحق کنند و
با شراب بر شند و زن بخورد برکیرد منع خون حیض بکند و پوست درخت وی
و ورق وی چون دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و ربع
گویند پوست کردکان تر چون سبز بود بکوبند و چند پاره خبث الحدید دران
اندازند و یک هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن
خضاب کنند موی سفید را سیاه کرداند و صبغی عجب بود و چون جز از
وقوبا بدان بالند منفعتی تمام بدهد و چون به آب بجوشانند و به آب
آن مضمضه کنند لثه را محکم کرداند و استرخاء آن زائل کند و خوردن کردکان
کرم مزاج را مضر بود و معطش و مصدع بود و زبان کران کند و دهن و حلق را
زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود و خشخاش و بادام و کردکان کهن را نباید
خوردن که بد بود غثیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که عفص خورده
باشد و مداواة آن همچنان کنند که کسی عفص خورده باشد به درت فواکه ترش

مانند غوره و ریباس و سیب کنند و بدل آن بوزن آن حب الخضرا بود و گویند
جوز هندی **جوز هندی** نارجیل است و گفته شود **جوز جندم** کوز کندم خوانند
و جز و الحام گویند و بشیرازی کل کندم گویند و در رازی گویند کرم و تر است
منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزد و قطع نزف دم بکند و قوبا زائل کند
و منع آرزوی کل خوردن بکند و فوتس گوید در وی قوتی مبرد مطفی بود و
اندکی مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند و بهترین وی سرخ فربه بود
و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم نمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و
قوت جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را سودمند بود و قوة باصره
بدهد و شکم را ببندد و عسر البول را نافع بود و منع قی بکند و درد سپرز کهن شده را
نافع بود و استسقاء لحمی را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم
بود و بدل وی یک وزن و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی
بسباسه بود و اسحق گوید مضر بود بگشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید
طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب کرم بود **جوز الاسل** ثمره
الدوعات و گفته شد **جوز القی** مانند خربق سفید بود در قوت و طبیعت
وی کرم و خشک بود مقی بلغم و رطوبت بود و مقدار دو درم و درد
فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل آن نبوره و خردل بود **جوز ماثل**
و جوز ماثم نیز گویند و جوز ماثا و جوز هاثل و جوز مقاتل و جوز درب هم
خوانند بهندی تتوره گویند و دا بوره نیز هم و بشیرازی کوزکیا خوانند
و آن دو نوعست یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع خارناک بود
مانند جوب سوملان خشن و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ
نیز بود و اندرون جوز وی پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و بر وی

مانند سر بادنجان لفاج بود و طبیعت وی سرد است در چهارم و تر بود و نافع
بود جهت حرارهٔ مفرط ملتهب چون فرا آلتی از وی بخورند دماغ را بد بود
و سکر آورد و داکی از وی صاحب منهاج گوید مضر بود بدل وی یک درم از
وی کشنده بود از روز و مقیء و مغشی و منوم و مسبت و مجذر بود و مداوا
وی بقی کنند به آبی که نطرون در وی جوشیده باشد با روغن بعد از آن
شیر تازه بدهند یا سرکه که صعتر والجذان و فوتنج کوهی در وی جوشیده
باشد و گویند یک مثقال از تازه وی کشنده بود دانگی و نیم دانگ در شراب
بکسی دهند مستی زیاده آورد جوز الکوثل جوز القی است و گفته شد جوز المرج
حب کاکنج کوهی است و گفته شود جوز السرو بهترین وی تازه بود و پُر از
گوز کلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض و اسحق گوید گرم
و خشک بود گرم است در اول و خشک است در دوم بر فتق ضماد کردن نافع
بود با ابریشم و اسرابش قطع خون بکند و قوت اعضا بدهد و چون بکوبند
با الخبز و فتیله بسازند و در بینی نهند گوشت زیاده بخورد و با شراب سود
مند بود جهت عسر النفس و برد کهن و بلغم و نسیان و مقدار مستعمل از وی نیم
درم بود و اگر بجوشانند و در آب آن بنشینند زنی که رحم وی بیرون می
آید یا مقعدش بیرون آید نافع بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل
و اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و مقدار مستعمل از وی نیم
مثقال بود و جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و سده بگشاید و قوت
معده بدهد و صداع سرد را نافع بود و چون با عسل و گلاب بر سر طلا کنند
و دیسقوریدوس گوید مقوی جگر و معده و سپرز و امعا بود و درد شقیقه را
نافع بود و ذهن را تیز کند و فونس گوید طبیعت ببندد و از خون و صفرا

و قوة بدن زیادت کند و نشو رطوبات از عروق بکند و اسحق گوید
صفرا آورد و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن
آن پوست انار و نیم وزن آن گوز سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن
گزمازک و نیم وزن آن پوست انار بود جلیدا رعفا خوانند و آن سرخ را ست
و گفته شود **باب الحاء** حاشا ماهون کوه و ثومش
بز گویند و صعتر الحمار هم گویند و بعضی گویند بودنه کوهی است و گویند ورق
خردل ابیابانی است و گویند برگ سپندان دشتی است و آنچه محقق است
نوعی از بودنه کوهی است گلهای کوچک بسیار دارد و مانند خرما که پرچی
مایل بود و قضبان باریک دارد مانند دخ و برگها دارد بشکل برگ جعده کبیر
و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه محلل و مقطع و مسخن بود و حیض و بول براند
و بچه بیفکند و سده بگشاید و بر عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن
نافع بود و سینه و شش را پاک گرداند و منع نفث دم بکند و اگر با عسل
و نمک بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل
کند و محلل خون بسته بود و ثاییل را تحلیل دهد و نمش و اگر در طعام کنند و بخورند
ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره را نگاه دارد و معده و جگر را پاک
کند و چون سحق کنند و به آب و عسل بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند
قولنج را بگشاید و قوت کرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق
را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و جالینوس گوید فالج
و لقوه و نسیان را نافع بود و اندروماخس گوید چون بکوبند و سحق کنند و با عسل
بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین اگر بر مجذوم در حمام طلا کنند
سودمند بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی نعناع است و بدل آن

نمش نقطه‌هاییست سیاه و سفید
که بر روی انسان باشد

یک وزن ونیم صعتر کوهی وکویند یک وزن ونیم افیمون وشراب وی اشتها
آورد وطعام هضم کند ومسهل کرم وبلغم بود حافرالنهر سود نجاست وکفته شود
حاج خاریست که ترنجبین از وی حاصل شود ونبات کرشت بروی پیچیده می
شود وبشیر از خار آرد وخوانند عصارهٔ وی چون در چشم کشند سپیدی برد و
تاریکی زایل کند وکل وی جهت بواسیر نهایت سودمند بود حاشورا شنجار است
وابوسلمی کویند وکفته شد حافظ النخل وحافظ الاطفال هر دو اسم فرفیون است
وکفته شود واز بیجان نیز کویند حالق الشعر خاشرا است وکفته شود حافر
حمار الوحشی سم خر کور است چون بسوزانند وبیاشامند صرع را نافع بود
وچون بازیت بیامیزند وبر خنازیر طلا کنند تحلیل کند وداء الثعلب را نافع
بود حافر البرذون سم اسب است چون بسوزانند صرع را سودمند بود وچون
بازیت بیامیزند وبر خنازیر طلا کنند نافع بود ظلف المعز سم خر است چون
از سم راست جز نکینی سازند ومصروع با خود نکاه دارد صرع از وی زایل
شود ووسیقو بود وس کوید سمهای وی چون بسوزند وبیاشامند خیلی روز
متواتر هر روز بوزن قیراطی مصروع را نافع بود وچون بازیت بیا میزند
وبر خنازیر طلا کنند نافع وبر شقاق که از سرما بود ضماد کنند زایل کند حب
النیل قرطم هندی است طبیعت آن کرم وخشک است در دوم وکویند در سیوم و
کویند سرد است وکویند سرد است ونافع بود جهت برص وبهق سپید ومسهل
خلطهای غلیظ بود وسودا وبلغم وکرمها وحب القرع وشربتی از دانک نیم
تا نیم درم بود بادویهای دیگر وعرق النسا ونقرس را نفع کند وآنچه از درد و
اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند وامعا را بشوید ومعده را
تقویت دهد وسدهٔ جگر بکشاید وورم سپرز ومسهل براده سودا بود ووی

کرب وغثیان آورد واولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند وهلیله با
وی خلط کنند وبدل وی در اسهال ودفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل ودانکی
وزن آن حجر ارمنی بود حب المساکین لبلاب است وکفته شود حب البلاط بادرنبو
وکفته شود حماقا ارق کویند وآن حب فوق است وکفته شود حب الکلا حب
السمنه است وکفته شود حب اللهو حب الزلم است وکفته شود حب العروس
حب الکاکنج است وکفته شود حب الموز لسان العصافیر است وکفته شود حب
السمنه حبی است سیاه رنگ از نخود کوچکتر واهل خراسان آنرا اهل خراج
خوانند وپوست وی نهایت سیاه رنگ بود ومغز وی نهایت سپید وطبیعت
وی کرم وتر بود در اول وکویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و
منی زیاده کند وباه برانکیزد ومقدار ده درم اکر بکوبند ودر آب بجالیزد و
صافی کنند ومقدری آرد وقند وروغن بادام بشیرین یا بکنجد بیزند وبیاشامند
بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از کرمی وخشکی بود ووی در اوصعده
بکدرد ومضر بود بشش ومصلح وی قند بود وبدل آن نیم وزن آن مغز پسته
ونیم وزن آن کنجد وکویند بدل آن حب محلب است حب الزلم کویند زر
الحرشف است ودر شیراز به حب الحرشف مشهور است حب الزلم یا ربی
تخم کنکر کویند وآنچه محقق است آن تخمی است بلون هیل ومثلث شکل بود
ومیان وی پوست تر آن خایند ومنبت آن در شهرزور بود وفلفل السودان
خوانند وابن ماسویه کوید کرم است در سیم وتر است در اول وعیسی کوید کرم است
در دوم وتر است در اول وصاحب منهاج کوید کرم وخشک است ودر وی رطوبتی
فضلی هست منی زیاده کند نهایت وتحریک شهوت جماع بکند وبدن را فربه
کند ووی مولد صداع بود ومصلح وی سکنجبین بود وبدل وی شقاقل حب الخروع

پارسی تخم بدالجر خوانند و بیشتر ازی کنتو و در باب خا در صفت خروع
گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بیشتر از مصر در هیچ
جای دیگر نروید و صاحب منهاج سهو کرده است که آن حب فاریقون است
و صفت هیوفاریقون گفته شود در باب ها و طبیعت حب بلسان گرم و خشک
بود در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و ورم گرم که از نشف بود و سرفه و حرقة
النساء و صرع و سدر و عسر البول و گزندگی جانوران نافع بود چون بیاشامند
و اگر بخور سازند و زنان در آب آن بنشینند رحم را بگشاید و جالینوس گوید درد
سر کهن را سود دهد و درد معده و روغن گوید که برودت معده را
نافع بود و موی بر داء الثعلب و داء الحیه بر دیانند و بیخ موی را قوت دهد و
دیسقوریدوس گوید قوت معده دهد و اشتهای طعام باز دید کند و هر بلغمی که
در معده بود زایل کند و درد پهلو ور بود و ضیق النفس را نافع بود و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل
آن عود بلسان بود بوزن آن و گویند یک وزن و نیم و گویند بدل آن تخم
وزن آن پوست آنچه بود و ده یک آن بیسار حبن و حبن نیز گویند
و آن دقل است و گفته شود حب جلوه امیسون است و گفته شد حب الاثل
گزمازک خوانند و گزمازق گویند و آن جزماج است و گفته شد حب الکاکنج
جوز المرج خوانند و آن بزر الکاکنج بود و دو نوع باشد یک نوع را
بیشتر از پی عروس در پرده خوانند و یک نوع دیگر کجوز نگویند و همین وی
بزرگ سرخ گوی بود و گویند بستانی طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک
و عیسی گوید سرد و خشک در آخر درجه اول یا دوم یا سوم مغص را نافع
بود و داءیی که عارض شود در سر چون داء الثعلب از وی با داء الحیه سوی نیز سحق کنند و

با روغن بنفشه بیامیزند و دو بار بدان سعوط کنند یا سه بار زایل کند
و فولس گوید چون یک جزو از وی خشک کرده سحق کنند با جزوی از بیخ
ارمنی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و دوی مضر بود بگرده چون
بسیار مستعمل کنند بسبب شده ادرار و حقد در سر پیدا کند و مصلح وی گل ارمنی
بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود حب السمط سونیز است و
گفته شود حب السفرجل به پارسی به دانه خوانند بهترین آن بود که از به ترش
گیرند و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و لینی بود بی قبض نافع بود جهت خشو
حلق و قصبه شش و لعاب وی ترطیب کند و پوست زایل کند و حرارت ساکن
گرداند و مقدار دو درم از مغز وی چون بکوبند با نبات و حب سازند با
لعاب وی و نبات و روغن بادام بخورند سرفه گرم را سود مند بود و المحق
گوید مضر بود بگرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر قطونا است حب الرشاد
بزر الحاض است و گفته شد حب الغقد بزر فلنجمشک است و گفته شد
حب القطن حب تنج خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی بزرگ مغزدار
بود و طبیعت گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع جهت سینه
را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت
درم باشد و گویند مضر است بگرده و مصلح آن خمیره بنفشه بود و بدل آن
تخم کنگر بود حب الورس تخم الورس است و گفته شد حب المنشم حبیت بمقدار
فلفل و درون آن میان زردی و سرخی بود و نهایت اطلی و خوشبوی بود و در وی
سنگی بود و مغز وی نهایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطرها
بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم است جا معده سرد را نافع
مفید بود و قوت تام بدهد و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی

احشای سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند حب
القلقل بزر رمان بری است بپارسی نار دانهٔ دشتی خوانند و مغاث بیخ
وی است و بمقدار نزدیک بلوط است و در طعم وی اندک تلخی بود و خوشبو
بود و بلون سفید بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و گویند خشک
بود قوت بر بهای رخی بود و فربهی آورد و چون بکوبند و عسل و طبرزد
اضافت کنند باه را زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح
وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگزد
اول آن بود که با قند و عسل خورند و بدل آن بوزن آن ابهل بود و گویند
بدل آن بوزن وی مغاث و بوزن آن حب الصنوبر بود حب الغار
مانند مغز کوچک بود و پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن
بدو نیمه بود و بغایت سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندکی عطریت دارد و
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم دو مثقال چون با مویزج بیاشامند
و بقراط گوید یک مثقال نافع بود جهت دشواری زادن و چکیدن بول
و حیض بر اندازند و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و قولی گوید تریاق
مجموع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون بپنج وی در خانه بغشانند
مگس بگریزد و وی سود مند بود جهت برص که از رطوبت بود و چون با روغن
بیاشامند و در دو سرکه اگر سبب بلغم و ریاح غلیظ بود نافع و اگر ملعقه بسحق
کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بجگر و حوالی آن
و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل وی حب محلب باشد یا مغز بادام تلخ
حب الصنوبر الکبار جلغوزه است و درخت آن کوچک تر از درخت
صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی را انوش خوانند و طبیعت

جلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندکی
حرارت هست و رطوبت و جالینوس گوید گرم و تر است و سود مند
جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و نشو را پاک
گرداند از خلطی که باشند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ
مثانه را بریزاند و سود مند بود جهت گزندگی با انجیر یا خرما یا گل انگبین و شیخ
گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند بیاشامند سه درم بخورند از فالج خلاص یابند
و اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیاده کنند و جلغوزه
و گرده و مثانه را از سنگ و رمل پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم است
در اول و تر است در دوم و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک
در اول مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و حب محلب مغز بادام بوزن
آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم
و خشک است در اول مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن
تخم خربزه بود و گویند جوز هندی و گویند قائم مقام جلغوزه بادام کوهی است
که آن را بشیرازی انجرک خوانند حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج
خوانند و آن تخمی است مثلث شکل در میان غلاف جوز کاج و در طعم مانند
جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منضج و محلل بود و نافع
بود جهت استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسد که ازش
بود خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با افسنتین ضماد کنند و چهار درم
از وی منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد
اما مضر بود بسر و معده را بگزد و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی
حب الرمان بود و مصلح گزیدن معده در آب گرم خیسانند و با عسل بخورند

و مجرودی مزاج را نافع بود و بدل وی حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن
حب بادام سفید و گویند بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار است
حب الراس صاحب معزده گوید حب صنوبر است و سهو کرده است و صاحب
منهاج ماهیت آن راست گفته است که آن در رنگ و طعم مانند تخم مورد
... و شکل مانند تخم مخلص و از کوهستان فارس خیزد و از کوهستان [illegible]
و آن را [illegible] و بر خوانند و این دو نوع است جبلی و بستانی و از آن بستانی
در باب ... در صنعت ... گفته شود و این نوع که گفته شد قوت موی
بدهد و از آفات نگاه دارد و چون بکوبند خرد و بدان سر بشویند و اگر
طلا کنند شاید حب البلت باش هندی است و در قلت گفته شود حب القصب
فوطم (?) است و گفته شود حب الاس یاری تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی
فربه رسیده تازه طبیعت آن سرد و خشک و قابض و بقراط گوید سرد در
خشک در دوم و گویند گرم است شکم ببندد و دفع نفث دم بکند و معده
و احشا را قوت دهد و بول براند و [illegible] و مقدار ماخوذ از وی سه درم
و صاحب تقویم گوید پنج درم ریشهای اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا
و عقرب چون با شراب بیامیزند و بیاشامند نافع بود و ریش مثانه را
سودمند بود خواه تر و خواه خشک و چون بپزند با شراب و ضماد کنند
بر ریشهای کهنه و قدمین زایل کند و چون تر بود بکوبند و با شیر بر ورم چشم
ضماد کنند تحلیل کند و غرب و بواسیر و ورم مقعد را نافع بود و چون برگ آن
طلا کنند با عسل و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند تا آب ببرد و قلاع
را نافع بود و اسحق گوید بسیار روی مضر بود و تباه و مصلح وی صمغ عربی است و
بدل وی آب ورق مورد بود با نیم وزن آن سعتر و گویند بوزن آن حب الرمان

یاری انار دانه گویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و
خشک و قابض بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد
صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوت دهد
و عصارهٔ وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت
ریشهای دهن و درد معده و ریشهای پلید و گوشت زیاده و درد گوش و
اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود حب الابزار ابزار
و گفته شد حب البان دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و سبک
و آن را فستق البادیه خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض و بهترین وی بزرگ
خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سیم و گویند تر است در اول سودا و
بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا بدهد و ثالیل و
داءهایی که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید
و صلابت آن نرم کند چون با آرد کرسنه ضماد کنند و اسحق گوید مضر است
بجگر و مصلح وی رازیانه است و دیسقوریدوس گوید بدل وی بوزن
وی قشور السلیخه بود و گویند بدل آن بوزن آن نوره و نیم وزن آن
قشور السلیخه بود و ده یک آن بسباسه حب الملوک باهو دانه است و گفته
شود حب الغنا عنب الثعلب است و گفته شود حب المحلب یاری سپند مریم است
و بهترین وی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند معتدل بود و گویند
سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلا بی قوتی و بصری
گوید گرم است در دوم و خشک در اول محلل بود و بول براند و چون
بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب القرع بیرون
آورد و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه

بریزد و خون حیض براند و درد پشت را سود دهد بود و قولنج بکشد و
دردهای اندرونی ساکن کند و رطوبت که در سینه و شش بود پاک گرداند
و گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وی رب اترج یا ریباس
بود و بدل وی گویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب الریباس**
پارسی تخم ریباس خوانند بهترین وی تازه بود و طبیعت آن سرد و تر
بود در دوم سود دهد بود جهت تبهای صفراوی و مقدار مستعمل از وی
سه درم بود کسر قوه گرم و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند و
تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل کند و اسحق گوید مضر است
بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در کم حدت
کثیرا بود **حب الرشاد** حرف است و بهترین وی بابلی است و طبیعت آن
گرم و خشک است و سفید وی حرارت کمتر دارد از سرخ تر و مغص بلغمی
را نافع بود چون با آب گرم و روغن گل بپاشند و عرق النسا را نافع
بود چون بکوبند و بر ورک نهند ضماد سود دارد و قولنج را سه درم
بکوبند و بپاشند و بدل آن در ضماد و عرق النسا شیطرج بود و باقی
منفعت آن گفته شود **حب الخضرا** ثمر درخت بطم است بیشتر از وی
بن گویند و آن نوعست یک نوع را شاه بن گویند و یک نوع بن و شاه
بن گرم و خشک است در سیم و گویند در چهارم و گرمی وی بقوت تر از خشکی
بود و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد
و گرم مزاج را زیان دارد و منفعت سینه و گرده و جگر بود و بول براند و شهوت
مجامعت برانگیزد چون با شراب یا سرکه بپاشند گزندگی رتیلا را نافع
بود و جگر را پاک گرداند و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع

بود و سعال و فالج و لقوه را سود دهد خوردن وی و از روغن
وی مرهم سازند و مالیدن بر ذات الجنب ضماد کردن سود دهد بود و
چوب وی چون بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه
موی سر و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بپزند و علاقه می ساز ند
موی برویاند و دراز کند و نیکو سازد و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی
بود و در باب صاد گفته شود و بن مصدع بود و دهن بجوشانند و شهوت
طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و صاحب منهاج
گوید مصلح وی خیره بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده است که بدل
وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادا م
و نیز گویند بوزن آن **حب البطیخ** بزر البطیخ است و گفته شد **حب الکمثری**
پارسی دانه کمثری امرود خوانند بهترین آن بزرگ بود که بزر وی بابل
بود اسحق گوید گرم و خشک است نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم
مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا
حب الزبیب دانه مویز را گویند طبیعت وی سرد است و خشک در اول
اما گفته خشک بود در دوم شکم را ببندد و مقدار ما خود از وی تا پنج درم
و مضر بود بامعاء و مصلح وی کثیرا بود **حب الحنالی** حب قاقلا است و گفته شود
حباری علوفس خوانند و پارسی چرز گویند و ترکی تغدری و آن نوعی
از کلنگ است و گوشت وی سبک تر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی از
مرغان پرنده است و در وی غلظتی هست صاحب منهاج گوید گوشت وی
گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ و ریاح را ساکن کند و مضر
بود بمفاصل و قولنج و دشوار هضم شود و مصلح وی آن بود که با زیت و سرکه

وو ارچینی بزنند و بعد از ان حلوای عسل و زنجبیل بر با خورند بر وی جون
باندکی نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند
و بردارند جون بیخ حب از ان با آب نیم گرم بیاشامند نباشتا ذرب را
بغایت نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کنند و باندکی
نمک اندر زانی سحق کنند یکسان و در چشم کشند در ابتدای نزول آب
هیچ نیکوتر ازین نبود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی آویزند که خواب
نیاید میکند خواب از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی یابند جون
بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت به بندد و تا آن با خود داشته
باشد دیگر عود نکند و عجب خاصیتی که در وی است این عمل میکند و خون
وی ربو بود و عسر النفس را نافع بود و بعد از ان روغن بادام بر وی
ریزند و اگر جهت سرد مزاج بود و روغن گردکان و زیت و دو ... باده
دارچینی و خولنجان و عرق آن ریض را نافع بود حبق الفتی مرزنجوش است
و در از ان الفار گفته شد حبق الراعی برنجاسف است و گفته شد حبق البقر
بابونج است و گفته شد حبق الفیل حبق الفتی نیز گویند و آن مرزنجوش است
و بیابانی مرزنگوش گویند حبق قرنفلی فرنجمشک است و برنجمشک نیز گویند
و بیابانی قرنفل بستانی است و در قاف گفته شود حبق ریحانی بادرنجبویه است
و گفته شد حبق الماء فودنج نهری است و حبق التمساح نیز خوانند و در قاف
گفته شود حبق نبطی جاجم است و گفته شود و آن نوعی از فودنج بستانی است
حبق صعتری و حبق کرمانی شاهسفرم است و گفته شود حبق خراسانی
نقلا خراسانی است و گفته شود در باب یا حبق الشیوخ و ریحان الشیوخ
نیز گویند و آن مرو است و در میم انواع آن گفته شود حزنبا بر شر ما نی

حبق الماء

نفاع است و گفته شود حجر التیس بادزهر است و برا تریاق فاروق
طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود و دراز و گرد نیز باشد و بعضی یکدیگر
طبقات دارد و در میان آن چیزیست گویا مغزیست و آن تخم مخلص
یا دادهٔ وی بود و چون حجر التیس اغبر بود و سیاهی که بسرخی زند و آنچه تنگ
باشد چون باشیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد باشد باشیر بر سنگ
بسایند سبز رنگ باشد و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی و صاحب
مفرده آورده است که از طرف خراسان حاصل می شود و این خلافت
بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و گویند غذای آن
گوسفند مار باشد و مخلصه و سبب آن این سنگ در شکم وی باشد و این
خلافت و آنچه محقق است در شیردان وی باشد و آن بغایت عزیز باشد
و باطراف برند و گویند چون بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ می
باشد و این سنگها نبودن معلوم می شود و رنگ آن چوب سیاهی مایل بود
سرخ آمیز نیکوتر بود و در شام مانند این سنگ می باشد و عملی بود خالصه
دانایان مشکل فرق توانند کرد امتحان وی آنست که سوزن را با آتش
سرخ کنند و بر وی نهند اگر مصنوع باشد چون سوزن در وی فرو رود
دودی سیاه از وی بیرون آید و اگر حجر التیس بود دودی زرد که بوی
سوزن را از دود کند و چون وی را با آب را زیانه بسایند و بر گزیدگی مار
طلا کنند در حال درد بنشاند و از خوردن ایمن شود و سود مند بود بهمه
گزندگی جانوران و سمها نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن
بغایت مفید بود و جهت ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت نافع بود و شربت
جهت گزندگی جانوران و دفع سمها دوازده جو و جهت ضعف دل و قوت

اعضا شریفه را قوی بود و هر کی که هر روز نیم دانگی بخورد ایمن باشد از
همه آفتها و زهرها و محروری مزاج را نیز سودمند بود بسبب آنکه بخاصیت
عمل می‌کند نه بطبیعت و طبیعت وی بغایت گرم بود حجر الحیه دو نوع
بود یک نوع حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند
و آنرا باد زهر و مهره خوانند اجزا از مار دیگر مانند و پشتی بود
که در قفای افعی بود و در همه افعی نبود و چون از گوشت جدا کنند نرم
بود از هوا بوی است بسته شود مانند حجر الیمن و خطوط بر وی بود و مؤلف
گوید امتحان وی چنان کنند که بر جامهٔ سیاه مالند سفید گرداند و چندانکه
بمالند سیاه نگردد و سفیدی بماند و آن نوع که حجر بود لون زبرجدی
و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود و بشکل مکعبی مربع بود و از یک مثقال تا ده
مثقال بود و زیاده تر بود و مؤلف گوید امتحان وی آنست که چون
در میان آب بیندازند در صحن چینی حرکت آید و دوار گردد و هر دو نوع
بگزندگی مار نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن
و هر دو نوع بر سر زخم بخشند حجر هندی نوعی از شادنج است یا پارسی
شادنهٔ هندی خوانند خون که از مقعد آید دفع کند و بواسیر را سود دهد
و چون بپاشند گزندگی عقرب را نافع بود حجر البلور سنگ بلور چون
بر کسی بندند که در خواب بترسد دیگر نترسد و گویند مجربست حجر حدیدی
خماهان است و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوعست نر و ماده و صفت
آن در خماهان گفته شود حجر الرحا یا پارسی سنگ آسیاب خوانند خشک بود
چون گرم کنند و سرکه بروی ریزند بخار آن منع خون دماغ بکند و دو ربعی
کرم را نافع بود حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس یابند و معتقد از باقلا

بود و کوچک بود و بلون آبگینه شفاف بود نزدیک و نزدیک به بلور
اگر بآب بشویند و آن آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود دهد و غم و
اندوه ببرد حجر المثانه سنگیست که در مثانهٔ آدمی پدید می‌شود گویند
سنگ مثانه را بریزد و جالینوس منکر اینست و گویند سنگ گرده بریزاند
و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی ببرد حجر النار حجر الاصم خوانند و
حجر الزیاده گویند و آن انواعست سپید و سیاه و سرخ بود و طبیعت وی
سرد بود و بغایت خشک ارسطالیس گوید اگر زنی دشوار زاید در خرقه
بسته بر ران زن بندند سهل بزاید بفرمان خدای تعالی و چون کنند مانند
غباری و بر خنازیر پاشند و بر هر عضوی که بود که حاصل صحت آرد و
ویرا پارسی سنگ آتش خوانند حجر الحمام سنگیست که در دیگ حمام حاصل
می‌شود چون در ابتدا ابو سرطان ضماد کنند نافع بود و زایل کند و بهترین
معالجهٔ سرطان که در رحم پیدا شود اینست حجر البقر در مصر خرزهرة البقر
خوانند و آن جاوزهرج و گاو زهره خوانند و در میان زهره گاو بود
و گویند در شیردان گاو هندستان می‌باشد و آن مانند بادزهر است
و سم پادزهر ماند اما آنچه در زهرهٔ گاو و گوسفند می‌باشد و آن مانند
زهرهٔ تخم مرغ می‌باشد بحجره و بشیرازی آنرا اندرزا خوانند چون سحق
کنند و بآب بعضی از بقول طلا کنند بر حمره و علا نافع بود و ریشها و چون مقدار د
عدسی سعوط سازند با آب بیخ سلق جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود
و چون سحق کنند و بشراب بسرشند و بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی
سیاه بیرون آورد اگر بسبب آن علت از داء الثعلب بعده باشد و برص اما
موی سفید سیاه نکند و مؤلف گوید بغایت گرم بود و پادزهر مار سرد را سودمند

بود طلا کردن وخوردن **حجر اللبنی** عالاطیطس خوانند یعنی حجر لبنی
واین اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر
از وی بیرون آید ولون وی خاکستری بود وطعم وی شیرین بود
چون با آب سحق کنند وعصارهٔ وی در حقنه ملوی کنند بهر زنان که خواهند
مستعمل کنند وطبیعت وی معتدل بود ودر قوت مانند شادنه بود وچون
در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند وریش چشم را نافع بود ودر
ابتدای ورم گرم طلا کردن سودمند بود وجهت نفث دم وخشونت ششها را
نافع بود **حجر عسلی** سنگی است که چون بسایند رطوبت آن بغایت
شیرین بود وبقوت شادنه بود ومنفعت آن مانند حجر لبنی بود در همه
احوال **حجر مشقق** سنگی است که بلون زرد بود واز بلاد مغرب خیزد
وبهترین آن بود که زعفران رنگ بود وزود ریزیده شود وشکافته
وتو بر تو بود وقوت آن مانند شادنه بود الا که ضعیف تر وحجر لبنی
ومشقق وعسلی در قوت مانند یکدیگر اند اما عسلی در وی جلائی هست که در
ایشان نیست وحجر مشقق چون بشیر زنان در چشم کشند ریش چشم را
زایل کند وخشونت مژه وسوزش چشم وبهترین مداواة این احجار آن
که گفته شد **حجر قبطی** سنگیست مصری بغایت سست وزود در آب حل
شود وکازران مصر کتانها بدان بشویند وجامها ودر سموم روغن
کنند جهت دملها وریشها که در بدن پیدا شود ودر شیافهای چشم مستعمل کنند
وجهت نفث دم واسهال مزمن ودرد مثانه چون با آب بیاشامند نافع
بود وچون زن بخود برگیرد نافع بود جهت خون رفتن دائم ولون
این سنگ بغایت سبز بود وتیره رنگ **حجر الیهود** سنگ جهود خوانند

وآن

وآن سنگیست مانند زیتون وآنچه بزرگ بود نزدیک بود بیضهٔ کبوتر
بود وخطوط بسیار بر وی بود موازی یکدیگر وحجر الزیتون نیز خوانند
وگویند که از ملک شام خیزد وبعضی دراز بود وبعضی گرد باشد وبهترین
وی زیتونی شکل بود نافع بود جهت سنگ گرده نیم مثقال با آب گرم وجهت
ریگ مثانه همین سبیل واگر با آب برگ ترب تره لعوق کنند همین عمل کند وعسر البول
را نافع بود ولکن مضعف معده بود وموافق وی نبود وانیسا بره واسحق
گوید مضر است بسپرز ومصلح وی عسل است وهرمس حکیم گوید حجر یهودی
چون با خون خفاش سحق کنند ودر چشم کشند موی مژه که در لحمه باشد برو یا بد
وموی ابرو همین سبیل چون بر وی مالند وجالینوس گوید در طبیعت معتدل
بود ومعده سرد را بد بود ومصلح آن کرمش باشد وقولی گوید که خون
مقعد قطع کند **حجر التیس** حجر الشعر خوانند واهل مشرق ابوقلمون خوانند
وبیونانی اسطرنوش ومعنی آن کوکبی بود ونوعی از وی طرمینول خوانند
وبیونانی آن جنبد رنگ است وبهترین وی سبز بود معده را نافع بود
بغایت وجالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند که موازی معده
باشد ودر گردن اندازند معده وجریی را نافع بود ودیسقوریدوس
گوید که بر ران بستن جهت دشواری زادن وبر بازو بستن جهت
تعویذ نافع بود **حجر الخام** طین مجموع لبانیست وگفته شود **حجر الدم** شادنج است
وگفته شود **حجر ارمنی** دو نوع است یک نوع لاجوردی بود ویک نوع
سرخ بود بغایت چون دست بر وی مالند پنداری چرب است وطبیعت
آن گرم وخشک است در اول مسهل سودا وبلغم بود مسهلی قوی تر از سنگ
لاجورد ومعده را بد بود وچون مغسول بود سستی ومنفعتی بود ومفرح

و مقوی دل بود و معشول وی بخاصیتی که در وی است بدن را از خلط سودا
پاک کرداند و روح را از دود سوداوی و دفع غموم و بلغم بکند و احشا را
پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود یا شلیجا و مقدار
مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و بدل وی جهت دفع اخلاط
سوداوی یک وزن و نیم حجر لاجورد بود **حجر النمر** مهره است که از ملک
ماده حاصل می‌شود و در باب نون ذکر صفت نزوک گفته شود **حجر**
الخطاطیف دیسقوریدوس گوید بحسین پرستوک چون بکر بود در افزودن
ماه و شکم وی را بشکافند دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ و یکی برنگهای
الوان و در پوست ابل یا پوست گوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی
رسد و بر بازوی مصروع بندند و کردن نیز بفرمان الله تعالی صرع از وی
زایل گردد و این مجربست **حجر النور** و **حجر الروشنای** هر دو قیشبا ست
و گفته شود **حجر اللازورد** لاژورد است و گفته شود **حجر المغناطیس**
یاری آهن ربا خوانند و چون بسوزانند مانند شادنه بود در عمل و
منفعت و بهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل بود و هیچ خلطی در وی نبود
و جذب آهن بقوت کند هر چند زیادت تر باشد بقوت تر بود
و نیکوتر و جالینوس گوید گرم و خشک بود و نهایت اگر کسی را خبث الحدید
در شکم مانده باشد چون با شراب بیاشامند جذب آن بکند و بصحت
خود باز آرد و مسهل کیموس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی از نیم
مثقال تا یک درم بود و گویند چون او را در دست گیرند درد دست و پای
تشنج یابد که آن را اگر او خواهند ساکن کند و اگر بر جراحتی که از تیغ زخم
دار بود باشند نهایت سودمند بود و بجای صحت باز آورد و مغناطیس

چون بوی سیر بوی رسد سست شود در ربودن آهن و چون در خون
گوسفند اندازند تیزتر گردد **حجر الاحمر** سنگیست بلون سرخ گویند که
کشنده بود و از جمله سموم قاتله است مانند بیش و گویند نوعی از الماس است
حجر مشویه کلس است و گفته شود **حجر مجوف** نمد است و گفته شد **حجر**
النسر حجر العقاب و حجر النسر نیز خوانند و آن اکتمکت است و گفته شد
حجر الطوم حجر الدم است و گفته شد **حجر المب** حجر البهت است و گفته شد **حجر**
القمر براق القمر و زبد القمر خوانند و افروسالینن خوانند یعنی زبد القمر
و بیونانی سالنیطس و افروسالینن از آن خوانند که در افزونی ماه
یابند در بلاد عرب و آن سنگی سپید شفاف بود سبک و چون بسایند و
بمصروع دهند نافع بود و اگر از درختی بیاویزند که بر نیاید هد بار آورد
و اگر بر مصروع بندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ نگاه دارند
حجر جبنی دیسقوریدوس گوید که آن سنگ سبز باشد و صاحب منهاج
گوید که بزردی زند و جالینوس گوید مانند شب بود و چون بسایند مانند
آردی از وی بیرون آید و باز افعایت بکند منفعت وی آنست که
بثورها و ورم چشم و درد آن و قرحه آن زایل کند و ناخنه و تاریکی برد
و جلای تمام بدهد و مؤلف گوید پارسی آن را سنگ اسم خوانند **حجر الاسفنج**
سنگیست که در میان اسفنج باشد و هو الاسفنج گویند و دیسقوریدوس
گوید و رازی که چون با شراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس
گوید که سنگ گرده بریزاند و قوت آن نه از آن است که سنگ مثانه بریزاند
حجر اناغاطس سنگیست که چون بسایند مانند خون بود برنگ و با شیر
زنان چون در چشم چکانند ورم آن و بسیاری آب آمدن نافع بود

حجر اغرالي سنگیست مانند عاج وچون سحق کنند و بر موضعی باشند که خون روانه
بود بر بندد و اگر حیض دکنند شاید وچون بسوزانند و سنون سازند دندانرا
جلا دهد یارسی سنگ سنگ خوانند وبشرازی سنگ زخم حجر اغرایات
وکوفته شد سنگی است بغایت سفید و در ساحل بحر هند یابند و
در ساحل بحر سند نیز باشد و مهره که از وی حکاکان و خراطان سازند از
عاج سفیدتر باشد وخوبتر وطبیعت وی سرد وخشک بود در آخر درجهٔ دوم
واهل سند وهند از وی بکثیر بسازند و نان کردن بند و متفق اند که خاصیت
آن سنگ آنست که دفع سحر وچشم زخم میکند و بر دشمنان ظفر یابند واگر کسی
از ان باخود دارد مر دارد فرح از قبل انکس نکو بیند و هرکس که ویرا بیند دوست
دارد و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از ان اکل و شرب
کنند و مدعای آنست که در هر صحبتی که آن بود جنگ و فتنه نبود و فرح و شادی
زیاده بود و اهل سند و هند مهرها از ان در موی کشند وگویند موی دراز
میکند و مهره وی مانند مروارید بود که براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند
سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند دندانرا
بغایت سفید کرداند وجلای تمام بدهد در غایت کمال حجر اسوس اسیوس گفت
و گفته شد حجر الثنور حجر الشو گویند و بعضی نیز گویند در قاف گفته شود حجر
الحوت مانند سنگی بود که در سر ماهی یابند مقدم دماغ وی و سفید و سخت بود
وچون با شاسیند سحق کرده بر نیزاند حجر زنان بغیشو راست و گفته شود
حجر حاعیطوس حجر غاغاطیس خوانند و از وادی شام آورند و آن
وادی را در قدیم غاغا خوانند بدی و این زمان وادی وهم خوانند
وچون بر آتش نهند بوی بردی سوخته از ان آید و لون وی سیاه بود و

بوی قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوت وی از بابت
بیوست بود بخور دوی و صاحب مفرده گوید مصروع را صرع آورد و صاحب
منهاج گوید بخور روی مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و گزندگا ن
از وی بگریزند و باد و بد دیگر جهة نقرس ضماد کردن سود دارد و بر جراحتها ی
عظیم گوشت برویاند و نافع بود حمام یارسی کبوتر گویند و طبیعت وی
جالینوس گوید گرم است و رطوبت بسیار دارد گوشت وی کرده را نیکو
بود و منی بیفزاید و جنون و فالج و لقوه و استرخای بدن و خدر را نافع
بود و شریف گوید چون زنده بر طلای وی مجموع بکشند و باک کنند و در موضع
گزندگی عقرب نهند بغایت نافع بود و سر وی بخوان بار بسوزانند و در
چشم کشند تاریکی و شبکوری ببرد و در خواص ابن زهر آورده است که در خانه
که کبوتر باشد از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این
خاصیت در وی هست بود کنیفوریوس گوید خون و دشان و شغامین
حمام چون گرم بود و در چشم کشند جراحتی که از وی بود زایل کند و خون حمام
خاص قطع رعاف که از جهت دماغ بود بکند و بیضهٔ وی بغایت گرم بود و گو ت
از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که با آب غوره و گشنیز یا سرکه بیزند
وچون بخورند بعد از ان معز خیار را از پی آن بخورند یا تخم خیار بن حمار
اهلی صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیم و صاحب تقویم گوید از قول
اسحق که گرم و تر بود و خاکستر گوشت وی چون با زیت بر خنازیر نهند نافع
بود و جذام را سودمند بود و گوشت وی چون بپزند و در طبیخ آن نشینند
گزازی که از خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده بناشتا مصروع
بخورد صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند بود و در خواص ع

آورده‌اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند کمتر ترسد و دیگر نترسد
و گویند چون گوشت وی چون بخورد کودکی دهند که بد دیگر نگزیده و در خواص
آورده‌اند که کسی را اگر عقرب گزیده باشد و او گوشت بر خوش بشنید درد زایل
کند و اگر در گوش وی بگوید که عقرب را بگزید درد زایل شود و اگر پوست
پیشانی خرباره مصروع با خود دارد تا یکسال آرام و چون سال نو شود باره
پوست پیشانی دیگر از نو با خود نگاه دارد سال دیگر صرع از وی زایل شود
البته و در خواص ابن زهر آورده است که چون خر آواز دهد سگ را
بغایت ناخوش آید **حمار وحشی** یا رنی خر گور گوید عبدالملک بن زهر
که بر نظر در چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و
این از خواص است و جالینوس گوید گوشت وی چون فربه و جوان بود
نزدیک به گوشت اهلی بود و بغایت غلیظ بود و پیه وی چون بر کلف طلا کنند
سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم
بود و باد غلیظ نافع بود و زهره وی بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند سود
دهد و گوشت وی چون بریزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و ورق آن
باشامند و گوشت چرب آن بخورند درد مفاصل ببرد و دردهای غلیظ را
سود دهد و گوشت وی بسیار خوردن تولد درد معده و بطو خروج ثقل
پیدا کند اولی آن بود که از پی آن جوارشات مسهل چون شهریار او مثل
بخورند و امثال آن **حنظل** علقم خوانند و تخم وی هبید خوانند و بعربی کبست
و بشیر از وی کبست و بکرمانی خر زهره و بلفظ دیگر خربزه روباه خوانند و زو
ماده بود ماده سفید و سست و نرم و شکننده باشد چندانکه سفیدتر بود بهتر بود
و پوست وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل باشد اما اگر بگرد وی زند بر

باشد و اگر بر درخت حنظل یک بیش نبود آن کشنده بود و آن بیرزی دو حنظل
بود و بهترین آن ماده سفید رسیده حنظلی بود که وصف آن گفته شد
و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در دوم و یوحنا گوید گرم و خشک
در دوم و کندی گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب
و عرق النساء و نقرس سرد را بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و
تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل سودا و صفرا بود
و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه
و جذام را سود دهد خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند افسنتین و افتیمون
و نمک هندی و صبر و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و حنظل و اگر در طبیخ حقنه کنند
تخم آن درست از دو درم تا چهار درم شاید و قولنج را بگشاید و مره سوداء خام
بیرون آورد و تخم آن شربتی نیم درم بود با عسل و با ادویه و انگبین بود و باید
که بغایت سحق کنند و اصلاح آن بکثیرا کنند و بیخ وی سودمند بود جهت گزیدگی
افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کنند که اعرابی را که چهار
موضع عقرب گزیده بود دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در
حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را نافع بود
و چون بخورد بر گرد دیگر بکشد و اسحق بن عمران گوید چون بگیرند حنظل و سر آن
برگیرند و تخم آن بیندازند و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند
با به گل و در آتش نهند تا چند جوش زند بعد از آن برگیرند و در موی مالند سیاه
کرداند و نگذارد که زود سفید گردد و مسیح دمشقی گوید اصل چون بجوشانند
جهت استسقا بغایت نافع بود و گزندگی افعی را و حنظل باید که در گرما و سرما
سرد استعمال نکنند که اسهال دموی آورد و مضر بود معده و مصلح آن کثیرا بود

و مصطکی و بول آن کویند حب الخروع بود و کویند بوزن آن جو مل و چهار
دانک وزن آن قند خا بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال جوز د
کرده باشند و طبیعت آن کرم است با اعتدال و کویند معتدلست در کرمی و
سردی و عیسی کوید سرد است در اول و خشک در دوم طبیخ وی سود مند بود
جهت دردهای کرم و سوختکی آتش و نافع بود جهت شکستکی استخوان و درد
دهن و درد مرهمهای جهت خناق کنند و نیم مثقال جون بیاشامند قولنج بکشاید
و از خواص وی آنست که جون کسی را ابتدای آبله بود و با آب سبز شند و در کف
پای وی نهند ایمن باشد از انکه آبله در چشم بر آید و این مجربست و صحیح
و اکر تخم وی یک مثقال با عسل سرشند و بر ناخن ادمان کنند نیکو کند و اکر
پای را بوی خضاب کنند بشب بامداد بول اکر سرخ رنگ بود و مضر بود بحلق
جون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود حجر السطوط حجر السطریط کویند و آن
سنک مردانست و در سیم صفت در کفته شود حجر الکلب شریف کوید از خواص
و این مجربست که نوعی از سنک هست که جون سنک بر وا اندازند بدو هی بکرد
و بکزد دارد و در دهمی عملی عجب بکند جون خواهند باسم اکس هفت سنک
بر کیرد و یک یک با آن سنک می اندازند و از آن آب بجوشد و اکس دهند در دهمی
جیزی عجب مشاهده کنند و اکر در برج کبوتران اندازد مجموع بکریزند و اکر
در شراب اندازند جماعتی که آن بیاشامند در میان جنک و عربده و بد مستی
پیدا شود حجر الروسنای حجر النوراست و کفته شد حجر الیرقم یا در سنک براجی
خوانند و هر تیشه که بدان سنک آب دهند جون بر سنک زنند خطا آواز
نکند و در سنک مانند کل فرو رود و اکر این سنک سحق کنند و سنون سازند دندانرا
بغایت سفید کرداند حجر حرفی سنکیست که در مصر بسیار باشد و مانند خزف

بود و زود داز سم لسکا مند و صنعتها بر یلا بکر بود و بجای قیشور مستعمل کنند در
ستردن موی و جون دو درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون
حیض بکند و جون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بنهایی بلید
ورم پستان ساکن کرداند و ریشها بصلاح آورد و بغایت خشک کند حجر
الافروج و حجر افروی کویند و آن از بلاد روم خیزد و سنک بود و در روی
آب بایستد و مخفف بود و منقی در وی باشد جون حل کنند و بیاشامند کزندکی
عقرب را نافع بود حجر الاساکفه سنکیست که کفشکران بدان افزار تیز کنند نافع
بود جهت دردهای لباه و ریش آن و لباه را بپارسی ملازه خوانند حلحل فع اکر
و بپارسی کنک خوانند و در قاف کفته شود حدق باذنجان است و کفته شد
حدید بپارسی آهن است و آن سه نوعست شابورقان و نرم آهن و فولاد
مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع بود بولاد معدنی طبیعی شابورقان
و شابورقان نیز کویند و فولاد مصنوع از نرم آهن کیرند و زنکار آن را
زعفران الحدید خوانند قابض بود و اکال و منفعت آن در باب زا
کفته شود و خبث الحدید ضعیف تر از زنکار آن بود و صفت خبث الحدید
در خا کفته شود و صفت توبال در باب تا کفته شد و آهن سرخ کرده اکر در
آب اندازند و بیاشامند شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و استرخاء
معده و هیضه و سلس البول و درد معده را نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آبی
که آهن کران آهن تافته در وی می اندازند آنرا دوص خوانند و ماء الحدید
کویند و بکزندکی سک دیوانه در غایت کمال نیکو بود و قتی که بندانه و براده آهن
جون در شراب که زهر در آن باشد اندازند مجموع زهرها بجوشد و آن شراب
اکر بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوا آن بشیر تازه

وبعضی ادویه مسهل کنند بعد از آن مسکه و روغن بابا شامند و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالند و مقدار یک درم مغناطیس بخورند و اوراق دمه و روغن
گاو و اند خواص آورده اند که براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان
خاید و بکوبد **حدج** حنظل نارسیده باشد که هنوز سبز بود **حداة**
و بغلیت [illegible] کوه کورخوانند گوشت وی باید خورد که غریبت
در بول پیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک بگلاب خلط کنند و بباشا
بباشامند ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون بریانی وی بسوزانند
و بر خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود و زهره وی در سایه
خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند در آب حل کنند و کسی را که
حیوانی موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر موذیان اگر زخم از
طرف راست بود در میل از آن در چشم چپ کشند و اگر از طرف چپ بود در
چشم راست کشند بغایت نافع بود و از هر دو خلاص یابد **حرمل** ابن جلجل گوید
دو نوعست سرخ و سفید نوع سفید حرمل عربی خوانند و یونانی مولی و بیاری
صندل داغ و ورق آن مانند ورق بید بود و کوچکتر و گل وی مانند گل
یاسمین سفید بود مطلق و خوشبوی باشد و بیشتر ازین [illegible] خوانند و نوع
سرخ حرمل عامی خوانند یا دیگر اسفند گویند و بیشتر ازین [illegible] و هر اسفند
بز گویند و مؤلف گوید آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل گرم
و خشک در سوم و گویند در دوم نافع بود جهة درد مفاصل طلا کردن بخور
کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کلنگ و زعفران و آب رازیانه [illegible] در
چشم کشند قوة باصره بدهد و اگر بخورند حرمل باده به قاتلات دود حب
القرع بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک چون

نطول کنند با آب وی نافع بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و باد که در
روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهة سردی دماغ و بدن لیکن سدد و صداع
آورد و مغثی بود و مسکن و مصلح وی صاحب منهاج گوید بعد از آن ربوب
فاکهه ترش بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی قرنفل و دارچینی بود و جالینوس
گوید نافع بود جهة فالج و لقوه و کشنیز سرد و حیض براند و تقطیع وی سودا [illegible]
بود و تحلیل کند و خون سودا وی صافی کند و طبیعت نرم دارد و حبیش گوید منی
وی مانند منی خر بود و مجهول گوید لون را صافی کند و طبیعت نرم دارد و محرک
جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوت و ابن وافد گوید سود مند
بود جهة عاشقان [illegible] و گویند اگر [illegible]
یک مثقال و نیم سفوف سازند ناسوره عرق النسا را نافع بود و اطبای مجربت
[illegible] و درد پایها و دستها و عرق النسا و نقرس و فالج را عظیم
نافع بود و بول آن [illegible] نام سداب بود و اما حرمل عربی سفید
که آن را [illegible] گویند بیونانی [illegible] وی مانند [illegible] بود و چون سحق کنند با روغن
ایرسا [illegible] سازند و زنان بخورد برگیرد افواه رحم بگشاید **حشف** عکوب
خوانند و بیاری کنگر گویند و آن نوعیست و طبیعت آن [illegible] بود در اول
و تر بود تا درجه دوم و مسیح گوید گرم و تر بود در اول و گویند در اول سرد
گویند گرم و خشک در دوم [illegible] وی آنست که چون بر داء الثعلب طلا کنند
موی بر وید و اگر موم و روغن سازند که آب کنگر بخورد آن داده باشند
و بر برص که بر روی پیدا شده باشد بمالند زایل کند و جهت دردهای صلب
چون بر آن طلا کنند زود تحلیل دهد و بول براند و ریش روده را سود دهد
و بلغم بیرون آورد و اگر سر با آب کنگر بشویند شپش بکشد و خارش سر زایل

کنند و چون بخورند ورد حار الخلل دهد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع
بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و داذی گویند
باه را زیاده کند و گرده و مثانه را بجنبی کند و گویند بقل زایل کند و ادرار بول
کند و با ادرار حیض بیرون آورد بجا حیضی که در روی است و مصلح وی آنست
که در بختن مها کنند و توابل و ابازیر لطیف بروی ریزند و صاحب منهاج گوید
مغثی بود خاصه کوبی و مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن
بود و صاحب تقویم گوید مغثی بود و مصدع و مصلح وی مصطکی بود یا سلیخه
داذ خودل بری بود و گفته شود **حرض** اشنان است و گفته شد **ورد** ابریشم است
و گفته شد **ورد الشیاطین** آطریلال است و گفته شد **ورق** حب الرشاد گویند
و بشیرازی [illegible] و بعربی قفا و بپارسی تخم سپندان گویند بزرک و بش
خیرک نیز خوانند و یونانی قرداموس و ورق ابیض السپید سپید خوانند
و خودل سپید خوانند و ورق بابلی نیز بلا سقیس خوانند و ورق دو نوع است
یک نوع ورق برا اسفناج ماند و یک نوع برگ خود دارد و تخم یک نوع
سپید رنگ بود و تخم یکی اکثر سرخ رنگ بود و از ان سپید انفع سپید
و خودل سپید و ورق سپید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود
و بهترین وی فربه بود و طبیعت ورق گرم و خشک بود در سیم و گویند در
اول درجه چارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد و خوردن و
طلا کردن با آب آن گرسنش و ورم بلغمی و دمامل را نافع بود و جهت سوق
النسا خوردن و ضماد کردن و جهت ربو و علیقی بر زخوردن و با عسل طلا
کردن و دیگی را آزا [illegible] گویند و این خاجمیع اعضا را نافع بود و بجهت بکشد
و ببنداز د بقوت آشامیدن و بخور بر کردن و چون دود کنند تمام گزندگان

بکر برند و چوب دیش شده و قو با آب نمک مالیدن نافع بود و چون
بنج درم سحق کنند و با آب گرم بخورند طبیعت براند و قولنج بگشاید و
حب القوع بیرون آورد و باد که در روده بود بشکند و بریان کرده
شکم ببندد و تر او را نافع بود خاصه سحق نا کرده و بریان کرده را نافع
بود و بریان نا کرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق
کنند و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سپید بمالند
سود دهد و چون با عسل بیامیزند و لعوق سازند که از خلطی غلیظ بود
سود دهد و همچنین درد پهلو که سده آن از خلطی غلیظ بود و چون
سحق کنند و با عسل بر کلف طلا کنند یا با صابون کلف را زایل کند و بشره را
بحال صحت اول آورد و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق
آن چون خشک کنند بقوت تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود
بسبب رطوبت مایی که در وی است و معده را بد بود و سپید کرا انفع بود
و بجه میند از د و مصلح وی صاحب منهاج گوید سکر است و صاحب تقویم
گوید مصلح وی بالنگ است و نیکو بود جلاب و بدل وی خودل یا تخم ترتیزک بود
یا تخم ججر و خودل **ورل** ماند سوسمار است و طبع وی نزدیک
بطبع ورل و بیونانی وی را اسقنقور گویند و از جمله سموم قاتله است
خوردن آن و هرارس در خواص آورده است که دل ورل چون در
خرقه سیاه ببندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و جالینوس
گوید چون وی چون در چشم کشند [illegible] بیفزاید و بیفزاید و بس
گوید سرگین ورل و عصابه وی چون زنان بر روی بمالند بشره را
بغایت نیکو بود و صاف گرداند و مانند صیقل بود و بهترین [illegible] وی

سعید بود و سبک مانند نشاسته بسپیدی و بشیرازی آزادمرکین مازنک
خوانند وبا حاما لاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست و کربلو
نیز گویند و خون وی طلا کنند بر موی که در چشم می باشد بعد از ان که بر
کنده باشند و دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغه و بیضه
وی هم سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و اید تر بود و معالجه
کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کند که دراریج خورده
باشد و در صفت دراریج گفته شود و اما معالجه کسی که بیضه وی خورده
باشد باید که در حال سرکه کهن بازدر شراب کنند و بوی دهند تا قی کند و بدن
را بروغن گاو بمالند و انجیر خشک و مسکه و حنظا ناردی بدهند تا
بجوید وبر طلع است و گفته شود وفقان رهج الفار است و دهقان
گویند و آن سنگ است و گفته شود وفالما سینبرون است و
قردامنی نیز خوانند از بهر انکه بطعم قردامون بود و آن دوائیست
و آن نباتیست که در آب روید مانند قرة العین و چون تر بود گرم و
خشک بود در دوم و چون خشک بود گرم و خشک بود در سیم و ورق وی
بجنبه و خام خورند بول براند و اگر بر بثور لبنیه شب ضماد کنند ببرد و
بثو بند زایل کند وجاوان و جل خوانند و آن بلحی است که بر بنداد و
ستبر بود و چون بگیرند و با نجبه بلکنو دکنند و حسک کرده بشراب بیاشامند
گزندگی عقرب را بغایت نافع بود و باید که شراب کهن بود حزا
و حزاة نیز گویند و آن دو نوع است دیناد ورد حلیفه نیز گویند و
آن دو نوع است بری و بستانی از ان بری مولف گوید از سداب
بری است بشیرازی آزکوه خوانند و خشک نشده مسخن معده بود و

طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و منع خزاجرا نافع بود و گزندگی
جانوران را نافع بود و خاصه عقرب و بول براند و تخم وی شهوت بزور را
بود و بشیرازی آزامیرک کازرونی خوانند و درز اکفته شود اما حزا
در حبشه آورده و قاطع نی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی
بادرنبویه بود و بدل وی سداب بود حواه بستانی و ورق آن مانند
ورق کرفس بود و جز و گمون از این جنس چیزی نبود و طعم آن
برازیانه مانند و تخم وی سبز رنگ بود و خوشبوی و خوش طعم بود نزدیک
بطعم کزبود بشکل و بر جامه بخشند و بشیرازی آزامود و گسک
خوانند بادها بشکند و معده را انگیز بود و گرمی وی از حرای بری
کمتر بود و غذا هضم کند و خار زایل کند و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید
و مسخن کرده بود و مثانه و مجاری بول پاک گرداند و زکام را نافع
بود و رطوبت آن پاک کند و جهت بواسیر هیچ دوایی و دوایی ازان
بهتر نبود خوردن و ضماد کردن و اگر ادمان اکل آن کنند از بواسیر
ایمن باشند وچبل بحی است که از طرف شام و بیت المقدس می آورند
و سفیدی تیره رنگ بود و خاصه بسیاری مایل باشد و دانگی از وی نافع
بود جهت گزندگی مار از یک درم تا یک مثقال یا تنها یا شاخنه یا باء
العسل یا بشراب بغایت نافع بود و ربا قوة گویند و گفته شود در جیم
حزالعجر زهر الحجر است بیاری گل سنگ خوانند و این چیزیست بر
مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا می شود حزاز از بهر آن می گویند که
زحمت حزاز که از قوبا است زایل می کند و صحت می بخشد و طبیعت
آن سرد و خشک است برودهای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر

موضعی که خون آید طلا کنند خون باز دارد و برقو با ضماد کردن بغایت
نافع بود و ورم زبان و بر قلاع سود دهد **حسک** سکوهج و شکوهج
گویند و بشیرازی خار سهل گویند و بپارسی خار خسک و باصفهانی نرواد
و در مغرب حص الامیر خوانند بری بود و بستانی بود و بهترین وی
بستانی بود سبز و تازه و طبیعت وی سردست باعتدال و خشک
در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدلست در گرمی و سردی
و عیسی گوید گرم و خشک در دوم منضج و ملین بود و بر ورمهای گرم
ضماد کردن نافع بود و ریش بن دندان و عفونت آن زایل کند چون
با عسل خلط کنند و عصارهٔ وی درد و بهای چشم سودمند بود و درد
مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و دو درم از خشک بری جهت گزیدگی
افعی چون بپاشند و ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بپاشند
جهت دفع ادویهٔ قتاله نافع بود طبیخ وی بر جایی که براغیث بود همه را
بکشد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن روغن بادام بود یا روغن کنجد
تازه **حشیشة الزجاج** بپارسی گیاه آبگینه گویند و بشیرازی گویند قابض
بود و تسکین اورام بلغمی بود و عصاره آن بواسیر را زایل کند و سرفه
کهن را نافع بود و عصاره آن با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کردن
نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و عصاره آن غرغره کردن
ورم لوزتین را نافع بود و در موم روغن کردن جهت نقرس نافع
بود و بسیار وی محرور مزاج را صداع آورد و مصلح آن نبات
و خشخاش بود **حشیشة البرص** آاطریلال است و گفته شد **حشیشة الطحال**

و حشیشه دوده نیز گویند و آن اسقولوقندریون است و گفته شد
حشیشة القافت غافت است و گفته شود **حشیش بزر قطونا**
بپارسی ورق بنگو خوانند و در قوت نزدیک بکشنیز تر بود و بهترین
وی تازه تر بود حرارت بنشاند و بر ورمها طلا کردن سود دهد و
عصارهٔ تر وی جهت نفث دم سود دارد **حشنیفل** شقاقل و اشقاقل
نیز گویند و گفته شد **حصا الاسفنج** حجر الاسفنج است و گفته شد **حصرم** بپارسی
غوره گویند و بلفظی دیگر لجب و لجم خوانند و طبیعت وی سردست در
اول و خشک در سیم جهت دفع صفرا بغایت نافع بود و چنین گوید
سردست در اول و خشک ... حرارت بشکند و معده و جگر را نافع بود
اما مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح آن گل انگبین بود و صاحب
تقویم گوید مضر بود بالات منی و مصلح آن انیسون بود و عسل و بدل آن
ریباس با حماض اترج بود **حص** ورس است و گفته شود **حضض** بشیرازی
هلل گویند و آن انواع است مکی و هندی و مهندلی بهترین آن
چه تودرها مکه بود جهت موی هندی و نوعی هست که در شیراز از اوراق
روباه ترنگ می سازند و روستاییان شیراز از اهل مشکک که خوانند
و آن مستعمل ایشانست لیکن طبیعت حضض مکی معتدلست در گرمی و سردی
و خشک بود در دوم و گویند سردست در اول و در هندی قبض و تحلیل
کمتر از مکی بود و صاحب مفرده گوید که هندی اقوی بود در همه حالات
و حضض هندی عصارهٔ فیلزهرج است و مکی عصاره نباتیست مکی
و گویند مصنوعست نافع بود جهت مجموع ترهای دم جراحت و جهت خون
که از زبان آید بغیر قاعده و مجموع ورمهای خبیثه و کلف و دنبلهای دهن

و دبر و گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی بیفزاید و تاریکی
زایل کند و شقاق مقعد و بیخ را نیز نافع بود و چون بدان غرغره
کنند خناق را زایل کند و چون زنان بخور کنند قطع سیلان رطوبات
از رحم بکند و نفث دم و سرفه که با آب بیاشامند سودمند بود و حضض
هندی جهة گزیدگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت نافع
بود و یرقان سیاه و درد سپرز را ضماد کردن و خوردن نافع بود و
بدل آن بوزن آن فیلزهرج است یا فوفل و صندل مساوی
و صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن حاما و مصطکی بود
و مقدار شربتی نیم درم بود **حفا** بردی است و گفته شد **حلبه**
قربیزه خوانند و بیادی نیز شملیز گویند و طبیعت آن گرم است
در آخر درجه اول و خشک در اول و گویند گرم است در دوم و خشک
در اول و از طریق فضلی خالی نبود و گویند گرم و خشک بود در دوم
منضج و ملین بود و آرد وی ورمهای بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل
دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه را سود بود و عسر البول را سود
دهد و باه را زیاده کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد
و بواسیر را سود دهد و آرد وی با نطرون ضماد کردن نافع بود و اگر
پیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم
براند و حلقهایی که در روده بود و چون پخته بود غذای بسیار دهد و
آواز صافی کند و چون سر بدان بشویند خراز زایل کند و لعاب وی
با روغن گل شقاق سودا وی را نافع بود و سوختگی آتش و آرد وی
دملها را نرم کند و طلا کردن با دویه جهت کلف بغایت سود دهد و چون

طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حشیش وی چون بخور کنند درد پشت
و بچه و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دهد
و صاحب تقویم گوید محلل قوی انثیین بود و مصلح آن روغن قسط
تلخ بود **حلزون** نوعی از صدف است و در صفت ودع و شیخ و صدف
گفته شود **حلتیث** صمغ محروثت و محروث را الجدان خوانند و
بهترین را فه گویند و بهندی هنگ و بشیرازی انگشت گنده و آن
دو نوع است منتن و طیب منتن بسخن تر بود و بهتر طبیعت آن
گرم است در اول درجه چهارم و خشک در دوم و بهترین آن سرخ
رنگ صافی بود و چون بگدازند لون آن سپیدی زند و آنچه مغشوش
بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی
آن تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم
کشند روشنائی بیفزاید و در ابتدای نزول کشیدن الحق باشد انا
نزول آب و تب ربع را بغایت سودمند بود و بادها بشکند و خون
بسته که در اندرون بود تحلیل و بود داء الثعلب با سرکه طلا کردن
نافع بود و ثالیل مسمار و عددها چون با موم و روغن بیامیزند و بمالند
نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کردن بغایت مفید بود و چون با آب گرم
بیاشامند حلق را صافی کند و با انجیر خشک یرقان را نافع بود و مقوی
باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آرد و بر گزیدگی
سگ دیوانه نهادن یا با سیر یا با حنظا تا آشامیدن بغایت سود دهد
و چون با زیت بگدازند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا بمالند سودمند بود و
اگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند کرم را نافع بود و چون

با سکنجبین بیاشامند شیر که در ابدو ون تبه باشد بگشاید و آن سنگ را
بگدازاند و صرع را بغایت نافع بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و
زخم تیر و تیغ زهرداده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند
و بچه بیفکند و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و
اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند بعد از آن بر
قضیب بمالند زن و مرد قوتی عظیم بیابند و اگر در سوراخ دندان
نهند درد ساکن کند و بریزاند و اگر نیم درم از وی با آب لسان
الحمل حل کنند و با ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی
تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم
درم از سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کنند فالج و خدر را بغایت
سودمند بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و مغص را نافع بود و حب
القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده و اسحق گوید مصلح آن [illegible]
و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوزبوا است با [illegible] و بدل آن [illegible]
بعد از آنکه با آب بجوشانند چون خوش و صاف کنند بوزن آن بود
حلفه دوا است و او را بر گویند و گفته شد حلیلاب بلالت و گویند
لاعیه و صفت هر دو گفته شود حلم قراد است و بزرگ از وی که گویند و گفته
شود در قاف حلیمو بیخ حماض بری است در صفت حماض گفته شود و بعد
از این حلاق الشعر نوره است و گفته شود حلحل و حلاحل بلوط است و
گفته شد حلیب سورنجان هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و گویند در سوم نافع بود جهة نقرس و درد مفاصل و درد زانو
و درانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع

دیگر مهار را بکشد اما سپرز را غلیظ کند و مصلح آن کاشنی و کثیرا بود حاما
اماموں و امومن گویند بیشتر از وی ماهلو گویند و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و گویند در سوم و آن دو نوعست یک نوع مشهور است که بیشتر از وی
را ماهلو خوانند و یک نوع دیگر مانند عاربر سیاوشان است چوب وی از وی
بود که بسرخی مایل بود و برگ آن سبز بود و خرد و گل وی زرد بود و کوچک
و نبات وی بمقدار یک وجب بود و بهترین وی ذهبی بود و برگ و
ارمنی و خوشبوی بود و منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی طلا کنند
درد سر زایل کند و چون با بادروج بر گزندگی عقرب ضماد کنند بغایت سود
مند بود و جهت درد رحم چون فرزجه از وی بخود برگیرد و در طبیخ آن نشیند
سود دهد و نقرس را نافع بود و کسی را که گرده وی یا جگر وی معلول باشد
چون طبیخ آن بیاشامد نافع بود و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و لکن مصدع بود و مسموم و مسکر و از جمله
مسکرات بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن صندل و گلاب بود و اسحق
گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و باذروق گوید بدل آن
بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج و بوزن آن زیره سبز حمر تمر
هندی است و گفته شد حماض الاترج در صفت اترج گفته شد حماض بری بود
و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و آن بیشتر جبلی بود اما در خاک ریزه
و زمین سست بود و آن را بیونانی طوطاق اغریون گویند و بیشتر از وی بیخ
آن را حلیمو خوانند و درد نقرس و درد مفاصل بغایت مفید بود طلا کردن تخم
حرقه صفرا وی سودمند بود و بستانی بیشتر از وی ترشینک خوانند مانند
کاشنی بود و رق آن و درد وی حموضی بود و رطوبت فضل لزج و صفرا را سودمند

وبستانی بود و ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود
در اول و در وی قبضی بود و در باب باه در ضعف بود و گفته شد و اگر تخم وی
بیش از گزیدن کی عقرب پاشامند و عقرب بگزد هیچ رنجی بوی نرسد
و ورق آن چون بپزند و بازیت بریان کنند و کشنیز خشک و اندکی زیره
و آب انار دانه بروی ریزند شکم ببندد و عذر بریان کرده بیخ که از
روده و معده صفرا بود نافع بود و تشنگی بنشاند و منع قی بکند و غثیان
صفراوی ساکن کرداند و خار دفع کند و از وی گل خوردن ببرد و
بگزیدن کی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان ساکن کند و چون با شراب پاشامند یرقان زایل کند
و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و اگر یک مثقال بیخ وی با رب سیب
بر شند و لعق کنند بیخ را و اسهال دموی را بغایت مفید بود حماض الما
در آب روید و ورق آن بدرازی انکشت بود و بدرازی ورق کاکنی
و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخمی سیاه رنگ بود که بر تخ زند و طعم
وی مانند طعم حماض بود شکم براند چون بخشته بخورند و تخم وی چون سحق
کنند و با شراب پاشامند غم ببرد و نفس را خوش کند و توحش زایل کند و
خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند و معده سست را
بصلاح آورد و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش زایل کند و تخم آن
و ورق آن چون بخایند درد دندان زایل کند و بن دندان محکم دارد
و اگر ادمان اکل وی کنند یرقان زایل کند حماض الکرم انکشوث است و گفته
شد حماض الترج حماض اترج است و گفته شد حماض نهری اعمار الارض است
و آن خراطین است و گفته شود عمر الارض خشک است و گفته شد حمص

یا ریی نخود گویند و سرخ و سیاه و کرسنی بود و بری و بستانی بود و بری
گرم و تر بود و اندکی تلخی زند و بستانی غذای نیکو دهد و سیاه بقوت
تر بود در افعال و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و
تر بود در اول و گویند خشک در اول طبیعت را نرم دارد و بول براند
و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و حیض براند و منفخ بود و لون را
نیکو و صافی کند و درد پشت را سود دهد و طمث ببرد و دوبها که گرم را
سود دهد و روغن آن قوبا را زایل کند و آرد آن ریشهای پلید
و سرطان و خارش بدن را نافع بود و نقیع آن درد دندان و ورم
بن دندان را سودمند بود و آواز صافی کند و غذای بیشتر بد دهد
زیاده از همه چیز چون از آرد وی و بیشتر حسای سازند و طبیخ
نخود سیاه کرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند و سنگ
فالج و مرضهای سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود نافع بود و باه را
زیاده کند بغایت تا بحدی که چارپایان مثل گاو و شتر و اسب
نرینه را چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوة باه ایشان سود
و سله کرده بکشایند و چون در سرکه خیسانند یک شب و بامداد
ناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و اگر در آب خیسانند
و تیجان خام بخورند و آب آن پاشامند ناشتا اخلاط تمام آورد
و قضیب را قوت دهد و در نخود سه خاصیت است که در مجامعت
کردن محتاج بااین سه خصلت بود اول آنکه طبعش ملایم طبع منی بود
دوم آنکه کثیر الغذا بود و سیم مولد ریاح و نفخ بود و هر غذایی و دوا
که جهت تقویت باه خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن

نخود است و زرده تخم مرغ نیم برشت اما کسی که فرجه کرده و معاذ داشته
باشد نخود او را بغایت مضر بود و نخود سیاه بچه بیندازد و جذام
را نافع بود و کرمها که جانوران و ادویه کشنده و اولی آن بود که بیان
دو طعام خورند و مضرت وی کم شود بخشخاش و جرم نخود ثقیل بود
بمعده و مصلح وی گلقند بود **حمیرا** ابو خلسا گویند و آن شجار است
و رجل الحمامه نیز گویند و گفته شد در حرف الف **حمحم** بلغت اهل
شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده و صاحب منهاج گوید
حمحم تخم است که آن نبات حزاست وصفه هر دو گفته شود **حمص**
حوض خوانند و آن اشنان است و گفته شد **حاط** نوعی از حیراست
و گفته شد **حاحم** صاحب منهاج گوید و صاحب تقویم ببنان افزوده
و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که حبق بستانی است و در
شام حبق نبطی گویند و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی سفید و
تخم وی مانند تخم حبق بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم
و اصحاب بلغم را نیکو بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام
را نافع بود و مسیح گوید گرم و تر و خشک تر از شاهسفرم بود و غیر
او گوید که مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده باد و عن گل و آب د
جهت اسهال کهن شده نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم گوید
گرم و خشک بود در اول حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون
طبیخ وی بپاشند یا با جلاب یا با سکنجبین و معده را از اخلاط پاک
گرداند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کندنا و حاما بود **حنذ**
قوقی بشیرازی انده قوقو گویند و بپارسی دیواسیست خوانند و بری

و بستانی بود و حنذ قوقا بری را درق و جبافا خوانند و یونانی
لوطوس اغریوس خوانند و معنی آن حنذ قوقا بری بود و از ان
بستانی طرنغلن خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند
در سیم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سودمند بود
و درد گنبش و عصاره بستانی با عسل تاریکی که در چشم بود زایل کند
و بری و بستانی صرع را سود دهد و استسقا و بول و حیض براند و
روغن وی جهت بادها که در اعضا بود سودمند بود و طفلی که دیر بحرکت
آید چون در وی مالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن نشینند همین
عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی بر گزندگی عقرب ریزند
درد ساکن کند در حال و بر عضوی سالم چون ریزند لذع و وجع پیدا کند
و چون بعصاره وی سعوط کنند صداع آورد و حنذ قوقی حاق آورد
و درد حلق و مداوای آن بکشنیز و کاهو و کاشنی کنند **خالنوله** شجادا است
و ابو خلسا خوانند و گفته شد **خاتوش** جز از الضجات و گفته شد
خالمحون و نمام است و گفته شد **حطارومیه** حندروس خوانند و حالاون
نیز گویند و گفته شود **حوکه** بادروج است و گفته شد **حوز هندی**
مرج است و گفته شود **حوز رومی** ارومقین خوانند و آن درختی است که
پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در درجه سیم و خشک در اول
و ورق وی ضعیف تر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف
تر از صمغ وی بود و ورق آن چون با شکر بر نقرس ضماد کنند بغایت
سودمند بود و تخم وی چون با شکر بپاشند مصدع را نافع بود و

وتقطیر البول را سود مند بود و ثمر وی چون با شکر بیاشامند منع
آبستنی میکند و شیخ الرئیس گوید که وی لطیف است و تخم گرم نیست و
یک مثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یک مثقال از
ورق وی بعد از طهر با شکر سود مند بود جهة آبستنی خوخ و حرمز
گویند و آن تمر هندی است و گفته شود حوارَی آرد گندم سپید بحر بیخته
بود حوحم ورد احمر است و گفته شود حوران و حوراان این هر دو اسم
طرخون است و گفته شود حومانه بعربی گویند و بپارسی طرخیلی و گفته شود
حور اسفیدان بستان افروز است و گفته شد حیه مار است و انواع
آن بسیار است و آنچه در تریاق مستعمل شود قرص افعی بود که از گوشت
افعی سازند و صفت وی و منفعت وی در مرکبات گفته شود انشا الله
حیوة الموتی قطران است و گفته شود حی العالم ایرون خوانند و معنی ایرون
الحی ابدا یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و
بیش بهار سبز خوانند و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی گویند
تخم آنست و این هر دو خلاف آنچه محقق است نوعی از ریاحین است
که در تبریز بسیاری باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود
کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید که نوعست نوع کوچک
خود روی بود در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان
وی کوچک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق لبیا دندان بود و بعد
یک وجب بود و گل وی زرد بود و ارقوت مانند آن نوع بزرگ
بود و از ان بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود
و ستبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی سرد است

در سیم و خشک است در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهة
ورمهای گرم و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق رحمه
و نملة ضماد کنند ریشهای بلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی
آتش و نقرس بغایت سود مند بود و آب وی مقدار اربعت درم بیاشامند
سود مند بود جهة سده که در جگر و زهره باشد معین و مسهل صفرا بود
و هم دو جهت گزندگی رتیلا بغایت نافع بود و چون آب وی با شکر
و روغن برسر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت اسهال و ریش
روده نافع بود و چون آب وی با روغن گل یا شراب بیاشامند
کرم را از بیرون آورد و چون زنان بخود برگیرند قطع سیلان رطوبت
فرمن از رحم بکنند و اگر در چشم کشند درد چشم را سود مند بود و خوس
گوید پنج درم آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حدة دم را ساکن کند
و صفرا و بزرقطونا بدل بدهند و دیسقوریدوس گوید نوع سیم تعلب جمعا
بریه خوانند و بعضی طیلاقرن خوانند و اهل روم ابلیو خوانند و این
نوع میان شکستها نهار وید و طبیعت وی گرم بود و مفرح جلد بود و
چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز
و مصلح وی طین ارمنی بود حنظل حلقات است و گفته شد باب
الحا خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذئب و نیز قاتل
النمر و الذئب وی حشیشه و در صفت قاتل الذئب گوید قوت که قوة
خانق النمر و سوئمرة بس بر این تقریر ازین دو اسم و ماهیت آن یکی بود
باشد آنچه محقق است گفته شود خانق النمر مسطرمه نباتیست که چون پلنگ
دیو و گرگ و خوک و غیر آن بخورند خانق شان بکرد و بدان سبب خانق

النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که وی را زود ترمیکشد
و آن نوعی از ما ذریونست بتحقیق اگرچه بعضی گویند اسقیل است و بعضی
گویند خربق سیاه است و این هردو قول خلافست و آنرا اقونیطن گویند
و طبیعت آن گرم و خشک در چهارم **خانق الذئب** قاتل الذئب
نیز خوانند و در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بگرگ که
وی را زود ترمیکشد همچنانکه خانق النمر مخصوصست به پلنگ خانق الذئب
مخصوص است به گرگ و آن بتحقیق خربق سیاه است و طبیعت آن گرم
و خشک در آخر درجهٔ سوم و چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند و
گرگ بخورد فی الحال بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب نیز خوانند و در عمل همان
فعل میکند بلکه زیاده تر اما سگ را زودتر میکشد و وی نیز هم حیوانی بود
که دنبال داشته باشد و آن از هندستان خیزد و آنرا اوراق گویند
و گفته شد **خاتم الملک** سیاداوران است و گفته شود **خامالاون** صاحب
جامع گوید حربا است و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون است
سیاه و صاحب جامع گوید خامالا اسم مازریونست و اکثر گفته اند که
اسد الارض مازریونست سهو کرده اند اسد الارض حربا است و گفته شد
و خامالاون اسم مازریونست و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب
جامع گوید از قول بعضی از مترجمان که اسد الارض خامالاون بارکست
که آن مازریون سیاه است پس برین تقدیر قول صاحب منهاج معتبر
بود و خامالیون و کامالیون نیز گویند **خامالاون ودومس** معنی لومس یونانی
سعید بود و بعربی الخبیص گویند و بربری ادادا و دو الف گفته
شد الخبیص ابیض و اسود **خامالاون مانس** ادادا اسود است و آن

حالیون و کالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد **خامالا**
یونانی زیتون الارض است و آن مازریونست و گفته شود انواع آن ن
خالید و نیون و خالد و منیون نیز گویند و آن دو نوع است بزرگ آن
عروق الصبغ خوانند و کوچک آن ماميران و معنی خالید و نیون ذو الخطاف ق
بود و بدان سبب این اسم بوی نهاده اند که پرستوک چون بچهٔ وی
نابینا شود در آشیانهٔ ما در بچه دو شاخ ماميران بیاورد و در آشیانه
نهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان حق تعالی و این از خواص است فتبارک مر
احسن الخالقین **خالاون** حنظل و حیه است و گفته شد و بیاد می کاکل خطا شد
و درخندروس طبیعت و منفعت وی گفته شود **خامامیلن** بابونج است
و گفته شد **خاماطیس** معنی آن بیونانی صنوبر الارض است و آن کاماطریان
و گفته شود **خامادریوس** خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی بلوط الارض
بود و آن کمادریوس است و گفته شود **خامااقطی** معنی آن بیونانی خمان
الارض بود و آن خمان کوچک بود و اقطی خمان بزرگ و گفته شود
خاولنجان خسرودارو خوانند و آن خولنجان است و گفته شود **خامشه**
شیطرج است و گفته شود انواع آن در شین **خبه** بزر الحنظل است
بشیرازی شغرک خوانند و اصفهانی خاکشی و به تبریزی سوارون و
بزرگی مرا شوه و نیکوترین آن سرخ خلوقی رنگ بود خوشبوی و طبیعت
آن گرم و تر بود دستری را سود مند بود و اصحاب سودا را و چون با شیر
و نبات باشامند بدن را فربه کند و بدن را نیکو گرداند **خبازی**
پیاری خیره خوانند و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند
ملوخای بستانی است و ملوکیه بریست و نوعی از ملوخیا بقلة الیهود به

خوانند و ملوکیه و آن خطمی است و بری لطیف تر و خشک از بستانی است
و طبیعت وی سرد و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
و گویند بلغمی در وی هست و معتدل بود و قولی گوید گرم و خشک است
و این قولی دور است و چون برگ وی با زیت و نمک ضماد کنند نیکو بود
کایی را خام بود و ورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و حمره
چون بر وی طلا کنند و طبیخ وی زنان چون در آن نشینند صلابت رحم
نرم گرداند و مقعده و ورق وی با بیخ وی چون بجوشانند نافع بود
جهت زهر هوام و ادویه کشنده و برگ وی را بیلا ضماد کردن نافع بود و بول
براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم شحم قوقا بری و با شراب بیاشامند
درد مثانه ساکن کند و چون ورق وی بپزند و بر دمامیل نهند و دردها
که احتیاج شکافتن بود بگشاید و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کردن
گزندگی روده و مقعده و رحم را سودمند بود و آنچه بستانی بود معده را
بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که در سینه و شش
بود و در مثانه حادث شود نافع بود و اگر بپزند با روغن و ضماد کنند بر
ورمها که در مثانه و گرده حادث گردد سود دهد و اگر ضماد کنند بر ورمهای
گرم ساکن گرداند و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود و خشونت سینه
و بول براند و شکم ... و ورق وی بخایند بخیان خام و با اندکی نمک ضماد کنند
ناگزیر بر ریشی که از تری بود علت آن و سبوسه سودمند بود و چون
بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه که زیت بود سودمند باشد و گل وی
نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از خبازی بری بود
که مسهل ره خام بود تا بحدی که گاه باشد که خون پالاید خبز بهترین آن

بود که از گندمی آفت نارسیده پاک و فربه صلب بود و نان سمید و خواری
دشوار از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد ریاح بود و
سده جگر و سنگ گرده تولد کند و شکم به بندد و نان خشکار سبزر غلیظ
کند و خونی که از وی حاصل شود میل کیاپی داشته باشد و نان خواری
بدن را فربه کند و نانی که نخاله داشته باشد زود از شکم بیرون آید و
غذای اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد ضد آن بود و نان
فطیر نفخ در وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک کهن
شکم به بندد و نان نرم خشکار چون بآب تر کنند و نمک و بر قوبا کهن ضماد
کنند زایل کند و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذای اندک
دهد و بدتر از انواع نانها بود که از گندم بزند و جرب و حکه و بواسیر
تولد کند و مصلح وی ادهان و حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود و
غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و
بدن را فربه کند و شکم بر بندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و
خمیر تمام داشته باشد و با اسفیداج و طباهجات شود خورند و بعد از آن
خواری گندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت
غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطء آن نزدیک بسمید بود و در بستن
احوال شکم به بندد و اصحاب کد را سودمند بود و معده قوی گرم فادد
و دیر هضم شود و مولد ریاح بود و نفخ سده و سنگ تولد کند و مصلح
وی اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل خوردن و بحمام رفتن و خوابهای
دراز کردن مناسب بود و نان خرفی تر بود و دیر هضم شود و مزاجهای
خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای شیرین بود و نان قطایف شکم

را ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین
آن بود که از برنج سفید خوب بزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذای
زوده دهد و شکم ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام
بود و نان جو بهتر آن بود که از جو تازه خوب فربه بزند و طبیعت آن
سرد و خشک بود شکم ببندد و غذای اندک دهد و بد و مصلح وی چیزهای
چرب بود **جز البوا** اقحوان است و گفته شد **جز الورد** لوقیت و گفته شود
جز المشایخ بجوز مریم است و گفته شد **خبث الحدید** پارسی ریم آهن گویند
و لبنیرازی ربه آهن و قوی تر از همه خبثها بود و آنرا مخبوس خوانند و بهترین
وی بولاد المسن باشد پاره‌های کوچک تنک بود که بر وی خشونت بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم مخفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم و
سودمند بود جهت حفظ و مقوی معده بود چون با شراب کهن بیاشامند
و خون بواسیر قطع کند و منع آبستنی بکند و چون بجوشد برگیرند به بشم
پاره خون رمش باز دارد و قطع سلس البول بکند و سفل را بالحکم دارد
طلا کردن و چون بیاشامند جهت بثر که در پستان بود سود دهد و مقعد ار
دانگی مستعمل است و خبث الحدید در قوت مانند نجار الحدید بود و چون
بیاشامند جهت بثر که در پستان دهد سود دهد و بالجمله بیاشامند منع
مضرت دوایی که گشنده بود بکند مانند مازریون و از خوردن خبث الحدید
همان عارض شود که از خوردن برادة الحدید و علاج وی همچنان کنند
که کسی براده خورده باشد که مدبر کنند صفت آن بگیرند خبث الحدید و
سحق کنند و در سرکه انگوری خوب بیامیزند چهارده شبانروز و بعد از آن خشک
کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند و بعد از آن مستعمل کنند و منفعت

وی آنست که باه را زیاده کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر
و سپرز تر و اعضایی که محتاج تجفیف بود و قبض و تقطیر البول و قرحه امعا
و مثانه را بغایت نافع بود و بدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و
بدل عزیز مدبر حرف بود **خبث الفضه** ثفل نقره بود و بهترین آن بود که
سپید تنک بود و قابض باشد بغایت و در وی جذب و تجفیف
باشد چرب و سعفه و ریش را نافع بود و چون در مرهم کنند منع خون
از ناصور و بواسیر بکند **خبث النحاس** در قوت نزدیک خبث الحدید است
و مس سوخته اما ضعیف تر از مس سوخته بود **خبث الرصاص** قوت
وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع
بود جهت ریش چشم و بدل آن اسفیداج بود که از رصاص باشد
خرق افسنتین است و گفته شد **ختم الملک** خواتم الملک خوانند
و آن طین مختوم است و گفته شود **خثا البقر** زبل البقر است
پارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون
بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند باز کرد خون رمش باز دارد و
مجموع زهرها را نافع بود و چون بجوشند و گرم بر بدن نهند و رها
کنند تا خشک شود و بعد از آن برگیرند و دیگر باره نهند چند نوبت
و چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و بر گزندگی
زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سود مند
بود و بهترین آن بود که در فصل بهار بود و چون خشک کنند و بسوزانند
و مستسقی بیاشامد بغایت غایت نافع باشد و اگر زن بدان بخور
کند زادن بر وی آسان گردد و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد

دفع استسقا و ثقل لسع

و در خواص ابن زهر آورده که چون بر ثاليل بندند قلع کند حدق
عنکبوت و گفته شود خداع الجمل بزر البنج است و گفته شد خردل
ابیض اسفند اسفید است و گفته شد جزء الحمام جوز گندم است و
گفته شد حرقی حلز است و گفته شود خروع بپارسی بید انجیر خوانند
و بیشتر ازین گفته و بهترین آن بحری بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم و گویند تر است و اسحق گوید گرم و خشک بود در سیم
مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید
شربتی از وی با لحبه حب بود و اعصاب را نافع بود و هر صلابت
که بود چون ضماد کنند یا بیاشامند نرم گرداند و تخم حب از وی
سفید کرده چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبت
مایی باشد و قی آرد و غثیان باز دید کند و ورق وی چون بکوبند
و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمها که در چشم
بود سود دهد خواه پخته و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون
ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه و مصلح وی
کثیرا بود خراطین زعار [?] گرم خوانند و آن کرمی سرخ بود و خشکی
وی در درجه سیم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند
و سه روز رها کنند بغایت سود دهد و گویند در ساعت سود دهد
و با پیه مرغابی جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب بیاشامند
بول براند و یرقان را نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود
با عصاب دماغ و مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب

اثری تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن
بنجد [?] طلا کنند خربع عصفر است و گفته شود و صاحب مفرده گوید
نوعی از حرشف است که بزبان بربری انعف خوانند خرنوب
نبطی خرنوب گویند و خرنوب الشوک و قضم قریش نیز گویند و بپارسی
کور خر خوانند و اهل شام معزی گویند و بعربی ینبوت گویند و گفته شود
خرنوب شامی بپارسی کور کره خوانند و بپارسی کرکارزونی و آنچه
خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد در دوم خشک
خشکی وی در دوم و گویند گرمست در اول شکم ببندد و باه جود [?]
شربتی معده را نکو دارد و بول کند خاصه چون با عقید العنب بود و
باشد و جالینوس گوید چون تر بود شکم ببندد و بول براند لکن دیر
هضم شود و چون نارسیده بود و ثالیل را ابدان محکم بالمد زایل کند
و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و دو عنی [?] گوید غذای بدن بد دهد
و امعا را باک [?] گرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما مخفف اعصاب بود و
مصلح آن لعاب بهدانه و نبات باشد و صاحب منهاج گوید فانید
ضرر آن کم کند و مصلح آن ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازوی
بی سوراخ بود و بوزن آن و گویند طراثیث و گویند قرظ بوزن آن
خرنوب هندی خیار چنبر است و گفته شود خرنوب مصری ثمره سنط است
و آن خرنوب نبطی است و گویند قرظ است خردل بهترین آن
بستانی بود و تازه و فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن
ند گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عجین اندازد
بحال خود بماند و بجوش نشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد

وچون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بزر دار المغلب عرق سبیل خاصه بری
و بر عرق النسا و درد سر و هر دردی مزمن که باشد چون خواهند
که جذب آن از قعر بدن بکنند بظاهر بدن ضماد کنند سود دهد
و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون
با عسل یا با موم گداخته با زیت بیامیزند و بر روی با لند و وی را
پاک گردانند و دردهای مزمن و خنازیر و داء الخنیل دهد بغایت چون
با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر حمره و قوبا ضماد کنند بغایت
سود مند بود و مؤلف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد که هیچ دوا دفع
آن نشود بگیرد خردل کوفته و قتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس
پاره بر انگشت بپیچد و بر قوبا بمالد چندانکه خون آلود گردد بعد از ان
خردل کوفته بر ان بالود و داب بسیار از ان روانه شود و صحت
یابد و این مجربست و رازی گوید اگر کسی درد دندان دایمی داشته
باشد که بی ورم بود چون تحتی کنند و بر دندان نهند عجایب بیند و
چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر مرجبت لیثه غش بغایت
نافع بود و سده مصفاة بگشاید و دردهای چشم جهت سبکی دهد سود
دهد خاصه چون بکوبند و در آب بیزند و با عسل در چشم کشند و
چون با بود و تمک با شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش
یا دندان چکانند درد ساکن کند و سرز بگداز اند و با ختناق رحم
سود دهد و باه را زیاده کند و نهایی کهن زایل کند و مقدار مستعمل
از وی دو مثقال بود و خردل بری خلطی بد از وی حاصل میشود
و بترکی آنرا قچی خوانند و مه معطس باشد و مضر بود بدماغ و مصلح وی

آن بود که با بادام و شکر بپرورند و باید که در خوردن نمک هندی
با وی اضافت کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل
و کافور و گلاب بود و بدل آن ده وزن آن حب الرشاد بود
و گویند دو وزن آن تخم شلغم خردل بری لبان است و گفته شود
خردل فارسی نوعی از حرف که آنرا اسفند اسفند خوانند و گفته شد
در الف خردو حزوج خوانند و آن خازی است و گفته شد خربق
بزبان اهل دمشق خردل فارسی است و گفته شد خربق ابیض بیخ گیاه است
که بوت وی مستعمل است و بیخ کبر ماند و وی هیش بلسان الحل
ماند و درازی ساق وی چهار انگشت بود و طعم از خربق سیاه تلخ
تر بود و از بیخ وی ریشهای بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی
هست که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب بود و بهترین
آن بود که سفید بود و زود مسحق نشود و لعاب داشته باشد و در
حال زبان را بگزد و بعد از ان بگزد سخت و طبیعت آن گرم و خشک
در وسط درجه سوم و قولی گوید گرم و خشک در دوم فالج و صرع
و درد مفاصل را سود دهد و منقی بلغم و اخلاط سرد بود و معده را
پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن بخور کند
حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن
نافع بود و وی در شیافات جهت دفع تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنایی
چشم بیفزاید و اول آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه رطل
آب باران خوابانند سه روز بعد از ان بیزند تا دو دانگ بماند و
صاف کنند و خربق بیندازند و دو رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و دیگر

خرده بذر الکتانی و
در حرف با گفته شد

بجوشانند و کف آن بگیرند و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی
از وی مثقالی بود با آب گرم و این سالم بود و این کسی که بیاشامد و اگر
سحق کرده بیاشامد خطر بود و قولنج و کزاز پیدا کند و قی آورد و خناق
باز دید کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از
وی پنج ستو بود و کسی که آن خورده باشد بر از وی چون دوغ بخورد
بمیرد و صاحب تقویم گوید مصلح آن دوغ تازه بود و جلید و صاحب
منهاج گوید مصلح آن مصطکی بود و دوای کسی که خربق خورده باشد برق
مرغ کنند و کسی که آن بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و از خواص
وی آنست که چون با سویق و عسل بر شنده موش بخورد بمیرد و وی
سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی جوز القی بود با ماهیزهج **خربق اسود**
حار وی زیاده از حار ابیض بود و ورق وی بورق خیار
بشکل مایل بود و تخم وی مانند خشک دانه بود و بیخ وی سیاه بود و دو تا
داشته باشد و بر کوه بود و پوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینهای
خشک روید و چون ویرا بشکنی از اندرون وی غباری بیرون آید
و بهترین آن بود که در میان قویبی و لاغری بود و بسیار گره بود و اندرون
گره مجوف بود و اول بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون
وی اندکی دلیشه بارنگ داشته باشد و آنرا خال زنگی خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن
نافع بود و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب
زفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین

عاکر

عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور ببرند و بیارند اگر از آن انگور شراب
سازند مسهل بود و چون در داروهای چشم کنند قوت باصره بدهد
و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صفرا و بلغم بود و صفرای غلیظ
مستفرغ کند زیاده از سقمونیا در علتهای مزمن که محتاج بدارو بی
مسهل بود مانند مانیا و صداع و شقیقه را نجات نافع بود و مزه صفرا و
سودا براند بآسانی و شربتی از وی نیم درم بود یا نیم مثقال با فودنج و صعتر
و ادویها ملطف گرم که معده را سود مند بود و بعضی در سکنجبین خوشانند
یا شراب شیرین بعد از آن بجواب بپزند یا مرغ و مرق آن بیاشامند
مسهل بلغم و صفرا بود اما مضر بود بگرده و اسهال بسیار و باشد که
خناق آورد و مقدار دو درم گشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال
کردن دو قوه کثیرا و فطراسالیون بود و سعتر و بدل وی نیم وزن
آن کندش است و نیم وزن ماهیزهج و گویند بدل آن کندش است
و پوست بیخ کبر مساوی وی و بدل آن تنکار است **خرء الدیک و الدجاج**
سرگین خروس و مرغ بود مجموع سرگینها مسخن و مجفف بود و مصلح قولنج بود
چون با شراب یا با سرکه بیاشامند و تریاق فطر خانق بود با عسل
و چون بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین کل
چون سحق کنند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد **خرء الفار**
سرگین موش بود گرم است بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه
چون با سرکه بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند
و اگر از وی شیاف سازند و کودکان بخود برگیرند شکم براند و چون
بپزند و در آب آن نشیند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کنند سفیدی ببرد

وجزه برو باید و رطوبت فربه پاک کند خرء الضفادع طحلب است و گفته شود
خربز بطیخ است و گفته شد خراتقان نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون
وی بسبزی مایل بود و بیخ آن مانند سنبل بود و بوی آن نیز بسنبل ماند
و در طبیعت و خاصیت نزدیکست بسنبل و در طعم وی اندک حلاوتی بود
خرفه بقلة الحمقا است و گفته شد خرنباش مرماحوز است و گفته شود خر
خرگوش لسان الحمل است و گفته شود خطاف قرطان گویند و سرطان
نیز گویند و گفته شود خرع ثمر عشر است و گفته شود خرطال بمنوز است
و گفته شد خرمال جندبیدستر است و گفته شد خزف الطف حرفها
خزف سرطان بحریست و طبیعت خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود
خاصه خزف تنور و خزف سرطان خشک چون سحق کنند و با محلب اللحم
تر بسرشته کوش طلا کنند بهق و کلف و خنش را زایل کند و ریمی که از ان لبها زند
جراحت را زود بصلاح آورد و جرب و قوبا را بغایت سود دهد
و خزف تنور بر نقرس طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن بر قوبا و
جرب و حکه و سعفه و خشف سودمند بود و خزف عضا رحمی دندان را
جلا دهد و خزف مضر بود با عصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه بود
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود خزامی خیری بری بود و بشیرازی
اروانه گویند و طبیعت آن گرم و لطیف و منضج دماغ سرد بود و چون
بیاشامند سوء المزاج دماغ را نافع بود و جگر و سپرز و چون بدان بخور کنند
هر بوی گنده که باشد زایل کند و منضج رحم بود و خشک رطوباتی که از ان
روانه بود و رحم را پاک کند و نیکو و چون زن فرزجه سازد و بخور کند
آبستن نشود بفرمان تعالی و این مجربست و چون سحق کنند و با ارده بسرشند

و بر جراحات ضماد کنند تحلیل دهد خسف جوزست و گفته شد خس
بپارسی کاهو گویند بری و بستانی بود تازه پهن و طبیعت آن سرد و تر
بود در سیم و گویند در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد
و بول برانگیزد و خونی که از وی متولد شود نیکوترین خونی بود که از
بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشد و آنچه ناشسته بود
در وی نفخ کمتر بود و آنچه شسته بود نفاخ در وی زیاده بود و اگر
در مثانه شراب بدان نقل کنند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و
تشنگی بنشاند و با سرکه اشتها طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و
جهت ورمهای گرم و بر حمره طلا کردن و برگ وی ضماد کردن سود دهد و تخم
وی چون بیاشامند سودمند بود جهت کسی که او را احتلام افتد و قطع
شهوت جماع بکند و کاهو بری لبن او مانند لبن خشخاش سیاه بود در
قوت و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری مسهل بلغم و
مای بود جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و چون بیاشامند و کاهو
بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد و حواس را تیره کند
و مصلح آن حلیله مربا بود و اولی آن بود که بعد قوتها یا نعنع کنند و
آب را از باز در چشم می چکانند و کاهو مضر بود بباه و مصلح وی کرفس
و نعناع بود خس الحمار شنجار است و برقلوس و ابوطلس نیز گویند و در
الف گفته شد خسرودارو خولنجانست و گفته شود خشخاش سفید بستانی
بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم
و گویند در سیم و عیسی گوید سرد و خشک در دوم سودمند بود جهت
سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث الدم و بادهای تیز که

فرو آید از سر و با عسل منی زیاده کند و مقدار دو درم یا پنج درم مستعمل بود و
حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند و وی منوم بود و غذای اندک
بود و مصلح عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی خوردن دل برجی
تشنج آرد و مصلح آن مصطکی بود و پوست وی از دانه منوم تر بود و چون
بپزند و آب آن بر سر ریزند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی بی خوابی را نافع
بود و بیخ وی چون با آب بجوشانند تا بنیمه آید نافع بود جهة جگر معلول
و کسی که در شکم وی خلطی غلیظ بود **خشخاش اسود** صاحب تقویم گوید بری
بود و بستانی بود و صاحب منهاج گوید بری مصری بود و بهترین وی
تازه تر بود و طبیعت آن سرد و خشک در سیم و گویند در چهارم و گویند
تر است در چهارم خاصیت کل وی آنست که التهابهای حواشی زایل کند و
خشخاش سیاه چون بکوبند و با دو بار شراب بیاشامند جهة اسهال و سیلان
رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی
و صدغین ضماد کنند بی خوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروهای چشم
استعمال کنند نافع بود و جهة حرارت جگر بغایت سودمند بود و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و دستور بدوی گوید چون بسوزانند و خاکستر
آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق فرود
آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بیامیزند بر صدغین طلا کنند از درد
سر که از گرمی بود و حرارت آفتاب بغایت سودمند بود و وی منوم و مخدر
بود و مضر بود بشش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح
وی زنبق و روغن نرگس بود **خشخاش زبدی** منتن افرودوس خوانند
و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم نیز خوانند که زبد بغد

بود و بعضی ارقیا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمرهٔ آن مجموع سفید بود
و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بملیک بود **خشخاش مقرن**
خشخاش بحری خوانند و غلاف آن مانند شاخ گاو بود و بدین سبب وی را
مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریاها روید و بر نقرس طلا کنند با شراب نافع
بود و چون بیخ وی بجوشانند با آب تا بنیمه باز آید و طبیخ آن بیاشامند
سودمند بود جهة علت جگر که از خلطی غلیظ بود **خشخاش بحری** خشخاش
مقرن است و گفته شد **خشکنجبین** عسل خشک که از کوهستان فارس خیزد از
حدود کازرون در میان حصص طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیاده
از عسل بود و فعل وی اقوی از عسل بود در همه حالتی و بدل وی بوزن وی عسل
بود و نیم وزن آن ترنگبین بود و گویند یک وزن و نیم عسل **خشک** مقل است و
گفته شود **خشخاش** آردی بود که بخار روی گرفته باشند **حب الصنوبر** سپستان روز
و گفته شود **خصیه** بهترین آن خایه خروس بود فربه و تکی و بدی خصیه حیوان
حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود بعضی گویند سرد و خشک بود و غذای
نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه منی زیاده کند و دشوار هضم بود خاصه
که از حیوانی پیر بود و مصلح آن انجدان و فوتنج کوهی و نمک و سعتر بود
خصی الثعلب بهترین وی کلان فربه بود که از وی بوی منی آید و طبیعت
وی گرم بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع را نافع بود
و برانگیزاند و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود و عظیم قائم مقام سقنقور
بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک درم بود تا دو درم و صاحب
مفرده شربتی دو مثقال آورده است و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند
ثمری است و صاحب مفرده گوید که ابن بیطار آن در جامع آورده است

که بیخ است و در اینجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن
بوزیدان است و بوزن آن تخم تریزک است و گویند بوزن آن تخم
جرجیر و صاحب تقویم گوید که معده را موافق بود و مصلح آن عصارهٔ
لسان الحمل است خصی الکلب بیخی است مانند خصی الثعلب و آن دو نوعست
کوچک و بزرگ و مانند پیاز بود بشکل اما بدرازی مایل بود و آن زوجی
بود و یکی فربه بود و یکی لاغر است و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد
فرزند نرینه آورد و چون نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد
و طبیعت وی تر بود و در نوع بزرگ رطوبت فضلی بود و محلل و رهای
بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سودمند بود و
ناصور را و چون تر بخورند گویند باه را زیاده کند و چون خشک بخورند
قطع شهوت بکند جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند
و اگر نوع کوچک بخورند قطع شهوت و منع آن کند بر خلاف یکدیگر و وی
منحنی شکل و سفید بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود خصی درس
حلوبست و کوهی شد و بیونانی کسورسطس خوانند خصی العجائل خایهٔ گوساله
گویند چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی
باه بود خصی الابل چون خشک کنند و بکوبند و با شراب بیاشامند نافع
بود و جهت گزندگی افعی خصی البحر جندبیدستر است و گفته شد خشف خربزه
نارسیده بود بیشتر از این کلیک گویند خصلاف درخت مقل است و گویند
مقل مکی است و گفته شود خطمی بهترین وی آنست کوهی است و گل وی سفید
بود و آنچه بستانی بود و بود الزوانی خوانند و بری را شجر المرح خوانند
ابا اکل و برا اکثر المتقعه خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود باعتدال و در او

ملین بود و انضاج و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کردن با سرکه سودمند
بود و قتی که در آفتاب بنشینند و ورمهای ظاهر نرم گرداند آنچه از بیخ گوشت
بود و خنازیر و دنبلات و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم
از گرمی بود و در مفاصل با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را
سودمند بود و رعشه و طبیخ بیخ وی چون بیاشامند سودمند بود و جهت
عسر البول و قرحهٔ امعا و سنگ گرده و خلطهای غلیظ و عرق النسا و رعشه
خاصه چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط و مرغابی و صمغ البطم از
بجوشانند بر گیرد جهت ورم و اخجات سودمند بود و جهت عسر البول و قرحهٔ امعا
و سنگ گرده و خلطهای غلیظ و عرق النسا و رعشه و طبیخ وی بتنهایی عمل کند
و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن
کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل
کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند نافع بود و چون
با زیت و سرکه بر اعضا طلا کند دفع مضرت گزندگان بکند و دیسقوریدوس
گوید مجبر اعضای شکسته بود و مقوی آن و مردم از وی قولنج را نافع بود
و چون بیاشامند خون حیض فرود آورد و بول براند و جهت اخلاط سوداوی
نافع و سودمند بود و صداع و درد شقیقه را ضماد کردن نافع بود و با آرد
جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کند سودمند بود و اگر ورق وی با اندکی زیت
ضماد کنند بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی جهت
سرفه گرم سودمند بود خاصه با آب گرم لعاب آن بگیرند و با قند بیاشامند و ورق
وی در ضماد ذات الجنب و ریه نافع بود و پوست و بیخ وی چون با آب
بپزند مفاصل و اعضای صلب نرم گرداند و ورق آن چون خشک گردانند

دفع رعشه و عرق النسا

بلغ

منافع خطاف

ونکویند وبدان مو سر و ریش بشویند نیکو گرداند وپاکیزه ولحم وی یک جزو
دارد انتخوان جو مادو جزو بامرکر نرشند وبر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل
دهد وصاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند
ومولف گوید بیخ خطمی کوبیده جهة نقرس ورم ضماد کردن با کلاب بغایت نافع
بود و جهة تب صفراوی نیز عظیم مفید بود دیابات سفوف ساحق با جلاب
گرم خوردن و آن نوعی از جلموات و اسحق گوید مضرات بشش ومصلح آن
عسل است وصاحب تقویم گوید مضر است به احشا ومصلح آن عصاره دو تنگ است
وبدل آن خبازی است و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است **خطر** وسمه است
وگفته شود **خطاف** بپارسی پرستو کراست وطبیعت دماغ وی وخاکستر
وی روغن گوید سرد وخشک احشا را زیان دارد ومصلح آن عود هندی
وقرنفل بود و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه نخستین وی وقتی که ماه
در افزون بود وشکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی باشد یکی یک
رنگ بود ویکی مختلف رنگ از هر یکی چون در پوست گوساله بندند یا پوست
گوسفند کوهی یا کاو کوهی پیش از آنکه خاک بروی نشیند و بر بازوی مصروع
بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل گردد و خوردن وی روشنای
چشم افزاید واگر بسوزند وخاکستر وی در چشم کشند باصره را قوت دهد
واگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود واگر با عسل بر شند و بر کسی که
جرب داشته باشد یا داءالثعلب در حمام طلا کنند و بنشیند تا با عرق فرود
آید بعد از آن آب بریزد بغایت نافع بود واگر بلکو [illegible] کنند و خشک کنند و دو درم
از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند
در ابتدای نزول آب بغایت سودمند بود وچشم وی چون سحق کنند و بروغن

خواص ومنافع خفاش

زنبق بر ناف زن بمالند نزدیک مقاربت بغایت سودمند بود و این زهره
در خواص آورده است که چون بگیرند سر دو پرستوک یکی نر و یکی ماده و با آتش
بسوزند و در شراب اندازند هر کس که آن شراب بخورد مست نشود وخون
وی چون بخورد زن دهد چنانکه ندانند بهوت وی زایل شود و شیخ الرئیس
گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و بتجربت و ارسطاطالیس
گوید در منافع اعضای حیوانات که زهرهٔ پرستوک چون بدان سعوط کنند
موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند و دندان نیز هم سیاه کند
پس چون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان سیاه
نکند و حکم وی چون زهرهٔ گاو و جامیز بند و بر موی سیاه طلا کنند هنگام
سفید شود **خطان** خطاف است و گفته شد **خفاش** وطواط خوانند بپارسی
شب پره گویند و بشیرازی موش کور و شریف گوید چون بکشند و بر زهار
کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند چون در روغن
کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت بکرد
کنند و گویند چون بپزند و رق آن بیاشامند شکم براند و درد ورک ببرد
کند و خاکستر وی روشنایی چشم زیاده کند و این زهره در خواص آورده
که چون سر وی در ظرفی آهنین یا مسین در روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا
شود و صاف کنند و روغن بر دارند بر نقرس بمالند و فالج قدیم و رعشه و
ورم در احشا و در بو بغایت نافع بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشوار زاید
زهرهٔ وی در فرج زن بمالند در حال بزاید و بتجربت واگر دماغ وی در شیب
پای بمالند باه برانگیزاند و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب
چکانند بول براند واگر طبیخ وی را آبزن کنند و در آن نشینند صاحب فالج

و بغایت مفید بود و دماغ وی چون بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند
سفیدی زیاده که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون برقو با طلا کرده سود
دهد و دماغ وی با آب سپاناخ در چشم کشیدن سودمند بود نزول آب را
و اگر سر وی در زیر جامه خواب پنهان کنند و کسی که بر آن جامه خواب کند نتواند
بخواب رود و خواب بر وی بشوریده شود و اگر دل وی چنین کنند همین
عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که باشد از آنجا
بروند و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه موشها بگریزند **خرخ**
خردل بری است و در لام در صفت لبسان گفته شود **خلال مامونی** اذخر است
و گفته شد **خلاف** بپارسی بید گویند و خلاف بلخی بهرامج است و گفته شد
و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین
وی آن بود که در کنار چشمها رسته باشد و طبع وی سرد و خشک بود در دوم و ورق
وی قابض باشند پس اگر بکوبند و در وی تجفیفی بود و خاکستر وی بغایت تجفیف
بود در بستن خون بر وی ضماد کنند تر کرده و صمغ و ورق وی بغایت جلا دهنده
بود و خاکستر وی با سرکه بر ثآلیل و بهق ضماد کردن نافع بود و ورم پستان
و ریشها و غلبه حرارت که در ورم گرم بود و شری و آبله چون با آب آن
در حمام بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب
ورق وی بغایت نیکو بود جهت ماده که از گوش گشوده بود و دوا از باشد
مثل وی بر ضربی که بر حلق زده باشد نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن
بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر سودمند بود و آب وی جهت سده جگر نافع بود
و یرقان و مقدار مستعمل از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید مضر است
بریه و مصلح وی گلاب بود **خلبانی** قنه است بیونانی و گفته شود

دفع خون رفتن

خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد
و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی
سرد و خشک بود در سوم و گویند سرد است در اول و خشک در سوم
معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو که
باشد بکند چون بیاشامند و چون با آن عضو که از وی خون روانه
بود بدان بشویند و یا بریزند و یا در آنجا نشینند قطع خون بکند و چون
بر سر نهند سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت دهد و اشتهای
طعام باز دید کند و صفرا و بلغم را نافع بود و بدان مضمضه کردن
دندان را محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون صوف
ناشسته بدان تر کنند با اسفنج و بر جراحتها نهند منع ورم بکند و ریشها
گرد بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و
بواسیر و داخس چون با بعضی از ادویه موافق این زحمتها استعمال
کنند بغایت نافع بود و در ریشهای پلید و خورنده چون دایم بسرکه بشویند
زایل کند و چون پشم ناشسته بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد
سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد
و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و
اگر در گوش جا بماند کرم آن بکشند و گزندگی جانوران بر موضع زخم کرده
وقتی که بدان سرد گشته باشد بسبب سم آن و اگر بدان گرم گشته باشد سرکه
سرد بدان موضع نهند بغایت سود دهد و جهت دفع مضرت ادویه
کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر
و شیر گرفته بود و خون در شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود جهت

دفع مضرت نظر کشنده و جون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول
از حلق بکند وخناق ولهاة راسودمند بود وعلق که در حلق جسبیده
باشد برون آورد وملطف اخلاط غلیظ بود وسنگ خشک کند وسنگی
بشکند وسپرز را نافع بود ومعده را دباغت کند وماده وا ایز دفع کند
جون بروی ریزند وجهه درد دندان که از کرمی وسردی بود سود دهد
آنچه از کرمی بود بسبب سردی وآنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وی است
واین خاصیت که در وی است در غیر وی نیست وهر که از انکور دخن کجر مد
بالک سودمند بود وجهه تشنکی سگ دیوانه اما هر که محرور بود مبرود اوی
مزاج وبسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند وعصب را زیان دارد و
اکر اوداما خوردن آن کنند باستسقا انجامد وجون با آب وقند ممزوج
کنند مضرت وی کمتر بود وصاحب تقویم کوید مصلح وی روغن بادام
بود **خل العنصل** یا دی سرکه عنصل خوانند جهت عرق النسا ونقرس در بو
جون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم کرداند وکند دهن زایل کند
خاصه جون هر بامداد بناشتا دو درم از وی بیاشامند وجون در
کوش جکانند کرانی کوش را نافع بود خاصه ریحی که در وی بود وجون
بناشتا بیاشامند جسم را درشت کرداند ودندانرا محکم کند وآواز صافی
کند ودرد معده رانیکو بود خاصه جون طعام در معده وی هضم نشود و
مصروع را سودمند بود وکسی که زهره صفرا بر وی غلبه کرده باشد وسنگ
مثانه بریزاند واختناق رحم وصلابت سپرز ودرد ورکین را بغایت
نافع بود وبول را صافی کند ودرد سر وعصب زایل کند ووزن دو درم
تا هفت درم هر روز قدری می افزاید صنعت آن بستانند اسقیل معقد

باک وبکار دجو بی پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و جهل روز در سایه
بیاویزند وبعد از ان یکمن از وی در هشت من سرکه انکوری اندازند
وشصت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول سرطان تا آخر
اسد واکر خواهی که سرکه نیکو شود در دیکی سنگین تا عنصل مهرا شود
وفرو کیرند وصافی کنند وبعضی یکمن عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده
من کنند ودر آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب
بود خاصیت وی زیاده بود **خلال** بیارسی بلغت وادی القری
وبلغت اهل مدینه بسری بود ووی جون سبز بود در اندرون طلعه و
وی صالح تر از بلح بود وآنچه رسیده بود مسهل بود وآنچه نارسیده بود
ممسک بود **خلد** بپارسی موش کور بود ودهن از وی انکشت برکه و
آن جانوریست کور که در زیر زمین باشد وکویند که آنرا نیز وبیخ نبات
وانبجار خورد ودر شب پاره کند تا صبح باشد وبسبب بوی پیاز وکندنا
از سوراخ بیرون می آید واکر خواهند که وی را بکیرند پیاز یا کندنا
بر در سوراخ وی نهند بیرون آید وی را بکیرند ووی از جمله سموم قتاله است
واین زهر در خواص آورده است که خونی که در کوش وی بود جون
در خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود وخنازیر زایل کند واکر سر وی
بسوزانند وبا قلقطار سحق کنند وکسی را که بینی کنده بود در بینی وی
دمند کند بینی ببرد وکسی که ربع دارد جون بروی بندند شفا یابد
وجهار ای کوید دماغ وی جون بروغن کل بکدازند وبر برص وبهق
وقوبا طلا کنند شفا یابد وهر جیزی که از بدن بیرون آید جون
بالند زایل کند **خلز** حلبان کویند وخرفی کویند وآن جیزیست ذو نکه

بکرسند و در یزد و نواحی کرمان و کوهبنان و ولایت ترستان بسیار
خورند و بر نان بزنند و نیمجان بهاماند با قلا و عدس بزنند و خورند
و در بهار چون تر بود نیمجان نا پخته خورند اما باد آورد و زبان
آن قوم کرو خوانند و بیشتر ازوی مشو و طبیعت آن سرد و خشک و
غذای اندک دهد و خونی بد ازوی متولد شود و مولد سودا بود و
عصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند
خلطهای بد از امعا براند و حیض براند و محلل و ملین فضول سفلی بود
و اگر کاو بخورد ماند کرسنه بود در منفعت فربهی و نوعی ازوی هست
که ازوی بزرگتر بود و آن پخته شاید خورد و آنرا بسیله خوانند و آن
نوع بری بود و چون نان بخورند بیشتر شان بیفزاید خمر بتا الخمر
است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و
رحیق و نبید خوانند یا دبی شراب گویند و می نیز گویند و بپارسی
سیکی خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن
زرد بود و خوشبوی بود بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود
میان نوی و کهنی و آنرا ریحان خوانند و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم اما آنچه سیاه بود و غلیظ بود و دشوار هضم شود لیکن
گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود و رقیق غذا اندک دهد و محرور زنی
مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد و اما شراب
سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوت وی متوسط بود در هر دو
حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پدید آرد و شکم براند
اما تازه و کرده را موافق بود و اما آنچه در وی قبضی بود ادرار بول

زیاده

زیاده کند و مصدع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافق
اتصال غذا از باده بود و قطع سیلان مواد بکند و آنچه لین بکند مضرت وی
با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر بود و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب
و وی اما لذیذ طعم بود و لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بود
براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود معده و آنچه تازه
بود بادانگیز بود و دشوار هضم شود و بول براند بهترین آن بود
که کهنه شد در اول و سودمند بود جهت شهوت کلبی و امد بلغمی و غشی و
شفای زهرها بود و هضم را نیکو گرداند و چون بکند تشنگی را ساکن
گرداند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کند در وی مضر عقل
بود و سپرز ضعیف و جگر ضعیف و مبطل باه بود و شهوت غذا ببرد و
نسیان آورد و رعشه و ربیع و بخرد و ضعف بصر و اعصاب و صرع و
سکته و مرگ مفاجاة آورد و تنها و اگر ناشتا خورند بعد از آن بخوردی
و کارهای سخت خناق آورد و التهاب و اوجاع و مداوی وی قی بود
و اگر خواهند که مستی کمتر کنند رب غوره یا تخم کرفس نقل کنند و غذا اکثر
خورند و فالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محرور بود مزاج بود
نقل با نار مز کنند و سیب مزو کاهو و غذا پیش از شراب خوردن آش
غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی بشراب اترج
یا ریباس کنند خمیر تری و خشکی وی بقدر ملک بود در قلت و کثرت و
تازه وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سیم و در وی
قوت متضاده بود مرکب از نار سرد و گرم سردی وی جهت حموضت بود و
گرمی وی جهت عفونت و گرمی طبیعت از جهت تمک دارد و در وی قوت

مفتّح سدّه بود مرکب از سرد و گرم جلا بود و جذب ماده بلغمی بکند از عمق
بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج مره بود و نضاج بود خاصه دمامیل و چون با نمک
بپزند و اگر ضماد کنند بر وجعی یا ورمی که در شیب پای بود نافع بود و
چون معتدل بود در آب خیسانند بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی
طباشیر و طسوجی زعفران و دانگی قند در مقدار سی درم از آن آب
حل کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب
کنند و دو دانگ و نیم وزن آن روغن بنفشه با آن بپزند و بدان
غرغره کنند سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب
حل کنند و از آن حمایل سازند و قطره چند بر که بدان بچکانند و بیاشامند
قطع اسهال بکند **خل** سود بجانست و گفته شد **خمان** دو نوعست بزرگ
و کوچک خمان کوچک بیونانی خاما اقطی گویند و نظیر بدو و گفته
شد در باب ثا در صفت ثمران که آنرا بلبان میخوانند نیز گفته شد و
خمان بزرگ سبوقه خوانند و گفته شود و قوه هر دو مجفف بود و محلل
و محلل تحلیلی معتدل و قوت خاما اقطی مبرد بود و مسهل بسبب رطوبتی مائی
که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند
ترهای دشتی مسهل بلغم بود و مره و ساق وی چون تازه بود بجوشانند
همین عمل کنند و اصل وی چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورد مستسقی
دهند سود بدهد و اگر کسی را افعی زده باشد بیاشامد بغایت نافع بود
و اگر با آب بپزند و زنان در آن نشینند صلابت رحم نرم گرداند و بحال
صحت باز آورد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون
بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود بالبت جو بپزند

و بر ورم

و بر ورم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود
و چون با پیه بر نقرس ضماد کنند نافع بود **خمخم** حماحم است و گفته شد
خمس اوراق بنجنگشت است و گفته شد در ذوخمسه اوراق **خماهان**
صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوعست
نر و ماده از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون بآب بسایند
محک آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود
و جوهر آن پاک بود و اگر بآب بسایند محک آن چون زنجفر بود سرخی
بغایت و طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی از آهن است بپارسی
خماهن گویند و محک وی چون طلا کنند و بر حمره و بر برع سودمند بود
و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت
دهد در ورمهای دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که تر بود و تسکین
در وی زیاده بود از محک نوع نر **خندریل** نوعی از کاشنی بری بود
اما بغایت تلخ بود و آنرا [illegible] خوانند و ورق وی بکاشنی صحرایی ماند
و ثمر وی و گل وی و ساق وی همین سبیل لیکن هر یکی کوچکتر بود و برگهای
صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلایی و قوت وی مانند کاشنی بستانی
بود اما بسبب تلخی وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده بود و صمغ
وی چون سحق کنند و بار دیگر بپزند و در خرقه بیخته بمقدار زیتونی وزن
بخورد برگیرد حیض براند و اگر نبات وی بجهان بانج بکوبند و با عسل سرشند
و قرص سازند چون بآب بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند
سودمند بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی
همین عمل کند چون تر بود و نیش در وی زنند و رطوبتی که در وی حمیده

باشد در بن موی زیاده که در چشم بود چنانکه موی زیاده زایل کند و
چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب
بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با سکنجبین حل کنند و در چشم
کشند سبل که در چشم بود زایل کند و شفا دهد و اگر دو درم از وی با خمر
بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر ورق وی بر
بواسیر طلا کنند قلع کند و بن وی در موی چشم همان عمل صمغ میکند **خندروس**
خاوندان گویند و آن حنطه رومی است بپارسی کاکل گویند و طبیعت آن
گرم و تر بود و لزج و غذای وی سردتر از غذای گندم بود و گندم اما
غذای نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت و معده را نیکو بود و
چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند
نافع بود جهت قرحه امعا **خنثی** بر واق خوانند و بزبان بربری تعلیلی(?)
دو ورق وی مانند ورق گندنا شامی بود و ساق وی املس بود و آنرا
انارتین(?) هم خوانند و بر سر وی گلی سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد و شکل
بطریقه نیلوفر و حریف بود و گفته شد در اصل الخنثی و طبیعت آن گرم و
خشک است و گویند سرد و تر و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند بول
و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند نافع بود جهت
درد پهلو و سرفه و بیخ وی چون بکوبند و خاکستر وی ضماد کنند بداء الثعلب
موی بروید بعد از آنکه بصوف پاره آنرا مالیده باشند و اگر مجوف
کنند و روغن زیت در اوی کنند و بر آتش نهند تا بجوش شود و بر شقاق
که از سرما بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همین عمل و اگر آن
روغن را در چشم چکانند درد گوش ساکن کند و گرانی وی ببرد و اگر ورق

وی و گل و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند سودمند بود و
جهت ورمهای گرم در ابتدای آن ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در
گوش مخالف چکانند درد دندان زایل کند و اگر بهق سفید در آفتاب
بخرقه پاره بمالند و آن بیخ طلا کنند بغایت سودمند بود و اگر ثمر وی
و گل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت گزندگی عقرب و
شکم براند و بیخ وی چون برق(?) با طلا کنند زایل کند و اگر بزیت بجوشانند
و در گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اگر سحق کنند با عسل
و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه
و زیت بخورند یرقان را بغایت کامل نافع و استسقا را هم نافع بود و بسیار
وی ادرار آورد و مصلح وی آب تمرهندی بود یا غوره **خنفسا**
بشیرازی خزوک(?) گویند اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
در حال درد ساکن کند و همچنین اگر سحق کنند و در خواص ابن زهر آورده است
که خنفسا چون در زیر گل کنند مرده شود و چون باز در زیر سرگین کنند
زنده شود و اگر سرهای خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع
پیدا شود و متفرق نشوند و بعضی گویند اگر موخر وی پاره کنند و میل
بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی
زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادهان کنند
گری که نو بود زایل کند و چون با زیت بپزند چندانکه با روغن دهد و
از آن روغن در بواسیر بمالند بغایت سودمند بود و اگر بدان ادهان
کنند داء بواسیر قطع کند و اگر خنفسا را نیم کوفته کنند و بر موضع گزندگی
عقرب ببندند درد زایل کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ

بود و شطر و کم کره و آن بیخی است که باز از وی آشیانه سازد در لب
دریا در وقت بچه کردن و آنرا در خانه باز یابند و وی از زمین یونان
خیزد و زمین یونان آب بر آمده است کس آنرا نیابد الا در خانه باز
آنرا بگیرند و بشویند و پاره پاره بزنند و آنرا آخس وداد و خوانند
و بترکی آنرا اوت غاش خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم
و گویند معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد گرده را نافع بود
و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق
النسا را سودمند بود و بول براند چون از سردی گرده و مثانه بود
و صرع را و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر و دردهای
بلغمی و سوداوی بدرا نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاجرا نافع بود
و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر
قدری در دهان گیرند لعوق آورد و صاحب جامع گوید یک درم از
وی چون سحق کنند و بر سر چهار یکی شکر افشانند و بناشتا بیاشامند
در قوت باه بغایت سودمند بود و مجربست و از خواص وی آنست که
در هر دیگ و هر کاسه که باشد مگس گرد آن نگردد و جهة معده و جگر
سرد بغایت نافع بود و قوت اعضای باطنه بدهد و گویند مضر است
بدل و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل بود خولان
حضض است و گفته شد خوخ بیادی شفتالو گویند و بهترین آن بود
که استخوان بسهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود و آن نوع
را آلو خوانند و از معده زود بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت
چسبیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر است در

آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول الطین بود و در وی قبضی بود آنچه پخته
بود و معده بدرا نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض
در وی زیاده بود و آنچه خشک بود چو بشانند و طبیخ وی بیاشامند قطع سیلان
فضول از شکم و معده بکند اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود و
رسیده اشتهای طعام باز دید کند و گرم و خشک مزاج را باه زیاده
کند و تبهای محرقه را سودمند بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و
فساد وی چون فساد زرد آلو بود و لذیذتر از وی بود اما غذای وی
غلیظ تر از غذای وی بود و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد بلغم بود
و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل یا شراب
ریحانی و اگر ورق وی با بهار وی بکوبند و آب وی بیاشامند حب القرع
و کرمها بکشد خوخ اقرع گویند ساذج هندی است و گفته شود خوخ قلقوس
قاقلاست و گویند هیل بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است و گفته شد خوزهرج سم الحار است
بشیرازی خرزهره گویند و بیادی خرزهره و آن دفلی است و گفته شود
خوص ورق مقل است و نخل و نارگیل و امثال آن خوانند خواتیم الملک
وختم الملک طین مختوم است و گفته شود خیشفرج حب القطن است و گفته شد
خیار قثد خوانند بشیرازی خیار بالنگ و صاحب منهاج گوید لطیف تر از
خیار زه بود و سردتر و در وی اندکی قبض بود و اسحق گوید سردتر و غلیظ
و ثقیل تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود
جهة تبهای محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشای محرور بود و
آب وی چون بگیرند یک مثقال تا چهل مثقال و پنج مثقال تا ده درم شکر سلیمانی

باشد مسهل مرار اصفر بود و از خوردن وی خلطی بد متولد شود
و بهترین وی کوچک بود که تخم وی دقیق بود و افضل وی لب وی
بود و موافق جگر و معده گرم بود و غافقی گوید لب وی لطیف‌تر از
لب خیار زه بود اما جرم خیار دیر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن
وی تشنگی آورد و درد معده و مصلح وی عسل بود یا میویز یا جوارشی
که نانخواه و کندر در وی بود اما الجنبر کر برود و بغایت سرد بود و حرارت
بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آنکه بعد از طعامهای غلیظ نخورند
مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن و باید که بعد از اسفیداج
خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن باشد مد
دشواری زادن بر وی آسان کرد **خیار شنبر** بیادی و هندی
خیار چنبر خوانند و وی هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی
بود که سطبر و سیاه رنگ بود و رسیده و مغلوب وی براق بود و پوست
وی رقیق بود و بهتر آن بود که در زمان که خواهند مستعمل کردن در لحظه
از قلم بیرون آورند و استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت
و تر بود و گویند گرم است و گویند سرد است محلل و ملین بود و جهت ورمهای
گرم نافع بود که در احشا باشد خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند
و با آب کشنیز تر و لعاب بزرقطونا خناق را نافع بود و غرغره کردن
و طلا کردن بر نقرس و دردهای صلب و مفاصل را سود دهد و درد جگر را
نافع بود و پاک کرده اند و چون با ترهندی باشد مسهل مره صفرا بود
و چون با تربد باشد مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی
یا آب عنب الثعلب باشد یرقان و درد جگر گرم بغایت نافع بود خاصه

چون

چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی
که اگر زن آبستن بخورد زیان ندهد و مصلح وی بود و زادن بر وی
سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه و قولنج بگشا بد
و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا بحد ده درم بود و اسهال وی بقوت
جاذبه بود و گویند ملین و حیت و هر کس که امعای او ضعیف بود اولی آن
بود که پیش از استعمال بروغن بادام خو بیامیزند یا بر سر شربت ریزند و
اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عناب بود و صاحب تقویم گوید
مضر است بمعده و غثیان آورد و مصلح مصطکی و انیسون است و بدل
وی صاحب منهاج گوید نیم وزن وی ترنجبین است و سه وزن آن میویز
بی دانه و عودی تربد **خیری** انواع است یک نوع سیاه است و آنرا خیر ی
خطایی گویند و یک نوع منقش است و آنرا خیری فردیی خوانند و هفت رنگ
خوانند و یک نوع سفید است و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن خراسانی
و کفرشد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که بیادی خیری
بشرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیفره خوانند و طبیعت وی
گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی
محلل بادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و
گل وی چون خشک بود قوت آن زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند
و درد رحم را سود دهد و چون در آن نشینند بچه مرده از مشیمه بیرون
آورد و اگر باشد مقعد بچه مرده بود بسبب حوادثی که در وی است و
قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض
براند و باد معده و امعا را نافع بود و قولنج را سود دهد بود و اگر با

٢١٣

عسل بخورد بر کبر بد بچه زنده تباه کند و بچه مرده بیرون آورد اما بیخ
وی در قوت مانند ایشان بود لیکن غلیظتر بود و بطبیعت زمین نزدیک
و ویرا چون خشک کرده با برگ وی سبز نرم شده ضماد کنند نافع بود و بلغم را ازاله ند
و نقرس را و ورمی که در مفاصل پیدا شود بغایت صلب بود چون ضماد
کنند سود مند بود و طبیخ وی با برگ درد دندان را سود دهد و گل وی چون
در موم روغن کنند شقاق معده و انگشت را نافع بود و چون با عسل
بیامیزند قلاع را زایل کند و جوزی سیاه که آنرا ابن الرازی خطایی خوانند
طبیعت وی معتدل بود سود مند بود جهت بادی که در سر بود و بعضی از
نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است و منفعت آن
بسیار است اما در انواع دیگر جوزی چندان منفعتی که مشهور بود نیست
که یاد کنیم مگر کسی که جوزی بتجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید
بوییدن وی مصدع بود و مصلح آن روغن گل و مرزنگوش بود جوزبوج بخازی است
بپارسی جوز گویند و قدیم الملک نیز خوانند و در حجازی گفته شد جوزبوا
هیل بوا خوانند و تامل بوا گویند و بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود و
رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیفتر از قاقله بزرگ بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیم معده و جگر سرد را سود مند بود و جهت معده
نیکوتر از قاقله بود و قی ببندد و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید
معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دید کند و نافع بود جهت
وجعهای سرد خاص در دماغ و قوت بر بدهد و ادماسوس گوید جهت
بهق که در همه بدن بود بغایت سود مند بود چون یک جزو از وی و یک
جزو کندش و یک جزو تخم تربزه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند

٢١٣

مضر بود با حشای محروری و مصلح آن شیره تخم خرفه و سکنجبین بود و بعضی
ویرا الاخین گویند خیزران بیدة آن بری است و گفته شد صفت آن بیک
در الف وصفت آن بری که آنرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود
باب الدال داج و بدرج الراس است داخ
ابروج داخ افزونک نیز خوانند بشیرازی الجلک خوانند و از کوه
کیلویه که از ولایت پارس است خیزد و در هیچ دیگر نبود و طبیعت وی
گرم است و معتدل در تری و خشکی نیز اید و شهوت جماع برانگیزاند
دادی حبی است مانند جو باریکتر و درازتر و طعم تلخ بود و طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود که بوی خوش بود و
تازه و وی قابض بود و نبید خرمای را از تیزی نگاه دارد و ملین
صلابات بود و شکم را ببندد و درد مقعد را سود مند بود و بغایت و
استرخا آن چون در طبیخ وی نشیند و رحم که بیرون آمده باشد بجای
خود بازد و صحت یابد و اگر با عسل بسرشند و لعوق کرمهای بزرگ و کوچک
بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی قی و اسهال و شیر
تازه و چربها بود و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و درد و مصلح
آن چیزی بنفشه بود با هلیله بپزد و بدل وی در تحلیل صلابات که چهار
دانگ وزن او با درم و نیم وزن آن اهیل الاکبر در آبستنی نشا بدکر
اهیل مستعمل کنند دادی رومی فاریقون است و گفته شود دار شیشعان
قندول خوانند و بزبان بربری ارودی و بلغتی دیگر اسپالیوس و آن
درختی ستبر خارناک است و در پوست وی حرافتی و در گل وی حدتی
و در چوب وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی است و گویند

موضع صح

جوب سنبل است و این خلاف است آنچه محقق است پوست وی مانند خوشه بود
بشکل اما سبزی خیلی از وی سبزتر بود و سرخ تر مانند خون و بهترین آن
بود که گران وزن بود و آنچه سرخی زند چون بوستش بازکنی بلون چون بود
و خوشبوی و سبز بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و نوعی از دار شیشعان
بود که املس بود و طبیعت وی گرم است در اول و خشک در دوم و گویند
سرد است و محلل ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند و اگر بپزند
چون طبیخ وی پاشامند و چون بشراب بپزند و بدان مضمضه کنند
قلاع را زائل کند و ریش بد که در دهن باشد و نیز از آنگاه دارد و
استرخاء عصب را بغایت نافع بود و اگر در ادویه فرزجه کنند بچه بیندازد
و حسر البول را سودمند بود و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل
از وی یک درم بود تا دو درم و سودمند بود جهت نفخ معده و چون سحق
کنند و بر روغن خیری بپزند و در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون
سحق کنند و با سرکه بپزند و بر دندان نهند درد ساکن کند و جالینوس
گوید عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک
گرداند و اسحق گوید مضرات بجگر و اصلاح وی بدوقو کنند و صاحب تقویم
گوید مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدیغوراس گوید
بدل وی در سودمندی استرخای عصب بوزن آن انسارون و چهار دانگ
آن وزن او بنده و نیم وزن آن درونج و شابور گوید بدل آن کزمازک است
دار فلفل جالینوس گوید بهار فلفل سعیدانست و گویند درخت وی غیر درخت
فلفل است تحقیق بهترین وی آنست که سبزتر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی
گرم و خشک در سیم و گویند خشک در دوم و گویند تر است در اول محلل بود

و مرضهای سرد زائل کند و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد و باه را
زیاده کند و قائم مقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران خوردن و
با روغن طلا کردن نافع بود و چون در میان جگر بزبان کنند تاریکی
چشم و شب کوری زائل کند و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات
لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس عرق النسا و نقرس
و فالج را نافع بود و فولس گوید قوت پشت بدهد و شهوت را زیاده
کند و اندروماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی افعی
و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود
بسر و مصدوع بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی صندل سرخ و گلاب بود و بدل آن بوزن آن
فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد دارچینی
بهترین وی سیلانی بود خوشبوی و سرخ رنگ و تیز طعم که در طعم وی شیرینی
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم و گوار چینی
در غایت لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را سودمند بود و
خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زائل کند و مفرح قلب بود و در وی
تریاقیت هست و چون با مصطکی بپزند و آب آن بپاشند فواق
زائل کند و دارچینی لغوظ تمام آورد و هضم طعام بکند و درد معده که از
سردی بود زائل کند و بادها بشکند و عشر را نافع بود و سینه را پاک گرداند
و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را نافع بود و بر جگر خشکی
و درد رحم را باز زده تخم مرغ سود دهد و زهرهای گزندگان را نافع
بود و بر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و درد

کرده و عسر البول را نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوبا طلا کنند
سود دهد و چون با عسل بر کلف بمالند زایل کند و سرفه کهن را سود
مند بود و اولی آنست که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در
سایه خشک کنند قوت وی تا پانزده سال بماند و بقراط گوید قوت او نیز
نگاه دارد چندانکه در حیوة باشد و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید
معده و دماغ از فضول بد پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید
چشم را روشن کند و حیض را براند و سرگردش را نافع بود و روفس گوید
لقوه را نافع بود و استرخای عضلات و روفس گوید یرقان را نافع بود و
صرع و وجعهای سرد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر بود
بسر و مصلح وی حجرهٔ بغیر بود و بدل وی پوست سلیخه بود بوزن آن
و نیم وزن وی با ابهل یا زرنب و گویند بدل آن دو وزن آن کبابه
بود و تا دو دانگ گویند بدل وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل
وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن وی ابهل بود
و دو عن دارچینی و دو عشر را نعایت نافع بود **دارنگ** نوعی از قرد است
و گفته شود در میم انواع آن **داربرنجان** کفته است و گفته شود **دار و می**
سولان است و گفته شود **دبق** افسوس خوانند و آن چیزیست بشکل
زرنک و دانه مورد و عطاران شیراز ویرا میویزج عسلی خوانند و چون
بشکنند عسلی رنج فبات جسبیده در اندرون وی بود و بهترین وی
تازه املس بود که لون اندرون وی کرانی بود و لون بیرون وی سیاهی
بود و گفته سرخی زند و طبیعت وی گرم و خشک ... در سیم و گویند در دوم
و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین

بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده بندند قطع کند و بر ورمهای سرد
بر شری بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون با راتینج و موم خلط کنند اجزای مساوی
و بر ورم بن گوش بندند و مجموع ورمها نافع بود و اگر با گندش بیامیزند
و بر ریشهای کهن بندند زایل کند و اگر با سبزه(?) بندند بگدازاند و بلغم و عرق
النسا را و نقرس نافع بود و چون نیم درم از وی مستعمل کنند و جذب رطوبت
غلیظ از عمق بدن بکند و روفس گوید خلطها را در اعضا بگدازد و قوت اعضا
ببرد و رطوبت زایل کند و فرفوریوس گوید محلل اخلاط فاسده بود که در
ورکین جمع شده اما مضر بود بقلب و از خوردن در شکم پیدا گردد و مغص
آورد و دوا و اولی آن بود که با شراب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین
بیاشامند و گویند مصلح وی با انگور و گاوزبان بود و بدل وی نیم وزن
وی عاقرقرحا بود و در تحلیل ورمهای صلب چهار دانگ وزن آن جوز
السرو و نیم وزن آن ابهل بود **دبس** یا ربی دوشاب خرمای گویند و بهترین
وی بصری بود که آنرا سیلان خوانند و آن آتش پخته باشند و آنچه از
رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل
کند چون با قسط و نمک بدان بمالند و طبع نرم دارد و غذا اندک دهد
لیکن خلطی غلیظ و خون علکرا از وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش
بود و بعد از آن سکنجبین ساده با مغز کاهو خورند **دبا** قرع است
و گفته شود **دباب** سلیس(?) است و گفته شود **دیودار** و دیودار گویند و
گفته شود **دجاج** یا ربی ماکیان گویند و مرغ خانگی گویند و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی قوت دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ
وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از جهت دماغ روانه بود بکند

و آواز صافی کند و گزندگی جانوران پلید را نافع بود و چون بگدازند
و بچکانند گرم بر موضع جانوران بمیرند و زمان زمان بدل کند بغایت
نافع بود و منع سریان سم بکند و نشاید که ادمان خوردن وی کنند چه او
ریاضت و کوه اولی آن بود که بعد از تناول وی سکنجبین بخورند و دماغ
وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و شریف گوید چون جوان فرخ
فربه با مسکه بپزند چند آنکه پخته شود و کسی را که سر و خشک بود چون بخورد
زایل گردد و اگر مرغ بخشک دانه فربه کنند دوازده روز بعد از آن
بکشند و پیه وی بیرون آورند و مجذوم در اعضای خود مالند بغایت
سودمند بود و اگر بر کسی که مالیخولیای سوداوی داشته باشد طلا کنند
بغایت نافع بود خاصه چون سر نوبت به پای طلا کنند و چون از قوچ
سرد از پا شاند کسی که لون وی زرد بود که سبب معلوم نبود هفت روز
هر روز یک مرغ با نان خواری بخورد لون وی بحال صحت رود بغایت
کمال نافع بود دج دو عن گوید فاضلترین مرغ بری بود و بعد از وی تذرو
و سمانی و حجل و دراج و طیهوج و شفنین و فرخ الحمام و دو شان و
فواخت و طبیعت آن گرم و خشک دج لوبیا است و گفته شود دخن
پارسی ارزن گویند و بیشتر ازین الم و آن نوعی از جاورس است و
طبیعت آن سرد و خشک در دوم و گویند گرم است شکم ببندد و بول
براند و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بپزند خشکی وی کمتر شود و غذای
بسیار دهد لیکن سده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سوق
وی قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند و الحق گوید مضر است بشش و مصلح
وی مصطکی بود و شابور گوید بدل آن برنج است دخان پارسی دود

کویند

گویند مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک بعضی ناری بود و قوی ترین
دخانها دخان قطران بود پس زفت پس میعه بعد از آن مر بعد از آن
کندر و دخان کندر در ادویه جهت ورم چشم استعمال کنند که در وی
قرحه بود که آن قرحه پاک کند و گوشت برویاند و در کحلها نیز مستعمل
کنند جهت منع موی زیاده که در چشم می روید و دخان بطم سودمند بود
جهت رطوبتی که در چشم بود لیکن باید بود و دخان قوادیر گرم بود قطع
سبل بکند و روشنایی چشم بیفزاید دراج گوشت وی معتدل تر از
گوشت فرخ بود و فاخته و فاخته تر و لطیف تر و خشک تر از گوشت تیهوج
بود و حرارت کمتر منی را زیاده کند و شکم ببندد و دماغ و فهم را زیاده
کند و مصلح وی نان تهان بود و دراج بیشتر آنکه کبک را خوانند دراقن
و دراقن نیز گویند بلغت اهل شام خوخ است و گفته شود دردی الخمر
بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل
اورام بود و کلف و نمش را زایل کند و اثرهایی که مانند عدس بر روی
پیدا شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز روی را
بدان بشویند روی را پاک گرداند و جلا دهد دردی الخل دردی سرکه بود
چون خشک کنند و بسوزانند مانند پیدا بچه یا در دیگی کوزه نو کنند
و بر سر آتش بنهند و غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و ببویند
مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن بود و مسخن و مجفف گوشت زیاده
کند که در ریشها بخورد و با دانه بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون
با روغن مصطکی با دانه چا ... بر موی مالند و یک شب رها کنند موی را
سرخ گرداند و آنچه نشسته بود آثار دمامیل و ریشهای آن نیز و تاریکی چشم

زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد تازه بر سر کشم و معده ضماد کنند محکم گرداند
و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند بر زیر شکم و بر
ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود و اگر
بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن وجعهای گرم بود درونج
صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی و رومی و بهترین آن رومی بود و
آنرا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع
گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد و طبیعت وی گرم و خشک
در سیم و علیلی گوید گرم و خشک در دوم بادها را بشکند و گزندگی جانوران
زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان
که از سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعاء و رحم بود
لطیف گرداند و تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن
و معجون خوردن نافع بود بغایت و تقویت دل ابدهد و مفرح بود
و تریاق همه زهرها بود و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا
نخوت وی کمتر شود و جهت خفقان با مقدار کافور خلط کنند بغایت
نافع بود و خاصیت وی باقی باند و کیفیت بشکند و این ذهر در خواص
آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون
در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی بوی بندند و از میان ران و
ران زن حامل بیاویزند فرزند وی را نگاه دارد از همه آفتی و محفوظ
باند و اگر دشوار زاید زاییدن بر وی سهل شود و زود بزاید و اگر
بیاویزند بر وی و بر وی بریسمان بسته باشد و بن وی را سوراخ کرده
باشند بود از وی ایمن باشد از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب

وان از خواص است و سعید اندلسی گوید مسخن دل و معده و جگر بود
و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا و امعا تحلیل نفخ و تلطیف
غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید دو درم و
همو گوید مضرت به سر و مصلح آن را زیانه و قند بود و رازی گوید بدل
وی در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود بوزن آن زرنباد و دو
دانگ وزن آن قرنفل بود و شابور گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گویند
بدل وی دو وزن وی سورنجان بود درفیتون از جمله مخدرات بود
و نبات وی به درخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه‌تر بود و ورق
وی به برگ ورق زیتون بود اما دراز تر بود و تنک تر و بغایت خشن
بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک بود و بغایت صلب
و لون وی مختلف بود و بیخ وی بمقدار یک گز بود و بیشتر اماکن
و در کوهسار روید و در طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و خشخاش سیاه
بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود و غثیان سخت و
فواق و مغص آورد و اسهال و قی خون و غشی و سبات و کشنده بود از
چهار روز تا هفت روز و مداوای آنکس که آن خورده باشد قی کنند
تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد دردار
شجره شجرة البق خوانند یا رمی درخت پشه خوانند و بعضی از وی سفیدار
و سمرقندی گل کرم و در صعید یان کنجک و در اندلس شجر الغنم و در بخارا
لامشکر و غرب نوعی از وی است و صفت غرب گفته شد اما ورق دردار
در وی قبضی بود و جلایی و پوست وی قابض تر و سرد تر از ورق وی
بود و طبخ اصل وی با استخوان شکسته طلا کنند سود دهد و پوست وی چون

برجراحات نهند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با برگ بسرشند و بر برص
طلا کنند زایل کند و پوست ستبر وی چون یک مثقال با آب سرد باشند
با شراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با برگ بر جراحت ریش
شده مالند سودمند بود و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزند رطوبتی
که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند کری که از دود خودی در او
حادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند
نیم گرم درد گوش زایل کند و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند تاریکی
چشم زایل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی مالند جلای تمام دهد و
مسیح گوید ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول در ثمرة العليق
و گفته شد درو بیطارس دو دمطارس نیز گویند و معنی آن بلوط و آن
چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده میشود مانند رخس اما کوچک
تر بود و در وی حلاوتی باشد که تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود و
معفن و در غایت حرارت بود چون بکوبند با بیخ ممخان و بر موی ضماد
کنند موی را بسترد و فالج و لقوه را سودمند بود دردار دستنبویه
و گفته شود درابح گویند کعیضیدست و گویند نوعی از ملالست و این
صحیح تراست و صفت بید و گفته شود دستنبویه بلغت اهل شام شمام بابلی
دستنبویه آن نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی و ادمان بوییدن
دماغ را گرم کند و سده وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و گوشت
وی بطی الهضم بوییدن وی سودمند بود و اگر خشکی روی را بدان
بشویند پاک گرداند و جلا بدهد دفلی خرزهره است و آن دو نوع بود
بری و نهری و هر دو نوع را سم الحمار خوانند بپارسی خرزهره دیشرادی

خرزهره و بهترین وی سبز رنگ و ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی
مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک
در سیم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و بغایت محلل بود
و خاصیت وی آنست که اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند مثل براغیث و
ارضه بمیرد و وی محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد پشت
و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم بر ورمهای
صلب نهند بگدازاند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب و
حکه طلا کنند سودمند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند
سودمند بود جهت گزیدگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از
وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق وی سم
حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب و خر و غیره مجموع حیوانات
و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش اگر دفلی در آب خیسانند
و از آن آب ایشان را دهند کشنده بود و اندکی از وی کرب آورد
سخت و با دور نکم پیدا کند و آبی که دفلی که در وی رسته باشد بد باشد
و فقاح وی بغایت معطش بود و ورق وی چون با آب بپزند و بیالایند
و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند بعد از آن ثلث رطلی موم سفید بر آن روغن نهند تا شود
مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق وی
خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و وی ریش را
ریش گرداند و حوالی آن و مداوای کسی که دفلی خورده باشد به آشامیدن جرب
و لعاب بزرقطونا و روغن گل و کثیرا مثل تهریر عجب مفید بود و همچنین الجبر بعسل

دقو تخم زردک
بیابانیست

وقند وحلاوها وجلاب ودب عنب اضافه کنند یعنی دوشاب انگور وی
اضافه کنند جزهای جرب را درقطاماتون مشکطرامشیع است وکوشنو
دقاق الکندر درصفت کندر گفته شود دلب باری چنار گویند
وبیشتر ازوی چنار پوست وی وجوز وی بغایت خشک بود ودر درجه
اول سرد بود وچوب وی سرد وتر بود وورق وی چون تر بود با
شراب بپزند وبر چشم ضماد کنند آب ریزش چشم باز دارد وورمهای
بلغمی وورمهای گرم که در زانو بود سود دهد واگر سبک بکوبند و
بر ریشهای تر افشانند خشک کرداند وسوختگی آتش را سود دهد
وپوست وی چون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند نافع بود جهت
درد دندان وسوختگی آتش وپوست وی جهت برص نافع بود
وطبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود وخاکستر وی ریشهای چرکن
زایل کند وثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
سود دهد وچون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود وغبار که
بر ورق وثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود بجوانی و بشش
وآواز وباید که بیشتر تازه ازوی آن بخورند وصاحب تقویم گوید
مصلح آن عود بود با قرفه ودارصینی وجوز وی با پیه بگزندگی
جانوران ضماد کردن نافع بود وپوست وی چون بسوزانند جلای
تام دهد تا حدی که برص را شفا دهد وچون ورق وثمر وی بخور
کنند در خانه خفاشان بگریزند دلبوث نوعی از سوسن بری است
وآن معروفست بسیف الغراب وبدان سبب این اسم بوی نهاده اند
که ورق آن مانند سیف است وشکل ورق او برسا بود واما ورق اریا

بار بگیرد وکوچک‌تر بود وساق وی مقدار یک گز بود وگل وی سرخ
رنگ بود ویرا اسقراغانیون وبعضی ماخاریون خوانند وکنعو ن
نیز گویند واصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر آنکه در
زیر بود لاغر بود وبالایی فربه ودر وی قوت جاذبه بود و
ملطف ومحلل بود ودر بغداد آن بیخ را یافوخ خوانند وزنان
بغداد جهت فربهی مستعمل کنند وجهت جلا چون روی بدان بشویند
بغایت لون را نیکو کرداند ودر بغداد بعضا ربود وارد زنان
بها وبیخ بالای وی چون زن بخود بر گیرد حیض براند وچون با شراب
بیاشامند شهوت جماع برانگیزاند وبیخ زیرین وی چون زنان
بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند وزهراوی گوید چون بیخ
وی با شراب خورانید وصاحب تو این هر روز مقدار یک
رطل از آن شراب بیاشامد بوامیر را خشک کرداند واین مجربست
واگر خشک کنند بیخ وی وهر روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامند
همین عمل کند دلبک ثمر گل است چون گل بریزد آن ثمر حاصل شود
مانند تخم شکل سرخ رنگ وچون پخته شود در طعم وی ترشی بود ودر
شام بعرف الدیک مشهور است دلیغس نوعی از صدف کوچک بود که
تجار خام ملکتو میخورند ودر صاد گفته شود دلق صاحب منهاج
گوید فراء وی مانند سمور بود در همه حالتی وبالسی گوید گرمی وی کمتر از
سمور بود ونخوت وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوان گرم
وتر است دلفین ماهی سیاه رنگ بود وسر وی مانند سر خوک بود
ودندان دارد ووی را خنزیر البحر خوانند ودر چون خوک ماهی خوانند

وگوشت وی فربه بود و چون پر وی بکلا زنند در حنظلی که تخم وی
بیرون کرده باشند و در آن بجوشد و در گوش چکانند کری که کهن
شده و از آن نو بود زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر
هضم شود و بلیتی گوید گوشت وی همچند گوشت سگ آبی بود در غلظ
و در هضم و تولید سودا و کیموس بد و دندان وی چون در کودک
آویزند کم ترسد و چون بخورند درد مفاصل را سود دهد **دماغ**
بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه کبوتر و بهترین مغز مواشی بره
و گوساله و شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود که زعفران خورده باشد یا کندر
و یا ازبیده باشد و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و خونی
سرد و لزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بدن را
فربه کند و دماغ را زیاده کند و حفظ اعصاب کرده بود و باه را
زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود و زود هضم
شدن و بر معده ما ... شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه
بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد از آنچه آب پز کرده بود و مصلح
وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود **دماغ الارنب
والدجاجه** مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزیدگی مار و ... نافع
بود و چون بر سر شند بکوبد آسیاب و بمقدار باقلای بخورند خون
رعاف از پیچ باز دارد و خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از
حجب دماغ روان بود **دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه
بیاشامند صرع را بغایت نافع بود **دماغ البط** مغز بط بود و
ورم معده را سود دهد **دماغ ابن عرس** مغز راسو چون خشک کنند

و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت سودمند بود **دماغ الجمل** مغز
اشتر محرق و معفن بود **دماغ الخفاش** مغز شب پره چون با عسل
در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنایی
چشم بیفزاید و مغز وی تازه چون در کف پای مالند باه را بر
انگیزد **دم الاخوین** بشیان خوانند و ابدع و دم التنین و دم الثعبان
یاری خون سیاوشان خوانند و بعضی قاطر الدم گویند و مولف
گوید آن سه نوع است چکیده و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده بود
صافی که قطعها چوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود
و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در سیم بود و بوجناح
گوید گرم است در اول و خشک در دوم و منفعت وی آنست که قوت
معده و جگر بدهد و شقاق مقعد را و ریح اعصاب را بغایت نافع بود و قطع
خون رعاف بکند از هر موضع که باشد و چون مرهم از وی بود و کی
و زرده تخم مرغ نیم برشت با نشاسته بر بندد و ریح را نافع بود و در
داروهای چشم قوت چشم بدهد و جراحتهای تازه را سودمند بود
و دوفیقس گوید ابنها و دنبلها و دانهها را نافع بود چون بران افشانند
و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در اعصاب بود و ظاهر بدن برویاند
و وی شش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود با کثیرا و بدل وی ادمه
فعلی کاهو بود و از جزیره سقوطره خیزد آنچه چکیده بود و آن دو نوع
دیگر از هندوستان خیزد و از مواضع دیگر **دم** خون گرم و تر بود و
کفر شود هر یک بجای خود **دم الارنب** یاری خون خرگوش بود نافع بود
جهت بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند و منضج ورمهای گرم بود

بزودی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحهٔ امعا نافع بود و قطع اسهال
خونین بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الایل
خون گوسفند کوهی و گاو کوهی چون بریان کنند سود مند بود جهت
تنها که بر پیکان کرده باشند و ذو سنطاریا را سود دهد و اسهال
کهن و کسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو چون
طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند دم السلحفاة خون سنگ پشت
آبی بری بود و چون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد
دم الانسان خون آدمی چون وقتی که حجامت کنند بگیرند و با
آرد گندم بسرشند و با سداب تر و عسل طلا کنند و بر هر دنبلی
که بر اعضا باشد خاصه در ساق و در جایها که آب از وی روان بود
بصلاح آورد دم القراد یاری خون کنه بود چون در میان شراب
کنند مستی آورد و این از خواص است دم البقر خون گاو ماده
چون بر جراحت ریزند خون ببندد دم الحلم دم قراد است که
گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد بکند وقتی که بکنند و بر موضع
آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع دم الحمام والورشان
والشفنین والدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بیابانی کماز
گویند و خون شفنین که بیابانی بود تمامی خوانند و خون مرغ
خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند آن گرم بود جهت
ورمها تولد کند سقط با روغن گل نافع بود و جهت جراحات چشم
در چشم چکانند سود مند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و خون
فاخته و کبوتر قطع خون زنی که از حجاب دماغ بود بکند دم الثور خون

کاوز

گاو نر چون تر بود از جملهٔ سموم است بود و از خوردن وی عسر
النفس و وجع حلق و حمی و سرخی زبان و غثیان سخت و کرب و
اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و اختناق کشد و کزاز آورد
و مداوای وی بحقنه و اسهال کنند و قی در آنجا خطرناک بود که خناق
آورد و بعد از حقنه و مسهل ادویه که نافع بود جهت فسردگی خون
مانند انجدان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و
انجدان در سرکه دهند و خاکستر سرو و تخم کرم و عصارهٔ عوسج و علامت
خلاص وی آن بود که از در روی مانند زعفران چیزی بیرون آید و
اولی آن بود که بر شکم و معدهٔ وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون
وی گرم بجای ان برود بها صلب با سویق ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع
خون وزغ که بیشتر از وی بک گویند و بهترین آن خون ضفدع زرد و
سبز بود منع موی رستن بکند و موی زیاده که در چشم بود بکشند و از
موضع آن طلا کنند بر دندان و چون بسوزانند و خاکستر وی در بینی
دمند خون رعاف باز دارد و علی بن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند
بر دندان برویانند و غیر او گوید که ضفدع و خون وی چون بر دندان
نهند بیفکند و این مجربست دم الحرباء خون آفتاب پرست که نوعی از
عظایه است منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکشند و بر موضع
آن طلا کنند دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و
نگذارد که بزرگ گردد دم [illegible] گویند مسکن وجع نقرس بود چون بر وی
چکانند و چون بر حمره بمالند نافع بود و چون زن بخورد بگیرد و منع آبستنی
بکند دم الکلب الکلب خون سگ دیوانه سود مند بود جهت گزندگی وی و گویند بچه

بیرون آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس
گوید دروغ است دم الدب خون خرس چون گرم بر ورمها نهند
زود پخته کرده و ابن زهر در خواص آورده که خون وی چون در
چشم کشند بعد از آن که موی زیاده بر کنده باشند دیگر نروید و
شریف گوید خون وی چون دیوانه بیاشامد نافع بود دم الوزک
والخزوک خون ایشان چون در چشم کشند بعد از آن که موی زیاده بر
کنده باشند و شریف گوید خون وی چون دیوانه بیاشامد نافع بود
و قوت باصره بدهد و ایشان نوعی از عظایه اند صنف چون
کلفتر شد و دوک گوشت شد دم البومه خون بوم سودمند بود جهت ربو
همچنین مرق گوشت وی دم التیس خون بز نر بود که پیش از ین ذکر خواهد
بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله دقیق گیرند که انگور درک
خواهد گرفت دیگی سنگین بیاویزند و حلق وی ببرند و خون اول [illegible]
کنند [illegible] و از آن میان [illegible] در دیگ [illegible] و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن
قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی
نهند که نم نبود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ کرده و مثانه
سه درم از وی در کاسه شراب بیرون حل کنند و بیاشامند یا در آب
کرفس دو دانگ تا نیم درم [illegible] سنگ کرده بریزاند [illegible] و این
از جمله مجربات است و چون تر بود و در جاهای [illegible] طلا کنند نفع دهد
دم المعز خون بز چون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود
و چون بریان کنند سودمند بود جهت سموم ادویه [illegible] باشراب
بیاشامند دم الحمل خون بره گویند سودمند بود بالخاصیت صرع را

دم الفاره خون موش چون بر ثالیل و مسامیر طلا کنند قلع کند دم
الخنزیر خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند
گوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق نتوانند کرد گویی که آدمی خواد بود
دم الدیوک والدجاج خون خروس و مرغ سودمند بود جهت خونی که
از دماغ روانه بود دم الحمام خون کبوتر [illegible] دماغ کند
دم الخفاش خون خفاش چون بیاشامند صرع را نافع بود دم البقر
البقر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در قوت مانند نمک بود
بلکه اقوی بود از وی چون سحق کنند و بر موی غلیظ نهند رقیق کند
و نرم [illegible] گویند و بند [illegible] بیش از ین یاد کرده شد و آن چهار نوع
صینی است و چه خطایی خوانند و چه سلاطین نیز گویند و آن
[illegible] صینی و هندی و سنجری صینی بغداد فستقی بود و سنجری بغداد
[illegible] بود و میل به سرخی زند و نقط سیاه بر آن باشد و هندی
از صینی کوچکتر بود و از سنجری بزرگتر و مغز آن میل به زردی زند
و بعضی گویند حب الملوک دند است و این خطاست و خلاف حب
الملوک [illegible] است و این کهنه شود و طبیعت آن گرم و خشک
در چهارم بهترین وی صینی بود پس سنجری پس هندی و شربتی از وی
یک حبه و نیم بود و گویند از دو دانگ تا نیم درم مسهل رطوبات و سودا
و بلغم و آنچه در مفاصل بود و نفخ [illegible] مستعمل کنند الا در
[illegible] طبیعتهای سرد و [illegible] وی [illegible] پوست وی باز کنند
بکار [illegible] نزدیک وی [illegible] پوست وی [illegible] سرخی
لب زایل شود و سپیدی مانند برص پیدا کرده [illegible] مغز و [illegible]

اندرون وی مانند زبان گنجشک بود آنرا اسپند از بند و بافوذ وی
نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کثیرا و اورا زبانه بگویند و اگر
خواهند که باد و بر مسهل ممزوج کنند یا تربد و عصاره غافث و
عصاره افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشند و نباید که دفع
در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد مستعمل کنند و اگر با شیر خر و مسکه
خورند هم شاید وی سود مند بود جهت زهره سودا و بلغم و مسهل خلط
خام بود و درد مفاصل را التحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و
رها نکند که زود سفید گردد و عیسی بن علی گوید وی بیخ اصغا آورد و باید
که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا آب گوشت با سیب و غوره
و مقداری ببید بران افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حسو بی
سازند از برنج و جو مقشر بر روغن گل نافع بود دلبه دولن است
و شیلم نیز گویند و گفته شود دفالجه حنظبا نا است و گفته شد دوسر
زن خوانند و آن حشیشی است که در میان گندم روید پیش از بی تخم
آن کرکاس خوانند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم
و گویند سرد است وی ملین و رهایی بود که در ابتدا بغایت صلب بود
و چون برد الثغل ضماد کنند سود دهد و چون با آرد و عزب
ضماد کنند سود مند بود و غرب ناصوری بود که نزدیک چشم پدید آید
شود در کنج چشم و دو درم از وی مسهل گرم بود و وی مضر بود با انثیین
و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از خشک
وی گیرند باید که با آرد می آمیزند و خشک می کنند و بعد از آن استعمال
کنند دوم درخت مقل است و در هم گفته شود دوقو تخم گزر بری است

و بیخ وی شقاقل است و گیاه وی خوری کیاه گویند و کندکیا نیز گویند
و بغایت خوش و یاد دوست دارد و گویند دوقو الحم کرفس بری است
و خلاف است و یونانی دوقس خوانند و دوقس عبر آنست که پیش از بی بود آن
گویند و صفت آن در قاف در قوقالس گفته شود و دوقو اغریا و دوقوا
بری و دوا یا اغریا نیز گویند و در قوقالس صفت همه گفته شود و بهترین
دوقو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در
دوم حیض را ساکن کند و بول و حیض براند و بیخ اطفال را نافع بود و معتاد
شربتی یک درم بود و منفخ سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک
کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و گزندگی عقرب را نافع بود و چون
بیزند و آب آن بپاشند یا بر موضع گزندگی ریزند و دوقس گویند قوت
معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوت
باه برانگیزد و نفوط قوی آورد و داروی باسوس گوید است خاصه مفاصل را
نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و قولی گوید که رهای حب القوع را بکشد
چون با شیخ ارمنی یا با ترمس بپاشند و وزن آن و دیسقوریدوس
گوید تهیج شهوت جماع بود و بعد ظن و صاحب تقویم گوید وی مضعف
مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود
بمثانه و شهوت جماع برد و مصلح آن مصطکی بود دول گویند طالیسفر است
و گفته شود دوبادوج گویند کاکنج است و گفته شود دود القرمز دود الصباغین
خوانند و آن کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدف کوچک بود
کوچک مانند حلزون و جالینوس گوید چون از درخت بگیرند تر بود و خشک
و سرد بود در دوم و صفت وی در باب قاف در قرمز گفته شود دود الحریر

یاری کرم ابریشم گویند چون بگیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه درم
از وی حسوی که از آرد گندم بود اضافه کنند و بیاشامند جهت او ز
بابی نون روی را بغایت نیکو گرداند و بدن را فربه کند و اگر یکی از
وی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند نفع
سودمند بود دوغ مخیض بقر است و گفته شود دوقس بصل است
و گفته شد دوحلی نوعی از سوسن بری است که یونانی سیقیون گویند
و آن دیبوشاست و گفته شد دودة الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوت
مانند درادیخ بود در فعل همان عمل می کند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند
و بر موضعی ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج
بشکافتن بود نهند بشکافد دوص آهنیست که آهن تافته در آن
اندازند و از مقویات باه بود دود النمر بیخ زورک است و در باب
نون در صفت زورک گفته شود دود الحطاطی خاند و میمون است و گفته
شد دهنج سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند و آن دو نوع است
کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی سبز رنگ و ترمیشی و نرمی وی چنان
امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند تا خشک شود و اگر آینه
زنگ برآورد تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک
در طبیعت نزدیک بتوتیا بود و سودمند بود جهت سپیدی چشم بار و اربد
ناسوده و توتیای هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته مانند سرمه در
چشم کشند و وی از جمله سموم بود و اگر حل کنند و کسی زهر خورده باشد
بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر نخورده باشد بخورد سم مهلک بود
و اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند و قدری

باشد که بگدازند و بر قوباء که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه
در سر و خشم و جمیع اعضا بود سود دهد دهمست درخت غار است و
صفت آن گفته شود دهن النخل شیرج است بپارسی روغن کنجد است
و شیرنخت خوانند و روغن شیره گویند بشیرازی روغن جوش خوانند
و در شین گفته شود در شیرج منفعت آن دهن الخلوق روغن زعفران است
و در مقالت دوم در مرکبات گفته شود ان شاء الله دهن عسلی اومالی است
و گفته شود دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند
بعد از طلوع شعری نشتری از آهن ساخته اند زیر هر برگ شق کنند
جایگه بدان جایگاه که روغن است برسد و ترشح پیدا کند روان
گردد و گویند بنه حاصل میکنند و گویند شیشها ساخته اند که هر یک
پنج مثقال از آن بگیرد و در زیر هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند
و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان
وی چنان کنند که بر صدف بچکانند و بشویند هیچ اثر بر صدف نماند و
اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر بچکانند شیر ببندد و اگر در آب
بچکانند و حل کند مانند شیر سپید شود و اگر بر ابریشم بچکانند و ابریشم را
بسوزانند و خاکستر آن پس شستند و در آب اندازند و در آن آب نشینند و
آن را اشیر بلبسان گویند و تحقیق آن روغن نیست بلکه صمغی است و
آن موضع که بلبسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و
آن را عین الشمس خوانند و تخم آن را نیز روغن هست و آن را حب بلسان خوانند
و گفته شد و صفت عود گفته شد و حب آن بقوت تر از عود آن بود و
امتحان آن بر کند تا زوال دود کنند و مؤلف گوید این در امتحان معتبر

٢٢٦

بیفت که بروغن معشوش کنند تا و بسوزن افزوده میشود و غش آن
بروغن صنوبر بیش کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع کداخته
و راینج جهة انکه جون کنند تا بدان جرب کنند و یا آتش داد تیز برافروزد
وطبیعت وی کرم وخشک است در سیم و کویند درد وکرم ولطافت وی
از حب و عود زیاده بود در جشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود
و روشنایی جشم بیفزاید و سردی آخر را سود دهد و جون زن
بخود برکیرد با موم و روغن کل مشیمه بجه بیندازد و جون بیاشامند
بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و
افیون و کسی که نفط خورده باشد و کزندکی جانوران جون دود اکنند
از وی با آبی که ناخواه در وی جوشانیده باشند بیاشامند بغایت
سودمند بود و سنک کرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود و
مؤلف کوید جهة رعشه مزمن بغایت نافع بود و مجرب و بدل آن
بوزن آن دهن دادی یا نیم وزن آن روغن نارکیل و دانکی
آن زیت کهن و کویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن اب
کافور و ابن ماسویه کوید بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت
بود و ابوریحان کوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و
کویند حب بلسان جون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل
آن بود و کویند بدل آن روغن کادی که در وی ریخته باشند **دیودار**
بیدار کویند و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی از ابهل است یا
مقل و آن را صنوبر هندی کویند و عیدان وی مانند عیدان رز باد
بود و بیشتر دیودار لبن وی بود و کرم و تیز و محرق و معطش بود و

٢٢٧

کری وی کمتر از خشکی بود خاصه پوست وی در سیم بود و استرخاء عصب
و فالج و لقوه را نافع بود خاصه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که
در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنک کرده و مثانه بریزاند
وطبیعت ببندد و در طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را نافع بود و
دیودار نیز کویند **دیوابس** حنفوقی است و کفته شد **دینارد** یحواست
و کفته شد **دیوانوفیطس** اصل اللوف است و کفته شد **دینار** بسر یا بی برز
الکشوث است و کفته شد **دیافورا** شراب خشخاش است که با پوست
بپزند **دیفرجیس** و نفروجارس کویند و برجارس هم خوانند و آن
سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جایی بیرون
می آورند و آن نوعی از طین است لیکن تصلبی سنک بود جون با آب
خشک کنند و نوعی دیگر ثقلی که از مس میکیرند جون نحاس بکدازند
و آب بر وی ریزند جون از بوطه بیرون آرند در ته آن یابند
و نوع سیم از قشر است که میسوزانند مانند کلس و لون آن مانند نقره
بود و جالینوس کوید طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض وی زیاده
از حرارت بود و بغایت لطیف بود و سودمند بود جهت زخمها که
در دهن بود جون تنها مستعمل کنند و اکر با عسل کف کرفته بود جهة خناق
سودمند بود و جهت حرارتی که در در معاجونه بود و دهن بغایت
نافع بود و کوشتهای زیاده بخورد و دیلهای بد که در بدن بود و جون با صمغ
البطم بیامیزند یا با موم و روغن کنند و استعمال کنند با ملاح آورد و جون
با سرکه سحق کنند و بر حکه طلا کنند زایل کند و جون سحق کنند و بر موی غلیظ
افشانند رقیق و نرم کرداند **دیک** بیاری خروس کویند خصیه وی آرد

هضم شود وگوشت وی گرم وخشک بود وبقراط گوید مرق وی
رعشه را ودرد مفاصل را نافع بود وچون باشبث وسفانج وپیاز بپزند
وصاحب منهاج گوید باشلغم بپزند تا دانگی آب بماند وآن
مرق بیاشامند ومرق خروس پیر نیز ورا سودمند بود وچون
سفانج وشبث اضافه کنند قولنج را سودمند بود وباخشک
دانه مسهل بلغم بود وچون باچیزهای قابض بپزند سحج را نافع
بود وچون باشیر بپزند قرحه امعا را نافع بود وچون بیاشامند
بعد از آنکه گشته باشند وگویند چون زنده بود بگزندگی
افعی ومار ودد نهند بغایت نافع بود وپوستی که در اندرون
سنگدان وی بود وپوستی نیک که بی انداز بید اگر خشک کنند وسحق
کنند وباشراب بیاشامند درد معده را بغایت نیکو بود ومؤلف
گوید بانبات قندی سحق کنند وسفوف سازند همین عمل کند و
مجربست باذن الله **دیساقوس** آنرا خرء الکلب خوانند وجراحقه
نیز گویند ومشط الراعی نیز گویند وآن نوعی از خارست بشیرازی
آنرا طوسک خوانند وساق وی دراز بود خارناک و ورق وی
مانند ورق خس است ومعنی دیساقوس عطشان بود وچون خشک
گردد لون آن سفید گردد وچون بشکافند درمیان وی کرمهای
کوچک بود وطبیعت وی وبیخ وی خشک بود در دوم وبیخ وی چون
باشراب بجوشانند وبکوبند تا بقوام مرهم شود وبر مقعد ضماد کنند
شقاق را زائل کند واگر بر ناسور نهند نیکو دهد وگل وی خواه
خشک وخواه تر اما تر نیکوتر بود چون بکوبند ودر خرقه بالای کنند

وسر خرقه ببندند ودرمیان شیر نهند وبمالند چندانکه هیچ در خرقه
نماند وآن شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یکپاره گردد وبیندازد واگر در
آب بمالند همچنان که گفته شد وسه بامداد ناشتا بیاشامند سپرز را دفع
کند وچون بجوشانند وبخورند مسخن بود وبول براند واگر جوشانیده ضماد
کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع خدر کند **دیک بر دیک** بشیرازی
مرکموش علی خوانند آکله را سودمند بود وهر زخمی که عفن شده باشد
وگوشت زیاده بخورد وبواسیر قطع کند وبوی کند آن ببرد ووی از
جمله سمها بود

باب الذال ذافی

الاسکندریه معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود ودیسقوریدوس
گوید ورق آن از ورق مورد بزرگتر بود ونرم تر وبغایت سفید بود
وثمر وی درمیان ورق بود بمقدار نخودی ودرکوهستان بروید وبیخ وی
مانند بیخ مورد بری بود ولیکن بزرگتر وخوشبوی بود وچون بیخ وی بگیرند
مقدار شش درم وباطلا بیاشامند سودمند بود جهت دشواری زادن
وچکیدن بول وجهت کسی که بجای بول خون از وی آید وجالینوس گوید
طبیعت وی بغایت گرم بود ودر طعم وی تلخی بود ومجربست بانک
حیض وبول براند واما خامادافنی معنی آن غار الارض بود و
دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود ولون سبز بود
وقضبان وی مانند نی کز بود وثمر وی گرد بود وسرخ رنگ بپیوسته
بورق و ورق وی چون نیک بکوبند وضماد کنند صداع را ساکن
گرداند والتهاب معده وچون باشراب بیاشامند بول وحیض براند
وچون زن بفرزجه سازد وبخود برگیرد همین فعل کند وجالینوس گوید قوت

وی مانند قوت ذاق الاسکندرانی بود و عبد الله صالح گوید فرق
میان ذاق الاسکندرانی و خاماذاقی آنست که ورق ذاق الاسکندرانی
اول پهن بود و با قضبان بود و خاماذاقی ورق وی کوچک بود و
از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر **دافنوئداس** یونانی یعنی
مانند غار خاصه و ورق وی آنچه تحقیق است نوعی از مازریون است
که ورق وی پهن بود و مازریون گویند و تبریزی ادا داگویند و کهنه
شده واستعمال کردن وی بود **ذبل** جلد سلحفاة هندی بود و گویند
بحری چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیده تخم مرغ بسرشند و طلا
کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سود مند بود و جهت شقاق که زنان را
در نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود والله اعلم
ذباب این ذهر گوید مگس الوان بود هر حیوانی را مگسی معین بود
شتر و گاو و میش و سگ وامثال اینها آن واصل ایشان کرمی بود
و مگس آدمی از سرگین حاصل می‌شود و اصل ایشان کرمی کوچک بود
که از بدنهای ایشان بیرون آید از هر حیوانی که باشد و آن کرم
بازمگس شود و زنبور و بمو گوید چون بگیرند مگس بزرگ و سر وی جدا کنند
و بیدن وی شیره که در وی باشد حل کنند حک سخت زائل کند و اگر مگس
بگیرند و با زرده تخم مرغ سحق کنند و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ
برآمده رون وی جسبنده باشد و یونانی کرماسیس خوانند و در علاج
ساکن کند و اگر حک کنند بر داء الثعلب حک سخت داء الثعلب را زائل
کند و اگر بر گزندگی عقرب و زنبور و خل چون بمالند سخت سخت بوت
بر موضع گزندگی بغایت نافع بود و این بخاصیت است و چون وی را

بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی برویاند
و خاکستر وی سرد و خشک بود **ذراریح** حیوانیست از مگس بزرگتر
قدر زنبور سرخ رنگ تر بود و بغایت سرخ رنگ بود و نقط سیاه
دارد آن سم قاتل است و مولف گوید در حوالی همدان و کره و کرهرود
و آن نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نبات
شبرم ایستاده باشد و غذای ایشان شبرم بود و لیکن حد باشند
در آن صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر
آن بکتان پاره بگیرند و آن کوزه بر سر دیگی که در آن جوشانیده بخار
سرکه با ایشان رسد و خناقشان بگیرد بعد از آن مستعمل کنند و
بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک
و گویند گرم و خشک بود در دوم و چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند
و اگر در موم روغن کنند برص ناخن زائل کند و ناخن تباه شده بیندازد
دبروده و بر برص و بهق باسرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده
طلا کنند موی برویاند و ورم سرطان بگدازاند چون با زیت بپزند تا
غلیظ شود و بر آن طلا کنند و بر جرب وقوبا طلا کردن نافع بود و اندکی
از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت بکند مدر بول بود و گویند اگر
در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر گزندگی عقرب
بوی حل کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب بنهند
و بعد از آن قطره در گوش چکانند درد گوش زائل کند و کری ببرد و روغن
وی محلل ورمهای بلغمی صلب بود و هر کس که یک ذراریح بخورد گویند
کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زحیر و نواحی

آن پیدا کند و قرحهٔ مثانه و بول بچند و بعد از آن خون و گوشت بعوض
بول بیرون آید و سوزش سخت کند و اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل
و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تا دیگی چشمها
و طعم دهن مانند طعم قطران یا مس و در طسوج از وی قرحهٔ مثانه
پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند
که در مداوای مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود مانند
کثیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و حقنه و شیر تازه آشامیدن
و لعاب روغن بادام شیرین و جلاب و قرصهای جوب و بنفشه نیم
برشت کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی جب کاکنج و طین مختوم
بود و بدل وی گویند ططنوث اکت و گویند کرم درخت صنوبر ذره
جاورس هندی است بیشتر اذی رذه خوانند سفید و سیاه بهترین
آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک است و مجفف قطع اسهال
بکند و اگر استعمال کنند باشد ضماد سرد کرد اند و جفاف پیدا کند ذرق
حند قوقا است و گفته شد ذرق الخطاطیف پارسی سرکین پرستو گویند
خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند ذفر قطرا یا گویند
و گفته شود ذفکری نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد و
گل وی زردی خوش رنگ بود چون بکوبند ورق و بیاشامند جهت
درد اندرون و تب ربع و درد جگر سود مند بود ذنب الخیل یا خرقت
که در خندقها و کوهسار روید و قضبان وی مجوف و سرخی مایل بود
و صلب بود و گره و نزدیک گره ورق باشد از ورق اذخر باریکتر
و اطراف سیاه بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت

وی سرد بود و خشک بود در دوم و قابض بود خصوص عصارهٔ
وی و مجفف بود و بغیر لذع و قطع خون دهن بکند و جراحتهای
عظیم چون بر وی ضماد کنند با صلاح آورد و اگرچه عصب بود و
فتق را نافع بود و قرحهٔ امعاء و مجموع انواع شکم دمش چون بآب
باشامند سود مند بود و عصارهٔ وی رعاف را نافع بود و بیخ
وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود ذنب الفار لسان
الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشهٔ وی
بدنب موش ماند ذوخمسة اوراق و ذو خمسه اصابع بجنگ است
و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید قسطافلون غیر بجنگ است
و درین باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسه اقسام و ذو خمسه
اجنحه نیز گویند و در باب الف در صفت اثلق و چند اسم دیگر که دارد
هم گفته شود ذو ثلاث جانات اعروراست و گفته شد ذو ثلاث شوکات
شکاعی است و گفته شود ذو ثلاث ورقات این اسم بر چند چیز واقع است
بر حند قوقا و بر خصی الثعلب و بر فصفصه و بر حوبانه و هر یک در باب
خود گفته شد ذو ثلاث الوان و ذو ثلاث اوراق نیز گویند و این
طریفلن است و طریفولیون هم گویند و گفته شود ذهب پارسی زر
گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و قومی گویند گرم و لطیف بود
نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویت آن و در ادویه داء الثعلب
و داء الحیة طلا کردن نافع بود و سحاله در دهن گرفتن گند دهن زایل
کند و در چشم کشیدن قوت باصره بر هد و روشنایی بیفزاید و اگر
میلی زرین گرم کنند و در چشم کشند نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه

سوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا بغایت مفید بود
و محلول وی لطیف تر بود و اقوی تر از سحاله و صاحب منهاج گوید
مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضر است بمثانه و الات
بول و مصلح آن حب الاس است و شاهبلوط و شربتی از وی دانگی
بود و دیسقوریدوس گوید سود مند بود جهت خفقان دل و اندوه و غم
و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شدت سودا بود و خاصیت
وی آنست که نافع بود درد عظیم درد دل را و قولس گوید بدن را فربه
کند و سر گردش را نافع بود و جذام را بغایت سود مند بود و چون
سحاله وی در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس و فالج را نافع
بود و چون با ادویه پاشامند مثل بسفایج و کمادریوس و سود مند بود
جهت درد های سوداوی و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص
آورده اند که اگر بن گوش بسوزن زرین سوراخ کنند دیگر فوا
نشود و اگر باده زر خالص بر کودکی آویزند نترسند و صرع گرد وی
نگردد و مجربست و کسی که داخس داشته باشد و داخس پیر ازی خوی
در دخوانند انگشتری زر در انگشت کند درد ساکن گردد و مجربست
و هم در خواص آورده اند که اگر بقدر انگی زر سرخ در ده رطل زیبق
اندازند غوص کند و اگر هر چند دیگر که باشد یک رطل در اندازند
غوص نکند ذیب یا ریسی گرگ گویند سر وی چون در برج کبوتر بیاویزند
هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد البته و دماغ وی چون بگدازند
با آب سداب و روغن زیت و در حس بالند نافع بود جهت هر علتی
ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و اگر حسم وی در کودک

بندند نترسند و اگر گرگ را دفن کنند نزدیک دیهی گرگ نزدیک آن دیه
نگردد و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی گرگ خورده
باشد و بر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید و این مجربست و سرگین
وی چون بردارند صاحب قولنج بندند بر پیشانی که از تسم گشتی که بعضی
از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض گنم عوج
در پوست ایل بندند و از دان پیاویزند همین عمل کند و اگر اطفال
کوچک از روز بسیار نند بسیار ازین خره خوانند و باید که در وی گوشت داشته
باشد و مقدار باقلایی در وی کنند و صاحب وجع از خود بیاویزد
نافع بود و مجربست بغایت و کرات امتحان کرده و گویند چون سرگین
خشک وی سحق کنند و در انبوبی کنند و در حلق صاحب خناق باشند
که سبب آن رطوبت بود نافع بود و ابن زهر در خواص آورده است
که گرگ خاک بخورد و گیاه نخورد الا وقتی که بخورد بود و بجان سگ
و همه حیوانات غضب ایشان از عضل و عصب بود بغیر از روباه
و گرگ که از استخوان بود و اگر دنب وی در جایی که علف خوارگاه
بود بیاویزند یا دام که آن آویخته باشد اگر چه گاو گرسنه بود قطعا
گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین آن بخور کنند موشان آنجا بگرد جمع
نشوند و اگر زن بر سر بول گرگ نشیند هرگز آبستن نشود و اگر قضیب
را است وی بگویند با زیت و با صوف بدان بیالایند و زن بخود
برگیرد شهوت وی منقطع شود و اگر زهره وی با وزن دانگی با عسل
یا با شراب پاشامند تاریکی چشم زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد
منع صرع نکند و هیچ سباع و گزنده گرد وی نگردد گرد از راه زنان و

دزدان ایمن باشد واین از خواص است وشیخ الرئیس کوید زهره
وی منع تشنج وکزاز بکند ودر پیهای عصب خاصه که از سردی بود چون
سعوط کنند بدان زلهای مزمن را نافع بود ودر خواص این زهره
آورده است که چون کرک اسپی را بکزد واز وی جدا شود آن اسب
بر مجموع اسبان در رفتن سبق کیرد وپیه وی داء الثعلب وداء الحیة را
سود مند بود چون بدان بمالند وجاحظ کوید اکر آدمی خون آلود
بود وکرک بوی خون بشنود قصد وی کند اکرچه سلاح تمام داشته
باشد تا بحیلتی که در پی وی کند که بخورد و محمد کوید که اکر سر کرک در موضعی
که کوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند واکر نکاح نامه بر پوست بزی که
بعضی از وی کرک خورده باشد بنویسند قطعا هیچ میان زن وشوهر
موافقت نباشد البته وپوست وی وچشمهای وی چون جمع کنند وآدمی بی
با خود دارد بر خصم غالب آید ومحبوب خلایق کردد **باب الرا**

راوند پارسی ریوند کویند ومؤلف کوید بیخ ریباس است بهترین
آن چینی بود که چون سحق کنند برنک زعفران بود وچون بشکنند
اندرون وی بطریقه کونهای کاو بود وآنرا ریوند لحمی کویند وباید
که تکهای بزرک بود مانند سم اسب وباید که قطعا سوراخ در وی نبود
وطبیعت آن کرم است وکویند معتدل است ومسیح کوید کرم است در سیم
وخشک در اول وکویند کرم وخشک در دوم وچون سحق کنند با سرکه
وبر کلف روی مالند زایل کند وچون بپاشند بادها را نافع بود وضعف
معده ودرد کرده ومثانه ورحم ودرد جکر ومغص وورم سپرز وعرق
النسا ونفث دم که از سینه بود وربو وفتق وفواق وخفقان وقرحه
امعا

امعا واسهال وتبهای دایره ومحموم وکزندکی جانوران وشربتی از وی
از نیم درم بود تا دو درم وکویند از دانکی تا یک درم واکر با سرکه بر قوبا
طلا کنند زایل کند وچون با آب ضماد کنند بر ورمهای کرم فرحت بکداز اند
وجالینوس کوید سود مند بود جهت درد جکر وسپرز را سود دهد وسده
جکر وامعا بکشاید وخاصیت وی در جکر ووجع آن اکرچه مزمن شده
باشد وورم وصلابت آن وقوت جکر زیاده از همه چیز بود واو بیا — سپوس
کوید نافع بود با سهال که از ضعف معده بود وشیخ الرئیس کوید چون
روغن بمالند جهت تشنج که در عضل حادث شود ودرد آن واستدادان
نافع بود ومجهول کوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف از دل
ببرد وسفیان اندلسی کوید مقوی اعضای باطن بود وسده بکشاید
ورطوبتهای فاسد خشک کرداند وطبیعت پاک کند از بلغم لزج وخلط
خام واستسقا را سود دهد وسنک کرده ومثانه بریزاند وتفتیت
نافع بود جهت درد مثانه وبول براند وانواع اسهال که از سده ماساریقا
وجکر یا از رطوبت بسیار بود سود دهد وچون ناخر بود فعل وی
اقوی بود وهمچنین با هلیله کابلی جهت تنقیه دماغ بود ودهن را ایکو کردا — بز
وصداع بلغمی زایل کند واکر باده لوغاذیا کهن با وی اضافه کنند فعل
وی قوی تر بود وسودمند بود خواه با وی وخواه تنها جهت خدر وفالج
وعلتها که از سردی دماغ بود ونافع بود جهت قولنج بلغمی وریحی واطلاق
طبیعت وتحلیل ریاح بکند وتب ربع وتب صفرا وی را نافع بود ودر قول
کوید بدن را پاک کند از همه جاهای تنها وورمهای کرم را سود مند بود
ودرد جکر وسپرز وبوجیا کوید ورم معده را ودرد شش وجکر را نافع

بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کنند بر آن پاشند حاجر
با انزروت و گویند مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل
آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل
و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق
گل سرخ و پنج یک وزن آن سنبل رازج نارجیل است و گفته شود
رازیانج بری و بستانی بود بستانی را ماراثون خوانند و بری را
اقوماراثون بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود
در سیم و بستانی در دوم و بری را بشیرازی خوشو خوانند و بستانی
ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیم و بقراط
گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بگشاید و روشنایی
چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهة نزول آب چشم و در
نزدیک فرود آمدن آب چون بخورند بیشتر زیاده کند و تخم وی
همین عمل کند چون بپاشند یا بخورند و اگر طبیخ وی با شراب
بپاشند گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند و بول
و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند در تبهای غثیان و
التهاب معده ساکن گرداند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت و آب رازیانه
چون خشک کنند و در کحلها کنند جهة روشنایی چشم بغایت نافع بود و آب
رازیانه چون بجوشانند و در جوش و کف وی بگیرند و با عسل و سکنجبین
در چشم کشند تا آب سکنجبین منع نزول آب بکند و روشنایی بیفزاید و
بیخ وی در معالجه از تخم و ورق قوی بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید

و بری سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و تبهای کهن
و شریف گوید از قول فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
مقدار یک درم با یک درم قند هر روز ناشتا بخورند از ابتدای آنکه
آفتاب بحمل آید تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت بران نماید در سالی
این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته و اگر چه بی طبیب رسد و حال
وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذای
بود هد و سودمند بود جهت تبهای مزمن و اسحق بن عمران گوید رازیانج
دافع معده بود و تخم وی خشک شده مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند
و درد پهلوها و سپرز از سده تولد کنند یا دبای غلیظ نافع بود و مسخن
یار معده بود و رطوبت آن ببرد و دیسقوریدوس گوید گزندگان تخم رازیانه
ترجا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد دافعی و مار بعد از زمستان چون
از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود بدان
مالند جهة روشنایی فسبحان الذی الهمنا هذا و ارشدنا الیه و رازیانه
محرور مزاجان را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل
رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و
یرقان را شفا دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب
گزندگی شراب را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند
بود رازیانج شامی انیسون است و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند
راسن و بر از نجبیل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس جناح خوانند و
کلوخ نیز خوانند و آن دو نوع است یک نوع بستانی بود و آن فلکوی گفته
شود و یک نوع دیگر بری است و آن به برگ فیلکوش است و بیخ

آنرا ترکی اندد خوانند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند
در سیم و گویند رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود جهة
وجعهای سرد و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود و چون
با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود و جهت
دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود اثری تمام بدهد و چون
طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا کنند با شراب بغایت
معده را نیکو بود و مرباجان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند و
بعد از آن در آب سرد بخیسانند پس اندازند در شراب بهند و شیخ الرئیس
گوید نافع بود جهت [illegible] و درد ها که از سردی بود و مفرح دل بود و
مقوی آن و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزاند و
سودمند بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه
گوید سودمند جهة تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و
دیسقوریدوس گوید [illegible] نافع بود خاصه مصری آن
مقدار دو درم و لعوق وی [illegible] و عسر النفس سود دهد و قی که با عسل
بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و
ماسرجویه گوید اگر زن در شیاف خود دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند
و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند مسخن اعضای [illegible] بود و گویند
آن سردی بود و منصوری گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن
وی خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود و لیکن
درد شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه نطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند
مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند جمیز [illegible] و بدل وی ایرسا بود **راتن**

وکی

مرکبست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب
یا عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض
و لطیف بود و صفت در ترکیبات گفته شود ان شاء الله **راطینی** یونانی
صمغ کلها را بدین نام خوانند **راتینج** راتیانج و رتاج و رجینه و
رشینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود یک نوع
سائل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ساده و نوع سیم صلب
بود بعد از آنکه با آتش پخته باشند و آنرا قلفونیا گویند و بشیرازی زنگار بی
و بکرمانی روغن زخم خوانند و بهترین وی آن بود که سفید بود و اندکی
بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک
و عیسی گوید گرم است در سیم و خشک در اول و مجفف و محلل بود و گوشت
برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها را باصلاح آورد و عروق و
امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم روغن یا حی العالم
بود و بدل وی علک البطم است و گفته اند و گویند بدل آن دف [illegible] **رازقی**
صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است و چند قول دیگر از بهار
انگور رازقی گیرند و دیگر گوید روغن بزرگ آن است و گوید روغن
سوسن سفید روغن رازقی است و مولف گوید رازقی گل زنبق است
و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید
زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلاف است اما اگر گوید که زنبق نوعی
از سوسن سفید است دور نباشد **رامش الفار** مرموش چون خشک کنند
و بسوزند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع
بود **رابا** یونانی دمان است و گفته شود **ریشا** مولف گوید ماهی

کوچک است که از طرف هرموزی آورند و در کرمسیر ویرا ماهی اشتر خوانند
و از وی ماهیابه بسازند و قیجان خشک نیز بخورند و طبیعت وی
کرمتر از اریان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی
آورد و مصلح وی سرکا هو بود دبق عنب الثعلب است و گفته شود
رب السوس عصاره سوس است و در عین گفته شود صمغ عصاره است
رتیل نوعی از افسنتین است لکن کوهی بود و گفته شد رسته بندق
هندی است و گفته شد رتیلا مولف گوید جو ابیست مانند عنکبوت
و در یزد و آن نواحی بسیار و آنرا خایه گیر که خوانند و بیا دمی دل
و بزرگی پای و از جمله گزندگان زهردار بود و لون زرد بود و
نباتی هست که یونانی فالنجس خوانند و نافع بود بگزیدگی رتیلا و آن
نبات هم رتیلا خوانند و در فا گفته شود رجل الجراد شیخ الرئیس گوید بقلة
که قایم مقام بقلة یمانی بود و سود مند بود جهة سل و طبیخ وی نافع بود
جهة تب ربع و تنهای حطبقه و مسیح گوید زرنب است و مولف گوید بتحقیق
زرنب است و آنرا بترکستانی خوانند و گفته شود رجل الغراب در
شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشائش است بشکل پای کلاغ و چون
بیز بود نافع بود جهة اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و فوفر گوید
اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد الی آنکه مضرتی بوی رسد و
در دست و ران و زانوها را نفعات نافع بود و اما اصل وی گرم بود
در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی جهة
نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر در جبی
که جهة مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال شاید و در درد مفاصل

سمان عمل سورنجان میکند بی مضرت رجل الحمام شنجار است و گفته شد
در صفت ابو خلسا رجلة بقلة الحمقا است و گفته شد رجل العقاب و
رجل العقعق و رجل الزرزور و رجل الغراب است که گفته شد و در مصر
اطریلال را رجل الغراب خوانند و گفته شد رجل الفروج رجل الغلوس
نیز گویند و آن قاقلی است و گفته شود رحبین نوعی از مصل است
بشیرازی ترقرط خوانند و ابن ماسه گوید طبیعت آن گرم و خشک در دوم
معده بد را نیکو بود و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخود
بر گیرند شکم بیراند رخم مرغیست که ویرا مرداد خوانند و بوا گویند
و بشیرازی خودر گویند زهره وی چون در گوش مخالف چکانند با روغن
بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف بمالند درد گوش و شقیقه زایل کند و
کودکان را سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند جهة بادی که کودکانرا
بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم کشند سپیدی ببرد و اگر سرگین وی
در زیر زن بخور کنند بچه بیفگند و اگر با زیت خلط کنند و در گوش
چکانند گرانی گوش ببرد و زهره وی بر گزندگی مار و عقرب و زنبور
مالیدن نافع بود و شریف گوید گوشت وی با خردل خلط کنند و خشک
کنند و بخور کنند هفت نوبت در پیش کسی که زبان بسته بود گشاده گردد
باذن الله تعالی و چون پری از بال راست وی بگیرند و در میان پای
زن آبستن بنهند حمل بزاید بفرمان خدای تعالی و در خواص ابن زهر
آورده است که بر وی چون بخور کنند در خانه گزندگان زهردار بگریزند
و سرگین وی بسرکه حل کنند و در برص بمالند لون آن متغیر شود و سود مند
بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق کنند و بسرکه حل کنند کسی که جنون

داشته باشد یا شاید هر روز یک نوبت سر رود چنین کند بیابی که صحت
یابد و پوست زرد که در اندرون بشکد ان وی بود چون خشک کند
و سحق کنند و با شراب یا شاید سود دهد بود جهة هر حمی که باشد و
اگر سردی بر زنی که دشوار زاید یا و بر زه آسان بزاید رخام نوعی
از احجارات و الوان بود زرد و سیاه و حمرة اکثر و سفید و زرد
روی بود و بهترین وی سفید بود و لطیف گویند طبیعت آن سرد و
خشک چون سر روز هر روز یک مثقال سحق کنند با ندهبا عسل
لیس شند و بخورند دفع دملها بکند که بر اعضا از هیجان خون پیدا
کرده و چون بسوزند و سحق کنند بر جراحتی که خون از وی روان بود
باشد قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط
کنند جزوی از وی با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش
برند تا سرخ شود بعد از آن بیرون آورند و در آب و نمک اندازند
آن آهن نرم بود و اگر از رخامی که تواریخ بران نقش کرده باشند
بتراشند و سحق کنند و کسی که عاشق بود با اسم معشوق بیاشامد معشوق را
فراموش کند البته و صاحب منهاج گوید که خام بود در دوم و خشک بود در
اول سود دهد بود جهة نفث و داء الثعلب رشاد حرف است و گفته
شد یا ربی سبندان گویند و تره تیزک گویند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و لطیف که بهار اکشند و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر
بود و لمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که محرور که
مزاج با کاشنی و کاهو خورد رصاص قلعی یا ربی ارزیز گویند و سرب از
قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد بود و تر و گویند

خشک بود و محرق آن و اسفیداج آن لطافت در وی زیاده بود
و تلیین و تحلیل و صفت حرق آن در باب الف در صفت آبار که آن
اسرب سوخته است گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی
وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قطیر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه
[illegible] بسازند و بر عانه بربندند تا کمرگاه منع احتلام بکند و اگر آن
صحیفه بر [illegible] شود که بر عضو پیدا شود سود دهد و زایل کند و هر ماده که پیدا
کرده در ابتدا مثل خیارک چون بر وی بندند بگدازاند و ورمهای
منعقد که در پستان بود و بواسیر و ورمهای خصیتین و زنان و پستان و ورمهای
مثل سرطانات با عصاره گشنیز در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن
گل یا روغن مورد چون بوی اضافت کنند و آن صحیفه بدان روغن
حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن چون بیاشامند باعث حادث
شود که از خوردن مرداسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و امعا
و نفخ در پستان و ضیق النفس تا حدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند
و لون وی رصاصی بود و مداوای وی قی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت
و الخیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیداج و نشا خلاص وی آن بود
که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند
رصاص بشراب یا زرت نافع بود جهة دردهای گرم و ابن زهر در
خواص آورده است که اگر پاره رصاص در دیگ اندازند هر چند که
آتش در زیر آن بر افروزند گوشتی که در آن دیگ بود قطعا پخته نگردد
و هر کس که انگشتری رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص
در روغن بمالند تا زنگ بر آورد و بعد از آن روغن بر آهن طلا کنند

هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه گوید اگر طوق از رصاص بود درختی کنند
که ثمردار بود ثمر وی بیفتد هیچ و ثمر وی زیاده گردد رطب گرم بود
در دوم و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود
و هرچه حلاوه وی زیاده بود حرارت زیاده بود و ابن سینا گوید
گرم و تر است در دوم و غذای وی زیادت از غذای بسر بود
و بهترین آن جنی بود و هیرون و بعد از آن زرد و رطب نفخ در
شکم پیدا کند مانند الخیر و مثال الخیر تر و خشک مجون رطب و خرما بود
و رطب معده سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد و سرف
مزاج را و رطب و خرما مفسد دندان و گوشت بن دندان بود و مضرات
بحنجره و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود و
مصدع و مولد سده و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی بخورند
و بعد از آن کاهو با جا[?] یا سکنجبین خورند رطبه فصفصه است
و چون خشک شود قت گویند و علف گویند و یا[?] اسب خوانند
و در قاف گفته شود رعی الابل سغانی گویند و آن حشیشی است که دانه
وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن
گرم است در اول و تر است در دوم و جالینوس گوید گرم است در
اول و خشک است در دوم و لطیف و تیز بوی چراکنند هیچ مضرت
بوی نرسد لیکن تخم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی را سیاه
کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت گزیدگی جانوران تبود
منفعت بود و سیلان رطوبات رحم را نافع بود و وی مضر بود با حشا
و اعصاب و مصلح وی قرفه بود یا سنبل الطیب رعی الحمام فوسطادیون

و فارسطاریون نیز گویند و آن حشیشی است تیره رنگ بمقدار ماشی اندکی
بزرگتر و چون بوته از وی باز کنند بوی عدس مقشر و طعم عدس
اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر و دراج و گنجشک
دارند و گاو مسک نیز خوانند و کاوین بغایت دوست دارد و هیچ
جز با نبود وی کا و دا[?] به نگیرد و دیو مشک نیز خوانند و گویند نوعی
از کرنب است و مولف گوید بتحقیق نوعی از کرنب است و در کاف
گفته شود رعاد حیوانی دریایی است و دیسقوریدوس گوید ماهی دریایی
مخدر بود و چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع
زایل کند و چون بخورد بر گیرد مقعدی که بیرون می آید شفا یابد
و اگر بزیت بجوشانند و آن زیت بر مفاصل بمالند زایل کند و گویند
رعی الابل است و گفته شد رعی الحمار حلبا است و گفته شد رعیدا
دانه ایست که در میان گندم می باشد و آنرا گندم پاک کنند و مضر بود
خوردن آن و بیش از وی آنرا هر خوانند و یا دتی خو[?] رغوة القمرزاق
التمرات و زبد التمر نیز گویند و آن حجر التمرات و گفته شد رغوة الحجامین
اسفنج است و گفته شد رغوة الملح زبد الملح گویند و قوة وی زیاده از
ملح بود و محلل و ملطف بود رغوة ماء الملح در غایت حرارت و حراقت بود
و باشد که بسوزاند رق سلحفاة بحری است و گفته شود در سین رقاقس
گویند حب افریدا است و بعضی گویند لعبت بربری است و بعضی
گویند حب القلب است وصف هر یک در باب خود گفته شده است
رقون حنا است و گفته شد رقعا سرخ است و گفته شود رقعه
هر دوایی که جبر کند آنرا رفعه خوانند مثل الجبار و نقوعه و خاطمی

در قوه خاص اسم بجی است سرخ رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشک
چون بکوبند و یک مثقال از آن در دو بیضه نیم برشت کنند و زنان
بخورند هر روز این مقدار موافق بود وی را و حسوس کرد در بدن
پیدا شود بسبب افتادن یا برداشتن چیزی سنگین رقاع یمانی
به جوز القی ماند اما سر وی شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین
آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است ملین بلغم و رطوبات
معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد رمان حلو انار
شیرین بهترین آن بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود و طبیعت آن سرد
بود در اول درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند گرم بود باعتدال
در وی جلا بود با قبض و ملین بود دانه وی با عسل درد گوش را نافع
بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
سودمند بود و موافق معده بود و بول براند و عصر وی چون در
شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی
بیفزاید و چندانکه کهن گردد بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح
در معده پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و او را اندک
نفخی دارد و گاه باشد که مغص آورد و محتاج باصلاح نیست از
بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و گل وی چون بسوزند جراحت را سود
مند بود رمان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و سرد
و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا بشکند
و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانه وی با عسل قلاع را نافع بود
و عصاره وی ناخن را سود دهد و جلا دل بدهد و التهاب معده را

نافع بود و جگر گرم را سود دهد و تنها را و سویق وی مصلح از دو
زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیاده از شیرین بود و گویند
وی جهت اسهال صفراوی سودمند بود و قوت معده بدهد و جگر گرم
و آب وی با پوست چون درد دل ساکن کند و انار شیرین تا دانه ترش
و شیرین پوست از وی جدا کنند و در هاونی سنگین نهند و بکوبند بجای
با پر خود بیفشارند نیم رطل با بیست درم شکر طبیعت براند نغیض
و مره صفرا براند و معده را قوت دهد و شراب وی و رب وی
خمار را سودمند بود و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خاصه
منفعت وی و بسیار خوردن شهوت را مضر بود و انار دانه خشک
ترش شکم را ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود بسینه و
آواز و معده و مصلح آن حلوای عسلی یا قندی بود و هرچه بدان باشد
اولی آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند رمان السعال
خشخاش است و گفته شد رمان الانهار نوعی از هوفاریقون است رمان
البر درختیست که بود درخت انار می ماند کوچکتر و حب فلفل
دانه وی است و خشخاش نیز وی است و صفت حب فلفل گفته شد
و خشخاش گفته شود رماد بپارسی خاکستر گویند و مجموع مجفف باشند
رماد الما زریون جلا دهنده بود و مغص و روشنایی چشم بیفزاید رماد
خشب البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بخور
به پزند و سر زو زهره و زنانشا دو درم با شراب سیب بیاشامند
سودمند بود جهت بلغم معده و درین رحمت کفایت نافع بود رماد
حطب الكرم خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت بر بود و طبیعت

آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود در سیم و ده و دانا نافع بود مقدار
نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و چون با سرکه ضماد
کنند بر گزیدگی جانوران و بنگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق کنند
و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن
گرم نهند بالای وی و بران ادمان کنند بغایت سودمند بود و چون
با سرکه و نطرون ضماد کنند نافع بود جهت گوشت زیاده که بر پوست
حشفه پیدا شود و چون با زیت و سرکه یا پیه گلی ضماد کنند جهت تشنج
عصابه و انتشار خار مفاصل و تقویه اعصاب **رماد قصب** خاکستر نی بهترین آن
بود که سنطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود
در سیم نده که در عرا ده بود بگشاید و مقدار دانگی و گویند مضر بود
بشش و مصلح آن کثیرا بود و قند **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانه پرستوک
بهترین آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشد که بسیار هوا بود و
صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در
تنوری که آتش تیز بود نهند یک ساعت و بعد از آن بیرون آورند
و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت دشواری
زادن مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود
رماد السرطانات صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود
که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود نهند
و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات
گفته شود و صاحب جامع گوید سوختن وی چنان بود که دیگی مسین

سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و بسوزند تا چون
خاکستر شود بردارند و استعمال کنند **رماد دهن الباقلا** خاکستر چوب
باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند بالمزداد
جام آثار جرب سیاه که در بدن باشد ببرد **رند** بهرامج است
رند صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت
غار است و صفت آس گذشته شد و صفت غار نیز گفته شود **رؤس**
بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل بود و در رطوبت گیرند و طبیعت
آن گرم و تر و غلیظ بود غذای بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح
اصحاب گو بود و سر میش چون بپزند و مرق آن حقنه کنند اوجاع قولنج
ساکن کند و گرده و اعصاب و بدن را فربه گرداند و باه را زیاده
کند چون در وی اندک حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر
بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی
خورند و بعد از آن مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود
و سر بز تر تر از سر آهو بود برین قیاس و فی الجمله غذایی بود که
اندک نفخی باشد و غذای بسیار دهد و قوت بدن ضعیف ندهد
چون هضم بر وی مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف
را گران کند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج
آورد بغایت سخت و گوشت زبان سبک تر بود و گوشت چشم
غذا بسیار دهد و چشم جرب تر بود و زود تر بگوارد و دماغ سرد و تر
بود و با نمک خورند و چشم بز با نمک زیاده خورند و گوشت چشم
و بن گوش سرکه و صعتر و الجدا و خردل خورند و اولی آن بود که

بوسها وعصر وفاحیه اگر امکان بود بخورند واگر آرزو غالب بود
با سرکه وخردل خورند ومصلح دماغ در ضعف دماغ گفته شد امار ماهی
ماهی کوچک ملکسو وخشک کرده چون بسوزانند جهة شقاق کرد در مقعد
وطلا ده وورم کرده صلب ومانند آن نافع بود وسر بریدن ملکسو ده
چون بسوزانند وبر گزیدگی عقرب بالند سود دهد غایت وارالغ
روذس جرجیر الماء است وگفته شد روسختج زاج گویند وآن نحاس
محرق است بپارسی مس سوخته لیکن بپارسی روی سوخته گویند وبهترین
آن بود مصری وطبیعت آن گرم بود در سیم وقابض ومجفف وملطف بود
ومسهل آبی زرد بود ودر خضاب موی استعمال کنند ودر نهایات کرد اند
واصلاح آورد وچشم را جلا دهد وگوشت زیاده بخورد ودر نهایت
بدکردن بدن بود منع کند رومیان از ریان است وگفته شد صفت آن
واهل مصر فربیون خوانند واهل اندلس فرقون وآن زهر در خواص
آورده است که چون بکوبند با نخود سیاه وبر ناف ضماد کنند حب القرع
را بیرون آورد وگویند چون خشک کرده سحق کنند با فلفل ودر چشم
کشند شبکوری را نافع بود وماسرجویه گوید گرم وتر بود با اعتدال [illegible]
زیاده کند وشکم نرم دارد وبصری گوید که پیش از آنکه ملکسو کنند باه
زیاده کند وغذای صالح دهد وچون ملکسو کنند تا کهن گردد مولد سودا
وحک بد بود ورازی گوید دشوار هضم شود ومعده را بد بود و
اولی آن بود که اصلاح آن بسرکه وکرویا کنند بعد از آن جوارش
عود یا جوارش سفرجلی مسهل خورند واگر محرور مزاج بود از عرق
آن رب انار منعنع خورند واگر جهت باه خورند شاید که صبر کن

خورند

خورند بعد از آنک یک بخته کنند با روغن گردکان ورزده تخم مرغ
وباز وکند تا قلیه سازند وتناول کنند مسخن کرده ورحم بود وباه را
زیاده کند روث الحمار الاهلی خواه سوخته وخواه ناسوخته قطع
سیلان خون بکند خاصه چون بسرکه بیامیزند واگر سرگین تازه بیفشارند
وآن آب در بینی کنند رعاف زایل کند وهمچنین چون بر سر برفی افکنند
وبپوشند همین عمل کند وچون تر بود بیفشارند وآب آن بیاشامند
سنگ گرده بریزاند وسرگین اسب نیز همچنین عمل کند وسرگین خوک
در علف جویده باشد چون خشک کنند وبا شراب بیاشامند جهة
گزندگی عقرب عظیم نافع بود روث البرذون سرگین است چون دود
کنند در شیب زن بچه مرده ومشیمه بیندازد رویا عنب الثعلب است
وگفته شود مرهیلی بشیرازی ارده خوانند طبیعت وی گرم وتر
بود وغلیظ ومصلح وی عسل بود یا دوشاب ودر صفت تمیم گفته
شود ریح الفار حرفقان گویند وآن سم الفار است وتراب
الهالک نیز خوانند وآن سنگ است ودر شین گفته شود رهقان در
لغت بعضی عرب زعفران خوانند وگفته شود ریتانج راتینج است
وگفته شد ریباس بپارسی ریباج خوانند قوت وی مانند حماض اترج
وغوره بود وبهترین وی فارسی بود تا خای دراز ستبر آبدار
طبیعت آن سرد وخشک در دوم حرارت بنشاند ومستی باز دارد
وخمار را نافع بود وطاعون ووبا را نافع بود وچون عصاره وی را
در چشم کشند روشنای بیفزاید ووی اسهال صفراوی وجهد وجدری
را سودمند بود وبواسیر را نافع بود وغثیان ساکن کند وقوت

احشا بدهد و معده و جگر گرم را آب وی چون با آرد جو و زهره و نمک طلا
کردن سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود بسپرز و قولنج و مصلح وی
شراب غوره یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج است یا غوره
ریه بپارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل
الانهضام و طبیعت ببندد و غذای وی اندک بود و میل به بلغم داشته
باشد و مضر بود باصحاب کد و بقراط گوید مجموع ششها دیگر تر بود
و روفس گوید خشک بود و دیر تر هضم شود و اصلاح وی چنان کنند که
سرکه و کرویا بجوشانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها
شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند بی نمک
و رطوبتی که از وی روانه بود بگیرند و بر ثالیل خشک که بر اعضا رسته
باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند البته زایل کند و همین رطوبت بر قوبا
خشک مالند نرم کرداند و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح
وی جلاب و سکر بود ریة الثعلب شش روباه چون با سرکه عنصل
بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد ریة الخنزیر والحمل شش خوک
و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن بر سحجی که حادث شود در پای
موزه نافع بود و اگر ناسوخته همچنان گرم بران نهند نافع بود و شش
خرس عین عمل کند و منع تورم آن نیز بکند و خاکستر شش خوک چون
بر جرب تر افشانند سودمند بود ریة الحمار الوحشی شش خر کور چون
خشک کنند و بکوبند و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس و سرفه را ریة
البحر قلومس بلاسیوس آن چیزیست که در ساحل دریا یابند مانند آبگینه
چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و شقاق

کردن

که برودت و بای می باشد بسبب رها بران ضماد کنند بغایت نافع بود
ریحان و ریحان الملک و ضمیران هم گویند یا ریحانی شاهسپرغم خوانند
بواسیر را نافع بود و در شین گفته شود ریحان سلیمن حسپرغم و جماهو
سلیمن نیز گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان بود مانند
شبث و ورق وی مانند ورق خطمی بود و فقاح کوچک بود و مانند لبلاب
بر درخت پیچیده شود و بوی مخفف و لطیف بود با سرکه بر جمره طلا کردن
سود دهد و بر ورمهای بلغمی طلا کردن و بر نقرس و بواسیر معین
سبیل و جهة لقوه بغایت مفید بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن
بغایت نافع بود و چون زنان با روغن بخور کنند جهة درد رحم بغایت
نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن
را سودمند بود بغایت و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن
نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است و گویند بدل آن نیم وزن
آن شبت است و نیم وزن آن عنب الثعلب ریحان داود و ریحان داود گویند
گویند و آن آذان الفار است و گفته شد ریحان کافور و کافور بوی
و بنج الکافور نیز خوانند و آن نوعی از درخت است و نبات وی
بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند گل خزاما بود و ورق وی مانند
ورق کاسنی صحرایی بود و گل وی و ورق وی بوی کافور کند قوی
چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم و بوییدن بسیار وی و ادمان بدان نمودن رطوبات
از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدان نمایند اخلاط غلیظ که در سر
باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را سودمند بود نه گرم مزاجرا

ریحانی شراب صرف است خوشبوی رطیعا سعد است و گفته شود رتیلا
صاحب منهاج گوید شکلی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد است
و تر است در دوم نشف رطوبات چشم بکند و جلا دهد و روشنایی
بفزاید و مؤلف گوید آن نوعی از سرطان حجری است و در صفت
سرطان گفته شود ریش شریف گوید بر دو غها چون بسوزند و خاکستر
آن بر جراحت افشانند خشک گرداند و بر پای بزرگ یاری دهنده
در قی و در علاج بینی بشکسته و منافع بر هر جریحی در موضع خود با صفت
آن گفته شود ان شاء الله تعالی باب الزا
زاج سفید و سرخ و سبز و زرد بود و زاج سفید قلقدیس خوانند
و شوغاد گویند و یونانی حلقتس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج
سبز قلقنت و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است بتازی زاج
شتر دندان خوانند و بهترین آن مصری بود زرنیخ بوخی و چون
در دست بمالند زود ریزیده شود و پاک بود و گهر نباشد و نوعی
دیگر از زاج سوری هست بتازی زاج کفشگران گویند و یونانی
مالیطونا و ملیطوما نیز گویند و جالینوس گوید قلقطار چون کهن گردد زاج
شود و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف محرقات بود
و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگراند لیکن اختلاف در
غلظ و لطافت است و لطیف ترین سفید است و اقوی ترین سبز و
غلیظ ترین سرخ و قلقطار رحز الاسود او سطها بود متوسط است
میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست که یونانی سیق گویند و بهترین
آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک

بود در سیم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگراند و وی قابض بود
و محرق خشکریشه احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش
گوش ریده سودمند بود خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و قلقطار
بگردانند و در گوش نهند و آنکه در دندان و بینی و دهن بود و ریش
آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن آن مخنق کش بود تا حدی
که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود تا حدی که بسل کشد
و مداوای وی شیر تازه و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت هر یک
در باب خود گفته شود زان درختی است که آنرا زاران خوانند و گفته
شود زاورق زیبق است و گفته شود زبیب یارسی میویز گویند
و هر تری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر الرطب
خوانند و زبیب لحا خوانند و زبیب عنجه خوانند و بهترین خراسانی بود
بزرگ و شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک
بود در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و بادام
خوردن وی امعا را نیکو بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت
کرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود در ادویه مسهل چون
دود دم از وی اضافت و چون پی دانه بود شکم براند و آن نوع که
لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت
ببندد و محرق دم بود و مصلح وی عناب بود و میویز بدن را فربه کند و
هیچ اذیت نرساند مگر محرور مزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه
ترش چیزی بر سر آن خوردن و دیسقوریدوس گوید گوشت وی چون
بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند بود جهت سرفه و اگر گوشت وی

با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و مویز بریان کنند بعسل و بخورند
بلغم از دهن بیرون کنند و چون با مویز با آرد باقلا و کون ضماد کنند
بر ورم گرم که عارض شود به انثیین بغایت سود دهد و چون خلط
کنند سحق کرده با شراب و ضماد کنند بر هر چه پیدا شود در پوست مثل
جدری و ریشها و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات و چون ضماد
کنند با جاورس بر نقرس نافع بود و چون بر ناخنی که حیند صیغا بندند
قلع کند و مویز غذا زودتر از انگور دهد و جلای مویز کمتر از جلای
الجبز خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق آن بود جز آنکه مویز
موافق تر از الجبز خشک بود لمعده و بدل آن کشمش است **زبیب الجبل**
میویزج است و گفته شود و صاحب جامع گوید حب الراس است و این
سهوا است حب الراس گفته شد و صفت میویزج گفته شود و پیش از وی
میویز که خوانند **زبد البحر** بپارسی کف دریا خوانند و آن پنج
نوع است یک نوع شکل اسفنجه خوانند فربه بود و ستبر و بوی وی
مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار باشد نوع دوم شکل ناخنه
جسم بود با اسفنجه و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند بوی طحلب بری
بود و سیم شکل کرم بود و وی را میلسیون خوانند پیش از کرم ابری
خوانند و نوع چهارم صوف چرکن مانند بسیار تجویف سبک و مؤلف
گوید آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم شکل مانند قطر بود و وی را
هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و لعبتری
آن وردی بود که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم و گویند تر بود داء الثعلب را نافع بود چون بسوزانند و با

شراب سرخ رنگ که قوام آن دقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی
برویاند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود
جهت آن سودمند بود و چون با موم و روغن گل استعمال کنند و بثره را
جلا کند و کلف سیاه و اثری که در روی و دیگر اعضا پیدا شود زایل
کند و نوع سیم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و رمل که در مثانه بود و درد
گرده و استسقا و درد سپرز را سودمند بود و حیض براند و باقی انواع
آن منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلای دندان بدهد
و موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک و شراب طلا کنند و انواع
زبد البحر موی بتراشد و برویاند و یک نوع هست که سفید بود و طبیعت
وی گرم بود و تر و خشک در دوم جلا چشم بدهد و با ادویه که مناسب
بود سفیدی که در چشم بود زایل کند و قطع آن بکند و مقدار مستعمل از زبد
البحر از دانگی تا دو دانگ و مضر بود به ... و مصلح آن کثیرا بود و گویند مضر
بود به سر و جوانان و مصلح آن روغن گاو بود و بدل وی بوزن وی حجر
القیشور بود و اگر خواهند که وی را بسوزانند در دیگی گلی ناپخته نهند و
سر وی بگیرند و شکاف آن بگیرند و او نون در میان آتش نهند تا چون
پخته گردد بیرون آورند و بردارند از دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند
و اگر خواهند که غسل وی کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **زبد البحیره**
بیونانی اذارامیون و اذارقی و ادراقیس نیز گویند و بپارسی غافورا
و آن گرد بر گرد نی جمع می شود و در دریا مانند کخ بود و در میان نی و
گیاه یابند و لون وی مانند حجر اسیوس بود و شکل زبد البحر است و سوراخ
سوراخ و طبیعت وی در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال کنند با بوی

ادویه خلط کنند که حدت وی بکنند وقوت وی واگر محتاج باشند
از جهت بیرون ولیکن از جهت اندرون احتراز واجب دانند بسبب
شده قوت که در وی است ودیسقوریدوس گوید جهت جرب ودق شده
وکلف وقوبا وبثرها ومانند آن نهایت سود دهد فی الجمله دوای حاد
بود وثقل مزاج بود که عارض شود در اعضا باد مزاج نیک کند وعرق
النسا را سود دهد ورازی گوید جشم را جلا دهد وجون کوهر باب
طلا کنند ورم پستان زایل کند زبل القمر الحجر القمرات وکوهر شد زبد
بپارسی مسکه است وبیشتر از شیر گوسفند گیرند بهترین آن تازه بود که از
شیر میش گیرند وطبیعت آن گرم وتر است در اول وتری وی زیاده
بود منضج ومحلل بود واگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند وغذای
نیکو دهد وجراحات اعصاب را سود مند بود وورم بن گوش
وادمین ودهن واگر بر لثه کودکان بمالند جهت زود دررستن دندان
نافع بود وبه ورمها که در دهن بود نضج دهد وجون با عسل خلط کنند
جهت خونی که از شش حاصل شود وذات الجنب را وورم شش را بغایت
نافع بود وبدان حقنه کردن ورمهای صلب حاد که در رحم وامعا و
امعین باشد سود دهد وریش کرده واگر با ادویه دهند که نافع
جراحتهایی بود که در اعصاب وحجب دماغ باز دید آید سود دهد
وریشها پاک کرداند وگوشت آن بر رویاند ودفع زهرها بکند در
گزندگی افعی مالند نافع بود ورزاز دو خشک را بغایت سود دهد
خاصه جون با شکر ومغز بادام بود وذات الجنب وسل را بغایت
نافع بود ومنع خون وماده بکند جون یازده درم از وی با عسل

بخورند

بخورند وبسیار خوردن وی سهل بود وغثی ودرد معده ومصلح وی
جیزهای قابض بود وگویند مصلح وی فانید قندی بود ونافع جهت
خشونت حلق وقوبا وسعفه خشک وخنثی وجون بدان بمالند بود بسند
بود جهت جراحت مثانه را نافع بود یا بیضه نیم برشت وآنچه تازه
بود در بعضی ادویه بدل زیت بود ودر بعضی بدل شحم ودخان وی یعنی
دوده وی جون بگیرند از جراغ مانند دوده روغن بود بران طریق
ودر ادویه جشم مستعمل کنند مجفف بود وقبض اندک در وی بود وقطع
سیلان ماده جشم بود وریش پاک کرداند زود ولحال صحت باز آورد
زباد نوعی از طیب است وآن عرقیست که از میان هر دو پای
جانوری گیرند بشکل گربه اما سر وی کوچک بود وآنرا گربه زباد خوانند
وطبیعت وی گرم بود در سیوم ومعتدل بود در رطوبت وبوییدن
آن وبمالیدن صداع سرد ودرد شقیقه ودکام را سود مند بود واگر
یک قیراط در ده درم شرابی که ممزوج بود بکدازند وبیاشامند خفقان
زایل کند وضعف دل را ودرین عمل بغایت کامل بود واگر زنی دشوار زاید
یک درم از وی با یک درم زعفران در مرق مرغ فربه کنند وبیاشامد
زاییدن بر وی آسان کردد زبل بپارسی سرگین گویند ومختلف بود
بسبب اختلاف حیوان واختلاف اشخاص یک نوع شاخاصه انسان
ومجموع زبلها محلل ومسخن ومجفف بود وبه مفصل گفته شود زبل الاطفال
آنچه اول از اطفال بیرون آید بستانند وخشک کنند وسحق کنند بانجدان
ودق ماهیتا ومجدان نبات ودر جشم کشند سپیدی زایل کند از جشم وز
وبهترین زبل الاطفال آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد از تخلیط

وبعسل سرشته و بدان تحنک کنند خناق و دبحه نافع بود و یا در حلق
دمند همین عمل کند و همچنین کسی که ورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک
مرگ باشد و احتیاج بفصد باشد از خناق سخت چون زبل کودکان
خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت کال نافع
بود و مجرب و باید که غذای کودکان سه روز ترمس با نان تنوری
دهند که بنمک خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاج دار باشد
بوی دهند سه روز بیاپی و غذاهای معتدل در روز چهارم زبل وی
بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای
وی گوشت مرغ و دراج پخته بود با آب سود مند بود و باید که از
غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند
در فعل و قلت نتن مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگترین
تریاق کسی باشد که بجانی زهر دار بوی زده باشند و زبل الانسان
چون خشک کنند و با شراب یا عسل بیاشامند سود مند بود جهت
دایره و گزندگی جانوران و ادویهای کشنده و تلف کننده و نزد فارا
نافع بود و قطع اسهال کند و چون سحق کنند و بر موضع عقرب باشند
زایل کند زبل اللقلق سرگین لقلق چون بیاشامند مصروع را نافع بود
زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف را زایل کند زبل الجرذون و الورک
سرگین عصایه موش را بنکو کرد اند طلا کردن زبل الخطاف سرگین پرستوک
سفیدی چشم زایل کند زبل الکلاب بهترین آن بود که از سگی گیرند
که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت ریشهای کهنه
و تحنک بدان کردن خناق را زایل کند و جهة دفع اسهال آشامیدن

باشد سود مند بود خاصه چون دوسنطاریا بود و جهة قولنج بدان
حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ
چون بگیرند در تابستان و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند
یا با آب شلغم بپزند و سرگین سگی که استخوان خورده باشد آنچه سفید
و خشک و گنده نبود آنرا خشک کنند و نگاه دارند و چون خواهند
که استعمال کنند جهة ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند و باد و بر
که نافع بود بدین دهن و اگر با ادویه که محلل کنند خلط کنند و در دهان
بکار دارند زبل الذیب بهترین سرگین گرگ آن بود که از خار گیرند
و سفید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه
آن گرگ که استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و مجرب
و سفید بود و اگر نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر
در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بریسمانی که از پشم میشی
که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را زبل الزرازیر
بهترین آن بود که از رز زیبی گیرند که برنج خورده باشد و با و
بهق و کلف را سود دهد زبل العصافیر سرگین گنجشک پاک کننده و زایل
کننده کلف از روی بود و چون بلعاب تر سرشته و بر ثالیل طلا کنند
زایل کند و ثالیل بیشتر از وی کوک خوانند زبل الرخمه سرگین مردار خوار
چون دود کنند در پیش زن بچه بیفکند از وی و در گوش چکانند گرانی
گوش زایل کند زبل الحمام سرگین کبوتر گرم تر از همه سرگینها بود و سود مند
بود جهة هر مرضی سرد که باشد و با آرد جو چون بیامیزند خنازیر را
سود مند بود خاصه چون بزرگان کوفته با وی اضافت کنند و چون

باعسل و زنگار خلط کنند و در ریشهای صلب منفجر گردانند و خشکریشه که حادث
شود از آتش پارسی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دارد
و اما سرگین کبوتر که در خانها و برجها دارند بغایت گرم بود و سرگین کبوتر
صحرایی و کوهی حدت وی بیشتر بود و سرگین کبوتر در بسیار دردها مستعمل
کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند
در دردهای سرد که احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و
درد سنگ و درد گرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند و با آب
بزنند و اندکی قطران اضافت کنند و باهم سحق کنند تا مانند مرهم گردد
و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از ان برداریند
و دیگر پاره تازه بنهند سودمند بود و چندان این عمل بکنند زایل
کند ان شاء الله تعالی و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در ان نشیند
بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با نمک
بر مستسقی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر با سکنجبین بیاشامند و سرگین
کبوتر سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی بیاشامند سنگ
گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر شود
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین
کبوتری که بزر کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و ان مجربست
و سرگین کبوتر در حقنه قولنج نافع بود **زبل الفیل** چون زنان بزنند پاره
بخود برگیرند هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب کهن را نافع بود
زبل الدجاج سرگین مرغ اگر دود کنند سودمند بود جهت درد دندان
و موافق کسی بود که قطر کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند قولنج

رابگشاید و مجربست **زبرجد** نوعی از زمرد است و طبیعت آن
سرد است در دوم و خشک در اول باصره را قوت دهد و دیگر منافع
در صفت زمرد گفته است **زبد القواریر** مسحوقیا است و گفته شود **زجوگه**
کشوشان و گفته شود **زجاج** یا دیسی آبگینه گویند و طبیعت آن
گرم است در اول و خشک در دوم موی را برویاند چون با روغن زنبق
طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سپیدی چشم زایل کند و دندانها
بپالاید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه نسوخته بود سحق کرده
سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق
مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن
وی آنست که در کوزه آهنکران نهند و بدمند تا نزدیک کلاحمر گردد
بیرون آرند و در آب فی الحال اندازند بعد از ان سحق کنند بغایت و مستعمل
کنند و گویند سوختن وی چنان کنند که بر روی صفحه از آهن کنند که
سر آن گشوده بود و آتش فحم در زیر وی کنند مقدار سه ساعت و دایم
تحریک آن کنند و بعد از ان سحق کنند بغایت و مستعمل کنند **زدوار** جدوار است
و گفته شد **زرباد** بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق
الکافور و وی بیخ است که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و
بلفظی دیگر سطراکی خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکارد
پاره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلخ تر
بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم یا سوم
و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را فربه کند
و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن بگیرند و گزیدگی جانوران

سود دهد تا مجري كه در ذكر بحوار بود و شكم را ببندد و مفرح و مقوي
دل بود بخاصيت قوت قبض و تلطيف و از ادويه ترياقات كبار بود
و مقوي روح بود كه در جگر باشد و مسهل سودا بود و شربتي از وي
يك درم باشد و بدل او بدانند و سودمند بود جهة رنجهاي سوداوي
و خفقان دل و فساد فكر و غم و وحشت و درين منافع مانند درونج
بود و معده تر را خشك كرداند و چون در دهان بگيرند و بدان
ادمان كنند درد دندانرا نافع بود و نگاه دارد و بوي بد از دهن
زايل كند خواه كه از رنجي بود و خواه كه از سبب غذا و ابن زهر در
خواص آورده است كه چون تر بود بكوبند و در زير پاي بالنده
عليكه در سر بود زايل كند از صداع و شقيقه و امثال آن و چون در
خانه بخور كنند موش بگريزد و باز نگردد و اگر بر صاحب داء الفيل طلا كنند
بر حقونه كرسي از وي كره كوبند موافق بود و اگر يك جوز درست
بزرگ از وي چون سوراخ كنند و يا ويزند بر حقوي كسي كه منيش
منقطع شده باشد از علتي نه آنكه طبيعي بود بحال صحت باز آرد و نشاط
حاصل كند و ديسقوريدوس گويد نافع بود جهة ترجرگو دكان و عرق
النسا و نقرس و فالج و جرب كودكانرا با سه درم عسل بسرشند و طلا
كنند چند نوبت كه زايل كند و جالينوس گويد درد دوركين و حقوين و
عرق النسا و فالج و صرع كه سبب آن از رطوبات بود چون با عسل بياميزند
نافع بود و صاحب منهاج گويد بسيار خوردن وي مضر بود بدل و مصلح
آن فوتنج و صاحب تقويم گويد مصلح وي سنبل الطيب و نبات بود و بدل
آن دارچيني گويد در هواي گزندگي جانوران و بادهاي غليظ بكير وزن

ونيم آن درونج و چهار دانگ وزن طرحشقوق بري و نيم وزن آن
دانه اترج و گويند بدل آن شيطرج و دامن است **زرين درخت** گويند
درخت اترج است و مولف گويد درختي است كه در ولايت نكادرون
بسيار باشد خاصه در نشاوه و درو و برگ وي مانند برگ زيتون بود
و گل وي قرصي آينه زرين بود و در وقت انگور بشكفد و برگ
آن چون سبز بود بكوبند و عصاره آن بياشامند با منضج عرق
النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون بسته از مثانه بيرون آرد
و گزندگي جانورانرا سودمند بود و وي مضر بود بمثانه و مصلح وي
حب الآس و بلوط بود و بدل وي بوزن آن قنطوريون است با درنگ
و بوزن آن تخم خيارزه و بوزن آن حب الاترج و گويند بدل آن
نيم وزن آن زعفران است **زراوند مدحرج** زراوند مدور خوانند
و معروف بود بشامي و وي ماده بود و بتازي زراوند مذكر خوانند و بهندي
لگود خوانند و زراوند دراز را نيز هم لگود گويند و بهترين آن بود كه بلون
زعفران بود بغايت فربه باشد و طبيعت آن گرم است در آخر درجه
دوم تا اول سيم و خشك در دوم و گويند گرم است در دوم و خشك
در سوم و وي اقوي بود و الطف از طويل نافع بود جهة ربو و صرع
و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وي بياشامند و نافع بود
جهة جانوران كه بگزند و از ادويه كشنده و جذب سلي و شوك و سهام
بكند چون ضماد كنند و از اعضا بيرون آورد و بهق را سود دهد و
دندانرا جلا دهد و دفع اخلاط بلغمي و مراري بكند و قوت تمام بدهد
و ريشهاي بد پاك كند و درد سر و شقيقه كه از سردي بود سود دهد و

برقان صفراوی وطبع چون با عسل بیاشامند دور کند و عرق النسا و نقرس
وفالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب تقویم گوید مجفف
اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار مستعمل از وی یک
مثقال تا دو درم بود و بدل آن بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن
بسباسه و نیم وزن آن قسط و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج ج
یک وزن و نیم طویل بود و گویند بدل آن دارچینی است و گویند بوزن
آن زراوند طویل و نیم وزن آن ریوند چینی **زراوند طویل**
بتخره رستم خوانند و اسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مسمقار و منکور ن
نیز گویند و یونانی [illegible] خوانند و در قطولیطی گویند و وی زرد بود
و بهترین آن بود که مثل زراوند مدحرج بود و سطبر بود و از
انگشت سطبرتر بود و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در دوم
و گوشت برویاند و صاحب [illegible] گوید زراوند آشامیدن نفعها سود دهد و
لون را صافی کند و سینه را پاک کند و احشا را نافع بود و
ریشهای تر عفن شده را باصلاح آورد و [illegible] زراوند [illegible] پاک
کند از رطوبتی که در آن بود و اگر گوشت [illegible] نرم کرده طلا کنند
بر سپرز نفعها سود دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی
عقرب و همه جانوران و ادویه قتاله نفعها سود دهد و چون با
فلفل و مره بیاشامند نفسا را پاک کند از فضول بسته که در رحم بود
و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر فرزجه ج
از وی بسازند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع
بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند شکنج بکشد و جهت بهق نافع بود و معده را

سود دهد و چون با ایرسا و عسل بیاشامند ریشهای عمیق را هموار کند
و باصلاح آورد و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل
آن سیطرج است و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو
دانگ آن سکباج و گویند نیم وزن آن فلفل و نیم وزن آن زرنباد و
رازی گوید بدل آن در نفع از ریاح و تحلیل آن در شکم و سپرز بود بوزن
آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت **زرشک و زرنک** امبرباریس است
و گفته شد **زرنیخ** الوان آن انواع است زرد و سرخ و سبز و تیره و درج
و سفید بهترین آن زرد بود از معدن که صفحها بر روی یکدیگر بود و بلون
زرد بود مانند طلق زرد براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ
بوخشی خوانند طبیعت آن گرم و خشک در سیم سوزنده بود و در وی
قبضی معفن بود و انواع وی گوشت زیاده بخورد و در ریشها و موی لنزد و
با پیه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه را و اگر با زفت زیر صمغ
که چون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت جهت شقوق با
روغن گل جهت بواسیر و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع
بود جهت ریش بینی و دهن و آنکه در وی بود و خوزی گوید زرنیخ
سه نوع است زرد و سرخ و سفید نوع سفید کشنده بود و زرد بر موضعی
که چون مرده بود بسبب ضربی چون طلا کنند آثار آن ببرد و نوع سرخ
در فلیقون نیکوتر بود و اسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد چون بپزند و در
میان شیر گندم [illegible] که در آن افشلپره و نوع سرخ چون بپزند و
بعصاره [illegible] شوند و [illegible] طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنده باشند
هر که [illegible] و [illegible] گوید قوت زرنیخ سرخ مانند قوت

زرنیخ زرد بود و چون با زرنیخ بیامیزند داء الثعلب زیاده کند و زرنیخ
را اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن است که بعد از وی برنج
و حسو طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان
عارض شود که از خوردن سنگ که سم الفار است و اگر بیان آن از زرنیخ
سفید گویند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد خورده باشد قی با آب گرم
و روغن بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن بخیند یا روغن بادام
و طبیخ برنج و مرقهای چرب با اسفاناخ بگوشت از مرغ بروغن بادام و شیر
تازه و لعابات دهند و دانی گوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن
زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ مفرض اخلاط بود و مصلح
وی هلیله زرد بود و صاحب تقویم گوید و مقدار ماخوذ از وی نیم درم
بود و تشویه کردن زرنیخ چنان بود که دیگی نو گوارگی بیا میدنو زیر
آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم بحرکت میدهند تا آن زمان که
لون آن تغیر کند و بریان شود بعد از آن فرو گیرند و سرد کرده اند و
سحق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند زرنب رجل الجراد خوانند
و این اسم را بدان نهاده اند که مشابه آن است و بهندی برنج خوانند
و بتازی سرو ترکستانی گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دوم
بغایت مفرح و مقوی دل بود و ما بند و زبان و بسبب عطریتی که در وی
هست و تلطیفی و قبضی تقویت و تفریح زیاده تر دهد و چون با
روغن گل یا آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود
دهد و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه بود و کبد و معده سرد او جگر
ضعیف را سودمند بود و اوجاع اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای

بدن

بدن و محلل مجموع بادها بود که در بدن پیدا شود و سنگ بیندد و مصلح
وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی دار چینی بود و گویند سلیخه و کبابه و گوید
بدل آن هیل است و گویند بقوت چو زرنبوا است لیکن ترتر از وی است
زرنک و رندوک گویند آب خشک است و صفت وی در باب عین
و در عصفر گفته شود زربوا نقل ابیاد که است بزبان سریانی و گفته شد
زرقوی رجل الغراب است و گفته شد زرنیلج دیبارس است و گفته شد زرقون
سلیقون گویند و آن سرخ است و در سین صفت سریج گفته شود زرافه
حیوانیست که در آنرا شتر گاو پلنگ خوانند و در خواص الحیوانات صفت
وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود و سودا انگیزد زریر گل نباتیست که
در کوهستان جوزجان می باشد و بشیرازی آنرا اسفرک گویند و جهت
زرد رنگ صباغان استعمال کنند زعفران جادی خوانند و جساد و دهقان
و کرکم و شعور الصقالبه و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ
رنگ و تیز بوی بود و از ولایت فارس از کوه کیلویه خیزد و آن نوع
بهترین انواع زعفران بود و بعد از آن خراسانی که معروفست به
بلکندی و بعد از آن رود آوردی و زعفران فرنگی که آن مشهور است دیگری
بود و مقوی قلب بود و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشک در
اول و قولی گوید گرم است در سیم و خشک در اول و در وی قبضی بود و
محلل و منضج و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا و لون را نیکو کرد
و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و آب دمش باز دارد و چون با
شیر زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود دیا شیاف
جهت درد اندرون نافع بود و مضادات از وی چون مستعمل کنند درد

رحم و مقعد را نیکو کند و وی مقوی دل بود و مفرح و منوم و باه را
برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم مرغ زنی که
دشوار زاید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار بنهد و این مجربست
و صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب بیاشامند بغایت
مستی زیاده کند و تفریح باشد تا حدی که باشد که از غایت فرح
بدیوانگی کشد و وی دافع معده بود بسبب عفوصتی که دارد و مقوی معده
و جگر بود و مقوی آلات نفس بود و قوت بصر دارد و دردگین و گستین
را نافع بود و مقوی دماغ بود و مثانه و گرده را پاک گرداند و درونی را
بغایت سود دهد و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بیخوابی را نافع
بود که سبب آن بلغمی شور بود و ورمهای گرم که در بن گوش باشد و
حمره چون بر آن طلا کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط کنند آن ادویه را
در جمیع بدن بگشاید و درد سر که از سردی بود و شقیقه را سودمند بود و
اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی نیم درم
بود تا یک درم و اسحق گوید مضرات بشش و مصلح وی انیسون بود
و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره ازنک بود
و صاحب منهاج گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم و چون بر سعال
از وی با آب بیاشامند کشنده بود تفریح و مسیح گوید هضم طعام بکند
و رازی گوید اشتهای طعام ببرد و مغثی بود و در خواص آورده است که
هر خانه که زعفران بود در سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید بدل
آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اگر بود اترج و داکیم سنبل
و شش یک آن قشور سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن بوزن آن

قسط و داکیم قشور و سلیخه بوده و گویند بدل آن دو وزن آن
خلط و ثقل و دغل آن بود زعرور جبلی تفاح بری خوانند و اگر بیز
گویند و ادوبا و دو ثلاث جبات هم خوانند و درخت وی را ملک خوا
و ذو عرود و بشیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا اهلیون خوانده است
و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی است و گفته شود بعد ازین اما
نوع زرد طبیعت آن سرد و خشک است و قابض تر از سنجد معده را نیکو
کند و تشنگی بنشاند و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت معده
و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذای بدن بدهد و مقوی و
مسخن بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع بود و لیکن مصدع
و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج گوید در مداواة
سر درم مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و گرده را بد بود
و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود که بغایت رسیده بود زعرور
بستانی مثلث عجم خوانند بشیرازی کیل سرخ گویند بهترین آن رسیده
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود مولد بلغم بود و معده
و گرده را بد بود و مصلح آن رازیانه بود زعفران الحدید صداء الحدید است
و زنجار الحدید نیز گویند و بشیرازی زنگ آهن گویند و آن هم از
آهن گیرند صنعت آن بستانند سوهان آهن و آنرا بر روی صحیفه کنند
و نم کنند بآب و بنهند تا خشک شود و بکوبند آنچه مانده باشد دیگر نم
کنند و بنهند تا خشک گردد و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران گردد و
انواع ساختن آن بسیار است این یک نوع که آسان تر بود که گفته
شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون کهنه شود گرم و خشک بود

در دوم و چون زن بخورد بر گیرد قطع خون رفتن بکند و چون بپاشاند منع
آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و با خمره و بر بثرها بپندایند سودمند
بود و جهت داحس که بر ناخن برآید که آن را کیش ازی حوی ارد خوانند
نافع بود و خشونة اجفان و بواسیر که زسته باشد در مقعد سودمند بود و
بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس بپندایند نافع بود و موی بر داء
الثعلب برویاند زعیر مرو سفیدات و در مصر کوفته شود زفت رومی
سه نوع است بری و بحری و جبلی و بهترین آن براق صافی بود پاک الملمس و
طبیعت آن گرم و خشک عرق النسا را سودمند بود و نقرس و مفاصل
و فالج و بادهای سرد و دردهانها و زالوها را نافع بود و جذام را طلا کردن
بغایت نافع بود خاصه چون ادمان بران کنند و مقدار یک درم تا دو درم
مستعمل بود و اسحق گوید مضرت است بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل
آن جاوشیر است و علل البطم و گویند بدل آن قطران است زفت یابس زفت
تر است که خشک می شود بطبیعت خود و آن را بوسفاس خوانند بیشتر از
بلوط و از زگیر بند و بسوت خرنوب و از صنوبر تر است که بر
نمی دهد و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و خشک در
دوم و جالینوس گوید گرم است در سوم و وی خشک تر از زفت رطب
بود و قوبا را نافع بود و ریشهای فاسد از رطوبت پاک کرداند و ریشهای
سر و گوشت در ریشها برویاند و منضج و محلل و ملین جراحات بود و در موضع
ضربه طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود زفت رطب
زفت تر است و آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبل قیر است
و از سوب و غیر آن از انواع صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران

بود و روغن وی صالاون خوانند و آن جنان گیرند که زفت در
بختن جو بالای وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که با آن متصاعد شود
چون بسیار گردد آن صوف را بفشارند در ظرفی یا در قرع انبیق نهند
تا بچکد و آن را روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب
ضماد کنند موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط
غلیظ بود و برص و ناخن ببرد و برطین ورمهای صلب بود و قوبا را
زائل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک گرداند و اگر بر ایشان جرب
بایان و جرب ایشان بپندایند سود دهد و اگر چند نوبت بر هر
عضوی که خواهد طلا کنند فربه کند و بر شقاق پای طلا کردن سود دهد
و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون بر فرقت ترحز کنند
گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان بستر اشد کسی که علق
فرو برده باشد و بدان روغن یا قطران جرب کنند علق بیرون
آید از حلق و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی تا ده درم
و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بر گزندگی افعی طلا کردن سود
دهد و دود وی جرب چشم برویاند و لیش آن زائل کند و در قوت مانند
دخان کندر بود زیزف بزبان اندلسی عنابست و گفته شود زلابیه لیرا زبی
زلبیه خوانند و حلقی نیز خوانند و آن بسیار تر از لوزینج و قطایف بود و
زودتر هضم شود و سرفه را سود دهد و رطوبت سینه و شش بود و مولد
سخونت بود و مصلح وی آن بود که بعد از سکنجبین خورند یا انار میخوش
و سده جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود زمرد ارسطو
طالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر از مغرب

زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشک و خاصیت او آنست که چون بیاشامند
بوزن هشت جو از گزندگی جانوران زهردار و سم کشنده خلاص
یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی اثر کند این عمل کنند و بپاشند که
از مرگ خلاص یابد و موی نریزد و پوست رها نکند و صحت یابد و اگر از
وی گردن بندی سازند یا نگین و با خود نگاه دارند صرع را دفع کند
چون پیش از آن زحمت نگاه داشته باشد و چون بر کودکان خود باو بندند
خاصه که در زمان بزاید از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود
جهت خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد
چون حک کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که
چون افعی نظر بر زمرد فایق اندازد آب از چشم وی روانه شود و اگر
گویند که کور شود خلاف است و چون سحق کنند و با ادویه جهت سعف
استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بدان کردن کندی چشم را کم کند
زرج مرغیست که بدان صید کنند و یادیی جرخ گویند و ترکی گوید
گوشت وی خوردن و بدان مداومت نمودن ضعف دل و خفقان را
نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل
کند و سرگین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند زنجبیل بهترین
وی صینی بود که لون آن بزردی مایل بود اندکی و طبیعت آن گرم است
در آخر سیم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید در آخر سوم و تر است در
اول سود مند بود جهت سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری و مجامعت
قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و معده سرد را
نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و اسعار را نافع بود و مجموع اردها که

از سردی

از سردی بود چون بعسل سرشند و با ادویه ها قوی بیاشامند و قولس
گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی
بدر را نافع بود و دیوجانس گوید که ریحها بکشد و ریح امعا را نافع بود و درد
سر و شقیقه که از سردی بود چون سحق کنند و با روغن خیری بر صدغین طلا
کنند نافع بود و چون دو درم از وی با قند یا آب گرم بیاشامند مسهل
اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خوردن
زهر دار را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره
سودا بیرون آورد و مقدار او دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است
بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن دار فلفل بود یا فلفل سفید
و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن عاقرقرحا بود
زنجبیل الکلاب فلفل الماست و ورق وی مانند ورق بید بود اما بغایت
سرد بود و قضبان وی سرخ بود و طعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر
آن گویند که سگ را بکشد و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در اول
و چون تر بود بکوبند با تخم وی و بر کلف روی و نمش کهن طلا کنند زایل کند
و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند بگدازد زنجبیل العجم اشترغازات و گفته
شد زنجبیل شامی و زنجبیل بدوی راسن است و گفته شد زرنب کلیت سعد
گردانند رون وی دو برش سخت زرد باشد و قد آن شاخ که گل دارد یک
گز باشد و زیاده نیز باشد و کوتاه تر نیز باشد و هر شاخی چهار و پنج و شش
تا ده و زیاده نیز گل می باشد و بوی عظیم خوش دارد و برگ که بر آن شاخ
بود مانند برگ مورد بود درازتر و بیخ اصل وی مانند برگ کاشنی بود لیکن
سبزتر بود و صاحب جامع گوید زرنب هو دهن الحل المربا بالیاسمین و خطا

کرده است و صاحب منهاج نزدیکتر گفته است که زیبق هو السوسن الابیض
و مؤلف آنچه محقق بود گفته است و اگر گویند که زیبق نوعی از سوسن است
شاید و مؤلف گوید راز قی زیبق است باقی همه قولها خلافست و خطا و طبیعت
آن گرم است در اول و معتدلست در تری و خشکی **زنجار** یا دیو زنگار
گویند و یونانی قنطوس و معنی آن مجرود بود و آن دو نوع است معدنی
و عملی و بهترین آن معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و آنرا یونانی
باسفا ولغنی گویند و معنی آن دوده بود و طبیعت وی گرم و خشک تا
چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و برص و بهق را سودمند
بود و در مرهمها استعمال کنند جهة ریشهای بلید که در بدن بود و قوت زنجار
مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت تر بود و چون در
بینی دمند گند بینی زایل کند و ریش آن و باید که دهن بر آب کند تا گرد
آن بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهة چشم بیامیزند ناخنه و سبل
و سپیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم زیاده کند و لطوخ
آن خشک گرداند بغایت و بواسیر و ناصور که در مقعد بود و چون
با رازیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل سرشند یا
با سرکه بپزند سودمند بود جهة ریشهای اعضای خشک مزاج مانند ریش
دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوش و سرها و نمو سودمند بود جهة غلظ
اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و مداوای وی
بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه
معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق
و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب

و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرقهای چرب بیاشامد و بدل
آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر بود **زنجفر** یا دیو زنجرف
خوانند و آن بیش از ای صفر و آن مخلوق بود و مصنوع بود آنچه مخلوق است
یونانی قناباری گویند و آن قنابر بود و آن از گوگرد و زیبق سازند
و آنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی که بمعدن زیبق رسد و مستحیل شود بزنجفر
و قوت زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوت شادنج و طبیعت وی
معتدل بود در حرارت و در وی قوتی محلل بود و گویند گرم و خشک است در
دوم گوشت در ریشها برویاند و مرهم در دم حاد بود و جالینوس گوید سرد است
در دوم و خشک در دوم جگر و معده را نافع بود و دانهای که در سر و لب پیدا شود
و چون با اسفیداج رصاص و روغن گل بسرشند و بدان طلا کنند بغایت کامل
مفید بود و نافع بود و چون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد و جراحتها
ي باصلاح آورد و اگر در ذرور کنند بر آنکه نافع بود و بر ریشهای عفن و دردها
چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر بود از شادنه
و قطع خون رعاف بکند و وی از سموم قتاله بود چون بیاشامند همان علاج
شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بچیزهای چرب و نمکها و آنچه در مداوای
زیبق گفته شد و گویند بدل آن مرداسنج است و گویند بقوت شادنج است
اسفیداج **زن** ذو مراست و گفته شد **ذوفرا** تخم شخر است و گفته شد
در خواص صفت آن لیکن طبیعت آن گرم و خشک بود و در سم المحلل نفع بود و گزندگی
عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مخفف منی بود و در سم جرب و نکه
را نافع بود و مقوی بدن بود و در دیسیزه و ریش را نافع بود و چون با عسل کف
گرفته بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام خراز را

نافع بود و شپش بکشد **زوان** شیلم است و گفته شود **زادوق** زادوقاست
و گفته شد **زوفا یابس** گیاهی است بکوه بر کرخا، یکی با منبوع جبلی بود و بستانی
بود و بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود
بزوفاء مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و لطیف بخار طبیخ وی
چون با انجیر بود جهت دوی گوش نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل
کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
و چون با آب و انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهت
ورم شش گرم و ربو و سرفه کهن و نزله که از سر ریزد بحلق و سینه و دشواری
نفس و کرم بکشد و حب القرع بیرون آرد و اگر با عسل لعوق کنند همین عمل
کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش روده و عرق النسا را
سودمند بود و مفلوج را نافع بود و درد معده و سینه و پهلوها و داءها
و تشنج احشا و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند
مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با قردمانا یا ایرسا خلط کنند مسهلی قوی بود و چون
با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازاند و با شراب بیاشامند جهت دود وز
متواتر استسقا و گزندگی جانوران نافع بود و چون با آب بپزند و
بر چشم نهند سودمند بود جهت نزول آب و معتقد از مستعمل از وی چهار درم
بود و انگلی گوید مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب و بدل
آن بوزن آن برسیاوشان و نیم وزن آن فرنجمشک و زوفا بود **زوفا رطب**
وسخیت که بر دنبهای میش آدمی جمع می شود بسبب گیاهی که میش
داود و آن از متوعات بود و چون بجوشند بسبب حدت و قوت آن شیر
و شیر بر دنبه ایشان جمع می شود و باید که روان بود آنرا بپزند و بقوام

آورند

آورند و گویند هرگاه که ایل افعی انجوزد و قوت طبیعت ایل بحت است
حرکت کند تا دفع ضرر سم بکند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کف
کرده و آنرا زوفاء رطب خوانند و این نوع نجابت قوت بود و طبیعت
زوفاء تر گرم است در سیم و گویند در دوم و تر است در اول محلل اورام
صلب بود و چون بدان ضماد کنند و با بابونه و انجیر بر سپرز ضماد
کردن سودمند بود و محلل صلابتی بود که در حوالی مقعده و رحم باشد
و نافع بود جهت سردی آن و سردی گرده و چون با اکلیل الملک و مسکه
بپالایند و زنان بخود بر گیرند حیض براند و بچه آسان بیرون آورد و چون
با پیه مرغابی بیامیزند ریش گوش و ریش قضیب و مقعد و رحم و پیرامون آن
سودمند بود و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید موافق صداع بود و مصلح
وی روغن گل و سرکه بود و مولف گوید آنچه مصنوع بود صنعت آن بکرد
و پشمهایی که در میان پایهای گوسفند باشد و چرک آن در دیگی کنند و بجوشانند
با قدری آب و چرکها که بر سر آید دور کنند تا سرد شود آنرا بردارند و
استعمال کنند و گویند بدل آن مغز ساق گاو بود **زهرالحجر** جراد الصحراست
و گفته شد **زهم** روز باد است و گفته شد **زهرة الملح** نباتی است که در نیل
مصر بر روی آب بود و در آبهای ایستاده و بهتر آن زرد بود و در زمینهای
شور نیز روید و بهترین آن زعفران رنگ بود که بغایت منتن بود و
طعم وی شوری و گزندگی بود و محلل و ملطف بود و مصلح ریشهای پلید بود
و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و شراب
بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند
صرع را نافع بود و فی الجمله در حدت و تلذیع مانند نمک بود **زهرة النحاس**

آن چیزیست که چون مس بگدازند و در گوی از زمین ریزند و آب باران
ریزند تا بپزد و اجزای مس جمع شود آن آب چون گرم شود کفی گردد
مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن بود که سفید بود و وی
اکال و لذاع و قابض بود گوشت زیاده بخورد و گری کهن شده زایل کند
چون سحق کنند و در گوش دمند و مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک
کند و ورمها را تحلیل دهد و ریشهای پلید عفن را باصلاح آورد و چون
با شراب بیامیزند و بدان نحل و ورم ملازه بگدازاند زیتون آنچه
رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده
بود و نباتست سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از
انواع زیتون بدهد و طبیعت وی گرم و خشک بود و زود تر از
سبز هضم شود و چون با استخوان بخورد کنند جهت ربو و درضهای شش
نافع بود و لیکن خوردن وی بیخوابی آورد و صداع و خلطی سوداوی
از وی متولد شود و اولی آن بود که در میان غذا خورند و زیتون که
بعضی سردی میکند و مقوی معده بود و اشتهای طعام آورد و حاجت
را زیاده کند و قوة ذکر بدهد و پشت را محکم دارد و گرده را پاک
کند و سنگ گرده و مثانه را نافع بود و زیتون کوهی گرم و خشک بود
و آنرا اتم خوانند و زیتون الما آنچه نارسیده بود تند بود و قابض
و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت قوت اشتها بدهد و معده
خاصه چون سرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکن پاک
گرداند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را دباغ

کند و قوت شهوت غذا بدهد خاصه نمکسود و اما دیر هضم شود و غذا
بد دهد و چون در سرکه نهند زود هضم شود و شکم سخت بود و غیر نمکسود
اسحق گوید چون بیخ درم از آب وی بپاشانند نافع بود جهت قرحه صفرا
ن و گوید مضرست به شش و گوید اصلاح وی بعسل بود و عصاره زیتون
چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن باز دارد و مغز استخوان
وی چون با پیه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن نهند زایل کند و نمک
آبی که زیتون در وی نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان
و دندانی که متحرک بود محکم گرداند و آنچه تازه بود و بلون یاقوت
بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود
تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیف تر از آن بود که در آب تنها
نهند زیت یا پارسی روغن زیتون خوانند آنچه شیرین بود از
زیتون رسیده گیرند طبیعت وی گرم و تر بود که معتدل و آنچه از
ن زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون
سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود
در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون
بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالها سودمند بود جهت حمره
و شری و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و بوی
سیر زایل کند و اگر هر روز در موی بمالند رها نکند که زود سفید گردد
و آنچه زیت کهن بود بقوت روغن خروع و آنچه تازه بود گرم بود
باعتدال میل بر رطوبت داشته باشد بر اگر بشویند معتدل بود در میان
تری و خشکی و نشستن وی چنان بود که در آب بریزند و بدست بزنند

چند نوبت و صافی کنند بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گوید زیت
گرم است در دوم و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و
بر نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه گفته شد موافق در داءالثعلب و عرق
النسا بود و با جوارش خوردن دو درم مسهل بود و با آب گرم استعمال ن
وقی کردن گزند زهرها بکند و زیت الانفاق زیت الاصح گویند و بهترین
آن شیرین تازه بود و معده را نیکو بود و بن دندان و دندان محکم
دارد و چون در دهان زمانی نگاه دارند و منع عرق بکند و چون در دیگی
مسین کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند حضض بود
و مجموع زیتها منع سمها بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و تلیین
طبیعت بکند و جهت قولنج که آن از ورم امعا بود یا از سده که عارض
شود از رجیع یا سر بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن که در چشم وی
باد سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ بارد یا سر باشد چون در
چشم کشند زایل کند و قوت باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت
یک سال کهن گردد و هر چند بگذرد فاضلتر بود و اگر بر گزندگی عقرب
گرم کرده بمالند در حال درد ساکن کند و بدل زیت کهن گویند روغن
خروع است و گویند روغن جل و در ادویه قال زهرالبحر **زیتاد** ثقل
زیت است و یونانی امریقی خوانند و بعربی عکرالزیت و پارسی دردی
زیت و چون بیرند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و منفعت وی در
باب عین در صفت عکر گفته شود **زیت رکابی** زیت انفاق است و اهل
عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آورند از شام و اهل
مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته شد منفعت آن در زیت **زیتون الجبلی**

و زیتون الکلب زیتون بری است و گفته شد در زیت انواع زیتون
زیتون الارض مازریون است و گفته شد **زیزفون** نوعی از درخت
عنزا است در دمشق که بر نمی دهد و گویند عنزا آنست و صفت
عنزا در عین گفته شود **زیت السودان** گویند زیت الرجان است
و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوع
یک نوع بزرگ بود خارناک و ثمر آن مانند بادامی کوچک بود و روغن
از آن میگیرند و بپارسی درخت ویرا ارجن خوانند و یک نوع دیگر
بادام کوهی است و بپارسی انجوک گویند و بعربی لوز البر خوانند و
گویند زیت سودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد
سودان آورند و نفایت گرم بود و سودمند بود جهت دردها و علتها
سرد اما منفعت لوز البر در صفت جلوز گفته شد **زیر** کتان است و
گفته شود **زیز** صرصر است و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ بپارسی ویرا
جوواسک گویند و شب آواز کند و در صاد گفته شود منفعت آن **زیبق**
یا زیبق سیماب گویند و ویرا نام بسیار است اکریان الغیان العبیط
الزمنزم الحی الماء السحاب النور الزوا و ورق الروحانی عین الحیوان اللبن
الحل الدهن الابق الغراد الروح النافذ الطیار این مجموع بزبان اکریان ست
و بپارسی جیوه گویند و بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشند
و نفایت جهنده باشد و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند تا بیرون آید
و چون کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند و طبیعت آن گرم و مخوف
بود و گویند سرد و تر است در دوم و وی مصدع و قابض و معقول بود و
جهت قمل شپش خصوصیتی دارد و فرادان حیوانات مجین بکشد و قردان

بشیرازی که خوانند و باروغن جهة جرب و حکه نافع بود و خاکستر وی چون
با طعام برشند موش را بکشد و همچنین بار که بر جرب و حکه طلا کنند نافع
بود و دخان وی رنجهای بد پدید آکند مانند فالج و رعشه و کزی و عقل
را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و حبس انداها پیدا کند
و بوی دهن و خشکی اعضای دماغ و در موضعی که دود وی بر رود
مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر بگریزند بمیرند و زیبق مصعد
کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند و باشد
که بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن بود که میلی از رصاص در گوش وی
کنند تا زیبق بوی چسبیده شود و بیرون آورد و آنچه نه مصعد بود و
نه مقتول چون بیاشامند در حال از نشیب بیرون آید و مضرتی زیاده
نرساند چون زنده بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج
کسی که مرداسنگ خورده باشد کنند و مؤلف گوید صنعت تصعید بسیار است
اما این یک نوع گفته شود بستانند زیبق و پانزده با نیم وزن اسرب یا
قلعی و بسایند با همچندان زاج سوخته و همچندان خشت پخته و بوزن مجموع
نمک بریان کرده و همه را بر صلایه بسایند و آب حامض اترج بر آن
می ریزد آهسته آهسته و می ساید تا بغایت سوده گردد پس آنرا بریان
کند و شیشه بگل اندوده کند یا دیگی نو بگل اندوده و در سر آن نرم
نهند و هفت نوبت چنین کنند بعد از آن بسایند و در شیشه بگل حکمت اندوده
کنند و تصعید کنند سه نوبت تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم
قاتل مهلک بود نعوذ بالله من شره **باب السین**

ساذج صاحب منهاج گوید هندی بود و وی بود هندی را

ماهمستان خوانند و مالاثرون نیز گویند و آن ورقیست
مانند ورق گردکان و بر روی آب رود نشود و بوی انجی بود
مانند عدس الماء بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی بزردی
مایل بود و یک روی دیگر بسبزی و آنچه قوی بود و لون وی سیاه بود
برنگ قرنفل بود و طبیعت ساذج گرم است در دوم و از خواص وی
آنست که بر جامه آگنند از سوس ایمن باشند و اگر در زیر زبان نهند
بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و در [illegible]
و درد سپرز و روده را نافع بود و مقوی بدن بود و مسکن و درد معده
و بادی که در روده متولد شود و دشواری زادن را نافع بود و مشیمه
محتبس را بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد و با شکر بر شکم طلا کنند
و حیض و بول براند و سودا را سودمند بود و درد دل و خفقان را نافع
بود و بول براند و بوی بغل زایل کند و در قوت نزدیک سنبل الطیب
بود الا از وی نرم تر بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و محق
گوید مضر است به شش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلحش
شراب بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه یا طالیسفر
ساذاوران قفطار خوانند و معنی ساذاوران بپارسی سواد القضاة
بود و ختم الملک نیز گویند بشیرازی بهک وران خوانند و صاحب
منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در
اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد و مؤلف گوید آن
چیزی که در میان درخت بطم کهن می باشد و آنرا آب بن خوانند و صاحب
جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که

بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک در سیم و گویند
گرم است خون را ببندد خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخور دیر
کرمش خاصه چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند
سم خون ببندد و نیز قطع اسهال بکند و اگر زن بر شد و فرزجه سازد
و بخور برگیرد قطع خون رفتن بکند و قوت عروق و آورده آن
بدهد و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند و چون حقنه کنند با آن
همین عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق مورد سبز مقدار دو مثقال و یک
درم با پنج درم روغن مورد اضافت کنند و زن موی خود را بدان
غلاف سازد و با بن موی با آب مورد که آن در وی حل کرده باشند تر
کند چندانکه بخورد و قوت موی بدهد و از تساقط منع کند بخاصیتی که در
وی است و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده و امعا را پاک کرد این
و اگر بر ورم خفیه و ذکر بر که حمری طلا کنند نافع بود و بعضی
گویند بخاصیت موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود بسر
و مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج و دو دانگ
پنج یک **ساج** شریف گویند درختی است در هندوستان و بیخ درخت از
وی بزرگتر بود و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک
بود چون بسوزانند و در آب ماميثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و
بر بیزند و در چشم کشند قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون
چوب آن حل کنند با آب سرد در سنگ و بمالند بر سر صداع گرم را زایل کنند
و همچنین بر ورمهای صفراوی و دمویی مالیدن بگداز از خاصه چون با آبی
که طبیعت وی سرد باشد و از ثمر وی روغنی سازند که معروف بود بدهن

الساج

الساج و غش نافه مسک بدان کنند و در آن عوض کنند و پیدا نباشد
الا وزن آن زیاده کند و نشاره چوب وی چون بیاشامند کرم از
شکم بیرون آورد بخاصیتی که در وی است **سالبقه** بر سیاوشان است و
گفته شد **سامارشت** بزر الانجره است و گفته شد **سام ابرص** صدا و اخوانند
و صاحب جامع گوید وزغ و سهو کرده است و وزغ سم مهلک است و
سام ابرص موذی نیست و لیکن از وی مار تنک خوانند و باصفهانی مالوالی
و طبیعت آن گرم و خشک است و بهترین آن بود که در بستانها بود و گزندگی
عقرب چون بشکافند و بر آن نهند در د ساکن کند و گویند چون خشک
کنند و با زیت بیامیزند و طلا کنند موی بر سر کل برویاند و بول وی و
خون وی فتق کودکان از الغایت سود دهد چون بیزند و بدان بشنند
و همچنین بول وی و خون با قدری مسک در سوراخ قضیب کودکان
بچکانند بغایت فتق را سود دهد و جگر وی چون بر سوراخ دندان
نهند درد ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون آورد
ساسالیوس سسالیوس است و سیسالیوس نیز گویند و گفته شد
ساطل شاطل گویند و شاتل نیز گویند و گفته شود **سابزنج** دسابزک
نیز گویند و آن لفاح است و گفته شود **ساطریون** سوفطریت و گفته شود
سالامندرا نوعی از عصابات است و چهار پای دارد و در کان نوشادر
بسیار بود و دم وی کوتاه بود و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد
و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اگر سر دم آن سیاه بود و
گویند سنگ چون بروی زنند کار نکند و از جمله سموم قاتل است مانند
ذراریح و معالجه وی مانند معالجه ذراریح بود و علامات کسی که آن

درد معده سخت بود و ورم شکم و کزاز و احتباس بول بکند و ورم زبان
و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه کردد مانند بادنجان و منفعت
وی در باب حادر و دون کفته شد **ساق البقر** چون بسوزانند و کوبند
و بیاشامند نافع بود و جهت شکم خون رفتن **سبستان** مخاط و مخاط
کویند و معنی سبستان اطباء الکلبه بعربی دبق خوانند بهترین آن
بجرینی بود که تازه و فربه و صمغی بود طبیعت آن معتدل بود و کویند سرد
بود و کویند کرم و تر بود نافع بود جهت سرفه که از کرمی و خشکی بود و
سینه و حلق را نرم دارد و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود
و منقی بدن بود و مقوی آن و امعا را از اخلاط پاک کند و دراد و نیز
مسهل نیکو بود فعل وی و تبهای کرم که سبب وی خون با صفرا بود
و آنچه از بلغم شود بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی بیست عدد بود
لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و کویند مضر بود بجکر و مصلح وی آب
عناب بود **سبج** صاحب جامع کوید سنکی است سیاه براق که از هندوستان
آرند و صاحب منهاج کوید آن چیزی است بلکه سنکیست مانند کهربا در حج
لیکن سیاه و براق بود و مولف کوید آن دو نوع است یک نوع از دربند
قفجاق آرند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد کردد و سبج میشود تا بجز
شدت هوا و یک نوع از خیلان آورند و آن کانی بود بهترین آن
دربندی بود و بپارسی شبه کویند و بترکی کویند و بشیرازی شوق
کویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شریف از خواص او روده است
که هر که آن با خود دارد از چشم بد ایمن بود و اکر از جهت اوردمرا از
سر آویزد درد سر زایل کند و مجربست و ارسطاطالیس کوید کسانی که

مسن باشند و در چشم ایشان ضعف باشد مانند خیالی یا مانند مکسی یا
همچون ابر چیزی برابر چشم ایشان آید و چیزی کند آمیز از وی
بسازند و برابر نظر خود دارند و منظور نظر خود کردانند آن زحمت
زایل کند و از نزول آب ایمن باشد و هر که مهره از وی با خود دارد
از علت آتش ایمن بود و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید
و قوت باصره بدهد **سبع الارض** شعر الجن است و کزبره البیر نیز
کویند و آن پرسیاوشان است و کفته شد **سبع الشعرا** کویند افتیمون است
و کفته شد **سبخاط** یاسمین است و کفته شود **سبخنوس** خلال المامون کویند و
آن ادخر است و کفته شد **سبخ** کرم و خشک بود مقوی معده تر بود و
سده جکر بکشاید بتلخی که در وی هست و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع
بلغم لزج غلیظ از معده بکند و سده بکشاید و بادها بشکند و مصروع را
نافع بود و مضر بود بجکر و دی مزاج و تب آورد **سدی** بلغت اهل مدینه
خلال است و کفته شد **سدوی** ثلج است و کفته شد **سدر** بپارسی کنار
کویند و آن دو نوع است یک نوع خار دارد و یک نوع نه و آنچه خار
دارد آنرا ضال کویند و آنچه خار ندارد عبری خوانند و در منهج کفته
شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و پهن بود و طبیعت آن کرم و
خشک دخان وی بغایت قابض بود و صاحب منهاج کوید صمغ وی جرا ز
زایل کند و موی را سرخ کرداند و بلغم ورم بود و محلل و اسحق کوید دود و ر م
از وی مقوی امعا بود و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود **سداب** بیخ
خوانند و سعاب نیز کویند و آن بستانی و بری و جبلی بود و بهترین
آن بستانی بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته باشد و طبیعت

آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در
سیم و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در سیم و طبیعت بری در درجه
چهارم و گویند در سیم و نبات آن مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود و
بهق زایل کند و ثآلیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خار
بود چون بران ضماد کنند فالج و عرق النسا و مفاصل خوردن و ضماد
کردن نافع بود و بار که ضماد کردن بر بینی جهت رعاف خون بر بندد
و چون ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قاتله کند
و هوام و ضرر جانوران بود و چون با شب خشک بر بیزند و بپاشند
مغص را ساکن کند و چون استعمال کنند چنانکه ذکر رفت درد دفع سموم
و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض
شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت
بپزند و بدان حقنه کنند که آنرا قولون گویند و تنح رحم و نفخ معا [illegible]
را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج زنان [illegible]
بمالند سودمند بود در درجه که از اختناق بود و چون با زیت بجوشانند
و بپاشند کرم را بکشد و چون با نمک بود و غیر نمک روشنایی چشم
زیاده کند و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کنند بر که و عضو
کل صداع را سودمند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز
دارد و چون با نطرون بهق سفید را بدان بشویند صحت یابد و با
انجیر با استسقا لحمی ضماد کردن سودمند بود و چون ضماد کنند ادرار
غار نافع بود جهة ورم گرم که در انثیین عارض شود و چون با عسل
بر قوبا بمالند سودمند بود و عصاره وی چون در پوست انار گرم

کند

کنند و در گوش چکانند جهة درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه
و عسل بیامیزند و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و استعمال ج
ورد و غش کل بر حمره و نمله و ریشهای تر که در سر بود بمالند نیکو بود و
شربت کو بید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چون هر دو زنک درم از
وی بیاشامند و اگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با [illegible] درم عسل
بیاشامند فواق را زایل کند و مجرب است و اگر بیاشامند یا ضماد کنند جهة
گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت سودمند بود و وی
دافع زهرها بود و [illegible] گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم
وی چون بکوبند و یک درم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین
بغایت نافع بود جهة فواق که از بلغم و سردی که در سر معده پیدا شود
و بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیاشامند قولنج
ریحی را سود دهد و چون بپزند در زیت و در مثانه تکمید کنند
عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید چون سحق کنند بغایت
با پوست سداب جبلی را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند
اگرچه کهن شده باشند و عصاره سداب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند
و بر موضع داء الثعلب نهند موی بر رویاند و هیچ معالجه نیکوتر ازین
نبود و اگر با آب ورق بستانی اندرون بینی کودکان طلا کنند سودمند
بود جهة صرع کودکان که آنرا ام الصبیان خوانند و سداب منی را
خشک کند و منقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن
وی و مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن انیسون بود مقدار مستعمل
از بستانی یک درم بود بزرگان را و کودکان را از قیراطی تا دو قیراط [illegible]

بدل الستاني فونج ونعناع بود وگويند سيسنبر بري جون بكوبند وبر
عضوي ضماد كنند كه ورمي گرم حادث شود واز خوردن وي
حرقتي والتهابي سخت پيدا شود ومداواي وي بقي كنند وآنجه از
مداواي دفلي گفته شد **سرمق** سرمج نيز گويند وآن قطف است
وگفته شود **سربقون** امربيقون است وآن زنجفر سوخته است
وگفته شد صفت زنجفر **سرخس** جيلدار وكيلدار وجان وسعز
وكيلكان گويند وبيوناني نطاوس گويند وبلفظي ديگر فلجون و
آن نر وماده بود وقوت هردو مانند يكديگر بود بهترين آن
بود كه سياه وبزرگ بود وجون بشكنند اندرون وي فستقي
بود طبيعت وي گرم وخشك بود در دوم گرم كدو دانه وكرمهاي
ديگر بكشد وبيرون آورد وجالينوس گويد جهار مثقال از وي با
ماء العسل بياشامند حب القرع را بكشد وبخرده بيرون آورد
وزنده بكشد وجون بر جراحتهاي تر نهند خشك گرداند بغايت
وديسقوريدوس گويد جهار درم از وي جون باشراب بياشامند
حب القرع بيرون آورد واولي آن بود كه بيش از آن سير خشك
بخورد واگر سه درم با شراب بياشامند كرم دراز بيرون آورد
ودرونس گويد ريش گرده ومثانه را نافع بود وعرق النسا را
نقرس ودرد مفاصل را سود مند بود جون با عسل بياشامند وصاحب
منهاج گويد شربتي از وي دو درم بود واين مقدار با دو بهاكه
فاملات دود بود خلط كنند عمل كند والا نكند وگويند مضر بود
بگرده ومصلح وي شيخ ارمني بود وگويند بدل وي تخم شرم بود وگويند

مصلح وي شيخ ارمني بود وگويند بدل وي تخم شبرم بود وگويند مصلح
وي شاه بلوط است وسنگ سفيد وبدل آن شيخ ارمني بود **سرد**
خلال است وگفته شد **سرباد** بجشك است وگفته شد **سرطان**
بهترين وي خرجنگ جويي آن بود كه بزرگ بود ودر آبهاي شيرين بود
طبيعت وي سرد وتر بود مسلول را سودمند بود خصوص بشير خر و
جون هضم شود غذاي بسيار دهد وخاكستر وي شقاق پاها كه سبب
آن از سرما بود سود دهد وكلف وبهق زايل كند وبرگزندگي سگ
ديوانه بار كه استعمال كنند در غايت كمال سود مند بود واگر ناخطا
وگنه ور بود شايد كه يك جزو وخطيانا يك جزو واگر با عسل
استعمال كنند همين عمل كند وبرگزندگي عقرب ورتيلا خوردن وضماد
كردن سود دهد ومحلل اورام حاره بود جون بروي نهند وخاكستر
وي شقاق مقعد را نافع بود وسرطانات جون خام بكوبند وسحق
كنند وبا شير خر بياشامند گزندگي عقرب ورتيلا وجانوران را سود
دهد وجون بپزند وبخورند ومرق آن بياشامند قرحه شش را سود
مند بود وجون بكوبند بادروج ونزديك عقرب برند عقرب بميرد
وشريف گويد اگر بياشامند مقداري درم بول وحيض براند واگر
بيخار ان خام سحق كنند وبآب بشويند وغرغره كنند بدان مقدار سكرجه
حلق ووجع لوزتين سود دهد وساكن گرداند واگر جشم وي بياويزند
بركسي كه تب غب داشته باشد شفا يابد وبصري گويد گوشت سرطان
نهري ومرق آن باه را زياده كند ومسلول را سود دهد وگويند
جون با حشيش شعير بپزند سود مند بود جهت ابتداي سل كه از خشكي

سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید دشوار هضم شود و غذای بسیار
دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند بختنی نیک و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات خشک بوزن
آن صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند سرطانات خشک شسته
و ملسوع بعرق آن غرغره کند صحت یابد و اگر پای سرطانات ببندند
از درختی میوه دار مجموع آن بیفتد بی علتی و اگر بسوزانند و طلا
کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و صاحب مستغنی گوید
غسل وی چنانست که پایهای وی ببرند از بند و شکم وی بشکافند
و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن بپزند با ماش یا جو مسلول
را سود دهد و صفت سوختن وی چنانست که دیگی مسین سرخ
بر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته
گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود و بعد از طلوع شعری عبور
آفتاب در اسد بود و قمر هژده شب گذشته بود

سرطان بحری

نوعی از خرچنگ دریایی بحری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف
محرقات بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند و در گل
حکمت گیرند و یک شبانه روز در تنور نهند و بر دارند و آن سرد و خشک
بود در سیم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون کنند دندانها را جلا
دهد و کلف و نمش زایل کند و ریشهای چشم زایل کند و نشف رطوبات
از طبقات وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم
بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه
آن و نوعی از سرطان هست در دریا چین که چون از بحر بیرون آرند

سرطان هندی

و هوا بوی می رسد صلب می گردد مانند سنگ
سرد و تر بود و گویند خشک بود مسلول را نافع بود و باه را زیاده
کند و سرطان شیرازی کلنجک خوانند

سرجیوس

شیطرج است و گفته
شد

سرجیوس

و سراج القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن جرم
و آن نباتیست نزدیک زوفا و مستعمل وی تخم وی بود و بهترین آن
تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک در دوم قابض
بود و بخاصیت قطع خون دمش بکند و ریش روده را سود دهد و چون
بدان احتقان کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرات نیز درج الوفا
و شجرة الصنم نیز گویند و بعضی گوید شجره سلیمان بن داود علیهما السلام
و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است که آن او امیقولی
که آن حدق گویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که یونانی
لوسیماخیوس گویند و دیگر گفته است که آن را یونانی الحنیس گویند و قول
غافقی آورده است که آن نباتیست که در میان کتان روید و فقاح
وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده
که نباتیست که اوراقش مانند شعله آتش بود چون تر بود و چون خشک
شود فعل وی باطل گردد و قولی دیگر آورده است که ترنج سرد و در خانه
نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوبتی پیدا بود و
چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده
و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است که آن
جرم است و صفت بروج دریا گفته شود ان شاء الله

سرو

در طبع وی
حدتی و حرارتی و حرافتی و مرارتی و عفوصتی بود و طبیعت وی معتدل

بود در گرمی وخشک بود در دوم وگویند سرد است و ورق وی قابض و
محلل بود وخون را قطع کند وچون بکوبند وبار کرپا بیزند موی را سیاه
کند وچون ضماد کنند تنها یا با سویق چون بر حمره ونمله وورمهای گرم
که در جسم بود نافع بود وچون با موم وزیت بپزند وپا بیزند و
بر متعفن نهند مقوی بود وطبیخ وی با گر که در درد دندان سود دهد
وخاکستر وی چون بر سوختگی آتش نهند مجموع ریشها را سود مند بود
و ورق وی وچوب وی وجوز وی چون دود کنند پشه بگریزد و
ورق آن رفیق ضماد کنند سود دهد ومنفعت جوز وی در چشم گفته
شد واز آن علل وی در عین گفته شود وبول وی نیم وزن وی بنگ
انار بود وبوزن آن انزروت سرخ سرجبلی تحریر عرابت و
در عین گفته شود سرنج اسرنج گویند وآن اسفیداج سوخته بود
وقوت وی نزدیک بشد ز علکه بقوت تر از وی وطبیعت آن
سرد وخشک وقابض بود وچون با پیه با آب لسان الحمل حل کنند
قرحه امعا را سود دهد واگر با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت
در جراحتها بر ویاند وپاک کرداند از گوشت مرده وخورا باز دارد
ودر مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود سالیوس سسالی
گویند وساسالیوس وسیسالیوس خوانند وطردیون نیز گویند وآن
الجدان رومی است وکاشم رومی نیز گویند ومانند الجدان بود لیکن
دراز تر از وی بود اندکی ونبات سپید بود وآنچه رومی بود تخم
وی آن بود که ورق آن کوچک بود وبیخ آن خوشبوی بود وصمغ
آن حلتیث طیب بود وتخم آنرا کاشم خوانند وسیسالیوس نیز گویند

وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم محلل وملطف بود ودردهای
اندرونی ساکن کرداند وبلغم بسته بگدازد وگویند چهار پایان بپاشا عند
نتاج ایشان زیاده شود وچون با شراب بیاشامند منع ضررها
بکند در سفرها ودر دشت را سود دهد ومصروع را بغایت مفید بود
ومقدار مستعمل از وی یک درم بود وبو ومضیق النفس وسعال
مزمن را نافع بود خاصه تخم وی وبیخ وی چون بعسل بسرشند ولعوق
کنند معده را نیکو بود وحیض رحم را نیکو بود وسده بگشاید حیوانات ت را
وعسر البول واختناق رحم ودرد گرده ومثانه را نافع بود ودریاح خاصره
وحالبین سود دهد وگویند بول وی خردل سپید بود وگویند الجدان
الطیب مثل آن وبسیار از وی مستعمل کردن مضعف جگر بود ومصلح
وی عصاره رازیانج سطعون دو فوات وگفته شد سسغند عود
بلسان است وگفته شود سطرومون گویند گندش است وحولف
گویند آن نوعی از گندش است وآنرا در بو گویند وگفته شد در الف
واگر از آب بیخ وی دو قطره در بینی چکانند درد دندان را سود مند
بود وچون با جاوشیر وبیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند وبا بول
بیرون آورد ودوم سپرز بگدازاند وچون زن بخود برگیرد بول
براند وبچه بکشد محکم وچون با سویق ونر کر ضماد کنند بر جرب ریش
شده نافع بود ووی محرک عطسه بود وچون سحق کنند وبا عسل
بیامیزند وسعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد تا بدهان وطبیعت وی
گرم وخشک بود نزدیک بدرجه چهارم ونبات مطلق بود ودر سفید
کردن کتان وصوف بغایت نیکو بود وپادزهر آنرا کلیم سعی گویند

وقصب شوی و در صفت عرطنیثا نیز گفته شود و بیشتر اوی آنرا جوکبت
اشان گویند و بول آن در الف گفته شد سطراطیوطس نباتی است
که دیر آبها نیست و بر روی آب پیدا شود و ورق وی مانند ورق
بادرنبویه است کوچک‌تر و از نعناع بزرگتر و طبیعت وی سرد و تر
بود و چون با شامند خونی که از گرده آید ببندد و چون بار کرضماد
کنند منع آماس کنند دویم از جراحات بکند و حمره و ورمهای بلغمی را
نافع بود سطراک سطراکی نیز گویند و آن در میعه داست و گفته شد
سطاح هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود آنرا سطاح گویند مچو قثا
و امثال آن سطرکا اصطرک است و اسطرک نیز گویند سطاریون
قوسطاریون گویند یادی برابران خوانند و آن گیاهی است
که طبیعت آن گرم و تر بود و دویم سرد گفته‌اند چون بکوبند و
بر آن نهند و بر گزندگی عقرب ضماد کنند سود دهد سطاطینز نباتیست
که در سنگستانها و کوهها و زمینهای خشن او روید و مانند فراسیون بود
و بسیار بود و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان
وی سفید بود و قضبان و ورق وی فراسیون زرد بود و طبیعت
وی گرم بود در سیم بول براند و حیض و بچه فاسد کند و مشیمه بیرون آورد
و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد
و مقوی قلب و نفس بود و بیخوابی زایل کند و گزندگی سگ دیوانه
را سود دهد و چون در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود
و درد اندلس بعلاة خوانند سطوبر جلنار است و گفته شد سعد
انواع است بهترین آن کوفی بود فربه خوشبوی بستانی سفید و

بعد ازان هندی اگر سفید بود و باید که چون بسایی از وی تراشند
سفید و فربه بود و دروی از یک نوع هست که آنرا سعد دیکی خوانند
و در میان ریگ و در میان گل از زرد درکی در دخانها و بعد آن
نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت نافذ و لون وی سفید و خوشبوی
بود و آن نوع بر از هندی بود اگر اندرون وی سفید بود و
سعد ابتر کی سلاق خوانند و قرقرون هم سعدات و طبیعت
وی گرم است در اول و خشک در دوم مسخن و مجفف بود پی آنک
بکند و در وی قبضی بود و لون را نیکو گرداند و بوی دهان
خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل کند و دلها
که مشکل بود عجایب سود دهد و ریش دهن زایل کند و ایلن معده
و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و کند بینی و دهن و قلاع و
استرخاء لثه را نافع بود و حفظ بیفزاید و مسخن معده بود و حکه و تقطیر
البول و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم و تبهای کهن و بواسیر اعظم
نافع دارد و ... را سود دهد و حقنه او مستعمل از وی یک درم
بود و در وی قوت مسهله بود و کرمهای درا از وجب القرع بیرون
آورد و چون با شراب بیز بنو حقنه او ده درم از آن شراب با بان حقنه
و وی مضر بود بر فد و حلق و مصلح وی آن بود که با قند یا صندل
با میزند و ابنخ گویند مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و
سعد سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی
از سعد هست که بر نخیل مانند و چون بخایند برنگ زعفران بود و
چون بر پوست بطوح کنند در زمان موی بسترد سعتر سرخ است

وگفته شد سغنین و صعتین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود سفرجل
بپارسی آبی گویند و به ترکی بیوا و یونانی قود و ساجیلا خوانند و بهترین
وی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و
گویند در آخر دوم و گویند در سیم و شیرین وی سرد و تر بود و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابض تر بود که شیرین و شیرین
بول براند و ترش مقوی و قابض تر بود و گل وی مجفف و سفرجل
منع سیلان فضول از احشا بکند و عصاره وی نافع بود جهة انتصاب
دابو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و
مقوی معده بود و آب وی فاضلتر از جرم وی بود در تقویت
معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار در وی زیاده
تر بود و در شیطاریا را سود دهد و خون دفش باز دارد و دهن
حرقت بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بعد از
طعام خورند شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشند طعام
هضم نشده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و طبیخ
وی حقنه کردن شقاق مقعده و رحم را سودمند بود و بوییدن وی مقوی
دل و دماغ و قطع غثیان و قی بکند و اگر بسیار خورند درد اعصاب و
قولنج و حصف تولد کند و آنچه نارسیده بود دیرتر هضم شود و مصلح
وی رطب العسل بود سفد اسفد فی ذیل اسعدات و گفته شد سفادیکوس
نوعی از پیاز بری است و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود
و خام خورند و پخته خورند سقن بپارسی سیلان گویند و آن عسل
رطب است و مویز دبس گویند سقولوقندریون اسقولوقندریول

گویند و گفته شد در الف صفت آن و اما منفعت آن اینجا گفته شود و یونانی
اسقلنیس گویند و سقلینوس خوانند و المنوان نیز گویند و قیطارثغا
هم خوانند و مولف گوید شرادی زنگی دارد و خوانند و بانی صحیح
بود مشابه برگ بوه الر و طبیعت آن گرم است در اول و خشک
در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی محلل و لطیف بود
و عظم جهة سپرز نافع بود چون برگ بزنند با سکنجبین و جمل روز با بای
بیاشامند و فواق و ریاح را سود دهد چون بخور کنند و با شراب
بیاشامند و تقطیر البول را نیز سود دهد و سنگ گرده و خنازیر را
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و دیسقوریدوس گوید نسیان و
فالج و لقوه و دوار سوداوی و صرع را نافع بود و فوفلس گوید صلابت
سپرز و غلظ آن سودمند بود و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و
لقوه و سکته نافع بود و گویند از خود بیاویزند منع آبستنی بکند و
اگر با سپرز است بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی
مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن
آن کادریوس است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن تخم
کرفس است سقمونیا محموده است و آن عصاره گیاهی است که برگ آن
به لبلاب ماند و درازی نبات وی مرکز یا چهار گز بود و شاخهای وی
بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین آن صافی و سبک
و متخلخل بود و به لون ابریشم بود و چون در دست بمالند شود و
سفید بود در آب زود کحل شود و چون حل شود مانند شیر بود
آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود یا زرد و کم تخت بود و بر انگشت فرو

گوبن

نشود آن منفع بد بود و تا در میان سیب دبه مشوی نکنند نشاید که استعمال
کنند و مولف گوید مشوی کردن وی چنانست که در کیر کتان کنند
و بر با سیب خالی کنند و در میان آن نهند و بر آن باز جای نهند
و بر جو گل محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود
بنهند و رها کنند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند و در سایه
خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده از پوست بود و بهق
و برص و کلف طلا کردن و محلل جراحات بود چون با عسل بر آن
طلا کنند و جرب در تر کهن شده با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود
و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از طسوجی تا دو دانگ
بود بر حسب مزاج و هوا و باد و بر از طسوجی تا دانگی بود و بر
گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود
باحشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهای
طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و انیسون و دو قوت ناشسته
و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند از
وی مقدار بسیار و آن یک درم اول احساس کند بعد از آن کرب و
غثیان آورد و عرق سرد و اسهال با فراط آورد و باشد که بکشد
و اگر زن بخورد بر کیر دبه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شیخ
گوید یک جزو از وی با دو جزو تربد با شکر تازه بیاشامند نباشد
گرم بزرگ و جو بیرون آورد و مجرب است و اصل نبات وی چون
بار گیرند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع

بود و رطوبت بیخ وی چون برشته باشد بخورد بر کیر دبه بکشد و چون با عسل
و زیت بیامیزند و بر جراحات نهند بگدازاند و چون با سرکه بیامیزند
و بر جرب ریش شده بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن
عظیم نافع بود و هوا و ای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد بیوع و
سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب
منهاج گوید بدل وی خرنوع بود و گویند بوزن آن و مولف
هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در مسهل صفرا چند انک امتحان
کنند و قوت سقمونیا تا سی سال باقی بود سقاقل اشقاقل است و گفته
شد سقولوقندریون توم بری بود و اگر اسقولوقندریون گویند و گفته شد
و سقولوقندریون نیز گویند و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
چهارم و ملطف و مفتح بود و جراحتهای عظیم خبیث با صلاح آورد و
منفع عضلات و انکو بود و باقی منفعت آن در نیکی گفته شود سقنقور
و دیگر جای است و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل التمساح است و
آنچنانست که نهنگ بر لب رود نیل خایه می نهد و بچه می آورد هر چه
در آب می افتد بود و آنچه در خشکی و ریگ می ماند سقنقور بود و
وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی از نر و ماده نیز
متولد می شود و صاحب جامع گوید گوشت وی بیشتر در جاذستان
بود و در شدت سرما از آب بیرون آید و در بیابان نهند و صیاد
بود و سد و صید کنند و این قول خاص صاحب جامع است و منقول
از این جمع می کنند که سقنقور در رمل کنار نیل یابند و نزدیک آن بود
و دل در بیابان نهاد و سر و دل یمن بود و سر سقنقور باریک و کشیده و دنب

ودل زردی بود که سرخی وتری زند وپوست وی املس بود ومحمد بن احمد
التمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب دارد باشد وماده
آن دو فرج ومولف گوید که سقنقور دیدم نر که قضیب وی را
دو شاخ بود اما بن آن یکی بود ونر آن دو خصیه دارد مانند خصیه خروس
وبهترین آن بود ومن دران موضع بود که از ان خوردن ومادهٔ وی
بالای بیضه در رمل دفن کند وبحرارت آفتاب تمام شود وبچه
بیرون آید وغذای وی در آب ماهی بود ودر بیابان عظایات وغیر
آن وصاحب جامع گوید که از اهل صعید شنیدم ودر بعضی کتب خواص
یافتم که سقنقور بصیاد رسید وعضوی از ان صیاد گزید طلب آب
کند اگر آب یافت در آب رفت واگر نیافت باشد در بول خود غلطید
صیاد مرد در حال سقنقور سالم ماند واگر صیاد پیش از وی در آب رفت
یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتاد ومرد در حال وصیاد سالم
ماند واین از خواص عجب است واختیار واجود وی نر بود که در وقت
بهار صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان وبهترین اعضای وی
ناف وگرده بر گرد آن وگرده وبن دنب وپیه آن بود وگوشت کمر
شاید بود ومن یکی بود وبهترین آن بود که از حوالی ناف بگیرند و
گرده وپیه با وی بود ونمک دی باید که نیاسای بود که سرخی مایل بود ود
برنج جسپیده بود وآنچه سپید وبیزان بود نمک بکرد بود وسقنقور
چون تازه بود گرم وتر بود در دوم وچون نمک سود کنند وخشک
گردد حرارت وی زیاده شود ورطوبت کمتر وصاحب منهاج گوید
گرم بود در دوم وخشک بود در اول وموافق کسانی بود که مزاج

ایشان سرد وتر بود وکسانی که مزاج ایشان گرم وخشک بود موافق
نبود وبلکه مضر بود واگر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود از آنچه در
مرکبات مستعمل کنند وشربتی از گوشت وی یک مثقال تا سه مثقال بود
بحسب مزاج کسی که مستعمل کند وبن وی ونمک وی ووقت استعمال بالله
افضل بود واولی آن بود که اگر تنها استعمال خواهد کرد سحق کنند وبر سر
شراب کهن یا با ماء العسل یا لحنه یا منقع زبیب یا بر سر زرده تخم مرغ نیم برشت ن
جوان کنند ویا شامند وهمچنین نمک وی در اطعمه یا می از یک درم تا دو درم
بود بحسب مزاج کسی که استعمال می کند اگر بر سر زردهٔ نیم برشت بکنند تنها
یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن این شغل را نهایت بکند بود وسقنقور
سود مند بود جهت مرضهای عصبانی سرد وکی واگر در مجامعت ضعفی
وتقصیری بود ونمی بیفزاید قوت شهوت بود هد خاصه به گردهٔ وی
وگویند چون یک درم با شراب بیاشامند از حوالی گردهٔ وی شهوت
باه بجنبش برانگیزد که ساکن نشود مگر چون مرق عدس با عسل یا تخم کاهو
بآب بیاشامند ساکن گردد وبدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است
ومولف گوید در ادویه بای چند آنکه امتحان کرده شد هیچ ادویه خصی
الثعلب نرسد خاصه چون با شراب بیاشامند وگویند سقنقور در هندوستان
می باشد ودر بحر قلزم نیز گویند ودر بلاد حبشه نیز می باشد اما این
نوعها مشهور نیست وگویند بدل وی خصی الثعلب است با خولنجان ومولف
گوید اولی آن بود که بدل وی در معاجین وتراکیب بوزن آن خصی الثعلب
کنند فربه وبوزن آن قضیب گاو جوان خشک سوده ونیم وزن آن
تخم گزر کنند سکر بادی سنگ گویند ودر منهاج مراد سنگ ابلوج است

وبهترین وی آنست که سپید و شفاف بود و از طرف هندوستان آورند
و چین و آنرا قند خام خوانند و طبیعت وی گرم است در آخر اول
یا در اول دوم و تر است در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته
بود و وی ملین بود و نافع بود معده را بجلایی که در وی است و در جلا نزدیک
بعسل بود و شکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود که در عسل و جلا و تلیین وی
کمتر از تلیین عسل طبرزد بود و شکر مصلح دیاجی بود که حادث شود در
امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی جگر و معده بود و مفتح سده جگر
و مقدار شربت از وی ده درم باشد و اگر با روغن بادام شیرین
بیاشامند منع قولنج بکند و کهنه وی سودمند بود جهت بلغمی که در معده بود
الا تشنگی آورد و خونی در وی آمیزد از وی متولد شود و صفرا بر انگیزد
و مصلح وی رمان بر بود و شریف گوید چون با روغن گاو تازه نیم گرم
بیاشامند درد ناف و اندرون را سود دهد و زنان که زاییده
باشند پاک گرداند از مواد و مجربست و با آب گرم آشامیدن و
ادمان آن کردن سرفه زایل کند و آواز بگشاید و نزله را سود دهد
و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه را زایل
کند و موافق بود و مجرور و مبرود را باعتدال گرداند و محتاج مصلح
نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام کند
و سودمند بود جهت جرب حیوان چون بر باده شکر حل کند تا خون
آلوده گردد و اگر احتیاج بود دیگر بار دیگر کنند و اگر در داد وی
چشم کنند سپیدی دقیق از وی ببرد و کف از وی بگیرد بنشانند و اولی
آن بود که کسی که در طبیعت لینی داشته باشد و پیچ امعا بسیار خوردن

سکر تیغال

وی حذر کند و گویند بدل وی آب آلو سیاه است و گویند مصلح آن
برانست و طباشیر و بدل آن میویزج خراسانی سکر العشر صاحب منهاج
گوید صمغی است که از درخت عشر بیرون می آید و در موضع گل وی
که خشک گردد و جمع می شود آنرا سکر العشر خوانند و محمد گوید طلیست
که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع می شود مجون زنجبین یا می افتد
بر خاری مانند پاره نمک و در وی حلاوتی بود و اندک عفوصتی و سپید بود
و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مولف گوید یاری تیغال
خوانند و طبیعت وی معتدل است و میل بحرارت داشته باشد و نزدیک
بمزاج شکر بود و وی لطیف تر بود از وی و در وی رطوبتی بود و طعم نرم
دارد و چون در چشم کشند سپیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی زیاده
کند و شریف گوید سه روز متواتر از وی بیاشامند هر روز ده درم با
نیم گرم آب بود شوادی نقرس را سودمند بود و مجربست و بالش نفاخ
چون بیاشامند استسقا نافع بود و معطش نبود مانند انواع شکر از
بهر آنکه حلاوت وی اندکست و وی معده و جگر و گرده و مثانه را نیکو بود
سکبینج صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین
وی آن بود که بیرون وی بسپیدی زند و اندرون وی سرخ و تیز
بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع
گوید نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون
وی سپید و رایحه وی متوسط بود میان رایحه حلتیت و قنه و خیو بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم محلل و ملطف بود فالج را نافع بود
چون بیاشامند یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد چون تنها

ن

باشانند و سنگ گرده بگدازاند و سردی که در معده بود و رحم و امعا را
نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و گویند
تری معده بکند و گزندگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد و چون
سعوط کنند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند
و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع بارده و ریح بود
و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن بار که چون بگدازند
بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلع بگدازاند و ضماد کردن جذب
سلی و شوک بکند و کرم کدو و انداز کرمهای دیگر بکشد چون بپاشانند
و گویند نقرسی که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل بد
سود دهد و سینه پاک گرداند و نقوت دهد و مسهل بلغم لزج و رطوبات
غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و درد پشت و بادهای
غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع
بود و وی فاضل‌ترین داروها بود که جهت دفع نزول آب استعمال کنند
و چون در سرکه بگدازانند و بر شعره که بر دیده چشم بر آید بمالند زایل کند
و شربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود و شاید که بگیرد از سرد مزاج یا در ضمادها
سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج او علتهای سرد را سود دهد و محرور
مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بپاشانند گزندگی جانوران و
زهرهای کشنده نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود
و صاحب تقویم گوید بمعده و امعا را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون
بود و بدل وی قند سفید و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن
مقل و صبر و اشق و جاوشیر از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج

آورده است

آورده است که نوعی از قنه مستحیل می‌شود به سکبینج **سک** اصل وی صینی
بود و آن عصاره‌ای آمله بود و نوعی دیگر مرکب بود از عفص و بلیله مانند رامک
ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو و خوش بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم و قابض بود و مقوی احشا و منع قی بکند که از
رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند قوت اعضای اندرونی
بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل را نیکو بود و درد
اعصاب و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد و مقدار مستعمل بود
و بوییدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المسک**
مرکب بود از مازو و فاغره و قلنجه و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب
و عسل و در مرکبات شود صفت آن **سکبنج** جرغاغیطوس است و غاغاطیس
هم گویند و گفته شود **سکر العلا** و سکر العلا نیز گویند و معنی آن بسریانی کیرا
الارجل بود و آن سنجاب است و گفته شد **سکنبوه** سکنبیعی یا است
و سنجسوبیه نیز گویند و آن بزر سیستان خوانند و حب النقد هم گویند و
گفته شد مکرر صفت آن **سلق** پارسی دو نوع است یک نوع پارسی
هم سلق گویند و مشهور است و آن را اسود خوانند و یک نوع دیگر چغندر
خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک در اول و گویند
مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در او قوت بوره بود و محلل
و مفتح بود و در سیاه قبضی بود و در سفید جلا و تحلیلی بود و کلف و داء الثعلب
و جرب و ثالیل را نافع بود و بهق را چون با آب وی طلا کنند و ورق
پخته وی سوختگی آتش را نافع بود و بهق را با عسل طلا کردن نافع بود
و اگر سر با آب وی بمالند شپش بکشد و اگر آب وی با موم و روغن کنند و بر ورم

نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند
و قولنج را سود دهد بادی و توابل و دعشه را سود دهد و قطع بلغم کند
و آب بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند اگر سبب آن از
جمع اخلاط لزج بود در دماغ بغایت نافع بود و زایل کند و گویند چون
آب ورق وی بر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد نافع بود و
اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با ادویه
مسهله بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد
و چون ده درم آب وی و نیم درم غاریقون حل کنند خلطهای غلیظ
لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد بود و
مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و مغثی و مصلح آن
رب غوره یا شراب اترج بود سلق الماء جار النهر است و گفته شد سلق بری
سلق جبلی است و آن نوعی از حماض است و گفته شد در باب حا سلق جبلی
سلق بری است و بشیرازی آنرا بیخ چلمو خوانند و آنرا احلیا قا است
یا دبی آزاد دارو خوانند و هلوت نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود
بر نقرس و مفاصل ضماد کردن عظیم نافع بود و جهة سرفه بلغمی با نبات نعوف
ساختن بغایت مجرب بود و بر عضوها که کوفته خورده باشد ضماد کردن
با گلاب بغایت مفید بود وصف آن در باب حا در صفت حماض گفته
شد سلت بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طراغیس و آن مانند
گندم بود بی پوست و در صفت شعیر گفته شود سلیخه قسیا خوانند و پوست
درختی است که آنرا درخت سلیخه سلیخ خوانند و سلیخه بدان سبب گویند
و آن انواع است نیکوترین وی آن که سرخ رنگ بود و سبز بود

و در طعم وی اندک تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند مانند پیوند لحی
بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرفه پیچیده بود
و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسلا بود که بقلب سلیخه
فروشند وصف آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه
هست که تلخی بود بدار صینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک
در درجه سیم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید
و بول براند و اگر با داروهای چشم خلط کنند جرب چشم زیاده کند و درد
سینه و خطوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ سود مند بود
و مسهل نفث دم بود و شراب وی جهة معده و جگر سود دهد و چون
دود کنند بدان رحم را پاک کرداند از رطوبات فاسد عفن و بوی
آن نیکو کرداند و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهای لبنی که در وی
باشد بمیند از در زایل کند و گزیدگی افعی را نافع بود چون بیاشامند و
مجموع و دهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده را بغایت
سود دهد و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بیندازد و مشیمه بیرون ن
آورد و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضرات با معا
و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی ماسویه گوید بدل آن نیم وزن آن دارصینی
بود سلیط زیت است و گفته شد سلجم شلجم است و گفته شود
سلخ الحیة پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار نر بود که رنگ
آن سفید بود و در اسامیوس گوید سرد و خشک بود و بغایت مجفف بود
اگر شراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را عظیم سود دهد و اگر
بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در داروهای چشم خلط

کردن سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون
خشک کنند و سحق کنند با عسل یا شراب و در چشم کنند تیزی چشم زیاده کند
و اگر در سرکه ریزند و بدان مضمضه کنند همین کند و اگر بسوزانند و بدان الثغ(?)
لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یک درم از وی با مرغابی(?) سرشند
و در زیر آتش دفن کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه
ظاهری و خواه باطنی بغایت سود دهد و اگر در زیت بپزند
و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت لبان و مقعد و چون
در آتش بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن حامل
بندند آسان بزاید یا بچه که در شکم وی مرده باشد یا زنده هر کدام
که باشد بیفتد از وی و بخورانند و چون در زیت بجوشانند و در گوش
چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن و ماده که از وی روان
بود سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم
بیاویزند سودمند بود جهت غلظ اجفان و رمص و ریشها که در جفون
پیدا شود کحل کردن نافع بود سلوی سمانی است و گفته شود سلوی
حری خوانند و آن ماهی است در نیل مصر و صفت آن در باب
کعث(?) در صفت سمک گفته شود سلحفاة یعنی سنگ پشت چون بند(?)
بینی مصروع چکانند گویند و بسر آری(?) لاک پشت خون سنگ پشت
دریایی چون بیاشامند با شراب و پنیرمایه خرگوش و کمون سودمند
بود جهت گزندگی جانوران و کسی که ضفدع آجامی خورده باشد و هر
نوع که خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند
نافع باشد و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و سنگ پشت دریایی

را اگر بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو سحق کنند و بر جربی
طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند جرک آن پاک کند و شیخ
گوید سنگ پشت سه نوع است بحری و نهری و بری چون سنگ
پشت بحری را بکشند و هرچه در شکم وی بود بیرون آورند و
وی را بسوزانند و خاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند و با عسل بسرشند
معلول را بامداد و شبانگاه مقدار ملعقه بدهند و ملعقه از معجون
چهار مثقال باشد و از آن دو به دو درم و نیم سودمند بود ربو و
لهث را و چون خون سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل بسرشند
و مانند فلفل حبها سازند و مصروع را دهند و از آن بیاشامد هر
شبانگاه بخورد بتجارب نافع بود و چون خون سنگ پشت در دست
و پای مالند درد مفاصل و نقرس را سود دهد خاصه چون بپای مالند
و چون پیه وی در تشنج و کزاز بمالند سود دهد و گوشت وی چون
بخورند همین عمل کند و خون وی صاحب تشنج چون بیاشامد همین
عمل کند و چون با حیض بدن(?) حقنه کنند تشنج را بغایت کامل جید بود
و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم مرغ
طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا بخشد و زایل کند و گویند
چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود نهند از جوشش باز ساکن شود
و گویند چون پا و زبند(?) بر مصروع صرع وی ساکن شود و صاحب
فلاحه گوید اگر در موضعی تگرگ بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشت
و او را گونه بر زمین نهند(?) و دستها و پایهای وی بر هوا کنند
و بجنبانند و رها کنند تگرگ در آن موضع نبارد و ابن زهر گوید زهره

وی چون خشک کنند و بعسل کرده و بدیده باشند سحق کنند و در چشم
کشند سود مند بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون
بپزند با آب و کوزه کازا که فتق بود در آن آب نشینند سود دهد
سلد اینوان درختی است که بالای وی از زمین چند ارش بر آمده
باشد و گل سرخ دارد و بعد از آن دانه کند مقدار کشنیز و آن نبات
با جب وی جهت گزندگی مار و مجموع گزندگان زهردار سود دهد
و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشونت پاک کند و آواز را
نیکو کند **سلاجه** بول بزکوهی است که هنگام تهیج بر سنگ کرده باشد
و سنگ سیاه شده باشد مانند قیر بود و شک و در ادویه استعمال کنند
که جذام را سود دهد **سلمه** شوکر فطاست و گفته شود **سماق**
تتم خوانند و طمطم گویند و عرب سماق الدباغین خوانند نیکوترین وی
تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول خشک
بود در سیم و بغایت قابض بود منع نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که
اگر از خود بیاویزند همین عمل کند و قوت و ورق بای قابض بود مانند
اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه کند و بدان حقنه کردن قرحه
امعا را سود دهد و خوردن و در آن نشستن و اگر در گوش چکانند
جرکی که از گوش روان بود ببندد و ورق خشک وی چون با آب
بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و فعل و ثمر وی اگر
همچنین کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندازند جهت
کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون با آب ضماد کنند
منع حمره و ورم از نقرس بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت

احجار را نافع بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را
زایل کند چون با فحم چوب بلوط بر بواسیر نهند و نقیع ثمر وی چون بپزند
تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر از فعل ثمر وی بود و صمغ وی چون بر
سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی
بر وثی ریزند تورم بکند و رازی گوید چون سماق شراب قابض
بیاشامند قطع اسهال و نزف دم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی
گویند اگر ببندند بر صوفی سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی روان
بود از هر موضع که بود ببندد و قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید
اشتهای طعام باز دید کند بخصوصیتی که دارد و طبیعت ببندد و بخصوصیتی
که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد چون
بخورند یا بدان صبغ کنند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند همین فعل
دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند
اثر زیاده تر ببندد و چون در گلاب خیسانند و از آن گلاب در
چشم کشند سود مند بود در ابتدای درد چشم که از گرمی بود یا ماده
و حدقه را قوت دهد و سویق وی شکم ببندد و معده را سود دهد
و هیجان صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید اگر در چشم کشند از نقیع
وی سلاق و سوزش چشم و خارش آن زایل کند و اگر کسی که قی دایم
کند و هیچ در معده قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب سماق و کمون چون
بکوبند و با آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و
مقوی آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و طبیخ دانه سود
دهد و ذوسطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر را نافع

احجارا

نافع بود و شریف گوید اگر بیز بنده درم در هشاد درم آب تا قوت وی
با آب دهد بعد از آن خرقهٔ پاک در آن جوب فرو برند و بر چشمی که
جرب و آکله داشته باشد سماق تنها تکمید کنند نافع بود و مجربست
و چون بکوبند تنها با آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد
بکند و اگر در چشم بجند و رها کنند چون سرخ شده باشد الین باشد
از آن که آید در چشم نوی بر آید و چون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند
قلاع را زایل کند و او دق وی مجفف. و چون ضماد کنند بر شکم کودکان
طبیعت ایشان ببندد و چون ورق وی بپزند و عصارهٔ وی بگیرند
چنانکه غلیظ بود قوت اعضا بدهد و در منع مادهٔ از چشمها غایت
کمال نافع بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند بر دنبالهای
بلید هرچه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و بر قضیب
سودمند بود جهت سلس البول که سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود
بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی بود سمسق جرز بخوریست و در
از آن الغار گفته شد صفت آن سمین حربی گوشت نیکوتر آن بود
که از حیوان مستکمل گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود شکم براند و زود
هضم شود و باه را زیاده کند و غذای بد بود و بلغمی خلطی طعام بود زود
مستحیل شود بدخانی و حرارتی اولی آن بود که اندک خورند بعد از آنکه
لذتی بدهد و مصلح وی لیمو نمک بود و زنجبیل و دار فلفل سمسم بیاد وی
کنجد گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ حب بود و جرم وی
اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میان درجهٔ
اول و تر است در آخر و گویند در دوم ملین بود و محلل خون بسته بود و

اثر کودی

اثر کودی که از ضربی حادث شود نافع بود جهت شقاق پایها و خشونتی
که در بدن بود و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و بر ورمها
و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و بچه
بیندازد و چون مقشور کرده بریان کنند غذای صالح بدهد و زبونی
آورد و چون هضم شود در معده فربهی آورد و نیکو و حسا و لعوق
وی درد سینه و شش و سرفه و خونی که از وی متولد شود در بی و
ببری و وی سکن حرقی و لذعی بود که در معده عارض شود از خلطی
تیز یا از شراب و وی منی را بیفزاید و باه را زیاده کند و گرنجی
مادرا سود دهد و اگر با بزر کتان بخورند قوت باه بیفزاید
نهایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود
و مولد خلطی غلیظ باشد و بطی الهضم بود و اولی آن بود که بریان
کنند بریان کردنی نیک و با عسل بخورند و جالینوس گوید بول وی
عکس خاصه بزر کتان بود و اگر وی را بحلیب جام بخورند و قند بی
ری بر سر آن بپاشند زود دیگر رزد و اگر طبیخ ورق وی موی را بشویند
نرم گرداند و دراز کند سمورسیون سم سبوک بیز گویند و آن کرفس
بری است و گفته شود صفت انواع کرفس در کاف سمقسیمون
تمسق است و گفته شد سمسم بری جلهنگ است و گفته شد سماقیل سماقی
و گفته شد سمیه در حا گفته شد صفت لب آن سم الحمار دقلی است و
گفته شد سم الفار اهل عراق تراب الهالک خوانند و اهل اندلس ریح
الفار گویند و آن سک است و گفته شود سم السمک ماهیزج است و
گفته شود سمن یاری روغن گاو و گوسفند خوانند و فعل وی مانند

ند بود و در انضاج و ادخال و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم
و تر بود در اول و حرارت وی بیش بود از زبد و جوزی گوید روغن
گاو منع قی بکند و نا مکند که بول اسهد و رازی گوید که مخصی در بادیه
افعی وی را اگر بزند و روغن گاو کهن باشد هیچ ضرر نبود و زبید
و روغن گاو چندانکه کهن گردد حرارت وی زیاده گردد و قوت
جلاء وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بعضی فعل وی
در بثورهای نیکو بود و بیان بود در اجابت محلل و منضج ورمها بود خاصه
ورم بن گوش خاصه از آن کودکان و زبان و سینه را نرم دارد
و منضج فضولی بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام تلخ و سم سکم
بریند و نیم بر آید و وی تریاق زهر آبی بود که خورده باشند
و شریف گوید چون با آب و خاکستر حقنه کنند تر حه و قروح امعاء را نافع
بود و چون بر جبهه بندند و ضماد کنند بر قرحه خشک بس زایل کند
و اگر بر سر نهند و بود هال جراحتی نهند که خواهند که آن باز هم باید
منع گوشت رستن بکند و سر آن جراحت فراخ کند و چون چارپا روغن
کهن برشند و جرب کهن طلا کنند زایل کند و چون با شاه سفند از وی
مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال و این مجرب است و چون
انگبین بخورد بگیرند زیر و جرم را سود دهد و چون خلط کنند ده درم
از وی با شصت درم در آب انار دو سطاریا را نافع بود بغایت
و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون بر چشم طلا کنند صلابت
آن زایل کند و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون با زیت
بیامیزند و طلا کنند بر اجفانی که جرب داشته باشند سود مند بود و چون

در چشم کشند با آب عنب الثعلب نافع بود جهت ضربان چشم و ورم آن
و درد گوشها را سود مند بود و چون ناشتا لعق کنند سرفه خشک را نافع
و نافع بود و اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد اجتناب نماید
از وی و چون بر روغن بر روی طلا کنند هفت شب و بر آن خسبند
روی وی را پاک کند و حسن وی زیاده کند و جلای تمام بر هد و زبد
تر عین عمل کند در طلای روی **سمعیون** بمعنی است و گفته شده هر
ترکیبی که بدن را فربه کند آن را گویند **سمن** و نیز خوانند و آن
ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و در صفت گفته شود **سماروغ**
قطر است و گفته شود **سمک** بپارسی ماهی خوانند و بعضی یونانی بعضی
گرم بود همچون کوسج و ماهیان و مارماهی منی بیفزاید و پرورده نیز نیکو
ترین ماهی صحو دی بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود
در خوردنی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهوکی نداشته باشند و فاضل ترین
انواع آن شبوط بود و ماهی بنی و شبوط در فرات و در دجله
بغداد بسیار بود و فاضل ترین جایگاه ایشان جایی بود که در رو سنگ
بود و آبهای شیرین و اگر آب بحری بود افضل آن بود که در لجه بود
و افضل آنچه خورند جهت ترطیب با سکباج بعد از آن مشوی بر طبق
و آنچه با آتش بریان کرده باشند سبک تر بود بر معده از آنچه در روغن
بریان کنند و آنچه در آب ملوث کرده باشند و بر روغن بریان کنند
بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر
بود در دوم باه را زیاده کند خاصه تازه و بدن که عرق کند فربه کند
و مرق وی نافع بود جهت زهرهایی که خورده باشند و گزندگی نیز و

چون دوام کند بدان گزندی ماه شاخ دار و سنگ و دیوانه سود دهد
وجوی که آنرا اسقلوس خوانند و آن در نیل مصر بود وی را فلوس و دنب بود
و طویل و املس بود و سر وی بسر رازی مایل بود و دهن وی کشیده بود مانند
خرطوم و دیسقوریدوس گوید وی را اسقولوس خوانده است و وی فربه
تر بود و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و چون آنرا بخورند
و دوی وی را اسوای خوانند و چون تازه بود غذا دهد و قضیب را
پاک کند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند از
بیرون پیکان را بیرون آورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی چون
در آن نشینند در ابتدای علت قرحه امعا را موافق بود بسبب جذب
مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل
کند و اگر عجان را که گزیده شد ضماد کنند بر فضول و زجاج از بدن بیرون
آورد بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون
تازه بخورند غذایی فاسد بود و اگر ادمان خوردن آن کنند برص آورد
بسبب بسیاری رطوبت و لزوجتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود کنند و
بر گرم خورند که بقوت نمک قطع فضول وی بکند و پاک کرده اند و انواع
ماهی مولد بلغم ماهی بود و مرخی اعصاب و موافق نبود الا معده گرم و بگوارش
آورد و مصلح آن مثلث بود با عسل نیارد که عسل وی را گرم کند و لطیف
و زود بیرون آورد و جالینوس گوید دشوار هضم شود چون از وی
متولد شود و چون متولد شود ماده از لزوجات بود و بلغمهای غلیظ
بود از وی حاصل شود و از آن بلغم مرضهای غلیظ از وی متولد شود
و ماهی که سرد شده باشد و در موضعی نمناک نهاده باشند از خوردن وی

همان عارض شود که از خوردن قطورماهی آنچه نمکسود بود نیکوترین
آن بود که کهن نباشد و نزدیک بود که نمکسود کرده باشند و اولی بود
که بجوشانند و بعد از آن در آن اندازند و بریزند و طبیعت ماهی شور
گرم و خشک بود سر وی نافع بود جهت ورم ملازه و شقاق مقعده و
سر ماهی شور که آنرا سماریس گویند چون بسوزانند و بر گزندگی سگ دیوانه
و گزندگی عقرب بنهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت
دهد و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی
تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و سعتر و کرویا معمول کرده باشند
و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاجان شاید که ماهی تازه خورد
و معده بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن آن مرضهای بود در
اعصاب و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی
خواهد روغن گردکان و روغن زیت بریان کنند و فلفل خرد کرده
بر آن افشانند و بخورد و بعد از آن زنجبیل مربا و شراب صرف محکم و آب
نخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افتد نخورد در معده پیدا کند
و قی آورد و نیکوتر آن بود که آب نخورد مگر دو ذی که عزم قی کردن
داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از آن داروی مسهل
بیاشامد تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج لحاجی از وی
متولد شود بسیار و آن سبب قولنج نحثه و فالج و سکته گردد و مصلح وی
عسل بود که از عقب وی بخورند بلغم بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و
سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و نمک ملوح ممسوح نیکوترین آن بود
که تر و فربه بود و وی نمکسود کنند و در سرکه و کشنیز خشک اضافت کنند و

طبیعت آن سرد و خشک بود اشتهای غذا پدید آورد و تشنگی کمتر از نمک سود کند
و از تازه بریان کرده و وی مضر بود بعرق النسا و سودا و وی مزاج و مصلح
وی ازرج ربا بود و نمک سکنجبین نیکوتر آن بود که بهار باشد و آن اثر
سرکات وا و ای آن بود که تر که بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران
و بعد از آن ماهی را ترجیح کنند و در آن اندازند و بپزند تا چندانکه مهرا
شود و قوت وی باقی بود و باید که بعد از آن که صید کرده باشند
زمانی رها کنند تا چندانکه متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود
و معتدل بود در رطوبت جگر گرم را نافع بود و یرقان و تبهای صفراوی
و باصره را مضر بود و مصلح وی فانوج بود **سمکیه صیدا** و در شام سمکه
الزند خوانند شریف گوید در حجاز بود نزدیک مدینه صید از زمین شام
و وی ماند ولی کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ
فصل دیگر نتوانند کردن و وی در بهار که وقت هیجان ایشان بود و دیگر
و بسیاری از ایشان و نیکوترین نر بود مادام که زنده باشد فرق
توان کرد نر و ماده و چون مرده و خشک شد علامات آن نهان شد
و چون صید کرده نمک سود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم از
وی سحق کنند و بر شراب سعید کنند و پاشند و اگر در طعام کنند شاید
و تحنیف و شهوت مجامعت را برانگیزد و نعوظ بزودی آورد و بعضی
گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر آن بر کوچک و بدن دراز
بود و ابن جمیع گوید در کتاب ارشاد نیکوترین آن بود که منتصف
شهر شباط صید کنند و نر آن مهیج باه بود و ماده وی زنان را مهیج باه بود
و در بعضی نیم رشت کنند و بخورند **سیمایی** شریف گوید مرغی است

کراز دریا

کراز دریا خرند و وی را قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد
بشنود بمیرد و زهره وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون
وی چون در گوش بچکانند درد گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان
اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وی است
و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق سرگین گنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در
مزاج میان کبک و مرغ بود و وی بجوان مرغ کوچک نزدیک بود
و لطیف تر از وی و میل بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خون لطیف
بود و نافع بود جهت تن درستان و ناقهان و گوشت وی مسک [illegible]
و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که مخالیف وی
گرم و خشک بود مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید که خوردن
گوشت وی باشد که ملد و تشنج پیدا کند و چون کسی که خنیق خورده باشد
بلکه در جوهر وی این قوت نیست و ظن آن بود که خنیق خورده باشد
مشاکلتی که میان ایشانست و مصلح وی آنست که بکشند و سرکه بریزند و
بشرازی وی را اردبی خوانند **سمور** جانوریست که در ترکستان بسیار
بود و گرم و خشک باشد و گوشت وی زیاده از همه حیوان سبعی بود و
پوست وی دود تغیر بوی برد از بهرانکه دباغت وی زعفران کرده بود
بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند مسخن و
مجفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را سود دهد و غیر
وی گویند پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود **سنا** نیکوترین
حجازی بود که برگ وی بطریقه برگ مورد بود طبیعت وی گرم و خشک
بود در اول مسهل صفرا بود و مسهل سودا و بلغم بود و عوض در مفاصل

کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط
رده صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم
تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل کند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس
گوید سودمند بود هیجان سودا را و مسهل آن بود و مسهل محکم و قوت
بدن بدهد و جهت وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود
و تشنج عضلها را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و بثرها که در بدن پیدا شود
و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صداع را سودمند
بود و شریف گوید چون با زبد الفقاع بیزند و بر اذان پاشند
درد پشت و ورکین را سود دارد و خلط خام بیرون آورد و گویند
مصلح وی بنفشه است و اسحق گوید مضر است به بار و مصلح وی هلیله زرد
بود و مطبوخ صالحتر بود که مدقوق و ورق وی چون با حنا بیامیزند
موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل کند **سنبل** صاحب جامع گوید سه
نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر
نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در یونان کلتی شود و
نیکوترین آن سودی بود تازه سنگ خوشبوی مجون سعد و اشقر بود
و خوشه وی کوچک بود و لحف زبان بود و بوی خوش وی در دهان
دیر بماند چون بخایند و آن از کوی خیزد که از آن طرف سوریا است
و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود آنرا عنقطس گویند و این
اسم مشتق است از اسم نهر جاری که بجانب کوه عیقطس میرود و رنگ
آن زرد بود و وی در قوت ضعیف تر از سوری بود و سبب رطوبتی که در
موضع رستن وی است و خوشه وی دراز تر و بزرگتر بود و جالینوس

گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیم و لطیف
و مفتح و محلل بود دوا و لی آن بود که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی
مانند گل خیری بود آن خاک وی بگیرند و آن خاک جهت آنکه نیکو بود
و خوشبوی و بعد از آن مستعمل کنند و در دوای منع عرق بکنند و وی
جگر را نافع بود و فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند
و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در کحلها کنند موی مژه بروید
و نافع بود جهت خفقان و چون با آب سرد بیاشامند غثیان را ساکن کند
و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند و زنان بخود
برگیرند قطع ترف بکنند و رطوبتی که در زنان بود از زهدانها خشک گرداند
و چون بیزند با آب و زنان نشیمد کنند و در آن آب نشینند و ورم گرم که
حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش را پاک گرداند و دیگر قافزا
نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوت هر دو بدهد و مجرب ایشان
بود و جمیع اعضا را لون نیکو گرداند و ضیق النفس زایل کند و استسقای
لحمی را نفع سود دهد و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل
ریاحی بود که متولد شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود در بیرون
بدن مجموع و سده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد
سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود
بگرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن ادخر خوشبوی
بود و وزن وی و گویند بدل وی ساذج بود **سنبل هندی** صاحب
منهاج گوید بدرستی که آن دار شیشعان است و خلاف سنبل هندی
سنبل الطیب است و گفته شد و دار شیشعان نیز هم گفته شد در دال

سنوب کمون است وگفته شود **سنبل الکلب** صاحب جامع گوید
تم شجره دارست که معروفست بالسنة العصافیر و سهو کرده است در
دار شیشعان بزعم گفته شد بیاری سعید ار گویند و بعربی شجرة البق
والسنة العصافیر و سهو کرده است تم دار درختی است که آنرا امیر خوانند
و سنبل الکلب بار وی است **سندروس** صمغی زرد است مانند کهربا
لکن سست تر از وی بود و در وی اندک تلخی بود و طبیعت وی صاحب
منهاج گوید گرم است و خشک در دوم و ادویه قبض بود و صاحب
جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم و خشک بود در اول خون را
ببندد و بواسیر را سودمند بود چون بپاشند و قطع فضول بلغم
از معده و امعا بکند و کرمها و حب القرع بکشد و سودمند بود جهت
استرخای عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبت و امتلا
و اگر دوغن وی در ناصور بالند خشک گرداند و دخان وی معین کند
خاصه از جراحتها که در اسفل بود و زحیر را نافع بود و اگر چند کرده بر
جراحت افشانند خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن گل حیفانکی
غلیظ شود و شقاق و خرس که در گوشت دست و پای پیدا شده باشد
بالند بغایت نافع بود و خفقان و وسواس و ربو که از تری بود و
بسرسام و اسهال مزمن عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض
و بول براند و چون در زخم بکار برند جلای تمام بدهد عجب و چون بیاشامند
خون از هر موضعی که آید ببندد و دخان وی زکام را بغایت
سودمند بود و جهت درد دندان بغایت نافع بود و مقعد تر از وی
بشود در این و مانند کهربا بود در قوت و در بودن کاه و دربوی

قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر روز از وی مقدری
با سکنجبین بیاشامند **سندروقس** سرنج است وگفته شد **سنجفر** شنجرف است
وگفته شد **سنباذج** ارسطوطالیس گوید صمغ حجری سرد بود در دوم
وخشک بود در سیم و معدن وی در جزایر دریای چین بود و در وی
جلای تمام بود دندانها از جرب پاک گرداند و جلای عجب بدهد و چون
با شراب بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و نشرها و عین که در از گشیده باشد و
کهن شده بر آن کنند زایل کند و سودمند بود جهة استرخا لثه و نقاشان
در جلای نگینها و طوقها استعمال کنند **سنجاب** نرمی وی کمتر از سمور بود و
گویند بغایت سردتر بود و پوشیدن وی محرور مزاج را و جوانان را
نیکو بود و کسی که شرب دایم کند **سندیان** درخت بلوط است نزدیک
اهل شام بی خلاف **مریان الادهن** فراسیون وگفته شود **سندهان**
عود هندیست و طبیعت وی گرم و خشک بغایت در سوم تقویت را
سود دهد چون بیاشامند و بران ضماد کنند **سنود** فرزو وی آنچه
هندی بود گرم و خشک بود بغایت مسخن بود و قائم مقام فرزو نعنع
بود و شریف گوید که چون دیوانگان بسوزند در دیگ گل کرده تا
همچون خاکستر گردد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ و بر شقاق که
بر میان انگشتان دست و پا بود زود زایل کند و غافقی گوید گوشت
گربه گرم و تر بود و سودمند بود جهت درد بواسیر و مسخن کرده بود و
درد پشت را نافع بود **سنکسیبو** سکبینه است وگفته شد **سورنجان**
در مصر عسکر خوانند و در عراق بلغت بربری و بیونانی ملحص خوانند
و بعضی بلبوسا و بعضی افیمارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون

وبیرون سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد
وحنین بن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول درجه سوم و
خشک است در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک در سوم و گویند
سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که
در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و حدر در بدن میکند نافع بود
جهت جراحتهای کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند در زمان
و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب گردانند و وی تریاق جمیع
مفاصل بود و بلنی گوید وی را خاصیتی عجب است در بواسیر باطن چون
سحق کنند و نیم درم از وی بروغن گاو سفید کهن بسرشند و بر پاره نخود
برگیرند در مقعد دو شب نافع بود و محتاج است بسوم نبود و درد مفاصل
مطبوخ کردن در بعضی آبها در ساکن گردانند و مسفوفی گوید منی
بیفزاید و مجهول گوید سود نجان سفید باه را زیادت کند و صاحب
منهاج گوید بازنجبیل و فودنج کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند اولی آن بود
که با کمون و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلت گوید مسهل بلغم خام بود و
سود مند بود جهت درد مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان بود بزاید
و پاک گرداند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی
زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم شاید و اسحق
گوید مضر بود بارید و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود یا
قند و زعفران و آنچه سیاه بود و سرخ بغایت مضر بود و اگر با ادویه
مسهله بیامیزند ادویه مسهله را در معده بیند دو افتی عظیم پیدا کند و آن

جز دو نوع

جز دو نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان
سفید بوزن آن تربد بود و دو دانگ وزن آن افیثمون بود
و ده یک آن خربق سفید و گویند در مفاصل بدل آن بوزن آن ورق
حنا بود و نیم وزن آن مقل الیهود و گویند بدل آن بوزیدان و تربد
سوقطیون خصی الثعلب است و گفته شد **سوری** نوعی از زاج است و گفته شد
سوسن مشک خوانند و پارسی چهک خوانند و جالینوس گوید منفعت
در بیخ وی است و عصاره وی گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف
و طبیعت سوسن گرم و خشک است و گویند معتدل است و گویند سرد است و
صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود و جهت
بوی نغل و عرق آن و از آن لابای نیکو بود چون استعمال کنند مجبان
تازه **سوسن** چهار نوع است یکی سفید و آنرا آزاد خوانند و
یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرایی بود و آن الوان رنگ بود
از ازرق و زرد و آنرا آسمانگونی خوانند و بیخ وی را ایرسا خوانند
و یکی زرد بود و آنرا خطایی بود و قد شاخ وی بغایت بلند بود و
و سوسن بری بود و بستانی بود نیکوترین آن آسمانگونی بود و
طبیعت آن گرم است در اول و معتدل است در خشکی و در وی تحلیل و
تلطیف بود و گویند معتدل است و سوسن بری گرمی و خشکی وی زیاده
بود و جلای دهد و کلف و نمش را سود دهد و روی را چون
بدان بشویند پاک گرداند و چوب ریش شده و خشکریشات را سود
دهد و بستانی فاضلترین ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم استعمال

کنند و درد سپرز و گزندگی جانور را نافع بود خاصه عقرب و بوییدن
وی محلل نفخهای دماغ بود و بیخ مسهل آب زرد بود و چون با آب عسل
بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال بود و بوییدن وی مضر بود
به درد سری که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس گوید
سوسن آزاد طبع وی نزدیک بزعفران و حکم آن نزدیک بحکم
آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از وی بود و از ادویه قلبی بود و تفریح
دهد وی بود سواد القصب عفص است و گفته شود سواد الهند نوعی از
سلیخه است و آن را سلیخة السواد خوانند و از ادویه تریاق بود و صفت
آن در سلیخه گفته شد سولان شیخ الرئیس گوید دوای دعی است گرم و
خشک بود در چهارم و پوست را بسوزاند و چون یک حبه از وی با آب
سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود سواد الهند صاحب جامع گوید گوشت
برگشت است و گفته شود سودانات مرغی است که بپارسی داربر گویند
و بتازی دارنگ و طبیعت وی گرم بود و خشک باه را زیاده کند
و مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشیش میخورد و
بوی بد دارد و وی بد بود خاصه چون لاغر بود سوبج نوعی
از کف دریا است و در موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در
قوت مانند نمک بود و مانند زهر الملح و لطیف تر از نمک بود و به بسیار
ملطف و محلل بود سویق الشعیر بپارسی پست جو گویند و نیکوتر
آن بود که معتدل بریان کرده باشند و بعضی گویند اندکی بود و وی
سرد تر از پست گندم بود بسیار تشنگی بنشاند و چون با آب انارین
بسرشند یا سفوف کنند امعای آن تری حاصل را خشک گرداند و صفرا وی

بازدارد و درد سر را سود دهد و غثیان ساکن گرداند و موت
معده بود و اگر از وی حسو یا عصیده سازند با قدری شیرینی
و غذای اطفال کنند بدن ایشان را فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح
وی قند بود سویق الحنطه نیکوترین آن بود که معتدل بریان باشند
و طبیعت وی سرد گرداند و چون بیاشامند حرارت بنشانند و مورث
حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که
با آب گرم بشویند و قند اضافه کنند سویق النبق بپارسی پست
کنار گویند معده را سود دهد و شکم ببندد سویق التفاح قی و
غثیان ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد
و تشنگی بنشاند سویق القرع طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و
درد سینه که از گرمی بود سویق الرمان سرد و خشک بود و تسکین صفرا بود
و معده را سود دهد و طبیعت سخت دارد و اشتهای طعام باز دید کند
سویق الخرنوب و الغبیرا طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی سیسنبل
گویند و نمام نیز گویند و نماما و نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم و وی حشیشی است میان نعناع و بادرنجبویه و بوی تیز دارد و
تخم وی نیز سخن بود و هر دو لطیف و محلل باشند و ابن مولف گوید آن حشیشی
میان نعناع و بودنه زیرا که بودنه را در کرده دست نشان کنند
سیسنبل شود و چون باز در کرده دیگر نشانند نعناع شود و فواق و مغص را
نافع بود و تخم وی بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ گرده و
مثانه را سود دارد و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد
سر را سود دهد و بر گزندگی زنبور ضماد کردن نافع بود و چون با شراب

بباشامند غثیان وقی ساکن کند و منفعت وی در تمام گفته
شود ان شاء الله و بدل وی در تحلیل و تلطیف بادرنجبویه بود سیاب
بلغه وادی قرن حلال است و گفته شد و گویند بلخ است سیپارون
صاحب منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی که چنین گفته
است که سیپارون خشب شونیز است و در وی مرارتی و قبضی
بود طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در وی تحلیلی بود و
طبیخ بیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب منهاج گوید
که از سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن میشود که سیپارون
ملقاس است و همو گوید روشن نیست که جلیت وجای بحث آن
سیسبان صاحب منهاج گوید حب الفقد است و گفته شد
سیبا صبا است و گفته شود ان شاء الله سیبیا ماهی است
معروف در ناحیه بیت المقدس و خزفی که در اندرون وی
بود آنرا لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب بر قناطه
خوانند چون بسوزند و حصله وی بخورند و شخوار هضم شود و
شکم براند و چون بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش و
جرب را نافع بود و دندان را جلا دهد و لعابی سیاه که از وی برون
آید موی بر داء الثعلب برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت
کنند بدان تواند کرد سیف الغراب نوعی از سوسن
است و آنرا دلبوث خوانند و گفته شد سیسنبر دون حرف
الما است و گفته شد سیکران بعربی بنج است و گفته شد
سکران الحوت ماهیزهره است و گفته شود ان شاء الله سیر

جرجیر الما است و کرفس الما و قرة العین و نهق نیز گویند
و وی در آبهاء ایستاده بود و عطریتی در وی باشد و سخن
و محلل باشد حیض براند و بول و سنگ کرده را نافع بود و خواه
پخته و خواه خام و ذوسنطاریا را نافع بود و مولف گوید در
آبهاء روان می باشد و باقی منفعت آن در قرة العین گفته
شود ان شاء الله سیال یاسمین است و گفته شود ان شاء الله

باب الشین شاهلوج

نوعی از اجاص است و آنرا آلو کرده گویند و آنرا اجاص
ابیض و اصفر گویند و شاهلوک و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین
وی آن بود که زرد بود و بغایت رسیده و اسهال وی کمتر
از نوع سیاه بود بسبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه
نارسیده بود بد باشد و اجاص خشک کرده اشتهاء
طعام ببرد محرور را نافع بود نه پیران و اگر بخورند باید که مصطکی
بالکند رقدری استعمال کنند که تا از معده بگذرد که آن بر معده
اندوه بشود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد
و خشک بود گرم مزاجرا موافق بود و قطع قی بکند و حکه ببرد
و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه پخته بود
نقیع وی در انواع سرفه نافع بود بهمچنانکه سرکه در انواع آن
مضر است و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی چون با قدری
قند بیاشامند تنهای صفراوی را نافع بود و شکم براند
شاهنجیر نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر است انجیر

و زیری گویند و در تین گفته شد **شاهترج** دیسقوریدوس که آنرا
فقیص خواند. و جالینوس وی را قالیقوس خوانده و آنرا بیونانی قاینوس
خوانند و معنی آن دخانی بود و حنین در کتاب خود آنرا بقسیماخ اند.
اندوی کمون بری بود و وی را کزبرة الحمام گویند و بقلة الملک بشیرازی
شاتره گویند و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ
بود و قوت آن نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدلست در
حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک در سیوم سردست
در اول جرب اصلی کند و چون بپاشند جرب و حکه را بغایت سود دهد
و بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و دافع آن و سده جگر
بگشاید و بول براند و مره محترقه و طبع نرم دارد و چون آب تر وی بیجان
بپاشند خلطهای سوخته و جرب و حکه که بسبب آن از عفونت
خون عفن و صفرا سوخته و بلغم عفن بود همه را نافع بود و این خاصیت
در آب تر وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بود با قندی اگر بجوشانند
و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم و از جرم وی
کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت بود و اگر وزن آن هلیله زرد اضافه
کنند شاید و اگر بر که پرورند و بخورند قی را ساکن کند و غثیان زایل کند
که سبب آن بلغم بود و معده و امعا را از فضول محتبس پاک کند و شربتی
اگر حشیش وی در آب خیسانند و سر و ریش بدان بشویند شپش بکشد
و چون بعصاره وی خضاب کنند در حمام در اعضا مالند جرب و حکه زایل
کند و چون با آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندانرا سخت کند و حرارت دهان
و زبان زایل کند و چون با آب تازه وی ترشدی مالند و بپاشند حکه و جرب

زایل کند و قوة معده بدهد و سده جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب
و حکات کهن نیم وزن آن سنای مکی و چهار دانگ وزن آن هلیله
زرد بود و گویند مضراست بسپرز و هلیله زرد بود **شاه بلوط** قسطل
خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی کمتر بود و نیکوترین
آن بود که سپید و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و
سردی و خشک بود در اول و گویند در دوم و گویند در وی اندکی
حرارت بود و گویند گرم است در اول و گویند سرد است در دوم
غذا بیشتر از جوب دهد و در وی جلای بود و سموم را نافع بود
و ترجر و اسهال که از رطوبات معده بود و مثانه را نیکو بود و پاک
کند از اخلاط بد و وی منفخ بود و چون بریشته شود در آب تلخی آن
کمتر بود و طعم آن لذیذ شود و ابو جریج گوید فربهی آورد و گوید مجربست
در شهرها اما بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود آدمی را و خوک را
نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند خرنوب
شاه صینی گویند عصاره گیاهیست صینی و گویند تحقیق حنا انجا
سحق میکنند و بر گرمی سر شند و لوح می سازند و طبیعت آن سرد
بود و صداع گرم و ورمهای گرم را سود دارد طلا کردن **شاهسپرغم**
حبق کرمانی است و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاهسپرغم کرمانی
خوانند و ریحان گویند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند سرد است محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی
زنند و ببویند محروری مزاج را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف بود
سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخارات ممتلی گرداند و قلاع را بغایت

سپوده بود و مقوی معا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند
و برد ار الفیل طلا کردن نافع بود و چون با آب پیر در کشند
و ببویند خواب آورد و گویند مصلح وی نیلوفر بود و ما سرحه کا سودمند
بود جهة حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد شادنج بپارسی
شادنه گویند و بعربی حجر الدم و آن انواع است عدسی و جاورسی
و هندی و عدسی باید که از عدس بهن تر بود و بغایت سرخ بود
جا بجا بسیاهی مایل بود مانند گل بحری و چون بشکنند اندرون آن
سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچکتر باشد و گرد تر و چون
در آب بالند سرخی وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود مانند
سنگ آن نوع بد بود و آن را شادنه علی خوانند و شادنه ختایی
مانند سنگی سرخ است و نقطها بران و شادنه هندی حجری صلب
است یک رنگ و شادنه چون شسته باشند گرم است در اول
و خشک در دوم و آنچه نشسته باشد سرد است در اول درجه دوم
و شستن وی چنان بود که بستانند شادنه خوب و بکوبند و بغایت سحق
کنند و با آب بر کاسه چینی کنند و آب از سر وی بریزد در کاسه
دیگر و آنچه با آب روان شد باشد نگاه دارد و دیگر بار آنچه مانده
باشد با آب سحق کنند و چندان مکرر کند که آنچه شادنه بود با آب روان
شود و دیگ بماند پس آن آبها بنهند تا شادنه در آب نشیند آب
از روی وی بریزد و شادنه را خشک کنند و وی قبض سخت بود
و تجفیف و چون بر گوشت زیاده افشانند بکداند و ریشها چشم را
نافع بود خاصه چون با سفیده تخم مرغ یا با آبی که حلبه در وی جوشیده

باشد و چون با شیر زنان خلط کنند در چشم و اشک که روانه
بود و سوزش آن سود دهد و چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند
عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده
بکند در ریشها و خون ابند و صحت چشم نگاه دارد و چون با آب
اناردین بیاشامند نفث دم را نافع بود و چون شاف سازند و با
اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند ریحها چشم و جرب آن را نافع بود و وی
مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل آن
نیم وزن آن دودی سوخته و چهار دانگ آن توتیا و شابور که بدل
وی حجر مغناطیس است و گویند چون مغناطیس بسوزند شادنج
بود در عمل شاهبانک و شابانج و غابانک نیز گویند و شابانک و شاهبانج
و آن بنفسج الکلاب بپارسی و بعربی فسوه الکلاب گویند و صاحب جامع
بر توفا است و هو که شجره ابرهیم کوچکست و هو از قول عاقی گوید نوعی
از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است
مولف گوید این همه اقوال اختلافست آنچه محقق است بنفسج الکلاب
بشیرازی آن را تی سک خوانند گرم و خشک است در دوم صرع را سود
دارد و قطع آب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و علل
ریاح شکم بود و زخمها و قایم مقام مرزنجوش بود شاطل و شاتل
نیز خوانند و آن دوای هندی است مانند کاه خشک و گویند عروقیست
خشن بر گره مانند بسفایج و بقدر معتاد با قلای بود مولف گوید قول اول
صحیح است که آن مانند کاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان
نیز آرند بشیرازی آن را روشنگ خوانند تیمی که طبیعت وی گرم و خشک

بود در آخر درجهٔ سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و داء الصرع
و ارتعاش و تشبک مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد
و گویند مسهل کیموسات محترقه باشد و شربتی از وی نیم درم بود با وزن
آن نبات که با آب گرم پاشاند شاب رومی فلفل سفید است
و گفته شود ان شاء الله شادانق شاهدانج است و شهدانج گویند و گفته شود
ان شاء الله شبرم نباتیست که در بستانها روید و کنار جویها و گویند که
بشیرازی وی را گاو بخطوسک گویند و گاو بخطومک نیز بدان سبب
که اگر گاو وی را بخورد بمیرد و گوسفند هر چند که بخورد هیچ مضرت بوی نرسد
و بهترین آن سبک بود که لون آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع آن
پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرم است در اول درجهٔ دوم و خشک
در آخر سیوم و جیش بن الحسن گوید گرم است در درجهٔ سیوم و خشک در
آخر درجهٔ دوم و وی از جملهٔ یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود
در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان میکند بی درد و باید که
شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکند و اصلاح وی چنان کنند که شبرم تازه
ناکوفته همچنان در شیر خر بیاشانند یک شبانروز و دو نوبت یا سه نوبت شیر
را تازه کنند که مصلح وی بود بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری
ناکوفته سائیده با ادویهٔ مسهل که ملایم وی بود مانند افیتمون و رازیانه و کمون
کرمانی و تربد و هلیله بسیار که در آن ادویه در بعضی از این بود و درستی که بر
خلاف حدّت شبرم بود از بهر آنکه درین ادویه مزاجهای صالح است
در نفع طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند
و حدّت وی را زایل کنند و اگر در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل

کنند خلط کنند با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کوک حب سازند
و اگر در معالجهٔ اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر
بیرون آورند و خشک کنند در آب کاشنی و آب رازیانه و آب
عنب الثعلب صافی کرده خیسانند یک شبانروز و باز خشک کنند و قرص
سازند با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و هلیله بعد از آن دوائی نیکو
بود و لبن وی نشاید که قطعا بپاشانند که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود
و مقدار شربتی از اصلاح کردهٔ وی با ادویهها که گفته شد از دانگی تا دو دانگ
بود و جیش گوید و صاحب جامع گوید از نیم چهار دانگ تا دو دانگ و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی دانگی بود و فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهای گرم و مضر بود
بمعده و جگر و باه و منی و ورق سنبل منفجر کرده اند و لبن وی دو درم کشنده
بود و معالجهٔ وی عسکه در روغن گاو کوشند و مولف گوید اگر لبن وی بر ثوبا
تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد
و بدل وی مازریون است شبث بشیرازی شود گویند بهترین آن
سبز تازه بود که گل وی شکفته بود و بخوبی وی میان درجهٔ دوم تا سیوم
بود و خشکی وی میان اول و دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در دوم و وی
منضج اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت وی کمتر بود
و رطوبتی در وی بود انضاج وی بحت تر بود و چون خشک بود تحلیل
وی زیاده بود و شبث منضج ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن
محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب آورد و چون
شبث بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم خاکستر آن ریشها که حادث
شود در سفل و ذکر و ریشهای کهن چون بر آن افشانند نیکو بود و اگر بسر

بواسیر که رسته باشد ضماد کند سود دهد و مقدار ماخوذ از شبشج درم
بود بلغم لزج که در معده بود و درد سینه و شش را نافع بود و خواق امتلایی و
مغص را سم و شیر براند و عصاره وی درد گوش سوداوی را سود دارد
و رطوبتی که در وی بود خشک کرده اند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک کند
و چون سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر مقعد بمالند شکم آسان براند
و طبیخ وی درد پشت و بادها را نافع بود و لیکن سخت مسهل بود و محرور را موافق
نبود و اگر بپخته بخورند و بعد از آن سکنجبین ساده بیاشامند اگر محروری بود و طبیخ
جمله وی در کرده و مثانه چون از سده بود یا ریاحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه
بریزاند و ادمان خوردن وی ضعف چشم بود و مضر بود معده و کرده و مثانه
و مصلح وی لیمو بود و گویند مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
دارصینی یا قرنفل بود و بدل وی تخم وی است شب انواع است
و آنرا زاج ملور خوانند از کوه و فروجکد و بعضی دانند و آنچه از کوه یمانی خیزد
و لون وی سفید بود و بزردی مایل بود و قابض بود و در وی خوشه بود و نیکوترین
انواع شب بود و انواع آن یمانی مشهور است و در مقطع و در سرکه او انواع
شب بسیار است اما آنچه مستعمل در معالجه طبی سه نوع است مشقق
و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی خشک بود در دوم
و سرد بود و گویند گرم و خشک بود در سوم و گویند گرمی وی در دوم بود و چون
با دردی سرکه بود نافع بود جهت زخم از هر موضع که بود و چون با سرکه
و عسل مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع را
زایل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد و سیلان ماده که از
گوش آید نافع بود و چون با ورق انگور یا ماء العسل جرب ریش شده را نافع بود

و چون با آب بپامیزند جهت حکه و برص و داخس و شقاق که از سرما
بود سود دهد و چون یک جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند نافع
بود جهت ریشهای بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب
زفت بر پیسی مالند بپسه زایل کند و چون با آب بمالند شبش بکشد
و سوختگی آتش را سود دهد و گند بغل زایل کند و چون اندکی از وی به
پشم پاره بفم رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهت قطع خون و منع آبستنی
بکند و بجهت بیرون آوردن ذولشه و لهاة و وجع اذنین و وجع قرحها
و انثیین بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند
صافی کند و اندک زمان زدود و گوید چون شب در شب جامه خواب
کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود
بحلق ای که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بول انجامد و
مداوای وی بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک
سیاه و جز آن شب الاساکفه و شب العصفر شب قلی است و در قاف
گفته شود ان شاء الله عصی الراعی است و گفته شود ان شاء الله
شبوقه خان بزرگ است و گفته شد شعر مجا نوعی از ماهی است
و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهره وی در دارو های چشم
استعمال کنند و منفعت وی در سمک گفته شد شجر موم
درخت ماهو دانه است و گفته شود ان شاء الله شباب آزاد درخت
است و گفته شد شجره ابهل ابهل هندی است بپارسی دیودار
خوانند و گویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد
ورد است و گفته شد شجرة الله است و گفته شد

شجرة الحيات درخت پسرو است و گفته شد در سین
و بدین سبب بدین اسم خوانند که جایگاه مار است
لبلاب است و گفته شود ان شاء الله شجرة وریم زراوند طویل است
و گفته شد شجرة بربر علیق الکلب است و گفته شود ان شاء الله
لوف الکبیر است و گفته شود ان شاء الله
عروق الصفر است و گفته شود ان شاء الله
صریمة الجدی است و آن نباتیست که بر سر درختی که نزدیک وی بود پیچیده
شود و آن نوعی از غاشرا است و گفته شود ان شاء الله
کبیکج است و گفته شود ان شاء الله شنجار است و گفته
شود ان شاء الله غافث گوید بحکشت است و بعضی گویند
شاهبانج است و صاحب فلاح گوید درخت برم است که آن مغیلانست
اصابع الصفر است و گفته شد
قنابری است و گفته شده ان شاء الله شجرة ابی مالک در دمشق صابون
القاق گویند و آن نباتیست که در موضعهای نمناک روید و در شستن جامه‌ها
و در جامه پاک کردن خاصیت مانند صابون است و مولف گوید آن نوعی از کلیم
شوی است و در اصل الوطنیش گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود و اسهالی
برفق شود و نافع بود جهت مجموع زخمها حتی الجذام شجرة الدب درخت
زعرور است و باقی اقوالها که گفته اند خلافست شجرة الدبق درخت
سبستان است شجرة النيس طراغیون است و گفته شود ان شاء الله شجرة
البراغيث طباق است و گفته شود ان شاء الله شجرة مريم صاحب جامع
اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده و محقق نکرده و صاحب منهاج محقق گفته

که آن بخور مریم است و آن سه نوع است یک نوع برگی دارد و دو نوع
برگ بید دارد و بیخ آن عرطنیثا است و گفته شد در بخور مریم شجرة الفار
دهمست است و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و در غار گفته شود
ان شاء الله شحم ورل صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود و گوشت
وی گرم و خشک بود و دشخوار هضم شود بصلبی که دارد و غذای بد بود و
خونی گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مضرة وی کم کند
و صاحب جامع از قول رازی که گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود
و زود هضم شود و فراطیس و حانی که بدرستی که فاضلترین غذای اصحاب
الحرکات بود و پارسی وی را درخواند و از مرغان خوش آواز بود شحم
نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه مستکمل گیرند و طبیعت آن
گرم و تر بود و مختلف بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبت
وی کمتر از سمین بود و از بهر آنکه چون یکدان بندند و تر از وی بسته شود
و گوینده خشک است نافع بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی
بود و دفع مضرة وی بلیمو و نمک و زنجبیل و راسن محلل کند شحم البط
کمتر از پیه مرغ بود و بغایت لطیف بود چون بوم روغن سازند
و بر وی مالند وی را جلا دهد نیکو شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه
بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد رحم را نافع
بود شحم الاوز داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود
شحم الارض صاحب منهاج گوید قطن است و گفته شود ان شاء الله و صاحب
جامع گوید خراطین است و مولف گوید خراطین را امعاء الارض گویند و آن گفته شد
شحم الفيل گرم بود چون در خود مالند زنان بکر پرند شحم الایل

بغایت گرم بود تشنج را سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم
الاسد گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده و بقوت تر
بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب شحم الحمار نافع بود جهت اثرهای که در
پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی با روغن قسط درد پشت
را نافع بود که از باد بود شحم المعز قابض ترین شحمها بود و شحم تیس تحلیل
در وی زیاده بود و نافع بود جهت لذع سعال و ریش آن و شحم عنز بقوت تر بود از
شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بآن سحج امعای و زحیر را نافع
بود و کسی که ذراریح خورده باشد شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از
خنزیر نر جوان گیرند و رطوبت وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک
بزیت بود ولکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی وی کمتر از
گرمی شحم بز و میش بود نافع بود جهت ورمها و قرحها امعا و گزندگی جانوران
و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز
کنند که قایم مقام وی بود در این زحمتها و آن حرام بود و تصرف نا کردن
در آن اولی بود و گویند بدل وی شحم کلب الما بود گرم و خشکتر
از پیه میش و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند
پیه بط بود و شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم بز بود شحم الذئب لطیف بود
داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سرما بود و جهت خلع و تقی و تعقد
عصب و برص نافع بود و شرنگ پیه وی چون در پوست انار گرم
کنند و با چندان زیت برابر طلا کنند موی بسیار بروید و چون
بناصور مالند زایل کند و اگر بر مفاصل مقعد طلا کنند سود دهد و چون
در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدنی نرم تا اعضا وی را بخورد

لطیف کرده اند و در غایت تسخین بود و بدل وی شحم الکلب بود و ابن زهر گفته
چون بول آن الثعلب مالند موی بروید و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده
برکشیده باشند دیگر نروید و چون در گوش کودکی مالند که زاییده باشد از ام الصبیان
ایمن باشد و حرز وی باشد و بیرا شحم السمک البحری تیزی چشم زیاده کند و نزول آب
را سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند
بر آنکه دفع نزول آب بکند از چشم و علی بن اسحق گوید منع موی زایده که در چشم بود بکند
وقتی که کنند و بدان بالند و اسحق گوید مقدار دانگی از وی تا دو دانگ زهرها و گزندگیها
را سود دهد و معده را و بدل وی مطبوخ وی بعسل الفا دبود شحم قاوندی قاوند گویند و در
قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن
بگدازند و بر پنبه پاره در گوش نهند و درد دندان را سود دهد و گویند چون بگدازند
و بر نقرس مالند سود دهد و اگر طلا کنند بر خادی یا چوبی و در گوشه خانه
رها کنند براغیث بر وی جمع شوند و برغوث پارسی کیک خوانند شحم التمساح
جالینوس گفته که پیه وی چون بر گزندگی وی نهند در ساعت درد زایل کند شحم
الحنظل چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه قوة وی ضعیف شود
و حنظل گفته شد شحم المسمج خطمی بری است و گفته شد [illegible]
قلی است و در قاف گفته شود ان شاء الله شربث فراسیون است
و گفته شود ان شاء الله شری شجرة حنظل است و در حنظل گفته
شد شربین درخت قطران است و آن از جنس سجر صنوبر بود و ثمر
وی مانند ثمر سرو بود ولکن کوچکتر بود و وی خارناک بود و آن دو نوع است
دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک
درجه سیوم چون ورق وی سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان زایل کند

وثمره وی سپرز را زایل کند و جگر را و تقطیر البول و مشیمه بیرون آورد و بول براند
با فلفل استعمال کردن و شکم ببندد و ثمره وی چون با شراب بپاشانند کسی که ارب
بحری خورده باشد و چون ثمر او سایر شود و بدرا بدان سحق کنند هیچ گزنده نزدیک
وی نگردد و ثمره وی معده را بد بود و لذاع بود و درد سر آورد و بدیه بعد از دو
اصلاح وی بعصاره لسان الحمل و جلاب کند **ششقاقل** اشقاقل است
و گذشت **ششبندان** ناشر ستین است و گفته شود ان شاء الله **ششتره**
فواست و گفته شود ان شاء الله **شطریه** نوعی از صعتر است و ورق وی دراز بود
و بستانی بود و بتر بزبان آن آزامرزه خوانند و در صعتر گفته شود ان شاء الله **شعور**
الصقالبه زعفران است و گفته شد **شعر الجن** شعر الجبلت و شعر الارض و
شعر الخنازیر و کزبرة البیر این جمله اسم پر سیاوشان است و کرمانیان وی را کورسو
گویند و زنان شیراز وی را گیس پری خوانند **شعابیه** قثاء صغیر است و گفته
شود ان شاء الله **شعر یهودی** خندروس است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی
بی پوست بود و آن سلت خوانند بپارسی جو برهنه گویند و فعل وی نزدیک
بفعل جو با پوست و بهترین جو آن بود که تازه و سپید و بزرگ دانه بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلا نخنثر بود
ماند که جزی اما در همه خصلتها مانند وی بود و چون از بیرون استعمال کنند
و چون پخته خورند فاضلتر از باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر
از غذای گندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند و بر جرب ریش شده با سرکه گرم
کرده و با سرکه و بر نقرس گرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضول
از مفاصل کند و از وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کردن جرب
بود و منع سیلان و ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود و با انجیر چون بپزند

تهای

تهای بلغمی را نافع بود و چون مضمضه کنند و به آتش گرم کنند و بر وجعی که
از حرارت بود ضماد کنند و بر ورمهای گرم همین عمل کند لکن از آن دو نافع بود و وی
باد انگیز بود و مغص آورد و از بهر آن وی را بجوشانند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی انیسون است و آرد جو چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهای گرم
نهند لکن از آن دو چون با راتیج و زفت و سرگین کبوتر بر ورمهای صلب نهند
نضج دهد و چون با زفت و موم بر دمل کودکان که محتلم نشده باشند
و زیت بر خنازیر نهند نضج دهد و چون با عصاره کبیر مانند کاهو
و نوردک و آب روبار و درک بر چشم ضماد کنند ورم گرم ساکن گرداند
و همچنین بر همه ورمهای گرم همچون حمره و جمره و فلغمونی و امثال آن و چون با
سرکه بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم زایل کند و همچنین تنها یا با ادویه که
موافق بود و قلاع را نافع بود **شعر** جالینوس گوید اگر موی ما بسوزانند
در قوت مانند بشم سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی تر
کنند بسرکه و بر گزندگی سگ دیوانه نهند در ساعت درد زایل کند
و اگر بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتهای سر نهند منع تورم آن بکند
و اگر بدان دخان کنند خناق رحم و سیلان اسود دید و موی سوخته چون سحق
کنند بسرکه و بر بثر نهند زایل کند و چون سحق کنند با عسل و با قلاع که
عارض شود در دهان کودکان بمالند نافع بود و چون با کندر سحق کنند
و بر جراحتهای سر افشانند نافع بود خاصه با زیت و چون با مرداسنگ
سحق کنند و بر چشمی که جرب و حکه داشته باشد طلا کنند ساکن کند و چون با روغن
گل در گوش چکانند درد گوش را زایل کند و این نیز که اگر پیاده بزند
موی طفل پیش از آنکه بالغ شود در کسی که نقرس داشته باشد یا عرب

گزیده بود نافع بود و اگر موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد کرده اند و آب معطر
وی چون بروار الثعلب مالند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان بود
که دیگی نو بر کنند از موی و طبقی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود و بزیر
آتش نهند تا بسوزد **شعر الجبار** شعر الجن است و گفته شد **ثفلج**
ثمر اللصف است و قثاء الکبر گویند و در ثا گفته شد **شفنین** مرغیست که ویرا
یمام خوانند بپارسی بوتیمار صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود طبیعت وی
گرم و خشک بود و خشکی وی بقوت بود و مفلوج را سودمند بود و بجوانی آورد و مصلح آن
سرکه و گشنیز بود و نشاید که اگر از یک سال گذشته باشد خورند که بغایت
مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یک روز رها کنند و بعد از آن بپزند در ای
گفته ... انکو بود و ارسطو گوید قوتی و خاصیتی تمام دارد در قوه ماسکه
و درین باب از کبک بالغ تر بود و ابن زهر گوید گوشت یمام حفظ را زیاده گرداند
و ذهن را تیز کند و قوة جماع بدهد **سمک بحری** جانوری دریایی است بشکل
خفاش و دو بال دارد مانند بالهای خفاش و بلون هم مانند وی و ذنب وی مانند
موش بود و در بن آن خاری بود بمقدار نیشی و بدان بگزد و درد وی سخت پیدا
شود از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس ویرا ابرق خوانند
و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی یا بحری فرو برند که بول کرده باشند
سوزشی تمام و دردی سخت پیدا شود مادام که خار وی در آنجا باشد و مهار ... (?)
چون بنهند در شب جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده بود بخواب
نرود و اگر دفن کنند در بن درختی بار در نشود و خشک کند و اگر دفن کنند در خانه
قومی تفرقه کند آن قوم و اگر بسوزند و آن خاکستر بر دو کس افشانند از یکدیگر
پراکنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آنرا حوت الشر خوانند **شقایق**

النعمان شقر خوانند بیونانی ارامون بری بود و بستانی بود و گل
وی بزرگ بود بپارسی لاله گویند و نوعی دیگرست از شقایق که آنرا
اذریون خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گوید گرم
و خشک بود در اول و گویند گرمست در دوم و تر و علی بصری گوید گرم و خشک
بود در دوم و وی محلل و منضج و جلا و جذب در وی بود و اگر گل شقایق
با پوست جزو تر ... موی را بغایت سیاه کند و خضابی نیکو بود و اگر
در شیشه کنند و در شب و بالای وی یکمثقال روی سوخته بنهند و در
سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت موی را
خضاب کند تنها و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان
و چون بکحلها مرکب با دیگر ... کند قوة چشم بدهد و شریف گوید چون آب
وی در چشم کشند حدقه را بسیار گرداند و منع نزول آب در ابتدا
بکند و قوة وی بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان
تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم دو هفته و موی را بدان خضاب
کرده اند موی را سیاه کند و چون ظرفی آبگینه پر کنند و در شب آن چهار درم
روی سوخته بنهند و در بالای آن همچنین و سر آن بگیرند و در سرگین دفن
کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورند آبی سیاه غلیظ باشد موی را وی
... کنند سیاه کرده اند و اگر دست زنان بدان رنگ کنند خضابی
نیکو بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز ... (?)
سرد ... از برص شفا یابد باذن الله تعالی و دیسقوریدوس گوید
چون بخاییده بکوبند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون
بخایند قطع بلغم کند و چون بپزند بشراب و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل

کند و آثار قرحه که در وی بود پاک کند و چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون
ورق و قضبان وی با حشیش او بپزند و بخورند شیر براند و شقایق نافع
بود جهت غشی و جرب و ریش شده و قوبا **شقاقل** اشقاقل است
و شقاقل نیز گویند و گفته شد و بعضی از آن و اینجا نیز گفته شود و منصوری گوید
مربای وی قوی گرم بود و مسخن معده و جگر بود و منی زیاده کند بسیار و چون ادمان
آن کنند و این را قد بود گرم و تر بود در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود
مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد خاصه مربا بالعسل و جالینوس
گوید گرم و تر بود در سیوم شیر بیفزاید و قوت باه بدهد و حیض براند و مقوی
اعضا بارد بود و دسقوریدوس گوید در ابتدا استسقا نافع بود و مقوی
امعا بود و بدن و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد و روفس گوید و ارباسوس گوید قوی
صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذت زیاده کند و بچه فربه آورد و اختناق رحم
را نافع بود و گزندگی سگ دیوانه و سباع گزنده ایشان بسر دبود و مقدار باخوردن
از وی دو درم بود و شیخ الرئیس گوید ظن آنست که بخورات وی لطیف بود و قوت وی
ترطیب در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوزن آن بوزیدان بود و گویند
بدل وی دارصینی و بوزیدان بود و بسیار خوردن وی مضر بود بشش و مصلح آن
بر سیاوشان بود و نبات که جلاب سازند **شقر** شقایق است و گفته
شد **شقراق** طواسه و سیتره گویند بپارسی کاسکینه و شیرازی کاسه شکند
گرم بود و در وی زهومتی قوی بود اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد
خوردن وی و وی چو سم بود **شقردیون** اسقردیون خوانند و آن اسقوردیون
است و گفته شد و تمامی اینجا گفته شود ان شاء الله و آن ثوم بری بود و حافظ
الاجساد و حافظ الموتی خوانند بغایت گرم بود و بول براند و چون تر بود بکوبند

و چون خشک بپزند با شراب و بپاشند گزندگی جانوران و ادویه کشنده
را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل
بپاشند قرحه امعا و عسر البول و لذع معده را نافع بود و چون با خوف
و عسل و ماء التفاح بیامیزند چون خشک کنند و لعوق کنند و سپر فم من را نافع بود
و چون با سرکه بر نقرس نهند درد ساکن کند و اگر با آب ضماد کنند همچنین و چون
زن بخود برگیرد حیض براند **شکرهج** شکوهج نیز گویند و آن حسک است
و گفته شد **شکاعی** صاحب منهاج گوید حشیشیت در قوت مانند بادآورد
و نیکوترین وی سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم
و گویند گرم است در اول و خشک در دوم محلل لطیف بود و گویند چون در شب
جا بخواب کودکان نهند نافع بود جهت آب رفتن دهان ایشان و بسبب
فالج طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت
معده و باد که در رحم بود سود دهد و مستعمل از وی دو درم بود و جالینوس گوید
مره سودا و بلغم را نافع بود و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک کند از
عفونتهای بدن و جذام را نافع بود و روفس گوید جذام و برص و بهق
را نافع بود و چون با افسنتین رومی بیاشامند و سمن بود و صاحب تقویم گوید
مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر است بشش و مصلح وی صمغ عربی
بود و در دوم بالثه را نافع بود و در دوم وی و پنج وی سیلان رطوبت مزمن از رحم
بیرون آورد و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن
بکند و شیخ الرئیس گوید نافع بود و بنهای کهن خاصه صبیان را و مولف گوید بشیرازی
آن را خار رعناک گویند و وی نباتی گرمی بود و در زمینی که سنگستان باشد
و جهت تب ربع و تب مرباع و جلاب خوردن بغایت نافع بود **کشوثا**

اکشوث است و گفته شد **شک** تراب الهالک خوانند اهل عراق
و اهل مغرب رهج الفار و بعربی سم الفار خوانند و بشیرازی مرگ موش کانی
و صاحب منهاج گوید دو نوع است که از خراسان می آورند و گویند دو نقره است که در
خراسان از معدن نقره حاصل میشود و مولف گوید آنچه محقق است از طرف دریای آذر
از کوه لکوت و میگویند وی کانی است و اکثر آن دیر از زنج سفید خوانند و وی سم قاتل
بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کنند که کسی که زیبق صعد خورده بود و مشکل خلاص
یابد از بهر آنکه بغایت مهلک بود و اگر در میان چیزی کنند تا موش بخورد هر موش که
آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد چنانکه خانه از موش پاک
کرده **شلجم** و سلجم نیز گویند و آن لغت است پارسی شلغم گویند بری بود و بستانی
بود و طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول غذا بسیار دهد و منی مولد بیفزاید
را نرم کند و باد برانگیزد و بول براند و اشتهای طعام پیاورد و چون بسرکه پرورده خردل
مقوی معده بود و آب وی حصر را نافع بود و آن ذهبی است که بشیرازی کرز الجبل
خوانند و در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود و چون بخورند احساس بیجی در
خود کند حارشی مفید تناول کند **شل** اسحق بن عمران گوید شل درهندوستان
سفرجل هندی خوانند و آن ثمری است مقدار زردالو و قوت وی مانند نخل بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و تر بود در اول لطف کند و غلیظ بود و صلابت اعصاب را
نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم او تلخ بود و تیز و قابض باد را بشکند و در وی علتی عجیب
بود و اعصاب و عرق النسا را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا یک بود و گویند
مضر بود به شش و مصلح وی عسل است و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح وی کشک
و شکر بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود
که از زیبق مقتول و حق بطرف صاحب جامع است که او از شک تا شل سهو کرده است

شمع پارسی موم گویند و دیسقوریدوس گوید بهترین وی سرخ رنگ
بود خوشبوی که بوی عسل اندر وی آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل
بود و گویند گرم بود و ملین و ماده مرهمها سرد و در وی انضاجی اندک
بود و ملین اعصاب بود و خشکی ثدیها و خشونت سینه را نافع بود و طلا
کردن و با روغن بنفشه لعوق کردن منع شیر بستن در پستان زنان
بکند و چون ده حبه یک بمقدار حاورسی بیاشامند همین مقدار
خون در جایی از جاورس یا از برنج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود
و دفع سموم بکند و در جراحتها که از پیکان دار بود طلا کردن نافع بود
و **شریف** چون با روغن سوسن یا زنبق بر روی طلا کنند لون را
صافی کرده اند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق رایحه وی
در زمان وبا نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف کرده
شمشرا مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد **شمار**
رازیانج است نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد **شمشاد**
بقس است و گفته شد **شمشیر** شوشمیر گویند و آن قاقله
صغار است و گفته شود ان شاء الله **شمام** دستنبویه است
و گفته شد **شنجار** بپارسی شنکار گویند و آن ابوخلسا است
و گفته شد و انخوسا نیز گویند و ورق وی چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و ورق وی بورق کاسنی ماند اما خشن بود و آن
گاوزبان است و در کوههای سرد دیر روید خاصه در کیلان
سندله نوذری است و گفته شد **شنبلید** صاحب جامع از
قول تمیمی گوید شنبلید فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورق

سورنجان است و قول اول صحیح است و نکوترین آن سپید تازه
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود بویدن آن صداع سرد را نافع
بود و بادها غلیظ که در دماغ بود بشکند و سدهٔ دماغ و بینی بگشاید و
چون اول باران بود که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد بگلهٔ
مانند بهار نارنج شکفته بود و شکل و بوی نیز دارد **شبج**
نوعی از حلزون است پارسی کجک گویند و شیرازی قصبک و آن
کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید سپید و بزرگ و پیچیده بود
و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز آنرا
توتیای اکبر گویند و آن ودع است و در ودع گفته شود ان شاء الله و بهترین
شبج تازهٔ سفید املس بود و چون بسوزند در داروها چشم نگاه دارند
و صفت سوختن وی چنان بود که شبج را در گل گیرند گلی که سرگین با وی
سرشته بود و در تنوری نهند که آتش تافته باشد تا بسوزد و علامت
سوختگی آن بود که سفید گشته باشد و اگر سپید نشده باشد دیگر بار
در گل گیرند و در آتش برند تا تمام سپید شود پس به آب سحق کنند و بشویند
و خشک کنند و دیگر سحق کنند و بکار برند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و گویند ترسفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند
و آب رفتن باز دارد و جلایی تمام بدهد و اگر نسوخته در چشم کشند جلا زیاده
دهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر کند و تجفیف در وی
زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف بی لذع کند
و سنون کردن دندانرا جلا دهد وسکن وجها گرم بود مقدار نیم درم
اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع **شنقاد**

شنجار است و گفته شد **شنان** فرابیون است و گفته شود
ان شاء الله **شونیز** شنیز است و حبة السودا گویند پارسی سیونیز
گویند نیکوترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
قطع بلغم بکند و جلا بدهد و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی که سخت شده
و ورمهای صلب چون بکوبند و با کمیز کودکان که بالغ نشده
باشند ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و چوب صنوبر بجوشند
بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و چون بکوبند و در آب
تر کنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد و اگر به آب حنظل
بر ناف طلا کنند حب القرع بیرون آورد و چون بریان کرده سحق
کنند و دایم بویند زکام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری
روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره در گوش چکانند جهت سردی
و باد و سده که در گوش بود نافع بود و اگر در زیت خیسانند و سه
چهار قطره در بینی چکانند زکامی را که عطسه بسیار آید سود دهد
و اگر سوخته و با روغن سوسن و یا روغن حنا که موم در آن گداخته
بود بر سر کل طلا کنند موی برویاند و روغن وی سعوط کنند
فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و هر روز مقدار نیم درم به آب
گرم بیاشامند گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و چون سحق
کرده با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه
بر بهق و برص طلا کنند سود دهد و اگر با عسل و آب گرم
بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و با عسل و روغن
گاو درد رحم و درد گرده و دردی که نفسا را بود و در زنان اساک

خون نفاس نافع بود و چون سحق کنند با اول و بر ریشهای پیر نهند
و بدان ادمان کنند پاک گرداند و موی برویاند و چون در کحلها کنند
در ابتدای نزول آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قطع
ثآلیل و خیلان و بهق و برص و جرب ریش شده بکند و بر پیشانی
طلا کردن درد سر که از سردی بود سود دهد و سده مصفاة
بگشاید و چون یک شب در سرکه خیسانند و سحق کنند و بدان طلا
کنند درد سر کهن و لقوه را زائل کند و اگر ادمان خوردن وی کنند
حد رود شیر و بول و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند
عسر البول را نافع بود و چون دو درم از وی به آب گرم بیاشامند
گزندگی رتیلا را نافع بود و چون در خانه دود کنند گزندگان بگریزند
و بخاصیت تبهای بلغمی و سوداوی را زائل کند و چون بروغن وی
سعوط کنند فالج و کزاز و تری و سردی قطع کند و چون سحق کنند
با خون افعی یا خون پرستوک و طلا کنند بر سپیدی که بر ظاهر اعضا باشد
لون آن بگرداند و چون بریان کنند با آتش آهسته و بگلاب بسرشند
و طلا کنند بر ریشی که بر ساق بود بعد از آنکه ریش بسرکه شسته باشند
زائل کند و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد و چون بخور دهند
حیض براند و بچه زنده و مرده بیرون آورد و بیشتر بیداد از دو نرمه
چون سه ازار از وی بشیر زنان خیسانند یک ساعت و سعوط
کنند در منی کسی که یرقان دارد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت
نافع بود و بشدة تفتیح سده و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا
بود و بدل وی صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن وی کشنده بود

و نوعی از وی که خناق و غثیان آورد و داوای آن بود که قی کنند و شیر
بیاشامند و مداوای وی چون مداوای کسی کنند که کندش خورده باشد
خراصیرا نوعی از بنجاسف است و آنرا امساک الجن خوانند طبع
آن گرم و خشک است در حقنهای تیز کنند جهة عرق النسا و اوجاع مفاصل
سپرده از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود **شوخط** خوشهٔ ارزن
است **شویلا** مرنجاسف است و گفته شد **شوع** درخت
بان است و درخت البان گفته شد **شوشمیز** خیربوا است
و بال بوا است و هیل بوا و آن قاقله کوچک است و گفته شود ان شاء الله
شوکة الدراجین امشط الراعی است و یونانی دیپساقوس گویند و گفته شد
شوکة الدین عکوب است و گفته شود ان شاء الله **شوکة الملک**
الشخیص است و گفته شد **شوکة عربیة** شکاعا است و گفته شد
شوکة قبطیة قرظ است و گفته شود ان شاء الله **شوکة نبطیا** ینبوت
است و گفته شود ان شاء الله **شوکة منتنة** حیین که طباق است و گفته
شود ان شاء الله و طباق خارناک که آنرا شوکه خوانند **شوکة بیضا**
بادآورد است و گفته شد **شوکران** حعطوط گویند و یونانی قونیون
و بیقونیون و بادیقون و طیفیقونیون و آن طحا است و گویند
تخم بیخ رومی است و گویند دیسقوریدوس گوید ساق آن مانند ساق
رازیانج بود و ورق آن مانند ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم
وی مانند انسون رومی بود اما سفیدتر و روفس گوید ورق آن
مانند ورق پرورح رزی بغایت بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند
نانخواه بود بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و مولف گوید آن بیخ گیهی

سارسی دو درس گویند بهترین آن یزدی بود که از ولایت یزد از قنات
خیزد و آنرا دو درس قنبی خوانند و تخم آن شوکران است
و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم تا چهارم و کشنده بود و اگر
عصارهٔ وی بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند
تا منعقد شود بسیار منفعت دارد در اطلیه و در شیافها جهت چشم
و چون ضماد کنند بر حمره و نمله ساکن کرداند و اگر نبات وی مجان باوری
بکوبند و بر انثیین ضماد کنند بغایت نافع بود جهت کثرة احتلام و چون
ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند و چون بر پستان دختران
بکر ضماد کنند رها نکند که بزرگ گردد و اگر بر پستان شیردار ضماد کنند قطع
سیلان شیر بکند و اگر بر موضعی که موی سر زده بود ضماد کنند منع موی رستن
بکند و اگر بر خصیهٔ کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر کسی بخورد
علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد چنانکه
کسی نه بیند و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و در آخر کار تشنج و اختلاج
آورد و خناق از تنگی که در قصبهٔ شش و حنجره پیدا کرده بسبب ریاح و مضرة
وی پیشتر بدل رسد تا بحدی که بکشد و مداوای وی بقی بعد از آن شراب
صرف و طلفل بن بشیر خر و افسنتین و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان
و حلتیت با روغن و مداوا بجز بنون نیز کنند و اگر از تخم وی اندکی در شراب کنند
بغایت مسموم بود و بدل آن دو وزن آن بزر البنج بود و این مولف گوید از زیر
تخم وی خورند و زنان بمی دارد **شوغار** زاج سفید است و گفته شد
شوذانین سر داینات است و گفته شد و غذا اندک دهد و
کیموس وی که بود **شهدانج** بزر القنب است و آن بری بود و بستانی

بود و در قنب گفته شود ان شاء الله **شیطرج** عضاب خوانند بزبان بربری
و یونانی لیندیون و آن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود
یا بحری و مولف گوید چند آنکه امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه
آبله میزند در اطلیه و در هندی آبله نمی زند پس محقق شد که حدة وی زیادت
از هندی است و این نوع نیکوتر است بدو وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه
منتشر بود فی الحال طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجهٔ دوم و جالینوس گوید
گرم بود در درجهٔ چهارم و شیخ الرئیس گوید بر بهق سفید و جرب و برص و تقشر
با سرکه طلا کردن بغایت نافع بود و چون بپاشند مفاصل را سوده
و بر سپرز طلا کردن بگدازاند و ورق وی چون نیک بکوبند و با بیخ و آن
بر عرق النسا ضماد کنند و دائم ساعتی رها کنند نافع بود و بر سپرز نهادن
و جرب ریش شده بغایت مفید بود و چون از خود بیاویزند درد دندان زایل
کند و مولف گوید از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان کند
شیطرج را در کف دست مخالف نهند و بر شیب وی نهند درد دندان
ساکن شود و با قوبا با سرکهٔ کهن طلا کردن نافع بود و مقدار شربتی از
وی یک مثقال بود و گویند مضر است بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل وی
فوه و گویند بیخ کبر **شیح** بهترین آن ارمنی بود و آنرا ترکی خوانند و
شیح جبلی را افیلون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریاح بود
و مقطع و در وی قبضی بود دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستر
آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و منع آنکه بجنبد و عسر النفس
را سود دهد و کرمها و حب القرع را بکشد و بول براند و حیض و کزندگی

عقرب و رتیلا و زنبورها را سود دهد و مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر
ریشی که کوتاه بود یا بر موضعی که نرسته باشد طلا کنند موی بر وی باند و وی
مضر باعصاب و مصدع بود و معده را بد بود و مصلح وی ترس بود و گویند مصلح
وی شراب ریباس بود یا شراب ترنج و بدل آن در قاقلات دو وزنک
کابلی بود و در علتهای دیگر غیر از منی بدل وی کشنیز شیلم زوان است
و بهترین وی آن بود که ازکی و فربه بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند
در اول و گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و جلا دهد و با کوکرد بر بهق
طلا کردن و محلل ورم خنازیر بود با بزر کتان یا با سرگین کبوتر و با گندم
بر قوبا و ریشها قروح کردن نافع بود و بخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد
خاصه چون با سعد و مر و زعفران و کندر بود و چون بکوبند و بیرشند و بسر
عضوی که خار باشد بیرون آورد و وی مسکر و مسدر بود و بشیرازی
وی را شلمک خوانند و اگر در میان گندم بود آن نان بغایت مسدر و مسکر
آورد و بدل آن جندوقی بود و اگر در میان شراب خیسانند و بپاشانند
بغایت مسکر بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن
گندم نیکوتر بود و چون بر صدغین مالند خوابی معتدل آورد و رازی گفته
بدل آن فوا است و این مولف گوید شیلم در میان گندم آن وقت بسیار شود
که گندم تباه خواهد شد شیرج دهن الحل است بپارسی روغن کنجد
گویند و شیره گویند طبیعت وی گرم و تر بود و شقاق و خشونت سودا وی خوردن
و طلا کردن نافع بود و چون مورد در وی بریزند موی را نگاه دارد و قوت دهد
و خوردن وی با آب مویز حکه و دمعی و بلغمی را زایل کند و ضیق النفس و معدل الطبیعت
بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سرفه ببرد و چون در طبیخ کنند و در وی

غائطی بود و وی مرخی معده بود و مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند
که سوداویرا هیچ نفع نکند شیرة العجوز اشنه است و گفته شد شیان
دم الاخوین است و گفته شد شیرزق و شیر زج نیز گویند صاحب
جامع گوید سرگین خفاش است و گویند بول او و صاحب منهاج گوید بول خفاش
است و گویند شیر اوست و مولف گوید اینچه محقق است شیر خفاش است
که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ که مردمان بافواه گویند
شیرزق است و این مولف گوید مرغی هست و هم او را خفاش گویند مثل
گوسفندی و دو پستان دارد و دو گوش و دهن و دندان دارد
و از پستان وی شیر آید و بچه را شیر دهد و آن شیر را شیرزق خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک است بغایت سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سپیدی
که بر چشم بود چون در چشم کشند زایل کند شیرابه خشخاش است گفته
شد شینیز شونیز است و گفته شد شیخ حبشی
فلفل سیاه است و گفته شود انشاء الله شیخ البحر حیوانی دریایی
است که سر و تنی وی مانند کوپاله بود و گویند روز شنبه البته از دریا
بیرون نیاید شباخوزکی بوشش در هندی است و گفته شد شیر املج
املج چون در شیر خیسانند آنرا شیر املج گویند و قبض وی کمتر از املج بود و
اولی آن بود که چند روز در شیر خیسانند طبیعت آن سرد و خشک بود
در سیوم و گویند گرم و تر بود و بلغم لزج را پاک کند و قوت شهوت بدهد و قطع
قی بکند و آب رفتن از دهان باز دارد و حرارت خون را بنشاند و مستعمل از وی
نیم مثقال بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود شیراز
بپارسی ریچال خوانند شیر بخیز بیخی است زرد رنگ که از هندوستان

می آورند طبیعت آن سرد و خشک مسهل مره سودا بود و بلغم و غلیظ سوخته خلطهای
بیرون آورد و بادهای فاسد و شربتی از وی دانکی تا نیم درم بود **شیر خشک**
ساذجی شیرخشت گویند و طبیعت وی گرم بود باعتدال و قبض وی اقوی بود
از ترنجبین و مانند وی و بهترین آن بود که شفاف بود مانند صمغ والله اعلم بالحکم

باب الصاد صابون

گرم و خشک بود در چهارم مفتح اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام
بود چون شافه ازان بخود برگیرند و ورمها را نضج دهد و شریف که چون
درمیان خرقه صوف بنهند و خوار و قوبا را بدان مالد محکم زایل کند و اگر با محلب
نمک بیامیزند و در حمام مالد حکه و جرب ریشش شده را نافع بود و اگر با محلب
حنا بیامیزند و بر زانو طلا کند درد زانو زایل کند و بر تنش طلا کردن زایل کند
و بر ریشها شهدیه و سخت روز ... کند بعد ازان به آب گرم بشویند هیچ
دوا بهتر ازان نبود و چون ده درم ازوی با ده درم سلیقون و ده درم بوره
آب دیده بر ریشش خضاب کند در حمام بعد ازانکه شسته باشد پاک و نیم ساعت
صبر کند موی را سیاه گرداند و شریف که اگر سر را بدان بشویند در حمام
شپش را بکشد و سبوسه ببرد و گویند اگر با ادویه برشند کنش و بهق را نافع
بود بهق و نمش ببرد و چون بر اورام بلغمی دیر نضج نهند تنها یا با ادویه موافق
نضج دهد و چون برشند با ادویه گشاینده اورام بود مانند خرف و کرنب
کبوتر و اصل ... الحمار فعل وی قوی کرده اند و گویند چون سر را بدان
بشویند موی را جعد کند و بر سر جراحتها طلا کردن بگشاید و آب وی
اگر بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن بوره بود و مداوای وی قی با آب گرم
کند و روغن کنجد و آبگوشت از مرغ بروغن بادام **صابون القاق**

شجرة ابی مالک است و گفته شد **صاب** گویند قثاء الحمار است و گویند
بتحقیق نوعی از یتوعات است و ابن مؤلف که بزبان اصفهانی تفاح را
صاب گویند **صاده** لوف الصغیر است و گفته شود انشاء الله
صاحب حزر است و گفته شد **صبار** تمر هندی است
و گفته شد **صبی** گویند عصاره سنا است و گویند سنا
و گویند عصاره زرد رنگ طبیعت آن سپید است نقرس گرم را نافع بود
صبر سه نوع بود اسقوطری و عربی و سمجانی بهترین آن
سقوطری بود و سقوطره جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و آن جزیره
چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره بی دینان اند و ساحران محکم و اصل
ایشان از یونان است اسکندر ایشانرا از یونان بدین جزیره فرستاد
بجهت ساختن صبر زنان ایشان مجموع ساحر باشند تا بحدی که اگر
خصمی با کسی دارند اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل آن شخص در ضمیر خود
دارند و قدحی پر آب پیش خود بنهند و آغاز سخن کنند تا آن زمان که
نقطه خون میان قدح پیدا شود بعد ازان آن قدح پر دل و جگر
و شش گردد آن شخص درحال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر بند
در شکمش نبود تا بدین حد مبالغه در ساحری ایشان میکنند و نیکوترین
صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی آن مانند
مر بود و براق نزدیک صمغ عربی و چون در دست مالند زود خرد
شود و بلون مانند زعفران بود و ازوی بوی روغن گوسفند
آید و قطعا سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و یمنی
گویند و بری میانه بود و سمجانی بد بود و آنرا صبر بردکی گویند و طبیعت صبر گرم

وخشک بود در دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سیوم وجالینوس گوید
خشکی وی در سیوم بود و گرمی در اول جهت معده از همه دوای نافع تر بود و ریشهای
که مشکل خوش شود خاصه در ذکر و دبر و چون به آب بگدازند و طلا کنند و ورمهای
که در دهان و منی و چشمها حادث شود فی الحال خاصیت وی آنست که منع ماده بکند
و اگر جمع شده باشد بگدازاند و سخن معده بود و دماغ و باد را بشکند و مسهل
صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سپرز و جگر بگشاید
با وجود آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب و درد و سوزش آن زایل کند
و رطوبت آن خشک گرداند و ابتدای نزول آب و سپرز و معده و مجموع بدن را
از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را از اوساخ
پاک گرداند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن گفته باید که صبر در سرما
سرد و گرما مستعمل کند الا در زمانی معتدل که اگر در سرما و سرد مستعمل
کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آورد از بهر آنکه مرخی عروق
بر آمدن مقعد بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه شود و صمغ عربی
کرب و منضج آورد و قوت وی در طبقات معده یک دو روز باقی میماند
و سقوطری ضد آن بود و چون پاشاماند بخاری لطیف از وی
متصاعد شود پس قوت باصره بدید بسبب آنکه چون متصاعد شود
بر او وی جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول
پاک کند و شنایی چشم زیاده کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات
و معاجین میکنند و صبر چون کشته باشد زیاده اسهال کند و چون مغسول
کند قوت دوای بسیار نقصان کند و از طبیعت دوایی بیرون رود و صفت
شستن وی صاحب جامع چنین آورده است بگیرد صبر سقوطری یک رطل

و سحق کنند و بمنخلی صفیق بیزند پس افتیمون ربع رطلی و از ادویه
ایارج مصطکی جبلیان دارصینی سلیخه عود بلسان سنبل اسارون
از هر یک سه درم این دارو ها در دو رطل آب شیرین بپزند تا بنیمه باز آید
فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون ریزند و این
آب بران ریزند و بشورند تا آن آب از صبر صافی شود و دیگر باره فرو
کنند و دوم بار بشورند تا آن زمان هیچ باقی نماند تا آن زمان که الا مانند
خاک گردد و بعد از آن آب از وی بریزند پس سه درم زعفران با وی
بیامیزند و بوقت حاجت استعمال کنند شربتی از وی ما بین یک درم تا دو
درم بود و صبر چون کهن گردد سیاه شود و شربت وی زیاده تر از
ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و آنچه نه مغسول بود
صاحب منهاج گوید شربتی از وی ما بین نیم درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل
بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از وی اندک تا نیم درم
بود و مضر بود بمعا مقعد بدل آن بکتیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن
مصطکی و ورق گل سرخ مثقل بود و منصوری گوید شربتی از وی کم استعمال
سمال بود و نوع سیاه بدبو و صبر شهما مستعمل کردن مضر بود
بمقعد از بهر آنکه خشکی وی در درجه سیوم است و مقعد عصبی است و مزاج
وی سرد و خشک بود چون بدان بگذرد بشکافد و شریف گوید چون
به آب کند تا سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعد
در پسته باشد بنهند از درد عن کل که در ظرفی اسربی یا قلعی حک کرده
باشند بمالد از پی آن و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر
ریش منی و گوشش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر جرو و

سشري طلا کند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معدّ
بوزن آن افسنتین و گویند بوزن آن حضض و افسنتین بود **صحنا**
بپارسي ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و آنرا از ماهي سپارند که آنرا
ماهي اسشنه خوانند در کرمیر شیراز و خلطي بد از وي حاصل شود
و نشف رطوبة معده بکند و وجع ورک بلغمي را نافع بود و کندها ان که
از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و
تشنگي و صداع و مصلح وی مغز کاهو بود **صدف** بهترین آن سپید
باشد که در آب شیرین بود و طبیعت آن خشک بود و صدف
فیروقس گو صدف فرقو گو ناسوخته نشاید که استعمال کند از بهر
آنکه بغایت خبیث بود و چون بسوزانند قوة وي در غایت تخفیف
بود و اولی آن بود که بغایت سحق کند و این بابی عام است هر
چیزي که جوهر وی حجري بود پس چون تنها استعمال کند نافع
بود جهة جراحتها خبیث از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع و چون
با سرکه سرشند و عسل با شراب نافع بود جهة جراحتها عفن خبیث
و گوشت صدف بری چون سحق کند و طلا کند بدن را خشک گرداند
بقوت و صدف جذب سل و عظام بکند و مسکن وجع نقرس بود
چون ضماد کند و چون با سرکه سحق کنند منع رعاف بکند و وی
مسکن وجع معده بود و چون بر سپرز ضماد کند و رها کند تا
خود رها کند نافع بود و چون زن بخود برگیرد حیض براند
و گوشت وی گزندگي سگ دیوانه را نافع بود و مرق صدف کوچک

شکم براند و بنات خناق زحم را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و صدف
سوخته در تحلیل و جلاء دندان و در کحلها چشم استعمال کنند و ریش چشم را
و غلظ اجفان را زایل کند چون طلا کند و منع موي زیادة که در چشم بود بکند
بعد از آنکه بر کنده باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را سود دهد و درد
دل و مقدار مستعمل از وی مثقالی بود و از آب وی سه درم و صدف
سوخته بهق را زایل کند و اسحق که خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل بدل وی ودع **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در ساحل
دریا قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز مي باشد چون در شیب خرد
دود کنند بواسیر را سود دهد و بعد از دو چون بسوزانند و بعسل
بر سرشند قطع ثالیل بکند و ترخر را سود دهد و شکل وی مانند
حلزون بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی کریه
بود و لون وی فرفیري بود که بسیاهي زند و در قلزم بر که معروف بود
صدالحدید زعفران الحدید است و گفته شد **صریمة الجدي**
شجرة الطحال است و گفته شد **صرو** سشوکران است و گفته شد
صرب صمغ است و گفته شود ان شاء الله تعالی **صربوا** بادزوج است
و گفته شد **صرصر** نیز گویند و آن حیوانیست کوچک مانند
ملخی که شب آواز کند و بشیرازي جرواسک گویند و دیسقوریدوس گوید
چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را سود دهد و جالینوس گوید بعد از
آنکه خشک کند کسی که قولنج داشته باشد سه عدد از این حیوان با سه
دانه فلفل یا پنج عدد یا هفت عدد یا مثل وی فلفل در وقت هیجان
درد و صاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش

ساکن کند **صرفان** اسرب را صرفان کویند و نوعی از خرما سرخ
فربه هست و آنرا صرفان کویند بپارسی کمتوم و در تمر کفته شد **صعتر**
بپارسی اوشه کویند و بیونانی اوریغانس و آن دو نوع است دراز ورق
و پهن ورق و بری را ندع خوانند و در قوت باشد حاشا بود و دراز ورق
اقوی بود از کرد ورق و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبع آن
کرم و خشک بود در سیوم ملطف و محلل بود درد ورکین را نیکو بود و درد
دندان که از سردی بود و باد چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با
شراب بیاشامند کزندکی جانوران را سود دهد و چون با سکنجبین بیاشامند
کزندکی جانوران و دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون با سکنجبین
بیاشامند دفع مضرت جبین بکند و با خیار زه بخورند کوفتکی فضله
را نافع بود و معده و جکر را بغایت سود دهد و اکر با روغن ایرسا
سعوط کند فضلها از بینی بیرون آورد و با سرکه مطبوخ را نافع بود
و حیض و بول براند و طبیخ وی شکم براند و فضول مراری بیرون آورد
و اکر با عسل لعق کنند ورم ملازه و شش کرم را نافع بود و خوردن وی
غثیان را سود دهد و چون بپزند و آب وی بیاشامند کرم بکشد و حب
القرع بیرون آورد و اشتهاء طعام باز دید کند و بادها را تحلیل
دهد و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت حاصل شود زایل
کند و غذا در نیم شال مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را
نیکو بود و اکر با سویق بره و رهار بلغمی ضماد کند بکداز د و خوردن وی
هضم طعام بکند و معده و امعا از بلغم پاک کند و غذا های غلیظ لطیف
کرداند و سردی جکر و معده را نافع بود و سده و جکر بکشاید و چون

قضیب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون
غلیظ رقیق کرداند و این خاصیة در وی موجود است و اکر با انجیر
خشک بخورند عرق برانکیزد و لون را نیکو کرداند فقاح وی مسهل
مره سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال با نمک و سرکه بود و صعتر
درد قولنج و رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سکر بپرورند
و هر شب یک مثقال از آن بخورند و بران بخسپند منع نزول آب بکند
و از نزول این باشد و ذهن را نیکو کرداند و کزندکی عقرب را
نیکو بود و چون صعتر نزدیک بقولی که مضعف چشم بود بنهند
ضرر آن زایل کند و نوعی از صعتر بستانی هست که آنرا میکارند
آن ضعیفتر از بری بود در قوة و در تبریز بسیار کارند و آنرا
مرزه خوانند و این مولف که در شیراز نیز میکارند و صعتر مضر
بود بادیه و مصلح وی سرکه انکوری بود **صعبین** سغبین نیز
کویند و آن سکبینج است و کفته شد **صعضان** خلاف است
و کفته شد **صفیفه** درخت اهل است و آن عوا است
و کفته شود ان شاء الله **صفرالعول** مرغیست که آنرا طرغلودیس کویند
و کفته شود ان شاء الله **صقر** مرغیست که کنجشک را صید کند
و بپارسی باشه خوانند و بربری تاینا و او عاده نیز خوانند کوشت وی
کرم و خشک بود چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و دو درم از وی
بیاشامند به آب بلسانا سه روز سرفه سرد و رطوبت را
نافع بود و زهره وی ابتداء نزول آب را نافع بود و چون در چشم کشند
وقوة باصره بدهد و سرکین وی چون در کلف مالند رفو زایل شود

صلوان خرنوب نبطی است و ترویج در مصر حب الکلی خوانند
وانا غورس بیز گویند و خرنوب کفته شد و ملوب گفته شود
ان شاء الله صلصل سارسی عکر خوانند و آن عقعق است و گفته شود
ان شاء الله صموغ جالینوس که مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن
بعضی از بعضی فاضلتر بود و صمغ شیرازی ازد گویند و پارسی زد صمغ
عربی بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود و چوب
اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب
نهند زود بگدازد و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود و گویند
سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و صافی با اعتدال سوخته
گرم را نافع بود و آواز صافی کند و قوة معده بدید و اسهال
صفراوی را نافع بود و شربتی از وی دو مثقال بود و سینه خشن
و خشونت حلق را نافع بود و حدة ادویه بشکند و اسحق گفته مضر است
بسپل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس
و گویند مصلح آن شراب صندل و کلابت صمغ اللوز
بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت جوان
گیرند و طبیعت وی مایل بسردی بود و گویند گرم و تر بود و
گویند صمغ بادام شیرین در حلق و سینه و تب دق را نافع
بود و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و مسخن بود و چون
بیاشامند نفث دم را نافع بود و با سرکه برقوبا مالند
زایل کرداند و چون با شراب بیاشامند سرفه کهن را نافع
بود و سنگ کرده بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح

آن قند و خشخاش بود و بدل آن صمغ عربی و کثیرا صمغ الاجاص
بهترین صمغ الوان بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود
و گویند گرم و تر بود و درد شش و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ کرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه برقوبا کودکان مالند زایل
کند و جراحتها را بصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنایی زیادة
کند و چون با سرکه حل کند و بر ریشها مانند خراز و جرب و حصف
طلا کند سود دهد و اسحق که مضر بود بسپرز و مصلح وی قند است
صمغ السماق چون در دندان کرم خورده نهند درد را ساکن کند و جراحتها را نافع
بود و چون در شیافات کنند روشنایی چشم زیادت کند
صمغ المحروث حلتیت است و گفته شد صمغ الدامیشا نیکوترین آن
بود که صافی بود و سرخی مایل بود و بغایة حدت و حرافة باشد و
تلخی تمام و مؤلف گوید آنرا بشیرازی اوه و کل خوانند و از حدود شبانکاره
خیزد و در هیچ جای دیگر نبود ملطف بود و بادها و غلیظ که در
معده و امعا بود سود دهد و بلغمی که در معده بود لطیف کرداند و
در قوة گویند مانند حلتیت بود و مؤلف گوید جهة درد دندان بمقدار
نیم مثقال استعمال کردن بغایت نافع بود اگر از نفخ باشد صمغ
السداب گرم است در سیوم و خشک در دوم بادها را بشکند و مهای
صلب را بگدازاند و ریش چشم را نافع بود چون بران افشانند
و خنازیر که در حلق و شیب بغل بود بگدازاند چون دائما سعوط کنند
و بدل آن دو وزن آن حلتیت است صمغ الخطمی
سرد و تر بود و تشنگی ساکن کند و شکم ببندد و غرة صفرا را نافع بود

صمغ الجوز الرومی کهربا است وکفته شود ان شاء الله صمغ الطرثوث
اشق است ودر الف کفته شد صمغ القتاد کثیرا است وکفته
شود ان شاء الله صمغ السداب البری تافسیا است وکفته شد
صمغ الکمثری کویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت
کهن کیرند طبیعت آن کرم وتر بود در دستش و ریشهای آنرا
سود دهد ومستعمل از وی دو مثقال بود وکویند مضر بود بسپرز
ومصلح آن کل ارمنی بود صمغ البطم علک است بپارسی بناست کویند
وبشیرازی کند رطبیعت آن کرم ومحلل وملطف بود ودر خواص ومنفعت
نزدیک بمصطکی بود صمغ السرو کرم وخشک بود ودر قوة نزدیک بصمغ
سداب وصمغ صنوبر بود وچون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ
راپاک کرداند وچون با کل ریزند ریشها سر افشانند نافع بود وپاک
کرداند مجموع ریشها اعضا صمغ الصنوبر راتینج است وکفته شد
صمغ الحشف کنکرزد خوانند وبشیرازی لنکری وآن تراب القی
بود ودر لنکرزد کفته شود ان شاء الله صمغ الزیتون اصطرک
است وکفته شد وصمغ بری وی از ادویهٔ قتاله بود وچون
در چشم کشند شبکوری وتاریکی چشم را نافع بود وزایل کرداند
وبول وحیض راند وچون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند وجرب
دلیش شده را نافع بود وسود دهد وجبه بیندازد وبدل آن
عصارهٔ طراثیث است وکویند بدل آن سونیز است صمغ البلاط
صاحب جامع کوید یونانی کیثوفلا خوانند ومعنی آن بپارسی از سنک ساخته
وآن چیزیست که از رخام وسنکی سازند وصاحب منهاج کوید معدنی

بود ومرکب بود آنچه مرکب بود از صبر وقرو خون سیاوشان وعلک
وانزروت وصمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان وزاج از هر یک
نیم جزو کوفته وبیخته به آب صمغ تر کنند وبر دیواری که بکچ سفید
کرده باشند بزنند ورها کنند تا خشک کردد وهر چند که کهن شود
نیکوتر بود ودروی مجفف بود جراحتها را نافع بود ومنع خون وریم بکند
و ریشها را بصلاح آورد صندل ابیض نیکوترین آن مقاصری بود
زرد رنک وطبیعت آن سرد وتر بود در سیوم وخشک بود
در دوم وصاحب منهاج کوید سرد بود در آخر درجهٔ دوم وخشک
بود در سیوم درد سر وخفقان وجکر کرم ومحرور مزاج را بغایت
نافع بود وضعف معده وچون به آب صلابه کنند وکلاب واندکی کافور
بر سرشنند وبر پیشانی طلا کنند درد سر که از کرمی بود ساکن کند
وچون در حمام با نوره در خود بمالند بوی آن زایل کند وچون به آب
عنب الثعلب یا حی العالم یا آب پرپهن یا بطحلب بر سرشنند وبر
نقرس کرم وورم کرم طلا کنند سود دهد ومفرح ومقوی قلب بود
وچون محکوک کنند اندکی حرارت در وی پیدا شود ومحکاک کم آید واز
طحن ومضر بود بآواز ومصلح آن جلاب بناست وبدل آن اشنه
صندل احمر سرد وخشک در دوم کویند سردتر از سفید است
وکویند سپید سردتر است از سرخ لیکن سرخ خشکتر است از
سفید محلل اورام کرم بود ومنع مواد کند وبر چهره طلا کردن ودرد سر
را بغایة مناسب بود وشریف کوید چون با روغن زنبق بر اعضا بمالند
تب دزه زایل کند ومحو کوید صندل سرخ بغایة سردتر از صندلها

بود و بدل آن نوفل است **صنوبر** بشیرازی کاج خوانند و صفت
حب آن در جا گفته شد و پوست بیخ صنوبر کبار قبض و قوتی تمام بود
سحج را نافع بود چون بروی نهند مانند ضماد و چون بیاشامند شکم
ببندد و اگر در وی کنند بر سوختگی آب گرم نافع بود و وی معتدل بود
در حرارت و گویند گرم است در دوم و خشک در سیوم و گویند
در اول و ورق آن تر و تازه تر. آن بود و جراحتها را نیکو کرد اند
و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد
و دخان وی نافع بود جهت کسی که در مژهٔ وی استرخایی بود و مرعلی و حمی
که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بیاشامند درد جگر
و ریش شش را نافع بود و کرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن
بقوت در آبدیج بود و قشور سرد و صنوبر چون زنان در شیب خود
دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد
کنند بر دملهای گرم درد پاک کند و جراحتهای تازه که خون
از وی روانه بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بدان نهند
درد ساکن کند و چون با آب یا با ماء العسل بیاشامند نافع بود جهت
کسی که در جگر وی علتی بود و پوست و ورق وی همین عمل کنند
و چون چوب وی در سرکه بپزند و در دهن نگاه دارند درد دندان زایل
کند و اگر بسوزانند و دخان وی در دارو ها در چشم کشند مژه نیکو
بود و موی بریزد و آب دهن باز دارد و شریف که ثمر صنوبر
کبار چون با عسل سرشند و صباح دو سه درم بخورند از افلاج خلاص
یابند و چوب وی چون به آب بپزند و اعضای کسی که زحمت کشیده

باشد بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت است **صنار**
دلب است و گفته شد **صنوبر** اسمی عنبی است صمغی که از
یمن می آورند بلون مر بود و در جراحتها استعمال میکنند و قطع اسهال
بکند و از این صمغ بشکل ضفض قرص می باشد و آنرا بول الایل
خوانند و جراحتهای خبیث باصلاح آورد **صوف الارض**
فراسیون است و گفته شد ان شاء الله **صوف** بپارسی پشم
گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم
سوخته خشک بود در سیوم و مجفف بود و صفت سوختن آن
مانند ابریشم بود بگیرند دیگ آهنی یا کوادی نو و کوادی بهتر بود
و پشم را بشویند و بشانه کنند و بر دیگ نهند و بر آتش نهند
و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که
سوخته گردد و ریشها را نافع بود و گوشت زیاده در ریشها بخورد و پشم
ناسوخته که چرکن باشد چون با زیت و سپیده تر کنند یا شراب
و ضماد کنند بر جراحتهای چرکن در ابتدا موافق بود و بر جایی که ضربی
زده باشند یا استخوانی شکسته و چون با سرکه و روغن گل تر کنند
صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بدان ضماد کنند و شریف که
خرقهٔ صوف چون بر گردن رونده گان ببندند خشکی بر ایشان کار
نکند و چون پشم زده پاک کند میان انگشتان دست و پای
که شق کرده باشد شقاق زایل کند و باید که یکشبانه روز در تا
دیاکندس بیرون آورده و دیگر بار مکرر کند و رازی که چون بپوشد
صوفی که گوشت آن گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن انگیزد

پیدا کرده و دیبزاطیس که دستمالی تشمی در کردن گاوی بندند تند دیوزن کرده
دعا جهت صوطله نوعی از سلق است رزد رنگ والله اعلم بالصواب

باب الضاد ضال

ثمر السدر گویند بپارسی کنار گویند و در بیخ گفته شود ان شاء الله ضبع عرجا
حیوانیست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر آن ضبعه عرجا
نام آن کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم
مانند گوشت سگ و چون آدمی دردمند گوشت آن بود کفتار از وی
بگریزد و چون یک دندان وی با خود دارند و بر سگ بگذرد سگ بر وی
بانگ نزند و چون موی سر شان خون وی بخورند سود دهد و چون
زهره وی بگدازند با هم حذان روغن انجدان و در ظرفی مسی کنند و سه روز
رها کنند بعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در سر ماهی دو بار
سعدی بود و از هر دو هر چند که آن عمل کهن کرده نیکوتر بود و چون زهره وی
با پیه شیر در روی طلا کنند کلف ببرد و کونه را صافی کند و چون زهره وی تنها
در چشم کشند تیزی چشم زیاده کرده اند و اگر طبیخ وی که با شبت و نخود پخته
باشند جهة درد مفاصل در آن نشستن بغایة نافع بود و باد غلیظ ببرد
و جمیع علتها مفاصل و مغز ساق وی چون با زیت ساق بگدازند در بوس
طلا کنند بغایة نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه
بیندازد و اگر از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل تخم جهة زرع بپیمایند آن
زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر آن پوست در قدحی گیرند و در آن قدح
آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه گزیده باشد و پاشا دهیج (?)
زحمت بوی نرسد و صاحب جامع که صاحب مفردات است که پوست

پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث در دبر
خود بمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جامع اللذات که اگر موی
که پیرامون دبر وی بود و خصیه انجه نر بود بدین نوع که گفته شد استعمال
کنند این عمل کند و اگر از ضبعه ماده بود سحق کنند بزیت و طلا کنند
بر دبر مردی که این زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود
و این از خواص است و گویند کفتار نغای همه حیوانات استماع
بهر آن گویند که هر حیوان همجنس وی که بر وی بگذرد البته در پشت
وی رود و در خواص حیوانات آورده اند که وی یک سالی نر باشد
و سالی ماده و سبب آنست که در شب دنبه وی خطی باشد که باندام
نری و ماده نرسیده باشد و بشب شکافته شود و وی موافق
خر گوشی بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی
آنست که سگ در بالای استاده باشد در ماهتاب و سایه سگ
بر زمین افتاده کفتار در شیب سایه سگ رود چنانچه سایه
در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار
وی را بخورد و اگر ذره وی در چشمی کشند که موی زیاده بر کنده باشد
دیگر نروید و کفتار در شب هیچ حیوان با وی بر نیاید و این مولف که
از نتاج گرگ و خوک است چون آدمی ظفر یابد با وی زنا کند ضب
عظایه است و عضا نیز گویند و آن نزدیکست بورل بپارسی سوسمار
خوانند سرگین وی بر کلف و غش طلا کردن زایل کند و سنه ی که
در چشم بود ببرد ضجاع بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند
درخت آن و نبات وی در کوه قهوان از زمین عمان باشد و آن

صمغی سفید بود که چون جامه بدان بشویند پاک کرداند با کز از صابون
و مردم پیر بدان بشویند و دانه دارد مانند تخم بود و سیاه و زبان را بکزد
و صنجاح بفتح صاد اسم مردر خیلت که دود وام بوید مانند خم دوع وقت
والب **ضرو** درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرک
الا از وی نیکوتر بود و ورق وی سرخ مایل بود و ثمر وی مانند خوشه
بطم بود لیکن حب وی بزرکتر بود و ورق وی چون بسرند و صافی
کنند و بپزند تا نزدیک انعقاد جهة خشونت سینه و سرفه که از سردی
بود و کویند قلاع را ساکن کند در حال و صمغ وی می آورند بمکه
و در قوت مانند لادن بود و بوهای خوش زنان مستعمل کنند و خوشبوی
بود و طبیعت وی کرم بود در سیوم و کویند در دوم و تر بود در اول و کویند
خشک است در اول و بعضی کویند کمکام ورق شجر ضرو است و کویند
کمکام لحا است یعنی پوست بیخ آن و نصری که صمغ ضرو معروفست
بکمکام و طبیعت آن کرم است در دوم و خشک است در اول محلل و جذاب
بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان که خاصیت روغن حب وی آنست
که ریاح بلغمی ساکن کند و رازی که ضرو جهة قلاع و استطلاق بطن
در غایت نیکویی بود و شریف که روغنی بسیار از حب وی بیرون
می آید بادها بشکند و مغص را نافع بود و چون بیاشامند یا بمالند
آن روغن محلل و مجفف بود و چون ورق وی با روغن بپزند و در
کوش چکانند درد کوش زایل کند و چون با آب بپزند و بطبیخ آن
مضمضه کنند بن دندان محکم کند و بلغم زایل کرداند و چون ورق وی
بسوزند و خاکستر وی با آب بپزند و صافی کنند و بیاشامند کرم

ازان درد خاصره زایل کند و فحم چوب وی جهة جراحتها نیکو بود
و قطع خون بکند خاصه جراحت ختنه کودکان و ابن مولف که آنچه
بمکه می آورند آنرا دب الضرو کویند و وی دهانرا در حال نشاند چون
درد سن کیرند و اسحق بن عمران که بدل ضرو بمن ضرو اندلس است
و بعضی کویند ضرو درجة الخضرا است **ضرب** صاحب منهاج که عسل
است و صاحب جامع از قول شریف که که آن حیوانیست بلغة همدان
وبر اشیهم خوانند و بلفظی دیکر قنفذ بزرک است و خار دراز دارد و مانند
تیر می اندازد و چون خواهد که بیندازد کرد کردد و چون راست شود
تیر بیندازد که باشد که سه چهار بیندازد و اکر بر اعضای آدمی آید
مجروح شود کوشت وی کرم و خشک بود و وی معتاد سکی کوچک
بود و کوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و خون وی بر قدمین
ضماد کردن نقرس را زایل کرداند و چون خون وی در اندام بمالند جرک
را زایل کند و کلف را جلا دهد **ضرع** بهترین پستان آن بود
که از حیوانی کیرند که کوشت آن نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با افاویه خورند تا زود از معده
بکذرد و شریف که زن شیردار که شیر وی اندک بود و چون بخورد
شیر وی زیاده کردد **ضرم** اسطوخودوس است و کفته
شد **ضریع** نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند و طبیعت
وی کرم و خشک بود چون با آب بپزند و در آن نشینند درد مفاصل
را نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند و چون
در حمام بدن را بوی بشویند و حکه و جرب زایل کند و ابن ... که

ضرع نباتیست که چون سبز بخوردند گزند رسانند و **ضروع الکلب**
اسمی بمعنی عربی است درختی که در کوهستان مکه بود و آن دوم است و شکل
ان بشکل درخت صبر بود اما وی مجموع سپید بود **ضرس العجوز**
حسک است و گفته شد **ضغابیس** قثاء الصغار است و گفته
شود انثا القدو نباتی دیگر هست که ساق نبات می باشد همچون بود
آنرا نیز ضغبوس خوانند **ضغبوس** حنفا است و گفته شد **ضغابیر**
الجن گویند پر سیاوشان است و گفته شد **ضفدع** بپارسی غوک
خوانند و وزغ گویند بشیرازی بک گویند و بیونانی بطرخا گوشت آنچه
بهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود مر گزندگی جانوران و باد زهر
جذام و مجموع گزندگان بود و مرقه ی چون بدان نوع بپزند و با موم
و روغن گل موم روغن سازند جهة مرضهای مزمن که از اثر ریشها
عارض شده باشد و مرهمها بدان گذشته و خاکستر وی بر موضعی که
خون آید افشانند ببندد و چون با زفت پامیزند و برو دار الثعلب
بمالند زایل کند و چون خون بک سبز بر موضع موی زیادة که در چشم
بود حکانند بعد از انکه موی برکنده باشند دیگر نروید و چون آب
و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون وی را
مرضوض کنند و بر گزندگی عقرب و مار نهند نافع بود و چون بر دندان
نهند بی درد بیفتد و بری می کشند بود و چون جهار پایی در بیابان
علف وی را بخورد دندانها وی بیفتد و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع
بود و در خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند سر خرگوه
باشد بگوید بی انکه وی را خبر بود و خون وی با خایه مور و قدری نوشادر

چون بر موضعی که موی سترده باشد طلا کنند دیگر نروید و اسحق گوید شخصی را
پیکانی در استخوان روی مانده بود مدتی دراز و علاج بسیار کرد ضفدعی را
پوست باز کردند و بر سر جراحت و پیرامون آن نهادند در یک شبانروز
پیکان بیرون آمد از سر جراحت و وی را قوة جاذب بود از بهر آنکه
قلع دندان بکند و خوردن وی بدن متورم کند و لون تیره کرده و قذف
منی احداث کند و بدترین ضفدعها در آنچه گفته شد آن است که در بیشه
بود و یا سرخ که در دریا بود و مداوای کسی که آن خورده باشد قی به آب گرم کنند
و عسل و نمک تا معده وی پاک شود و بس بحلم رود و سکنجبین خورد و استعمال
بادارصینی و شراب یا مثلث و مرچه نافع بود جهة استسقا و چون خلاص
یابد دانهای وی همه بیفتد و اگر ضفدع دزد خورده باشد قطع شهوت
طعام بکند و لون تباه کند و غثیان و قی و درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا
کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج انچه پیش ازین گفته شد و گویند دل وی
چون بیاویزند بر کسی که تب غب دارد نافع بود و ابن بولف که چون پیه وی
بگدازند و بر اعضا مالند در زمستان هیچ ضرر از سرما بوی نرسد **ضوم**
حوک خوانند و آن بادروج است و گفته شد **ضومران** صاحب جامع
سهو کرده است که آن ضیمران است و قول صاحب منهاج معتبر است
که آن بید مشک است و آنرا بهاج گویند و گفته شد و بدل آن برم است
یا بلخیه بوزن آن **ضیمران** ضیمران نیز گویند و آنرا شاهسفرم شیرازی
خوانند و آن سپرغم زحن کرانی بود و صاحب جامع گوید نوع جوبی است و سهو
کرده است و طبیعت وی خشک بود در دوم و گویند سرد بود و مجرور مزاج را
نافع بود و حاصه چون گلاب بروی زنند و بر جایی که سوخته باشند ضماد کنند نافع بود و قلاع را سود دهد

باب الطاء — الطاليسفر

يونانی داركيسه خوانند وما قرنز كويند صاحب منهاج كه ورق زيتون هندی بود وآن
مشهوری هندی است وصاحب جامع اقوال بسيار آورده اول كفته كه ريساست
ودیگر قول ابن جلجل آورده كه لسان العصافير است وديگر كفته كه عرق شجره هندی است
وديگر كفته عرق درخت توت كه كرم ابريشم برك وی بخورد واين قولها خلافست
وقول مجوسی آورده كه ورق زيتون هندی است واين موافق قول صاحب منهاج است
وصاحب منهاج وصاحب جامع تحقيق نكرده اند كه حقيقت مولف كه پوست
زيتون هندی است باقی همه قولها خلافست وآن پوستی سطبرتر از
دارصينی است وصلبتر وميل بسياهی زند وطعم آن بغايت عفص بود
وقابض واندك عطريتی دارد وجالينوس كه دروی هم كرمی وسردی بود وكويند
خشك بود در سيوم وابن عمران كه كرم وخشك بود در دوم ومجوسی كه معتدل
بود در كرمی وسردی وخشك بود در دوم ذرب را نافع بود وقرحه امعا ونزف
دم وبواسير را بغايت نافع بود وفالج ولقوه وشربتی از وی يك مثقال بود و
چون بسركه بپزند وبدان مضمضه كنند درد دندان زايل كند وقلاع سپيد چون
آب وی در دهن نكاه دارند وكويند مضر است بشش ومصلح وی عسل بود
وديسقوريدس كه بدل طاليسفر چهار دانك وزن آن كمون بود ونيم وزن آن
اهليلج ورازی وابن عمران بهمن كويند وكويند بدل وی بوزن آن سنبل نيم وزن
آن ساذج وكويند بدل آن سنبل وابهل بود مساوی طاحك تر آزاد درخت
است وكفته شد طاوس مرغيست مشهور وابن مولف كه طاوس مرغی زيبا
بود جلوه كری كند ودنبال بكشايد وچون دايره بر سر خود دارد وبدان
نقشها بديع بود اما آوازی ناخوش دارد وشريف كه بعد از سه سال تمام

پر بار آورد وهر يكسال يكبار بچه كند وكوشت وپيه وی چون به اسفيداج
بپزند ومرق آن بياشامند ذات الجنب را نافع بود وچون پيه وی
بكدازند وبا آب سداب وعسل بياميزند درد معده وقولنج را نافع بود
وكوشت وپيه وی مجامعت را قوت دهد وزهره وی با سركه كزندگی
جانوران را سود دهد وجالينوس كه كوشت وی صلبتر از كوشت بط وورشان
وبط وغليظتر ودير تر هضم شود وابن ماسه كه كوشت طاوس بد بود
مزاج را وصاحب جامع قول صاحب منهاج آورده است كه نيكوترين
آن جوان باشد وطبيعت آن كرم ومصلح معده كرم بود كه با ضعف
وی بقوت بود واولی آن بود كه بعد از كشتن دو روز يا سه روز
رها كنند وسنكی در پای وی بندند وبياويزند وبعد از آن با سركه بپزند و
ابن زهر كه اطبا ما تقدم مرغها كه كوشت ايشان صلب بود يك ساعت
پيش از پختن كشته اند ومعلق به پا بر آويخته اند واين از بهر آن كرده اند
كه زود هضم شود كه چون زمانی درنك كند مانند خمير كه در آرد بود زود هضم آن
نيكوتر كردد واين بيجا است ورازی كه طعامی كه حمی در وی بود چون طاوس
ببيند رقص كند وفرياد دارد وكويند چون طرف كه سم در آن بود ببيند
وابن زهر كه اكر مبطون زهره وی با سكنجبين وآب كرم بياشامند شفا
يابد واكر خون وی با ازدرت بر ريشها بد تر كه تر پسند كه اكله كرده شد
طلا كنند زايل كند وسركين وی بر ثاليل طلا كنند نافع بود واستخوان وی چون
بسوزند وسحق كنند وبر كلف طلا كنند شفا يابد واكر به برص مالند لون آن
بكرداند طاريقه دنداست وكفته شد طارطقه نا معلوم است
وكفته شود ان شاء الله طالقون علی بن محمد كه طالقون نحاسی بود كه مدبر

کرده باشند بتوبال نحاس که در کلمهٔ گاو خوب ساییده باشند و مرجان که در آب
آشنان تر خوب ساییده باشند پس در وی سمیتی تام و حدتی قوی بود
و دیگری که آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی و انواع
مس زردی بود و چون از آتش بیرون آورند تعددی در وی پیدا
شود و در زدگی و شکسته نگردد تا مرد شود و در کتاب اسحار
گوید طالیقون از جنس نحاس است غیر از آنکه گویند ادویهٔ گرم
مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر طالیقون منقاشی سازند
و موی زیادت که در چشم بود وی بر کنند دیگر نروید خاصه چون
مکرر کنند و اگر کسی را لقوه بود در خانهٔ تاریک رود که روشنایی
در وی نبود و آیینه از وی برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کنند
لقوه زایل کند اگر طالیقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب
فرو برند هیچ جاروپای گرد آن آب نگردد و اگر قلابی از وی
سازند و در آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد
و طبری گوید طالیقون نحاس مدبر بود بتوبال النحاس و آنچه در زمان
ریختن مرتفع شود بقیه در موضع سبکه و در بوتکاه خوب سایند و
مولف گوید اکبریان طالیقون را مس رست خوانند و گویند در کان
مس روید و این مولف که جراحتی که از طالیقون بر بدن آید هرگز
بر نشود و اگر از آن سکانی سازند جراحت آن بر سر حیوان که رسید
التیام نپذیرد **طباشیر** نیکوترین آن سپید سبک بود که زود
خرد شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و مسیح دمشقی گوید سرد است در دوم و خشک در سیوم و شیخ الرئیس گوید

مرکب القوی بود مانند گل و در وی قبضی بود قوة معده بدهد
و قلاع را نافع بود و سوختگی آتش و شکم ببندد و بیماری حاده و
تشنگی را سود دهد و قی که از مرهٔ صفرا بود و گرمی جگر بنشاند
و ریشها و بثرها و قلاع که در دهان کودکان بود و چون تنها یا با ورق
گل سرخ را بدان باشند و دندان متحرک را محکم گرداند تنها
سنون ساختن و بواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم و دق
دل بدهد و خفقان که از حرارت بود ساکن کند و توحش و غم
و ضعف معده و التهاب آن و منع خلفهٔ صفراوی و تشنگی را نافع
بود و غشی و کرب را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و نزی
کهن از معده نشف کند و قوت اعضایی که از حرارت ضعیف
شده باشد بدهد و سرد مزاج را بزعفران معتدل کنند
و تفریح و تقویت وی بغایت بود و گویند خوردن وی باه را
مضر بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح آن گلاب بود و گویند
مصطکی و انیسون و بدل آن عصارهٔ لحیة التیس است و گویند بدل
آن به وزن آن مغز تخم خیار زه و چهار وزن آن بزر قطونا
و گویند بدل آن نیم وزن آن کافور است و گویند بدل آن کاغذ
مصری سوخته بود و گویند وزن آن تخم کاشنی و نیم وزن آن
صندل **طبار** نوعی از انجیر است سرخ بزرگ **طباق**
گویند غیر غافت است اما قول اکثر آنست که غافت است و در غین
گفته شود ان شاء الله **طبقا** نوعی از گندم است با ریگیر بود
و خوشهٔ وی بالا یکم مرد بود و در سر دیر ها کارند و آنرا اکاکل

خوانند و مزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن نفاخ بود و نان وی چون
گرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد
و اگر از آرد وی حسوی سازند سینه و سرفه را نافع بود و بول براند و
گرده و مثانه را پاک کند اما مضر بود بمعده و نفخ و قرقره پیدا کند و اگر
اسب بخورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانکه از گندم مضرت میرسد
طبرزد اسمی پارسی معرب است و اصل آن طبرزد است از بهر آنکه
صلب بود زیرا که نه نرم و همچنانکه طبرزد از بهر آن گویند
که صلب بود **طبیخ** بطبیخ است و گفته شد **طثوج** مور کوچک
بود و در نمل گفته شود ان شاء الله **طحلب** خرو الضفادع است
پارسی جامه خواب بک گویند طبیعت آن سرد بود در سیوم و گویند در
دوم و تر بود در دوم خونرا ببندد و طلا کردن بر ورم های گرم و نقرس گرم
و حمره و درد مفاصل گرم نقاط نافع بود و چون در زیت کهن عصب را
نرم کند و اگر ضماد کنند بر فیلا امعا کودکان را بغایت نافع بود **طحال**
نیکوترین سپرز آن بود که از حیوانی فربه بود از بهر آنکه بدی آن کمتر
از آن لاغر بود و شیخ الرئیس گفته بهترین سپرز ها سپرز خوک بود و …
کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند سرد و در وی
قبضی بود و خونی سوداوی از وی متولد شود و دیر هضم گردد و سبب
عفوصتی که دارد و اولی آن بود که با روغن بسیار و با پیه بخته کنند و بر پی
وی شراب صافی و عتیق خورند یا کبر بر گ **طحما** شوکران است و گفته
شد **طخشیقون** وطخشیقون نیز گویند و تا دیل آن قوسی بود از بهر
آن که آن روایت کرد اهل ارمن پیکانها بدان زهر آلود کنند و در

جنگها بکار برند و حلیتیت باذزهر وی است **طرد قون** برطانیقی است
و گفته شد **طرخمانس** شعر الجن است و گفته شد **طرستوج**
و طرستوج نیز گویند و آن ماهی دریای بود یونانی طرغلا خوانند و اهل
اندلس بل گویند و دیسقوریدوس گفته ادمان وی خوردن گردن شبکوری
و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب
و عنکبوت نهند شفا یابد **طرائیث** طرثوث نیز گویند بشیرازی بل
شیرین سرخ بود و سفید بود و بهترین وی سفید بود و طبیعت وی
سرد و خشک و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک بود در دوم
قطع خون رفتن بکند از سینه و معده و مجموع اعضا و رحم و شکم ببندد و
قوت مفاصل سست بدهد و معده و جگر و چون با دوغ گاو یا شیر
بز تازه بیزند و بیاشامند استرخای معده را نافع بود و مقدار ما خوذ از
وی یک مثقال بود و اسحق گفته مضر بود بسپل و مصلح آن گلنار است و بدل
آن هم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانگ وزن
آن قرط و شش یک آن عفص و دانگ آن صمغ عربی **طراغوریغایش**
فودنج است جبلی و گفته شود و شود ان شاء الله **طرخون** بشیرازی
ترخونی گویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم و در وی قوتی مخدره بود و اسحق گفته گرم و خشک
بود در وسط درجه سیوم و گویند سرد است مجفف رطوبات
بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زمانی نیک
در دهان نگاه دارند و چون بخایند پیش از دارو مسهل کرییه طعم
احساس طعم آن نکند بسبب تخدیر و معده را قوت دهد و در حلق آورد

و دنخواه مضم بود و قطع شهوت باه بکند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس
بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند و دود بکذراند و مضم کند و تمیمی کرد آب
وی با آب واذیانه تر در شراب هندی کند که آنرا شراب کادی خوانند
و کدر نیز و منع ابله و حصبه بکند و نفیس ترین اشربه ملوک هند و
خراسان بود خاصه آب طرخون این فعل میکند و منع حدوث علل
و با نیز میکند **طریفلن** معنی آن یونانی دو ثلاثة اوراق بود و این اسم
مشترکست بر جند قوتی و گفته شد و بر نبات خصی الثعلب و آن نیز
گفته شده دیگر بروای که مخصوصست بدین اسم و آن جونانرا
و یونانی نام بسیار دارد بعضی آنرا اسواس خوانند و بعضی اسفلیطس
و بعضی فیتقن و بعضی اکسوفیلن و آن نباتست که درازی قد وی یک گز
بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود و سیاه مانند او خود در ابتدا بوی
سذاب کند و باخر بوی قیر و گل وی زعفری بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیوم مانند قز البهود تخم و ورق وی جون به آب بیاشامند
نافع بود دبشوصه و عسر البول را نافع بود و صرع و ابتداء استسقاء و
درد رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم و از ورق جهار
درم بخورند و ورق وی جون با سکنجبین بیاشامند نافع بود جهت
گزندگی جانوران و بعضی گویند طبیخ نبات وی جون با بیخ بود بر موضع
گزندگی جانوران بریزند درد ساکن کند و بعضی در تب مثلثه سه ورق
و سه حب از وی با شراب بیاشامند و در تب ربع جهار ورق
و جهار حب بیاشامند زایل کند و بیخ وی ازاده به معاجین بود **طرفا**
نام درخت گز خوانند و آن انواع است یکنوع ثمر وی گزمازج خوانند

و آن اثل است و ثمر وی را حب الاثل گویند و ثمرة الطرفا نیز گویند و
طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی و تجفیفی بود و ثمر
وی بغایت قابض بود و گویند گرم بود و طبیخ وی جون نطول
کنند بر ثبش بکشد و جون ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه
یا با شراب بپزند بپزد را نافع بود و درد دندان نیز بدان مضمضه
کردن و ورق وی به آب بپزند و با شراب ممزوج کنند و بیاشامند
سپرز بکدازاند و موافق زنان باشد که رطوبات از رحم ایشان
روانه بود و زمان دراز بران گذشته جون در طبیخ آن نشینند نافع
بود و خاکستر جوب وی جون زن بخود برگیرد همین عمل کند
و خاکستر وی جون بر ریشهای تر افشانند خشک کرداند و بجای صبیه
ریشهایی که از سوختگی آتش بود نافع بود و دخان وی زکام و جدری
را بغایت نافع بود و این واقعه که زنی را روی جذام ظاهر شد و از طبیخ
بیخ وی با سویق جند نوبت بیاشامید شفا یافت و گویند تجربه کردیم
زنی دیگر را هم صحت یافت و خوردی که جون دخان کنند و دم
سپرز را سود دهد و بیشتر و دهاورازی که بخورد وی سه نوبت
بواسیر را خشک کرداند و شریف که جون بخور کنند در دهان کسی
که علق در حلق وی جسبیده بود بیفتد و ثمر وی گزمازک را تیلاد اسود دهد
و دیسقوریدوس گوید بدل ثمرة الطرفا در داروی جشم عفص کنند
طرغلودیس طرغلودیقطس است و گفته شود بعد از این **طریفون**
شغنیلن است و گفته شد **طرخشقوق** و طرخشقوق نیز گویند و آن
هندبا بری بود و گفته بشود ان شاء الله **طریخ** نوعی از ماهی که حکت

را از طرف آذربایجان می‌آورند از طرف تبریز و ابن مولف که آن را از بحیرهٔ
دریا قلزم گیرند و در آنجا بت. ماهی مشهور بود و بشمار فروشند بهترین آن
تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک طبع براند و اندکی از وی ملطف
سودا بود در بیماری ربع و وی مضر بود بسپرز و معده و مصلح وی روغن
بسیار بود **طراغیون** نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی
مانند صمغ عربی بود و حرارة و رق و صمغ وی در اول درجهٔ سیوم بود و سنگ
گرده بریزاند و حیض براند چون یکمثقال از وی بیاشامند و آن نبات
بغیر از جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی بود **طرذیون**
سیسالیوس است و گفته شد **طربیله** طرفیلن است و گفته
شد **طروقوقون** طربیوقن گویند و سقلن و اونیا نیز و آن زعرور است
و گفته شد **طرغلودفطس** عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز
گویند و مولف گه آن مرغیست بمقدار گنجشکی و در بال وی بری زرد بود و
نقطی سفید بر دنبال وی بود و بر لب آن نشیند و دنبی دراز دارد
و دایم ذنب وی در حرکت بود و بشیرازی وی را دمتک باکیک گویند
سنگ مثانه بریزاند و رها نکند که دیگر جمع شود در مثانه و دیسقوریدوس
گفته چون از جوف وی اندکی بخورند سنگ بریزاند و آن را
صفراعون و طرغودیس نیز گویند **طرطابیقون** نوعی از سیر
است **طریفان** نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند
گل خشق بود زرد و گرد بر گرد گل خار داشته باشد و بیرزی
انگریز خوانند و آن قرطم بری بود و گفته شود ان شاء الله اگر طبخ وی
برکزندگی افعی ریزند درد ساکن کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان

درد زحمت پدید آید که از گزندگی افعی **طغشیل** عدس مقشر است
کرباسی که بجنه باشند **طلق** کوکب الارض گویند و عرق العروس
و بیونانی اسطراای و تغیر آن کوکب الارض بود و دارنی که سه نوع
بود حجری و یمانی و جبلی و علی بن محمد گوید سه نوع است
یمنی و هندی و اندلسی یمانی نیکوتر بود تنک و براق و هندی بشکل یمانی بود الا
علی وی کمتر و اندلسی صحیفهٔ وی ستبر بود و غافقی گفته نوعی از جبسین است
و آن معروف بود بعرق العروس و ارسطو گفته خاصیت طلق گفته آنست
که اگر بهاون یا با آهن یا بطرق بهر حیلتی که جیز ماند ان توان کوفت بکوبند
کوفته نشود الا مگر بحجر الماس شکسته و قطعات وی سخت نتوان کرد الا مگر سنگی چند
کوچک بوی اضافه کنند و در خرقهٔ خشن یا مویی بندند و در آب بجنبانند تا جمیع
وی خرده شود و بگذارند و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند
یا سنگی چند خرد و در آب نیم گرم اندازند و با آهستگی بجنبانند تا حل شود و از
خرقه بیرون آید بعد از ان آب از وی بریزند و در آفتاب رها کنند تا خشک
شود پس در ظرفی بانند باشد آرد خرد جالینوس گفته خوردن وی خطر
بود طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم قابض بود و خون
را ببندد و آب لسان الحمل و ورم ثدیین و ذکر و حلق اذنین و
بجوع گوشتی که سبب بود در ابتدا نافع بود و خون رحم و مقعد ببندد
چون مغسول کنند و با آب لسان الحمل بیاشامند طلا کرده و دوسنطاریا
را نافع بود و غافقی گوید نافع بود جهت ریشهایی که بر اعضا محذوبان پیدا
کرده پاک کرداند و پاک کرداند و صاحب منهاج از قول اسحق گوید
نیم مثقال از وی سنگ گرده بریزاند و گوید مضر بود بسپرز و مصلح

وی کثیر ابود و وی سوخته نشود الا بحیله **طلع** ابو حنیفه گوید
اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وی کفری و جفری و آنچه در اندرون
قشر بود ولیع خوانند بپارسی بهار خرما گویند طبیعت آن سرد است
در اول و خشک در دوم و گویند قبض در وی ممکن نیست وی تر بود و بادی
گفته قیق نخل ذکر که بپارسی گشن خرما خوانند باه را نافع بود و ابن ماسویه گوید
خشکی وی غالب بود بر خشکی حماد و سردی وی مانند سردی حماد بود
و دیر از معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا
کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد
است و رازی گوید طلع مقوی معده بود و خشک کند و محرور مزاج را
سود مند بود و دفع مضرت وی و دیر از معده گذشتن بزنجبیل
مربا کنند یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند باید که با خردل
و مری و زیت و فلفل و زیت و کرویا و سداب و کرفس و نعناع
و سعتر خورند و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و غاله
فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند **طلح**
بوته ایست در طرف دریا که آنرا موز خوانند و گفته شود ان شا الله
طلینا نوعی از صدفست کوچک و اهل شام و بیر اطلینس خوانند
و اهل مصر لینی و عکس و دبانان خورند و در صدف گفته شد **طلا**
خمر است و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و ابن سمحون گوید
نوعی از قطران است و مولف گوید آنچه محقق است و مشهور شراب
کهنه خوب را طلا گویند **طلم** سماق است و گفته شد
طمرا خروع است و گفته شد **طواره** پیش است و گفته شد

طوفربوس نوعی از کمادریوس یعنی است و گفته شود ان شا الله
طوط قطن است و گفته شود ان شا الله **طولیدون** عنب
الثعلب است و گفته شود در عین ان شا الله **طوطاقاغیون**
حاض جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود و گفته شد **طهف**
غافقی گوید ذرت است و گویند طعامیست که از ذرت سازند **طیلافیون**
نوعی از حی العالم است و گفته شد جالینوس گوید طبیعت آن
گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیوم جراحتهای عفن را
نافع بود و بر بهق و برص بالسرکه طلا کردن نافع بود و دیسقوریدوس
گفته وزن وی چون ضماد کنند بر برص و شش ساعت رها کنند
برص را نافع بود و باید که بعد از آن آرد جو را ضماد کنند و بهق را
هم نافع بود **طبیقی** و طبقی نیز گویند و آن وادی است و گفته شد
طیهوج بپارسی تیهو خوانند و بزبان اندلس دریس خوانند و نیکوترین
فربه بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم
ببندد و ناقهان را نافع بود و نشاید که اصحاب ادمان اکل وی کنند خصوصا
اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنکه غذای
وی غلیظ بود **طیب العرب** اذخر است و گفته شد **طبطان**
کراث بری است و گفته شود ان شا الله **طینوث** حیوانیست مانند
ذراریح اما کوچکتر بود و گرد تر و بجناحین سرخ بود و نقط سیاه بر آن
و همان فعل ذراریح میکند و مولف گوید بشیرازی آنرا غوشک خوانند
و بدل آن ذراریح است و گویند کرم درخت صنوبر **طب**
نوشادر است و گفته شود ان شا الله **طین** مجموع کلها مرد

ومجفف بود **طین الحکمة** پارسی گل حکمة گویند صفت آن بسیار است
مولف گوید بهترین این نوع است بگیرد گل زرد پاک چهار من و بیزد
و یک من کاغذ و نیم من نمک در آب کند و بدست مالد تا حل شود بعد از آن
گل بر سر آن کند و چهار یکی موی سر آدمی بمقراض چید و چهار یکی سرگین
اسب بکوفته می بیخته بر سر آن کند و نیک بمالد چندانکه بمالد نیکوتر
بود آنگاه غنده غنده بنهد تا خشک شود و هر ساعت که خواهد بکوبد
و به آب صافی خمیر کند و استعمال کند که بهترین انواع گل حکمة است که
گفته شد **طین مختوم** گلی سرخ رنگ بغایت املس و از تل بحیره آید
و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ سنگ در آن
زمین نبود و طین الکاهنی گویند از بهر آنکه زنی ساحر آن گل یافته است
و معزه لینه و خواتیم نیز خوانند و صورت ارطامس بران بود استاده
و دیسقوریدوس گوید گلی است از جزیره لیموس که بخون بز کوهی
بسرشند و این صورت بدان می نهند و خواتیم الملک و ختم الملک
از بهر آن گویند که صورت ارطمس بران بود و ابن مولف گوید بعضی آنرا
خواتیم بحیره خوانند و اقوال بسیار درین گل آورده اند و جالینوس گوید بهترین
این گل آن بود که از وی بوی شبث آید و چون در دهان گیرند زبان را
بچسفد و مولف گوید امتحان اول بر لب کند اگر بر لب بچسفد دیگر بار
بر زبان نهند و باید که بچسفد و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند
آن زمین که گل مختوم از وی می آورند از زمین یونان بود و این زمان
آب گرفته است و شیخ الرئیس گوید است طبیعت وی معتدل بود در
گرمی و سردی یا میل مزاج او بی الا بیوسته وی بیشتر از رطوبت بود و در وی

رطوبتی که ممتزج بیبوسته بود باشد و در وی خاصیتی عجب باشد در تقویه
دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و منافع و منفعت مجموع زهرها بکند و مولف گوید که
کودکی یک اوقیه دو مثقال دیگ بر دیگ که از سموم قتاله بود خورده
بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر مادر بجوشد وی دادند آغاز
قی کرد چنانچه هر چیز که خورده بود مجموع قی کرد دیگر باره قدری ازین با شیر
مادر بوی دادند دیگر قی کرد و یک دو مجلس طبیعت وی کرد و از
زهر کشنده خلاص یافت و مجموع ریشها که خون رواننده بود چون بران
پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا یا مثل
دانا نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود و گزندگی جانوران
کشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا
کنند نافع بود و کسی که ذراریح خورده باشد و ارنب بحری و طین مختوم
بیاشامد در حال قی کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز
همین عمل کند در دفع سموم و مسیح گوید سحق کرده بیاشامند و تبقیع
وی در زمان و با دفع و با بکند و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی
کلاب دوغی در قبض خون طین رومی بود یا طین ارمنی که بخون بز
کوهی سرشته باشند و گویند بدل آن موزه است اما در تریاق
بدل وی نیست **طین ارمنی** گلی است سرخ رنگ بزردی زند و اسحق
بن عمران گوید سرخی است که بسیاهی زند و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسفد
و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین
آن وردی بود که هیچ زبانی در وی نبود چون سحق کنند و چون بر زبان نهند
بچسفد طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم خونرا ببندد

خوردن و طلا کردن جراحتها را و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه
ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود هیچ دوا به از وی نبود و معتاد استعمال
مستعمل کنند و سل را نافع بود بسبب آنکه ریش شش را خشک گرداند
و تب وبائی را نیکو بود و گویند در زمین ارمن وقتی وبائی بود چنانکه گویند
چند کس چنین باشند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این گل اندک
خورده بودندی و این خواص از آنجا معلوم شد و از بهر آنست که اطبا بشراب و گلاب
فرمایند و اگر تب بود بگلاب و آب سرد و تشنگی استخوان را سود دهد با ما
طلا کردن و بواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر بسپرز و مصلح وی
گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف نیکا
بود و گویند بدل آن مغره است و گویند طین لاکی **طین رومی** مجفف
و منقبض بود منع ورمی که در جفون پیدا شود کند چون با آب کاسنی
طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد **طین شاموس** طین ساموس خوانند
و کوکب شاموس نیز بهترین وی آن بود که سفید و سبک بود بغایت بر زبان
بچسبد مانند دبق و چون در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از
جزیره قبرس خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود و ویرا افعال جانشین و در
بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم ثدیین طلا کردن ساکن گرداند و در
ابتدا آیتو نیز طلا کردن و در نفث دم و مداوات قرحه امعا پیش از آنکه متعفن شده باشد
حقنه کنند بماء العسل پس نمک آب یا به آب لسان الحمل حقنه کنند سود دهد و اگر با سرکه
ممزوج کنند و به آب پاشانند و رهبا کرم را نافع بود خاصه چون بر آن عضو حرارت
غالب بود و سست باشد مانند ثدیین و خصیتین و مجموع گوشتهاست که معروف
بغدد بود و قطع نفث و بیاری طمث بکند چون با گلنار بری بخورند و چون

با آب و روغن گل بالند بر خصیه و ذکر کودکی گرم بود و ورم آن ساکن کند
و قطع عرق بکند و با شراب آشامیدن گزندگی جانوران و زهرها کشنده
را مفید بود **طین قبرسی** گلیست سرخ گلگون و چون در دست بالند
سرخی در دست باند و چون بشکند در اندرون وی رگها زرد بود
و چون بر زبان نهند بچسبد بغایت چنانکه بحیله وا کنند طبیعت وی سرد و خشک
بود در دوم و در وی قبضی معتدل بود مجموع او تنها و در مرهمها طلا کردن و شکستگی
اعضا و کوفتگی و در زمان افتادن از جایی بکند طلا کردن سود دهد و مقدار
مأخوذ از وی پنج درم از قول اسحق و پنج معاجی و کبدی را نفث دم و قرحه
امعا آشامیدن و حقنه کردن نافع بود و دفع ادویه قتاله را نیکو بود با آب
سرد و مطبوخ سود دهد و بدل آن طین مختوم بود **حجر فیقولیا**
حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و چون بسوی
و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جبین
و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گفت آن دو نوع است یکی سفید
و دیگر زعفرانی و وی دسم بود و جالینوس گفت قوت وی مرکب بود و در وی
قبضی و تحلیلی بود و از بهر آنست که چون مغسول کنند جز و محلل از وی
بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک گردد و چون با قدری سرکه و
آب طلا کنند و سوختگی آتش را نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت
دارد چون با سرکه طلا کنند بر مجموع دملها گرم و ورم و شری مقعد و بثورهای
دشخوار زخم چون بسوزانند و بشویند زود بحال اصلاح آورد و مولف
در کوهستان یزد می باشد و این مولف که در کازرون نیز هست و زنان جهت
جلا روی استعمال کنند و ابن سمحون گوید بدل وی طین مصر است **و ابن حسان گوید**

اهل بصره طین نیمولیا طین الحر خوانند واصناف وی بسیار است ارمنی و
بحلاسی واندلسی وارمنی نیکوترین همه بود پس بحلاسی وپس فاضلتر از اندلسی بود
در معالجه وآن بغایت سفید بود وجرم وی صلب بود و زود شکسته نگردد و در
آب حل نشود تا دیر زمانی وچون حل شود در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی واندلسی
دو نوع بود یکی سفید ویکی سیاه آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند
وسیاه بد بود وتصرف در آن نشاید کرد ومحمد بن عبدون گوید
طین الحر طین علک خالص است از سنگ وریگ وعلی بن زین گوید طین الحر خالص
از ریگ بود ودر لغت گلی هست در نزدیکی شیراز وبشیرازی گل کرنی خوانند ودر طبریه
نزدیک بوی بود واورا هم بدین اسم خوانند وآن گلی بغایت سبز رنگ است وچون
بپوست بادام دخان کنند از بهر خوردن لونش سپید کرده اند وطعم آن خوش بود
وکمتر بریان ناکرده خورند وعلی بن محمد گوید طین الحر سرد وخشک بود باعتدال
همه جراحتها را نیکو بود واگر با سرکه برگزندگی زنبور طلا کنند نافع بود طین فارسی
بهترین وی سرخ بود وبشیرازی وی را گل شوی خوانند وطبیعت وی در د
شش را نافع بود وچون دستمال از وی مستعمل کنند وگویند مضر بود بمثانه ومصلح
وی آب سرطانات بود طین اصفر طین الصنع خوانند وآن از موضعی که نزدیک
قسطنطنیه است میان دو کوه بود آرند ولون آن زردی تیره رنگ بود
ودر آنجا رهبانان اند که برین گل مهری می نهند وآن طلسم کسی پدید اند خوانند و
ندانند که چیست بغیر از ایشان واگر کسی دیگر بسازد از طلسم کسی دیگر نشناسد
وآن عزیز بود وطبیعت آن سرد وخشک بود بر ورمهای گرم طلا کردن سود دهد
وخون رفتن باز دارد وخوردن وی در بستن خون از همه طینها بهتر وفاضلتر بود
طین الحمر صنعت او در طین نیمولیا گفته شد طین بلد المصطکی گل جزیره مصطکی

طین حیا خوانند وجوسس هم ودیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که سپید بود
وبلون خاکستری مایل وآن گل رقیق بود وصفایح داده وبارها مختلف شکل بود
وچون در حمام مجموع بدن را بدان بشویند بدن را جلا دهد وفاضلترین ادویه
بود که جهت سوختگی آتش مستعمل کنند طین اقریطیس ضعیفترین طینها بود
که گفته شد ومضعف حواس بود وریشهای چشم را نیکو بود وچون زنان
آبستن از خوردن بسیار پرهیز بچه نگاه دارد ودوا وجلا دهد بغیر لذع طین
کرمی یونانی اسالیطس خوانند ومعنی این اسم کرمی بود وبعضی قرمانیطس
خوانند واین اسم مشتق از قرمان بود ومعنی آن دوا بود واین گل از
مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود ونیکوترین وی آن بود که سیاه بود ومانند
فحم که از چوب صنوبر گیرند وآنچه خاکستر رنگ بود بد بود وجالینوس گوید
بدین سبب طین کرمی خوانند که در اول که درخت کرم ورق بیرون کند این
گل در درخت وی مالند کرمی که ورق انگور میخورد وچشمهای آن ودرخت
تباه میکند بکشد ودیسقوریدوس گوید قوت وی قابض وملین ومبرد
بود ودر کحلها مستعمل کنند موی مژه برویاند وجالینوس گوید جوهر وی نزدیک
محجر بود طین مصری ابلیز خوانند وجالینوس گوید مطحولان ومستسقیان
بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند ونافع بود وبر ورمهای کهن ودردها
مزمن وبر استسقا طلا کردن سود دهد طین نیشابوری طین ماکول
خوانند وطین خراسانی وآن گلیست که خام وبریان کرده خورند ومستعمل
کنند ووی نوعی از طین الحر بود ولون وی بغایت سفید بود ومانند
اسفیداج وبشیرازی گل سفید خوانند وطبیعت وی سرد وخشک
بود وگویند گرم بود وبسیار اندک شود وی که داره قوت فم معده بدهد وغثیان

را نافع بود و منع قی بکند و تری معده زایل کند و مقدار ماخوذ از وی تا یکم و
یک مثقال بود و اگر زیاده کند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ کرده و مصلح
وی لیمون و تخم کرفس بود و صواب آن بود که ترک کند از بهر آنکه فساد وی
زیاده از صلاح است و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوه گلی
را بغایت نافع بود و غثیان و کرب و هیضه را بغایت سود دهد **طین
الصنم** طین اصفر است و گفته شد **طین خراسانی** طین نیشابوری
است و گفته شد **طین الاحمر** مغره است و در باب میم گفته شود ان شاء الله

باب الظا **ظفیره**

وظفیره فودنج بری است و گفته شود ان شاء الله **ظفیرة العجوز** ثمر حسک است
و گفته شد **ظلیم** ذکر النعام است و در نون گفته شود ان شاء الله **ظلف المعز**
سپید بو سرد بود و خشک در سیوم داء الثعلب را نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه
طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و بر گزندگی مجموع جانوران و سباع نهند نافع
بود و اگر سحق کنند با عسل و بر ترس و مفاصل طلا کنند سود دهد و اگر بول کودکان
بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود زایل کند و مسهل آب
زرد بود **ظلف التیس** سم وی چون بسوزانند و با عسل بسرشند و به اب
بپاشند نافع بود جهت بگریز کردن در جا مخزاب و اگر در خانه دود کنند مار
بگریزد و اگر ظلف معز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشهای که بر اعضا بود یابس
مزاج بود و باشند نافع بود **ظیخ** اسم تر جود است نزد اهل عرب
بغیر و ان **ظیان** یاسمین بری است و به بربری ایزیان خوانند و بلفظی
بربره فوفو و معنی آن عشبة الناب بود و نبات وی بیشتر در پیالها و تلها باشد
مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود کوچک و بو

شاخهای وی خار بود مانند خار گل و بیشتر شاخهای وی با علیق بود
حبشه و از وی جدا نتوان کرد و بیخ وی سیاه و دراز بود و در فعل
مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیادت بود گرم و خشک
در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند و مانند شیطرج و چون
با سرکه بر بهق سپید و سیاه طلا کنند نافع بود و لیکن دیر بود تا بکند
و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و نافع بود و چون بباشند
اندر وی چهار دانگ درمی با همچندان صفاع و همچندان حنظل ازرق و از وی
مجلس خلط سوداوی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد
و ریاح غلیظ از سر بکشد چون بپزند و روغن گل وی گرم و لطیف بود
و محلل قوی نافع بود جهت لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه دردهای سرد

باب العین **عاقرقرحا**

در دمشق عود القرح خوانند و یونانی فوتریون و بشیرازی اکرا و نیکوترین
آن بود که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ و
چون بسوزانند اندرون وی سپید بود و آن بیخ طرخون رومی است
و گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون سحق کنند و با زیت
بر بدن مسح کنند عرق براند و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد
کزاز بکند و سده مصفاة بگشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون در
دندان گیرند درد دندان که از سردی بود زایل کند و چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند درد دندان ببرد و چون بخایند بلغم بزداید و موافق مزاجی
بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد و حس ان باطل شده و مفلوج و
مصروع را نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده بجد ازاند

ومجامعت بیفزاید در مزاجهای سرد و تر و دمشقی گوید گرم و خشک بود در
چهارم و اسحق بن عمران گوید چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند ورم لثه
و استرخا آن که بسبب آن بلغم بود که دهد را و ابو صلت گوید چون دو درم
از وی بیاشامند مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا
و فالج را نافع بود و چون بعسل معجون کنند و بر قضیب مالند پیش از مجامعت
باه را برانگیزد و غافقی گوید چون با عسل بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید
مضر بود بشش و مصلح آن میویزج بود و بدل آن در غرغره فودنج بود و در ضماد
معده داکس و گویند بدل آن دارفلفل است و عل عاقرشمعا
سیجارات و گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلاف
عاقول درخت حاج است و گفته شد عبب و عنب نیز گویند
و آن ثمر کاکنج است و گفته شد عبهر نرجس است و گفته شود
ان شاء الله عتم زیتون کوهی است و گفته شد عجب
حب النیل است و گفته شد عجم الزبیب فضلا خوانند یعنی دانه
مویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم
شکم ببندد عدس بلسن خوانند و بیونانی قافوس و وی نافخ بود
و مرکب از قوت قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود
و بهترین وی سفید رنگ بود بهن که زود بخته شود و چون در آب کنند
سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در
دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مغز وی سرد بود در دوم و گویند
در اول و خشک بود در سوم و دیسقوریدس گوید ادمان اکل وی کردن تاریکی
چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود و با اکلیل الملک و روغن

گل و سفرجل ورم چشم که از گرمی بود و ورم پستان ضماد کنند سود دهد
و جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس در وی بخته باشند شکم براند
و خناق را نافع بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهای آشفته نماید
و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود و معده
و امعا و اعصاب و شش و سر را بد بود و چون با هندبا یا لسان الحمل
یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور رمان یا ورق گل خشک یا زعرور یا
سفرجل بپزند قوت قبض وی زیادت گردد و شکم معده و حدت دم
ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند وی را از وی فرو برند
استرخا معده را نیکو بود و بعسل دیرتها آنچه عتیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید
خون را غلیظ کند و رطب کند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض
سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهای صلب و
سرطان و نشاید که عدس با شرتی بسیار خورند که سده در جگر پیدا
و مضر بود باصحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض بکند و بدترین وی
نمکسود بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب جدری و ورمهای
گرم چون با سرکه یا با غوره بپزند و دفع مضرت وی آن بود که با گوشت
بره فربه بپزند یا بروغن گاو یا بروغن بادام و بدل وی طبیخ ماش بود عدس
مشنش بشیرازی بوغلی گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی
گرم بود و بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند دردی تریاقیه است و
بدل وی فوتنج نهری بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود
و وزن آن عدس عدرسنا کندش است و گفته شود ان شاء الله
عدس الماء صاحب منهاج گوید بوسا و شان است و صاحب جامع گوید طحلب است

وگفته شد عذب جرنارنج است وگفته شد عرف بلغت اهل
نجد قصب است وگفته شود انشا الله عرق انجبار در انجبار گفته شد
عرعر سرو کوهی است کوچک بود و بزرگ بود و بشیرازی آنرا اوهل
خوانند وگویند درخت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در اول سخن و لطیف
بود و از دخان وی گزندگان بگریزند و اختناق رحم و سده بگشاید و بول
و حیض براند و دفع گزندگی جانوران بکند عرار بهار است وگفته شد
عرطنیثا مستعمل از وی بیخ است و اهل شام آنرا اهد خوانند و اهل مشرق
قلیقی و بعضی عنبج خوانند بشیرازی چوبک و اشنان و در اذربر گفته شد
و بدل آن دراونذ طویل است بوزن آن و فوتنج و دانه اترج بوزن آن
عروق الاصفر بپارسی بیخ کر گویند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم
و خشک است مسهل بلغم بود و مقوی معده و نیم مثقال مستعمل بود و مضر است بمثانه
و مصلح وی عسل است عروق الصفر عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز گویند
و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و بزرگ را بپارسی زردچوبه گویند و بعربی
هرود و کوچک وی را گویند مامیران است وگفته شود انشا الله و طبیعت دارو
گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم در وی جلای قوی بود و خاییدن
وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی روشنایی چشم را بیفزاید و سپیدی چشم
ببرد و با شراب سپید و انیسون بیاشامند یرقان که از سده جگر بود سود
دهد و اگر بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و اگر در چشم کنند قوت
باصره بدهد و بدل وی بوزن وی مامیران بود و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا
عروق حمر فوة است وگفته شود انشا الله عروق بیض
مستعمل است وگفته شود انشا الله عروق الصباغین عروق الصفر است

٤٢٧ وگفته شد عرق النجیر علک است وگفته شود انشا الله عرق الکافور
زرنباد است وگفته شد عرق ابس قلقطیا است وگفته شود عرن
آن چیزیست که زیادت میشود و ظاهر میگردد نزدیک زانوی اسب
و سمهای وی و عرب از اعظم البیق خوانند و دیسقوریدوس گفته که چون بکوبند
و با سرکه بیاشامند صرع را زایل کند و بر گزندگی جانوران مستعمل کنند و گویند
نیم درم از وی چون بخورند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود
عرصم اسمی منست بادنجان بری را و بعضی حدق خوانند وگفته شد
عرعر ماهیست که اهل مغرب سردین خوانند و بیونانی سمادیس
عرصف کمافیطوس است وگفته شود انشا الله عرمض نوعی از خارست
و آنرا کتاد نیز خوانند و بر نمی دهد و خارهای دراز دارد مانند منقار
مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود عرف نزدیک اهل مغرب خوص
خوانند و قوم گویند بلغت اهل نجد قصب خوانند عرطب
خشک است وگفته شد عرنج بری بلوط است وگفته شد
عزیز الکبیر مطوریون غلیظ است وگفته شود انشا الله عزیز
الصغیر مطوریون دقیق است وگفته شود انشا الله عابلج
لف الکرم است وگفته شود انشا الله بپارسی بچه رز گویند عسل لبنی
میعه سایله است وگفته شود انشا الله عسل النحل بهترین وی آن بود
که صادق الحلاوة بود و خوشبوی و سپید و گویند فاضلترین عسل آن بود
که بر خیالی بود و ربیعی بود بعد از آن صیفی و شتایی بد بود و نوعی از عسل
حریفی بود که چون بنوشند عطسه آورد و آن نشاید که خورند و گویند
بوییدن آن غشی آورد و عرق سرد و عقل زایل کند و چون بخورند الخ

عقل زایل کند و عرق سرد آورد و مداوای وی قی کند بعد از آنکه ماء العسل و
سداب چند نوبت خورده باشد تا معده پاک کند بعد از آن فقاع فرو گیرد
بجوشد و حکم نوع دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود و آن علامتها
حادث شود و معالجه آن چون معالجه شوکران کنند و آنچه عسل نیکو بود طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوت جالیه رطوبات
از قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با شبث بر زنند و از ابرقوها
مالند زایل کند و اگر با قسط بر کلف مالند زایل کند و چون تنها مالند شپش
بکشد و اگر با نمک اندرانی نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دوی آن ببرد
و چون بدان تحنک کند یا غرغره و دم حلق یا ورم عضله که در جانب زبان
و حنک و لوزتین که بشیرازی گوشک خوانند و خناق بلغمی را نافع بود
و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل بادام بیاشامند سرفه را موافق
بود و گزندگی جانور را و کسی که افیون خورده باشد و قطر چون لعق
کنند نافع باشد و گزندگی سگ دیوانه و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربی
بر اعضا پیدا شده باشد مالند زایل کند و مضر وی که زود مستحیل
بصفرا شود و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در جوانان
مزاجهای گرم را بد بود و دارو که هیچ معالجه جهة لثه و دندان بهتر
از وی نبود و حمره را نگاه دارد و شریف که چون با روغن گل بر ریشهای
شهدی و ریشهای بلغمی ستر د مالند زایل کند و چون با ادویه خلط کنند
که در وی جلای بود و قوت باصره بدهد و چون با آرد جو برشند و بر سرمهای
که نضج بود نهند بگشاید و چون با زراوند طویل یا کرسنه برشته گوشت
بر جراحتها عمیق رویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو اضافه کنند

و بر بدن طلا کنند عرق براند و چون با آب بجوشانند سینه را از
فضله که بود پاک کند و مجامعت برانگیزد و مفلوج را بغایت نافع
بود و چون کف نگرفته با آب بیاشامند شکم براند و چون ادویه
بهق و برص بوی برشند جلای آن زیادت کند و چون با آب
بیاشامند ریش روده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع
بود و خون نیک از وی متولد شود خاصه بزمستان و جوانان را مضر
بود و کسی که بر وی مره غلبه کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند
قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و حماض اترج و رب فواکه و بدل آن
فانیذ شیرین بود **عسل الطبرزد والقصب** گرم و تر بود در اول و عسل
قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد بپارسی شیره
نبات گویند و از آن قصب الجاد ول انی شکر گیرند **عسل البلادر**
منفعت آن در بلادر گفته شد **عسل داود** ماهی است و گفته شد
عشرق بزر المرو است و گفته شد **عشر** صاحب منهاج گوید
درختی اعرابی یمانی بود و آن یکی از یتوعات است و ثمر وی را خریع خوانند و فقاح
وی مانند فقاح دفلی بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی بنشیند
کشنده بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم
و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی برقوبا و سعفه طلا کردن نافع بود
و با عسل تلاع و ثآلیل کودکان را مفید بود و شکم براند و مضعف احشا بود
و لبن وی سه درم کشنده بود و سکر در بین گفته شد **عشقد**
نوعی از لبلاب است و گفته شود انشاء الله **عصاب** شیطرج است
و گفته شد **عصیفر** بزبان بغدادی و موصلی خیری زرد است

وگفته شد عصفر پارسی خسک خوانند و باصفهانی گل کاوشه
و رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوع است بستانی و بری و طبیعت
بستانی گرم است در اول و خشک در دوم و بری گرم و خشک بود
در سیوم و وی معتدل بود با انضاج کلف زایل کند و با سرکه و با دواهای
گرم و با عسل طلا کردن دهان کودکان برد خاصه بری وی و خاکستر گ
بدل وی زهرة الملح است عصبه صاحب منهاج گوید جعفر است
و گفته شد و صاحب جامع گوید لبلاب که یونانی ویرافوس خوانند
و گفته شود ان شاء الله عصا الراعی بطباط خوانند و بوسیا اندروم بتازی
کشته خوانند و بلفظی دیگر سرخ مرد و آن دو نوع بود بزرگ و دیگر
آن بستانی بود سرخ رنگ که به سیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد است
در دوم و گویند خشک در سیوم و گویند تر است و وی قابض
بود منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و برآماس دموی و حمره و
ضماد کردن نافع بود و جراحتها را بصلاح آورد و عصاره وی چون
در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک کرداند و اگر زن فرزجه از
وی بخود برگیرد قطع سیلان رحم از زحم بکند و آب وی آشامیدن نفث
دم کر از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و قولنج را و بغداد
مستعمل از وی ده درم بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانور را
نافع بود و چون پیش از آمدن تب بیک ساعت بیاشامند نافع بود
جهت تب ادوار و آنچه گفته مضر بود بشش و مصلح آن صندل بود و بدل
آن عنب الثعلب عصب یونانی نارس خوانند و گفته شود ان شاء الله
عصفور پارسی گنجشک بود نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانها فربه

کند بد بود و خونی بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیوم گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود و باه را
زیادت کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گوید نافع بود جهت
فالج و لقوه و انواع استرخا و مجامعت زیادت کند و محرور
مزاج را موافق نبود و وی مضر بود برطوبة اصلی و خلطی صفراوی
از وی متولد شود و اولی آن بود که با روغن بادام بریان
کنند و چون با مری مطبخ کنند زود ترتیب کند و باید که مطلقا
استخوان وی نخورند که هیچ در وی وا اصلاح نکند عصارة الماميثا
شیاف مامیثا خوانند و بهترین وی آن بود که زود ببود
و سبک عمل زعفرانی که در حال منحل سازند طبیعت آن سرد
و خشک بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند
و در وجع چشم کهن ورم را نافع بود و صنعت وی آنست که آب آنرا بگیرند
و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است
یا بوسش دربندی عصارة خشخاش سیاه افیون است و گفته شد
عصارة المشک عصارة السوس است و رب السوس خوانند
و طبیعت وی معتدل بود در حرارة و رطوبة و در وی قبضی اندک بود
خشونت قصبه شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی دفع کند و قوت
ادویه حاده حاره بشکند و بدل آن وزن اصل السوس بود
عصارة القرظ اقاقیا است و گفته شد عصارة العافت بگیرند
عافت تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد گردد
و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود

وملطف ومنضج جرب وحکه را نافع بود چون با بشاهترج وسکنجبین
سا شامند وبثورهای کهن ودرد جگر را نافع بود وبدل آن سه وزن آن
ورق سماق وگویند مضر بود با سعش ومصلح آن مصطکی بود وبدل آن
سه وزن آن غافث **عصارة لحیة التیس** بهترین آن تازه بود
صفت آن مانند غافث است که گفته شد طبعت آن سرد وخشک
بود در دوم ونفث دم وبیح را نافع بود ومعقد او ماخوذ از وی یک مثقال
بود واگر ضماد کند بر اعضا مسترخی قوة آن بدید واید که مضر بود بگرده و
مصلح آن ما العسل بود وبدل آن اقاقیا **عصارة قثاء الحمار** گرم بود در سیوم غثیان
بغایت پیدا کند تا بحدی که بخناق کشد وغشی وافتادن آورد ومداوای
وی قی کند وانچه در مداوا گذشت گفته شد وصفت آن در قثاء الحمار گفته
شود ان شاء الله **عصارة افسنتین** صفت آن مانند غافث است که گفته شد
وطبیعت آن گرم وخشک بود سخن ومقبض بود وتبهای کهن را نافع بود و
سده جگر بگشاید وشربتی از وی تا یکدرم شاید مره صفرا از معده
پاک کند ومصلح وی ریوند بود وگویند ورق آن سه وزن آن بدل وی بود
عصارة امبرباریس سرد وقابض بود حرارة جگر ومعده وورمهای آن را نافع
بود وقوت سرد وبد بود صنعت آن بگیرد زرشک خوب رسیده وآب
آن بگیرد وصافی کند وبجوشاند تا غلیظ شود وبر روی کاغذ کند تا رطوبتی
که باشد نشف کند یا در آفتاب نهد تا تمام شود واگر زرشک تر نبود
زرشک خشک بجوشانند وبمالند وصافی کنند وبه آفتاب نهند
تا تمام شود یا چنان کند که گفته شد وبدل آن دو وزن آن زرشک بی دانه
بود **عصارة الکرنب** گرم بود در درجه دوم **عصارة الرمان** الحامض که گرم بود در دوم

گرم بود در درجه دوم **عصارة اذان الفار** گرم بود در دوم **عصارة بخور مریم**
سرد بود در سیوم **عصارة شقایق النعمان** گرم بود در سیوم
بدل آن عصارة بخور مریم بود **عصارة البنج** بدل آن عصارة عوسج است
عصارة شجر الجوز بدل آن مرزنگوش است **عصارة الطراثیث**
سرد وخشک وقابض بود وبدل آن عصارة قرظ بود که آن اقاقیا
عصفور الشوک وعصفور الیباح نیز گویند وان طرحعلو وقطس است
وگفته شد **عصفرس** خطمی بری بود وگفته شد **عضابه**
غضا نیز وآن ضب است وگفته شد **عضاة** در لغت اسمیست که واقع
شده است بر هر درختی از درختها خارناک مانند عوسج وقتاد وقرظ
وامثال آن **عضل** فاصله بین گوشت مواشی ونیکوترین عضلات
وبشیرازی مشکک خوانند وزودتر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبت
لعصب با وی آمیخته است **عطفل** صنوبران است وگفته شد
عطب قطن است وگفته شود ان شاء الله **عطارد** سنبل رومی
وگفته شد **عطشان** نباتیست که یونانی دیفنافس گویند وگفته شد
عظام سوخته وی محلل ومجفف بود وگویند استخوان آدمی صرع را
نافع بود وجالینوس گوید خلقی کسان با استخوان سوخته از درد مفاصل
واز صرع شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزند جهة ریشهایی
که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند ذکر وانثیین نافع بود وسینه
چون بسزند استخوانها وسیده ریزیده که در دیوارها بود وبگلاب سرشته
وبر ریشها ضماد کند وچون سحق کند وبماء العسل طلا کند بر اثر ابله وغیران
زایل کند وکعب تیس چون بسوزانند وخالتزان با سکنجبین بیاشامند

ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بپاشند باه را برانگیزد و چون استخوان
ران گاو بسوزانند و خاکستر آن در عصارهٔ عنب الثعلب بپاشند قطع رفتن
دم بکند و شکم رفتن را سود دارد و اگر استخوان مرده سحق کند و بخورد صاحب
تب دهند چنانچه نداند نافع بود و علامتی که خاکستر استخوان چون با سرکه سحق کنند
و بر استخوان شکسته آتش ضماد کنند سود دهد و در خواص آورده اند که کعب این
عرس چون زنده بود بیرون آورند و بر زن آبستن بندند نشود و در خواص این
زهر آورده که دندان کودک انجا اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد در
صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن آویزند منع آبستنی بکند و اگر استخوان آدمی مرده بر
اسب آویزد دردی که دارد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع
آویزند نافع بود و اگر چیده ناخن و کاه چون بسوزانند و آن خاکستر بخورد
کسی دهد الفت و محبت در دل آنکس پیدا شود و اگر دندان آدمی را
بال راست بچه در شب سر خفته نهند مادام که نهاده باشد بیدار نشود
و اگر از دندانها که از جانب راست نهنگ گیرند و بر بازوی راست
مرد بندند قوت مجامعت زیادت کند اگر دندان پیش روباه بر مصروع
آویزند صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند سر آدمی که کهن شده
در برج کبوتر کبوتر زیادت شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر سینه
صاحب شقیقه آویزند بر راست وجع رجب و ناب بر
ناب مضرس بر ضرس نافع بود و گویند در طرف بال خروس
دو استخوان هست و سوراخ دارد اگر از آن راست بر صاحب تب دایم
آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آدمی یا بهایم آویزند منع لعبه شکمی
بکند و در تقویم دیگر باب کلب یعنی نیش سگ چون آدمی بگزد و بس بگیرند و بر

پارهٔ پوست بندند و بر بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه
و در خواص آورده اند که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن
گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی بندند دندان وی بی زحمت برآید و اگر بر
صاحب یرقان بندند شفا یابد فی الحال چون با خود دارد سگ بر ایشان
بانگ نزند عظلم درخت نیل است و نیل عصارهٔ وی است و
برگ آن وسمه خوانند و کم تر گویند و گفته شود انشاء الله عفص پارسی مازو
گویند و به یونانی قیقیس بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد
و آنرا انقافالیس خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ
و سرخ و بزرگ بود و این نوع ضعیفتر از سبز بود و سوختن به آتش با بوت
سوزانند بهر سیاهی خضاب نیکو بود و طبعت وی سرد بود
در درجهٔ دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم و گویند در دوم و نهایت قابض
بود و چون تنها بر ند و سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر مروردی که بود در دبر
و بیرون آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزند قطع خون رفتن بکند
و بهتران بود که بر روی آتش تشویر کنند و در شراب اندازند با سرکه
خون آبه بندد و چون با سرکه بر قوباء طلا کنند زایل کند و آب وی خضابی بود
موی را و چون بسایند و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع رطوبت
که در رحم بود بکند و لثه و لهاة و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کنند
در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد و قوت معده ضعیف بدهد و آنچه
در اندرون مازو بود که در سوراخ دندان نهند درد زایل کند و طبیخ وی
در آن نشستن بیرون آمدن مقعد و رحم و سیلان رطوبات که از رحم
روانه بود و کهن شده سود دهد و اگر سحق کرده در منی دهند خون رفتن باز دارد

واگر با سرکه بیزند و بر حمره طلا کنند در ابتدا سود دهد و منع نمله بکند و داء
آن بود که چون خواهند که پاشند جهت امساک سیلان بخصوص حیض عصاره
با بصمغ عربی راست حل کرده تا مضرت بحلق نرساند و بدل آن ثمرة الطرفا
بوزن آن و گویند عفص و جفت و بلوط و قرظ و حب الآس و قشور رمان
و اهلیلج زرد و ثمرة الطرفا داده باشند بکار برند در طبیعت **عصار آدم**
گویند مغاث است و گفته شود ان شاء الله **عقیق** ارسطاطالیس گفته
اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم
و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک
بود قوت چشم دهد و دندان متحرک را محکم گرداند و اگر انگشتری عقیق در انگشت
کنند و برابر خصم روند خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد
خاصه زنانی که دایم خون از ایشان روان بود و اگر خرد کرده سنون سازند خون
رفتن بن دندان باز دارد و زنگ ببرد و دندان را جلا دهد خاصه با ورد و سلیخه
عقربان اسقولوقندریون است و گفته شد **عقرب** بپارسی کژدم خوانند
و بیونانی سقوریوس و در سادس بهترین وی نر بود و نشان نر آن بود که ضعیف و لاغر
بود و نیش وی ستبر بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند
درد ساکن کند و اگر خود کرده بر گزندگی وی نهند درد زایل کند و اگر بریان کرده
بخورند همین عمل کند و گفته شد اگر خاکستر وی در چشم کشند تاریکی چشم را نافع بود
و اگر سوخته وی با هم وزن آن سرگین موش در چشم کشند تیزی چشم را نافع بود
و جرب آن را زایل گرداند و اگر عقرب بزرگ خفته بپخته کرده بعد با سرکه و بر برص طلا
کنند نافع بود و چون در زیت بسوزند و آن زیت در ریشهای دشخوار بمالند

و عقرب سحق کرده بر آن افشانند بحال علاج آورد و عبد الرحمن
بن هیثم گفته چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز
از ما باقی باشد و در شیشه کنند و زیت بر سر آن کنند و سر آن
محکم ببندند و رها کنند تا زیت قوت وی اخذ کند درد پشت را
نافع بود و گویند آن روغن بر بواسیر ظاهر مالیدن خشک گرداند
و بیندازد و اگر عقرب مرده بر خرقه ببندند و بر زنی که اما بچه
می انداخته آویزند دیگر بچه نیندازد باذن الله تعالی و ابن ماسویه
گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت و شیخ الرئیس گوید
صنعت سوختن وی چنانست که شیشه سبز در گل حکمت گیرند و عقرب
را در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و آبگینه را از حرف که
آن نا شف بود و نشف قوت بکند خاکستر وی سنگ گرده و مثانه
بریزاند و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر بخیدم از وی باشامند
گزندگی باد را نافع بود و صاحب جامع گفته چون در زیت بسوزانند
و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی بر رویاند
و اسحق گفته خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود
عقرب بحری زهراوی گوید کژدم دریایی ماهی است کوچک تیره رنگ
که بسرخی زند و در سر وی خاری سفید بود و تیز و چشم وی خارناک
بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی وی همان الم که
از عقرب حاصل شود بلکه سخت تر از آن و دیسقوریدوس گوید
سقومبروس لا ابوس حیوانی بحری است با سم عقرب بحر خوانند زهره وی چون
نزول آب در چشم کشند نافع بود و قرحه که در چشم حادث میشود

و آنرا دو قوما خواند **عقار کوهان** و عقرکوهان عاقرقرحا است و گفته
شد **عقار** حمرا است و گفته شد **عقید العنب** میبختج گویند و رب
العنب نیز گویند و عقید العنب بشیرازی دوشاب گویند و ثلث نوعی
از آنست **عقعق** صلصل گویند و عکه نیز خواند بشیرازی قالنجه و بپارسی
کالنجه گویند سرگین وی برص را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و کیموس
بد دهد **عقاب** پارسی اله گویند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند
بمرارة گوشت کاه دو دو زهره وی چون در چشم کشند ابتدا نزول آب را نافع
بود و در روشنای بیفزاید و چون پر وی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین
وی برکلف و بثرهای که در روی پیدا شود لطوخ کنند نافع بود و گویند محلل
خنازیر است **عکوب** حرشف است و گفته شد **عکنه** لغت بربریه خواند
و آن سورنجان است و گفته شد و در مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در
عراق لغت بربری **عکبر** ابن جزله گوید شیخ الکور است و مولف گوید شیخ الکور
پارسی موم سیاه نخلی خوانند و بشیرازی برموم گویند و بغایت گرم بود و گویند
بسیار امتحان کردیم جهت سستی اعضا را و از رعشه افتادن و دفع خوف همان
علل سوداوی میکنند و شربتی یک مثقال باشد و مثال عسل با قند بشربت نیم گرم باشند
نافع بود و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آزاد دارو خوانند
و مولف گوید عکبر عسل را از جهت پرورش خود و بچگان می آورد از مجموع گلها و آن الوان
باشد زرد و سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود
عسل را تباه کند وصفت شیخ الکور گفته شود ان شاء الله **عکر الزیت**
پارسی دردی زیت خوانند بهترین آن کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم نافع بود جهت بادی بحث که نزدیک سبز بود در چشم کشیدن

محلل آب نزول بود و مجموع جراحتها و ریشها ناصور که در بدن پیدا
شود نافع بود و دو سقف ریدوش که چون در ظرفی مسی قرمسی بپزند تا غلیظ
شود مثل عسل بر بن دندان خورده مالند بیفزاید و اگر با خاماالاول
با نقیع ترمس بر مواشی لطوخ کنند جرب ایشان زایل کند اما آنچه تازه
بود چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل مالند نافع بود **عکر دهن
السوسن** دردی روغن سوسن چون در چشم کشند محلل آب
نزول بود **علیق** پارسی ورد گویند و معنای باطس و بشیرازی توت
و بوا توت سه کل خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و گفته
شود ان شاء الله و ورد صیم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن
باشد که در آفتاب خشک کرده باشند طبیعت آن سرد و خشک
بود و ورق آن و اطراف آن چون بپزند خضابی نیکو بود موی را و چون
باشامند شکم را ببندد و قطع سیلان رطوبة کهن از رحم بکند و
کرندگی وسطس را نافع بود و آن بادرنگ شاخ دارد و ورق وی
چون تر بود بخایند قلاع و ریشهای که در دهان بود زایل کند و چون
خشک کرده خشکی وی زیادت شود و در کل وی همان قوت که
در شجر موجود است در کل موجود است بعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند
و چون ورق وی ضماد کنند غله و ریشها تر که در سر بود زایل کند
و ناخنه که در چشم بود و بواسیر منعقد و بواسیر که خون از وی روانه
بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند نیک و بر معده علیل نهند که
ضعیف شده باشد و ماده از وی روان بود موافق بود و عصاره
ثمر وی چون بغایت رسیده بود درد دهن را سودمند بود و چون ثمر وی

بخورند تا بچه شکم ببندد و گل وی چون با شراب بیاشامند شکم ببندد
و شریف گوید چون بکوبند ورق و اطراف آن تازه و ضماد کنند سرخ را سوده
و از وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتها که در چشم پیدا شود و صفت
ساختن وی آنست که تازه وی با آب بکوبند و صافی کنند و صلابه کنند تا غلیظ
گردد و صمغ عربی اندکی با آب حل کنند و ممزوج کنند با آن و شیافه سازند **علیق**
علیق القدس خوانند بشیرازی درخت سه گل و ثمر درا سه گل
خوانند و این مؤلف گوید موسی علیه الصلوة آتش از این درخت دید و بعضی
گویند از درخت عناب و در اندرون ثمر وی مانند پشم بود و گل وی را ورد السیاح
خوانند و شریف السیاح و یونانی اقرطس باطس خوانند و ثمر وی چون رسیده
گردد سرخ شود و جالینوس گوید ثمر وی بغایت قابض بود و ورق وی قبضی اندک
اندک داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب آنچه در اندرون
وی هست مانند پشم که مضر بود بقصبهٔ شش و [سعو] ریه و بس که ثمر وی چون خشک
کنند و آنچه در اندرون وی هست بیرون آورند هیچ مضرت بقصبهٔ شش نرساند
و اگر با شراب بخورند شکم ببندد و بول براند و بدل آن شوکة المصریة است
علف رطبه است و گفته شد **علیق** تمر خوانند پارسی صبر گویند
علق عربست چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود
خاصه کودکان و زنان و بر وی تنها بد و بر سعفه و قوبا نهند خون فاسد بکشد
و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بر موی زیاده که در چشم بود طلا کنند
بعد از آنکه بر کنده باشند دیگر نروید و علق بشیرازی درن خوانند و باصفهانی
ذلوجه و بلفظی دیگر دلوی و در خواص آورده اند که چون بخور کنند در دکان آبگینه گر
هر چند که آبگینه باشد شکسته گردد **علک** صمغی که آن را ترکان خایند علک

خوانند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک
بود در آخر درجهٔ دوم و گویند تر است و بهترین آن سفید بود که بزردی زند
در طبیعت نزدیک بمصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شود
ان شاء الله صمغ البطم در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتینج بود
و در مرهمها بدل وی کنند و اسحق گوید مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند
علک یابس قلونیا خوانند و آن نوعی از راتینج است و گفته شد **علقم**
گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل و سرد و تلخ بود و آن را علقمه خوانند **علث**
سوبانی خند بلی گویند و گفته شد **علجان** نباتیست که آن را اقراح خوانند
و گفته شود ان شاء الله تعالی **عمرد** کرفس است و گفته شود ان شاء الله
عملج نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود
همچنان با تخم خورند و آن را خربزهٔ زمستان گویند و در بطیخ گفته شد
عماد زبد است و گفته شد **عنب** پارسی انگور گویند و سفید وی
نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین آن رازقی و منقالی بود و پوست انگور
سرد و خشک است و گوشت وی گرم و تر بود و دانهٔ وی سرد و خشک در دوم
و انگور غذای نیکو دهد و قوت بدن بدهد و آنچه رسیده بود ضرر
وی کمتر بود و غذای انگور بیشتر از غذای عصیر وی بود و زود فربهی آورد
و خون نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست وی
دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی آرد و مضر بود بجگر
سپرز که علیل بود و دفع تشنگی وی بر انار مز کنند و صاحب منهاج
آورده است که انگور آنچه دو روز چیده باشند بهتر از آن باشد
که در روز چیده باشند **عنب الثعلب** فنا خوانند و برق و ثلثان نیز

سارسی و روباه تزوک و سک انکور خوانند و بلفظی دیکر طولیدون و رو باه نیز کویند بهترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد بود در درجه اول و کویند در دوم و کویند کرم و تر بود و ورمهای کرم را در آخر ضماد کردن نافع بود و با اسفیداج و روغن کل برنمله و حمره طلا کردن سود دهد و به آب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و سعالی از پوست بیخ وی با شراب خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کند درد سپرز را نافع بود و چون عصارهٔ وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و چون فرزن بجوبر کیرد منع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق کفته مضر بود بمثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی با اسفیداج و سوختگی آتش و حمره ریش شده طلا کنند خشک کرداند و چون بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن کرداند و چون بدان ادمان کند بصلاح آورد و خوردن تخم وی قطع احتلام بکند و آنچه سیاه بود بد باشد و مخدر و چون آورده نوعیست که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای وی قی کند پس شیر تازه و انیسون با ماء العسل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ سفید و بدل وی کویند بطباط است و کویند ساداوران عناب نیکوترین آن تازه بود و جانی که خورده نبود و وی معتدل بود میان کرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح کفته کرم و تر بود در میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود و رطوبت و کویند سرد است در اول حدت دم را نیکو بود و خلطی نیکو از وی حاصل شود چون بخورند یا آب آن بنشانند و سرفه و ربو و درد کرده و مثانه و سینه و حلق را نافع بود و اکر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذاء وی اندک بود و هضم آن دشوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشمش

علم جوز هندی را از کار شد
ریدن السان تم مرسد

بود یا منقی و شریف کوید ورق خشک وی چون با سرکه سحق کنند و بر اکله افشانند مفید بود و اولی آن بود که پیش از آن سر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با تخم دان اسفیداج بر ریشهای بالند پاک کرداند و چون ورق وی بزنند و صافی کنند و بر دو نیم رطل بغداد با قند سائیده خوردن حکه از بدن زایل کند و چون و چون با استخوان مطحون کنند و سویق سازند و به آب سرد بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اکر ممحان با استخوان مطحون کنند قرحه امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه برق با طلا کنند و دو سه نوبت مکرر کنند البته زایل کند و ورق وی چون بخایند سکوتر از ظفر خون بود کسی را که دارو مسهل خواهد خوردن و عناب مضعف باه و مقلل منی بود و بشیرازی شیلانه خوانند عنب الدب درختی کوهیست و آنرا غاتش خوانند و تمر وی عقدار کنار کوچک بود سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهار پنج بود و طعم وی قابض بود و تمر وی شیرینی بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجت و قبضی نیز و از خشک وی سویق سازند نافع بود جهت اسهال کهن و کل وی مشابه کل خا سرخ بود و الا کوچکتر بود و لون آن میان زردی و سبزی بود و تمر وی نفث دم را نافع بود عنب الحیه تمر مزارجشان است و آن کرة البیضا است و کفته شود ان شاء الله و یونانی تمر کبر بدین اسم خوانند عنبر ابن حسان کفته روث دابه بحری است و کویند چیزیست که در قعر دریا میروید و حیوانات دریا میخورند و بیشتر کویند در شکم ماهی یابند که میخورد و میمیرد و شیخ الرئیس کفته از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مولف کفته احمد کفته

موی است و نیکوترین آن اشهب بود که آنرا اسفید گویند و دیگر ازرق
که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی گویند و عنبر باید که چرب
بود و هرچند سفیدتر و سبکتر و سست‌تر نیکوتر بود طبیعت آن
گرم است در دوم و حکمت در اول سرا را نافع بود و دماغ و حواس
و دل را سود دهد و مقوی جوهر همه روحها بود در اعضاء رئیسه و درد
معده سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که در امعا بود و سدد او چون
بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود و درد شقیقه و صداع که
از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند نافع بود و بر مفاصل که از رطوبات
و ریاح بلغمی بود ضماد کردن مفید بود و اگر در روغنی گرم مثل روغن مرزنگوش
یا بابونه یا اقحوان بدان حل کنند و سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود
در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند و مشاک بسبی و بویند
فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در روغن بان حل کنند انواع درد
اعصاب و صداع را نافع بود و دفع الحله مقوی اعضاء عصبانی بود
همه و گویند اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامند مستی زود
آورد و صاحب جامع گوید قوت دل و دماغ و حواس بدهد بقوتی عجیب و روح
را بیفزاید و شربتی از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب ماشرا و مصلح وی
بوییدن کافور بود و خیار و اسبح که مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود
و بدل آن دو دانگ وزن آن مسک و دانگی مرو دانگی زعفران و
گویند بوزن آن مسک و مرو زعفران بدل آن کند **عنصل**
اسقیل است و گفته شد **عندم** بقم است و گفته شد **عنقر**
مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد **عنکبوت** در ابر کاکنا که

عنصل پیاز دشتی است

شد **عنم** گویند جلنار است و گفته شد **عود الصلیب**
فاوانیا است و گفته شود ان شاء الله **عوسج** نوعی از علیق است و
نوعی از عوسج ام غیلان خوانند و در سامانها بود و نیکوترین آن سامانی سبز
ورقی بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود
در سیوم ورق وی بر نمله و حمره ضماد کردن نافع بود و شریف گوید عصاره
ورق وی چون بیاشامند جرب و التهاب صفراوی را نافع بود و
چون آب آن بگیرند و حنا بدان بسرشند و در حمام خود را بدان بشویند جرب
و حکه را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون باغصان
وی دود کنند گزندگان بگریزند و چون آب وی بگیرند و هفت روز
بمالی در چشم چکانند سعدی زایل کند خواه کهن و خواه نو و آب ثمر عوسج
چون بگیرند و خشک کنند و مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند
و در گوش چکانند بغایت نافع بود و جهت دردهای چشم خاصه سفیدی آن و
صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند نافع بود فضلاتی که در چشم آید
بواسطه قبضی که در وی هست و مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی کتیرا بود و گویند بدل آن در دردهای گرم بوزن آن اشنه
و بوزن آن فوفل بود **عود الوج** وج است و گفته شود ان شاء الله تعالی
عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود و خوشبوی طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار
و تاریکی چشم و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبة
از رحم بکند و عقم را نافع بود و با زهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده
و جگر را نافع بود و رطوبات از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال

بود ومضر بود بمعا ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی جب وی بود عود الفالودج
سشنجار است وگفته شد عود الدرقه اصل الابخدان است
وگفته شد عود العطاس کندش است وگفته شود انشا الله عود
الجوج ویمحوج نیز گویند وآن انواع است وشیخ الرئیس گه نیکوترین آن
عود مندلی بود که از وسط بلاد هندی آورند وبعد از ان عود هندی که آن
جبلی بود وفاضلتر از مندلی بود ازبهر انکه سبش در جامه رها نکند وبعضی
از مردمان فرق میان مندلی وهندی نکنند ویکی نوع سمندوری بود
واز سفالهٔ هند خیزد وآن فاضلترین بود بعد از ان قماري وآن نوعی از
سفالی بود وبعد از ان قاقلی وبری وقطعی وصینی وآنرا قمیری خوانند
وآن تر وشیرین بود ومندلی مجموع آن نیکو بود وبعد از ان سمندوري
ازرق فربه صلب بسیار آب ستبر که قطعا سفیدی در وی نبود ودر آتش
بماند نیکو بود وبعضی سیاه فاضلتر از ازرق می نهند ونیکوترین قماري
که قطعا سفیدي در وي نبود وفربه بود وبر آتش بماند وبسیار آب گیاها
فاضلترین عود آن بود که سیاه وسخت وگران وزن بود ودر بن آب
نشیند وجون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود ودود کوفته شود وآنچه بر سر
آب افتد بد بود وعود بیخ درختیست که بشکنند ودر بیخ زمین دفن میکنند
تا خشبیهٔ از وی بتعفن زایل شود وعود خالص میشود وطبیعت وی گرم
وخشکست در دوم ولطیف بود وسده بگشاید وبادها بشکند وبوی بدن
وبوی دهان خوش کند ومقوی احشا واعصاب ودماغ وحواس ودل
ومفرح ان ورطوبت عفن از معده دفع کند وجون نیم درم از وي بپاشانند
تا نیکو ونیم قوت معده وجگر بدهد وشکم ببندد ودو استطلاق را نافع بود

خاصه سوداوی ومضر بود بو بیدن وی مضهای گرم را که در دماغ عارض
شود واسحق بن عمران گه جون بخور کنند بلغم از سر فرو آورد ووی منع
ادرار بول که از سردی بود وضعف مثانه بکند واسحق گه خوردن وی مضر بود
سفل مصلح وی ورق گل سرخ بود وگویند بدل وی در شکم بستن صندل
زرد بود واگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران ودار صینی بود و
زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ وزن آن وبدل عود هندی در فرس
قنطوریون باریک کند عود الحیه سرنف که نبات وی در شهر سودان
بود ومشهور بود ومانند عود سوسن بود وصلب بود وطعم وی تلخ بود
وجون نیم درم از وی بپاشانند از زهری که بود شفا یابند خواه
گرم وخواه سرد وجون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد انکس نگردد وگویند
جون در دست گیرند وچشم انکس بر مار افتد مار حرکت نکند وبیخود
شود وجون بخایند وتفل آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد عود
الریح اسمیست مشترک در شام فاوانیا بدین اسم خوانند واهل مصر
ماميران وهم اهل مصر قشر ابنرباریس که آنرا اارغیس گویند وعود الریح
نیز بدین اسم خوانند وصفت هر یک بجای خود گفته شد وشود انشا الله
عسهن در لغت صوف است وگفته شد عیون الدیکه
حبیست سرخ مدور که از طرف هند آورند ومولف گه ثمر درخت
بقم است وآنرا بپارسی چشم خروس خوانند وطبیعت آن گرم وتر بود وباه
را قوت دهد ومنی زیادت کند بسیار چون بکدرم از وی بپاشانند
عیزدان زعرور است وگفته شد عیون الدیک گویند خرا است
وگویند مخصوص تخم آنست عین الهدهد اسم نباتیست با فرنجه که معروف است

باذان الفار دومی ونزدیک ایشان مجرب بود جهت عرق النسا جون
بادبنه کلبش بجوشانند عیون البقر اهل مغرب واندلس اجاص را عیون
البقر خوانند و ابوحنیفه کوید عیون البقر نوعی از انکور است سیاه بزرک
بود و که صادق الحلاوه نبود عیثام شجر دلب است وکفته شد
عیسوب مرزنکوش است و ادراذان الفار کفته شد عبدان
البطباط جوب عصی الراعی است وکفته شد عیون الذئب
شریفه که حشیها خربق جون بر خرقه بندند و بر جشم صاحب تب
ربع پیا دیرند تب از وی زایل شود و این بخاصیت است

باب الغین غافث

بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و وی
نیز نیکو بود و آن کیاهیست لاجوردی رنک دراز شکل و ساقهای وی باریک
بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه تر بود و کل و شاخ و ورق
وی همه تلخ بود و تلخ تر از صبر وطبیعت آن کرم بود در اول وخشک
بود در دوم وکویند معتدل بود در کرمی و سردی وکویند سرد است
و وی لطیف بود و در ابتداء ارماد العلل بغایت نیکو بود و با پیه کیهین
برو دیها نهند که دشخوار بود باصلاح آورد و درد جکر و سده آن
وصلابة سپرز و قرحه امعا و تبهای مزمن و صفرا محترقه زایل کند
و شربتی از وی نیم مثقال بود و وی حیض براند وکویند مضر بود بشش و سپرز
ومصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن افسنتین باشد و وزن وی اسارون
بود غاغه بلغت عمان ودع است وکفته شود ان شاء الله غاد
درختی بزرکست و ورق وی دراز تر از ورق بید بود و حب وی از بندق کوجکتر

بود مقدار فستقی وصفت آن کفته شد و یونانی داقی کویند و بعضی بود که
ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع در زمین سکستان روید
و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود وطبیعت آن کرم وخشک است
در سیوم و وی طلا کردن بر بهق با شراب نافع بود و با سویق بر ورم ها و درد
اعصاب وضیق النفس وانتصاب را لعق کردن نیکو بود وصاحب منهاج کوید جون
بر معده مروخ کند تقیه را حرکت دهد و درد رحم ومثانه را نافع بود حتی دران ستن
و سنک بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و درم از وی مسهل بود
وصاحب جامع کوید جون ماش مند رخی معده بود و قی را حرکت دهد و ورق
وی جون تر بکوبند و بر کزندکی زنبور ونحل ضماد کنند نافع بود و پوست بیخ وی جون
جهار دانک ونیم با شراب ماش مند سنک بریزاند و علة جکر زایل کند
وصاحب فلاحه کوید اکر یک ورق از وی بچینند و رها کنند که بر زمین افتد
در خلف اذن خود نکاه دارد چندانکه شراب خورد مست نشود وکویند
جوب درخت وی جون بیاویزند در محلی که طفل در آنجا خسبد و تر سپند
دیکر نترسد و ورق وی جون بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان را
سود دهد و بدل غار سیسبر است بوزن آن غاغاطی جحلما غیطوس
است وکفته شد غاریقون دو نوع است نر و ماده بهترین آن ماده
بود که بغایت سفید و املس بود و زود متفتت شود ومولف کوید غاریقون
باید که سفید و سبک و سست بود و آنچه نر بود بد بود وطبیعت آن کرم
بود در اول وخشک بود در دوم وکویند تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط
غلیظ و منفخ سده بود و در تبهای سوداوی دهد و عرق النسا و ورم سپرز را
سکنجبین نافع بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از

وی از دانکی تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و قرحه شش
و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا
و بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبهای کهن چون مثلث از نوبت نوبت با شراب
بیاشامند نافع بود و ضماد کردن بر گزندگی جانوران که زهر ایشان سرد
بود و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق همه زهرها بود و گزندگی افعی و مقوی
قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند
سنگ گرده بریزاند و درد پشت که از خلطی خام بود سود دهد و چون
با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود مجموع را نیکو بود و
اگر با اندکی جند بیدستر بود قولنج ثفلی و بلغمی را نافع بود و گویند چون با خود
دارد عقرب آزار نرساند و در استعمال کردن باید که بغربال موی بالند تا زود
رود و نکو بیند و آنچه سیاه بود زیان باشد کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی
که آن خورده باشد قی کند با آب گرم و شیر تازه و مداوای کسی که در کمد(?) کس گفته
سود و مسهل وی در بلغم و سودا بوزن آن تربد بود و دانگ افتیمون و
ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن فرفیون
بود **غالالوطا** با قلاقیطی است و گفته شد **غالیه** شیخ الرئیس
گفته اورام صلب را نرم گرداند و اگر در روغن خیری یا روغن بان بگدازند
و در گوش چکانند درد زایل کند و بوییدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد
ساکن کند و چون در شراب بخورد کسی در حال مست گردد و بوییدن وی
مفرح دل بود و درد رحم سرد بخور بر گرفتن نافع بود و دردهای بلغمی صلب بگدازد
و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و آبستنی را یاری دهد **غاسول**
اشنان است و گفته شد **غبیرا** بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن

گوشت مند فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک
بود در آخر درجه دوم یا اول سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت
کند و شکم ببندد و قی ساکن کند و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا بنشاند
چون بدان تنقل کنند مستی دیر آورد و سرفه گرم را نافع بود و بول ببندد
و سبوس(?) صفرا و برا سود دهد و صداع و موافق اطفال بود چون با شیر
ناشتا دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی
مضر بود بمعده و مصلح وی فانید بود و عتمی گوید بجز غبیرا فقی(?) تمام
دارد در شهوت زنان الحبلی **غبار الرحا** بپارسی گرد آسیا ب
خوانند مجفف بود چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند
غبار رسیه عنب الدب است و گفته شد **غرا الجلود** بپارسی سریشم
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند
قایم مقام توتیا بود و اگر با جوز سرو بر شق قرصه(?) ضماد کنند نافع بود و بر سعفه
طلا کردن و سوختگی آتش و سریشم پوست گاو و گاومیش چون با سرکه
طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده نافع بود **غرا السمک** بپارسی سریشم
ماهی خوانند و آن مانند بهی است که در شکم ماهی دریایی می باشد طبیعت
وی خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوتران بود که سفید بود و در وی
اندک خشونتی بود و بولسی(?) موافق بود در ادویه برص و در شقاق لوی
و در مرهمها کنند و اگر در حسای(?) کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه
حل کنند بقوام لعاب دهان داده و بر فتق بدان بربندند و ضماد کنند
بغایت نافع بود و شریف که سریشم ماهی چون بر ناخن سفید گشته
طلا کنند نافع بود **غرب** درختیست که آنرا اطا خوانند و بشیرازی

وزک وآن درختی بزرگ بود وصمغ آن نیکوترین بوده بود وتا زخمی بر
بای وی نرسید که شکافته کرده آن صمغ از وی بیرون نیاید و وی
هیچ ثمری که شاید خورده ندیهد وطبیعت وی سرد وخشک بود
وذبره ورق وقشر وی وعصارهٔ وی قابض بوند ومجفف بغیر لذع و
خاکستر قشر وی چون بر ثالیل که بردست وپای بود ضماد کند قلع
کند وپوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند وطبیخ وی
چون نوتس بدان بشویند وتطول کنند نافع بود وعزادیم وصمغ وی
وکل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود
وبدبو رس که عصارهٔ وی علق از حلق بیرون آورد وعصارهٔ ورق وی
و پوست نزدی سحق کنند وبا روغن کل وپوست انار بزند و در گوش را
نافع بود وثمر وی نفث دم را و ورق وکل وی در مرهمها مجفف استعمال کنند
وخاکستر پوست بیخ وی با سرکه در قلع کردن ثالیل بدود وشکوسه که در جلد بود
بغوت واز خاکستر پوست ساق وی بود وابن ماسویه گوید ورق غرب چون با شاسند
عقم آورده وقذف دم را نافع بود وگویند عصیر ورق وی نیکوترین معالجه ماده
بود که از گوش روانه بود وسدهٔ جگر را سود دهد غرقد نوعی از عوسج
است وگفته شد غوز اسم نوع عصی الراعی کوچکست که معروف بعباده
وگفته شد غسا راسن است وگفته شد غریب نوعی از انگور
سیاه است غزال بپارسی آهو گویند ومنفعت گوشت وی
در لام گفته شود ان شاء الله اما بشک وی چون با سرکه بزند وبر ورمهای
بلغمی نهند نافع بود از اندغل خطمی است وگفته شد علج عرطنیثا است
وگفته شد غا سخ است وگفته شد علنجس فو تنج بری است

وگفته شود ان شاء الله غلیجن اغریبا مشکطرامشیع است وگفته شود
ان شاء الله غلوفیریا اصل السوس است ومعنی آن بیونانی اصول
الحلو بود غملول تملول است وآن تنابری بود وگفته شود
ان شاء الله غمام اسفنج البحر است وگفته شد عنقلي
بضم غین شلجم است وگفته شد غوشنه وغوشیه نوعی از کماه وفطر است
وصاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود وانجا کریشوا خوانند
وچون خشک بود بدان جامه شویند ودر حموضات خورند وطبیعت آن
سرد وتر بود در درجهٔ اول وچنان سرد نبود که کماه وآن خلط
بد که از کماه حاصل شود از وی نشود غوک ضفدع است
وگفته شود غیم غمام است وگفته شد والله اعلم

باب الفا فاشرا

اسمیست سریانی بپارسی هزار جشان وهزار فشان گویند وبیونانی
انبالس لوقی ومعنی آن کرمة البیضا خوانند ومعنی هزار جشان هزار گز
بود وبرومی ارحالون گویند وبپارسی کرم دشتی وبشیرازی نخوش از
بهر انکه بتابستان وزمستان خشک نشود وفاشرستین نوعی از وی
ونبات وی بر سر درختی که نزدیک وی بود پیچیده شود وخوشهٔ وی چون
دانه دانه داشته بود ودر اول سبز بود وباخر بغایت سرخ شود و
گل وی لاجوردی بود وبشیرازی ویرا سیاه دارو خوانند ومنفعت
وی نزدیکست بفاشرا لیکن ضعیفتر از وی بود وفاشرا الملطی دیگر بروانیا
وحالق الشعر گویند وثمر وی مانند ثمر فاشرستین بود وبیخ وی گرم وخشک
در درجهٔ سوم وحراقه داشته بود وجلای تمام دهد وملطف بود وسپید

سخت شده بکداز اند جون ساشامند یا با انجیر از پرون ضماد کنند
وجرب و سرعلی که در ظاهر بدن بود نیکو بود و ثمر وی که مانند خوشه بود
کویند دباغان مستعمل کنند جهة حلق شود بیخ وی جون با کرسنه و حلبه
بدیزا بدان بشویند پاک کرداند و کلف ببرد و ثالیل هم و اثر سیاهی که از
ریش مانده بود ببرد و جون با شراب براخص ضماد کنند ببرد و همه ورمهای
کرم را بحلیل دهد و دملها بکشاید و اگر با روغن بزنند تا جون مرهم شود
بواسیر که بر معقد بود وحصف و ماده آن سود دهد و اگر با شراب
ضماد کنند ورم را سرد کند و ورمهای کرم را بکشاید و شکستکی استخوان را
نافع بود و اگر ده درم زیکو ساشامند صرع و فالج و سدد را نافع
بود و اگر دو درم ساشامند گزندگی افعی را سود دهد و مجموع گزندگان
و بیخ وی جون زن بخود بر کرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و جون
اول آن بود که نبات وی بروید جون بخورند بخته بول و شکم براند و بلغم
و جون با عسل لعق کنند سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی
جون تر بود بیاشامند تخلیط در عقل پدید آکند و با صبر بر ورم سپرز
ضماد کردن نافع بود و اگر زن در طبخ آن نشیند رحم پاک کند و بچه
بیرون آورد و بدل آن بوزن آن دروغ و هم وزن آن لسباسه بود
فاشرستین سارسی شبشندان کویند و بیونانی ابنالس ایلیا و معنی آن
کرم الاسود کویند و در اندلس معروف بود بیوطانیه و به بربری میمون
و بشیرازی سیاه دارو کویند و ورق وی بهمن نزاز و رق لبلاب بود
اما مانند لبلاب بیچیده شود بر درخت و آن نوعی از فاشرا است و کفته شد
و بیخ آنرا بیرون سیاه بود و اندرون بزردی مایل بود و وی کرم بود باعتدال

و در فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیفتر از وی بود و اندکی و اول اکه نبات وی
بروید بپزند و بخورند بول و حیض براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را نافع
بود و معنی فاشرستین بیونانی داغ شصت علة بود **فاجشه** جندبیدستر
است و کفته شد **فانپید** بهترین آن بود که از قند سفید سازند
و وی علطتر از سکر بود و طبیعت کرم و تر بود در اول و کویند حرارت
وی در سیوم بود و آنچه سنجری بود کرم و خشک بود در دوم سرفه را نافع
بود و شکم براند و نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد شود و سینه را
نیکو بود و مولف که این فانید که منفعت او کفته شد بشیرازی کعب الغزال
خوانند و باید که قطعا آرد در آن نبود و فانیدهای که این زمان مستعمل میکنند
مجموع لی آرد نبود و لیس اولی آن بود که در هر نزکیبی که فانید بود قندهای وی
خرج کنند یا کعب الغزال که آن فانید اصل است و صنعت وی جنانست که
قند صافی بقوام آورند و بکشند تا تمام سفید شود و بعد از ان پاره کنند
و بر سر آتش آهسته بر روی غربال یا در آفتاب نهند تا دست کند
فایش النوبالی باقلا است و کفته شد **فابش القبطی** باقلا قبطی بود
و آن جا سیاست و کفته شد **فاغیه** صاحب منهاج که کل حنا است
و هر نوری که خوشبوی بود آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل بود در کرمی
و سردی و منع که حنا جون در میان جامه صوف نهند و در بخته خوشبوی
کند و رها کند که سوس آنرا تباه کند **فافیرا** بردی است و کفته شد
فاعیه بیخ بیلوفر هندی است و آنرا قل خوانند و کفته شود بعد از ین انشاء الله
فاقیل اسقلیبو نوعی از دوفو کیر است **فاقس جرمنتون** نوعی از بیخ دو فرا آت
و کفته شد **فاناقس براقلیون** بیونانی درخت جاوشیر بود و جاوشیر

گفته شد **فاغره** یا ریحی ناغره گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از
سقاله هند خیزد طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود مصلح معده و جگر سرد بود و سوال الاستمرا
که از سردی بود و شکم ببندد **فاغوشش** شیطرج هندی است و گفته
شد **فارسطاریون** دعی الحمام است و گفته شد **فارغوسن** بلاریح خوانند
و آن لقلق است مرغی مشهور بود و در خواص ابن زهر آورده است که
استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید بیضه وی
خضابی نیکو بود موی را **فاخته** گوشت وی گرم و خشک بود فالج را نیکو
بود و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سرکه و کشنیز ضرر وی کم کند و مهمول که
سرگین وی چون بر کودکی بندند که بث مصروع شود نافع بود **فالنجیقس**
تادل یونانی رتیلا بود از بهر آنکه گزندگی وی را نافع بود و فالنجیطس و
فالانجقون نیز خوانند و لوفاقیس هم و آن نباتیست که گل وی مانند گل
سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند بمی عدسی کوچکتر و بیخ وی باریک
و کوچک بود و اول که از زمین بر کنند زرد بود بعد از آن سفید گردد
در تلهای خاک دوید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند
گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و قوت وی
ملطف و مجفف بود از بهر آنست که مغص را نافع بود **فاظه**
صاحب منهاج و صاحب جامع گویند آن دوای ترکی است که دفع مجموع زهرها
میکند و گزندگیها چون به آب سرد بیاشامند و دردهای سخت ساکن کند
و مولف گوید ظن آنست که جدوار است که از طرف خطای می آورند
فادج مولف گوید سنگی است زردگونه به سپیدی زند و سبزی و مردگی

دیگر بروی ظاهر بود و این سنگ از آخر هندوستان می آورند و از
فرچین نیز آرند و نیکوترین آن چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده
باشند ده وازده جو باشد که با آب سرد بیاشامد و این سنگ در آتش
بسوزد و چون با زرد چوبه بر سنگ بسایند مانند بسته نماید و باز هر
همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی فاط است که گفته
شد و این مولف گوید که آن باد زهر کانی است تحقیق و دیگر اقوال اختلاف است
فاوانیا فاونیا نیز گویند و کهیانا و ان عود الصلیب است و نر و ماده
بود آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی ستبر بود و سفید
مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ وی
مانند بلوط بود و مهنت یا هشت عدد بود و نیکوترین آن ستبر و وی
بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و گویند معتدل بود در حرارة و در وی حسفی و قبضی با تحلیلی بود و مفتح و ملطف
بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون از طفلان بیاویزند مادام که
با ایشان بود صرع زحمت ندهد و چون با شراب بیاشامند درد شکم
و یرقان و درد کرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب بپزند و بیاشامند
شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام
و چون شکافته شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون و شکل انار دانه بود
و در میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب پانزده یا زده حب
با شراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف الدم از رحم بکند و چون بخورند
نافع بود جهة درد معده و لذع که عارض شود در آن و چون کودکان بخورند
یا بیاشامند در ابتدا سنگ مثانه نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی

مازده حب با شراب بیاشامند اختناق رحم و کابوس را نافع بود خاصه باده
وی و بعضی گویند چون به آهن بادهٔ کنند این خاصیت از وی زایل شود
ونقرس و ضربه و سقطه و صرع را بغایة نافع بود و چون بخور کنند مصروع و
مجنون را بغایت نافع بود و اگر از ثمر وی گردن بندی سازند و بر گردن
کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر عود وی سحق کنند و
بر صره بندند و مصروع دایم بوید نافع بود و دلفراطیس گوید و ثمر وی نافع
بود جهه مرضی که باشد ضماد کردن و چون با ویزند بر کسی که در بیابان بود
از همه آفتها ایمن بود و اسحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا
بود و گویند بدل آن زفت بود و گویند بدل آن غاریقون و زراوند مدحرج
است و بعد دیسقوریدس گوید پوست انار را با ورق آن و زن وی و سوق الغزلان
چون باهم جمع کنند بدل غافث بود **فار** بپارسی موش خانه خوانند خون
آن قطع ثالیل بکند و چون بشکافند و بر خار زیر نهند یا بر گزیدگی عقرب
بغایت سود دهد و چون بریان کنند و بر گزیدگی عقرب نهند بغایت نافع
بود و چون بریان کنند و بکودکی دهند که لعاب بسیار از دهان وی
روان بود باز دارد و اگر در آب بپزند و صاحب اسر البول را دهند تا
دران نشیند نافع بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد
معده بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود
بیرون آورد و منفعت سرگین وی در خرو الفار گفته شد و سر وی در
راس الفار گفته شد **فارة البیش** بیش موش است و گفته شد **فاذزهر**
مردوای که حافظ روح بود و مقوی دل و دفع ضرر سم بکند آنرا باذزهر گویند و آنچه
مخصوص است بسم حجر التیس است و حجر الحیة و گفته شد **فجل** بپارسی ترب

گویند و بشیرازی تربزه و تخم وی اقوی بود و بعد از آن پوست پس
ورق پس گوشت و نیکوترین آن بستانی بود سبز تازه و طبیعت
آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم
و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم موی بر داء الثعلب
و جبه بر رویاند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و سخن بود و بول
براند و ابن ماسویه گوید پیش از طعام بخورند شکم نرم دارد و غذا را یاری دهد در
گذشتن از معده و اگر بعد از طعام خورند هضم طعام بکند خاصه ورق وی
به آسانی قی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم
چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی جلا چشم بدهد و شیر زیادت
کند و چون بخایند بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس غلیظ که در سینه
بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و مار شاخ دار
و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر خورده باشند و عقرب بگزد
هیچ مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین بدان غرغره کنند
چون گرم بود خناق را نافع بود و فجل بری در همه حالی اقوی بود از بستانی
و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم و سر و معده و مفسد طعام
بود و علتهای بسیار آورد و تبش در بدن پیدا کند و صاحب ملاح گوید درد
گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه برانگیزد و چون آب وی بر بدن طلا کنند
گزندگی جانوران را سود دهد و تخم وی در گزندگی جانوران و دفع سمها بمنزله تریاق
بود و در ریش و نمش که بر روی بود با سرکه طلا کردن نافع بود و ادمان اکل وی گردن
موی بر داء الثعلب برویاند و شیر بیفزاید و گویند آب ترب بالی و ورق کرنب
و بپاشاند ده درم بیاشامند سنگ بزرگ و خرد که در گرده بود بر براند و این فصل

بخاصیة میکند وقطری که آب وورق وی یرقانرا زایل کند وسنک مثانه بریزاند
وکویند منی زیادت کند وانعاظ آورد واکر تخم وی باکندش بکوبند وبا سرکه در حمام
بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند وشریف که جون سر وی بردارند واندرون
وی خالی کنند وروغن کل در وی کرم کنند ودر کوش چکانند درد زایل کند واین زهر درد
خاص اورده است که اکر آب وی با روغن کل بجوشانند ودر کوش چکانند کرانی کوش
ببرد واکر اندرون آن خالی کنند وچهار درم تخم شلغم دران نهند ودر خمیر کیرند و
درمیان آتش نرم بنهند وسه روز ازان بخورد سنکه بریزاند وجرم وی
مغشی بود وقشر وورق وی با سکنجبین قی آسانی آورد و **فرنجمون** افرسون وبرنک
کویند وتا کوب خوانند وباید که جون فرنیون از درخت بکیرند دهان بر بندند
تا غبار آن بدهان نرسد وکرم حله دندانها بریزاند وجون وربا بکیرند باید که باقلا
منقشر درمیان وی بریزند تا قوت وی نکاه دارد مدتی وانچه تازه بود درسیم
بود وزود در زیت کداز دو آنچه کهن بود بخلاف آن سرخ مایل بود وکویند
قوت آن بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود وتا هفت سال وده سال
باطل کرده ونیکوترین آن صافی زرد بود که رایحه وی در غایت حدت وحرافت
بود وطبیعت آن کرم وخشک بود در چهارم وکویند خشکی وی در سیوم بود
وبیا قوة ملطف ومحرق بود بغایت عرق النسا را نافع بود وجون با ادویه موافق بیامیزند
وکزندکی جانوران وسک دیوانه طلا کردن نافع بود ولقوه وقولنج وسردی کرده را
نافع بود وفضلهای بلغمی از مفاصل واعصاب پاک کند ومسهل آب زرد بود وبلغم
لزج کرد ورکین وپشت بود وکرم فراجرابد بود وکسی که خون بروی غلبه کرده باشد
ونشاید که شهاپاشا مند ومضر بود با نثیین وجون بروغن کل چرب کنند حدت
وی شکسته کرده ومقل ورب السوس وکثیرا وصمغ اضافه کنند وشربتی از وی قیراطی

تادانکی

تا دانکی بود وروی بغایت رحم را بد بود واضمام پیدا کند تا بحدی که منی ادویه
مسقط بکند از اسقاط جنین وجون در روغن بکدازند وبدان مرغ کنند فالج
وخدر را نافع بود وجون با عسل در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن
دیده ووزبانی بود وقطع آب نزول بکند وسه درم ازوی کشنده بود در سه روز
ریش درمعده وامعا پیدا کند واز خوردن وی کربی سخت ولهیبی عظیم ولذع
در شکم وخناق پیدا کند وباشد که اطلاق فاظ آورد ومداوای وی
مانند مداوای کسی بود که فرفیون سنبل خورده باشد مثل دوغ وآب انار مز
وسیب مز وکافور وکویند بدل آن بوزن آن دو دانک آن مازریون
بود وکویند وی صمغ مازریون است وکویند بدل آن بوزن آن مازریون ودو دانک آن
جند بیدستر وکویند بوزن آن جند بیدستر دوم وزن آن مازریون
فراسیون فراسیین کویند وخبثة الکلب وصوف الارض نیز کویند وآن
کیاهیست جبلی است بپارسی کندنا کوهی کویند ونیکوترین آن روئی سرخ رنک بود
تلخ وطبیعت آن کرم بود در دوم وخشک بود در سیوم مفتح سده جکر وسپرز
بود وسینه وشش پاک کند وحیض براند وعصاره وی درد کوش کهن را
نافع بود وبدان سعوط کردن یرقان را سود دهد وبا عسل چشم را قوت دهد کحل
کردن ومانند بکزندکی سک دیوانه ضماد کردن ووکل وی چون خشک بود با تخم
به آب بپزند وچون نزبود آب آن بکیرند وبا عسل قرحه شش را نافع بود وربو
وسرفه وبا ایرسا خشک مضنج غلیظ از سینه پاک کند وحیض براند ومشیمه
بیرون آورد ودشخواری زادن را سود دهد وچون ضماد کنند بورق وی وعسل
ریشهاء چرکن ووداخس وکوشت خورند قطع کند ودرد پهلو را ساکن کند وعصاره
وی درد اروها چشم وجرب قدیم وجدید واصناف جرب سرکانه چشم زایل

کند چون آب انار ترش حل کند و برگ چشم باز کرده اند و طلا کنند و در کحلها
همه آثار و ریشها و سفیدی قدیم که در چشم بود و جدید نافع بود و برشها
طلا دهند جهت غشاوه عین و ضعف بصر و باصره مستعمل کنند و اگر نیم مثقال آن بکو
در طبیخ زوفا و روغن کلبادام شیرین بیاشامند شش و سینه را پاک کند
و قرحه که بسل خواهد انجامید بحال صحت باز آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه
یا در جلاب بیاشامند سرفه تر و ریش سینه زایل کند و رطوبتها بیرون آورد
و چون عصاره وی با قدری آب و عسل بر جراحتها متعفن ضماد کنند بصلاح
آورد و دمامیل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و پی درد بگشاید و مجموع دملها
غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق
النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند جهت وجعی که در معده
متولد شده باشد نافع بود و چون به آب و زیت یا با آب تنها بزنند و تکمید
کنند بر زهار نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از احتباس البول و ریاح
و از جمیع اصناف اوراق ورق وی چون تر بود با کره پیه بکوبند و بر ورمها
نهند بگدازاند و چون ورق وی با عسل بپرورند سودمندترین معالجه سرفه
و ربو و ضیق النفس بود و اگر آب نخاله بگیرند و حسویی سازند و در پختن پنج
درم ورق وی اضافه کنند و بیاشامند سرفه مرطوب و غلیظی نفث را سود دهد
و باید که شش روز پیاپی بیاشامند و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند
بر تعقد امعا و معاصب نافع بود و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه
تا بحدی که خون بعوض بول جدا شود و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب
منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه و مصلحان سنبل الطیب بود و بدل آن
آن اسارون و جاره دانگ وزن آن لبان و گویند بدل آن انیسون
بوزن

وافیتمون

افیتمون است و گویند بدل آن بوزن آن لاغیه گویند و صاحب منهاج گوید
شربتی از وی نیم درم بود سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند
فرنجمشک افرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و مر مبرسم
و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی محلل تر از مرزنگوش و سپندبر
بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل آن گویند قرنفل است و گویند
قرنفل ربا در سویه بوزن آن **فرصاد** توت است و گفته شد
فرفیبن بقلة الحمقا است و گفته شد **فرفیر و فرمه** بنفشج است و گفته شد
فرنیقه حلبه است و گفته شد **فرسلون** طلق است و گفته شود
فرفت شاهترج است و گفته شد **فرفحیر و فرفخ** بقلة الحمقا است
و گفته شد **فراخ الحمام** سادی کبوتر بچه گویند و در وی حرارت و رطوبتی
فضلی بود و غلظی و ابن ماسویه گوید که بهتر از جمیع گوشت مرغان بود و سحزاد
هضم بود و خون بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید
مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع
العفونت بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و گشنیز بود و محرور
مزاج اولی آن بود که به آب غوره و گشنیز و مغز خیار با نمک خورد و رازی گوید
گوشت وی گرم و خشک بود و پیه وی را حرارة ظاهر بود و موافق محرور
نبود الا سهله از گوشت مرغ از شکم بیرون آید خاصه چون با آب و نخود
و شبث و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاجان و کسی که شکم وی
قبضی دارد و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ مزمن بود و گرده را
فربه کند و باه را زیادت اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و
اولی آن بود که بر سر وی چیزی بپاشند که منع صعود بخار از سر بکند

و خود آب وی چون پیه در وی بسیار بود موافق کرده بود و باه را زیادت
کند و شریف که ادامان اکل بریان کرده وی کردن خون را بسوزاند و باشد
که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و همچو که
چون کبوتر بچه در دیگ اندازند و روغن بجهد بر سر آن کند چندانکه اثر او بنشانند
و نمک و هیچ توابل در ان نکنند و بپزند و کسی که سنگ داشته باشد چون بخورد
از وی زایل شود بفرمان حق تعالی **فرو** گرمترین پوستینها پوستین روباه
بود بعد از ان سمور فنک و قاقم پس برم و هر یک جای خود گفته شده
فسوة الضبع قعبل است و گفته شود ان شاء الله **فستق** پارسی پسته گویند
گرمتر از بادام و گردکان بود و نیکوترین وی تازه بزرگ بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجه دوم
بود و گویند خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند
تر است در سیوم سده جگر بگشاید و منع غثیان بکند و قوت معده و فم معده
بدهد و شکم براند و نه بندد و گزندگی جانوران را سود دهد و باه را
زیادت کند و سرفه بلغمی را نافع بود و غذا اندک دهد و تشنگی آورد
و مصلح وی زردالو خشک بود و شریف که وی دهان خوش کند و مغص
زایل کند و گویند پوست بیرونی وی سبز چون در آب جوشانند و بنوشانند
تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده
بجا صمغی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مزاجة الخضر بود
فستق الهادیه حب البان است و گفته شد **فقاع** بلفظ اندلسی دبوله
خوانند و صاحب جامع صنعت و منفعت آن که گفته صنعت فاشرا
با فاشرستین و صاحب منهاج صنعت وی گفته که نبات وی چون برشاخهای

انگور رنجیده شود مفسد وی بود و مولف که بیشتر ازی آنرا سرم خوانند
فصفصه پارسی اسبست خوانند چون تر بود فصفصه و رطبه گویند
و چون خشک کرده قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس ورق
بود در وی نمی بود تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی که چون ورا بپزند و بکوبند
تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه دارد هر روز دو نوبت
رعشه زایل کند و روغن وی نیز رعشه ببرد خوردن و تمریخ کردن و عاقبی که
دواب را فربه کند و تران شکم براند و خشکان شکم ببندد و سرفه و خشونت
سینه را نافع بود **قضا** عجم الزبیب است و گفته شد **فضه**
ابن ماسه که سحاله وی سرد و خشک بود با اعتدال و گویند معتدل بود
در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس که سحاله وی چون
با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و بخور و رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه
زایل کند و عسر البول ... و مقدار مأخوذ از وی یک مثقال بود و بدل وی حکم فعل
یاقوت بود ولیکن فعلی ضعیفتر از وی بود و گویند شراب از نقره خوردن مستی
زود آورد و نقره چون بوی کرد کرده شود سیاه گردد و چون بنمک بشویند
سیاهی از وی برود و سحاله وی چون با زیبق برو اکسیر طلا کند نافع بود
و وی مضر بود و مثانه و مصلح وی عسل بود **فطر** سماروغ گویند و آن انواع
است یکنوع فقع و یک نوع نوشنه(؟) خوانند و فقع را پارسی کبکل(؟) خوانند
و یک نوع قعبل و مجموع انواع را کماه خوانند و بدترین همه فطر بود و یکنوع
صحرای بود و یکنوع در نشیب سرگین بروید و نوعی در نشیب خم شراب روید
پوست باز کنند و خشک کنند سرکراجند(؟) سرا کشتی بدهند بیهوش شود و پوست
وی زهر بود و سر گرنابا کی(؟) سماروغ گفته و نسل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی

حاصل نشود و خلطی غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را المتر بدی بود
و طبیعت فطر سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم حذر دستکنه آورد و گاه
باشد که بکشد و اگر نکشد هیضه و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده
بود و وی دشخوار هضم بود و نزع کشند بغشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد
و باشد که درون بکشد و آن در موضعهای عفن یا در موضعی که مقام کژدمان
بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصلح آنست که مسلوق کرده با کمثری
تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی بکند و شراب تخت بر سر آن
خورد و معالجه کشنده وی بمقطعات کند مانند سکنجبین و فودنج فطراسالیون
تخم کرفس کوهی مرد و آن دانه سیاه طولانی شکل است و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس
بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن او فطیفتین بود فیلاسوس فقلاسوس گویند
و آن بخودم است و گفته شد فوتلیون حنا است و گفته شد فقع نوعی از
کاه است پارسی سمکل خوانند و آن در لب جاهها و اندرون چاه و کنارها
روید و آن سالمتر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ فقد
تخم نحکشت و گفته شد فقاح الاذخر بهر نوعی در زیری که بود آنرا فقاح گویند بهترین
آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم خون حیض
ببندد و شربتی از وی یک مثقال بود و نفث دم را نافع بود و طبیخ وی سنگ بریزاند
و بقراط گفته درد رحم و گرده و نزف الدم و ورم سرد که در جگر بود و معده را سود
دهد و اگر ادمان نویدن وی کنند سر را گران کند و خواب آورد و اسحق گوید
مقلل خون بود و مصلح وی بادزد است و بدل وی قصب الذریره فقاح
السورنجان اصابع هرمس است و گفته شد فقاح الکرم سادسی جل خوانند

و آن شکوفه انگور بود و طبیعت آن سرد است فقاح الملح
زهرة الملح است و گفته شد فقلامیون فیلاسوس است و گفته شد
فقلامیون آخر صریمة الجدی است و گفته شد فلنجه افلنجه خوانند و آن تخمیست
مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست بمالند
بوی خوش کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطریات بکار برند
مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بگشاید و قوت دماغ
بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون سحق کنند و با زیت بر گزیدگی عقرب
طلا کنند نافع بود فل صاحب منهاج گوید قاعد است و آن بیخ نیلوفر هندی است
و قوت آن مانند بیروج بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن
نافع بود و اسحق گوید هم از وی سحق کرده درد مثانه را نافع بود و مضر بود مثانه
و مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران
که فل ثمری هندی بود بعقد الفستق و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز
وی حرب بود مانند حلغوزه زردی کاسفندی مایل بود و طبیعت وی گرم
و خشک است در سیوم استرخا عصب را سود دهد و بواسیر فلفلمویه
اصل الفلفل است پارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن خشبی حریف بود
بشکل سنط و طبیعت آن گرم و خشک است دردهای سرد و تشنج امتلایی
و نقرس و قولنج و بادهای سرد را سود دهد و بر ورک طلا کردن عرق النسا
را نافع بود و عاقسقی گوید لون را نیکو گرداند و مرة سودا ببرد و آن آورد
برقی حالکه ادویه مسهله و باه را زیادت کند و چون ببرکه بپزند و بیاشامند
یا ضماد کنند ورم سپرز را تحلیل کند و چون با مویز بخایند و بدان غرغره کنند
با مویز بلغم را قلع کند و بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن نیم وزن آن زرنبک

بود و دانگ آن سورنجان و نیم دانگ آن مغز خسک دانه **فلفل** درخت
فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس گوید که ثمرهٔ فلفل دارفلفل بود و از بهر آن
که دارفلفل تر تر از فلفل بود و صنعت دارفلفل کرده شد و همچو که ثمرهٔ فلفل
چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده سیاه گردد و مولف گوید
حاکمه تحقیق کردیم از بازرگانان که از طرف هند آمدند این خلافت
دارفلفل درخت دیگر غیر فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند
که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز هم خلافت
و صاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس بهترین وی آن بود که سبک بود
و گرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف گوید که فلفل سفید بزرگتر از فلفل
سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و همقدار نخودی کوچک بود و در
پی تشنج الملی و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم چون در کحلها
کنند جلای تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها پاورده و ورم سپرز را
نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم کند اندک و بسیار در [illegible]
مستعمل بود و بلغم و سودا پاک کند و شربتی تا نیم مثقال بود و وی مجفف منی
بود و مجفف [illegible] و مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و از وی سویه که بدل وی
زنجبیل بود **فلفل آب** سوبانی بابادی خوانند و وی کمتر از سفید بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی جذب و تحلیل بود و جلا بدهد و بلغم
لزج را دفع کند و مسخن اعصاب بود و مسکن آن و چون با زفت بیامیزند
محلل خنازیر بود و با نطرون بهق را زایل کند و غذای غلیظ را لطیف گرداند
و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و جهت ناخنه
چشم و آب رفتن آن نیکو بود و سرد مزاجان نیکو بود و مسخن معده و جگر

بود و همه اعضا و مسخن خون بود و با پیاز و نمک بود داء الثعلب ضماد کنند
نافع بود و هما [illegible] که سنگ [illegible] باشند آن موضع موی برویاند و چون
کوفته در زیت بجوشانند و مالند فالج و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی
بر وی غالب بود و چون با ادویه که در وی [illegible] بود بیامیزند سعوط البول
که از سردی بود سود دهد و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله نافع بود
جهت هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک دانگ
و نیم فلفل سفید بود **فلفل الماء** سوبانی او ذرو بابادی گویند و آن نبات
که در آبها ایستاده روید و آبها که آهسته رواز بود و ترکان ویرا [illegible]
خوانند و گویند چون گرگ ویرا بخورد بمیرد و بغایت آزاد و ست دارد
و ساق وی گره دار بود و درازی وی یک گز بود و ورق وی مانند ورق سپید
بود بزرگتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش بود و ثمر وی کوچک
بود و رسته بر شاخهای کوچک که از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی و
مانند خوشه بطعم و بغایت حریف بود و چون ضماد کنند ورق و ثمر وی
و وجعها بلغمی و مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در شب جسم بود زایل کند و بر
کلف و نمش که بر روی بود ضماد کنند نافع بود و بیخ وی دراز بود و هیچ
منفعت ندارد و مولف گوید که آن زنجبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل
السودان** حبیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان
آرند و درد دندان را نافع بود و جنبیدن آن **فلفل الصقالبه** بزر بنجنکشت
است و گفته شد **فلفل القرود** حب الکتم است و در کتم گفته شود
ان شاء الله **فلفل الخواص** ماهودانه است و گفته شود ان شاء الله **فلیفله**
اسم بزره است که آن ثمر عود [illegible] بود و گفته شود ان شاء الله و در اندلس [illegible]

بدین اسم خوانند و بعضی تخم بجنگشت بدین اسم خوانند **فلفلمون** جبن جبلی بود سایر
بود نه کوی گویند و آن نوعی از پودنه است و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین
آن صنفی بود و نیم مثقال از وی شیمه بیرون آورد و مضر بود بمعده و مصلح
آن پودنه بری بود **فلنجمشک** فرنجمشک است و گفته شد **قنطافلون**
ذوخمسه اوراق است و گفته شد **فنک** کمتر از سنجاب بود و سرد تر از
سمور و روباه زیرا که فنک و قاقم و حواصل معتدل بوند در حرارة **فوم**
حنطه است و گفته شد **فوجل** غلول و تغلول گویند و گفته شد **فول**
جرجر گویند و آن باقلاست و گفته شد **فولیون** غوشنه گویند و آن نوعی
از فطراست و گفته شد **فسو** بخیبت که ورق نبات آن مانند ورق
کرفس بود و بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق وی یک گز بود و
زیاده و املس بود و لون وی مایل بزرفیری بود و سبزی اعلاء وی مانند خصی
بود و در اصل وی عطریتی بود و گویند قوت وی مانند سنبل بود و در بسیار
چیز نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم
و خشک بود در دوم سدها را نافع بود و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ
وی داء الثعلب را نافع بود و شربتی از وی تا سه مثقال بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح
آن تخم دارزیانه بود و جالینوس گفته که بدر قوت مانند وی بود و الطیفتر از وی بود و بدل آن وی ول
آن سنبل و کبابه بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است **فوفل** ثمریست که در قد مانند
صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی سرد بود بقوت و یابس
و قابض بود به درجه دوم و چون گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعصاب مسترخی را محکم گرداند
و بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب آن بکند و لثه
و دندان بدهد و حرارة دهان باز دارد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و نیم

جعده است و کوید شده

وزن آن گشنیز تر **فودنج جبلی** فودنج بر گویند و آن سه نوع بود جبلی و بری
و نهری مولف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع را شکل اسبیع گویند و گفته شد و اثنا له
و یک نوع دیگر فودنه صحرای خوانند و آن مطلق فودنه خوانند و نهری یک نوع بیش
نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی بود و تازه و سبز و ورق آن کوچک
بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم مطلقی لطافت قوت دهد و عرق براند
و ابرا آثارهای سیاهی که بر بدن بود و ضماد کردن نافع بود خاصه چون بشراب
بجوشانند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه زایل کند و جذام را نافع بود
و وریش من و فواق زایل کند و چون با سرکه و نمک بیاشامند ضعف که
در معده بود بیرون آورد و چون بیاشامند بول و حیض براند و مشیمه
و بچه بیرون آورد و چون بسوزانند و خشک گردانند استرخاء لثه را
نافع بود و یرقان و استسقاء را مفید بود و مسهل سودا بود و شربتی یک درم و دو
دانگ بود و گلاب و گزندگی عقرب را سود دهد و لدغ سباع و چون بکوبند
و بیاشامند بچه بکشد و اسحق گوید مضر بود با معاء و مصلح آن کثیرا بود و بدل
وی یک وزن و نیم فودنج بری بود **فودنج نهری** قوة شراب وی مانند شراب
حاشا بود و نیکوترین بود نزجوی سبز بود و پودنه باریسی قوی بود از
مجموع بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم چون بخورند بعد از آن ماء الجبن
بیاشامند چند روز پای داء الفیل را مفید بود و والی و طبیخ وی انتفاخ
نفس را سود دهد و چون با سرکه نزدیک بینی کسی برند که غشی کرده باشد
نافع بود و منع احتلام بکند و طبیخ وی نافض را نافع بود و روغن وی تفریح کردن
همین سپل و خوردن و ضماد کردن گزندگی جانوران را سود دهد و اگر با شراب
بیاشامند دفع سموم قتاله بکند خاصه که پیش از آن خورده بود و از دخان وی

وی گزندگان نیکو بود و خاییدن وی بوی سیر زایل کند شربتی از وی
یک بود و چون با شراب بخورند بر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود
و وی مقطع باه بود از بهر ضرر وی بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود
و بدل آن نعناع است **فوة** معروف بود و بقوة الصباغین و
پارسی روناس گویند و آن بیخیست سرخ که صباغان مستعمل کنند
و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن
معروف بود به ربندی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در وی بعضی
سردی بود و جلایی باعتدال [illegible] بهق سفید و قوبا با سرکه طلا کردن
نافع بود و بدنرا از بهر اثری [illegible] پاک کند و نیکو تا دو درم جهة سقطه و ضربه
نافع بود و چون با قدری شراب بیاشامند و ثمرهٔ وی با سکنجبین بیاشامند
و درم سپرز یکبار زایل کند و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانورانرا سود
دهد و بیخ وی چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه و وی بغایت مدر بود
تا بحدی که خون پالاید و جگر و سپرز پاک کند و سدهٔ آن بگشاید و چون
با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخا اعضا را نافع بود
و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند مضر بود به سپرز
و مصلح آن انیسون بود و بعضی گویند که بدل وی در منفعت جگر و سپرز و انزال
بود و حیض بخور وزن آن سلیخه دو دانگ و وزن آن معو نرساه و گویند
بدل وی در برص و بهق شیطرج بود **فیلجمشک** پارسی پلنگ مشک خوانند و آن
گفته شود ان شاء الله **فیجن** سداب است و گفته شد **فیلزهرج**
درخت حضض است و ثمرهٔ وی مانند فلفل بود و حضض عصارهٔ وی است و معتدل
بود در حرارت و برودت و بر موی طلا کردن موی آن بدهد و چون بیاشامند

درد سپرز و یرقانرا نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل آن
حضض بود **فیروزج** نوعی از احجار است ازرق نیکوترین آن نیشابوری
بود کهن و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون سحق کنند و بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود و ریش اندرونی و چون در داروی چشم کنند شبکوری
و تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن بوی رسید خراب شود و
عرق مجنبین و لون آن بالکلیه خراب شود و ارسطاطالیس گفته هر جوهری
از احجار که از لون خود بگردد پوشیدن آن بد بود **فیل** حیوانی معروفست
و دندان وی را عاج خوانند و [illegible] برادهٔ عاج قابض بود و چون
بر داخس ضماد کنند زایل کند و [illegible] برادهٔ عاج هر روز دو درم
بماء العسل بیاشامند بعد از آن جماع دهد آبستن گردد بفرمان خدای تعالی
و مؤلف گوید امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب هر شب یک مثقال نشارهٔ
عاج با یک مثقال نبات مصری سائیده زن سفوف ساخت و شب سیوم
و چهارم مرد با وی جمع شد آبستن گردید بفرمان الله تعالی اما بشرط آنکه بعد از
طهر بود و اگر نشارهٔ وی جزوی با هم وزن آن برادهٔ آهن بیامیزند و
بغایت سحق کنند و بر بواسیر مقعد بپاشند بغایت نافع بود و طبری گفته
چون از دندان فیل چیزی بر گردن طفل آویزند از وبا اطفال ایمن
باشند و سرگین وی چون با عسل فرزجه سازند و زن بخود برگیرد هرگز آبستن
نشود و بخور وی صاحب تب کهن را نافع بود و اگر بسوزانند و بر جبهه
نر طلا کنند زایل کند و اگر در موضعی که پشه باشد بخور کنند همه بگریزند
و ابن زهر در خواص آورده است که اگر درخت انگور دو روز رع و درختهای دیگر
استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم آن نکند و اگر پارهٔ از دندان وی در حقه

سیاه بندند و بر گلو بندند از و با این بشنوند و اگر از نشاره وی
ده درم با آب بوده کوی جند روز بیابی ساشامند مجذوم را نافع بود
و اگر پاره از عاج بر عصفری نهند که استخوان در وی شکسته باشد جذب
کند و باسانی بیرون آورد **فیطل** اهل اندلس طفله خوانند و آن کون
بری بود و سعید لیون گویند و در کمون گفته شود ان شاء الله **فینک**
فنیخ گویند و آن فنیشو راست و گفته شود ان شاء الله تعالی

باب القاف قاقله

دو نوع است بزرگ و کوچک اما بزرگ از جوز بزرگتر بود و حب آن
مانند پنبه دانه بود بزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که
بسیاهی زند و قاقله کوچک شوشمیر خوانند و خیربوا و هال بوا و هیل بوا
گویند و آن سه نوع است یکنوع بمقدار استخوان ملبله بود و یکنوع بمقدار
حوزبوا لیکن مثلث شکل بود و از ایشان نزدیک بیکدیگر بود و گویند
وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را از خوانند و کوچک را باده و طبیعت آن گرم
و خشک بود در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند باعتدال نزدیک بود
و در وی منفعتی تحلیلی و تقویتی بود و غثیان را نافع بود و با آب انار دین و هضم
را یاری دهد و معده و امعا پاک کند مستعمل از وی نانیکو بود و درد جگر سرد
و سده آن چون با سکنجبین بکهنه بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک
وی نشف رطوبة از سینه و حلق و معده کند و هضم را قوت دهد زیادت از
نوع بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض وی کمتر بود و حرافه بیشتر و گویند قاقله
مضر بود بشش و مصلح آن قند بود و بدل قاقله کبار ربع وزن و نیم صغار
بود و گویند نیم وزن آن کبار و نیم وزن آن صغار و بدل قاقله صغار زرنباد

آن قرنفل بود **قاقلی** نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود
با قبض و اسحق بن عمران گوید مانند کشوث بود در نقل و طبیعت وی گرم و خشک
بود در اول مسهل آب زرد بود و خاصه تخم وی و آب وی و مدر بول بود
و مسهل صفرا و ضعف جگر را سود دهد و کموس وی نیکو بود و در معده ثقلی
پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب وی دو اوقیه
رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب منهاج گوید با سکر العشر و حبیش
بن الحسن گوید شکر سرخ با قاقلی و شاهترج و لبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر
سفید **قاتل النمر** خانق النمر است و گفته شد **قاتل النحل** نیلوفر است
و گفته شود ان شاء الله **قاتل اسپه** بداسفان و بدکشان گویند
و گفته شد **قاتل نفسه** نوعی از اشق است و گفته شد **قاتل الکلب**
اداراقی گویند و آن خانق الکلب است و گفته شد **قاده** یونانی
سطاخینس گویند و گفته شد **قاتل العلق** نوعی از انا غالس است انثی
که زهر وی ازرق بود و آن اذان الفار است و گفته شد **قاتل**
الذیب خانق الذیب است و گفته شد **قاطون** ارمینا است
و گفته شد در الف **قاوند** فیتو ند خوانند بپارسی پیه قاوندی و در و سیابان
شیرا زو پیرا شیر بل خوانند و آن از هندوستان آورند مانند پیه
بسته بود و طبیعت آن گرم بود درد های که از سردی بود مالیدن آن
سود دهد و سرفه کهن و درد خاصره و پشت که از سردی بود چون یک
درم از آن در حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مالیدن نیز و صاحب منهاج
وی از ثمره گیرند که مانند فندق بود تا سیاب برند و خرد کنند و در عرق
وی بگیرند و رها کنند تا بیخند کرده **قاقیا** اقاقیا است و گفته شد

قاتل اخیه خصی الکلب است وگفته شد واز بهر آن این اسم
بوی نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند زیتون که در سالی یکی فربه بود
ودیگری لاغر ودر سال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد وآنکه لاغر بود فربه شود
قاقصر بپارسی سنگدان گویند ودر قوابض بعد از آن گفته شود ان شاء الله
قاراسیا قراسیا است وگفته شود ان شاء الله **قبج** حجل خوانند بپارسی
کبک گویند صاحب منهاج گوید که نیک طبیعت بود ولحم وی لطیفتر از دیگر لحوم بود
وگرم وتر بود وچون بریان کنند شکم ببندد وسمین بود وباه را زیادت کند
ودل را روشن کند وغذا بسیار دهد از بهر آنکه زود هضم شود ودماغ وی چون
با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را نافع بود وجگر وی چون گرم بود
نیم مثقال زهره وبر وصرع را سود دهد وزهره وی سکوری وتاریکی چشم را نافع بود
وچون بزهره وی سعوط کنند در هر ماه ذهن زیادت کند ونسیان کم کند
وقوت باصره بدهد واگر زهره وی با مروارید ناسفته ومثل آن مسک اجزا مساوی
سحق کنند وکحل کنند سفیدی چشم وغشاوة وجرب را نافع بود وبیضه وی چون
با سرکه عسل بزنند وبخورند در شکم ضعف را سود دهد **قت** رطبه خشک است
وآن فصفصه است وگفته شد **قثاد** خارست که صمغ وی کثیرا است
وبپارسی آنرا کم گویند وخار وبر ابوزند وچوب وبر ابکار وشتر دهند و
غذایی نیکو بود ایشان را وطبیعت آن گرم وتر بود وسرفه را سود دهد ووجع
شش وکثیرا در کاف گفته شود ان شاء الله **قثا** قثو خوانند وکوچک آن
شعاریر بپارسی خیاره خوانند وشنگار وخیار دراز هم خوانند وضغابیس
ونیکوترین آن نیشابوری بخته بود وطبیعت آن سرد وتر بود در سیوم تشنگی را آن
وصفرا بکند وحرارت را براند وسکی بنشاند ومثانه را موافق بود وبوسید

قثا وتند بخودی که از حرارت بود انتعاشش بخشد وورق وی با عسل بر شری
بلغمی طلا کردن نافع بود وخوردن وی گزندگی سگ دیوانه را سود دهد وکیموس
وی بد بود ومستعد عفونت بود وتبهای صعب آورد ودرد معده ومصلح
وی عسل یا میویز یا نانخواه بود ودر رازی گوید سبکتر از خیار بود وزود نزد
بگذرد وخیار زه وکدو وجود مزاج را نافع بود ومحتاج اصلاح بود
اما اگر بسیار بخورد نفخ در شکم وثقل پیدا کند ومصلح آن گوارش کمونی وعسل
بود اما سرد مزاج را مضر بود ودوا لی آن بود که بسیار بخورد وشراب
بقوت از پی آن بیاشامد وجوارشات گرم **قثاء هندی**
خیار چنبر است وگفته شد **قثاء هندی بری** بل است وگفته شد **قثاء الحمار**
بپارسی خیار زه سبل گویند وآن قثاء بری بود واهل اندلس علقم خوانند وارد قنابی
نیز گویند وبیونانی اسیقرا اغزیوس وعصاره وی الطریون کنند ونبات وی بهیات
کبر ماند اما خار ندارد ولون وی سبزی باشد که بسیاهی مایل بود وعصاره
چنان گیرند که ثمره وی در آخر تابستان که زرد شود بگیرند ودر خرقه کنند
وبمالند تا آب از وی بیرون آید وصافی کنند وخشک کنند بر دودی خاکستر
ولوحی سازند وخشک وکرباس پر تو کنند وبر روی خاکستر بیخته اندازند
وعصاره غلیظ بر روی کرباس بریزند تا کرباس آب فرو خورد وبعد از آن
بر صلایه اندازند وسحق کنند وقرص سازند وطبیعت آن گرم وخشک
بود در اول درجه سیوم وگویند حرارت وی در دوم بود ولطیف ومحلل
بود وبیخ وی چون بیذان مضمضه کنند با پست جوهر مرضی بلغمی کهن که بود
تحلیل دهد وچون با صمغ البطم بر خراجات نهند از دمل ومرجه بود
بگشاید وچون با سرکه بزنند وبر نقرس ضماد کنند نافع بود وطبیخ وی در

حقنه عرق النسا نیکو بود و مضمضه بدان کردن درد دندان از سودا ببرد و
چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب ریش شده و قوبا و اثرها سیاهی
که از دمل و ریش بر روی پیدا شده باشد زایل کند و عصاره ثمره وی بول و
حیض براند و اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند و اگر بسیار سعوط کنند یرقان
سیاه را نافع بود و صداع کهن و عصاره وی چون در گوش چکانند درد
ببرد و صداع کهن و چون با زیت کهن یا عسل یا زهره گاو بدان تحنک کند
یا طلا در مر حنجره و خناق را نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مره صفرا و بلغم
بود و باید که با ادویه موافق خلط کنند مانند صبر و قنطوریون باریک و سورنجان
و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل و دارصینی و سلیخه
و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج
و مقل و تربد و نمک هندی و حب البلسان و چون با بعضی ازین ادویها
بیامیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر
دست و پای و دردهای که از مره سودا بود و نشاید که با ادویها جاذب مثل
سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و شربتی از وی دانگی بود تا نیم دانگ بحسب مزاج
و مضر بود بشش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر
قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند یا روغن چراغ و بر قوباسیر که ظاهر بود طلا کنند
خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید روغن وی که از آب وی و زیت گیرند
یا با آب با آتش نافع بود جهت سردی اعضا چون بمالند و کلف و دوی و طبیخ
و گرانی گوش که از ریاح غلیظ بود و شریف تا چون طبیخ ورق وی و بیخ وی بپاشانند
مجذوم را نافع بود و اگر بیخ وی سحق کنند و در بن گوش دود دهها بلغمی که در
گردن بود بگدازاند و روغن وی در مفاصل کهن در مالیدن نافع بود

و خوردن تخم شربتی نقوة دو درم بود که باز آرد چو پا بپزند وی خلط خام
لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی در حقنه درد پشت را
نافع بود و لیکن سحج آورد و مسهل خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود الا با ادویه
موافق و از نیکو تا که استعمال کنند بحسب مزاج و باشد که قی با فراط آورد و مداوای
وی به پست جو بشراب یا بر که کند قی باز دارد **قثاء النعام** حنظل است
و گفته شد **قثاء الحیه** از قول صاحب جامع زراوند طویل است و از قول
صاحب منهاج حنظل کوچک بود و مرد و گفته شد **قشد** بپارسی خیار
گویند و گفته شد در خا **قدمیا** قلیمیا است و گفته شود ان شاء الله
قنداح رطبه است و گفته شد **قدح مریم** نباتی است که یونانی
قوطولیدون گویند و گفته شود ان شاء الله **قدید** گوشت خشک بود
و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت وی کمتر از نمکسود بود و قوت
بدن بدهد مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خیسانند و تشنگی کم کند
و گرسنگی که از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن و
شیر بپزند **قرع** دبا خوانند بپارسی کدو و نیکوترین آن تر سبز بود و طبیعت
آن سرد و تر بود در سیوم غذای که از وی متولد شود مانند صاحب وی بود
اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی مالح
و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد
بلغم بود و محرور و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی و خشونت
سینه و سرفه و کسی را که جگر گرم باشد و تب گرم چون با جلاب یا ماش مقشر
و روغن بادام بپزند و سرد مزاج و بلغمی و اصحاب سودا نشاید که خورند که قولنج
غلیظ آورد و اگر خواهند با زیت طبخ کنند و مطیب بفلفل و خردل و سداب

کرفس و نعناع کند و شراب صرف بر سر آن خورند و حرارشات و خردل
و مری مصلح وی بود و چون مسلوق کنند به آب غوره یا انار یا سرکه و روغن بادام
و زیت یا اتفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و مسلوق وی سرفه و درد سینه
که از حرارت بود نافع بود و تشنگی نشاند و کرب که از صفرا بود و درد حلق را
سود دهد و درازی که روغن وی مانند روغن بنفشه و مسلوق بود سهر
و حرارت را سود دهد و آب وی صداع زایل کند چون بپاشند یا بدان
سر بشویند و با روغن گل درد گوش زایل کند و ورم دماغ و چون در خمیر
گیرند و در آتش بریان کنند و آب آن بگیرند و با قند بیاشامند تب تهاب
سوزان ساکن کند و تشنگی نشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند
لعاب آن که در آب فلوس خیارچنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه حل کرده باشند
صفرا محض براند و شریف کدوی کوچک که اول همه بیرون آید چون در خمیر
گیرند و بریان کنند و آب آن کحل سازند درد چشم گرم زایل کند و پوست کدو
خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون روانه بود بیفشانند باز دارد و اگر سوخته
و با سرکه بر برص طلا کنند نافع بود و اگر دانه وی را در روغن بگیرند درد گوش و درد
امعاء گرم سود دارد و کدو چون به آخر رسد بن آن بکشایند و سوراخی کشند
در میان آن کنند و نحاتة الحدید چندانکه ممتلی شود و بن آن باز جای نهند و چهل
روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورند
و بفشارند آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه نگاه دارند که پر بود و چون
استعمال کنند حنا بدان بسرشند و بر موی خضاب کنند موی سیاه گرداند و
خضابی نیکو بود و جراده کدو تر چون ضماد کنند در ابتدا درد چشم که از حرارت
بود نافع بود خاصه چون با آرد جو بسرشند و صداع گرم چون لطوخ کنند خواه

در تب و غیر تب و چون ضماد کنند بر حمره ردع آن ماده بکند و پوست کدو
خشک ریش ذکر را نافع بود و ریشهای که بر اعضاء یابس المزاج بود و سوختگی
آتش چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه گرم را نافع بود و مرطب
سینه بود و منقطع تشنگی و سوزش مثانه که از خلطی تیز بود و وی مولد بلغم معده
بود و اولی آن بود که با خردل بیامیزند در مسلوق کردن و بعد از آن با مری و صعتر
و فلفل و خردل و فودنج بخورند **قرنفل** پارسی میخک گویند و از آن مانند استخوان
زیتون بود و دراز تر و بغایت سیاه بود و علک رومی در قوت علک
البطم بود و نیکوترین آن تر بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب
وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش
کند و چشم را روشن و شبکوری برد کحل کردن و قوت جگر بدهد و فتی و غثیان
و سلس البول چون از سردی بود و سختی رحم زنان بود و اگر تخم از وی سحق
کند و با شیر تازه بیاشامند باه را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد
بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد و مقوی دل و مفرح بود و سوداوی
مزاج را نافع بود و مقوی معده و جگر و مجموع اعضاء باطن بود و سحق آن و
استسقاء لحمی را نافع بود و مقوی اعضاء رئیسه بود و هضم را یاری دهد و بادها
که متولد شود در معده از فضول غذا و مجموع شکم بشکند و لثه را قوت دهد و
گویند مضر بود بامعاء و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل آن نیم وزن
آن جدوار و نیم وزن آن دارصینی بود و گویند بدل آن قرفه است
قرنیض بزر ابخره است و گفته شد **قرنفل بستانی** فرنجمشک است
و گفته شد **قرفة القرنفل** قرفة الطیب خوانند و پوست چوبی است که آلوده آنرا
قرفه خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی تیز بود و بلون

قرنفل وطعم قرنفل دارد وغیر حلاوه دارصینی واکر شیرین تر بود از قرنفل
ضعیفتر بود بفعل وطبیعت آن کرم وخشک بود در دوم وکویند در سیوم
وکویند معتدل بود در کرمی وسردی وبدل وی قرنفل بود **قردمانا**
کرویای بری بود وکرویا جبلی نیز کویند نیکوترین آن زرد فربه بود وطبیعت وی
کرم بود در سیوم وخشک ومولف کہ بشیرازی تخم ترخ خوانده ودر طعم وی تلخی بود
سینه را پاک کند وچون بر آب پاشا مند صرع را نافع بود وسرفه که از
سردی بود وعرق النسا وفالج واسترخا منفض وکرمها را بکشد وحب القرع
بیرون آورد وچون با شراب پاشامند درد کرده وعسر البول وقولنج را نافع
بود وکزندکی عقرب وجمیع کزندکان زهردار وچون بیاشامند از وی یکهم
با پوست بیخ غار سنک بریزاند وچون با سرکه بر سعفه وجرب طلا کند زایل
کرداند ودخان وی بچه بکشد در شکم وشربتی از وی یکمثقال بود وکویند مضر
بود بسپرز ومصلح وی افیون بود وبدل آن اذخر وحرمل کویند بدل آن سلطرا سیح
است **قرقرون** سعداست وکفته شد **قراصیا** چراسیا نیز کویند
ومولف که بپارسی آلوعلی کوید وآن سه نوع است شیرین وترش وعفص
آنچه شیرین بود کرم وتر بود در دوم زود از معده بکذرد ومرقی وی بود
ومستحیل شود بهر طبقی که غالب بود وشکم براند وطبع نرم دارد ومع ذلک
بعوظ زیادت کند اما منفعه غذا بود ومولد سودا وآنچه ترش بود تشنکی نشاند
وشکم ببندد ومعده بلغمی که مملو فضول بود بسود دهد از بهر آنکه تخفیف در
وی بیشتر بود که در عفص وانچه عفص بود ضد شیرین بود ودیسقوریدوس کوید
چون تر بود شکم براند وچون خشک بود شکم ببندد وصمغ وی چون با شراب
وآب بیاشامند سرفه زایل کند ولون نیکو کرداند وچشم را روشن کرداند

ومنقص شهوة بود وچون با شراب بیاشامند سنک بریزاند **قرقو**
زعفران است وکفته شد **قرقومعا** وقرقومعا نیز کویند وآن ثفل روغن زعفران
بود یونانی وبهترین آن خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود
وچون در آب بکدازاند بلون زعفران بود وچون بخایند دندانها را رنک کند
رنکی سخت که باقی بود وی مسخن ومنضج بود وخشک بود در سیوم بول براند
وتاریکی چشم زایل کند **قرة العین** کرنب الما وجرجیر الما خوانند ویونانی سسلیون
کویند وآن بیشتر در آبها استاده روید ودر آب روان نیز روید وساق
وشاخهای وی رطوبتی لزج دارد چنانکه بردست بچسبد ودر وی عطریتی
بود وورق وی بزرکتر از ورق نعناع بود باندکی ومسخن بود ومحلل بول
وحیض براند وسنک کرده بریزاند خواه خام خورد وخواه پخته وبچه بیرون
آورد وخوردن وی قرحه امعا را نافع بود واکر بسیار خورند مزاج را کرم کند
تا بحدی که روی وبدن را سرخ کند ولون برص نیکو کند ودرد پهلوها را سود
دهد ومحلل ومنضج سده بود ومسخن معده **قرانیا** درختیست بزرک در کوهستان
سپید دیر روید وورق وی مانند ورق آزاد درخت بود وثمرة وی مانند
زیتونی دراز بود چون نارسیده بود سبز بود وچون رسید سرخ شود ماند
خون آنرا خورند ودر وی عفوصتی تمام بود وطبیعت وی کرم وقابض بود
وموافق اسهال شکم وقرحه امعا بود وچون در طبیخ کنند ودر آب نمک نهند
مانند زیتون ورطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل کردد بسوزانند
وبر قوبا مالند نافع بود وورق وقضبان وی بغایت عفص بود ومجفف قوی
بود **قرصعنه** در اندلس شوکه ابرهیم خوانند وآن انواع است ونبات وی
در سنکستانها وزمینهای خشن وریک بوجها روید وآن نوعی از خارات

اول که بیرون آید و ورق وی بر روی زمین پهن بود و سبز و خوش و چون
بزرگ شود خار کرد و سفید و بقدر یک وجب زیادت تر بود و نبات وی
اندوده بود و گل وی سفید بود و سر گل وی سرخی زند و گرد بر گرد گل
وی شش خار بود و بیخ بود مانند سنان و صلب بود و بیخ وی سبزی آمیختی
بود و بدرازی یک گز بلکه زیادت و مولف گوید بزبان آن قوم که مگس
عسل میدارند آنرا لخار خشک خوانند و بشیرازی شتره و در صحراهای شیراز
بسیار بود و مگس نحل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد سینه و پهلو و
گزندگی جانوران را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر
درجه اول محلل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزندگی
جانوران و زهرها کشنده را نافع بود و اگر با نکو تخم گز بیاشامند حیض براند
و محلل نفخ بود و بعضی گویند چون ضماد کنند تحلیل ورم و عاقی که ملطف بود
و سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و طعم رقیق از معده بگذرد زاید
و ادرار حیض و بول براند و بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربا کنند احشا را
نیکو بود و اگر یک جزو از آرد جو و یک جزو آب کاشنی طلا کنند بر
ورمهای گرم ساق بود که آب از وی روانه بود نیکو باشد و در ابتدای
داء الفیل همچنین و این رسد که طبیخ وی بیاشامند ایمن شد از ورم
قراطاعنوبرن نباتیست که ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخهای بسیار
بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهایی
که سایه بود روید و بغایت حریف بود و ثمر وی در مذاق حدتی و حرافتی
تمام دهد و گویند چون زن حامل روز بناشتا بیاشامند با آب بعد از
طهر وی شر از آنکه مرد نزدیکی با وی کند مرد نیز همچنین کند پسر از زن جمع شود

فرزند نرینه آورد **قرقمان** چوبیست که در میان عسل یکی بود و صعیدی
و طبیعت آن بگرم و خشک بود و در سوزنات کند جهت گوشت بن دندان
و دندانرا پاک کند و سفید **قرمز** دود الصباغین گویند و آن
حیوانیست کوچک سرخ مادی مانند شد و نباتی که آنرا می سوزانند
و خاصیت این حیوان آنست که رنگها بریشم و صوف بدان میکنند
و کتان و پنبه نتوان کرد و جنسی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا
نیز قرمزی میگویند و قبض خوانند و تشریف که طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم و از خاصیت وی آنست که چون هفت روز بیاشامند
هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند و چون با سرکه استعمال کنند قطع نسل
بکند و اگر بر ابریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند شفا یابد **قرسطاریون**
سطاریون است و گفته شد **قرظ** اسم ثمر خاریست که ویرا سنط خوانند
و از آن ثمره عصاره گیرند و آنرا اقاقیا گویند و گفته شد و آن ثمره را بابری
گره گویند و شکل خرنوب شامی بود اما سفید و ضعیفتر از وی بود **قراص**
بابونج است و گویند اقحوان و مرو و گفته شد **قرن الجمر** کهربا است
و گفته شود انشاالله **قرول** و قروالیون نیز گویند و آن به است و گفته
شد **قردامن** یونانی حرف است و گفته شد **قرنباد** کرویا است
و گفته شود انشاالله **قرنقان** هم کرویا است **قرداموس** یونانی قردمانا است
و گفته شد **قرطم** حب العصفر است پارسی تسکه از گویند و یونانی فیقس
و طبیعت آن گرم بود در دوم شکم نرم کند و اگر پنج درم از وی کوفته در شیر
مالند و بیاشامند سهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود و ماسر جو بکه
دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز صافی و قولنج را

نافع بود و مسهل اخلاط سوخته بود و باه را زیادت کند چون با شیر یا عسل یا با انجیر
خلط کنند و ابن ماسویه گوید آواز را نیکو گرداند و خاصیت وی آنست که مسهل بلغم بود و شربتی
از وی تا ده درم بود و بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صافی
کنند و ده درم شکر سرخ بنهند و بیاشامند و او صلب که همچنین نافع
بود جهت استسقاء لحمی و زقی و ابن سرابیون گوید که شربتی از قشر وی پنج
مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و ماء الجبن که بعضی وی بسته
باشد چون بیاشامند با لحم لیا و جذام را نافع بود و چون مغز خیار چنبر
بدان بمالند بهق را نافع بود و باید که شیر دو رطل بود و چندانکه
کوفته پستو و وی بمالند و بپزند تا بنیم گردد و آب آن بگیرند و استعمال
کنند و گویند بدل آن حبة الخضراست **قرطم هندی** حب النیل است
و گفته شد **قرطم بری** یونانی اطرطولس گویند و بعضی فیقن اعرون
و آن خاریست مانند خار قرطم بستانی و مولف گوید بشیرازی آنرا
اکنگر خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید سخی بود با اعتدال
و مجفف و دیقو و مدور که چون سحق کنند و ورق و ثمر وی بیاشامند
و با فلفل و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند
چون بموضع استعمال کنند درد زایل شود و چون بگزیده باشد و مستعمل
کند همان وجع پیدا کند که از گزندگی و مولف گوید آنرا طرنجان گویند و گفته شد
قرحان نوعی از کاه است سفید کوچک **قرطمان** سرطان است و گفته
شود ان شاء الله **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند و آنچه که نیکوترین آن
مصری بود پاک سفید از بهر آنکه از بردی سازند و وی مضر بود بگرده
و کاغذهای دیگر مضر بود بگرده و سوخته وی شقعه را نافع بود و منع نزف دم

و رعاف بکند و ریشهای معده را پاک کند چون بکوبند و با وی بیاشامند
و قرص شش با آب سرطان نهری پخته نافع بود **قرون** مجموع مجفف
بود و قرن بپارسی شاخ گویند و سرو گویند **قرن المعز والایل** نیکوترین
آن بود که از ایل پرکنند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبع آن
سرد و خشک بود سوخته آن دندان را جلا دهد و لثه را محکم کند
و منفعت وی در صفت ایل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا
بود و بدل آن اسارون و خولنجان و مستعمل از وی نیکو بود و در دستان
و یرقان را نافع بود **قرن البقر** براده شاخ گاو چون بر آب بیاشامند
رعاف را ببندد و چون بسوزانند و بیاشامند نفث دم را ببندد
قرون السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل سفید است گشته بود
سنبل هندی و گویند بیخ خانق النمر است و صاحب منهاج گوید دوائی است
کشنده نزدیک بپرش و چون بخورند خون بعوض بول باید و زبان سیاه
گردد و ذهن مختلط شود و مداوای وی قی کنند بعد از آن دو مثقال کافور
با گلاب و آب انار و شیر تخم خرفه که برف سرد کرده باشند یا جلاب
یا دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه و سویق شعیر به آب
برف و جلاب و خیار و کدو و جواب بدهند و جگر و دل وی سرد کرده
بضمادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب **قرط** نوعی از رطبه
است که در مصر بکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و
چهارپایان بخورند و فربه شوند و طبع آن گرم و تر بود و چون
تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه
را نافع بود و آنرا بپارسی شبدر خوانند و باصفهانی شودر و تخم وی بوستین

خوانند وبقوت تر از نبات می بود ودر وی قبض بود وشکم ببندد
اسم نوعی از کرات است که معروف بود بکرات المایده وکرات البقول
وگفته شود ان شاء الله انواع آن **قرفة الدار الصینی** یاد می دارصینی گویند
وآن باریکتر از قرنفل بود وشیرین تر از وی وطبیعت وی گرم وخشک
بود در سیوم قوة اعضاء باطن بدهد وجرب وقوبا را نافع بود طلا
کردن ومرضهاء عصبانی وضج درد که از بلغم بود ومصروع ومفلوج
را نافع بود ووی اقوی بود در فعل از دارصینی ودر تقویة جگر ومعده
سده محکم تر بود وبدل آن نیم وزن آن قرنفل ونیم وزن آن
دارصینی بود **قزاح** اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر وگوسفند
ودواب بخورند ومولف گوید آنرا بشیرازی کُمه خوانند طبیعت آن گرم وخشک
بود در سیوم بول براند ودردهای سرد اندرونی ساکن کند ومحلل ریاح بود
ووی در این منفعتها بقوة بود وچون بپزند وآب آن بپاشند مسکر بود
وابن مولف گوید چون از وی کاد سازند وگرم کرده بر زنها ر بنهند
حیض بقوة براند وآنرا علیجان نیز خوانند **قسطودیون** جندبیدستر است
وگفته شد وقسطوره نیز گویند **قسولیدوس** کاکنج است وگفته شود ان شاء
قسطیر کما گویند وآن رصاص است وگفته شد **قسط** سوانی
قسطس خوانند وآن انواع است وجمله تلخ است ویک نوع عربی بود
وآنرا قسط بحری خوانند وآن سفید رنگ بود ویک نوع هندی بود
وآن سیاه رنگ بود وآنرا قسط مر خوانند ماری قسط تلخ ونهایت تلخ
بود وسبک وزن وصاحب جامع گوید قسط هندی سیاه وشیرین بود
وقسط بحری سفید وتلخ وسهو کرده است قسط سفید شیرین بود وآن

رومی است وقسط سیاه تلخ بود وآن هندی است ویک نوع دیگر
هست که بلون سیاه مایل بود وبوی صبر کند وبهترین آن تازه
سفید فربه بود وبعد از آن هندی سیاه سبک وطبیعت آن گرم
است در دوم وگویند در چهارم وخشک بود در سیوم نافع بود جهة
هر عضوی که محتاج بسخونة بود وجذب خلط از عمق بدن بکند اگر با عسل
وآب بر کلف لطوخ کند زایل کند واسترخاء عصب وعرق النسا
ضماد کردن ولیثرغس سود دهد وبول براند ودر حیض خوردن
وبخور کردن در شب دامن ودرد رحم را نافع بود وچون در فرزجات
یا تکمید یا نطول کند وچون بپاشند با شراب وافسنتین بکو کرند
افعی ومجموع گزند کان را نافع بود ودرد سینه وکوفتگی عضله وهمک
ونفع سود دهد وچون با شراب وعسل بیاشامند محرک شهوت
جماع بود وچون با آب بیاشامند حب القرع وکرمها بیرون آورد
وبا زیت لطوخ کنند نافض وفالج واسترخاء را نافع بود ونافض پیش
از وقت نوبت لطوخ کنند ودرد پهلوها را نافع بود وازوی کو ذکام
را سود دهد وچون در شب منی بخور کند وحیض براند وبچه بکشد وگفته
گفته چون بپاشند منفتح سده جگر بود ومسیح که چون سحق کنند وبر ریشهای
تر افشانند خشک گرداند وملحان گوید چون در شب دامن بخور کند حیض
براند وگویند چون بدان بخور کنند نزلات را نافع بود ووبا که حادث
شود از عفونة وچون سحق کنند وبا عسل بیاشامند درد معده و
مغص ودرد جگر را نافع بود وسنگ گرده بریزاند واگر با سکنجبین بیاشامند
تب ربع را نافع بود وچون بر بهق وغش وکلف طلا کنند بعسل یا برکه

یا ببطران زایل کند و موی بروا الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج
بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورد گل سرخ و قند بود و گویند
مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا
بود و گویند بدل آن وج بود و مصلح آن خطمی و مولف گوید قسط رومی قسط شیرین
است و آن نوعی از بیخ سوسن آسمانی بود که در میان بنفشه می پرورند و ببلاد
می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و شکر مورد هم گویند **قسط شامی**
راسن است و گفته شد **قسط هندی** صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط
شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط مر است و گفته
شد **قسوس** قلیوس گویند و آن معروفست بحل الملک کن و آن لبلاب
بزرگست و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب بشیرازی عشقه
گویند و آن اصناف است نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر قس خوانند و آن
سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه
بود و بعضی سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آنرا بوبوسول
خوانند و جنس سوم که آنرا قس خوانند آن مشبک بود و هیچ ثمر ندارد و شاخهای
باریک بود و ورق کوچک و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و یک
نوع از آن لادن از آن حاصل میشود و آن نوع گرم میشود و باقی اصناف
آن سرد بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند قرحه امعا را
نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند و چون
با موم و روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را نافع بود و ورق وی چون
تر بود با سرکه بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون آب ورق و سرهای وی
بگیرند و سر را بدان تر کنند درد سر کهن زایل کند و چون با زیت در گوش چکانند

درد گوش ببرد و ریم آن گم کند و نوع سیاه وی چون آب وی بیاشامند
بسیار بدن را ضعیف کند و ذهن را مشوش و چون بگیرند از سرهای آن پنج عدد
و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل و بر گوش مخالف
دندان چکانند که درد کند درد زایل کند و وی موی را سیاه کند و چون ورق
وی بشراب بپزند و از وی ضماد سازند و کلف ببرد و آنکه وی را قس خوانند
سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان و ورق وی در
عسل تر کنند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه باسانی بیرون آید و چون
آب آن بگیرند و در بینی چکانند گند بینی ببرد و اصول آنرا چون آب بگیرند
و با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعه وی که آنرا صمغ وی خوانند
و دمعة الشجر گویند چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد **قسب**
خرما بیرون خوانند و آن نوعی است از خرما خشک و اهل مغرب تعلقل خوانند
و اهل بغداد عرف و رشوم گویند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی بود و در
وی قبضی بود و گویند گرم بود در دوم و طبع را ببندد و قوت معده بدهد **قثا**
سلیخا است و گفته شد **قشمش** پارسی کشمش گویند و وی لطیفتر از گوشت
مویز شیرین بود و سکوتر و بدل آن مویز منقی **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرونی
سبز گردکان چون بپزند و بی از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت
بود نافع بود **قشر الجوز الصلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک
گرداند و بعضی سکوبر بغیر لفظ **قشر الاترج** پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم
چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوت احشا بدهد و مقدار
ماخوذ از وی نیم درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی از وی بخورند و بسیار
وی مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت آن گرم و خشک

در دوم و در وی قبضی قوی بود و چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند
و ریشهای دشوار بصلاح آورد و چون زن بخود برگیرد رطوبتی که از رحم
روانه بود و مزمن شده باز دارد و نفخ دم و وجع امعا چون بپاشانند
نافع بود و در داروهای چشم مستعمل کنند ریشها آنرا نافع بود و اگر بریان کرده
بود حکه چشم را نافع بود و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل
آن دو وزن آن کندر بود و بوزن آن دقاق آن **قشر اصل الکرفس**
گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند و باقی منفعت
وی در کرفس گفته شود ان شاء الله **قشر اصل الرازیانج** گرم و خشک
بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و در رازیانج گفته شد
قشر اصل السکر در اصل الکبر گفته شد **قشر اصل الهندبا** در هندبا گفته
شود ان شاء الله **قشر اصل الرمان** پوست بیخ انار سرد و خشک بود
کرمها و حب القرع بکشد **قشر الرمان** آنچه پوست انار ترش بود سرد
و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود بر ورمهای گرم
و درد بیخ ضماد کردن نافع بود و چون بزند با بیخ و جوشانیده کرده بر آب
آن حقنه کنند نافع بود در پیچ امعا و اسهال و چون آب وی مضمضه کنند قوی
لثه بود و چون بدان استنجا کنند قوی مقعد بود و قطع خون بواسیر
بکند و اگر ده درم از آن سفوف سازند و آب گرم از پی آن
بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد **قشر البیض** پوست خایه سرد بود
در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود چون بسوزانند و سحق کرده
کحل سازند و اگر غسل کنند و سحق کنند و کحل سازند سفیدی که در چشم
بود زایل کند و قوت چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن

بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلف
طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون به آب گشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند
قطع رعاف بکند **قشر الارز** پوست برنج از جمله سمومات بود چون بخورند
درد دهان و ورم زبان آورد و باشد که ورم در مری و معده و امعا و التهاب
مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که ذراریح خورده باشد
قشر القصب الفارسی پوست نی پارسی سوخته گرم و خشک بود در سیوم داء الثعلب را
نافع بود و سفیدی چشم زایل کند **قشعر** قثا است و بلغة اهل یمن گفته
شد **قصب السکر** نی شکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلیین زیادت بود
و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند
معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود و مانند صمغی از قصب گیرند سفیدی
که در چشم بود زایل کند و نی شکر قی آورد و سینه و سرفه را و مثانه را نافع بود
و خونی معتدل از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت سینه بزداید و مولد
نفخ و ریاح بود و اولی آن بود که به آب گرم بشویند بعد از آن تقشیر کنند تا نفخ از
وی زایل شود **قصب الذریره** نی باریکست مانند نی قلم و باریکتر و آن دو نوع
است یکنوع چوب گنجید خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود بمقدار یک وجب
اندکی زیادت و یک نوع دیگر املس بود و بقد دراز بود از یک گز دراز تر
و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در
اندرون وی بود و این نوع از کیلوکوت و طرف هند آورند و آنرا برگنیه
خوانند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع بنبات سیم ماند بر سر شاخهای وی تخم بود
مانند نخودی که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و وهم از هند خیزد و لاما
بدبو بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سیوم ملطف بود با اندکی

قبض محلل اورام بود و کوفتگی عضله را نافع بود و جلاء چشم بدهد و چون دود وی
تنها یا با صمغ البطم با بخور در حلق رود سرفه را نافع بود و ورم معده و جگر
با عسل سود دهد خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند و تقطیر البول و استسقا را
نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند و یا بیاشامد درد رحم را نیکو بود و درد دل
و مقدار ماخوذ از وی یک جو بود و بدل آن اظفار الطیب است یا صندل و عدس
و گویند بدل آن عدس مر است **قصب** نی بردی محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک
بود در آخر درجهٔ اول تا اول دوم و در اصل وی جلای اندک بود بی حدت و همچنین
ورق و اصل وی با بنا زجذب سلی بکند و وی بول و حیض براند و گزندگی عقرب را
نافع بود و کل وی چون در گوشت اندکی آورد و بیرون نتوان آورد **قصیصه**
تودری است و گفته شد **قصد** عوسج است و گفته شد **قصب بوا** قصب الذریره
است و گفته شد **قضم** قطن عتیق است و گفته شود انشاء الله **قضب**
فصفصه است و گفته شد **قضم قریش** و قم قریش نیز گویند و آن تخم شجره است
که آن را اوقنی خوانند و آن ینبوت است و گفته شود انشاء الله و خرنوب نیز گویند
و گفته شد و صاحب جامع گوید صنوبر صغار است و این جای بحث است **قضاب**
مصری اسم نوعی از عصی الراعی است که آن را ذکر خواهند و گفته شد
قطران روغنی است که از درخت عرعر و تالب و عتم و شربین و امثاله
گیرند و نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین آنکه از تالب و طبیعت آن گرم
و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم شپش و رشک را بکشد تا حدی که از آن
مواشی و معدی گوشت سست بود و جرب را نافع بود حتی جرب دواب
الاربع مانند شتر و دراز گوش و سگ و غیر آن و دوالی و داء الفیل و استسقا
را نیکو بود و مالیدن و صداع سرد را نافع بود و دندان متحرک محکم کند و چشم را روشن

کند و اثر ریشهای چشم و مژه ببرد و کرمها بکشد و چون بر قضیب مالند پیش
از مجامعت منع آبستنی بکند و گزندگی مار شاخ دار را با نمک ضماد کردن سود
دهد و چون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند و چون در پیه ایل
بگدازند و مسح کنند بر اعضا هیچ گزنده گرد وی نگردد و اگر بر گوشت مرده مالند
نگاه دارد از عفونت و اگر بخورد برگیرند جمله زنده بکشد و مرده بیرون
آورد و قوت دخان وی مانند دخان زیت بود و چون قطران در حلق مالند
خناق و ورم لوزتین که بشیرازی کوشک گویند نافع بود و اگر در دندان خورده
نهند بریزاند و درد ساکن کند و چون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند و با سرکه
در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بر زند با آبی که زوفا در وی پخته باشند
در گوش چکانند دوی و طنین و درد زایل کند و وی مفسد ابدان زنده بود و حافظ
ابدان مرده و بدین سبب است که وی را حیوان الموتی خوانند و غیر نضجه وی معده
را بد بود و مفسد منی بود و گویند بدل آن بوزن آن نفط و ثلث وزن آن خلاف
یا مرقان و گویند بدل آن نفط سیاه است و جاوشیر **قطف** سرمق
است و بشیرازی اسفاناج رومی گویند بری بود و بستانی بود و طبیعت آن سرد
و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در وی قبضی نبود و زود از شکم بگذرد
و ورمهای گرم و حمره را نافع بود و تخم وی یرقان اسود را سود دهد و وی چون بریزند اندک
و بخورند شکم براند و چون پخته ضماد کنند ورمهای گرم تحلیل دهد و وی غذای نیکو
بود و جگر گرم را نافع بود و محرور را احتیاج باصلاح آن نبود زیرا که موافق است آن
بود خاصه چون با زیت بریزند و سرد مزاج را باید که بعد از آنکه بریزند با زیت
بریان کنند و با ابازیر گرم و مری مطیب کرده اند و بخورند و گویند معده را بد بود
و مولد ریاح غلیظ بود و نفخ و اسحق بن عمران گفت تخم وی ورمهای گرم را نافع بود

واکر دو درم از وی بعسل و آب کرم بیاشامند قی مرة صفرا آورد و بعرق
چون تخم وی با همچندان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع بود
و وی محلل ورمهاء حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایت نهایت بود در
شفاء ورمهای ظاهر و باطن انچه ظاهر بود کویند و باب قطف تر کنند
و طلا کنند و آنچه باطن بود سحق کرده بیاشامند مانند سکنجبین و آب وی
دوای نیکو بود جهة استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند در هر روز
ده درم و چون ورق وی در حام نرم کوفته بمالند حکه را نافع بود و چون جامهٔ
ابریشم و حریر چرکن به آب طبیخ وی بشویند پاک کرداند و لون نکرداند
اما نوع بری وی چون پنج درم در نود مثقال آب بجوشانند تا بار بیرون
آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده باشد بیاشامد و اکر چند روز
بود البته بیاشامد **قطف بحری** ملوخ است و در میم کفته شود انشاء الله
قطن کرشف و برسئ و طوط و عطب خوانند فوانراو کویند و کهن
آنرا قضم و نیکوترین نو بود و بصری که جامهٔ وی سختی محکم بود و بتخونه و بی
کرمتر از ابریشم بود و کرم و تر بود پوشیدن وی و کویند معتدل بود در حرارت
و لینه و عصارهٔ ورق وی اسهال کردکان را نافع بود و چون و را بسوزانند
و بر جراحت نهند خون باز دارد و کهن وی بر کوشت مرده نهند
بخور دود آن زکام را سود دارد و چون ورق وی تازه کوچک
بکیرند و با آب بجوشانند با قدری پنج وی چنانکه قوت به آب دهد
و زن در آن نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اکر با ورق تور
ضماد کنند بر مفاصل کرم و سرد سود دهد و بخاصیة تسکین نقرس و
ضربان دایم آن بکند خاصه چون با قدری روغن کل سایند و جوشش وی

لاغری آورد و حب وی کفته شد **قطاه** مرغیست کوچک بپارسی
اسفرود کویند مانند کنجشکی بود و بر پسر وی غضاریفی بود و کوشت
وی را حرارت ضعیف بود و پوسته محکم نافع بود جهة کسی که سده
و ضعف جکر و استسقا و تباهی مزاج دارد و مولد سودا بود و صاحب
منهاج که دشوار هضم بود و غذای بد دهد و مصلح وی روغن بسیار
بود و رازی که قطا و انچه بدان ماند از مرغان که کوشت ایشان
سرخ بود سرکه مصلح آن بود و در خواص ابن زهر آورده که استخوان
قطا چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت بجوشانند و بر سر اقرع طلا
کنند و داء الثعلب موی بر رویاند **قطر** نحاس است و کفته شود
انشاء الله **قعبل** بیونانی سقراطیون کویند و سقلادون و آن
نباتیست که بیخ وی مانند بصل الزیز بود و لون آن سرخی زند و بطعم
تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوة و طعم
مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیفتر از وی بود
و دیسقوریدوس که در قوة مانند بصل الفار بود و چون آب وی بکیرند
و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند و مطبوخ و معجون را چون
با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج که طبیعت وی کرم و تر
بود و آن نوعی از کاه است و مولف که نبات وی کوه کان شیراز
کبنداو خوانند **قفر** نبات اکثوث و کفته شد و مولف که بشیرازی
آنرا خکو کویند و برخار ترنجبین بچیده شود **قفر الیهود** انواع است
یکنوع عرق الحال کویند و بشیرازی موسایی بالوده و یک نوع از
آب حاصل میشود و آنرا موسای آبی کویند و آن نوع که کوهی بود عرق

کویند بحوث شند وی پالایند ودی مانند زفت بود وبوی قیر کند
وسکوترین آن فرفیری بصیص زرین بود وسیاه جرکن بد بود وغش
وی بزفت کنند وطبیعت وی کرم وخشک بود در سیوم وکویند خشکی وی
در دوم بود ومقوی اعضا بود وخون بسته بکداز د در شکم وسعندی باخن
ببرد چون بمالند ومنفع خنازیر بود وحس که انچه خالص بود نافع
بود جهة کوفتکی کوشت وشکستکی اعضا چون ضماد کنند از بیرون وباید
بحوث شند وباشامند ومولف که درسکی اعضا وکوفتکی عمل موسای
میکند حالنا امتحان کرده شد وآنرا موسای کوفی خوانند ویونانی اسفلطس
وابرطامون نیز کویند وکز الیهود هم ویر قوبا لطوخ کردن وبر نقرس وعرق
النسا ضماد کردن نافع بود واکر بجوید بر کیرند یا دخان وی نافع بود جهت
اختناق رحم واخراج آن وچون با خند بکستر وشراب بیاشامند حیض
براند وسرفه مزمن وعسر النفس وکزندکی جمیع حانوران وعرق النسا ودرد
پهلو وچون بکدازند وبجواب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود واستسقا
ووی نزله را سود دارد وچون بر دندان نهند درد ساکن کند وچون
با آرد جو وموم ونطرون ضماد کنند بر نقرس ومفاصل نافع بود وچون در چشم
کشند سعندی زایل کند ومجفف رطوبات بود وریشهای تر ودر مرهم کوشت
برویاند ووی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند وچون در جایکاهی دود
کنند از وعقرب وجمیع کزندکان بکریزند وصاحب دله ویرا اسبرطم خوانند
وشیخ الرئیس که مقوی اعصاب بود وقرحه شش را نافع بود ونفث
وماده از سینه بیرون آورد ومرضهای خناق ولوزتین وصلابة رحم را
نافع بود وبدل آن کویند زفت است ووی صداع آورد ومصلح وی

کلاب وکافور بود وشربتی از وی دو درم بود **قفورا** نباتیست
که قطابذان جرا کنند ابن ماسویه که تخم وی کرم وخشک بود ومجفف رطوبانی
بود که در سر بود ومحلل آن **قفلوط** نوعی از کراث است ودر کافی
کفته شود انشاء الله **قلقل** وقلاقل وقلقلان اسم درخت حب
قلقل است ودر جا کفته شد **قلقاس** نباتیست که در آب روید
وورق آن بورق کدو ماند وساق وتخم ندارد واصل وی مانند اترجه
بود بیرون بسرخی مایل بود واندرون سپید ودر طعم وی قبضی با حرافت
بود چون آب بپزند حرافت از وی زایل شود وطبیعت آن کرم وتر
بود در اول وکویند معتدل بود در کرمی وتر بود در دوم وکویند
خشک بود در دوم باه را زیادت کند وادمان اکل وی کردن مولد
سودا بود **قلب** باندلس بحجر افرایه خوانند ومعنی آن کاسر الحجر
خوانند ویونانی لیثیقومن خوانند ومعنی آن بزد الحجری بود وسلیمان
بن حسان که از بهران این اسم بوی نهاده اند که این اسمیست از اسمهاء
فضه که آن تخم سلب سپید مانند فقره در سعندی وصلابت ونبات
وی در اندلس بسیار بود وعقدار کرسنه بود واین مولف که از کرسنه
کوچکتر بود ودر موضعهای خشن روید وقوت این تخم آنست که چون
با شراب سعند بیاشامند سنک بریزاند وبول وحیض براند وریح وقوف
زایل کند وشکم ببندد وبواسیر را سود دارد ومجفف منی بود وشربتی
از وی دو درم بود **قلقطار** نوعی از زاج است سادسی زاج شتر
دندان خوانند وآن مصری بود وجالینوس که قلقدیس مستحیل بقلقطار
میشود ووی معتدلترین زاجات بود وطبیعت آن کرم وخشک
بود در سیوم حاد وقابض ومحرق بود وسوخته وی بخصف در آن
زیادت بود ولذع کمتر ودر وی قبضی تمام با حرارتی زیادت بود

محرق گوشت زیاده بود و رعاف را نافع بود و در کحلها جهة جلا و غلظ جفون
استعمال کنند و جالینوس گفته مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و مجموع در
زا گفته شد قلقدیس هم نوعی از زاج است گرم بود در چهارم و لطف
و محرق بود و وی اقوی ترین زاجات بود و الطف و در زا گفته شد
قلقند هم نوعی از زاج است لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک
بود تا چهارم و گویند حرارت وی در سیوم بود مجفف و اکال
بود با قبض و احراق مجفف لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود
دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش بکشد و شکم و دفع مضرت وظر
بکند اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر و
شکر بود قلیت ماش هندی است و آنرا حب القلت خوانند
و رنگ وی عودی تیره رنگ بود و بغایت تیره و املس بود و بقدر مانند
گندمی کوچک بود مطلق مانند شیافاتی که کحالان سازند خاصه شیاف
اغبر که بعینه قلت است و طبیعت وی سرد است در دوم و گرم است
در اول و گویند گرم و خشک فواق زایل کند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و حیض و بول براند قلوب نیکوترین دل آن بود که از
حیوانی کوچک دلدان گیرند و وی گرم بود و صلب اصحاب کبد را
نافع بود و چون مستحکم شود هضم آن غذای بسیار دهد و مضر بود
بآلات هضم بسبب عسر انهضامی که دارد و اولی آن بود که بسرکه و مری
وانجدان و فلفل و زیره و سعتر بزند بعد از آن زنجبیل مربا خورند
قنبلی نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند و قلی الصباغین
و شب العصفر نیز گویند بشیرازی قلیه گویند طبیعت آن گرم بود در
چهارم و خشک محرق و اکال بود و بقوت تر از عنب بود و بهق و جرب
را نافع بود قلفونیا نوعی از صمغ صنوبر است یونانی قوقا گویند

و در راتینج گفته شد و آن علک یابس است و شجره نیز گویند بپارسی زنجاری
خوانند قلقنادرین معنی آن سریانی عود سنبل بود و گویند دار شیشعان
است و گفته شد قلیمیا اقلیما گویند و آن انواعست فضی و
ذهبی و نحاسی معدنی بود و عملی باشد و عملی از زر و نقره و مس و مرقشیثا
گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آرند و آنرا در آب بابند
بعد از آن معدنی و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدل است
در حرارت و برودت و خشکی در سیوم و آنچه عملی بود از دود زر
و نقره و ثقل آنست و اولی آنست که بسوزانند چون در داروهای
چشم کنند و صفت سوختن وی آنست که آنرا در کوزه گواری نو
کنند و سر آن بگل بگیرند و در تنور نهند و اقلیما نقره سرد تر از
اقلیما زر بود و در تجفیف و جلای باعتدال بود و فعل وی تجفیف
در ابدان معتدل کند و در گوشتها صلب چرب و در ریشهای
تر که در بدن و چشم بود در زور کردن سود دهد و در مرهمها استعمال
کنند گوشت در جراحت برویاند و اقلیما زر لطیف تر از اقلیما نقره
بود و تجفیف معقول وی و صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیما
نقره بود و نافع بود جهة ابتداء نزول آب و سفیدی و ریش چشم
زایل کند و جراحتها را پاک کند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قوت
چشم بدهد و تجفیف بغیر لذع بود و بدل اقلیما زر و نقره مرداسنگ
سفید بود و صفت غسل وی آنست که به آب سحق کنند و آب از وی
میریزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ چرک نماند قلادی
نوعی از زاج است سفید که آنرا زنبو بود و در تین صفت آن گفته شد

قماشیر کماشیر گویند و گفته شود انشاء الله **قمل قریش**
قمل قریش است و قم قریش و آن قضم قریش است و گفته شد **قمح**
حنطه است و گفته شد **قمحه** سفوف و ذریره را قمحه خوانند
و قصب الذریره را قمحه خوانند و گفته شد **قنابری** قنلول و غلول
و فوبل گویند بپارسی نوعست و بشیرازی سوزه گویند و طبیعت
وی گرم و خشک در اول و گویند معتدل بود در گرمی و قوی لطیف
و مقطع بود کلف و بهق زایل کند و سودمندترین چیزها بود جهت
برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن در اندک
روزی نافع بود و بر ریش بستن ورق وی ضماد کردن
سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز
بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر سود دهد و بر
گزندگی مجموع جانوران و درازی که جگر و معده را نافع بود و ملایم
محرور و مبرود بود از بهر اطلاق طبیعت و قولنج مرد
سودا بود خاصه آنچه نمک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب
سوم گه مصلح وی اهلیلج کابلی و شکر بود و سعوط کردن به آب بیخ آن
دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کند **قنطوریون کبیر** قنطوریون
غلیظ گویند و یونانی طوماعا و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی لوقی
خوانند ورق وی بورق کرد کان سبز ماند نزدیک بورق کرنب
و ساق وی بساق حماض ماند درازی آن دو گز یا سه گز و گل وی کحلی
رنگ بود و ثمره وی مانند خشکدانه بود در اندرون گل وی مانند
ابریشم بود و بیخ وی ستبر و صلب بود و ثقیل و به درازی دو گز

بود و از رطوبت پر بود و بطعم حریف بود با اندک قبضی و بلون
خلوقی بود و در وی اندک حلاوتی بود و حالیوس گوید بیخ وی حیض
براند و بچه مرده بیرون آورد و زنده تباه کند و نفث دم را نافع
بود و شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر کسی رب
بیخ وی تب دارد به آب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی
دو درم بود نافع بود جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهن و نفث دم
از سینه و مغص و درد رحم را نیکو بود و اگر فرزجه بکنند بر کسی بزیر
حیض براند و بچه بیرون آورد و مصلح آن آب لسان الحمل و طین
قبرسی بود **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق خوانند و یونانی طولیطون
صغیر بود و بعضی مردمان ملیسینون گویند و ساق وی باریک
بود و به درازی یک وجب بود و گل وی سرخی بود که بزرقی
مایل بود و ورق وی بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک
بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ
بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود منفعتی بسیار
قولنج که سبب آن بلغم بود سود دهد و بچه بیرون آورد و کزاز را نافع بود و
اعصاب و دماغ را پاک کند تنقیه تام و مصروع را سود دهد و مسهل آب
زرد بود و خام مسهل بقوة و مره صفرا که با بلغم مخالطی آمیخته بود براند و درد
مفاصل و عرق النسا و قولنج چون باشند یا بدان حقنه کنند و شربتی
از آن دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره وی درد سری که از حرارت
آفتاب و شراب صرف خیزد چون به سرکه کدازند و بر صدغین و پیشانی ضماد
کنند و ریش سر را زایل کند بعد از آنکه سر را بشوره مالند و موی بستردند و پاک شوند

مشکطرامشیع فود بحار

واین عصاره بر که بکدازند وطلا کند وچون به آب واندکی عسل حل کند ودر روی
مالند شبش وورشک بکشد واکر این عصاره به آب مالند در روی سنک کارد
وبر پیشانی لطوخ کند آب رفتن از چشم باز دارد واکر بشیر دختران حل کند وبر
برک چشم طلا کند درد وورم آن را نافع بود ومجموع دردها ودردهای کهن که در
چشم بود زایل کند مثل جرب وسبل وشعیره وشبکری وریش که در طبقه قرنیه
بود نافع بود واکر با روغن خیری یا سوسن بکدازند ونیم کرم در کوش چکانند
ضربان زایل کند واکر از حرارت بود در روغن کل سرخ کند ودر کوش واکر کرم
در کوش تولد کرده باشد آب برک شمار حل کند وبچکانند ومجموع علتها
کوش مثل دوی وطنین وقرحه واکر به آب تربزه در کوش چکانند کرانی کوش
زایل کند ودوی که عصب سمع را بود بکدازد ومجموع ریشهای بینی را نافع بود ورعاف
ببندد وریش که در دهان بود وبیم از آن روانه بود وبوی دهان کنده شده
باشد چون با شراب کهن قابض حل کند وبدان مضمضه کند وزمانی در دهان نکاه
دارند نافع بود وکسی را که بوی دهان کنده شده باشد بی سبب بکلاب حل کنند
ومضمضه کند وزمانی دیر در دهان نکاه دارد شفا یابد وجهت ملازه وورم آن
ولوزتین وشقاق لبها وخناق ودندان متحرک را نافع بود وچون با شراب وسکنک
سبز حل کنند وبر کزندکی زنبور ونحل مالند وعرق النسا ووجع ورکین و
کزندکی مجموع جانوران زهردار را نافع بود وچون یکم از وی در بست درم آبی
که باد اورد وخشک در آن جوشانیده باشند وصاحب منهاج که افراط کردن مطبوخ
مسهل خون بود ومصلح وی صمغ عربی وکثیرا بود واصحی که مضر بود بسر ومصلح وی
عسل بود وکویند بدل آن بوزن وی ورق حنا بود ودو دانک آن سورنجان و
بوزن آن لبنی بود قنبیط نوعی از کرنب است بپارسی کرنب رومی

کویند بهترین آن تازه زرد رنگ بود وطبیعت آن سرد بود باعتدال وکویند
کرم بود در اول وخشک بود در دوم سده را بکشاید وخار را نافع بود ومنع مستی
بکند بمحالکه کرنب وطبیخ وی نطول کردن بر درد مفاصل سود دهد ووی غلیظ بود
وخون را غلیظ کرداند ونفخ در حوالی پهلو احداث کند واولی آن بود که با روغن
بسیار یا با کوشت فربه وسرکه ومری ودارو های کرم بخورند قنه بارزد است
بشیرازی پیرزد کویند طبیعت آن کرم است در دوم وکویند در سیوم
وخشک در دوم وکویند در سیوم محلل وملین خنازیر وربو وسده سینه وصداع
وکزاز را سود دهد ومصروع چون بوی وی بشنود با خود آید وسده را وکلف
را نافع بود واکر بر دندان خورده نهند سود دهد وخناق رحم چون با شراب
باشامند ووی تریاق پیکان زهردار بود وازدوده وی مجموع کزندکان
زهردار بکریزند ووی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک سکبینج وچون بخورد
بر کیرند بچه بیندازد واز خواص وی آنست که مسهل بلغم بود وباقی منفعت وی
در بارزد کفته شد وصاحب منهاج که مصلح وی اشق است وکویند بدل وی
در ضعف معده وجکر یک وزن ونیم ریوند صینی وباقی در بارزد کفته شد
قنبیل صاحب منهاج کوید بزوری رملی است وصاحب جامع که از قول
تمیمی که آن کلی ارمنی است که از آسمان می افتد در بادیه یمن واز قول رازی بجنج
وصاحب تقویم مجهن کوید واز قول دیکری کو خاکیست سرخ چون بریان کنند
زرد کردد وبالجمله طبیعت وی کرم وخشک در درجه سیوم وتمیمی کوید کرم وخشک
در درجه اول ودوم ومحققی قوی بود ورازی ومسیح کویند سرد است وخشک و
شیخ الرئیس کوید کرم وخشک در دوم وابن ماسویه کوید ودر وی قبضی تمام بود ووی
حب القرع ومجموع کرمها بکشد وبیرون آورد ونشف رطوبة ریشها وبثرها

بود که بر سر و روی طفلان پیدا شود که مردمان آنرا به خوانند و اطبا سعفه گویند
چون بروغن گل چرب کنند و قیل بران باشند و جرب را نافع بود و شربتی
از وی دو درم بود و گویند مضر بود بامعا و مصلح وی بشیج ارمنی بود و بدل وی
وازیانه و گویند مصلح وی انیسون است و بدل وی ترمس و برنگ کابلی و گویند مضر
بود بفم معده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود **قنفذ** بپارسی خارپشت گویند
و آن بری بود و جبلی بود و بحری بود و آن نوعی از بری بود و جبلی بزرگ بود
و آنرا دلدل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت و محلل بود و بعضی گویند
گوشت وی تر بود و مجذوم را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری خشک کرده
وجهة کودکان که در خواب کمیز کنند و گویند کی جانوران نافع بود و مقدار ماخوذ از
وی پنج درم نمکسود خشک کرده بود و با سکنجبین جهة استسقا و فالج و داء الفیل
و درد گرده سود دهد و دوام خوردن وی عسر البول احداث کند از بهر آنکه مضر
بود بمثانه و گویند اصلاح آن بعسل کنند و گویند بتخم کرفس و سکر و شیخ الرئیس گوید
گوشت بری وی غذا زبر را نافع بود و مرضهای عصبانی مجموع و سل و [illegible] و زمن
و گویند کی جانوران و عاقر قرحا را دمان اکل وی کردن مفید معده و جگر بود و پیه
وی منع الضباب مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود
چون با زفت تر عالند و دیسقوریدوس گوید نوع بحری معده را انگیز بود و طعم وی خوش
بود و ملین شکم بود و مدر بول بود و پوست سوخته وی با ادویه موافق
جرب زایل کند و با ادویه موافق ریش سر چون سر را بدان بشویند
ریش پاک کند و گوشت زیاده بخورد و جگر بری چون خشک در خرقه با آب
گرم موافق استسقا لحمی بود و مرزحتی که گوشت وی بدان مناسب بود و زهره
و چون ماموم سر شسند و بخور کنند بچه مرده بیرون آورد و چون در چشم کشند

زهره وی سفیدی چشم زایل کند و بقراط گوید گوشت وی چون بسرکه عفص
نهند مجذوم را نافع بود و تشنج امتلایی و درد گرده و مفاصل را سود دهد
قنب سه نوع است بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند
خطمی بود لیکن بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما
خشن بود و زهر وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفلی بود نزدیک بحب
السمنه و بیخ وی چون بپزند و بر ورمها ضماد کنند ورمها و اعضایی که کموسات
در وی متحجر شده باشد و درد ساکن کند و کموسات بگدازاند و عصاره وی
درد گوش را ساکن گرداند و از ان بستانی تخم آنرا شهدانج خوانند چون بسیار
بخورند قطع منی بکند چون تخم وی تر بکوبند و آب آن در گوش چکانند
درد گوش ساکن کند و جالینوس گوید تخم وی بادها بشکند و محلل نفخ بود و مجفف
محکم و شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و مقلل الغذا بود و دمشقی گوید طبیعت وی
گرم بود در دوم و خشک بود در اول منشف رطوبة معده بود و قاتل
دیدان و چون به آب آن سعوط کنند دماغ را پاک کند و اسحق بن عمران گوید
عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و شکم ببندد و بول براند
و مصلح وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند
مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی بسکنجبین قندی کنند اما ورق
وی چون بکوبند و به آب آن سر بشویند موی ها پاک کند از
خشکی و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی با آب
سرد و برف یا رب فواکه ترش کنند و نوع سیوم که آنرا [illegible]
هندی خوانند بشیرازی بنگ گویند و سبز گویند و بپارسی حشیش
و بعضی ورق [illegible] اعظم گویند و بعضی شرنگ و بعضی دانگره و بعضی ابرار

دوی نوعی بود که مجنن بود و اگر زیاده استعمال کند کشنده بود و
نوعی مفرح بود و طرب آورد و نشاط و اشتها کاذب و نوعی بود
که حزن آورد و خیالهای فاسد بد و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه
نیکو بود مقدار ماخوذ از وی یک درم تا دو درم بود و بجب
مزاج و آن بود که اگر زیادت ازین مقدار بود کشنده بود و
دفع مضرت وی قی کند با روغن گاو و آب گرم تا هیچ در معده
نماند و شراب حماض نافع بود **قندس** کندش گویند و گفته شود
ان شاء الله و قندس بر اسم حیوانیست معروف **قند** عصیر
نی شکر چون منجمد کرده اند قند خام خوانند و چون دیگر بریزند
ابلوج خوانند و بعربی سکر **قنفهر** صمغیست ناخوش طعم که از بلاد
عرب خیزد و گویند سندروس است و گویند سنگیست که از بلاد
مغرب خیزد و مولف گوید آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند
سندروس و آنرا العلک مصری خوانند و وی اثر ریشها برد و درد
دندان زایل کند و چشم را روشن کند و با ماء العسل و بول را نافع بود
و چون مقدار از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند
و چون سه روز بیاشامند بدن را ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند
و گویند نوعی از سندروس نارسیده است **قنطار** رسا داود را ع
است و گفته شد **قنطا** دم الاخوین است و گفته شد **قنابر**
یونانی بردیرلوس خوانند و آن نوعی از عصافیر خوانند که بشیرازی
آنرا چرخ خوانند و دمشق زیدوس که قنبره چون بریان کنند و بخورند
درد قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون با سغداج بزند و با مرق

وی بخورند قولنج را سود دارد و داؤدی گوید مرق وی شکم براند
و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی فربه
بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود و شکم ببندد و مرق
وی قولنج را نافع بود و غذای وی مانند عصافیر بد بود با آنکه مجفف
بود و مضر بود به رطوبات و اولی آن بود که با روغن بادام استعمال
کنند **قوقالس** دوقواغزا و دوقوماری خوانند و دوایا اغریا
گویند و آن نوعی از دوقوا است بادها را بشکند و علت
سپرز را نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم براند و عصاره
وی در بن دندان با انگشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق
از بدن بیرون کند و بول براند و بشیرازی آنرا تزجو خوانند
انچه بری بود و انچه حلی بود آنرا البنترازی بدران خوانند
و آنرا دوایا اغریا خوانند **قومتی** مرز گویند و گفته شود
ان شاء الله **قوسیا** قسطا است و گفته شد **قونیا** بیونانی
آب خاکستر گویند **قوطولیدون** اذان القسیس گویند و نوکلا
الملوک اهل مغرب و گویند نوعی از حی العالم است و گویند
نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق و بیخ وی
سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورم حار
گرم و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود و التهاب نیجده للتهاب
نافع بود **قوشیرا** گویند طاق است و گفته شد و گویند عتوب
است و گفته شود ان شاء الله **قوفی** صاحب منهاج گوید حیوانیست
بحری در قوت نزدیک بجندبیدستر گوشت وی صرع و اختناق

رحم را نافع بود و سم ابن اسیم را قضم قریش خوانند که آن ینبوت
است و گفته شود ان شاء الله **قوطوما** اذریون بری است
و گفته شد **قنور** قطن است و گفته شد **قوانص** بهترین سنگدان
آن بود که از او زنا تازه فربه گیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار
دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق کنند
و با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست
سنگدان خروس و وی غذاء اصحاب کد بود و چون بهضم شود
خون نیک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خانگی بود زود
بهضم شود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که یک بجوش کنند
و نمک و مری اضافه کنند **قوثر** درخت موج است و گفته
شود ان شاء الله **قورساما** عود بلسان است و گفته شد **قیمولیا**
طین قیمولیا است و گفته شد و خلط طلیطلی خوانند **قیقهن** فیقن خوانند
و آن قنفذ است و گفته شد **قینا** نوعی از جمله الحفا است
قیصوم نوعی از برنجاسف جبلی است و بهترین آن تازه بود
و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم یا دوم و خشکی
در دوم و گویند در سیوم و گویند تر است در اول و گویند گرم است
در دوم و خشکی در اول و وی مسهل صفرا و کرمها بود و حاکبر
کل وی بکند تر از افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون بسوزانند
داء الثعلب را نافع بود با روغن و جهت موی در کسی که دیر براید
چون مالند زود برآید و حیض براند و سنگ گرده بریزاند
و عرق النسا را مزمن را نافع بود و روغن وی اقضام رحم و

عسر البول را نافع بود و چون در خانه بگسترند کژدمکان بگریزند
و چون با شراب بیاشامند زهر مار را نافع بود و گزندگی عقرب
و رتیلا و شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم و موافق جراحتها
تر نبود بلکه آن را بگزد و وی بچه بیرون آورد و اسحق گوید مضر است
بششی و مصلح وی شیح ارمنی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
کثیرا و خشخاش بود و بدل وی در درد سر که از سردی بود گویند
بابونج است **قیطاقون** ترمس است و گفته شد **قیطس**
اسی است و گفته شد **قیسور** حجر القیسور خوانند و حجر الشور
و فینک نیز گویند و آن نوعی از کف دریا است و مولف گوید آن مانند
سنگیست سفید و مجوف بسیار و دران بود در میان کف دریا
و مرجان سفید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان مالند و صلبی
ندارد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن
گرم و خشک بود و لطیف و دندان را جلا دهد و سفید سازد و چون
سنون سازند و موی را بسترد و گوشت در ریشها عمیق برویاند
و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند که جوشان
بود از جوش باز ایستد در زمان و صفت سوختن وی چنان بود
که در شیب آتش کنند تا گرم شود و بیرون آورند و نم کنند تا
سرد شود و مستعمل کنند و دندان را محکم کند و تاریکی و شبکوری
زایل گرداند **قیروس** یونانی شمع را گویند و گفته شد **قیر**
قار است بپارسی قیل گویند **قیل** زفت تر است و گفته شد
قیسوس قسوس گویند و گفته شد و آن سه نوع است سیاه

وسپید و سرخ و مجموع حریف و قابض باشند و یک نوع از آن
نبات لادن است و آن گرم بود و باقی انواع آن سرد بود
و بیخ آن چون با شراب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دارد
و صمغ وی شپش را بکشد و با شراب و مرهم تساقط مو بگیرد و بخور
کردن منع آبستنی بکند و بخود بر گرفتن بچه بیرون آورد و بر
سپرز ضماد کردن نافع بود و بخود بر گرفتن حیض براند قیوندی
تخم قاوندی گویند و تخم قیدونی و گفته شد قیلوط ورق
گندنای شامی است و گفته شود انشاء الله قیروطی موم روغن بود
و مرهمی که از موم و روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ
و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند آنرا قیروطی گویند

باب الکاف کادی

کادی خوانند و آن نباتیست که در نواحی عرب و عمان و یمن بود و
گویند طلع انجاست و ابن تمحون گوید بیشتر در زمین هند بود
و درخت وی مانند درخت خرما بود لیکن دراز نبود و مانند
نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش از آنکه از پوست بشکافد
و بیرون آید میگیرند و از اندرون پوست بیرون می آورند
و در روغن می اندازند و به آفتاب می پرورند و مولف گوید در گرمسیر
شیراز بسیار بود و بپارسی گل کیستی خوانند و بوی عطر خوش
دارد تا بحدی که جامه که بوی وی بگیرد تا دیر بدو شود بوی از
وی زایل نشود و رازی گوید جذام را قطع کند و مری و شراب
وی حصبه و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آید

نعد چون شراب کادی بیاشامند بده عدد نرسد و بدل
آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن آن تخم بود کادجشم
بهار است و گفته شد کافور چند نوع بود و شیخ الرئیس گوید
فیصوری و رباحی سپید و ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین
آن فیصوری و رباحی سپید بود مانند برف و طبیعت آن
سرد و خشک بود در سیوم منع ورمهای گرم بکند و محرور
مزاج و اصحاب صداع صفراوی بوییدن وی تنها یا با صندل
و گلاب یا با گل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای
ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع
شهوت باه بکند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود و اگر
مقدار دو جو با آب کاهو مرو زسعوط بسازند قطع حرارت
دماغ بکند و خواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی
باز دارد و با آب بادروج و عصیر بلح یا با آب گشنیز تر
یا عصیر ریشند همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود
صداع گرم و ورمهای حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دارد
و اگر بیاشامند سردی گرده و مثانه و اعیس احداث کند
و منی ببرد و مرضهای سرد در نواحی گرده و مثانه و اعین پیدا
کند و وی شکم صفراوی ببندد و داتگی از وی ورمهای گرم
را نافع بود و قلاع و بادرپها جهة درد چشم که از گرمی بود نافع
بود و بکیسو از وی خلاص دهد از سم عقرب با آب سیب ترش
و بیخ مثقال با پشترجه کسی که قرون سپنبل خورده باشد

با آب انار و شیر تخم خرفه با برف و بسیار دوی پری زود
آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی
معجون گل بود و بوسیدن وی در تنها سهر آورد و مصلح وی
بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و مجربه که شخصی شش
مثقال کافور به نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطعا طعام
هضم نمی شد و شهوت وی منقطع شد و دیگر هیچ زحمت بوی
عارض نشد و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند
سوء المزاج گرم که از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شده
باشد و علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز
زیاده میشود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن
میشود و چون شب رسید مرتفع شده بود و سبب وی آن
بود که بسیار در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد
و مسام وی بسته شده و چون با روغن گل و سرکه بر سر طلا کنند صداع
گرم را نافع بود و تعدیل وی مشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا شارک
وی بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیة و بدل وی در وزن وی
طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و وزن آن صندل سفید بود
کاوزبان کیاهیست که بعربی آنرا لسان الثور خوانند نافع بود جهة
فزع و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و منفعت وی در لام گفته شود ان شاء الله
کاو الحجر بزر القلب است و در قاف گفته شد کاول
کرات الکرم است و گفته شود ان شاء الله کاشم انجدان رومی بود و یونانی
سطقون گویند و آن ساسالیوس است و نیکوترین آن بود که زرد و بزرگ

ورق بود مانند ورق انجدان و در قوة مانند کمون بود و طبیعت وی
ابن ماسویه که گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج که گرم بود در وسط
درجه سیوم بادها را بشکند و منفخ و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی
معده بود و نیکو از وی با شراب مسهل دیدان بود و حب القرع و بول
و حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید و رطوبة معده
کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی با ماء گرم مستسقی را نافع بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس که بدل آن
در ادرار تخم انجره بود و یا تخم کزر و بیادوق که بدل کاشم بستانی بوزن آن
و ربع وزن آن زیره سفید بود و اسحق بن عمران که بدل آن بوزن آن
زیره بود کاکنج پارسی عروسک پس پرده گویند و یک نوع بیشتر از وی
کجویس و سرمای بغعابن و قوة وی نزدیک بقوة عنب الثعلب بود و خاصه قوت
ورق وی و نیکوترین آن گویند کوهی بود و صاحب منهاج که نیکوترین
ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند
در سیوم و بهت و عسر النفس را نافع بود و شریف که اگر از حب وی
هر روز یک مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند با ادرار بول و اگر زن
بعد از طهر هر روز هفت حب فرو برد منع آبستنی بکند و وی جگر
و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود سود
دهد و فولس که مها و حب القرع بیرون آورد و چون جزوی از خشک وی
با جزوی شیح ارمنی بپاشامند و شربتی از وی دو درم بود و مضر سر بود
و مصلح آن معجون گل بود و جالینوس که بدل وی عنب الثعلب بود و گویند
عنب الثعلب و حب الکنا کادبا کهربا است و گفته شود ان شاء الله کادریج

جاوزبرج گویند و آن حجر البقر است و گفته شد **کبر** بیونانی قفارس
خوانند و بشیرازی کورک و وی ثمره بود مانند جبی و ثمرهٔ دیگر دارد مانند قثا
و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم و چون در خم شراب اندازند
شراب را از غلیان بازدارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود
و سودمندترین پوست بیخ وی و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف و در پوست بیخ وی حرارت
و حرافة و قبض بود و خنازیر و صلابات بگدازاند و ریشها چرکن و عرق النسا
و درد ورکین و هتک عضله را نافع بود و پوست بیخ وی درد سپرز را مفید بود
و نیکوترین چیزها بود جهة سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار
از وی مادهٔ غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند
و کرمها بکشد و باه زیادت کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند سدهٔ سپرز
بگشاید و بلغم از معده پاک کند و مستعمل بود و کسی که ثمرهٔ وی و قثاء وی چون با نمک بود
شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمرهٔ وی سی روز
هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند
و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند
و چون بخایند قطع بلغم بکند و دانهٔ وی چون بسرکه بپزند و طبیخ آن مضمضه کنند
درد دندان را ساکن کند و چون پوست بیخ وی سحق کرده با سرکه کهن بر بهق
سپید لطوخ کنند زایل کند و ورق و بیخ وی چون بر خنازیر و ورمهای
صلب استعمال کنند بگدازاند و چون تر بود آب وی بگیرند و در گوش چکانند
کرم بکشد و بصری گوید ورق و ثمرهٔ وی در قوت مساوی باشند لیکن ثمرهٔ وی قوی تر
از ورق و بیخ وی اقوی بود از هر دو و پیوسته در اصل وی بیشتر بود

و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیوم معده را بد بود و چون بسرکه بپرورند
دفع ضرر وی بکند و فارسی گوید کبر تریاق است بوی دهان خوش کند
و باد بشکند و باه را زیادت کند و خوزی گوید کبر ناصوری که در ماق
بود شفا دهد و بیخ وی چون دود کنند در شیب آن سود دارد
و طبری گوید بیخ وی ریشهای تر چون بر وی نهند از بیرون و چون
بپزند و سپرزی که ریش شده باشد به آب آن بشویند نافع بود
و چون فلفل و سداب بخورند نافع بود سده که در جگر بود از بیرون
و اسحق بن عمران گوید حب وی غذای بد بود و متعفن شود و بیشتر سودا
مستحیل گردد و ثمرهٔ وی نیکوتر از وی بود و ابن سمجون گوید قعاع و
قضبان وی نافع بود جهة سپرز و اولی آن بود که در نمک آب
خیسانند بعد از آن به آب شیر بشویند دو نوبت یا سه نوبت
و در سرکه نهند و چهل روز بخورند سپرز بگدازاند و باید که زیت شسته
بدان در زنند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و
گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل بود و شابور گوید بدل
ثمرهٔ وی حب و ورق وی بود **کبیکج** کف السبع خوانند بیونانی بطراخیون
و آن نوعی از کرفس بود و بعضی سالس اغریون گویند و وی انواع بسیار
نوع اول ورق آن مانند ورق کشنیز بود اما از وی پهن تر بود و
لون وی سپیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گلهای وی زرد بود
و ساق وی ستبر بود و بلندی وی یک گز بود و دراز تر و بیخ وی کوچک
بود و سپید و بغایت تلخ و کره داشته بود مانند خربق و این نوع
نزدیک آبها روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت حریف بود

ونوع سیوم کو حک بود وگل وی ذهبی رنگ بود واز اشیرازی کس بران
خوانند وباصفهانی ورسک ونوع چهارم هم نوع سیوم بود ولیکن گل وی مانند
شیر سفید بود وطبیعت هر چهار نوع گرم وخشک بود در چهارم وگویند
سیوم وبغایت حاد ولذاع بود واز بیرون بهر عضو که نهند ریش کند
وجالینوس گفته نشاید که طبیعت آنرا استعمال کند که بخاصیت محرق حرارت قلب
است واز سموم قتاله است برص بدن وبرص ناخن وجرب و
داء الثعلب وداء الحیه وما مثل طلا کردن سرکه نافع بود وچون بپزند بسرکه
وآب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود وچون سحق کنند وبر دندان نهند
بریزاند وبیخ وی از معطسات قوی بود ووی مقرح احشا بود واصلاح
آن بشیر ونشا کنند وصاحب منهاج گفته مداوا آنکس که آن خورده باشد
کند مداوا کسی که بلادر خورده باشد کنند کباب حب العروس خوانند
ودر قوت مانند فو بود لیکن از وی لطیفتر بود وسکر ترین آن خوشبوی
بود که زبان را بگزد وطبیعت آن گرم وخشک بود تا دو درم واسحق گفته
با سموم ومسیح بن الحکم گفته در وی قوة متضاده بود از حرارت وبرودت
وحرارت بر وی غالب بود ووی مفتح وملطف بود درد حلق را نیکو بود
وشکم ببندد وسده جگر بگشاید واز آن کرده هم ومجاری بول پاک کند
از ریگ وحلق را صافی کند وریش عفن که در لثه بود وقلاع که در دهن بود
سود دهد وچون بخایند وآب آن بر قضیب مالند زیادتی عظیم
پیدا شود ووی قوت معده واعضاء باطنی بدهند چون بیاشامند و
چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو کرداند وبوی دهان خوش کند
وآواز صافی کند وبول منقطع کرداند وسنگ کرده ومثانه بریزاند وسردی

الباب گویند حب العروس
فلفل فرست

ابریز

ابیض را نافع بود وچون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند وگویند
مضر بود بمثانه ومصلح وی مصطکی بود وگویند مصدع بود ومصلح آن صندل
وگلاب بود وگویند بدل آن هیل بود وگویند هیل دارصینی کبریت
بپارسی گوگرد گویند وآن معدنی بود وصاحب منهاج گفته زرد بود وسفید
بود وصاحب جامع گفته از قول ماسرجویه که آن سه نوع بود سرخ وسفید
وزرد واز قول اسحق بن عمران گفته چهار نوع است سرخ وسفید وزرد وسیاه
وابن سمجون گفته کبریت چشمه‌ایست روان وچون منجمد کردد کبریت شود
وزرد وسفید وتیره بود وکبریت احمر از جواهر بود ومعدن وی در آن
وادیست که موران اند که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت
وآن موران مانند چهارپایان اند ببزرگی وارسطاطالیس گفته گوگرد سرخ
در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنایی
آن چند فرسنگ بدید مر اطراف آن وچون از معدن بیرون آورند
این خاصیت باطل شود واگر مستعمل کنند سپید را سرخ کرداند وهیچ
نکو وطبیعت کبریت دمشقی گفته گرم وخشک در چهارم وحنین گفته در سیوم
ووی ملطف وجاذب بود برص زایل کند وچون سحق کنند وبر موضع
گزیدگی جانوران زهردار بپاشند یا با آب دهن یا بانگبین بسرشند
وبران دهند یا با عسل یا با علک البطم بغایت نافع بود وبا سرکه
بر بهق مالیدن سود دهد ودفع مضرت تنین بحری بکند چون با سرکه
مالند وجرب ریش شده وقوبا با صمغ البطم نافع بود وبا نطرون
بر نقرس ضماد کردن نافع بود وآب وی حصف براند وبخور کردن
زکام ونزله را نافع بود وچون سحق کرده بر بدن بپاشند قطع عرق بکند

وچون دود کند در شیب زن آبستن بچه بیندازد و دود وی موی را سفید
گرداند و ارسطاطالیس گوید که سرخ دارالصرع و سکته و سعفه را نافع بود
چون سعوط کند و چون ذیت کند که در ان ذیت اسقیل جوشیده باشد
و قدری موم اضافه کند و موم روغنی سازند جرب تر و خارش بدن
بغایت نافع بود و چون بجا بر شند و بر رو باهند نافع بود و کثرت
مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه سکر بود و صاحب تقویم گوید
شرقی ازوی دو درم بود و صاحب تنویس گوید بدل وی در آتش افروختن اول
گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و از ان گوگرد سفید زرنیخ سرخ کبد
طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از او ز فربه گیرند و چون هضم
شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خون محمود از وی متولد شود
و صاحب منهاج گوید و ابن ماسویه بطی الهضم بود و خون غلیظ از وی متولد شود
همچنان که از سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه
متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از امعا و فاضلترین
جگرها در جمیع احوال جگرهایی بود که آنرا بتبه خوانند از بهر آنکه او را که حیوان
خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات
فربه مانند جش و بره و نیکوترین آن جگر خروس و مرغ فربه بود اما
ثقیل و دشخوار هضم بود و اولی آن بود که با مری و زیت بزند و با نمک
و دارصینی بخورند و محرورمزاج با سرکه و کرویا و گشنیز خشک
و جگر مواشی باید که بعضی جوارشات از پی آن خورند کبد الطیور
نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود یا مرغ فربه خاصه چون علف وی
فراکه بجه شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خون محمود از

وی متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود کبد المعز جگر بز
شبکوری را نافع بود خوردن و برطوبه آن کحل کردن و چون بریان
کنند سر بخاران داشتن کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند
و مصروع بخورد نافع بود کبد الضان جگر میش گوسفند چون
بریان کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لینتی در طبیعت وی بود
حبس کند کبد الوزغه جگر وزغه چون بر دندان خود نهند
درد ساکن کند کبد الکلب الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود جهت
کسی که گزیده باشد چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن از آب
خوردن بکند و صحت یابد انشاءالله کبد الخنزیر البری
جگر خوک صحرایی چون بر سر که نهند و بخورند گزندگی جانور را نافع بود
کبد الحجل جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال
از وی سایند مصروع را نافع بود کبد الذیب درد جگر
را سود دهد و دراثنا ناسیا بدل آن نیم وزن آن ریوند و نیم
وزن آن دارفلفل بود کبد الایل جگر گاو کوهی و بزکوهی
چون شرحه کنند و دارفلفل و فلفل سفید خرد کرده بر ان پاشند
و بر آتش بریان کنند و رطوبه آن در چشم کنند شبکوری زایل
کند و آب تداقو و دامدن آب بغایت نافع بود و چون بریان
کرده خشک کنند و سحق کنند و در چشم کنند شبکوری و تاریکی
چشم زایل کند کباب نیکوترین از گوشت بره رسیده تر
بود و باید که اجتناب کند از آنکه از هیچی که از چوب انجیر و دفلی
و بید انجیر و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم

وتر بود غذاء وی بیشتر از غذاء شوی بود و سوده سند بود کسی را که رگ
زده باشد یا مجامعت کرده بود اما معده ضعیف را مضر بود از
بهر آنکه دیرتر از شوی هضم شود و مصلح آن اطریفل بود کبث
حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک بود و معتدل
حرارت بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل
بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و پوشیدن وی نشف
تری و عرق از بدن بکند و شپش پیدا کند و مسیح گوید اگر خواهند
که بدن انسان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند و
در تابستان جامه کتان شسته و اگر برعکس خواهند برعکس بپوشند
و بولس گوید چون بسوزانند دود وی لطیف بود و سده زکام
بگشاید و مصلح رحم باشد کتم صاحب منهاج گوید وسمه
است و گفته شود ان شاء الله کثر جمار النخل است و گفته
شد کثیرا صمغ القتاد است و قوة وی مانند قوة صمغ بود
و نیکوترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی
حرارت بود و ترتر از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود در اول و مسیح
بن حکم گوید سرد بود در دوم و گوید سرد و خشک بود و گویند تر بود در
داروهای چشم کار صمغ کند و در ادویه مسهل مدد اسهال بکند مقدار استعمال
تا یک سو و کسر حدة ادویه بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و در ...
سشش و مثانه را نافع بود و چون در سجیح حوسانند و با مقداری ...
یا مقداری شب یمانی بیامیزند درد کرده و سوزش مثانه را نافع بود و ...
مقوی امعا بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج و مقوی بدن بود و دشمن آن

و چون کثیرا بر موی طلا کنند موی شکافته نگردد و اگر بدان ادمان کنند
این زحمت زایل کند و اسحق گوید مضر بود بسپل و مصلح آن انیسون بود و گویند
بدل وی مغز دانه که و بود و بیادوق گوید بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی
و صمغ بادام کناه صاحب جامع گوید بزر جرجیر است و گفته شد
کثیر الارجل بسفایج است و گفته شد کثیر الاضلاع لسان الحمل است
و گفته شود ان شاء الله کثیر الرؤوس فرصعنه است و گفته شد ...
نیز بدین اسم خوانند کثیر الورق مریافلن است و گفته شود ان شاء الله کحور
ذرنباد است و گفته شد کحلا لسان الثور است و گفته شود ان شاء الله
کحلا این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی
که آنرا الیسان گویند سوم بر شنجار چهارم بر نباتی که آنرا عیون خواند عیون
کحل سادسی سرمه گویند و کحل مطلق و اوان سرمه اصفهانی بود
که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا خوانند کحل فارسی
انزروت است و گفته شد کحل خولان حضض هندی است و حضض گفته شد
کحل السودان شونیز است و حبه نیز گویند و گفته شد کدر کادی است
و گفته شد کرفس بستانی بود و اجامی و جبلی و صحری و بری و قریشی
و مشرقی و نوعی از آن در آب روید و آنرا کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند
و قرة العین و سیر نیز گویند و گفته شد و کرفس جبلی و اطراسالیون خوانند
همه کرفس جبلی بلکه صحری را اطراسالیون گویند و گفته شد و بری را سمرنیون
خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید
گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط دوم و روفس گوید بستانی
تر بود و اصل وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در

سیوم وجالینوس گوید کرفس بستانی نیکوترست از انواع کرفس و بود جهة معده
از بهر آنکه لذیذترست بول براند وحیض ومحلل ریاح بود وخاصه تخم وی
ومفتح سده جگر وسپرز بود ومعده وجگر سرد را نافع بود وبوی دهان
خوش کند وعرق النسا وربو وضیق النفس اسود و بد و چون با نان بسرشته
ضماد کنند بر ورم بستان که از حرارت بود و ورم گرم چشم را نافع بود
وچون با یخ بزنند وطبیخ آن بپاشامند منع ادویه کشنده بکند ومحرک
قی بود وشکم ببندد وتخم وی ادرار بول زیادت کند وگویند که چون زنان
وخوردن مرد اسک نافع بود وقسطس در کتاب فلاحت شهوة مردان وزنان
برانگیزد واز این سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس
خوردن کنند از بهر آنکه باه کم کند وشیر باز کم آید واسحق بن عمران از قول
جالینوس گوید زن حامله چون کرفس بسیار خورد چون بزاید ریشهای
عفن وبثرهای بد بر اعضاء داشته باشد ونشاید که چون زن شیر دهد
کرفس کم بخورد وی احمق وضعیف العقل بود وفعل ورق وی اقوی بود از تخم و
بیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق واقوی بود از ورق وتخم ونشاید که
پیش از طعام بخورند واگر بعد از طعام خورند موافق بود بود اندکی
وعیسی بن ماسه گوید جگر وگرده ومثانه را پاک کند وسده آن بگشاید و
محلل ریاح ونفخ معده بود ومصروع را بغایت مضر بود وشرف گوید خاصیت
در وی است که چون بکوبند وباعسل بخورند ودرکس را بغایت سودمند
بود وچون تخم وی با بجذان نبات بکوبند وبا روغن گاو چرب کنند
وسه روز بیاشامند مجامعت را قوة دهد لعاب اما باید که غذا وی
گوشت خروس وخصیه آن بود واگر عصیره وی با روغن گل وسرکه در حمام

بر اعضا مالند سهت روز پای پاچه وجرب را نافع بود واگر با کامه بخورند فتیل
پیدا کند ومعدل سروی کامه بود وروغنی که از تخم کرفس رحم را از رطوبه حریف پاک کند
وطری که ورق وی تر چون بخورند معده وجگر سرد را سود دهد وسنگ بریزاند خاصه
جبلی وسیم بیرون آورد وآب ورق وی چون بپاشامند تنها یا با آب ورق رازیانه
تب بلغمی را نافع بود وگویند تخم وی اقوی بود از ورق ورازی گوید اولی آن بود که کرفس
از کژدم گزیده یا عقرب ترسد کرفس نخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود وزود زهر به دل رسد
وکرفس بری داء الثعلب را نافع بود وشقوق اظفار وشقاق که از سرما بود وکرفس
رومی معده را نیکوتر بود وکرفس مصروع را بغایة مضر بود وگویند مصروع چون اصل وی
از گردن بیاویزد ایمن باشد از مضرت وی وزنان آبستن را مضر بود وصداع آورد
ومصلح وی کامه بود وبدل وی رازیانه ومصلح وی بجوان کل ومصطکی بود

کراث

سیر کنند و گویند وآن شامی ونبطی وبری وجبلی بود وجبلی را اقراسیون گویند وگفته
شد وبری را کراث الکرم خوانند وی قوة میان ثوم وکراث بود وطبیعت وی
گرم وخشکتر از انواع کراث بود گرم بود در چهارم وخشک بود در سیوم وکراث
نبطی که آنرا کراث المائده خوانند حرافة در وی بیشتر بود که در شامی ودر وی اندک قبضی بود
وکراث شامی بود غلط خوانند وگرمی وخشکی وی کمتر از نبطی بود وتشنگی کمتر آورد از پیاز
وگرمی وی کمتر از پیاز بود وگرم وی غلیظتر بود ودیر هضم شود ونیکوترین آن نبطی بود وطبیعت
آن گرم وخشک بود در سیوم وگویند گرم بود در سیوم وخشک بود در دوم وکراث شامی
اصل وی خورند نه فرع وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم چون با سماق بر ثآلیل ضماد کنند
نافع بود وبا نمک جهة ریشهای بد واصل وی قولنج را نافع بود وبول براند ومنفخ بود وگویند
بد ریح وسنگ وی آورد وحیض براند ومضر بود به مثانه ریش شده وگرده وورق وی
نیکو بود جهة رطوبة رحم چون بزند تا آب در یاد سرکه وزن در آن نشیند انضمام رحم وصلابة

آنرا بغایت سود دهد و چون بجواب بزند فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث
نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم بکند خاصه رعاف و وی محرک
شهوة باه بود و چون با عسل لعوق کنند نیکو بود جهة سردردی که عارض شود در سینه و قرحه شش
و چون بخور زنند قصبه شش را پاک کند و ادمان خوردن وی تاریکی چشم آورد و معده
را بد بود و مصدع بود و مولد بخاری بد و مصلح وی آن بود که بجوشانند و در آب بعد از آن
در آب سرد خیسانند و در سرکه و روغن و مری بزنند و بخورند بواسیر را بغایة نیکو بود
و طبیخ وی چون بیاشامند همین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزیدگی افعی و جانوران
نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر و روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
و دوی آن زایل کند و اگر بر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند نافع بود و سده جگر
بگشاید که از بلغم بود و اشتها طعام باز دید کند و باه را قوة دهد و گرم مزاجرا موافق نبود بلکه
درد چشم پیدا کند و امتلاء سر پیدا کند و مضر لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن
خکدانه یا کنجد بزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن و به آب آن حقنه کردن و عصاره
کراث خشک مسهل خون بود و کراث بری مقرح بدن بود و ادرار بول و حیض
کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوة بشت بدهد و باه را زیادت
کند تا بحدی که عنین را بحال صحت باز آورد **کرنب** سادی کرنب
گویند و بشیرازی کلم و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط گویند
و گفته شد و بحری بود و بری بود و کرنب الما و بهترین آن کرنب
نبطی بود که بستانی معروف است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب فلاح گوید
کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی ورق
وی غلیظ بود و خشونتی دارد و کرنب نبطی منفخ و ملین بود و خاکستر
قضبان وی در غایة تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون
با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش کنند سود دهد و کرنب سرفه کهن را

نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند نافع بود و عصیر وی
چون با شراب بیاشامند چند روز سپرز زایل کند و چون با زاج
و سرکه بر جرب و برص طلا کنند نافع بود و خوردن کرنب آواز را صافی کند
و لون نیکو گرداند و رعشه را نیکو بود و بر سپرز ضماد کردن و مرق
وی سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم بباند خاصه چون
دو نوبت بجوشانند و عصاره وی با شراب گزیدگی جانوران و سگ دیوانه
را نافع بود و چون بعصاره وی سعوط کنند سر را پاک کند و خوردن وی
در شراب دیر مستی آورد و وی مولد سودا بود و دمی عکر و اگر با گوشت
فربه بپزند یا روغن بادام یا کنجد بسیار غایله آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده
و تاریکی چشم آورد با وجود آنکه در داروها چشم استعمال کنند و وی مضر
بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضرت
بلکه سود دهد و کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان
و بواسیر نشاید که خورد و فی الجمله محرورین نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن
بر سر آن شراب خورد و سرد مزاج با خردل و بر خورد و مرق آن از پی آن
بیاشامد و اگر ورق وی بکوبند و تنها یا با سویق ضماد کنند مجموع ورمها را نافع بود
از بلغمی و حمره و شری و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت
وی گرمتر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و در دم با شراب بیاشامند
از گزندگی افعی خلاص یابند و ثمر وی بمقدار فلفلی سپید بود و وی نیز جهت گزندگی
افعی نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی
کرم را بکشد و حب القرع را بیرون آورد و در طعم وی شوری بود و اندک
تلخی **کرنب الماء** نیلوفر است و گفته شود **کراث جبلی** فراسیون است

وگفته شد **کرمه بیضا** فاشرا است وگفته شد **کرمه سودا** فاشرستین است
وگفته شد **کرمه شایکه** فشاء است وگفته شد **کرم** پارسی درخت انگور
گویند وبشیرازی رز ورازی گویند طبیعت آن سرد وخشک بود ورق وخیوط
وی چون ضماد کنند صداع زایل کند وورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق
الشعیر ورم گرم معده والتهاب آن نافع بود وعصاره ورق وی قرحه
امعا را نافع بود وکسی که خون قی کند وزنان آبستن را نافع بود وخیوط وی
چون در آب خیسانند وبپاشند همین عمل کند ودر زمان بهار چون شاخهای
وی بزنند آبی از وی چکد قطره قطره چون بر قضبان بنجد شود مانند صمغی بود
چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند وچون بر قوبا وجرب متقرح وغیر
متقرح مالند نافع بود وچون احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش از آن عضو
را ببطرون بشویند واگر با روغن زیت بمالند ودوام آن کنند موی برویاند
خاصه دمعه که از قضبان تر وی گیرند وخاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند
بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع باشد وبواسیر همین سپل
وچون با روغن گل وسداب وسرکه ضماد کنند ورم گرم که در سپرز بود سود
دهد **کردناج** پارسی کرداینده گویند وفاضلترین آن از مرغ فربه
تر بود وباید که بر آتش سوخته کرده اند وروغن بادام بخورانند هیچ متصل
وطبیعت آن گرم وتر بود ومعده گرم را نافع بود وابدان معتدل وکسی که ریاضت
بسیار کشیده باشد وخواهد که زود قوة گیرد ومضر بود بمعده ضعیف
ومصلح وی سکنجبین بود **کرسنه** یونانی اروبس گویند وبشیرازی کشنک گویند
وآن حبیست که طعم وی میان ماش وعدس بود ورنگ وی بسرخی زند وچون
مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود وهیچ چیز گاو را مانند وی فربه نکند ودر

ولایت بیضا وکامیز بسیار کارند ونیکوترین وی آن بود که لون
وی بسپیدی زند ودمشقی ومصری بود وطبیعت آن گرم است در اول
تا دوم وگویند تا سیوم وخشکست در دوم سینه وشش را از رطوبت
غلیظ پاک کند وبرهق وکلف وآثار را طلا کردن نافع بود ولون را
نیکو کرداند وچون با شراب بر گزندگی افعی وانسان صائم وسگ
دیوانه ضماد کنند نافع بود وبا سرکه وافسنتین گزندگی عقرب را نیکو بود
ودوی گوشت در جراحات برویاند وچون با عسل وزراوند مدحرج
استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویاند ومولف گوید
اگر ایرسا وزراوند مدحرج وکندر ودم الاخوین با وی اضافه کنند
وبا سکنجبین عنصلی بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر نهند
البته زایل کرداند وگوشت برویاند وطبخ کرسنه چون از شقاق
که از سرما بود وحکه که در بدن حادث شود بریزند نافع بود وچون
بریان کنند وبکوبند وبا عسل بیامیزند ومقدار چهار درم از آن تناول
کنند لاغر را موافق بود وچون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد
چرب کرده عسر البول را نافع بود وزحیر ومغص را ساکن کند وقیق
وی طین اورام صلب بود که در پستان واعضا عارض شود وسعفه
ونار فارسی را نافع بود واطلاق طبیعت کند وادرار بول وصفت طحن
کردن وی چنانست که بگیرد کرسنه سپید فربه وآب بر سر آن ریزد
ودومانی نیک تحریک آن میکنند تا آب بخورد وبعد از آن از آب بیرون
آورده وبریان کنند تا مقشر شود پس با سیا خرد کنند وعسل نمک بپزند
ومقدار ماخوذ از وی دو درم بود تا سه درم ومضرت بد از وی حاصل شود

و غذای خشک بود و خوردن وی بسیار بعوض بول خون براند بقوت
ادرار و سهل حزن بود بعضی و گویند مصلح وی کلاب و جو بود و گویند مصلح وی
گل ارمنی و کاکنج بود **کرسنه** قطن است و گفته شد **کروب** کراویا نیز گویند
و قرنباد و قرعاره و سوبانی اقاره و ابلنطی دیگر نقرة و آن زیره رومی است بپارسی آن را
کرویه خوانند و بقوة نزدیک انیسون بود و بمعده نیکوتر از زیره بود و طبیعت
آن گرم و خشک در دوم و گویند در سیوم و دیسقوریدوس گوید گرم و خشک بود در اول
و نیکوترین آن بستانی تازه بود و بادها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و
کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوة معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط
لزج بود بسود دهد و مغص را بغایت نیکو بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود
و اگر هر روز ناشتا دو درم در دهن کند و رها کند تا نرم گردد و بخایید
و فرو برد ضیق النفس را نافع بود و نفخ معده را اصلاح کرده و شانه را سود دهد
و درد معده زایل کند و چون بدان ادمان کند بلغم که در معده بود بگدازاند و
حالبوس گوید سده ها را نافع بود و چون با غذا استعمال کند سمن بدن بود و
مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح آن صعتر بری بود و بدل آن نیم وزن
کمون نبطی بود و نیم وزن آن انیسون **کرد باروسه** بشامیه و رومیه
کرو با جلیه قردمانا است و گفته شد **کرکان** جندوقی است و گفته شد
کردبلت طرذیلن گویند و آن نوعی از ساسالیوس است و گفته شد **کرکرم**
عاقرقرحا است و گفته شد **کربوت** قنطوریون دقیق است و گفته شد
کرکر صنوبر کوچک که معروف است بقریش و بشیرازی آن را کاج خوانند
و گفته شد **کرکم** صاحب منهاج گوید زعفران است و گفته شد و صاحب جامع
قولی چند آورده گوید عروق صفر است و هو که اصول ورس است و گوید ورس نوعی

کردمانه

از انست **کردمانه** کردمانه نیز گویند و جرمدانق و جرمانق و عامی که ثمر درخت
مشان است و در میم گفته شود ان شاء الله و بعضی گویند ابجزه است و خلاف
مولف که محقق آن تخم نوعی از ماز ریون است بغایت گرم بود و شکل مرداره بود
و سخن جبل بود بغایت و سهل ها اصفر و مره بود و دو درم از وی کشنده بود و
از خوردن وی حکه و ورم عارض شود و بکشد و مداوای کسی که آن خورده باشد
مانند مداوای کسی کند که فربیون خورده باشد **کرکردهن** سک الملک است
و گفته شد **کرسک** پارسی کلنک گویند و نیکوترین وی آن باشد که باز صید
کرده باشد و باید که چون بکشند بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر آب نمک
بپزند و صاحب منهاج گوید با ابازیر گرم بپزند بعد از آن حلوا از قند یا عسل بخورند و طبیعت
وی گرم و خشک بود و گویند سرد بود و شریف گوید دماغ و زهره وی چون با روغن
زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و چون مغز وی در چشم کشند شبکوری
ببرد و چون زهره وی با آب ورق سلق سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه را زایل
کند و دماغ وی چون با آب حلبه طلا کنند بر ورم دست و پای زایل کند و چون حوصله
وی مشوی کنند و خشک کنند و با همچندان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات
اجزا مساوی بیامیزند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که بسبب آن آبله بود یا ناخنه
زایل کند و چون پیه وی بگدازاند با سرکه عنصل و مطبوخ با شاید چند روز بغایت
نافع بود و چون زهره وی با عصاره مرزنکوش صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی
که لقوه باشد هفت روز و باید که روشنایی نبیند و روغن کرکان در لقوه
مبالغه کلی زایل کند و زهره وی گویند بر جرب متقرح و بر برص لطوخ کردن
نافع بود **کرودش العم** حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز گویند و آن فرفیون
و گفته شد **کرمز** گویند قثاء الکبر است و خلاف آنچه محقق است قثاء الحمار است

وکونه شد **کروش** پارسی شکنبه گویند و بهترین آن بود که از شکم مرغ
یا حوالی میش بیرون آورند طبیعت آن سرد بود عصبانی و کروش باید که بسکباج
بپزند و خولنجان و فلفل با سداب و کرفس و ناچار هر کس که ادمان خوردن وی کند
بلغم بسیار پیدا کند که دشخوار از شکم بیرون آید و باید که بعد از وی جوارشات
مسهل خورد و وی دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد و بدو کیموس وی بلغمی بود و
دوالی در ساقین احداث کند و اولی آن بود که در سرکه بپزند و خولنجان و فلفل
کرگ پارسی کرگدن گویند و آن حیوانی است که یونانی ربا خوانند
و میان سر و چشم سروی دارد بزرگ و قوة وی بغایت بود تا بحدی که فیل
بر سر آن سرو برد و در شهر نوبه و گویند زهرهٔ وی چون بخور کنند بادها بشکند
و سحر که باشد زایل کند **کزبره** و کسبره نیز گویند و قفده و یونانی قوریون
و پارسی کشنیز گویند و نیکوترین آن بستانی بود تازه فربه و طبیعت آن که تر
بود سرد بود در آخر درجهٔ اول تا دوم و آنچه خشک بود که سرد بود در دوم و خشک
بود در سوم و جوالط که در وی حرارت و برودت بود و نزدیک بحرانه جالینوس
میل بحرانه دارد و مرکب بود از قوة متضاده و دسقوریدوس و روفس و غیر
ایشان گویند سرد است که اگر نه سرد بودی عصارهٔ وی کشنده نبودی همچنین
جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را تحلیل نکردی و ندرستی که آن فعل بخاصیت
میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیف است و غواص و زود بقوة و غوص میکند
و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون پاشامند محلل حرارت بود نزد وی و فعل
سردی وی باقی ماند و اگر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی و در وی قبضی
بودی و چون تر وی یا خشک بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصارهٔ وی
با شیر زنان مسکن هر ضربانی سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند

نافع بود و چون با عسل یا میویز یا با ورق گل سرخ یا عسل ضماد کنند بر
بثری و ورم خصیه که از گرمی بود و نار فارسی نافع بود و چون با آرد
باقلا با خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل بپزند
جهت ورمها گرم نافع بود و خشک وی جهة دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی و
مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد اما خفتان را نافع بود و بخاصیة
منع بخار از سر بکند و از بهر آنست که در طعام مصروعان کنند جهة منع
بخار معده و آب تر وی چون در بینی چکانند منع رعاف بکند خاصه چون
دو حبه کافور در یک وقیه آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در
چشم کشند ضربان سخت را زایل کند و خشک وی چون با نبات
پاشامند درد سر و پشت که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع کند
و چون بخشک وی گرفته یا بعصارهٔ تر وی مضمضه کنند جوشش و دانها که در
زبان و دهان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیة مقوی دل و مفرح
بود خاصه در مزاجهای گرم و دو درم از وی با سی درم آب لسان الحمل
قطع خون رفتن بکند و منع قی و جشاء حامض که بعد از طعام بود و خشک
وی بریان کرده شکم ببندد و چون با اسفنج پاشامند کرم دراز بیرون
آورد و چون هر روز یکدرم با یکو نبات پاشامند بثری زایل کند
و بسیار خوردن وی ذهن مخلط کند و چشم را تاریک و نیز خشک گرداند
و باه را بشکند و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و حودی که چون کشنیز خشک
بسایند و با نبات سفوف سازند قطع نعوظ بکند و منی خشک گرداند
و تر وی چون با مرغ فربه بپزند مرق آن جهة سوزش مثانه سود دهد
و خشک وی وسواس گرم را نافع بود که بسبب آن از شرب بود

وجهل درم از آب وی کشنده بود ببتوید واکر مضرت وی بدل رسید وسدر
وعشا وجنون آورد وحال وی ماند حال مستان بود وچون از تر وی بخورند
مقدار نیم رطل اختلاط عقل وغلط آواز وسبات آورد وماند مستان کلام
وی فاحش بود واز مجموع بدن وی بوی کشنیز آید ومداوای وی قی کنند بطبیخ
شبث وروغن زیت وبوره ارمنی وبعد ازان ازسنه یحم مرغ نیمبرشت
بنمک خورد وفلفل ومرق مرغ فربه بابط بنمک بسیار وشراب صرف محکم اندک پاشاه
باسنجبیخ وحبیش بن الحسن که کشنیز تر چون آب وی بسیار خورند زهر بود واکر با
سبزه دیکر بود از بقول منع آن بکند واکر باسموم بود سمی بود واکر با بقول
بود بقلی بود **کزده** بزر الانجره است وکفته شد **کزوان** بادرنجبویه است
وکفته شد **کزمازک** ثمرة الطرفا است وکفته شد وجز مازج نیز کویند **کزبرة البئر**
سعر الجن کویند وآن پرسیاوشان است وکفته شد **کز انکبین** جزیست ماند
ترنجبین وآن طلیست که بر ورق طرفای افتد ونیکوترین آن نانی بود سفید
بزرک دانه ماند مصطکی مزطوبی مزاج رانافع بود وسرفه وخشونت سینه که از طیه
بود سود دهد ومستعمل از وی از هفت درم تا سی درم **کسره** کزبره است
وکفته شد **کزبرة الحمام** نوعی از شاهترج است وکفته شد **کسیعوس**
نوعی از سوسن بری است وآنرا سیف الغراب کویند ودو رحولی کویند وآن
دلبوث است وکفته شد **کسبر** زفت خشک است بیونانی وکفته شد
کسیله قشوری بود ماند سلیخه سود او آن دو نوعست یکنوع سطبر
بود وآنرا کسیله خواند ویک نوع تنک وباریک بود ماند شیطرج و
آنرا کهیله خواند ونیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی زند طبیعت
آن کرم بود در حد دو درجه اول وخشک بود وجزی که معتدل بود

در حرارة ورطوبت استرخاء معده رانیکو بود وفربهی آورد وسم عدد وی
وحب وی ماند حرف بود ومستعمل از وی سه درم بود واصحاب بلغم رانافع بود
وسده کرده ورحم بکشاید وحیض وبول براند ومثانه را جلا دهد وکرم را
بکشد وفلوس که چون دو درم از وی بعسل سرشند وبر دندان که درد
کند وجنبد طلا کند محکم کند ودر دبیر دواسحق که مضر بود بمعاء ومصلح وی
کثیرا بود وبدل وی بخاث **کسب السمسم** پارسی حزه کنجد کویند وکسب الخرنوع
خزه پیدا بخیر وسرد وبرا از سموم شمرده اند نشاید که خورند ومعالجه آن قی کنند
تا معده ازان پاک شود **کسب الشعیر** پارسی شیر جو کویند طبیعت آن
سرد وتر بود وعلطه ازجواب ودر تبرید وترطیب کمتر از وی بود و
مزاجهای کرم وخشک رانیکو بود ودفع تب بکند وتشنکی که از کرمی وخشکی بود
بنشاند **کشوث** اکشوث است وکفته شد وکشوثا وشکوثا نیز کویند
کشوثی رومی افسنتین است وکفته شد **کشنج** نوعی از کاه است
وکلیکان وشجر نیز خوانند وآن در ریل روید واکثر در ماوراء النهر وخراسان
باشد ودر پارس نیز باشد ومولف که بشیرازی آنرا کل کنده خوانند
وآن مخدر بود وزنان جهه فربهی در حلوا کنند وخورند ومست کننده بود
وچون تر بود بمقدار کرده تر بود کوچک وچون خشک شود از کردکان
بزرکتر بود واندرون وی مجوف بود وطبیعت آن سرد بجون انواع
قطر وکاه وخالی نبود از رطوبة غریبه ماهوسه جوهر وی حرارت نباشد
ودیر هضم شود وعلط بود ومصلح وی مری وزیت ودارصینی وفلفل
وسعتر ونمک بود **کشنی** کرسنه است وکفته شد **کشت برکشت**
نباتیست برهم پیچیده ماند ریسمان تافته عدد آن پنج بود ومولف که
بشیرازی آنرا پیچک خوانند واز طرف هند آورند وطبیعت آن سنج ابرش که

گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول جرب و قوبا را نافع بود و
مسهل بلغم غلیظ و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید محلل و ملطف بود نافع بود جهت
اصحاب بلغم و رطوبه و ورمهای سرد ضماد کردن نافع بود و ابن سرافیون گوید
بخاصیت مقطع شهوة باه بود و مقلل منی و شیر و مصلح آن حب صنوبر مربا بود
و در قوت مانند ترنگشان بود و بدل آن بوزن آن کافور و سه وزن آن
صبر بود و مولف گوید خواص وی آنست که زنان شیراز اگر بچه کوچک شیرخواره
بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در شب سر ایشان یک عدد دیچک بنهند
قرار گیرد و دیگر نگرید **کسط** وکسط نیز گویند و اقسط است
وگفته شد **کشه** اسطوخودوس است وگفته شد **کشمش**
قشمش است وگفته شد و منافع وی نزدیکست بمیویز منقی **کنشون**
بادنجان بری خوانند و مرفاعی نیز گویند از بهر آنکه بر جامه می چسبد و ساق
آن مانند یک گز بود و بر وی رطوبتی بود که بر دست بچسبد و در بابهای
شیراز بسیار بود و ثمر وی مانند جوز رحراوه و کوچکتر خارناک و بر جامه بچسبد
و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم
کشند سفیدی چشم زایل کند **کعب الخنزیر** کعب خوک چون بسوزانند
و سحق کنند و سنون سازند سنونی قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند
قولنج بنشاند و نفخ که در شکم بود سود دهد **کعب البقر**
کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را محکم گرداند
و چون با سکنجبین بیاشامند سپرز بگدازاند و محرک شهوة باه بود و بر برص
طلا کردن نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدنرا فربه کند و جگر
را قوت دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنایی
چشم بیفزاید **کف** ببلة الحقا است وگفته شد **کف الکلاب**

صاحب منهاج گوید داشعان است وگفته شد **کف الاسد**
یونانی لاارسطوطالون گویند و آن عرطنیثا است وگفته شد **کف الذئب**
خطبانا است وگفته شد **کف الضبع** کف السبع خوانند و آن
کبکج است وگفته شد **کف عائشه** کف مریم است و آن اصابع الصفرا
وگفته شد **کفرک** یونانی فینقس گویند و آن پوست بهار
خرما بود و آنچه از نخل نر بود آنرا کافور گویند و قفور را خوانند
و آنچه ماده بود کفری و کفراه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی
عفص بود کثیف که اندرون وی جرب بود و وی قابض بود
و چون در ضمادات و در مرهمها کنند منع ریشها بد بکند و استرخاء
مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند و معده ضعیف
و درد جگر را موافق بود و چون موی بطبیخ آن بشویند چند نوبت
موی را سیاه گرداند و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را
نافع بود و درد گرده و مثانه و احشا و قطع سیلان فضول از شکم
و رحم بکند **کفر الیهود** قفر الیهود است وگفته شد **کلس**
مغاث هندی است و در شکستگی اعضا و کوفت آن نباتی نافع بود
کلکال بلغت اهل خراسان خلال است وگفته شود ان شاء الله
کلس نوره است وگفته شود ان شاء الله **کلیه** پارسی گرده گویند
و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید سرد و خشک بود گوید
سرد و تر بود و خلطی بد از وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر
از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمودترین گرده بره بود خاصه چون گرم
بخورند و صاحب منهاج گوید محمودترین گرده جیش بود و اولی آن بود

کلیکلرون جوفراس وکمه ترم

کر بار کرده ري بزند يا با نمک وفلفل و دارچيني و بادنجان با پيه في بخورند
کله قند است و گفته شد **کلبان** اشقاقل است و گفته شد
کلوج راسن است و گفته شد **کلبکان** طرخون است و گفته شد
کماه انواع است يک نوع غوشنه گويند و گفته شد و يک نوع
کشنج و هم گفته شد در صفت قطر **کلابشر** ما سرجو که صمغيست
مانند جاوشير و گويند وي ظليت و گويند تحقيق صمغ کرفس کوهي است
که فطراساليون تخم آنست و وي در همه احوال اقوي بود از جاوشير
و گرم و خشک بود در دوم و گويند گرمي وي در چهارم بود بول
براند و حيض فرود آورد و بچه بيفکند و لعوقي تمام وي نظير بود
در اسهال آب زرد **کمثري** ساريج امرود گويند و آن انواع است
و فاضلترين انواع ان نزعيت در خراسان که آنرا شاه امرود
گويند و آن مانند آب نبات بسته بود و خوشبوي و خوش رنگ بود
شک بزرگ و بعد از وي بستاني بود رسيده بود و آن معتدل
بود و گويند سرد و تر بود و يک نوع که آنرا صيني خوانند سرد
بود در اول و خشک بود در سيوم و طبري که کمتري سرد بود در
اول و خشک بود در دوم و صيني سرد و تر بود در اول و آن نوع
که شاه امرود خوانند شکم براند و کثير الغذا بود و کمتري بيشتر
از فواکه ديگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ شيرين بود و آنچه
ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وي و قوت معده و
تشنگي بنشاند و مسکن صفرا بود و خلطها صفراوي و رياح که قابض
بود علاج کسي بود که فطر خورده باشد و اگر فطر با کمثري بپزند ضرر

آن

آن کمتر شود و خوردن وي بعد از غذا منع صعود بخارات بسر بکند و
بخاصيتي که در وي هست قولنج آورد و پير را مضر بود و مصلح وي ماء العسل
بود و زنجبيل مربا و حب وي کرم بکشد و اقراط که کمتري چون صلب بود ببرد
و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسيده و نرم و شيرين بود سخت و مرطب
بود و شکم براند و شيخ الرئيس گفته مقوي دل بود و دوري کند آنچه متولد شود در
بدن از وي محمود نباشد زان بود که از سپب متولد شود و دو بخار ستم بود و رازي
گفته نشايد که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از آن طعام بخورند و اگر کمتري گرسنگي
که صادق بود بخورند بايد که خواب کنند و بعد از آن شراب کهن بياشامند
يا زنجبيل مربا و ابن ماسويه گفته رب کمتري طبيعت ببندد و دافع معده و قطع اسهال
مره صفرا بود **کمافيطوس** يوناني خامانيطس گويند و معني آن صنوبر الارض
بود و صاحب منهاج گويد تخم کرفس رومي بود و صاحب کامل طرخون رومي يا کاشني
رومي است و بعضي گويند برگ و شاخ قنا است و همه خلاف است مولف گويد حشيشي
است که گل منقش رنگ دارد و با تخم گرده و بشيرازي آنرا ماش دارو خوانند
و تلخي وي زياده از تري بود و صاحب منهاج گويد نيکوترين آن بستاني بود و طبيعت آن
گرم و خشک در سوم و گويند گرم بود در دوم و خشک بود در سيوم و گويند گوي وي
در سيوم بود منضج و جلا دهنده اعضاي باطن بود و درد وي قوت مسهله بود و چون
بر صلابتها و ريشها عرق نهند با عسل سود دهد و چون با عسل بياشامند عرق النسا
را نافع بود و سده جگر بگشايد و يرقان سوداوي را نافع بود و چون هفت روز
پياپي بياشامند خاصه با شراب و حيض و بول براند و مقدار ماخوذ از وي يک مثقال
بود و گويند مضر بود بشش و مصلح آن انيسون بود و بدل آن نيم وزن آن سيساليوس
و دو دانگ آن سليخه و ديگر ريوس که کمافيطوس چون با ماء العسل چهل روز پياپي بياشامند

عرق النسا زایل کند و علت جگر و درد گرده و مغص را نافع بود و طبیخ وی چون
بپاشامند دفع ضرر تخم خانق النمر بکند و این سراسون که مسهل بلغم غلیظ
بود و شربتی از وی یکم و نیم تا یک مثقال و نیم بود و اسحق بن عمران که چون
بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر بجهت امعا بالایی را پاک کرداند
و بدل وی سس که بدل آن بوزن آن سیسالیوس بود و در انکیم آن سلیخه و
ابن ماسویه که بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود و گویند بدل آن کادریوس
است **کمادریوس** یونانی خامادریوس گویند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی
طوخودریوس گویند و گویند برگ و شاخ اشق است و خلافست و مولف گوید
کیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورق و قضبانی و اندک تخمی بود مرو را
بیشتر ورق بود و شیرازی آنرا نام دارو تلخ خوانند و نیکوترین آن تازه
بری بود که بعد از ادراک تخم گیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
و گویند در دوم و وی مفتح و ملطف بود و چون با عسل بر ریشها حزمن نهند
پاک کرداند و چون بیاشامند تازه وی یا با آب [illegible] بیاشامند نافع
بود جهت سپرزه کهن و ابتدا استسقا و حیض و بول براند و سپرز بگدازاند
و بچه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانور را نافع بود
و چون سحق کنند و با شراب بیاشامند و در چشم کشند و جراحت چشم که ناصور
شده باشد نافع بود و زایل کرداند و چون بکوبند و بر سپرز نهند
بگدازاند و اگر بیاشامند یرقان زایل کند و شربت که چون باندک
آبی بپزند و بپالایند و سه روز سالی هر روز سی درم بیاشامند با زیت باشا
تخم کرم سنگ بریزاند البته و وی سودمند بود جهت درد ناف من که در نواحی
سینه و شش بود و چون سحق کنند و با جلاب یا عسل سرشند سپه روز

مقدار شربتی از وی تا سه درم بود و کمافیطوس نیز همین عمل کند
و شراب کمادریوس سخن و محلل بود تشنج و یرقان دفع کند در رحم بود و سوء الهضم
و ابتدا استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عروق غافت بود و
بدل وی سس که بدل آن اسقولوقندریون بود بوزن آن و سادوق که
بدل آن بوزن آن سلیخه بود و گویند بدل آن تخم حاض بری است یا
تخم شلغم بری **کمون** سادسی زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی
بود کرمانی سیاه بود و فارسی زرد رسیده بود و جبلی بزردی زند و اقوی
بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود کرم را بکشد و بادها بشکند و هضم
طعام بکند و چون با آب آن روی بشویند لون را صافی کرداند و ولس که کرمانی
شکم ببندد و نبطی براند و ابن ماسویه که چون بریان کنند و در سرکه
خیسانند شکم ببندد و بادهای غلیظ دفع کند و مجفف معده بود و جرب
را نافع بود و اگر زن با زیت کهن بجوشد برگیرد قطع کثرت حیض بکند و چون
در سرکه خیسانند و خشک و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان
کنند قطع شهوة طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان
لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و چون بخایند تنها و
آب آن در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه را نافع بود و عصاره برگ
وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیادت که در چشم بود طلا کنند
بعد از آن که موی برکنده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند
و بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی هست از بری که تخم وی
مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانور را نافع

بود و تقطیر البول و سنگ بریزاند و چون با سرکه بپاشامند فواق را
ساکن کرداند و چون با زیت و عسل ضماد کنند بر اثر سیاهی که در شیب
چشم بود زایل کند و همچنین ورم انثیین که از گرمی بود و شربتی از وی
دو درم بود و مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن وی
لونها زرد کرد اند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شابورگان بلکه
یک وزن و ساده و قیل بدل آن یک وزن آن فارسی بود و بدل آن کرویا
بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کرفس بود
کمون حلو انیسون است و گفته شد **کمون حبشی** کمون بری است
و در کمون گفته شد **کمون ارمنی** کرویا است و گفته شد **کمون بری اخر**
فاینوس خوانند و آن شاهترج است و گفته شد **کمون اسود**
کمون بری است و شونیز را کمون اسود خوانند و گفته شد **کمکام**
گویند درخت ضرو است و گویند پوست بیخ آنست و صفت ضرو گفته
شده و بصری گفته صمغ آنست **کالیون** خامالیون است و گفته شد
و آن نوعی از مازریون سیاه است **کندر** یعنی لبان گویند و سایر
کندر دریایی و اصمعی گوید چیزی است که از یمن خیزد و در هیچ جای
دیگر نبود لبان دو رس و عصب یعنی بودیمنی و ابو حنیفه گوید لبان نبود
الا در درختها عمان و درخت آن خارناک بود و قد آن دو گز زیاده
بود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم
مانند ثمر مورد بود و علک وی را کندر خوانند و شیخ گوید یونانی لیبانوا
و نیکوترین آن سفید مدحرج بود یعنی چهار گرد بود و چون کهن گردد
سرخ شود و غش وی بصمغ و راتینج کنند و جالینوس گوید طبیعت کندر

گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیوم قوت حافظ بدهد
و خون ببندد از هر موضع که بود و نزف دم که از حجب دماغ بود و آن نوعی
از رعاف است و منع ریشها بد که در مقعد بود بکند و با عسل بر داحس
نهند نافع بود و چون با پیه بط یا پیه خوک بر قوبا مالند زایل کند و ریشها که از
سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون با نطرون سر را
بدان بشویند ریشها تر را زایل کند و چون با خمر شیرین در گوش چکانند
انواع دردها آن زایل کند و اوجاع که محرق خون و بلغم بود و نشف رطوبات
از سینه کند و مقوی معده ضعیف و مسخن آن بود و جگر سرد و اگر یک مثقال
در آب خیسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و حفظ را زیادت
کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیاشامند صداع
آورد و کندر هضم طعام بکند و بادها بشکند و قی ببندد و ریشهای چشم را
نافع بود و خفقان سوداوی را بدهد و شیخ الرئیس گوید منقی روح و دل و دماغ بود و قوت
تریاقیه در وی هست بسبب آن دخان وی در زمان وبا سود مند است
و گویند سرفه را نافع بود و خاییدن وی دندان و لثه را محکم کرداند و مصلح آن
بود و بسیار خاییدن وی باشد که جذام و بهق و برص سیاه پدید کند و دخان
وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر کندر بسیار
با شراب یا سرکه بپاشامند بکشد و قشور وی قبضی تمام دارد و گفته شد
در دقاق الکندر و فاضلتر از کندر بود و در قوة مانند در کندر بود و دقاق
کندر آن بود که کندر کوفته در منخل کنند و بر آید آن خرده که از منخل بشیب آید
آن دقاق الکندر گویند و نیکوترین آن سفید بود و شربتی از کندر نیم درم
بود و نافع بود ببهار بلغمی و زحیر بلغمی چون قدری کندر با اندکی مر و زعفران

بخود برگیرد و مجهان اگر قدری با اندکی زعفران بخود برگیرد و مجهان اگر باقدری
نانخواه بخود برگیرند و یا شامند و دخان کنند جهة علتهای چشم نافع بود و گفته
شد صفت دخانها و کند مضر بود بشش و مصلح وی ارزباریی بود و بدل
وی مصطکی و اسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن و دو انگبیم آن دقاق وی بود
کندش بپارسی کندشه گویند و مستعمل از وی بیخ بود و بیرون آن سیاه
بود و اندرون سفیدی گرایندهٔ بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول درجهٔ چهارم
و خشک بود در آخر درجهٔ سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی قطع بلغم
و سودا و بهق سیاه و برص و جرب را نافع بود و طلا کردن و بیرون زبگداز اند و بول
و حیض براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی دانگیم
بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند
از بهر آنکه نشف رطوبت بکند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید
و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا سحق کنند و با عسل بسرشند
و فتیله سازند و زن بخود برگیرد بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا
بود و کندش از ادویه حاله بود و قی بسیار آورد و غثیان و باشد که بخناق انجامد
و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه قوی که در ان تخم حنظل بود کنند
و اگر تشنج پیدا کند معالجه تشنج کنند که از یبوست بود و بدل آن درقی بوزن آن چوراقی
باد و دانگ وزن آن فلفل و دارو کسی که در شب یاه و ستاره بیند مقدار عدسی
با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شبکوری را بغایت نافع بود **کنکر**
حرشفاست و گفته شد طبیعت آن گرم و تر بود باه را زیادت کند
و عرق را خوشبوی کند **کنگر زد** بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف است
و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و وی قی آورد با آسپانی

چون به آب گرم و سکنجبین پاشامند یا با عسل و بدل آن دار شیشعان است
و گویند درفی بدل وی جوز الیی بود **کوز** مقل است و گفته شود ان شاء الله
کوز گندم جو در جندم است و گفته شد و صاحب منهاج در خواص وی آورده
است که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل و سی رطل آب و بنک
با هم بهزند و سر ظرف بنهند در ساعت شراب رسیده گردد و آن
شراب فربهی آورد و منی بیفزاید **کوالف** باذاورد است
و گفته شد **کوشاد** حطمانا است و گفته شد **کوکب شاموس**
طین شاموس است و گفته شد **کوکب الارض** گویند کوکب سمیوریاست
و دارای گفته طلق است و ابن سمجون گوید درختی است که بشب روشن
بود و گویند که آن سنگیست که بشب روشن بود و آن طلق است
و گفته شد **کاهسو** خس است و گفته شد **کوکم و کومر**
فلفل است و گفته شد **کوادع** بشیرازی دشبد گویند کیموس
وی لزج بود لکن غلیظ نبود و در هضم صالح بود و زود هضم شود
و عدیم الفضول بود و حسن الکیموس و خونی سرد لزج از وی متولد شود
و اگر با سرکه و اجذان مستعمل کنند لزوجت و برودت آن کمتر شود و وی سحج امعا
و خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود و سود دهد
کهیانا فاوانیاست و گفته شد **کهربا** صمغ جوزردی است
نیکوترین آن صمغ رنگ بود و صافی سرخی که بزردی زند و طبیعت وی
سرد و خشک بود و خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک
بود و گویند گرم بود در سیوم خون را ببندد از هر موضع که باشد و خفقان را نافع
بود و مقوی دل و مفرح بود و چون سعال از وی با آب سرد پاشامند

في ببندد و با مصطکی قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول
را سود دارد و جوزی گفته قطع رعاف بکند و جون بر ورم های گرم بیاویزند
نافع بود و تاوقطس گفته کهربا جون بر زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب
یرقان بندند بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش لطوخ کنند
نافع بود و رازی گفته خون حیض ببندد و بواسیر و گویند مضر بود بسر و مصلح
وی ادرنبادی بود و بدل وی طباشیر و تیادوقس گفته بدل وی دو وزن وی طین
رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن آن بزرقطونا بریان
کرده و گویند بدل آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ وزن
آن سندروس است **کهلم** بادنجان است و گفته شد **کیه**
مصطکی است و گفته شود انشاء الله **کیلادو** سپرغم است و
گفته شد **کیرکرته** و کیسر نیز گویند و آن جعده است و گفته شد
کیل ثمر دعرو است و گفته شد **کیخرس** جاورس است
و گفته شد **کیکان** نوعی از کراث است و گفته شد والله اعلم

باب اللام لادن

نیکوترین آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند و هیچ
رمل در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثفل نداشته باشد طبیعت آن
گرم بود در اول درجه اول و گویند در آخر درجه دوم و وی تر بود و گویند
سرد و قابض بود و این قول دور است و گویند خشک بود و جوهر
وی بغایت لطیف بود و در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ بود
و ملینی معتدل و قوت موی بدهد و برویاند و با روغن مورد موی را
نگاه دارد ابو دار الثعلب و داء الحیه ممکن نیست که برویاند معالجه آن

داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چندان لادن و اگر
لادن در شیب دامن بخور کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و جون با شراب
بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا
نیم مثقال بود و ملین صلابت معده و جگر بود و قوت ایشان جون ضعفی و سردی
در ایشان بود و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند
و اگر با روغن گل حل کنند و بمالند بر یافوخ کودکان یعنی میان سر که شیرازی
چاند از خوانند نزله و سرفه را نافع بود و جون با پیه خوک حل کنند و بر ورم
مقعده نهند درد ساکن کند و جون با روغن گل سحق کرده حقنه کنند زحیر را
نافع بود و گویند منفتح سده بود و گویند مضر بود بسفل و گویند مصلح آن سنبل
الطیب بود **لاژورد** بپارسی لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود
و مولف گوید خاصیت تفریح و تقویه در وی بیشتر بود که در نوع دیگر سبب
همسایگی لعل و نوع دیگر زیاری بد بود سبب همسایگی اسرب و طبیعت آن گرم
بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوت
وی مانند حجر ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود در مسهل سودا و گویند
قوتی مانند لزاق الذهب بود اندکی ضعیفتر و لاجورد مسهل سودا بود و هم
خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود و مالیخولیا را نافع بود و ربو و جون زن
نیم درم از وی در فرزجه کند با یکجو روغن زیت بچه را نگاه دارد در رحم
تا بثبوت رسد و شربتی زیاده از وی یکجو درد گرده و مثانه را سود دارد
و ثآلیل را قطع کند و جون با سرکه سحق کرده بر برص طلا کنند زایل کند و موی
مژه برویاند و جون زن بخود برگیرد حیض براند و لاجورد مضر بود بمعده و مصلح
وی مصطکی یا حماما بود و بدل آن حجر ارمنی و گویند لزاق الذهب کافی بود

لاغیه نوعی از یتوعات است و گل زرد دارد مانند گل شبت و
ورق وی بزردی زند و ورق اندک دارد و در دامن کوهها بسیار بود و چون
بشکنند شیر بسیار دارد و زنبور عسل بر گل وی چرا کند و بعضی گویند نبات شبلیز
است فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و از خواص وی
آنست که اگر در مقامی که ماهی بود و در آن آب اندازند ماهیان بیرون آب
افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا و ورق وی چون بپزند و بخورند
همین عمل کند و اگر عصیره ورق وی باشند مسهلی قوی بود و فعل وی اقوی
بود از لبن لیکن لبن وی مغثی بود و بدل آن فراسیون بود **لالا** کیاهیست
که از اطراف مکه می آورند جهت بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه ثمر
آن و درد مقعد ساکن کند و چون بباشانند خون باز بندد و طبیعت وی مجفف
بود و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود و مصلح وی حب الآس بود
لبلاب قریوله خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف بود
بعشقه و حلبوب نیز گویند و پارسی بهرسه گویند و نبات وی بر هر نبات که
نزدیک وی بود بپیچد شود و آن را حبل المساکین گویند طبیعت وی معتدل بود
در حرارة و یبوسة و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و عصیره وی
با روغن گل بریزند در گوش چکانند درد ساکن کند و درد سر کهن شده
را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و ربو و سده و جگر و ورق آن
با سرکه سپرز را سود دهد و آب وی مسهل صفرا سوخته بود و صاحب منهاج گوید که
شربتی از وی سی درم بود لیکن اکثر بجوشانند و عامی که شربتی از وی
نیم رطل کتاب ره حابجه چهل و پنج مثقال و نیم باشد ماست و نبات
و اگر بجوشانند قوت وی ضعیف شود و قولنج که سبب آن خلطی

کر

گرم بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون با نقرس
خارجه مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود چون با روغن بادام سازند
و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب بزرگ
موی بسترد و شپش بکشد و ضعف آورد و مسهل خون بود و بدل
لبلاب آب و ورق خطمی و خبازی بود **لباب القمح** لباب الحنطه
است و آن نشا است و گفته شود انشاالله **لبسان** خردل بری
خوانند و آن در صفت مانند خردل است نه بطبیعت و آن حرارة که خردل
دارد او ندارد و بطبیبیه اخسینه خوانند و مولف کما آنرا ترکی قجی خوانند
و آن تره بود از خاص غذا بیشتر دهد و نیکوتر از وی بود معده چون بپزند
و بخورند و سرشف که چون بپزند و بطبیخ آن طفلانی که از ضعف اعصاب
و برودت هوا براه نتوانند رفت چون در آن نشانند نافع بود و تخم وی چون
سحق کنند و با شیر در روی مالند کلف را ببرد و لون نیکو کرداند و اگر بدان
ادمان کنند کلف و نمش و برش زایل کند و اگر تخم وی لعوقی سازند و بناشتا
بخورند سرفه کهن را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند با پنج
سنگ بریزاند **لبن** پارسی شیر خوانند و ابن حلیب بود ابن ماسویه
گفته گرم و تر بود که گرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت وی حلاوت است و عمو که
قوت وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم
و رازی که از قول جالینوس که حرارت وی زیاده بنود بر برودة و برودة
وی زیاده بنود بر حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیک
بود و از بلغم دور و ماسرجویه که گرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب منهاج
لبن سرد و تر بود و حلیب ویرا سرد و کمتر بود و عمو که معتدل بود و مقوی بدن

وچنین گوید که باید که نظر کند به چند اعضای که هضم میکند چه طبیعت دارد و
عضو تدبیر هضم وی میکند بس سرد و سرد باشند از بهر آنکه طبیعت وی سرد
است و صاحب منهاج گفته نیکوترین آن بود که بغایت سپید بود و معتدل القوام
بود و بر روی ناخن بایستد و صالحترین شیر با آدمی شیر زنان بود بعد از آن
شیر حیوان که نزدیک بطبیعت آدمی بود و رواج گوشت حیوانات
دلالت میکند و اما اندازۀ آن که اگر از حیوانی مثل سگ و گرگ و شیر
و یوز و سباع و امثال آن که گوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما گوشت
حیوانی که خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خرگور و آهو
و امثال آن نیکو بود و موافق و شیر حیوانی که لون وی سپید بود قوت وی ضعیف
بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و سکونتر و دیرتر بگذرد و آنچه سپید بود زودتر بگذرد
و در بهار رطوبت و رقت زیادت بود و در تابستان و تخرنه و جنونه و نیکوتر آن بود
از بهر آنکه زرعی که آن زمان خورد او سم و اغلظ بود و آنچه در بیشه چرا کرده باشند
ارطب بود و شکم براند و آنچه در کوه چرا کرده باشند اخف و اصح بود و نیکوتر
شیرها شیر جوان سن بود که کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی
خشک و شیر مرکب از سه جوهر بود چنین مائیه و زبدیه و جبنی از یکدیگر جدا شوند
مرکب فعلی خاصه داشته باشند و شیر چون با عسل بیاشامند ریشهای به اندرونی از
اخلاط پاک گرداند و غذای نیکو دهد و دماغ بپرورد خصوص شیر زنان و زود هضم
شود و چون از خوان متولد شود که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر
بیاشامند نخسبند و هیچ غذای بر سر وی نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود جهة
مزاج گرم و خشک را چون در معدهٔ وی صفرا بود و با عسل یا نبات بر هضم یاری دهد
و نیکوترین اوقات خوردن وی بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت

و جبنیه در وی بیشتر از مائیه بود و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که
تا چهل روز که زاییده باشد شیر وی خورند بسبب لبا که بشیراز وی زنگ گویند
و شیر با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد تا بجدی که
صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب بنشیند فربه شود و جرب و حکه را
نافع بود و باه برانگیزد و شیر بچه که سنگ با آتش تافته یا آهن داغ کرده باشند
شکم ببندد و شیر هیچ را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه
ذراریح و ارنب بحری و خانق الذئب و بنج و شوکران و وی تریاق زهرها بود حتی
افعی و وی در معدهٔ صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند
و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز نیکوتر انسان نبود از شیری که فاسد
شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و چون
بسیار خورند برص آورد و شپش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر
آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم
آورد و شکر وی که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود و مضر بود
و سنگ گرده و سده جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند
بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی ماء العسل مضمضه کنند بعد از آنکه خورده باشند
بشراب صرف و چون چشانیده باشند و بعد از آن لشمش بخورند تا آن را زایل کند
و اگر در شکم بسته شود بسبب پنیر مایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی ناقص
و آنچه با پنیر مایه بسته بود زود بخناق کشد و باید که از ملوحات اجتناب
نماید که تجبن زیاده کند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا فوتنج
پنج درم که در ساعت تحلیل کند یا پنیر مایه یک مثقال بیاشامند که رقیق کرده اند
و قی و اسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که پیکه وی بسیار

بود وچون مسکه ازوی بگیرند وترش شود آنرا مخیض خوانند وبپارسی
دوغ گویند وچون مسکه ازوی نگرفته باشند بپارسی آنرا ماست گویند
طبیعت آن سرد وخشک بود وگویند تر بود وگرم مزاج را موافق بود و
شیخ الرئیس گفته است در مزاجهای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه مرطب ومنفخ بود
وروی وندانرا از زیان ندهد لیکن خلط را خام گرداند وبطی الهضم واستمرا
بود ولثه را زیان دهد ودوغ معده گرم را نافع بود وحشاء دخانی
بود از بهر آنکه مسکه ازوی گرفته اند اسهال صفراوی ودموی ببندد
وتشنگی زایل کند وباید که بماء العسل مضمضه کند تا لثه را مضر نبود واگر مستحیل
شود بعفونت یا حموضت وار وغثی ومغص در فم معده تولد کند وباید که بهیضه
کشنده کشد باید که قی کند ومعده ازوی پاک کند بماء العسل بعد از آن شراب
صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامد وروغن ناردین بر معده تکمید کند **لبن البقر**
روغن گاو شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود
آدمی را بدتر بود وآنچه مساوی بود ملایم بود واز بهر آنست شیر گاو نیکوتر
ومناسب تر از شیرهای دیگر حیوان بود ودسومت وغلظ وی زیاده بود
وغذا بیشتر دهد از همه شیرها وفربهی آورد ودیرتر بگذرد ودر بواسیر و
نقرس وبیماریهای کهن را نافع بود **لبن المعز** شیر بز معتدل بود میان شیر
گاو وشیر خر نزله را نافع بود وریش حلق وعرق النسا که از خشکی بود وغم
ووسواس وسرفه وسل ونفث دم را نافع بود وغرغره بدان کردن
خناق وورم ملازه را نافع بود وریش مثانه ودیرتر رهد وسرگین شیر بز
ضرر وی بشکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر بچیزهای
قابض بود مثل درخت مصطکی ودرخت بلوط وزیتون وحبة الخضرا وامثال

آن واز بهر آنست که معده را نیکو بود وروغن کهنه شیر بز اسهال وی
ضعیفتر از شیر گاو بود وباقی در همه احوال مانند وی بود وطبری گفت
تبهای کهن را واستطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار دود واندک
خورد وبر چیزهای تلخ چرا کند وگوید بول براند وگویند مضر بود
باحشاء وبدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بپارسی
شیر شتر گویند ووی دسومت وجبنیت کمتر داشته باشد وبغایت
رقیق مایی بود وسده احداث نکند چنانکه شیرهای دیگر بلکه سده
بگشاید وجگر را تازه کند وضیق النفس وربو وماراصور را نافع بود
وقوت بدهد ومرضهای سپرز را نیکو بود وبا بول وی چون بیاشامند
استسقا را بغایت نافع بود واگر با پنج درم سکر العشر بیاشامند
استسقاء گرم را سود دهد وچنین که استسقاء طبلی وزقی را نافع بود
وغلظی که در جگر بود بگدازد ودرد [illegible] صلب جاسیه وبواسیر ودبیله
را نافع بود وشهوة غذا وجماع برانگیزد واگر زنان با نبات
بیاشامند لون را صافی گرداند وحرارت جگر وخشکی آنرا نافع بود
ویک رطل تا دو رطل مستعمل بود ووی زود از معده بگذرد وغذای کمتر
از البان دیگر دهد وبدل آن شیر بز بحینا بود که در ساعت
دوشیده باشند **لبن النعاج** ولبن الضان نیز گویند بپارسی
شیر میش خوانند دسم وغلیظ بود وجبنیت وزبدیت بسیار داشته باشد
نفث دم وقرحه شش را نافع بود وتدارک ضرر جماع بکند وقوت باه
بدهد وادویه کشنده را نافع بود وزحیر وقرحه امعاء وبواسیر وسرفه را
سود دهد ولون را صافی کند ودماغ را بپرورد ونخاع وهمچون شیر بز

محمود نبود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و وی قراقر و مرار و بلغم
آورد و قولنج **لبن الاتن** سادسی شیر خر گویند سومة وی کمتر بود
و رقیق بود چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف
شیرها دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهای
سینه و ریش مثانه و مجاری بول بغایت نافع بود چون از حلیب
وی بیاشامند سی درم بامداد یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده و زهر
و قرحه امعا را نافع بود و موافق بود اصحاب صداع و طنین و دوار و بدل
آن شیر بز بود و گویند شیر میش **لبن الخیل** لبن الرماك خوانند
بپارسی شیر اسب حمه دروی کمتر بود و زبدیه و زود بگذرد خون حیض که
منقطع شده باشد براند و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم بود
رحم را پاک کند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان آنرا قمص
خوانند **لبن النساء** شیر زنان بول براند و تریاق ارنب بحری بود و
درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونت جفن زایل کند خاصه
چون با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود و چون بیاشامد همان ساعت
که از پستان بیرون آید یا بمکند از پستان لیکن از زنی صحیح البدن
معتدل المزاج و ورم گوش گرم و قرحه آنرا نافع بود **لبن**
شیرازی ذیک گویند طبیعت آن سرد و تر بود مصلح مزاج گرم و خشک
بود و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد
شود و دیر از معده بگذرد و امعا و نفخ در معده و درد پیدا کند و جشاء
وی دخانی بود و مهیج قواق و مولد حصی بود و چون با عسل بود غذای بسیار
دهد و مصلح وی بود **لبن السودا** صمغیست که از طرف مغرب آورند

وطبیعت آن گرم و تر بود و مفسد بدن باشد و
بوسیدن آن عطسه و رعاف آرد و دو سیم هلاك بود
و چون بر وی دهای صلب مالند نافع بود **لبن اللاغیه**
صفت آن در لاغیه گفته شد و جالینوس گوید در قوت
مانند فراسیون بود و بدل وی بود **لبان** گفته است
و گفته شد **لبن الیتوعات** شیر یتوعات مانند مازریون
و حلتیت و انجیر و شبرم و عرطنیثا و انواع آن حار
و محرق بود و بد و مفسد خون بود اگر بر اعضا چکد
بسوزاند مداوای آن در آب بغایت سرد نشستن
بود و بجزنهای سرد و مولف گوید شیر یتوعات چون
شبرم و لاغیه چون در قوتها مالند زایل کند **لباب
القرطم** مغز خسکدانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و
قولنج بگشاید و استسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی
از وی یک مثقال بود با شکر **لبنی** میعه است آنچه
سایله بود آنرا عسل لبنی گویند و میعه سایله خوانند
و آن مانند عسل بود و در وی حلاوت بود و آن صمغ
درختی رومیست و نیکوترین آن بود که سایل بود و نفس
خود خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه نبود و طبیعت
آن گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند تر است
و وی مسخن و ملین بود و جرب تر و خشک را نافع بود
و سرفه مزمن بلغمی را و آواز صافی کند و طبع نرم دارد

وچون زن بخود برگیرد یا پاشاند حیض و بول براند
و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک مثقال از وی مستعمل کند
و وی سبب بود ترا ل را ببرد و مصلح وی صمغ با دام بود
که اضافه وی کنند و بدل وی حب بیدستر و روغن یاسمین
بود و گویند بدل آن جاوشیر بود **لحم** مجموع گوشتها
گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر
بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری
و وسط عضله معتدلتر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی
ناکرده **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها گوشت بره
بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن
گرم بود در اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده
معتدل و مولد غذا بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند
و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی
گوشت سفیدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی مار
و عقرب و حرارت را سود دهد و با شراب گزندگی سگ
دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی
مثلث با حلوا شکر بود و مضر بود کسی که غثیان داشته
باشد و مصلح وی آن بود که با ستهای قابض بپزند
لحم النعاج گوشت میشینه حرارت آن کمتر از گوشت بره
بود و خونی بد از وی حاصل شود **لحم الخنازیر**
ترسایان گویند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت

بری وی بهترین گوشت وحوش بود و آنچه صحیح آست
بهترین گوشت وحوش گوشت آهو بود و گوشت خر
بری زود هضم شود و بگذرد و غذای اندک دهد
اما بقوت بود و جالینوس گفته موافق انسان معتدل
المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت
خوک خورند فرق نتوان کردن لون و طعم و بوی و
این دلیل ملاومه و مشابهت است و وی غلیظ و لزج
بود و قطع لزوجت آن بشراب یا بحلوای قندی کند
لحم الجداء گوشت جبش فضول آن کمتر از گوشت
بره بود و بزغاله شیرخواره که شیری نیکو خورده
باشد نیکو بود و اگر شیری بد خورده باشد بد بود
و نیکوترین آن سیاه رنگ بود که سبکتر و لذیذتر بود
و گویند گوشت آنچه سرخ بود و چشم ازرق بود و حرارت
آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت
و یبوست زود هضم شود نافع بود کسی را که دمل و بثرهای
بد بر اعضای وی برمی آید و خونی معتدل نیکو میان
لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کنند
مضر بود بمعده لین و مصلح آن حلوا قندی یا عسل بود **لحم**
المعز الاناث والتیوس گوشت بز ماده و دیگر بد
بود و دشخوار هضم بود و غذای بد دهد و مولد خونی بود که
میل بسیاهی داشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو بهترین

آن بود که جوان سن بود و نیکوترین او فاستجو زدل
آن بهار بود و وی خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر
از وی و گویند گرم و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا بود
و چون سکباج بزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از
اغذیهٔ اصحاب کد بود و دیر گوار هضم و غذای غلیظ آنچه سیاه
بود مرضهای سوداوی تولد کند بهق و جرب و سرطان و
قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع
و سپرز پدید آکند آنچه ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی
و فلفل و زنجبیل است و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ
اندازند گوشت را زود مهرا کند و پخته **لحم العجل**
گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاومیش بود و نیکوتر
آن بود که نزدیک زاییده باشد و طبیعت آن گرم و تر بود
غذایی معتدل بود و خون صالح از وی متولد شود و مصلح
اصحاب ریاضت بود و مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و
استحمام بود **لحم الجاموس** گوشت گاومیش غلیظترین گوشتها بود
و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت
سرد و خشک بود در جنب گوشتها گرم و وی در طبع مانند
گوشت نعام و گوشت ستور بود **لحم الخصی**
من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر از خصی نا کرده بود چون
جوان جوان مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حولی ضان
و معز بود و فاضلترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود بلکه

وی فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر از خایه‌دار بود
و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد شود و فربهی
آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن لاغری آورد
و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و آن آب فواکه
قابض بود **لحم الغزال** صالحترین گوشتها صید گوشت
آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشتها صید بد بود و خونی
غلیظ سوداوی از آن متولد شود آهو بره بدی کمتر داشته
باشد و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت آن گرم و
خشک قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدنی بود که فضول
بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی
حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از
گوشت آهو بهترین گوشتهای صید بود و نیکوتر آن بود که
سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود
و در مرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل نشستن
نزدیک منفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی
قرحه‌ها را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع
بود و مصلح وی ابازیر ملطف بود **لحم الایل**
گوشت گاو کوهی بد بود و زود ببندد و بول براند و وی
غلیظ بود و تب ربع آورد **لحم الکباش الجبلیه و الحمار**
الوحشیه گوشت گوسفند کوهی و خر کوهی طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم غذای بد دهد و عسر الهضم بود

ولحم کباشش سودمند بود بکسی که ذراریح خورده باشد
لحم القنافذ درصفت قنفذ گفته شد لحم الخیل
گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت قوی بود
و مسام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و حرارت
و تولید سودا لحم الدب گوشت خرس لزج و مخاطی
و عسر الهضم بود و غذای بغایت بد بود لحم السباع و ذوات
المخالب گوشت دد و دام بواسیر و جشم را بغا
سوده بد و قوت آن بد بد لحم الحمار الاهلیه گوشت خر
ضرر آن کمتر بود باصحاب کد سخت و ابدان متخلخل و وی بدتر
از گوشت شتر بود و غلیظتر و تولید سودا در وی بیشتر بود
و وی بدترین گوشتها بود لحم ابن عرس درصفت ابن عرس
گفته شد لحم السنور گوشت گربه گرم و تر بود و گویند سودمند
بود درد بواسیر را نافع بود و سخن کرده بود و درد پشت را نافع
بود لحم السقنقور درصفت سقنقور گفته شد لحم الجزور
گوشت شتر بچه بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت
بود و گویند مصلح اصحاب عرق النسا بود و در آشوب ربع
نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظتر از مجموع گوشت وحوش
و سخت تر تولید سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربا بود لحیة
التیس نباتیست که برومی آنرا ابوفسطیداس خوانند بپارسی
اسیلنج گویند و بعربی اذناب الخیل و باصفهانی شنگ قابض
و یابس بود و خون منی بندد و از رحم و مجموع اعضا نیکوترین

آن تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود
تا سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در اول اعضا
را سخت کند و آن بهر آنست که در تریاق مستعمل است و در
وی قبضی بود مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهن
را نافع بود و اصل وی چرک گوش را پاک کند و وی ریش
شش را نافع بود و عصاره وی نفث دم و نزف آنرا
سود دهد و مقوی معده بود و سودمندترین چیزها بود
جهت قرحه امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم باصلاح آورد
چون بر آن نهند و اگر چه عصب منقطع شده باشد و بدل
آن تخم گل و کلنار است بوزن آن لحیانی
دیناقوس است و گفته شد لحیة الحمار پرسیاوشان
است و گفته شد لحام الذهب ولحم الماعز لزاق الذهب گویند
و بهترین آن معدنی ارمنی بود و انجه معمول بود از بول کودکان
بود و سرکه که در هاون مس چندان بسایند که منعقد
شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قابض و
مسخن و متعفن بود لذاع بود و سخت گوشت زیاده بگدازاند
و در جراحتها و شخوار بغایت نیکو بود و پاک کرداند
ولحام الذهب را شنکار الصاغة خوانند و شنجار در
صفت شنجار گفته شد لحیس الاکلیله نوعی از
خیری حلبی است و آن عراقی است و گفته شد لخلخه سلیمانیه
ثقل روغن زعفران است و آنرا قرقوما خوانند و گفته شد

لزاق الذهب اشق را الذاق الذهب خوانند
ولذاق الذهب لجام الذهب است وگفته شد لزاق الرخام
ولزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاط است وگفته شد
لسان الحمل نباتیست مانند زبان بره بشیرازی آنرا
ورق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک
و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیة
وارضیة بمائیه مبرد بود و بارضیة قابض سود و منفعت بزرگ
تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق
آن قابض و رادع بود منع سیلان خون بکند و خشکی وی
نه لذاع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر
بیاویزند وی ورمهای گرم و شری و خنازیر
و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و غلة و سوختگی آتش را
سود دهد و آب ورق وی قلاع را سود دهد و شیافات
چشم را چون وی بکار برند نافع بود و گویند تب غب را
سود دهد چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در چهل پنج
درم شراب ممزوج کرده و گویند در تب ربع چهار اصل وی
و برگ زندگی سکه بود از نافع بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود
لسان الثور حشیشیست که پارسی گاوزبان گویند و گویند
که نوعی از مرو است و بهترین آن شامی یا خراسانی بود
غلیظ ورق و بر وی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود

و گویند نزدیک باعتدال بود و در وی سردی اندک بود
و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبت آن
کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم و سوخته وی قلاع کودکان را
زایل کند و التهاب دهن و وی مفرح دل و مقوی آن بود و
خفقان و علت سوداوی را نافع بود و شربتی از وی دو درم
بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون با نبات برند
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن
بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج
و گویند بدل آن بادرنجبویه بود و سنبل و گویند مصلح آن هلیله
پرورده است و بدل آن دو وزن آن پوست اترج لسان
العصافیر ثمر درختیست که آنرا بپارسی تمر امر خوانند و بشیرازی
این ثمر را تخم امر گویند و بپارسی گنجشک لزوان و زبان گنجشک
نیز گویند و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق
درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه گفت لسان العصافیر درد خاصره را
نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیادت کند و بعضی گفته
خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر
و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل آن بهمن وزن آن بهمن سرخ
بود لسان البحر در سیبیا گفته شد لسان الکلب لسان الحمل
و حماض را بدین اسم خوانند اصف کبر است و گفته شد لصیقی
نباتیست که معروفست باذان و اذان الغزال و آن نوع کوچک
لسان الحمل است و گفته شد لعبه بربریه بعضی گویند

جزئیت ماند سورنجان و نحش سورنجان وآنچه محقق است سورنجان
است ودر مصر بعکنه خوانند وطبیعت آن گرم است در سیوم
ومحرک شهوت باه بود ومنفعت آن در بین گفته شد وبعضی
گویند نوعی از یبروح است وخلافت وبدل آن در تخم بیک
باه بوزن آن جوز مقشر وبوزن آن تودری زرد یا شد وگویند
بدل آن نیم وزن آن فلفل است **لعبه مطلقه** اصل یبروح
است ودر یا گفته شود ان شاء الله **لعاب** مختلف بود بسبب
انواع وبحسب مزاج شخص وقوت وی منضج ومحلل بود کلف و
غش را زایل کند ومحلل خون مرده بود **لفت** شلجم است وگفته
شد **لفاح** ثمر یبروح است بپارسی سابروج خوانند ومقد
ومعد اسم بادنجان بود ونیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیده
زرد بود وطبیعت سرد وتر بود تا سیوم وگویند در وی حرارت
بود وگویند خشک بود در سیوم لین وی غش وکلف قلع کند
بی لذع وتخم وی چون با عسل وزیت بر گزندگی جانوران نهند
نافع بود ورق کوچک وی با دزهر عنب الثعلب کشنده بود وبوییدن
وی صداع را سودمند بود ووی منوم بود وبسیار از وی و
بوییدن وی سکته آورد وخاصه آنچه ورق وی سپید بود
وباید که با برم بوید وچون طفلی خلط از وی بخورد قی واسهال
پیدا کند تا بجدی که کشنده بود وکشنده وی اول خناق
رحم پیدا کند وسرخی چشم وانتفاخ مانند مستان ومداوای وی
قی وروغن گاو وعسل کند بعد از آن انیسون وبعضی اطبا گویند

در آب سرد نشیند وبدل آن نیم وزن آن جوز ماثل است
ونیم وزن آن بزر البنج ودو دانگ آن خشخاش وگویند
بدل آن بوزن آن بزر البنج است وگویند بوزن جوز السقي
لف الکرم عالیج الکرم خوانند ودر کرم گفته شد
وآنرا بشیرازی استه تا ملک خوانند **لک** صمغیست
که از طرف دریا آرند ومؤلف گفته آنرا بشیرازی رنگ لاک
خوانند ورنگ لکا گویند واز وی گناوسا زند جهة سرخی
زنان وبعضی گویند ثفل است وخلافت ثفل آنرا بشیرازی
دوس خوانند ولک باید که مغسول کنند وغیر مغسول استعمال
نکنند وصفت غسل وی چنانست که بکوبد لک منقی از چوب
وریگ وآبی که ریوند چینی وبیخ اذخر در آن جوشانیده باشند
اندک اندک بدان می ریزند وبدسته هاون تحریک میکنند
بعد از آن بحریری تنک صافی کنند وآنچه در منخل بماند دوم بار
همچنان کنند مانند اول وصافی کنند ودرهم ریزد ودوم بار
رها کنند تا در بن آب نشیند آهسته آهسته آب از سر وی
بریزد تا لک بماند وخشک گرداند ودیگر سحق کنند واستعمال
کنند طبیعت آن گرم وخشک بود در اول واسحق بن عمران گوید
گرم وخشک بود در دوم خفقان ویرقان واستسقا را
نافع بود ودرد جگر را بغایت سود دهد وقوت آن بدهد
وسده آن بگشاید وجگر را نیکو بود ومقدار ماخوذ از وی
یکمثقال بود وچون با سرکه بیاشامند جذر ودیابی

بناشتا از یک درم تا یک مثقال بدهند لاغر کند و وی مضر بود بکبد بیمار
لاغر بود و گویند مضر است بسر و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی
رازی گوید در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن
ریوند و نیم وزن آن اسپارون و چهار دانگ وزن آن
طباشیر سفید **لما** عنب الثعلب است و گفته شد **لوقیون**
فیلزهرج است و گفته شد. **لوز حلو** بپارسی بادام شیرین
گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل
در سردی و گرمی بود و تر بود در دوم و گویند گرم و تر بود
در اول غذای متوسط دهد میان کثرت و قلت و سمین بود
و شیرین وی سرفه خشک و نفث دم را نافع بود و سینه را
پاک کند و حرقت بول ساکن کند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید
و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر
بود و گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سود
دهد و وی دشخوار هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود و بادی که
از بادام حاصل شود غثیان و غشی و کرب آورد و مداوای وی
قی کنند بعد از آن بر بوست فواکه ترش مانند غوره و سیب و
ریباس و مجموع آنچه در مداوای عسل گفته شد و بادام تر چون با پوست
بخورند وقتی که صلب نشده باشد لثه و دندانها را نافع بود و حرارت
آن ساکن گرداند برودتی و عفوصتی و حموضتی که در پوست وی
هست **لوز مر** نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ
و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و مسخ

گفته گرم بود در سیوم و روی جلا و تنقیه بود و از خواص وی
آنست که شپش را بکشد و بر کلف روی طلا کردن زایل
کند و شری و قوبا را نافع بود و با شراب و عسل طلا کردن
نمله را سود دهد و روغن وی درد گوش را نافع بود و چون سر
بدان بشویند با شراب حزاز زایل کند و اگر پیش از شراب
خوردن پنج دانه بادام تلخ بخورد دیر مستی کند و گویند پنجاه
عدد و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوت باصره
بدهد و با نشاسته نفث دم را نافع بود و سده جگر و سپرز
گرده بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد بر نفث
اخلاط غلیظ از سینه و شش و بول براند و عسر البول را نافع
بود و سنگ بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین
و نبات و خشخاش بود و جمله درخت وی در قوت مانند وی بود
لوز البربر لوز جبلی است و آن جلوز است و در ریت
الهجان و زیت السودان هم گفته شد **لوبیا** و لوبا نیز
گویند و نامروان سهلتر از ماش هضم شود و بیرون آید و نفخ
وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که نخورده
بود و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل بود در تری
و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی گرمتر از غیر
وی بود و آبی که آنرا در وی بخته باشند حیض براند
خاصه سرخ وی و دم نفاس پاک کند و بول براند و بدن را
فربه کند و سینه و شش را پاک کند و نافع بود و مشیمه بیرون

آورده و بچه مرده و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و مغثی و مولد
اخلاط بد و نفخ بود و مضرت آن کم شود چون با زیت و مری و
سرکه با خردل و نمک و فلفل و دارصینی و صعتر مستعمل کنند
و شراب بر سر آن بخورند **لوقاسین** حرف ابیض است
و اسفیداج ز گویند و گفته شد **لوف** بپارسی
پلکوش گویند و آن سه نوعست یک نوع یونانی ادرن
خوانند و بعربی ابونی و بزبان اهل اندلس صاره و آن لوف
الصغیر است و آنرا لوف الجعد گویند و یک نوع را یونانیان
دراقیطن گویند و معنی آن لوف الحیه بود و لوف السبط گویند
و آن لوف الکبیر است و نوع سیوم یونانی اریصارن خوانند
و آن صرس است و اهل مصر آنرا ذوبره خوانند و لوف الجعد
اسخن بود از سبط و لوف السبط ارطبیة در وی بیشتر بود
و مقطع اخلاط غلیظ لزج بود مقطی معتدل و بیخ وی کلف
و بهق و نمش زایل کند چون با عسل طلا کنند و با شراب اشتفا که
از سرما بود سود دهد و ورق وی جراحتهای بد را نیکو بود
و دبو کهن و چون با شراب بیاشامند محرک باه بود و اگر
بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و مضرت وی چون سی جب با سرکه
بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد
شود **لوفا** صاحب منهاج گفته قنطوریون باریک است
و صاحب جامع گفته نوعی از حی العالم است که آنرا اذان القسیس
خوانند و گفته شد **لوطوس** جند قوقا بستانی را بدین اسم خوانند

و گفته شد و بشنین را هم بدین اسم خوانند و بشنین نوعی
از نیلوفر است که در مصر و یا اختر بری خوانند و آن نیلوفر
دیگر را اعرابی و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این
بعید است **لوفردیس** حجر قبطی است و گفته شد **لولو**
بپارسی مروارید گویند و نیکوترین آن سفید پاک بزرگ
شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف
درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را سود دهد
و مقدار ماخوذ از وی دو دانگ بود و ریشهای چشم را نافع بود
و منشف و مقوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و گویند
مضر بود مثانه و مصلح آن بسد بود و بدل آن بکوزن
و نیم آن صدف صافی و ابن زهر گفته چون در دهان نگاه
دارند قوت دل بدهد **لیمو نیمون** نوعی از حامض
بزرگ است که در بستانها و بیشها روید و در حامض گفته
شد **لیمو** صاحب منهاج گفته مانند اترج بود بوی و فعل
و پوست و ورق وی گرم و خشک بود در اول و حامض وی
چون مانند حامض اترج بود در منفعت و قوت بلکه اقوی بود
و نشاید که با پوست آب از وی بگیرند لیکن معتصر باید
کرد بعد از ان آب از وی بگیرند تا عصاره قشر وی با وی
نیامیزد که برودت وی بکند **لینوفر** نیلوفر است و گفته
شود ان شا الله **لینوفر هندی** او سپید است و گفته شد
لیلج نیل است بپارسی نیله گویند و گفته شود ان شا الله

لیبنج نوعی از اقلیمیا است که در جزیرهٔ قبرس در
معدن نحاس یابند و گفته شد والله اعلم واحکم

باب المیم ماميثا

میثا گویند و آن نوع است یک نوع گل وی سرخ بود و
آنرا ارغامولی خوانند و گفته شد و یک نوع گل وی زرد بود
و نیکوترین زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا
عصارهٔ ماميثا و شیاف ماميثا خوانند و طبیعت آن سرد
و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود
و ابتداء رمد و مقوی چشم بود و ورد نیج راسود دهد **ماهودانه**
و ماهودانه نیز گویند بپارسی حبة الملوک و آن از ماش بزرگتر
بود و لون آن تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود
مانند لوبیای بود کوچک مانند و رنگ غلاف وی کوچک سفید بود
و چون بشکنند تخم وی هم سفید بود و صاحب جامع ماهیه اسم وی
و تغیر آنکه گفته سهو کرده از بهر آنکه وی تفسیر آن ماهوبدانه
گفته و آورده که ای قایم بنفسه ای از تعوم مقامه فی الاسهال
و حال آنکه آنرا ماهوبدانه خوانند نه ماهوبدانه و بعضی دیگر د ا
حب الملوک خوانده و نه غیر حب الملوک است و گفته شد و
طبیعت حب الملوک گرم و خشک است در دوم استسقا و مفاصل
و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود چون ورق وی بزر
باخروس پر و مرق آن بیاشامند و وی لبنی تمام دارد مانند
یتوعات و اگر از حب وی شش عدد دانه سازند و فرو برند

مسهل بلغم و مره و کیموس مایی بود لکن آب سرد از پی وی بیاشامند
و شربت زیادت از وی یازده حب بود و اگر بخایند مسهل
قوی بود بافراط و اگر بجا ن فرو برند مسهلی باعتدال بود و مقی
بود بقوت و موافق معده نبود و مسهل بود مانند یتوعات و لبن
وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح وی انیسون و
کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند بدل آن
حب القرطم است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل
و است **ماهی زهرج** یعنی آن سمک السمک بود و آن پوست
بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت
شبرم بود و دراز تر و در لون وی غبرتی بود که بصفرة
مایل بود و مولف گوید درخت ماهی زهره بدرازی یک گز و نیم
بود و دراز تر و کوتاه تر بود و گل وی زردی خوش رنگ بود
و میانه گل وی سرخ بود اندکی و گل بی حد داشته باشد
و برگ وی بیرکی زند چنانکه صاحب منهاج گوید و اصل وی یکی بود
و شاخهای بسیار دارد و گویند از یتوعات است و طبیعت
وی گرم و خشک در سیوم نقرس و درد مفاصل و پشت و
رانها را نافع بود چون با ادویه مسهله مستعمل کنند و از خواص
وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست
گردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون بانبات
بود دیکثعال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویهای دیگر از درم
تا سه درم و اگر در حب کنند با ادویهای دیگر نیم درم بود و مضر بود

بعا و باید که بروغن بادام جرب کند و کثیرا و نشاسته و ایلیون
اضافه کند و آنرا اسبکران الحوت خوانند و سه نوع بود دو
نوع کوهی بود و یک نوع صحرایی و کوهی بقوت تر بود و آنرا
بوصیر خوانند و فلومس و نوع صحرایی معروف بود دماهیزهرج

مازریون خامالاوا گویند و آن دو نوع است یک نوع انخیص
خوانند و آن مازریون سفید است و گفته شد و یک نوع لیف
گفته بشیرازی مت رو خوانند و پارسی هفت برگ و ورق
آن از ورق مورد بزرگتر و سبزتر و لون آن بزردی زند
و نیکوترین این نوع بود در قوت مانند شبرم بود و نوع سیاه
وی گویند از شبرم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم بر برص و بهق و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل
بر خشکریشات و جرب طلا کردن سود دهد و مسهل آب اصفر
بود خاصه چون تر بود در موسم گل آن و مسهل کرمها و حب
القرع و سودا با ادویهای مناسب و چون با شراب بیاشامند
کرمهای جانور را نرا سود دهد و شربتی زیادت از وی دو
دانگ نبود و باید که تجهکرده مستعمل کنند که سرکه غایله وی بشکند
و صفت مدبر کردن وی چنان بود که بگیرند مازریون بزرگ
و ورق تازه در سرکه خیسانند دو شبانروز و بعد از آن سرکه
تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه بریزند و
سه نوبت با آب شیرین بشویند و در سایه خشک کنند و اگر
بتعجیل بود در آفتاب مستعمل کنند و اگر در سرکه خیسانند و بوسپرز

بکدازاند

بکدازاند و وی جگر را مضر بود بغایت و رطوبت جگر
بخورد و جمیع جسد و مازریون مدبر چون بکوبند بغایت
خرد و کثیرا اضافت کنند و روغن بادام شیرین جرب کنند
و اگر خواهند که با ادویه که مصلح وی بود بپزند مثل تربد
و افتیمون و هلیله زرد و ورق گل سرخ و رب السوس
و کمون کرمانی و نمک هندی دوایی موافق بود جهه علل مرة
سودا اگر با اسهال بیرون آورد و دردهای بلغمی را و اگر
خواهند که آب زرد براند مدبر وی با ایرسا و زوفا و [illegible]
و اسارون و مرصافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و
تخم کرفس بستانی و عصاره غافت و عصاره افسنتین و
سنبل و مصطکی بپزند و به آب عنب الثعلب و رازیانه
تر بجوشانند و صافی کنند و بیاشامند و اگر طبیعت محکم
بود مغز خیارچنبر با آب بقول که گفته شد زیادت کنند
مسهل آب زرد بود و اگر در حبی یا قرصی کنند شاید از
بهر آنکه در غایت قوت بود و ضعفا را تحمل نبود و محروری
مزاج و در زمان گرم و در گرمسیرها استعمال کردن بد
بود و نوع سیاه آن کشنده بود و دو درم بکشد بکرب
و قی و اسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند یا بی یا جلاب
و بزرگترین معالجه آن مثرودیطوس بود یا تریاق طین مختوم
و چون با آرد و زیت و آب بپزند موش و سگ و
خوک را بکشد و بدل مازریون سه وزن آن ایرسا بود

و دو دانک و زن آن مقل الیهود ماهستان سادج هندی است
و گفته شد مادجوبه مادکنا خوانند و آن هلیلون است و
گفته شود ان شاء الله ماسفرون ماسقوردیون گویند و آن دوای
هندی بود و آن ورق و قضبانی بود مانند تشا مسوسیم و
روغن از وی گیرند مانند یاسمین و طبع آن گرم و لطیف بود
و بوی آن بسنبل ماند ماشیا حشیش ارغاموني است و
گفته شد در الف و آنرا ماميثا سرخ خوانند ماش ج خوانند
بشیرازی بوماش و بنوسیاه خوانند جو سروی نزدیک
بباقلا بود و تخم وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی
تابستان بود و نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و
طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت
و یبوست چون مقشر بود و گویند خشک بود در اول کیموس
وی محمود بود و دیر نفخ تر از باقلا بگذرد خاصه مقشر
وی و جهت درد اعضا ضماد کردن نافع بود و اگر خواهند
که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود بشیر حکدانه و روغن بادام
شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب
حاد باشد با بقلة الحمقا و کافور و اسفاناج و جو کوفته بپزند
و اگر خواهند که شکم ببندد بهمان با پوست بپزند در آب و
آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حماض بستانی
بپزند و آب سماق و آب انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورد
حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهد روغن بادام

سرفه را نافع بود چون با زیت بود و چون بکوبند
و با آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضای کوفته قوت
دهد و وی ثلاثه را سکن بود و مضعف دندان بود و مضر
باه و دیر بگذرد و در وی نفخ اندک بود و در وی جلا
نبود و باید که با روغن بادام بپزند و در مضرات مصلح وی شیر
خشکدانه بود و بدل آن باقلا مقشر ماش هندی
قلت است و گفته شد ماس پارسی الماس خوانند و آن
چهار نوع است اول هندی است که لون آن سعدی مایل
بود و بزرگی آن بمقدار باقلایی بود و بمقدار تخم خیار
و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد
و لون آن نزدیک بلون نوشادر صافی بود و نوع دوم
ماقدونی بود و لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود
و سیوم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه لون وی مانند
آهن بود و وی بوزن ثقیلتر بود و آنرا در زمین
یمنی و بلاد سوقه یابند و چهارم قبرسی بود موجود در معادن
قبرسیه و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک
بود و گویند گرم و خشک بقوت و گویند چون بدندان
گیرند دندانها بشکند و بغایت محرق و معفن بود و وی
سم قاتل بود و مداوای کسی که آب خورده باشد قی با آب گرم
و روغن کردن بعد از آن شیر تازه آشامیدن و الماس
با سرب یا بتیشه توان شکست و چون شکسته شد پشتر

سر باشد و آتش بوی کار نکند **ماميران** گویند
نوعی از عروق الصفرات و از وی کرمتر بود و آن صینی
بود و خاسانی بود صینی رنو بود و خراسانی تیره رنگ
که بسبزی زند و آن عروقی باریک بود و گره داشته
باشد و طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و گویند چهارم
و گویند گرمست در اول و خشکست در سیوم سعدی ناخن
و سعدی چشم زایل کند و روشنایی بفزاید و اصل وی
یرقان را نافع بود و معض و دردی درار بود و معتاد را ماخوذ
از وی نیم درم بود و چون با سرکه بر کلف طلا کنند زایل کند
و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن
وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود **مارون** حنین گفته
مرا حوزاست و گفته شود انثا آسر **ماموں** حاشات
و گفته شد **ما** نیکوترین آب چشمه آبی بود که از طرف مشرق
آید و نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید و مقابل
شمال و بر سنگ روان بود و براق و صافی بود و سبک
وزن و رایحه بد نداشته باشد و چون آفتاب بروی
افتد زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد
شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گردد از و
و طبیعت آن سرد و تر بود و تری آن در چهارم بود و مولد
معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد و با عضا
رساند و رطوبات آن از انکاه دارد و بدن کسب نضاره

نشاید کرم

و لعومة از وی بکند و وی ریشها را بد بود و بسیار
خوردن وی کزاز و رعشه و سبات و نسیان آورد
و تشنگی برند شهوه و قوت را نقصان دهد و مجفف چشم
و مظلم بصر بود و بقراط گفته نیکوترین آبها آب باران
بود خاصه که از زمین نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک
بود در ماه کانون و وی شیرین تر و سبک وزن تر
بود و سردی وی بکرات از آب چشمه بود و وی سرفه را
نافع بود خاصه چون اشربه جهة سرفه از وی سازند
و آب برف سرد بود بطبع و بکسب اگر با اعتدال باشامند
مبرد جگر و معده بود و بر هضم قوت دهد و مضر بود بدندان
و حنجره و سینه و نقرس و امراض حشا بارده و عصب
و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناشتا
آب خورند که کزاز آورد و ناقص معده و بدن ضعیف
که گوشت اندک داشته باشد و ناتوان و صاحب سپرز
و یرقان و استسقاء و بواسیر و نشاید که آب سرد
خورند و بعد از مجامعت و حرکات محکم نشاید که خورند
که مضعف حرارت غریزی بود و نشاید که بشب تشنگی
سخت که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی بنشاند
و استسقا آورد الا اگر سبب آن چیزی گرم و خشک
یا شور خورده باشد اگر اندکی باز خورند شاید و آب
گرم نیکوترین هم گرم بود که حرارتی لذیذ بود و وی گرم

بود بوضع طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود
و چون با آب سرد ممزوج کند مصروع را نافع بود و ورم
حلق و لهاة و سینه و اگر با آب سرد ممزوج نکند مصروع
را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند منضج
بود و مرخی معده بود و دماغ را از بخار پر کند و هضم
را فاسد کند و سبب فساد هضم لون را زرد گرداند
و سپرز و جگر تورم کند و مهیج رعاف بود و باید که با گلاب
بیامیزند تا مضعف معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشتی
محمود بود مانند بره و حولی و جوش و سودمندترین چیزها
بود جهة ضعف دل و صنعت آن بنوع این گیرند
ماء الشعیر و آن مانند عرق بود در غایت قوت
جواب گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که آن را شیر
جو گویند و در کاف گفته شد و وی سرد و مرطب بود و حدت
اخلاط بشکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود
و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه را نافع بود و وی جگر
گرم را سوده بود و خون صالح معتدل از وی متولد شود
تشنگی بنشاند و زود بگذراند ما از معده و امعا زود بیرون
رود و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و مضر بود با حشا
و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی گلقند بکند
ماء الجبن بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را
نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را

کود

سوده بود و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارت
جگر بنشاند و حدت صفرا و فاضلترین خوردن آن
بهار بود و شربتی از وی هر روز سه نوبت یک رطل
بغدادی بود میان هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی
نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بره سرخ جوان
گیرند ازرق چشم که علف خورده باشد نه گیاه و اگر
احتیاج بود بعلف آرد جو و کاشنی و خیار و رازیانه
بدهند صنعت آن بستانند شیر تازه ده رطل و در دیگ
کنند و آتش آهسته در شیب آن کنند و چون شیر جوشیدن
و بر آمد چهل درم سکنجبین قندی و یک درم سرکه
بدان ریزد شیر بریده شود و پنیر جمع گردد پس
بپالایش بپالاید پس از آن یکرباس و دیگر بار بپالایند
و باز بر سر آتش نهند و کفش بگیرد و مستعمل کند **ماء الورد**
بپارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیزبوی که بطعم
تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و این
سرد و قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل
بود در رطوبة و یبوست مایل برطوبة بود مقوی دماغ
مسکن صداع گرم بود بوییدن و طلا کردن و قوت
دل و معده بدهد بوییدن و خوردن و طلا کردن و لثه را
سخت کند و درد چشم ساکن کند و حرارت آن بنشاند
و چون بپاشند غشی را نافع بود و خفقان گرم و مقوی چشم

بود و عطریت و قبضی که در وی هست و چون بر سر ریزند
خمار را تحلیل دهد و صداع را ساکن و بسیار بر موی ریختن
موی را سپید کند و گلاب مقوی معده و مفرح سینه بود و
مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور** نیکوترین آن
بود که مانند روغن بلسان بود طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم منفعت وی آنست که دفن بیرون آورد و محرور
مزاج را در دسر آورد و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کند
که با وی خلط کنند و سرد مزاج و پیرانرا و در زمستان و شهرهای
سرد و سیر موافق بود و ماسرچوبه و بوخاورازی که درخت
کافور چون بشکافند این آب از وی بیرون آید و گویند
کافور است که با پوست درخت مخلوط شده باشد بیزند
و صافی کنند و آن آب ذهبی رنگ از وی بگیرند و خاصیت
وی آنست که چون در طعامی کنند عکس کرده وی بگردد **ماء النون**
آبهای عکنود را ماء نون خوانند و آن مانند مری بود در اکثر
حالات و گرمی و خشکی وی کمتر از مری شعیری بود و چون
بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و قرحه امعاء را نافع
بود و ریشهای متعفن کرده را نافع بود و خشک گرداند و مقطع بلغم
بود **ماء الملح** در سعتر ندوس که قوت وی و فعل وی مانند
نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در طبیعت **ماء العسل**
گرم بود قوت معده سرد بدهد و اشتها پیاورد و بول براند
و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود چون خلطی باشد

که مستعد دفع باشد و شکم ببندد چون در معده قوت نبود
غذا بیدن بود و اگر زن بیاشامد و قراقر نزدیک ناف
پیدا کند آبستن بود و اگر آبستن نبود مضر بود باصحاب مرار
و ورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صفت
آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بجوشانند
تا ثلثی برود و دو ثلث بماند و کف گیرند و بپالایند و اگر خواهند
که گرمی وی زیادت بود مصطکی زعفران و زنجبیل
قرنفل و دارفلفل از هر یک قدری در صره بسته بجوشانند
ماء الحدید دو ص است و گفته شد **ماء القواطن** شرابی
است که آنرا خذ بغون گویند و صاحب منهاج گوید که از خمر و ثلث
و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید که ماء العسل
است و گفته شد **ماء الجمه** بپارسی آب کمه گویند صاحب
جامع گوید از جماعت بازرگانان شنیدم که بطرف سند
متردد بوده‌اند و از غیر ایشان که آن آبیست خاکستری
رنگ بغایت ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه شود
و مولف گوید آن از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جه خوانند
و در بحر چین بود و اگر آن ماهی را چیزی مثل جوال دوزی
بزنند در حال درست گردد و دو ناید زود وی مانند کیسه
بود پر ازین آب و از خواص وی آنست که هر عضوی که
شکسته گردد مستعد آن شکال باشد و در ما نکند که بدن آن
رسد که دیدانرا مضر بود و در زمان آن عضو درست گردد

آما باید که با زجاي بسته باشد و در حال باشاند و نشان
این آب آنست که جون خوردند این آب در حال بکور داند
که آب رسید تا موضع سکسته مجربست **مالی** عسل است و
گفته شد **مالسوفلن** بادرنجبویه است و گفته شد **مار ماهیج**
ماهي دراز است مانند مار و آنرا مار ماهی خوانند **ماطونیون**
درخت قنبز است وقتی گفته شد **متنک** اترج است
و گفته شد **مثک** سوس است و گفته شد **مثنان** درخت
کرمدانه است و آن نوعی از مازریون است و کرمدانه تخم وي
بود و گفته شد **مثلث** آب انکور بود که بجوشانند و کف
وي بگیرند تا جهار دانک بسوزد و دو دانک باند و منافع وي
نزدیک بمنافع خمر بود و خونی صالح روشن از وي متولد شود
و بهضم غذا اکند و جون با آب بیامیزند مجرودي را نیکو بود **مجنج**
نوعي از ریاحین است بپارسي خوش نظر گویند طبیعت آن سرد
و خشک در درجه دوم و گویند تر است و وي قابض بود منع
خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتهاي تر را باصلاح
آورد و ریش را خشک کند و جون عصاره وي در گوش جکانند
کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک کرداند **مح** ماش است
و گفته شد **محروث** اصل الانجدان است و وي بقوت ضعیف
حلیتت بود و بهترین آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و بهضم یاري دهد و معده را پاک کند و معالج علل
ریاح و نفخ بود و مستعمل از وي نیم مثقال بود و اسحق گه مضر بود ۸

مصلح

وصلح وی عسل بود **محلب** درختیست مانند درخت بید
وگل وی سفید بود و ثمر وی را حب المحلب خوانند و گفته شد
محمود سقمونیا است و گفته شد **محاجم** اهل اندلس مخلصه
را بدین اسم خوانند **مخلصه** محاجم گویند و الوج خوانند و آن سه
نوع است و مولف گوید یک نوع بشیرازي کاز دیک خوانند
و ساربي طلل شامي و یک نوع کشنیز کوهی گویند و یک نوع زربا[?]
کوهي و هر سه تخم ایشان مشابه یکدیگر بود اما در نبات
برجاي رستن ایشان اندک تفاوتي بود نبات
کاز دیک خشن بود و تخم وی بغایت تنک و کل وي
ازرق بود و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز
کوهی املس بود و بعضی برزگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود
و هم تلخ بود و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و کل وي
بسرخي زند و نوع سیوم در دمل روید و نبات وي
کوچکتر بود و کل وی سفید بود که در وی زردی و سیاهي
بود و مولف گوید نیکوترین وي شبانکاره بود و از خواص
وی آنست که هر که یک شربت از وی بیاشامد اگر ناکاه
مار و عقرب و افعي و محموع گزند کزنده یک سال ایمن بود و اگر
گزیده باشد و یک شربت بیاشامد البته خلاص یابد از مضرت
سم وي و شربتي از وي از دیکو تا یک مثقال بود با روغن
زیت و مجربست و مولف گفته شخصی در نزول آفتاب
بحمل سه روز یک مثقال مخلصه با شراب بخورد گرد دان ۶

نوع م

خوشش نظر

سال وبا جند نوبت زمرد اذ مثل دو دانگ الماس
ویک نوبت زمرهٔ افعی وجند سمیات دیگر وبروی هیج
عمل بکرد وجون مخص کردند داول اسال مخلصه خورده بود
جا بجه یاد کرده شد وابن تجربت ومخلصه ازبهر آن نام
نهاده اند کا ازسمه زمری خلاص دید ومولف که حجر التیس
اسا رسی بادزهر خوانند واز ابل کوهستان شلکاره خیزد
جون بسودن بآخر رسید درمان آن دانه یا فندری جوب
بود وآن دانه یا جوب ازان مخلصه بود وبذان داشته
بادزهر جوشود وبمرور ایام می بذد وبزرگ میشود وغذا
آن گوسفند گویند عیر ازمار ومخلصه نیست وتریاقیه درو
هست **مخاطه** مخیطا گویند ودبق نیز وبنیرواکی سبستان
است وگفته شد **مخ** پارسی مغز گویند ووی لذیذتر ازپیه
بود ونیکوتر وموافقترین مغز ساق گوساله وابل بود وبعدازان
گاو وپس گوسفند وطبیعت آن گرم وتر بود ومسخن وملین و
کثیر الغذا وبهترین آن بود که در آخر تابستان باشد ووی
محلل وملین صلابات بود وجون زن بجذ برگیرد فرزجه
ازمغز با جموده صلابت رحم را نافع بود واعضای صلب را
نرم گرداند ومجموع وشقاق دست وپای را نافع بود ومطلق بود
بشهوة ومغثی جون بسیار بخورند ومصلح وی با زیره کرم بود وسعتر
ونمک وانجذان **مخیض** بشیرازی دوغ خوانند ونیکوترین آن
بود که از شیر گاو جوان بود ودر لبن حامض گفته شد صفه آن

مداد نیکوترین مداد آن بود که سبک وزن
وسیاه بغایت وطبیعت همه انواع گرم بود ومجفف
الا هندی که بولس گوی را ازجبر دات شمرده است وجون
بر ورم گرم طلا کنند نافع بود **مرجان** بسذ است وانواع
آن گفته شد **مرزنجوش** مرزقوش گویند پارسی مرزنگوش
وبعربی اذان الفار گویند وگفته شد در الف وطبیخ وی
استسقا را نافع بود وبیخ ورم ازوی بشتری بلغمی را سود
دهد وعسر البول ومغص واسحق گفته مضر بود بمثانه ومصلح وی
تخم خرفه بود وبدل آن افسنتین رومی وگویند دو وزن
آن مرباجوز وگویند بدل آن ورق یاسمین بود وگویند
بدل آن شاپانک است وگویند نیم وزن آن قلقل
مران مایا خوانند وآن درختیست باریک دراز واز
جوب وی نیزه سازند واز ملک شام آورند وودر انجا
بسیار بود وورق وی زرد بود ودروی قبضی بود و
تجفیفی عصاره ورق آن جون بپاشند یا ورق آن
با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود وجون بربوست
درخت وی بسوزانند وبا آب برجرب مالد قلع کند
ونشارهٔ جوب وی کشنده بود وجون بپاشند **مر**
صمغیت که یونانی سمرنا خوانند ووی خالص بود ومغشوش
بود وغش آن بعضی ازنوعات کنند که آنرا انا رباری
خوانند وفارفایس گویند وآن نوع کشنده بود ونیکوترین

مرآن بود که بر خی مایل بود و خوشبوی و رزین و صافی
بود و بغایت تلخ باشد و طبیعت آن گرمست در سیوم
و خشکست در دوم و وی مفتح و محلل ریاح بود و دروی
قبض و الزاق بود و در داروهای بزرگ استعمال کنند
از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند تا بجدی
که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر ریشها زایل کند
و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند
و ورمهای حلقی را نافع بود و اگر با افسنتین یا ترمس
یا عصارهٔ سداب حقنه سازند حیض براند و بچه بیرون
آورد بزودی و اگر مقدار باقلایی که آن بوزن دو دانگ
قیراط بود بپاشامند سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلو
و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع بود و اگر در شیب زبان نهند
و آنچه حل میشود فرو می برند خشونت قصبهٔ شش را
نرم کرداند و آواز صافی کند و کرم بکشد و چون با شراب
سا میزند و در شب بغل مالند گند بغل زایل کند و چون با شراب
و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند و چون بر نشای
سپر باشند نیکو کرداند و چون با افیون و جند بیدستر
و مامیثا بیامیزند ریم که از گوش آید و ورم آنرا نافع بود و
با سلیخه و عسل بر ثالیل مالند سود دهد و چون با سرکه بر قوبا
مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر موی مالند
از تساقط منع کند و وی ریش چشم و تاریکی و سپیدی آنرا زایل

کند و این جزا که چون سحق کنند و آب مورد برشند ولی
بجوشد برگیرد بوی منتن که از فرج دمد زایل کند و اگر مر
بر زیت فلسطینی حل ازند و مرد طلا کند بر انگشت ابهام
پای راست قوت مجامعت تمام بدید مادام که بر ابهام
وی بود و چون با سرکه سحق کنند تا مانند مرهم شود و بر سر مالند
درد سر و صدغین که سبب آن نماند زایل شود و از وی کنند
درد کرده و مثانه را نافع بود و ریح معده و مغص و درد رحم
و مفاصل زایل کند و زهرها را نافع بود و کرمها بیرون آورد
و ورم سپرز را بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشامند
و گزندگی عقرب و استرخای معده و مسهل آب زرد بود و اگر
زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامد منع خون
رفتن بافراط بکند و اگر با سداب فرزجه سازند و زن بجوشد
برگیرد بچه بیندازد و اگر با آب ترپیزه حل کنند و بر خونی که در
شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر
کلف طلا کنند و بران ادمان کنند زایل کند و با آب نارنج
بر سعفه کنند و بدان مداومت نمایند زایل شود و چون با کره
و روغن گل و زعفران بر شجره طلا کنند خشک کرداند و چون
با کندر و زعفران بجوشد برگیرد ترحم را نافع بود که از رطوبت
بود و ابخرهٔ وی مصدع و مسدد و محموم بود و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام
تلخ یا قصب الذریره و قسط تلخ و فقاح اذخر مرداسنج آن بر

و در قوت مانند بادآورد بود و بهترین آن رومی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر
بود و چون بخود برگیرند کرم معقد بکشد **مرایقلن** معنی آن دو الف
ورقه و صاحب جامع گوید خیری است و گفته شد و طرفیان
آنرا احدماته گویند **مرانیه** موم المجوس است و موم الهدایه
خوانند و گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و در
وی تجفیفی بغایت بود و مجوسی گفته سنگ مثانه بریزاند
و بول براند و صاحب منهاج گفته نیکوترین آن گل وی بود و آنچه
تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال خون
را ببندد از جراحتها چون بکوبند و بر آن نهند و طبیخ آن
بیاشامند بول براند و فضول بگدازد و معرفه وی در
ها گفته شود ان شاء الله **مرو** انواعست نوع خوشبوی
وی مرماخوز گویند شیرازی مرو خوش و گفته شود ان شاء الله
و نوعی دیگر که بوی آن کمتر بود آنرا اشموسا خوانند و طبیعت
آن گرم و تر بود و تخم آنرا بشیرازی مرورشک خوانند
و نوعی دیگر دارما و دارماد یک نیز خوانند و آن مرو سفید بود
و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی تفریح
بود و گویند دستی که آن لسان الثور است و گفته شد
و یک نوع دیگر از دیشترادو وادرشران گویند و آن شیرازی
مرو تلخ خوانند و بلطی نکرمر باقان و مرماصوس گویند و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم مجفف و محلل بود و سده بگشاید و صداع سرد

و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن عمران گفته
دار مار و سفیدست و حب وی هم سفید بود و مؤلف گفته
انواع مرو دانیج کدام حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود
و حب هر دو سفید اند و این نوع مشهور بود بمرو سفید پس
بدین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر
هست که آنرا ایشهار گویند و آن گاوچشم است و گفته شد
مرقشیثا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود
و هر جنسی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب بود در لون
و آنرا حجر النور و حجر الروشنایی خوانند از بهر روشنایی
چشم و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و دیسقوریدوس
گفته قوت وی سوخته یا ناسوخته مسخن و محلل بود چشم را
جلا دهد و منضج اورام جاسیه بود و چون با راتینج خلط کند
و گوشت زیاده محو کند در ریشها و رازی گفته چون از گردن
کودک بیاویزند نترسد و اگر سحق کنند بسرکه و بر برص طلا کنند
زایل کند و گویند محلل باده بود که در شبیب چشم بود و قوت چشم
بدهد و بر غشی با سرکه طلا کردن نافع بود و در مرهمها کردن
محلل بود و قاطع دم و بدل آن مغنیسیا بود **مرداسنج** مرتک
گویند و بپارسی مرداسنگ و یونانی لیذرغورس خوانند و نیکوترین
آن اصفهانی بود براق که بسرخی زند و طبیعت وی بسردی
مایل بود و منقول وی بی محال سرد بود و قابض و مجفف و از
خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود

واکر دروزه بود بدنرا سیاه کرده اند و وی باده مرهمها
بود و بوی بدن خوش کند خاصه شیب بغل و کلف را ببرد
و اثر سیاهی و خون مرده و اثر آبله زایل کند و منع عرق بکند
و کوشت در ریشها برویاند و معمول وی چشم را جلا دهد
و خوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود بول ببندد و نفخ
در شکم و حالبین پیدا کند و قبض زبان بکند و باشد که
قولنج آورد ایلاوس و باشد که اطلاق بول و غایط کند و خناق
آورد و دواء وی قی کند بعد از آن شراب و زنجبیل مربی
و اسفیدباج و چون طلا کند در شب بدن رد فضلها سوی دل کند
پس اولی آن بود که با روغن کل بیامیزند و رازی کوید کسی که آن
خورده باشد معالجه وی قی کند با آبی که در وی شبث و انجیر پخته باشد
و بعد از آن سه درم مرباء سیر کرم باشد و لحوم الحقان(?) و سرکه
خیر سیاه از عنب یه هند **مسری** بپارسی آنکاه بخاری خوانند
و آنکاه رتیق خوانند و آنچه از جو سازند کرم و خشک بود در سیوم و کویند
کرم است در اول و خشک در دوم اخلاط غلیظ را بزداید و نشف
بلغم کند و بوی دهان خوش کند و ریشهای عفن را نافع بود و درد
ورک و عرق النسا و رطوبت معده را بغایت مفید بود و در حقنها
و قولنج مستعمل کند و کزندکی سک دیوانه را نافع بود و رازی کوید مری علل
نمک کند الا از وی الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع لزوجات
بکند و ملطف ادویه غلیظ بود و معطش و سخن معده بود و جکر و مجفف
آن بود و چون بناشتا اندکی بیاشامند کرمها بکشد و اکر در چشم

کسی کشند که وی را آبله بیاد کرده باشد هیچ در چشم وی بر نیاید و اکر
برآمده باشد بکدازاند و چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار کند
مراد نوعی از سکاعات است و باد اورد و دو دغل(?) نزدیک
بایشان **مرطبس** سنکیست که در وی خشونت صخری بود و
بلون لاجورد بود و چون سحق کنند بوی خمر کند و اکر بوزن سه جو
از وی بیاشامند درد دل را نافع بود **مردقوس** مرزنجوش
است و کفته شد **مسریح** جوز هندی است و آن چیست
هندی مانند و قوت و طبیعت آن کرم و خشک در سیوم حیض براند
و سده جکر و سپرز بکشاید **مرباحوز** نوعی از مرو است بپارسی
مرو خوش خوانند و نیکوترین آن بستانی بود سبز و طبیعت آن
کرم و خشک در سیوم و کویند در دوم و کویند خشکی وی در چهارم
بوم و کویند کرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و مسکن ریاح
و سده بلغمی بکشاید و چون سر بخار آن دارند صداع سرد را
نافع بود و وی منشف رطوبت معده بود و مقوی آن و مقدار مستعمل
از وی یکی بود و منع قی بکند و خوزی کوید چون در شراب خیسانند
و بیاشامند مستی سخت کند و بوییدن آن مصدع بود و مصلح آن
ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنکوش و مرباحوز و حسوزم(?) و نرجشک
و بادرنجبویه همه قایم مقام یکدیکراند در ابدال **مرعزی** جامه مرعز
کرم و تر بود حرارت وی از صوف کمتر بود ملایم طبع انسان بود
و بدن را نیکو دارد از برخی بسیار که در وی هست و سخن کرده و مقوی
پشت بود **مرمر** نوعی از رخام سپید است و نیکوتر آن بود که

از معدن جزع آورند و بیونانی اسطریطس خوانند و بعضی گویند سطریطس
جزع است تو تو سطس گفته اسطریس چون بسوزانند و با عسل اندرانی
دندان و لثه را بدان بمالند محکم کند و سوختگی آتش را سود دهد چون سحق
کرده بدان افشانند و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با راتینج
و زفت بیامیزند و در جهار صلیب بگدازانند و چون در موم روغن
کنند درد معده را ساکن کند **مرارات** بسا المترین زهرها زهر غان
زهره مرغ و دراج و کبک بود اما مرارة جوارح بغایت قوت
لذاع بود خاصه کبار از ایشان و اختیار آن بود که لون وی
زردی طبعی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود بد باشد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در جهارم و تیز و چون با نطرون و فیقولیا
بیامیزند جرب و ریش شده را نافع بود و زهرها مجموع تاریکی چشم را
نیکو بود خاصه مرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتداء نزول
آب را سود دهد و مجموع مرارات طبع را براند و انچه که نیکوترین
زهرها و جهارپایان زهره شیر بود بعد از آن کفتار پس گاو پس گرگ
پس خرس پس بز پس آهو پس میش و هر یک بجای خود کوشود اشاه
مرارة الظبا سودمندترین زهرها بجشم زهره آهو بود **مرارة الحمار الوحش**
زهره خرگور دار الثعلب و دوالی را سود دهد بمالیدن و براث و رها
طلا کردن **مرارة الدب** زهره خرس تشنج و کزاز که از جراحت عصب
بود و سودی نافع بود و شریف که زهره وی چون با عسل و فلفل
طلا کنند زایل کند و موی نیکو برویاند خاصه چون بخ شش نوبت
تکرار کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدوس گ

زهره خرس بزهره گاو نزدیک بود چون لعق کند صرع را نافع
بود و در خواص این زهر آورده است که چون در چشم کشند با عسل
و دارزیانه چشم را روشن کند **مرارة البقر** بقوة ترین زهرهای
جهارپایان زهره گاو بود پس کفتار و خرس پس بز و گوسفند
و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مرهمها کنند جهة منع جراحتها
و درد دهان سخت و با نطرون و فیقولیا چون بیر رابدان بشویند
جراز زایل کند و با عسل چون بدان تحنک کنند خناق را نافع بود
و منفتح افواه بواسیر بود و تریاق گزندگیها و مقدار ما خوذ از وی
تا دانگی بود و دوی وطنین و درد گوش که از سردی بود چون با
روغن گل در گوش چکانند نافع بود و با عسل ریشها بد که در
فرج و ذکر و پوست خصیه بود نافع بود و وی مضر بود بجگر
و زهره و مصلح وی کثیرا بود یا عسل **مرارة التیس** نیکوترین آن زهره
دکه جوان بود که بشیرازی آبزاد بری خوانند و هنوز گشن نکرده
باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و دوالی و داء الفیل را نافع
بود و دانهای تر که بر گوشت بود و زهره بزکوهی تریاق گزندگی
بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بجگر و زهره
و مصلح وی انیسون بود و عسل **مرارة الخنزیر** ریش گوش را نافع
بود و چون طلا کند بعسل و فلفل بر سر کل موی برویاند **مرارة الکلب
الماء** زهره سگ آبی گویند چون آدمی مقدار عدسی بخورد
بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و حنطا بادیج
و داروصینی و هر مایه خرگوش کند و بروغنهاء خوش بوی و بدین لطیف

مرارة الضبع زهرهٔ كفتار ونيكوترين آن بود كه از كفتار
بزرگ گيرند وآن گرم وخشک بود ومسهل بلغمي بود كه در سر باشد
ومستعمل از وي تا دانگي بود ومضر بود بزهره واسحق گفته مصلح وي عسل
وصبر بود مرارة الاسد زهرهٔ شير نيكوتر آن بود كه از شير جوان گيرند
وآن گرم وخشک بود تاريكي چشم را نافع بود وابتداء نزول آب را
خاصه زهرهٔ كبک كه آن نيكوترين زهرها بود در اين زحمت
مرارة الشبوط شبوط ماهي است كه در دجله بغداد باشد وآنرا
يوناني ملوتوس گويند زهرهٔ وي تاريكي چشم وابتداء نزول آب و
انتشار را سود دهد وگويند چون بگيرند از وي معتادا دانگي معده
را پاک كند وقوت دل بدهد وگويند خوردن آن مضر بود ومصلح وي
كثيرا وسركه بود مرارة الكركي زهره كلنگ گرم ولطيف بود چون
با آب مرزنگوش سعوط كند لقوه را نافع بود مرارة الكبش زهره كبش
كه بشيرازي غوچ خوانند در گوش كه از سردي بود با قدري عسل
بچكانند نافع بود مرارة القنفذ زهرهٔ خارپشت كه بپارسي
زهره جكاسه خوانند اثر ريشها كه در چشم بود زايل كند وجذام را
نافع بود چون بپاشند مرارة الارنب زهره خرگوش چون با آرد
جواري وكندر وسداب بياميزند ودرميان شراب بپاشند
بخواب نروند همیشه واگر خواهند كه از آن خلاص سركه بخورد
وبدل وي زهرهٔ تيس بود مرارات النمر الافعي والارنب
البحري گرم وكشنده وهلاک بود كسي كه آن خورده باشد
تلخي دهان وزردي چشم عارض شود وزود باشد كه بكشد واگر

باقي ماند بيشتر از چهار ساعت نشان خلاص است وهرچه
زهرهٔ افعي بود عجب بود اگر از آن خلاص يابند ومداواي وي شير
تازه ومعجون طين مختوم بود وترياق فاروق ورب به وسيب
وشير تخم تودرک وجواب واگر غشي متواتر افتد ما اللحم فراريج وبهند
وشراب با اندكي مشک ودواء المسک نيز مناسب بود مرارة الرخمه
زهره رخمه كه بپارسي مردارخوار خوانند وبشيرازي خرچر وبعضي
ويراموش گير گويند نافع بود وبا زيت جهت گراني گوش وباروغن
بنفشه چون در گوش مخالف بچكانند درد شقيقه را نيكو بود
وبه آب سرد چون در چشم كشند سفيدي زايل كند واين بطريق
كه چون زهرهٔ وي در ظرفي آبگينه خشک كند ودر چشم ملسوع كشند
در جانب گزنده سود دهد واگرچه افعي گزيده بود وديگري گفته تخمين آن
وبعضي گويند مجرب است جهت سم كژدم وبار ور نبود وصاحب منهاج گو
ظن من آنست كه لطوخ كند مريق عصفر است وگفته شد مرقد
جوز ماثل وافيون را بدين اسم خوانند مرار العجوز ومرار العجوز
نيز گويند وآن حنظل است وگفته شد مروديه بيصيدست و
آن نوعي از هندبا بري بود وبغايت تلخ بود ورازي گفته مروريه
نوعي از گياه تلخ است كه شير از وي روان بود مزر قوميني خوانند
وآن نبيذيست كه از گندم وجو وگاورس وغير آن سازند وزنگان
آنرا بوزه والكم وخوش جو نيز خوانند وست وكشنده بود مزمار
الراعي زيادة الراعي خوانند وگويند عصي الراعي است وگفته شد
مسوح درخت بادام تلخ است ودر لوز مر گفته شد مسک

پارسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند صینی و این
در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر آورده است که فضیلت
مشک تبتی و صینی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل و بهمنین
چرا کند و آهوی چین بر حشایش دیگر و دوم آنکه اهل تبت قطعا از
نافه بیرون نیاورند و اهل چین از نافه بیرون آورند و غش بجای
وی کنند مثل خون و غیر آن و نیز صینی را راه دور است و در دریا
گذشتن و بسبب نم و اختلاف هوا بوی و قوت آن ضعیف گردد
نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحهٔ وی تمامی
بود و از آهویی گیرند که جوان بود و نافه از غایت نضج بود چون گیرند و
فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در شکل و صورت
هیچ نیست الا آنکه این آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان خوک
و فیل مانند یک وجب زیادت و کمتر بود و گویند قوم انجا بشکار
روند اگر بگیرند بزنند نافه بر بندند و خون که در نافه بود خام بود و بوی
وی سهوکتی داشته باشد چند زمان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زایل
شود و از ماده مو استحیل مشک گردد و این دلیلست که میوه که بر درخت
نارسیده بود و نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند و چند روز رها
کنند رسیده گردد و بالجمله نیکوترین مشک آن بود که در مرعای خود
نضج یافته باشد و هر سره خود مستحکم شده و از جوانی بود که مستحکم
و تمام المواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود بدرجهٔ دوم و گویند
در سیوم و قلیمان گوید مشک گرمست در دوم و خشکست در سیوم
ابن ماسه گوید مسوق خوشبوی کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیاد

کند و مره سودا زایل کند و چون با ادویه بود که مصلح وی بود در آن
زحمت سحج اعضا و مقوی اعضای خارجی بود چون بر وی نهند
و اعضای باطنی بپاشانند و جماعتی از اطبای فارس و اهواز ذکر
کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را
یاری دهد و اگر قدری از وی با روغن خیری بگدازند و بر سر
قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر مجامعت بسیار کردن
و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخ حل کنند و بپاشانند
دهن را کلاه کنند و نیکو بود علتهای سرد را که در سر بود و
غشی و سقوط قوت را نیکو بود و طبری گوید ملطف و مقوی
اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار
نیم عدس از وی با همچندان زعفران صداع سرد را زایل
کند و قوت دماغ بدهد و حکیم بن حنین گوید درد و بهلا جشم کند
قوت چشم بدهد و سفیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت
بکند و اسحق بن عمران گوید مر طبع مزاج را و پیران را موافق بود خاصه
در زمان سرد و سردسیرها و مصدع جوانان و محروری بود
خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و بالجمله مجموع علتهای سرد که در سر
بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم
و در جمله جسد و شکم ببندد و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل
کند خفقان را نافع بود و شیخ الرئیس گوید وی اجل تریاق بیش بلاهل بود
و قوت سنبل و مفرح بود و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و از آن
خشکی بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان سعوط کنند

مفلوج را و اصحاب سکته سرد را نافع بود دماغ را پاک کند با دو
کرباوی سعوط کند و چون در روغنها کرم سحق بود حل کند و بر قفا
و پشت مالند خدر و فالج را سود دهد و اکر بدان مداومت نماید
افلاج زایل کند و ابن رضوان کفته بر بواسیر ظاهر طلا کردن
نافع بود و ابن رشد کفته ریاح غلیظ که در امعا متولد شود دیباشام
نافع بود و صاحب منهاج کو مقدار ماخوذ از وی قیراطی بود و شرب
وی مضر بود بدماغ کرم و مصلح وی کافور بود و کویند بدل آن جند بیدستر
در درد عصب و از همه فعلها الا در بوی خوش شها و باقی در همه
فعلها بدل مشک بود و کویند بدل وی مرزنکوش است **مسوال الراعی**
کویند دو فرا است و کویند بحقیق شیطرج است و کفته شد **مسمغار**
و سمقار و سمعزان اسمهار بربری است زراوند طویل را **مسک الجن**
بزبان اندلسی حده کوچک را بدین اسم خوانند و شاهترا نیز مسک الجن
خوانند و کفته شد **مسواک الزود** اشنه است و کفته شد
مسوال العباس کویند رعی الابل است و کفته شد و نوارس نیز
بدین اسم خوانند **مسطار** شراب بد است افسرده زود مست
کننده بود **مستعجل** بوزیدان است و کفته شد **مسحقونیا**
مسحوقینا و مسحوقونیا نیز کویند و آن زبد القواریر است بپارسی
کف آبکینه کویند و ماء الزجاج کویند و آن آبی بود که بر روی ابکینه
مانند کف پیدا کردد و بعضی کویند آب خمیر ما بنز است هنکام
ساختن و بعضی کویند دیمه ابکینه است آنچه محقق است کف
آبکینه است و بغایت حار و حاد بود سفیدی چشم زایل کند و مجفف

وشمشیرم

رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود چون در حمام بر اعضا
طلا کند و بدل آن ابکینه سفید است و قلیه کافران
مسقاطون عود هندی است و کفته شد **مسن**
سنکیست الوان که کارد بدان تیز کنند حکاکان چون بر
بستان لطوخ کنند و خصیه کودکان را طلا کنند که بزرک کردد
و اکر بداء الثعلب لطوخ کنند موی بر رویاند و اکر بر کرپا شامند
ورم سپرز بکدازاند و صرع را نافع بود **امامن رسی سبز**
چون بکشند و بریان کنند با آتش و سحق کنند با سرکه و نطرون
حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و اکله را نافع بود و چون سحق
کنند شها و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و از بهر آنست
که شیافات که جمله چشم سازند و اکر وی را بسوزند و سحق کنند
و بر سوختکی آتش پاشند نافع بود **مشمش** بپارسی زردالو
کویند و قیصی خوانند و بیونانی ارمیناقن و نیکوترین آن ارمنی
بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و دیسقوریدوس
کفته خوشطعم تر از شفتالو بود و بمعده نیکوتر از وی و خوزی
کفته مولد صفرا و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده وی چون
بخیسانند و نقیع آن بیاشامند تسکین تشنکی بود و حبز در معده لثنا
و تبهای حاده را نافع بود و اکر در معده طعامی بود فاسد کند و بکذرد
و اولی آن بود که اکر در معده بقیتی طعام بود نخورند و از پی آن
سکنجبین بخورند و کوئیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب مبه
مسک بخورند و اکر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غثی آورد و

مداوای وی تقی کند بس بربوب فواکه ترش مانند غوره و اترج
ولیمو و روغن استخوان وی بواسیر را نافع بود **مشک هندی**
سعد هندی است و گفته شد **مشط الراعی** دیسامو س است و گفته
شد **مشکطرامشیع** مشکطرامشیر نیز گویند و آن فودنج بری
بود بشیرازی رنگ خوانند و از خواص وی آنست که چون کوفته
بوی جراکند بعوض ستبرخون از پستان وی بیاید و طبیعت آن
گرم و خشک بود تا سیوم و گویند خشکی وی تا چهارم بود رطوبات
لزج از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی بغایت نافع بود
غشی و کرب را و وی حیض و بول و دم نفاس را براند و بسنگ
کرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت
افراط ادرار بعوض بول خون براند و مصلح آن رب مورد بود
یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس گفت چون دانگی از
وی سحق کند و با روغن بلسان زن بخورد برگیرد درد زایل کند
دانچی که قولنج را زایل کند چون دانگی سقمونیا و دانگی از وی و یکبو
کثیرا با ده درم خیره بنفشه آب گرم بیاشامند و ارپاسیوس گفت
کسی که شهوتش منقطع شده باشد در سه روز یک روز یک درم
از وی سحق کرده با سه درم تخم خربزه و یک درم سکر میش و بیت
درم عسل بخورد شهوتش زیادت کرد و چون بیاشامند و
بخورکند بچه بیندازد و وی مضر بود بسپل و گویند اصلاح وی بکر
خمری کند و بدل وی گویند فودنانا است و جالینوس گفت بدل
آن دو دانگ بادعدس مراست دو وزن آن و شاه بوده بدل

آن اکلیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است
مصطکی پارسی کندر رومی خوانند و بسریانی کیاد بروبی
مسطیخی و یونانی مخموس گویند و آن علک رومی و کیه نیز گویند
و آن صمغیست سپید بود و سیاه بود آنچه رومی بود سپید باشد
و آنچه سیاه بود معروف بنبطی بود بتجفیف دو وی بیشتر از
مصطکی سپید بود و قوت قبض در وی کمتر بود و وی لطیف تر
از کندر بود و گویند حدت وی کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و قبض در اجزای
وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان و اغصان
و اطراف و ثمر و لحاء آن و عصاره و ورق آن و قشر بیخ آن
قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود جهت قرحه امعا و اطلاق
بطن و نفث دم و زنان که خون از رحم ایشان گشوده بود
و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس گفت قوت مجموع درخت
وی قابض بود و اگر طبیخ ورق وی بر دو بهار کهن و بر استخوان
شکسته و بر اعضاء مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات
مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان
متحرک محکم گرداند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی
و سکته و اگر از شاخهای وی مسواک سازند دندانها را جلا دهد
و جالینوس گفته مرکب بود از قوی متضاده یعنی از قوت قبض
و تسخین و تلیین و بدین سبب است که اورام معده و مقعد
و امعاء و جگر را نافع بود و خاییدن وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی

راسود دهد و نفث دم و مقوی جگر و معده بود و محلل رطوبات
معده و مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق سعوط
کنند صداع سرد را نافع بود و چون با زیت بگدازند شقاق
لبها را نافع بود و چون در ضمادات کنند ردا معا را سود دهد
و چون آب سرد با شامند رطوبت معده زایل کند و اشتها
پاورد و بلغم بگدازد و ورم جگر و نزف دم را نافع بود و گویند مضر
بود بمثانه و مصلح وی آن بود که بر که خوب باشد و خشک کنند و با کیرا
مستعمل کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مستعمل کردن شش را
بد بود و مصلح آن صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن و نیم صمغ
البطم است و گویند بوزن آن لبان **مصغ** ثمر عوسج است
قابض بود و شکم ببندد و اگر زیاده خورند قولنج آورد **مصل**
طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسه گوید در سیوم
سوداوی مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و سعل و کیموس بد دهد
و اگر با گوشت فربه بریزند ضرر آن کم بود **مصباح الروم** کهرباست
و گفته شد **مطبوخ** عنبه العنب خوانند و میبختج گویند و گفته شود
ان شاء الله **مطحنا** لعوق مطحنا خوانند و آن لعوق لوزست و در
مرکبات گفته شود ان شاء الله **مطنجس** نیکوترین آن بود که رسیده
و تر بود و آن خشک تر از نجم بود و آنچه با سرکه و کرویا بود گرم و خشک
بود و آنچه تری بود بی سرکه بغایت گرم و خشک بود و وی ملطف بلغم
بود و منشف رطوبات معده و آنچه با با زیر بود و شخار مصنع بود
و تشنگی آورد و اگر بسرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی

بیاورد

بیاورد و آنچه بی سرکه تا بجوشانند بعد از آن مطحن کنند
و مری و دارصینی بریان کنند تشنگی آورد **مسط** جلنار است
و گفته شد **معشوق** از احجار آنرا جست گویند و گفته شد و از
نبات ماسود انه و آن نیز گفته شد **معقاد** صمغ اجاص است و آن
نیز گفته شد **مغد** خصی الثعلب است و گفته شد **میعن**
مازریون است و گفته شد **معا** نیکوترین روده آن
بود که از حولی گوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود
عسیر مصلح کی بود که غدای وی دخانی بود و وی دوالی در
ساقین احداث کند از جهت آنکه خون که از وی متولد شود بد بود
و میل بسردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و سکباج بزند و لبازیر
معده و چون معا بود در احوال ما و وی صالحتر از معا
بود و سرد و خشک بود **مغاث** بهترین آن بغدادی
بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته بود و طبیعت آن گرم و
تر بود در دوم و گویند خشک بود و مقوی اعضا بود و سمن و ضماد
کردن شکستگی و کوفت و الم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را
نافع بود و ملین صلابت حلق و شش بود و باه را برانگیزد خاصه تخم
وی و مقدار ماخوذ از وی یکی بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل بود و در ضمادات بدل وی قلت کنند **مغره** نوعی
از طین است سرخ رنگ و یونانی میلطوس گویند و بطسیون
نیز گویند بشیرازی گل سرخ و نجاران مستعمل کنند و نیکوترین آن
بود که سرخی روشن بود نه تاریک و گویند نیکوترین آن مصری بود

وطبیعت آن شیخ الرئیس گفته سرد بود در اول وخشک بود
در دوم ودولس گفته در قبض وتجفیف نیکوتر از طین مختوم بود
جبر احتما با صلاح آرد وگرم بکشد وچون در سرکه حل ودر حمره
وبر حمره ومجموع ودر جهار گرم طلا کند نافع بود خواه ریش شده وخواه
ریش نشده واگر بر سوختگی آتش کند ردع ماده بکند وورم بگدازد
وریش خشک کند وچون سحق کند وبا تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند
خون را ببندد واگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا ومثانه را سود
دهد وطبیعت ببندد ودرد جگر را نافع بود واگر با آب لسان الحمل
حقنه کند قطع افراط خون حیض بکند وهمچنین اگر حقنه کند قرحه امعا وجون
که از امعا سفلی وحادث بود قطع کند **مغموسه** فلیه بادنجان است
مغنیسا صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا بود ونیکوتر وگویند
کلیت سیاه رنگ که از کوه کاشان بیع آورند ومؤلف گفته آنچه
محقق است سنگی است الوان بغایت سست واکثر سیاه
رنگی بود که برخی زند ونقطهای سفید بران باشد وابگینه گران
استعمال کنند جهت آنکه آبگینه را سفید کند وآبگینه گران آنرا سنگ
مغنی خوانند ورنگ برکان گویند ودر ولایت شیراز در قریه
فاروق دیهیست که آنرا برکان خوانند واز آن دیه خیزد وآنرا
سنگ برکان از برای این گویند وی قابض ومبرد ومجفف بود
مقوی معده بود وسنگ بریزاند ودر داروهای چشم مستعمل کنند ومقدار
ماخوذ از وی تا نیم درم بود ومضر بود بدل ومصلح وی عسل است وبدل
مرقشیثا است **مغناطیس** حجر المغناطیس خوانند وگفته شد **مغاث** [illegible]

کلزا است وگفته شد **مغد** لفاح بری است وگویند بادنجان
وگویند نوعی از گیاه کوچک است لیکن قول اول ودوم صحیح است
وصاحب منهاج گفته بادنجان است وگفته شد **مغدود**
نوعی از گیاه کوچک است بد بود خوردن وی **مفرح** چون مفرح
مطلق گویند لسان الثور بود وگفته شد **مفرح قلب المحزون**
ترنجان است وبادرنجبویه نیز گویند وگفته شد **مقل**
صمغیست که آنرا کورا خوانند ومعروف بود بمقل ازرق ومقل
مکی ومقل الیهود وعربی بود وصقلی بود غیر مقل مکی که آن شجر
دوم است وگفته شود ونیکوترین وی آنست که صافی بود وبلون
ابریشم بود وازرقی که برخی مایل بود وزود حل شود وهیچ چرک
وچوبی در وی نبود وچون بخور کند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب
ورایحه غار کند وطبیعت آن گرم بود در سیوم وگویند در آخر
درجه اول وگویند سرد بود وگویند تر بود ورازی گفته گرم وتر بود
در دوم طاعون را نافع بود ودیسقوریدس گفته چون بلعاب
دهان روزه دار حل کند تا چون مرهم گردد وبر ورم حجره نهند
نافع بود وچون بخور برگیرند وبخور کند انضمام رحم بگشاید وبچه
بیرون آورد ودم ورطوبت که باشد پاک کند وچون بیاشامند
سنگ گرده ومثانه بریزاند وبول وحیض براند واگر در مسهلات
کنند منع سحج بکند واگر بیاشامند گزندگی جانوران وسرفه کهن را
نافع بود وقوت مجامعت بدهد وفربهی آورد ومنفتح سده گرده
ومثانه بود ومسهل بلغم وسودا بود وشربتی از وی یک مثقال بود ووی

خنازیر را نافع بود و با سرکه بر سعفه طلا کردن و فتح عضله و صلابت
اعصاب و تعقد و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و چون با شانند
و بخور کنند و بخور بر گیرند بواسیر را نافع بود و چون آن ببندد و محلل
اورام سفل و انثیین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را
سود دهد و اسحق گفته مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند
مضر است بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم
و نیم وزن آن کندر دریایی بود مقل مکی ثمر مقل دوم است
و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل بهش خوانند چون تر بود و چون
خشک کرده و فل خوانند و چون دانه درون وی استخوانی بود
و آنچه بخته بود خارج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس نا
رسیده خورند عفوصتی تمام دارد و آبی اندک و بغایت خشن بود
و قابض و بارد بود و شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست وی بخته
تقطیر البول را نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند و ابن مولف گفته
استخوان اندرون وی نجاران بر پیرسته کنند و آنرا مقل خوانند
مقلونیا ملونیا گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی مقلیاثا بربانی
حرف گویند و گفته شد مقر بنات صبر است و علی خوانند
و گفته شد مقدونس و معدونس نیز گویند و آن کرفس ماقدو
و منسوب بماقدونیا روم بود و آن فطراسالیون است و گفته شد
مکنسة الاندر سیکران الحوت است و گفته شد و قلومس و بوصیر
نیز گویند و آن ابهیرنج است و گفته شد مکنسة قریشیه مخلصه است
و گفته شد ملح بپارسی نمک گویند و آن انواع است عجین و ملح

اندرانی و سیاه و نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی سرخ
رنگ و ملح مر آنچه تلخ بود نزدیک بوره بود و نیکوترین آن
دریایی بود سفید تنک باریک آنرا نمک طبرزد خوانند طبیعت
آن گرم و خشک بود در درجه دوم و در سیوم و دوس گوید قوت وی
قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها
بخورد و در داروهای جرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه و گر
و جذام و قوبا را نیکو بود و نمک بادها را بشکند و منع عفونت
بکند و غلیظی اخلاط را نافع بود و چون با زیت و سرکه غضل
تحنک کند خنازیر را نافع بود و با عسل و دم لهاة و نغانغ را نیکو
بود و اگر با جو سوخته و عسل ضماد کنند آکله و قلاع و اسپرخار
لثه را مفید بود و با بزرکتان گزندگی عقرب را ضماد کردن
و با بودنه کوهی و زوفا گزندگی افعی را سود دهد و با زفت و قطران
با عسل گزندگی مار شاخدار و با سرکه و عسل دفع سم هزار پای گزیدن
زنبور بکند و با میویز و عسل بر دامل ضماد کنند نضج دهد و با فوتنج
و خمر و عسل منضج اورام بلغمی بود که در انثیین عارض شود و گزیدن
نهنگ را نافع بود و چون سحق کنند و در خرقه کتان کنند و در
سرکه تیز فرو برند و بر عضو گزیده بمالند نافع بود و چون با
سکنجبین بپاشامند دفع مضرت افیون بکند و ابو جریج گفته چون
با غذایی که سرد بود مانند بزرهای و کوامیخ خلط کنند از طبیعت خود
بگرداند تا بحدی که گرم و خشک گردد و بر اسهال و قی یاری دهد
و بلغم لزج از معده و سینه نافع بود و معا را بشوید و هضم طعام را یاری دهد

وفط کشنده م

ابو زانی

موافق م

و مرطوبی مزاج بود و بخار را مضر بود و چون با سرکه مضمضه کند قطع
خون که از بن دندان آید و خونی که بسبب دندان بر کندن بود
ببندد و اگر گرم کند و در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع بود
و چون بدان غرغره کند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک کند و چون صوف
پاره بدان تر کنند و بر جراحتهای که تازه بود و خون روان بود
نهند خون ببندد و نمک اندرانی چشم را اثر کند تا خفه و سپیدی
چشم را ضعیف گرداند و سبل را سود دهد و در معده سرد را نافع
بود و مسهل بلغم عفن و سودا بود و شربتی نیم درم بود و نمک سوخته
دندان را جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را
بشویند یکبار و دو بار کنند تا خشک گردد پس در دیگی کنند و سر دیگ
بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته گرد بر گرد دیگ کنند و رها
کنند تا از حرکت باز ایستد آن زمان سوخته بود و نمک مسهل سودا
بود بقوت و رازی گفته بسیار خوردن نمک محرق دم بود و
مضعف بصر و مقلل منی بود و حکه و جرب آورد و صاحب منهاج
گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی آن بود که بشویند و سیر
اضافه وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است
و گویند هم وزن آن بوره ملح الدباغین سودج است و گفته
شد ملح الصاغه تنکار است و گفته شد ملح برنیه نوشادر است
و گفته شود انشاء الله ملح سبخی ملح عجین است و گفته شد
ملح الغرب بوره درخت غرب خوانند و وی اقوی ترین بورها
بود و گفته شد ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و وی

گرمتر و لطیف‌تر از انواع ملح بود ملح نفطی نیکوترین آن
بود که منتن الرایحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود دفع رایاری
دهد و مسهل سودا بود و شربتی تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و مصلح
وی هلیله زرد بود ملاخ تاقلاات و گفته شد ملوخیا
ملوکیه گویند و آن نوعی از خبازی است و آن بستانی بود و شیرازی
خطمی کوچک گویند و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی
سرخی کوچک بود و نیکوترین آن ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود
و قضبان وی سرخی مایل بود و طبیعت آن سرد بود در
اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سیوم التهاب
را نافع بود و چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان حیض را
نافع بود و اخلاف دم و صداع و درد چشم گرم را سود دهد و چون
با آرد جو ضماد کنند و اسحق گوید که سده جگر و زهره بگشاید و چون از
آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود
یا گلاب ملطاه مشط الراعی است و گفته شد ملونیا
مقلونیا خوانند و آن خربزه دراز بود و شیرازی آنرا خیار دراز
گویند و آن مانند خیار زه بود و طبیعت آن سرد و تر بود
و زود منهضم شود ممسک الارواح موقف الارواح خوانند
و آن اسطوخودوس است و گفته شد مسنج سنج است و
بپارسی سنگ گویند و در ما گفته شد من من طلی که بر درختی
افتد یا سنگی آنرا من خوانند مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت
و بیدانگبین و امثال آن و طبیعت آن با مرجوبه که گرم بود در اول

ومعتدل بود در یبوسه و رطوبت سینه و شش را نیکو بود
و رطوبت آن ببرد و خشونت آن نرم کند و سرفه که از
رطوبت بود زایل کند و حبیش بن الحسن گوید گرم بود در آخر درجهٔ
دوم و خشکی وی نزدیک بگرمی وی بود و نیکوترین آن
بود که لون وی صافی بود و بیخ چوب درخت با وی آمیخته نبود
استرخای معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ماء اصفرا
سود دهد چون بپاشند و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند
معتاد را نکی دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ از وی بیرون
آورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند در شربت و سعوط
و وی خلط کنند با ادویها بزرگ از بسیاری منفعت آن در بیم
منسم در حب المنسم گفته شد مسیح رود کافور است
و در مرکبات گفته شود انشاءالله منجوشنه سنبل رومی است
و گفته شد منذعوره پروح است و گفته شود انشاءالله
رومی مندرا عورس گویند منثور خیری را بدین اسم خوانند
و گفته شد و نوعی از خشخاش است که آنرا منثور خوانند
مندلی عود است و گفته شد منج مرنج است
و گفته شد منج زراوشان تخم خیری است و گفته شد موز درختیست
مانند نخل و تمر وی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد
و بطعم شیرین بود و مانند خشخاش با پوست بود و طبیعت وی
ابن ماسویه گفته گرم بود در وسط درجهٔ اول و تر بود در آخر آن
غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و شش و مثانه و سپرز خشک

را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول براند
و شکم و بسیار خوردن وی تولد سده بود و صفرا و بلغم زیاد
کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود و مصلح وی نبات
بود که با وی بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد از
وی سکنجبین بخورند و بعد از غذا نشاید که خورند تا آن
زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است مورد اسفرم
مورد بری است و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم صرع را نیکو بود و مقوی جگر و معده
بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخور در
گیرد کرم بکشد مو بیونانی میون خوانند و بعضی اثاما — میطیقون
گویند و ساق نبات و ورق وی مانند شبث بود
لیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را
مو خوانند و لون وی لون غاریقون بود لیکن بسبزی
مایل بود و اندک تلخی داشته باشد و خوشبوی بود و این
بیخ مستعمل است و طبیعت آن صاحب منهاج گفته گرم و خشک است
در سیوم و در وی رطوبتی نافع غیر نضج بود و جالینوس
گفته گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم نیکوترین آن سفیدی
روشن پاک بود و بول و حیض براند و ملطف بود و گرمتر از
سنبل بود و قابضتر و درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را
خوردن و طلا کردن و عسر البول را نیکو بود و آماس میدان و
طلا کردن در مثانه و گرده چون بجوشانند یا بخورند یا بسایند و بپاشند

واکر بکوبند و با عسل لعق کنند بادی که در معده بود و درد رحم
و درد مفاصل و سینه را سود دهد و چون بجوشانند و زنان
در آب آن نشینند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار و کودکان
بول براند و اکر زیاد مستعمل کنند صداع آورد و اسحق کوید مضر
بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن
جوزبوا و نیم وزن آن سنبل و کویند بدل آن نیم وزن
آن فلفل سیاه بود و کویند نیم وزن آن جوزبوا **مومیای**
نیکوترین معدنی بود که از ولایت دارابجرد خیزد و دیسقوریدوس
کفته مومیای بقوت زفت و قفر بود چون باهم بیامیزند
بطبیعت آن بود الا مومیای منفعتی تمام دارد و طبیعت وی
کرم بود در سیوم و لطیف و محلل و شیخ الرئیس کفته کرم بود در
آخر درجه دوم و خشک بود در اول مقوی روح بود بخاصیت
و دردهای بلغمی و خلع و کسر و سقطه و ضربه و لقوه و فالج نافع بود
خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و دوار
را سود دهد و چون حبه با آب مرزنکوش سعوط کنند و کرانی زبان
قیراطی بطبیخ سعتر فارسی بیاشامند و منع نفث دم از شش
بکند و خناق و درد حلق قیراطی بسکنجبین یا رب توت و
قیراطی از وی با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه از وی
فواق زایل کند چون بطبیخ کرفس و قیراطی از وی بشیر تازه درد
مثانه را نافع بود و حبه یا قیراطی کزندکی عقرب با شراب یا مثلث
و بجذان با روغن کاو بر موضع کزندکی مالند و جهت کسر چون بیاشامند

زود نفوذ کند تا موضع کزیده و بعد از آنک در آبی که انیسون
جوشیده باشد حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و
بجهت ابتداء جذام و برص و داء الفیل هفت روز سابی
بطبیخ افتیمون هر روز بعد از آنک بیاشامند و درد معده
که از سردی بود و سوء الهضم هر روز دو حبه بشراب صافی
بیاشامند و کزندکی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد
هر روز دو حبه با آبی که انیسون و ورق در وی بود نکوی
در وی پخته باشند بیاشامد و رعشه که بسبب برودت
بود هر روز دو حبه با آبی که سعتر فارسی و راسن جبلی در وی
پخته باشد و جهت اختناق رحم و مجموع علتها که زنان را باشد
دید شود از سردی دو حبه بر آب ساذج هندی بیاشامند
و دو حبه بجهت تب ربع در آبی که بیست درم باذاورد در آن
پخته باشد بیاشامند و این خاصیتها و زیادت ترازین
دارد اینجا کوتاه کردیم اما انکه از ولایت دارابجرد آرند
و معروف بشبانکاره بود غیر فرنکی که آن محمول از آدمی است
و غیر انواع دیکر که آن از کوهها یا از آب خیزد و آن قفر
الیهود بود و منافع آن نزدیک بمومیای بود و کفته شد
مولوبدانا نیکوترین آن بود که بلون مرداسنک بود
و جالینوس کفته بقوت مرداسنک بود و در مرهمها کوشت
زیاده برویاند و شیرازی آنرا کرباله کویند و چون بر آب
بسایند و بر شیب بغل الذکر کنند بغل برد **موم** شمع است

وگفته شد **موشج دبیدج** بوشج دبیذی است وگفته شد **مولی**
خرنیل است وگفته شد **موراموں** کزمیراست وگفته شد
موفیون نوعی از سموم است نزدیک بیش و مداوای کسی
که آن خورده باشد مداوای بیش کند **مها** صاحب
منهاج گفته سنگیست بجنس بلور وگویند بلورست صاحب جامع گفته
نوعی از آبگینه است که در معدن باغنیا جمع میشود و وی میکرده
و در بجاء اخضر باشد و در صعید مصر و آن سنگیست سفید یک
رنگ و نوعی دیگرست که لون و حسن وی کمتر باشد و صلبتر
که چون نگاه کنندگان برند که ملح اندرانی است و نوع اول
که گفته شد آن بلورست بتحقیق و ابوطالب بن سلیمن گفته وی
بخاصیت چون زن در زمان زایدن از خود بیاویزد زادن آن
بر وی سهل کند و هرمس گفته که اگر زبان او کسی که سخن تباه گوید
چون سحق کند بسرکه ونمک و مر و زعفران و نوشادر و با عسل
زبان او بدان تحریک میدهد چند نوبت آن زحمت زایل شود
و کسوفراطیس گفته مهی نافع بود ارتعاش و سل که عارض شود
کودکان او زنی را که شیر بسیار از پستان آید چون بر پستان
مسح کند شیر آسان پاید و یحیی گفته چون باب سحق کند سفیدی
چشم زایل کند **مهد** نوعی از عوطینناست که معروف
براحة الاسد و اهل مشرق قیلغی خوانند **میس** درختیست
بزرگ و بیونانی لوطوس خوانند و تخم وی بزرگتر از فلفل بود و سیاه
رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود معده را نیکو بود و شکم ببندد و وی

لطیف و مجفف بود و نشارهٔ چوب وی نزف دم زنان را
نافع بود و قرحهٔ امعاء و ذرب و دیقوریدوس گفته طبیخ نشارهٔ
چوب وی چون پاشند منذیا حقنه کنند جهت قرحهٔ امعاء
زنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان روانه بود و مویرا سرخ
گرداند و شکم ببندد **میعه** بیونانی میعه سایله را اصطرکی
خوانند و عسل لبنی گویند و تمل و برامیه یابسه خوانند و نکوترین
آن خوشبوی بود و بشیرازی آنرا بخور خوانند و در وی قبضی
و تجفیفی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر بود
مسخن و ملین و منضج بود و گویند دماغ را پاک کند و جذام را
نافع بود و طبیعت ببندد و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت
بود سود دهد و چون پاشند یا بخور برگیرد حیض فرود
آورد و از خواص وی آنست که بخور کردن وی قطع رایحهٔ عفن
میکند و وبا را سود دهد لیکن صداع آورد و اسحق گفته مضرت
بشش و مصلح وی مصطکی بود و صفت میعه سایله در لبنی گفته شد
میشیهار گاو چشم است و گفته شد و صاحب جامع گفته میشیار و
میشیهار طبلانیون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته
شد **میلیسم** منسم است و در حب الملسم گفته شد **میخنج**
پارسی تخجوش خوانند **میویزج** زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع
گفته حب راس است و آن خلاف حب راس غیر آنست و مویج
پارسی مویز بزرگ خوانند و نکوترین آن مصری بود و سیاه رسیده
و معروف بود و میویزج جبلی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم

محرق واکال وحریف بود وبخاصیة شبش را بکشد خاصه چون
با زرنیخ بود وتنها بر جرب ریش شده کرده نافع بود وچون بحده
حب از وی بپاشامند قی کهوس لزج آورد ووی مضر بود بسپرز
ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن کویند عاقرقرحا بود ودر خوردن وی خطر بود

باب النون نارجیل

نارجیل کویند ونارخ نیز وآن جوز هندی است پارسی نارکیل کویند
وشیرازی کردوی هندی ونیکوترین آن تازه بود که بغایت سفید
بود وآبی که دران بود شیرین باشد وطبیعت آن کرم بود در اول
درجه دوم وتر بود در اول باه را زیادت کند وغذا بسیار دهد
ومنی بیفزاید وسخن کرده بود وتقطیر البول را نافع بود ودهن وی بوا
راسود دهد وکهن وی کرم را بکشد وحب القرع را بیرون آورد وطبع
ببندد ووی بر معده ثقیل بود وپوست مغز وی هضم نشود واز بهر
اینست که پوست وی البته باید خراشید وباشکر بخورند وکر شده وی
غثیان وغشی وکرب آورد ومداوای وی قی کند بعد از ان رب
خوا که ترش **نانخواه** نانخه ونانوخیه ونانخواه کویند بشیرازی نیا
ونانخواه اسمی پارسی است معنی آن طالب الخبز بود معنی طلب کننده
نان ونیکوترین آن زرین تازه خوشبوی بود که مایل بسرخی بود
وطبیعت آن کرم وخشک بود در سیوم وکویند کرمی وی در دوم بود
سده بکشاید ودر ادویه بهق وبرص استعمال کنند وبیقوریدوس کفته
چون با شراب بیاشامند مغص وعسر البول وکزندکی جانوران را نافع بود
وحیض براند وابو جریح کفته طبیخ وی نفخ را بکشاید ووی تنها بکهن را نافع

بود وچون طبیخ وی بر کزندکی عقرب ریزند در حال درد ساکن
کند وفارسی که قطع فتح کرده سینه ومعده بود بکند وسکن ریاح بود طعام
را هضم کند ودرد دل وغثیان را بغایت نافع بود وکسی که طعم طعام نداند
ودولس کفته سخن معده وجکر بود آشامیدن وی وابن ماسویه کفته
کرده ومثانه را پاک کند وطبری کفته سنک را بکدازاند وکرم وحب القرع
را بیرون آورد وصاحب منهاج که با سداب بول براند وآب وی
چون بچشم چکانند خون بسته بکدازاند ومقدار ماخوذ از وی مثقال
بود واسحق کفته مثل لبن بود ومصلح وی ترس بود وکویند چون سحق
کنند وباعسل بسرشند وطلا کنند بر سر دردی که باشد بر سر موضع که بود
ودم آنرا تحلیل دهد وچون زن بدان حقنه کند رحم را پاک کند
وچون بر روی طلا کنند بثور لبنی را نافع بود وزایل کند وچون کوبند
با کردکان وبخورند ترجع را سود مند بود **نارنج** صاحب
منهاج کفته کوشت وی کرم بود در دوم وحامض وی سرد
وخشک بود در اول محلل ریاح سرد بود از دماغ وی
لطیفتر از اترج بود وما نند وی بود در فعل وشربت
درخت وی مشهور است وثمر وی مرکب از قوی مختلف
بود پوست زرد وی کرم ولطیف بود وحامض وی سرد
وخشک بود در سیوم وتخم وی وبیخ وی کرم وخشک بود
پوست وی سحق کنند وبا آب کرم بیاشامند محلل مغص بود
در زمان واکر ادمان شرب آن کند با زیت کرم کرم دراز
از روده بیرون آورد وپوست نارنج چون تر بود در روغن

خشک کرده

خوب باشد و سرشته در آفتاب نهند در منفعت مانند
روغن ناردین بود و چون از وی در شغال باشند
گزندگی عقرب و مجموع گزندگان که زهر ایشان سرد بود
نافع بود و داروی چون بپاشند سمهای گزندگیها
بود سود دهد و حماض وی بپاشتا خوردن جگر را ضعیف
کند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع
بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سنگ در وی
خوب باشد بگدازد و اگر عود قماری با دیگر وی جمع کنند و خشک
کرده سحق کنند و با شراب بپاشند سودمندترین دواهای
بود جهت دفع زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود
ناردشک ناغیت خوانند و آن انواع رمان هندی است
و تاویل آن بپارسی مسک الرمان بود صاحب منهاج گفته قفاجی
و قشوری و انواعی است مانند بسباسه اما مولف گوید قفاجی است
مانند تخمی سرخ رنگ و اندکی برگ سبز در میان آن بود
و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد بالجمله در منفعت مانند
سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود
در اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود در سیوم لطیف
بود و معده و جگر سرد را نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل آن
و شیخ الرئیس گفته بدل آن دانگ و نیم آن زنجبیل و نیم وزن آن پوست بسته
و دانگی آن سنبل بود و ابن عمران گفته بدل آن بوزن آن انگور
کرمانی بود و دو دانگ آن قسط بحری **نادفارسین** نوعی از مرات است که

ناردین مغشوش کرده اند ببعضی از تبوعات و آن کشنده بود
سنبل رومی است و مولف گفته آن نجی است بطون مشابه
مامیران و عروق الصفر و بشکل ما میران ریشه بسیار داشته
باشد لیکن ریشه وی باریکتر از ریشه اسارون بود
و نیکوترین آن فربه تازه خوشبوی بود و آنچه بسفیدی مایل
بود بد باشد و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک
بود در سیوم چون در کحلها کنند موی مژه برویاند و بول و حیض
براند و ورم رحم را نافع بود در طبیخ وی نشستن و یک درم از وی
فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گفته مضر است بشش و مصلح آن عسل با
کثیرا بود و بدل آن سنبل هندی بود **نافوخ** دلبوث است و
گفته شد **نارکیسوا** رمان السعال خوانند و آن خشخاش است
و گفته شد و نارکیو خشخاش سیاه است **ناب الکلب**
دندان نیش سگ دیوانه و غیر دیوانه در عظام گفته شد
ناغیت ناردشک است و گفته شد **ناطف** بپارسی قبیط
گویند آنچه از شکر بود معتدل بود موافق جوانان و کهلان و
پیران و مزاجهای سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه
بخشخاش بود اصحاب نزله و حرقة بول را نافع بود و آنچه
از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن صداع
آورد و مولد صفرا بود خاصه جوانان را و آنچه بفستق بود نافع
بود کسی را که در سینه وی خشونت و سده و خلطی بلغمی باشد و آنچه
بلغمی بود کثیر الغذا بود و نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود

ومرخی معده وانچه بکرد کان بود در غایت گرمی بود معده بلغمی را نافع
بود وکرده لیکن صداع آورد وتعدیل آن بخشخاش وکاهو کند وانچه
ببادام بود اندک گرمی داشته باشد سرفه را که از رطوبت بود نافع بود
تین رطب بپارسی کنار تر خوانند وعرب تین دوما گویند طبیعت آن
سرد بود در اول وتر بود وگویند خشک بود در اول وآنچه
شیرین بود سردی وی کمتر بود وانچه مایل بحموضت بود سخت سرد
بود ووی طبیعت بماند وگویند حکم وی وسیب وامرود مساوی بود
وانچه معتدل بود از وی شکم ببندد وغیر معتدل دافع قوت بود
از بهر انکه هضم نشود وهیچ هیضه بود ووی مولد بلغم بود واز بهر
اینست که محرور مزاج بعد از وی سکنجبین خورد وسرد مزاج گلنگبین
تین یابس کنار خشک سرد وخشک بود قوت معده بدهد
وشکم ببندد وسردی وی کمتر از سردی تر بود ودر کوی تجفیف
وتنظیف بود وقابض بود ومنع نزف واسهال که از ضعف معده
بود بکند خاصه چون بریان کند وبا استخوان بکوبند وغذا اندک
دهد **بنت الارز** حب صنوبر است وگذشت **نبید التمر**
شراب خرمای نیکوتر آن بود که از رطب سازند وطبیعت آن
گرم وتر بود وبدتر از فقاع کند ومسهل بود وغذا بسیار دهد وسخن
بود ووی غلیظ ترین نبیدها بود بغیر از دوشابی وسده آورد
ومولد خونی تیره سوداوی بود ومضر بود باعصاب وحواس و
انار ترش مضرت وی کم کند **نبید دوشابی** نیکوترین آن بود
که از سیلان رطب سازند وآن گرم وتر بود حرارت آن کمتر

از خرمای بود ومسهل طبیعت بود وچون کند بود غذا بسیار
دهد وغلیظ از خرمای بود ودیرتر بگذرد وباد انگیزتر بود
ومولد سده بود خاصه چون تازه بود **نبید العسل**
گرم بود بغایت گرمتر از خمر بود وخشک باشد رطوبت معده وسرد
مزاج ومرضهای سرد بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه
سازند ووی خمار آورد بیشتر از خمر ومضر بود محرور وگرم مزاج
را ومولد صفرا بود وصداع آورد واولی آن بود که تقل با نار ترش
وبه کشند وثقل آن بیندازند واگر خمار عارض شود ربت
فواکه ترش مانند غوره واترج ومثل آن خورند **نبید الفانید
والتین** مسهل طبیعت بود وصفراوی مزاج را موافق بود وکسی
که علت گرده ومثانه داشته باشد وسینه وشش را نیکو بود
وسخن ومسمن بدن بود وجرب وحکه آورد وفی الجمله مجموع نبیدها
مفتح باشند از شراب انگوری **نبید الزبیب** گرم وتر بود
وحرارت وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود وچون
افاویه در وی کنند پس طبع وی باشد رطوبت معده را نافع
بود لیکن منافع وی نزدیک بود بخمر ومسهل بود واگر عسل
با وی بود گرم وخشک بود سرد مزاجان ومرضهای بلغمی را نافع
بود وادرار بول کند ومسخن گرده ومثانه بود وسنگ وفضول
بود که بیرون آورد وشکم ببندد وآنچه از مویز مجرد بود غذا
بیشتر دهد وخونی که از وی متولد شود متین وغلیظتر از خونی
بود که از شراب ورزد متخیل شود بخلطی سیاه که آن زاده دیگ

خون خوانند بعد از آن مستحیل شود اکر دو سودا وی مزاج باید
که اجتناب نماید از وی **نبیذ النارجیل** مسکری نیکو بود مسخن
و ملین بود و در پشت و معده را نیکو بود که از خلطی سرد بود
نبات بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت
وی معتدل بود حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و مرض
سینه و شش و قصبه آن بود و اکر لاجورد اضافت کند
سودا را نافع بود و مضر بود بمعده مراری و مصلح آن ... اکر
مضر بود **نبات الرعد** کماه است و کفته شد **نجب** پوست
سلیخه بود و مخصوص بود بسلیخه طیب **نجم** و نجیا و نجیل این
هر سه اسم ثیل است و کفته شد **نحاس** پارسی مس کویند
و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بزردی زند و معدن
آن قبرس بود و فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ
روشن بود و یک نوع بسیاهی مایل و نصفت زرد کند و یک
نوع طالیقون است و آن کفته شد و مس چون سوزند و بسنج کویند
و وی حریف بود و در وی قبضی بود و چون بشویند نافع بود و بکویند
مس شبهی رقیق املس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت آن
کرم و خشک بود در سیوم و در وی حدت و قبض بود و شرب
کردن از ظرفهای مس مسهل بود و باید که حذر کند که چیزی در وی
ذا کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و چربی و کوشت
و اولی آن بود که چون چیزی در وی بزند چون کرم بود از وی
بیرون کنند و ... کنند تا در آن سرد شود که مضر بود و زنکار دی

هم است و درد را کفته شد **نحاس محرق** رو بنج خوانند و کفته
شد **نحام** مرغ آبی این پاسور که کوشت وی کمترین لحوم طیور
بود قوت چشم بد بدو بی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج
کفته صحیح آنست که دیر هضم شود و از بهر آنست که با بابونه مستعمل
کند و از پی آن مثلث خورند یا بعضی از جوارشات **نخاع**
پارسی پشت مازه کویند و طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله**
پارسی سبوس کویند طبیعت آن کرم و خشک بود در اول و در وی
جلا و تلیین بود و تنقیه بسیار سینه را لازم کند خاصه سبوسی که از آن
سازند و سکر و وی محلل ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که
کرمی بود در کیسه کنند و تکمید کنند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد
و با سرکه کرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب
بزنند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود شیر روان کند
و اکر با ورق ترپزه بپزند و بر کزندکی عقرب ضماد کنند نافع بود و اکر
در سرکه خیسانند و در آتش نهند زکام را نافع بود **ند** پارسی
کشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود بخور وی مقوی
قلب بود و دافع سموم **ندع** سعتر بری است و کفته شد **نرجس**
عبهر خوانند پارسی نرکس کویند نیکوترین آن مضاعف بود و بیشتر ای
آنرا سفت زرده کویند و طبیعت وی کرمی و خشکی و لطیف بود
و کویند کرم و خشک بود در دوم و کویند در سیوم شده دماغ و زکام سرد
را نافع بود و در وی تحلیلی قوی بود و صداعی که از رطوبت بود
سود دارد و مصدع سرهای کرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود

معتدل بود در م

طلاییست مرکب از صندل سرخ و کل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض
و اسفیداج و مرداسنک و دردهای کرم را نافع بود **برزک** مولف کوید
صاحب منهاج و صاحب جامع صفت نکفته اند آن کیاهیست کوهی
که ورق آن بورق خیار زه ماند بیخ وی را ذو النمر کویند کویند بلک را
زاییدن دشوارست چون یکبار زاد بقدرت حق تعالی میداند
که چون این بیخ بخورد دیکر آبستن نشود آن کیاه را طلب کند و بخورد
دیکر آبستن کردد و بقدرت حق تعالی مهره در بدن وی پیدا شود کویند
در پس سر وی باشد و کویند در بن دنب و کویند در شیردان بود و در
میان سرکین وی یابند مولف کوید آنچه محقق است در بن دنب وی بود
باقی خلافست و آنرا حجر النمر خوانند پارسی نرک بلک کویند خاصیت آن
بسیار بود مر جراحتی که ناصور شده باشد آنرا بسایند باب و بر جراحت
طلا کنند نافع بود و مر زنی که صلایه وی لعق کند دیکر آبستن نشود و مر
مردی که با خود دارد هیچ زن از وی بار نکیرد و علامت وی آنست که چون
بر شیر کوسفند اندازند شیر بریده شود و اکر کسی با خود دارد و بر اندرون
دکان خبازی رود نانها در تنور افتد و نرک از یک دانه سیر کوچکتر
بود بسیار و رکها بسیار داشته باشد و لوریان عمل سازند و عمل
را بکار دارند توان تراشید و نرک نتوان تراشید و مطلق رنک نرک
برنک پوست بلنک باشد سیاه و سفید **نسرین** ورد صینی خوانند
و آن دو نوعست یک نوع پارسی کل سکن خوانند و یک نوع نسرین
و قوت وی نزدیک یاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرکس
بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس کفته در دوم

و کویند در سیوم و وی منقی و ملطف بود و سردی اعصاب را نافع
بود و کرم کوش را بکشد و طنین و دوی را سود دارد و سده‌ها
بکشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق بود و چون چهار درم
از وی بیاشامند خاصه بری وی و اصحاب مره سودا که سبب
آن از عفونت بلغم بود سود دارد و سخن دماغ و مقوی دل و دماغ
بود و چون آدمیان بوییدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر
و سینه بود و عطسه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام در
خود مالند بوی بدن و عرق خوش کند و چون بکوبند و بر کلف روی
مالند زایل کند و اکر از خشک وی هر روز نیم مثقال بیاشامند
چند روز بپایی جوانی را نکاه دارد **نسر** مرغیست بغایت
بزرک و ثقیل الطیران بود پارسی آنرا کرکس کویند و در طیران چون
بلند کردد از مشرق بمغرب پرواز کند هم در آن روز باز کردد
و این از عجایبهاست کوشت وی کرم و خشک بود و تشنج را نافع بود
و غلیظتر از کوشت مرغان بود و دیر هضم شود و بیرون کیموس بد دهد
و مولد سودا بود و نزدیک بکوشت کلنک بود و کویند چون زهره
وی در چشم کنند با آب سرد و طلا کنند بر اطراف چشم جهه نزول
آب نافع بود و پیه وی چون بکدازند و در کوش چکانند کرم و کری
را نافع بود خاصه چون مکرر کنند **نشا** یونانی اامولن
کویند و پارسی نشاسته نیکوترین وی سپید بود که آنرا اسراب
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و کویند سرد
بود در دوم و تر بود و چون با زعفران بر کلف روی مالند زایل

کند و چون بپزند با سه چندان آب و قند و روغن بادام اضافه
کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبهٔ شش را نافع بود و وی
ریش چشم را سود دهد و چون بریان کنند شکم ببندد و با شراب کهنه طلی
افعی را نافع بود و گویند نشاسته غذا کمتر دهد از هر چه از گندم سازند
و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سده آورد و گویند مولد سودا بود و
مصلح آن شیرینی بود و بدل آن گرد آسیاب بود و گویند از مغول
نشاره طبع وی طبع درخت بود و نشارهٔ چوب کهن جوزه ماند
آرد و چون ضماد کنند بر ریش تن بصلاح آورد و چون با همچندان اندرون
بشراب یا بسرکه تر شده و در خرقهٔ کتان کنند و بسوزند و بر قرحهٔ
نمله افشانند نافع بود و شریف گفته نشارهٔ چوب ارز گرم و خشک
بود چون با حنا بر چوب تر مالند زایل کند و چون دود کنند گزندگان
بگریزند و بتهٔ بکشد و نشارهٔ عاج در فیل گفته شد **نصاد** درخت
گز چون در کوزه روید نصار خوانند و چون در زمین روید اثل گویند
و گفته شد **نطرون** بورهٔ ارمنی است و گفته شد **نعنع**
یونانی منتی خوانند و هیزار باگویند و شیرازی را قوتنه گویند و نیکوترین
آن بستانی تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده
باشند و طبیعت وی معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی ست
و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در سوم و خشک بود
در اول و محلل و قابض بود و وی لطیف‌تر بقول خورندنی بود و بیشتر بوی
کنند عصارهٔ وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم دراز
بکشد و محرک باه بود و چون دو سه شاخ با آب انار ترش بیاشامند فواق و غثی و قی

و سینه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند بر دبیلات بگدازد
و اگر بر پیشانی نهند با پست جو صداع را ساکن کند و اگر بر
پستانی که شیر بسته بود ضماد کنند ساکن کند و درم آن و با نمک
بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند نیکو بود و چون بر زبان مالند
خشونت زبان زایل کند و چون زن بخود برگیرد پیش از
مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر مالند
و رها کنند شیر را باز دارد و از خرابی وی بمعده بغایت نیکو
بود و شریف گفته چون بخایند درد دندان را نافع بود و چون بر
موضع گزندگی عقرب نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر
که ظاهر بود بر کردن سه نوبت هر نوبتی رطلی از عصارهٔ ورق
وی با روغن بغایت مفید بود و صاحب بواسیر را نیکو بود و برف
وی ضماد کردن و نیکوترین معالجهٔ وی بود و درد معده زایل کند
و اشتها پاورد و قطع قی بکند که از بلغم و ضعف فم معده بود و چون
با قندی و با مصطکی بخایند فواق و خفقان زایل کند و مقوی دل
بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن وی حکه در حلق
پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسپل و مصلح وی کرفس بود
و گویند بدل وی پودنه جوبی **نعام** بپارسی اشتر مرغ گویند
و جالینوس گفته گوشت وی بغایت عسر الهضم و کثیر الفضول بود و رازی
گفته گوشت وی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن مانند گوشت
بط کنند و ابن رضوان گفته پیه وی چون بگیرند در اول تابستان
و آخر بهار و در هر موضع که بنهند مار و افعی بگریزد و چون بوی وی بشنود

غشی آورد و گویند پیه وی محلل اورام حاره بود و بر گزیدن عقرب ضماد
کردن و آشامیدن نافع بود و دردها که از سردی بود سود دهد
نفط سیاه بود و سپید بود و نیکوترین آن سپید بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و جالینوس گوید که ترست و وی لطیف
و محلل بود و سده بگشاید و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و سپیدی
که در چشم بود و دفع نزول آب و ربو و سرفه کهن را نافع بود و چون نیم
مثقال از وی با آب گرم بیاشامند مغص را ساکن کند و باد را بشکند
و دود وی زنان را سود دارد و بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و بر گزندگیها
طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید مضر
بود بشش و مصلح وی سرکه و کتیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود
نقد عنصرات و گفته شد **نمک** شجر زعرور است و گفته شد
نمام نمام الملک خوانند و نام آن سیسنبر است و نیکوترین آن
سبز تیز بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در
دوم و جالینوس گفته دفع عفونات بکند و کرمها بکشد و دردهای سرد را
نافع بود و ملغوفی بخت حلب و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد
و بچه مرده و سنگ بریزاند و گویند چون با سرکه بزنند و با روغن گل و پیاز نر
و بر سر طلا کند نسیان و اختلاط ذهن و صداع زایل کند و چون با
شراب بیاشامند فواق امتلائی را نافع بود و بخشن تخم وی بر گزندگی
زنبور ضماد کردن با یک مثقال با سکنجبین آشامیدن بغایت نافع بود
و بوییدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از
دماغ و بدل آن بادروج بود **نمل** بپارسی مور گویند شریف گفته از ول

یادوق

یادوق کرم و ریز رگ گردد کورستانها بود چون سحق کند و بر
برص لطوخ کند بعد از آنکه تنقیه کرده باشند زود زایل کند
و چون صد عدد از وی بگیرند و در نیم درم روغن زنبق اندازند
و به پخته رها کند و بعد از آن در قضیب بمالند انعاظ آورد و اعصاب
قضیب را قوت دهد و چون سحق کند با آب و بر شیب نعل طلا
کند بعد از آنکه موی برکشیده باشند دیگر نروید و اگر بروید
ضعیف بود دیگر کند نروید **نمر** بپارسی پلنگ گویند ارسطاطالیس
گفته چون وی چون در کلف مالند و رها کند تا خشک گردد
زایل کند و مغز وی چون بگدازند با روغن زنبق و بخود برگیرد درد
رحم را نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود چون بدان دخان کنند
فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوترین نبود و زهره وی سم قاتل بود و
گفته شد **نیستن** کرسنه است و گفته شد **نوادر** نوعی از
قثاء بزرگ است و آن را ابخ القدس خوانند و مسواک العباس و مسواک المسیح نیز
گویند و گفته شد قثاء در قاف **نوره** کلس است بشیرازی آهک
خوانند نیکوترین آن سپید سست بود و آب ندیده و وی بغایت گرم
بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز
بروی بگذرد نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی تجفیف بود بی لذع
گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و مغسول
وی معتدل بود و خشک و نوره بر موضع که خون روان بود چون بران
نهند قطع خون بکند و وی مضر بود بتجفیف چون در حمام طلا کنند
و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و ثفل عصفر و تخم خرفه

وآرد برنج بمالند و اگر اعضا بسوزانند و از بیرون کند روغن گل و
آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کند و خوردن وی کشنده بود علامت
وی دهن خوشش و درد معده و سوزش آن و عسر البول و مغص و اسهال
خون بسبب قرحهٔ امعاء و توده با بول بیرون آید و سردی اعضا
و غشی احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کند با آب گرم و روغن
پس بشیر تازه و روغن گل و جلاب و آشهای چرب از مرغ و روغن
بادام و لعابات نافع بود **نوشادر** معدنی بود و عملی اشد و ابن
تلمید گفته نیکوترین آن طبیعی خراسانی صافی بود مانند بلور و عاقی
گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و مذیب بود سپیدی
چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم کند چون در حلق دمند
باد و بیرد دیگر و خناق بلغمی را سود دهد و ملطف حواس بود و چون
در آب حل کنند و در خانه بپاشند مار از آنجا بگریزد اگر در
سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون سحق کنند با آب سداب
و بیاشامند علق از حلق بیرون آورد و شریف گفته چون
بروغن بپرورند و بر جرب سوداوی بمالند در حمام زایل کند
و چون بخایند و در دهان افعی اندازند بکشد و چون با روغن
گل بر برص طلی کنند بعد از تنقیه زایل کند خاصه چون بدان دمان
کنند و اذی کند بدل آن بوزن آن ثلث و بوزن آن
بوده و بوزن آن نمک اندرانی بود **نوالتمر** بپارسی استخوان
خرما گویند گرم و خشک بود در وی قبض و جلاوت بود و چون
بسوزانند دندانهای بد را نافع بود و اگر سوخته وی غسل کند

و سحق کنند و میل بر مژه چشم کشند موی برویاند و اگر خلط
کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویانیدن و طبیخ وی
سنگ بیرون آورد **نوی الاهلیلج الکابلی** استخوان اهلیلج
کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک
بود در دوم عسر البول را سود دهد و شربتی از وی مثقال
بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی شراب بود
لبلاب است و گفته شد **نهق** صاحب منهاج گفته
جرجیر الماست و صاحب جامع گفته جرجیر البراست و مردو
گفته شد **نهشل** جز بری است و گفته شد **نیلوفر**
لینوفر خوانند و بسریانی کرنب الماء و یونانی نیمفا گویند و حب
وی را حب العروس خوانند و گویند خلافست و نیکوترین
نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمانگون بود و طبیعت
آن سرد و تر است در دوم سردی وی زیاده بود از
سردی بنفشه و گویند سردی وی در سیوم بود و بیخ وی با آب
بر بهق کنند نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم را نافع بود و گل
وی منوم بود و صداع گرم را سود دهد و منع احتلام بکند و شهوت
باه بشکند چون بیدرم از وی با شراب خشخاش بیاشامند و
منی ببندد بخاصیتی که در وی است و بیخ و تخم وی درد مثانه
را نافع بود و ضماد کردن و تخم وی نزف دم را سود دهد و چون
در آب بجوشانند و در سر ریزند حرارت ساکن کند و چون
نیلوفر مضر بود بمعده که بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح

وی نبات بود و بدل وی بنفشه بود یا خطمی سفید و اصل نیلوفر
هندی حکم یبروح دارد و نیلوفر از ادویهٔ قلبی بود وقتی که تعدیل
آن بزعفران و دارصینی کنند **نیلج** عصارهٔ نیل است **نیمقا**
نیلوفر است و گفته شد **نیسوق** ادرک است و گفته شد
نیل حشیشت عصارهٔ وی را نیلج خوانند و شجرهٔ وی را
عظلم خوانند و نیکوترین ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود
و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
سرد است در دوم و متوسط میان تری و خشکی و قابض
بود منع نفث دم بکند و کلف و بهق و داء الثعلب و سوختگی
آتش و خراجات که در اعضا صلب بود و ریشها عفن و سرفه
سخت کودکان را کی کند نافع بود و عصارهٔ وی نیز همچنین
و اسحق گفته چون مستسقی ماساریقا را سود دهد با فلوس خیار چنبر
و اگر عصارهٔ وی با سرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود
و اگر ادمان کنند بر خنازیر منفجر ضماد کردن باقی صلابت آن
بگدازد و اسحق بن عمران گفته بدل نیلج بوزن آن آردجو و دو دانگ
آن ماینا بود والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

باب الواو و اجد

بلغت اهل یمن لبلاب است و گفته شد **وبر** فرداست و گفته
شد **وبر الارنب** پشم خرگوش چون بر شریان دریده نهند با
صبر و دقاق کندر و سفیدهٔ تخم مرغ منع خون رفتن بکند **وبر اللقاح**
پشم شتر سوخته چون سحق کرده در بینی دمند خون باز بند **وج** عود الوج

خوانند

ی

خوانند یونانی ادرون و بپارسی اگر خوانند و قوت وی
نزدیک با برسیاو دو زراوند و نیکوترین وی فربه ستبر خوشبو
سفید بر که بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول
درجهٔ دوم و گویند در سیوم لون را صافی کند و مجفف رطوبات
مفاصل بود و باه را زیادت کند و گرانی زبان را سود دهد
و بهق و برص را و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت
سپرز و مغص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند
و گزندگی جانوران را سود دهد و سعوط وی چشم زایل کند تاریکی
و رطوبت آن و اسحق گفته صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی
از وی یک درم بود و گویند مضر بود بسر و اصلاح وی تخم
رازیانه کند و بدیغورس گفته در شکستن بادها و تقویت جگر
بدل آن بوزن آن کمون کرمانی و دو دانگ وزن آن
ریوند صینی و اسحق بن عمران گفته بدل آن بوزن آن و ربع
وزن آن عود و قرنفل بود و گویند بدل آن بوزن آن
کمون و دو دانگ آن زراوند **وجشرق** دربیهٔ خراسانی
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود گرم و حب القرع بیرون
آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل آن شیح ارمنی
بود **ودع** بپارسی کحک گویند بزرگی سفید مهره و
کوچک وی را شیرازی گوش ماهی خوانند و آن نوعی از
حلزون است و حلزون شبیه بود و وی اهن و بیجده بود
ودع دراز و بیجده بود و در قوت مانند صدف باشد

وبخاصیت مانند شیح **ودج** زوفا رطب است وگفته شد
ورل شیخ الرئیس گفته بشکل وزغ و سام ابرص بود
و دنب وی دراز بود و سر وی کوچک و وی غیر سوسمار است
و مخالف وی در شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت گرم
بود و سمن بود گوشت و پیه وی خاصه چون طلا کنند و در روی
قوت جاذبه بود و سرگین وی مانند سرگین سوسمار است
سپیدی چشم زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و سرگین
ورل کلف و قوبا را نافع بود و شریف گفته چون بکشند
و بجان با خون در دیگ اندازند و با روغن بزنند ماهها
شود جهت قرحه که در سر کودکان بود و هیچ معالجه
نیکوتر ازین نبود و رازی گفته پیه وی چون در قضیب
مالند مالیدنی بغایت قضیب را بغایت بزرگ کند و بدل
پیه وی پیه سقنقور بود **ورلهای** سقنقور است وگفته شد
وراجالوز کرمة البیضا است وگفته شد **ورطوری** سطاخیس است
وگفته شد **ورس** نباتی یمنی بود و نبات وی مانند نبات
کنجد بود و گویند یک سال بکارند و ده سال باقی بود و تخم بدهد
و بهترین آن تازه سرخ رنگ بود که بزردی زند مانند لون
عصفر بود و بشکل گل ها و نرم بود خرد و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم قابض و لطیف بود کلف و بهق را نافع بود
ضماد کردن و آشامیدن سنگ بریزاند و ذکر کرده و مثانه
را سود دهد و شربتی از وی یک درم بود و اسحق گفته مضر است

بشش و مصلح وی عسل بود و گویند جامه که بوی رنگ
کرده باشند مقوی باه بود به پوشیدن آن **ورد** جل گویند
بپارسی گل و مرزوری و زری که باشد آنرا ورد خوانند
و گل سرخ را حوجم خوانند و گل سپید را ویثر و نیکوترین
آن تازه فارسی بود که هنوز تمام نشکفته باشد و دا
وی قوی بود و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن
الحکم گفته سرد بود در اول و خشک بود در اول درجه دوم
و گویند در سوم و متوسط بود در غلظ و لطافت بتخفیف
وی قوی بود از قبض و وی مقوی اعضای باطن بود
و لثه و اسنان و مصلح تن عرق بود در حلم چون بجوشد
بمالند و قطع ثالیل کند چون قطع کرده مستعمل کنند و بیخ بن
ران و بغل را نافع بود و گوشت در ریشهای عمیق
برویاند و صداع را ساکن کند و اجماع وی نفث دم را
نافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود و سده که در جگر
بود از حرارت بگشاید و حلق را نیکو بود چون با
عسل بزنند و غرغره کنند و مسکن وجع منعقد بود چون
بر مرغ طلا کنند و بطبیخ وی حقنه کردن قرحه امعا را نافع
بود و وی مسهل بود ده درم از وی در مجلس براند و
سه درم از وی حرارت تب ربع را نافع بود و خشک
وی نه مسهل بود چون با عسل بزنند و بر معده ضماد کردن
قرحه آنرا نافع بود و چون در دهان نگاه دارند بثره و قلاع

زایل کند خاصه چون عکس و کافور بود و بوییدن تازه
وی صداع گرم را زایل کند و قوت دل و دماغ بدهد و در
بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی باشر او مصلح وی
بوییدن کافور بود و چون بر روی وی خسبند قطع شهوت
باه بکند و دفع مضرت وی بجبالزلم کند و شیخ الرئیس
گفته جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد و مورد سردی وی
در دوم و گرمی در اول و در وی تلین بود و پیوسته بود
و بعطریت ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گرم را
نافع بود چون با آب وی اندک اندک تجرع کنند **ورد الجار**
ورد الجار گویند و ابو ... سویه گفته آن کلیت کی اندرون
وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی سرد و
خشک بود و بشیرازی آنرا گل قحبه خوانند و در روی
نیز گویند و آن بهار است **ورد منتن** کلیت بدبوی بلون مانند
گل سرخ و آنرا البعقون خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
و بوی وی محرق بود مانند عاقرقرحا **ورد الحمیر** نوعی از
عود الصلیب است و آنرا ذکر خوانند و گفته شد **ورد الزینیه**
گل خطمی است و ورد الزوانی است و گفته شد **ورد فرا**
شقایق النعمان است و گفته شد **ورد الحب** کیلج است و گفته
شد **ورد صینی** نسرین است و گفته شد **ورد شان** سارسی
مرغ آلبی خوانند شکم ببند و در دشخوار مضر بود باید که برگ سبز بند
ورق الخوخ برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی بوزه

بکند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد
و اگر بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد **ورق الطرفا** برگ
گز یابس و قابض بود چون بسرزنند و بر سر زخم نهند یا آب
آن بر وی می ریزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود
ورق الحنا برگ حنا نیکوترین آن تازه بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم که در زانو بود
نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند و بر ریشهای تر افشانند
خشک کرداند و سوختگی آتش را نافع بود و آماس بود بحلق
و بینی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش
از وی بمیرد **ورق الغرب** برگ و ذکل چون بکوبند و بر
جراحات افشانند گوشت برویاند و آب وی علق از
حلق بیرون آورد **ورق الکرم** برگ رز چون ضماد
کنند صداع که از گرمی بود زایل کند و مار انگ برتیی کاه
ضماد کردن قطع اسهال بکند و خاییدن وی مقوی لثه
مسترخی بود **ورق التوت** نیکوترین آن بود که اگر سر و
کهن گیرند طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و
گویند گرم و خشک بود و قابض محکم بی لذع **ورق الاجاص**
برگ آلو سیاه چون بسرزنند و بدان غرغره کنند قطع سیلان
مواد از لثه و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع سیلان مواد
از لثه بکند **ورق الغلیق** در علیق گفته شد **ورق البلوط**
سرد و قابض بود و اندک تجفیف دارد چون بکوبند

دبر جراحت باشند گوشت برویاند و ریشهاء
دشخوار باصلاح آورد ورق الزيتون معتدل بود در
گرمی و سردی و خشک بود در دوم چون بسوزند قایم
مقام توتیا بود در داروهای چشم و چون بسرکه بپزند
درد دندانرا نافع بود و آب تخم وی چون در دهان نگاه
دارند قلاع زایل کند و ورق زیتون بری چون بود اخس
طلا کند سود دهد و چون به آب غوره بپزند چنانک
مانند عسل گردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق
شوكة المغربة برگ درخت امغیلان است و گفته شد ورق الیم
برگ گنجید سرد و تر بود چون موی را بدان بشویند
دراز و نرم گرداند و خشکی ببرد ورق الكبر در کبر گفته شد
ورق الحنظل در حنظل گفته شد صفت آن ورق
السورنجان در شنبلید گفته شد ورق الاترج در اترج
گفته شد منفعت آن ورق التوث در توث گفته شد
ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود چون بخایند
و بر ریش نهند نافع بود و بثرها که در دهن بود ورق الرند
الهندی طالیسفر است و گفته شد ورق الغار در غار
گفته شد صفت آن ورق النبق برگ کنار معتدل
و مجفف و قابض و لطیف بود مقوی شعر بود و منضج اورام
و در وی تحلیل بود شجرة البق در دردار گفته شد ورق
المصطکی در صفت مصطکی گفته شد ورق جنة الحضرا در

جنة الحضرا گفته شد صفت آن ورق السوسن معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف
قرحها و بثرها بود چون بکوبند و بران پاشند پلی آنکه
بگزد و ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافع بود ورق
الخلاف برگ بید در وی مرارت و اندک قبضی بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود عصارهٔ وی درد
سپرز و صلابت و سدهٔ آنرا نافع بود و مسهل صفرا
محترق و سودا و بلغم بود و گزیدن عقرب را نافع بود
و وی بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود
و مفاصل و نقرس و ادویهای گشنده را سود دهد ورق
المازریون در مازریون گفته شد ورق البرسق
در برسق گفته شد ورد العلیق گل سگ گل سرد
و خشک و قابض و مجفف بود اختلاف دم و نفث آن
و ذرب و ضعف معده را نافع بود ورد اللوز بهار بادام
سرد بود و مقوی دل و دماغ ورد السفرجل هم سرد
بود و مقوی دل و دماغ ورد التفاح سرد بود
و مقوی دماغ و دل بود ورد الکمثری طبیعت و منفعت
بهار بادام و سیب و به و امرود مانند یکدیگر است
ورد الخیری در خیری گفته شد ورد الباقلا گل باقلا
سرد و تر بود مسکن حرارت دماغ بود و چون سحق
کنند و در بادن رصاصی در آفتاب خضابی نیکو بود

موی را **ورد الحمار** سرد و تر بود مسکن گرمی و خشکی بود که
در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهر را
نافع بود و سموم بود و مسکن صداع گرم **وزغه** نوعی از
سالامندرا است و بخیلی کوچک از وی بود و گوشت وی
مهلک است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم
قاتل بود و گفته اند وزغ حربا است بتحقیق و گفته شد **وسخ**
نباتیست کوهی و در سنگ روید در بهار و بوی لیمو کند
مولف گوید بشیرازی آن لیمو دار و خوانند طبیعت آن
گرم و خشک بود **وسمه** ورق النیل است و طبیعت آن
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا
بود موی را خضاب کند خاصه با حنا خضابی آب ان
وسخ الاذن چرک گوش چون بر داخس طلا کنند نافع بود و شقاق
لب و گزندگی افعی را بغایت **وسخ کوایر النحل** ابن سمجون
گفته عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گفته خطا است و مولف
گفته بتحقیق آنرا مومیای نحلی گویند و بزبان یکلس داران آنرا
بر موم خوانند و دیسقوریدوس صفت آن گفته که آن علکی چرب
بوی بود مانند میعه و آن بتحقیق مومیای نحلی است و منفعت وی
در صفت عکبر گفته شد و طبیعت وسخ الکوار گرم بود در دوم
نزدیک سیوم و جذب بلیغ کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف
بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا مالند
زایل کند و مولف گفته در دفع خون و کره و افتادن از

جای عمل مومیای میکند و بکرات امتحان رفته **وشج**
اشق است و گفته شد **وشق** فرو وی گرم و خشک
بود سخنی قوی باشد و در وی اعانه باه بود و گرده و
پشت را نیکو بود و محرور مزاج را مضر بود و ادمان بر سیدن
وی ایمن باشد از بواسیر **وغد** بادنجان است و گفته
شد **وقل** مقل خشک است و گفته شد **ولیع** جدال
است و گفته شد **وبین** انگور سیاه است و در
عنب گفته شد **وثیر** گل سفید است طبیعت آن سرد و تر بود

باب الهاء

قاقله صغار است و گفته شد **هاکول** گویند حنیل است
و گویند بتحقیق تراب الهالک است و گفته شد **هبید**
حب حنظل است و در حنظل گفته شد **هدبه** حمار قبان
خوانند و عتر قبان و آن جانوریست کوچک بسیار پای
که در شیبهای آب بسیار بود و چون با شراب بیاشامند
عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنک کنند بعل
یا طلا کنند بر مرغ خناق را نافع بود و چون سحق کنند و در پوست
انار یا روغن گل گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را
نافع بود و اطهورس گفته اگر در خرقه بپیچند و بر صاحب تب
بندند زایل کند **هدهد** بپارسی مرغ سلیمان گویند غافقی
گفته چون گوشت وی بریزند با آب و شبث و صاحب قولنج
گوشت وی بخورد و مرق آن بیاشامد نافع بود و در خواص

آورده اند که چشم وی برکسی بندند که نسیان بروی غالب بود
دفع آن بکند واگر برکسی بندند که از ریح جذام ترسد مادام که
با وی باشد ایمن بود واگر نیز ابتدا کرده باشد موافق باشد
واگر بروی در خانه بخور کنند کژدمان بگریزند واگر آدمی با خود
دبرابر خصم رود بروی ظفر یابد وحاجتهای وی گزارده گردد
وخون وی چون در سپیدی چشم چکانند زایل کند واگر بخور
وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ نوع حیوان موذی گرد آن نگردد
واگر هدهد کشته همچنان درست از در خانه بیاویزند هر که در
آن خانه بود از چشم بد ایمن بود واگر معاهد هدهد خشک کنند
وسحق کنند با سوسن وبا روغن کنجد بیامیزند وبعد از یک ساعت
بیفشارند وبر موی مالند وجعد کرده اند واگر لحیه شیب وی
با خود نگاه دارند مردمان او را دوست دارند واگر بال
وی نزدیک موران بخور کنند بگریزند وگوشت وی چون
بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی که بر زن بسته باشند بگشاید
ودل وی چون خشک کنند وبکوبند وبا طلا بپاشند منذوت
باه بدهد ولحیه شیب وزبان ودراز ترین بری که در بال
وی بود بر پوست بندند ومرد بر ران راست بندد چون
خواهد که مجامعت کند قوت دهد **هرنوه** قرنوه خوانند
وآن ثمره درختی است بعفاد فلفلی بود اندکی کوچکتر وبزردی
مایل بود واز وی بوی عود آید وطبیعت وی معتدل بود
وگویند گرم وتر بود صاحب منهاج گفته مقوی معده ومنضم بود

وطبخ وی بول براند وسنگ بریزاند واسحق بن عمران گفته
در حلق را نافع بود وشکم براند وبدل وی بوزن وی قاقله
صغار بود **همرز** عود الصفر است وگفته شد **هوفلوس**
بقلة الیهودیه گویند وآن نوعی از هندبا بری است وبعضی
گویند نوعی از اسفناج است وشریف گفته بقله یهودیه فرفحینه
است وانچه محقق است آنرا مرقلوه خوانند وبپارسی تره دشتی
وآن از انواع کاشنی بری بود ودر هند با گفته شود انشاءالله
هرقولیون تمام است وگفته شد **هرطمان** قرطمان گویند
وآن حبی است میان گندم وجو وطبیعت وی معتدل بود
میان گرمی وسردی ومیل بتری دارد وگویند سرد بود و
گویند بغایت گرم بود وخشک وی مجفف بود وبغیر لذع ودر
وی قبض وتحلیل بود **هزارخشان** وهزارفشان نیز گویند
ومعنی آن بپارسی هزارکژ بود وبسریانی فاشرا گویند وگفته شد
هزاراسفند حرمل است وگفته شد **هشغیفل** حشغیفل است
وگفته شد **هشتدهان** عود هندی است وطبیعت آن گرم
وخشک بود در سیوم بخاصیت نقرس را نافع بود وبدل
وی قیطوریون باریک بود **هفت برج** مازریون است
وگفته شد **هلیون** طخ است وگفته شد **هلفیفا** هندبا است
وگفته شود انشاءالله **هلوت** حلیمو است وآن سلوحیلی است
ودر حاض گفته شد **هلیانه** شاهتره است وگفته شد
هلیون بپارسی مارچوبه گویند ومارکیا واهل مغرب واندلس

اسراج خوانند نیکوترین آن بستانی بود تازه و طبیعت وی
گرم و تر بود و گویند معتدل و گویی گرم بود و ورق آن مانند
ورق رازیانه بود و صفت تخم وی گفته شد و وی مفتح سده که
احشا و محلل آن بود طبیخ وی عرق النسا و یرقان و درد معا
را نافع بود خاصه طبیخ اصل وی و چون با شراب بپزند و اصل
آن بیاشامند کزندگی رتیلا را نافع بود و چون طبیخ آن مضمضه
کنند درد دندان ساکن گرداند تخم وی همین عمل کند و گویند
وی شکم ببندد و گویند قولنج بلغمی و ریحی و عسر البول را نافع
بود و باه را زیادت کند و دشخواری زادن را نافع بود و سخن کرده
و مثانه بود سخنی معتدل و تقطیر البول که از برودت و تری بود و
درد پشت و و دل کهن شده را نیکو بود و سینه و شش هم و طبیخ
وی چون سنگ بیاشامد بشکند و گویند آب و تخم وی سنگ گرده
و مثانه بریزاند چون با عسل و قدری روغن بلسان بیاشامند
و وی معده را مضر بود دوا اولی آن بود که بجوشانند و بعد از آن با گوشت
بپزند و مری و زیت اضافت کنند و طبری گفته اگر بیخ وی خشک بر
دندان نهند قلع کند بی وجع و فلاحه گفته اگر بیخ وی سحق کنند و بر بن
دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر دردمند بود
درد ساکن کند و مجهول گفته طبیخ اصل وی باه را زیادت کند و بدل
آن جنجل بود **هنک** بزبان هندی حلتیت است و گفته شد
هندبا بپارسی کاشنی خوانند بری بود و بستانی بود و بری
را بیونانی ثغولس و تحوریون نیز گویند و ورق وی پهن تر از بستانی

بود و بمعده نیکوتر و بستانی را بیونانی اندیقیا خوانند
و آن دو نوع بود یک نوع ورق وی پهن بود نزدیک کاهو
و یک نوع ورق وی باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین
آن بستانی بود به بو شیرین و فاضلترین آن شامی بود
و آنرا انطوبیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در آخر
درجه اول و گویند سرد و خشک بود در اول و گویند خشکی
وی در دوم بود و بری را طرخشقوق خوانند و بپارسی
تلخ و رازی گفته اقوی بود از بستانی در جمیع افعال عصاره
وی استسقا را نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها بکند
چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و تب ربع را زایل
کند و چون آب وی با زیت بیاشامند باد زهر ادویه‌های
کشنده بود و مقوی قلب و لبن وی سفیدی چشم زایل
کند و هندبا بستانی برودت در وی بیشتر بود که بری
مقوی معده بود و سده جگر بگشاید و تیزی و حرارت خون
چون صفرا باشد بنشاند و آب وی چون با سکنجبین بجوشانند
و کف بگیرند و بیاشامند سده بگشاید و رطوبات
عفن پاک کند و تنهای وی داء را سود دهد و کاشنی کیموس
نیکو دهد و فاضلتر از کاهو بود در تفتیح سده و در تابستان
تلخی وی زیادت کرده سبب که با بن اندک میلی بحرارت
داشته باشد نه دیگر با اعتدال و ضماد کردن بر نقرس و درد چشم
را سود دهد و هندبا ساکن غثیان و هیجان صفرا و حرارت

معده بود و شکم ببندد و تب ربع را نیکو بود و چون با آب
کاشنی خیارچنبر حل کند و بدان غرغره کند ورم حلق را نافع
بود و هندبا بقلة المضر بود و مصلح وی کشادنه بود و نوعی از
کاشنی بری هست که آنرا حندریل خوانند و گفته شد و کاسنی
شامی که آنرا الطوبیا خوانند معتدل‌ترین کاسنیها بود و گویند
وی نیکوتر بود و مسیح گفته میان کاشنی و کاسنی بود و طبری
گفته لطیفتر از کاسنی بود و غذا اندک دهد و چون ورق وی
بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازند و آب وی با آب رازیانه
تر یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوت تر بود و بوی
بیخ وی مستعمل بود **موم المجوس** مرانیه است و گفته شد **هوفاریقون**
هیوفاریقون خوانند و افاریقون و اندروسامن نیز
گویند و فودیون و آن دادی رومی است و آن قضبان
و زهری و حبی است سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی اگر
چه صاحب منهاج آورده که سرخی وی کمتر از سرخی سماق بود
و همو آورده که حب بلسان است و مردم سهو است و طبیعت
آن گرمست در سیوم و خشکست در آخر آن ملطف و محلل
اورام بود ضماد کردن و ورق آن سوختگی آتش را نافع
بود و چون بسرشند و با شراب بیاشامند حمل بود و ساقی
عرق النسا را نافع بود و حیض و بول را براند و کزاز را سود
دهد و ثمره وی مسهل مره بود و بچه بیندازد و بدل وی گفته
بدل وی بوزن وی بیخ اذخر بود و نیم وزن وی بیخ کبر

موجره هوفسیداس نیز گویند و آن عصی الراعی است
و گفته شد **هوفسطیلیاس** صاحب منهاج گوید عصاره لحیة
التیس است و گفته شد **هوفیلوس** خس الحمار است و گفته
شد **هیضمان** مجل بری است و گفته شد **هیل بوا**
هال بوا است و آن قاقله کوچک بود و گفته شد **هیشر**
کنگر بری است و درازی قد آن از یک گز زیاده بود
و میان آن تهی بود و شکوفه آن پهن بود بلون بنفشه
و بآخر سفید شود و میان آن شکوفه مانند پنبه بود و اگر
از آن پنبه در گوش کسی افتد کری آورد **هیل** هال است
و گفته شد **هیرون** قصب است و گفته شد **هیزارنا**
نعنع است و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب الیا — یاسمون

یاسمین است و سجلاط نیز گویند بشیرازی گل یاسم خوانند
و آن سفید بود و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و عیسی بن
ماسه گفته دو نوعست زرد و سفید و سفید بقوت تر بود
در حرارت و یبوست و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گفته طبیعت
وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و آخر سیوم ملطف رطوبات
بود و کلف و صداع بلغمی زایل کند و ریاح غلیظ که در دماغ بود
محلل و مقوی وی بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و عرق
النسا و فتح سده بود و نوع زرد وی محلل و مسخن هر عضو سرد بود
و محرور مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود

ودیسقوریدوس گفته کرم که در روده بود وحب القرع وحیات
بیرون آورد وچون سحق کرده خشک وباعسل بپاشند وتریف
گفته چون یاسمین سفید بگیرند وآب آن بگیرند سه روز هر روز
ده درم از آب وی بپاشند قطع نزف ارحام بکند وچون
خشک کرده سحق کنند وبر موی سیاه باشند سفید کرده **یاقوت**
نیکوترین آن سرخ رمانی بود ووسواس سوداوی وخفقان
وضعف دل را بغایت نافع بود وگویند چون از خود بیاویزند
منع جود دم بکند وبغایت مجرب بود تا بجای که در دهان نگاه
دارند تزیغ نبخشد **یبروح** دو نوعست یکی بیخ لفاح خوانند ویکی را
یبروح الصنم از بهر آن که بصورت انسان بود ومولف گفته
در حدود گرمسیر شیراز نزدیک قلعه شهریاری می‌باشد وقد آن
از یک وجب کوتاه‌تر بود ودست وپای دارد وبلون سفید بود
وبعضی گویند وی را سگ میکند از زمین وآنرا اسکند خوانند واین
معقول نیست ونیکوتر آن بود که فربه بود وطبیعت آن سرد
وخشک بود در اول سیوم مخدر ومسبت بود واگر برق وی
برص را بالند یک هفته زایل شود بی آنکه ریش کند وبرورم جهار
صلب ودبیلات وخنازیر طلا کردن نافع بود ویبروح چون
بکوبند وبر مفاصل ضماد کنند نافع بود واگر کسی را احتیاج بود
بقطع عضوی در شراب بپاشامند بیخود شود واز خوردن
وی همان عارض شود که از خوردن افیون ووی مسبت
ومنوم بود وبدترین آن پوست وی بود وبوییدن آنچه ورق

شاهتره است

وی سفید بود وآنرا اشاق بنودو ذکر خوانند مسبت بود و
مداوای وی قی کند تا آب گرم وعسل وشبث ومصطکی وسعتر
ومرو سفید وشیر تازه آشامیدن ویبروح را در محبت خواص
بسیار بود وگویند اگر کسی باسم شخصی که خواهد چون یبروح
برکند هم در ساعت هر عضو یبروح که بیند از آن شخص را
همان عضو جدا کند وخیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است
بدین سبب اینجا نیاوردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی
محرق مسهل منقطع بود آنرا یتوع خوانند مانند شبرم وعشر
ولاغیه ومازریون وعرطنیثا وماهودانه وعلقا واصناف
آن بسیار است وهمه بد باشد واقوی ترین آن یتوعات
لبن وی بود وپس تخم پس بیخ بعد از آن ورق وطبیعت آن
گرم وخشک در چهارم وآن بود که در دوم تا سیوم واز
خواص وی آنست که هر برکه آب اندازند که ماهی در آن بود
ماهی در روی آب افتد ولبن وی موی بسترد چون بدان لطخ
کند خاصه وورق آفتاب وآنچه بعد از آن بیرون آید ضعیف
بود واگر بکوبد کنند دیگر نروید واگر بر دندان خورده
چکانند قلع کند وبواسیر را قطع کند ومسهل بلغم واخلاط غلیظ
بود ومنفعت هر یک از یتوعات در باب خود گفته شد
یخصص نوعی از کرفس بزرگست وآنرا مشرقی خوانند
وانواع کرفس در کاف گفته شد **یدره** قسوس است و
گفته شد **یذقه** خاماافطی است وگفته شد **یربوع** یاری

مرش دشتي گويند گوشت وي غذاي بسيار دهد و شكم
براند يراع قصب است بپارسي ني گويند و گفته شد
يرامیغ حمليون است و گفته شد يرنا حنا است و
گفته شد يشف يشب خوانند و در حجر اليشب خوانده
شد يعقوب كبك نر است و گفته شد در قبج يعضيد
خندريلي است و گفته شد يغميصا ريباس است و گفته شد
يقطين نزديك عام كدو بود و در لغت هر درختي كه وي را
ساق افراشته نبود مانند كدو و خربزه و حنظل و امثال
آن يلنجوج عود هندي است و گفته شد يمام
شفنين است و گفته شد ينبوت خرنوب نبطي است و
صفت خرنوب نبطي و شامي گفته شد و طبيعت وي سرد
و خشك بود در سيوم و گويند خشكي وي در دوم بود و گويند
گرم بود و آن در صحراها و بن ديوار بستانها رويد و ثمره وي مانند
گرده گوسفند كوچكتر بود و بلون سرخي بود كه بسياهي زند
و در مصر تحت الكلي خوانند و دانه وي و دانه خرنوب شامي
مانند يكديگر بود و طبيخ وي مضمضه كردن درد دندان را نافع
بود و طبيخ وي شستن ستوي بسفل بود و وي نافع بود جهت
سيلان حيض منفرد خوردن و بخور بر گرفتن و بعضي اسهال
را نافع بود و بر ثآليل ماليدن بغايت زايل كند و خلط وي بد و
ثقيل بود خاصه چون تر بخورند و بشيرازي كوره خر آسند
ينتون تافسيا است و گفته شد ينق بلغة اهل اندلس

انجره است و گفته شد ينمه نباتيست كه بشيرازي منبل
دارو خوانند و در جراحتها مستعمل كنند و زخمهاي تازه
والله اعلم بالصواب

تمت الكتاب

الموسوم باختيارات البديعي في يوم الاحد سادس شهر
ربيع الاول سنه ثمان وستين
وثمانمايه

٢

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه التكلان

امّا بعد بدانکه این رساله دوم است از کتاب
اختیارات بدیعی در مرکبات مستعمل والله الموفق والمعين

باب الاول في المفرحات مفرح یاقوتی معتدل

خفقان و وسواس را سود مند بود و دل را قوت دهد
و نشاط آورد **اجزاء آن** مروارید ناسفته هشت درم
بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره
محلول از هر یک یک مثقال حجر لاجورد یک مثقال و نیم لعل
و عقیق و حجر یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید و
صندل مقاصری از هر یک پنج درم کهربا گل نیلوفر و زرشک
بی دانه از هر یک سه درم صندل سرخ و طین ارمنی از هر یک
دو درم کشنیز و تخم گل از هر یک سه درم و در بعضی نسخها
افتیمون شش درم میکند سادج هندی و درنباد و درونج
عقربی از هر یک یکی و نیم عود هندی و پوست اترج و گاوزبان
از هر یک سه درم بهمنین از هر یک دو درم بادرنجبویه دو درم
ریوند چینی دو درم تخم کاشنی و کافور قیصوری و عنبر اشهب
از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم
شیر آمله هلیله کابلی از هر یک پنج درم گلاب و نبات
مصری از هر یک یک من شراب سیب و آب انار شیرین از
هر یک ده مثقال اگرچه در نسخها شراب سیب یکمن و آب انار
چهل درم گفته اند اما این نسخه مستعمل است شراب به پنج درم

دارو ها کوفته و بیخته مجموع بگلاب بسرشند و شراب سیب
و به و آب انار اضافت کنند و در ظرفی چینی کنند و چهل روز
در میان جو نهند و بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال
تا یکی **یاقوتی معتدل** خفقان و وسواس و ضعف دل
زایل کند و نشاط آورد **اخلاط آن** لولو ناسفته و بسد
از هر یک پنج درم کهربا دو درم و نیم ضاطلیون آمله مقشر و طباشیر
از هر یک چهار درم گاوزبان پنج درم تخم کاشنی دو درم و نیم
درونج عقربی یک درم سادج دو درم افتیمون و ورق گل
سرخ از هر یک سه درم زرنباد دو درم تخم بالنگو و تخم
فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم و در بعضی نسخها سنا مکی
دو درم میکند زعفران عنبر اشهب از هر یک یک درم کافور نیم
درم مشک ترکی دانگی عود پنج درم کشنیز خشک دو درم
خشخاش سفید بنفشه گل ارمنی از هر یک دو درم زر و ورق و
نقره و رق از هر یک یک درم و اگر یک مثقال بود شاید لعل
نیم مثقال دارو ها کوفته و بیخته بشراب سیب خالص یا شراب حماض
بسرشند شربتی یکی تا یک مثقال اگر شراب سیب خواهد
صد و هشتاد مثقال و اگر شراب حماض خواهد صد و هشتاد
و پنج مثقال باید و اگر مناصفه خواهد بهتر بود **یاقوتی گرم**
خفقان گرم را سود دهد و قوت دل بدهد **اجزاء آن**
و ورق گل سرخ طباشیر از هر یک دو درم کشنیز خشک بریان
کرده صندل مقاصری از هر یک یک درم مغز تخم خیارین مغز دانه

کدو از هریک چهار درم تخم توترک بوزن آن بهمن سفید گاوزبان
از هریک ده درم زر سنگ بی دانه شش درم مروارید ناسفته کهربا
بسد از هریک نیم درم در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران
دانکی میکند مجموع کوفته و بیخته نبات بعرق بیدمشک بقوام
آورند و داروها بدان بسرشند شربتی یک درم تا یکمثقال
نوعی دیگر مانونی خفقان و ضعف دل را سود دهد **صنعة آن**
گاوزبان بالنگو بهمنین از هریک هشت درم آملج درشلث
حوشاند خشک کرده بریان کرده هشت درم تخم فرنجمشک
هشت درم عود قماری ده درم مروارید ناسفته گل مختوم
از هریک یک مثقال زعفران یک درم قرنفل بسد کهربا زرنب
گشنیز خشک از هریک دو درم کبابه سه درم گل سرخ صندل
مقاصری از هریک پنج درم عسل اهلیلج چهار یکی یاقوت زرد
محلول نقره محلول از هریک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد
سه درم درونج عقربی یک درم و نیم مسک یمنی قند سفید یمنی و نیم
کهربا و بسد باید که سوخته بود داروها کوفته و بیخته قند صافی کرده بقوام
آورند و عسل هلیله بر سر آن کنند و داروها بدان بسرشند شربتی
یک درم **مفرح جواهر** نسخه خواجه رشید خفقان و وسواس
و ضعف دل را سودمند بود و جگر و قوت و مغز را قوت دهد و
لون بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد و بادهای سوداوی
دفع کند و قوت دل بغایت بدهد و خواص این بسیار است
اینجا کوتاه کردیم **صنعة آن** یاقوت سرخ ده مثقال یاقوت

زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال یاقوت سفید
چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال زمرد یک
مثقال و نیم عقیق چهار مثقال یشب سه مثقال لولو ناسفته
چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال حجر لاجورد دو مثقال
تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل
سه مثقال پوست پرون بسته چهار مثقال آمله مقشر
ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال
گل نیلوفر سه مثقال صندلین هم با درنبویه قرنفل دارچینی
کبابه چینی از هریک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره برگ
ابجنج مثقال عود قماری چهار مثقال بادروج دو مثقال
درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار
مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مسک
ترکی یک مثقال و نیم زر ورق و نقره ورق و گل دارچینی از
هریک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه
مثقال سنبل الطیب سادج بهمن سرخ از هریک دو مثقال بهمن
سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکمن آب به اصفهانی
یک آب حاض نیم من گلاب یکمن عرق بیدمشک دو درم نبات
مصری نبات با عرقها و آب سیب و به بقوام آورد و چون
فرو گیرد آب حاض بران ریزد و داروها بدان بسرشند
شربتی نیم درم تا یکمثقال مناسب باشد **مفرح دلگشا**
ضعف دل و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و نشاط دهد

تمام قوت آورد **صنعت آن** لولو ناسفته سه درم بسد یکدرم و نیم
کهربا یک درم لعل یک مثقال یاقوت زرد نیم مثقال شب یک درم
قرنفل یک درم بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن سرخ از هر یک
یک درم زرنباد نیم مثقال تخم بادرنبویه سه درم ساذج یک درم
درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست
اترج سه درم گاوزبان پنج درم صندل سرخ و سفید از
هر یک سه درم کشنیز دو درم گل سرخ سه درم دارصینی کم
آمله مقشر پنج درم عصارهٔ زرشک ده درم طین ارمنی دو درم
تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام نیم مثقال کافور
قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی
دانگی و نیم ورق زر و ورق نقره از هر یک نیم مثقال شراب حماض
مصری ... شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی
بیست مثقال داروها کوفته و بیخته بدان سرشند شربتی یکو نافع بود
دواء المسک حلو مستعمل ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود دهد
و بادی که زنان آبستن را بود سود دهد **صنعت آن**
مروارید ناسفته بسد کهربا ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی
از هر یک یکمثقال بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی
اشنه از هر یک یک درم جند بیدستر یک درم و نیم مجموع کوفته و بیخته
بغیر از ... بجوشانند و نگذارند ... بالاید و بر سر آن کنند با سه
چندان عسل مصفی ببرشند شربتی نیم درم تا یکو و قوت این تا
سال می باشد **مفرح مسیحی مستعمل** نسخه مولف قوت دل

و دماغ و جگر بدهد و پشت و گرده را نافع بود و معده
را نیرو قوت دهد و لعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و اشتهاء
طعام باز دید کند و هاضمه را قوت دهد **صنعت آن**
قرفه پنج درم خولنجان کبابه چینی قرنفل جوز الطیب قاقله
کبار و صغار تخم فرنجمشک ورق قرنفل از هر یک سه درم
گاوزبان بادرنجبویه از هر یک پنج درم سنبل الطیب اشنه
از هر یک چهار درم زعفران سه درم مصطکی سه درم بهمنین
از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل دارفلفل
از هر یک یک درم پوست اترج سه درم ورق گل سرخ
پنج درم سعد هندی یکو نیم خصی الثعلب ده درم لسان العصافیر
بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مسک ترکی
نیم درم لعل یک درم لولو ناسفته دو درم کهربا یک درم
بسد یک درم ورق زر و ورق نقره از هر یک نیم مثقال جزو
خوب سی مثقال اگر بعسل خواهد دو وزن ادویه عسل و اگر بقند
خواهند سه وزن ادویه قند و اگر بعسل کنند روغن بادام بستو
ادویه کوفته و بیخته بدان چرب کنند و اگر بقند کنند ده درم ...
با ادویه بکوبید و باز دشربتی بقدر حاجت

باب الثانی فی المعاجین معجون

مقوی
المولی الاعظم بقراط الزمان جالینوس العهد معین الملة والد
طبیب علیه الرحمة والمغفرة **صنعت آن** شقاقل مربی
بهمنین بوزیدان سورنجان مصری بسباسه از هر یک پنج درم

تودرین از هریک چهار درم ستره سقنقور پانجده مثقال خصی
الثعلب پانجده درم کبابه صینی سه درم قرنفل قضیب گاو
خشک کرده سوده مغز حب زلم مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا مغز
نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار تخم شلغم دارفلفل از
هریک پنج درم زنجبیل سه درم نارمشک فرنجمشک صندل سفید
خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم
هلیون اسارون قرفه درونج عقربی خیربوا اکل قرفه
ورق قرنفل جوزبوا اشنه سفید از هریک پنج درم زعفران
پانجده درم سعد هندی زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی
تخم کزر تخم اسبست از هریک سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب
ده درم مسک ترکی یک مثقال و نیم سنبل الطیب ده درم
ساذج هندی سه درم لعل یک درم یاقوت کبود یشب سه درم
لولو ناسفته پنج درم کهربا سه درم بسد سه درم زر محلول سه
درم نقره محلول سه درم جز و خوب صد مثقال عسل بقدر الحاجة

معجون لبوب این نسخه الملا مولانا معین الدین علیه
الرحمة والغفران است منی بیفزاید و گرده و پشت را قوت
دهد و مثانه را از ریگ و بلغم پاک کند و نعوظ تمام آورد و دل
و دماغ را قوت دهد و نشاط تمام آورد **صنعت آن**
مغز پسته مغز فندق و بادام جلغوزه مغز ... مغز حب الزلم و مغز
کردکان مغز حب قلقل کنجد مقشر از هریک پنج مثقال مغز
نارجیل ده مثقال خصی الثعلب ده مثقال خشخاش سفید سه درم

خولنجان سه مثقال دارصینی پنج مثقال شقاقل مصری
پنج مثقال بهمن سرخ پنج مثقال بهمن سفید دو مثقال تودری
از هریک پنج مثقال گاوزبان پنج درم لسان العصافیر پنج مثقال
مغز دماغ گنجشک پنج مثقال قضیب گاو سوده سه مثقال
سه مثقال ناتو نر پنج مثقال فرنجمشک پنج درم حسک مربی پنج
مثقال زرنباد زرنب قرنفل بسباسه تخم بادرنجبویه از هریک
سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود
خام ده درم زعفران یک درم مصطکی ده مثقال مروارید پنج
درم لعل دو درم یاقوت کبود یک مثقال زر محلول دو مثقال
نقره محلول سه مثقال قند ... و اگر بعسل خواهند همین سبیل **معجون**

اسرار الاطبا این نسخه از آن مولف کتاب است
باه را بیفزاید و قضیب را قوت دهد و منی بیفزاید و نعوظ تمام
آورد **صنعت آن** مغز بادام پسته فندق حب قلقل حبة
الخضرا کردکان نارجیل مغز الحکک و جلغوزه مغز تخم خربزه
مغز حب زلم کنجد مقشر خشخاش سفید از هریک ده درم
کبابه فوفل خولنجان قرنفل شقاقل مصری از هریک پنج
درم مصطکی سیاه لسان العصافیر سنبل الطیب از هریک
سه درم بهمنین تخم هلیون تودرین بوزیدان مغاث
تخم جرجیر تخم شلغم تخم اسبست و پیاز از هریک شش درم خصی
الثعلب فربه خوب ده مثقال کشمش خرما قضیب گاو خشک
کرده سوده از هریک چهار درم مغز دماغ گنجشک نر کرده در وقت

همچنان گرفته باشند. ده درم زعفران زنجبیل نارمشک و بجگل
دارفلفل از هر یک سه درم عسل بعد رجاحت شربتی دو مثقال
و غذا نخوداب یا قلیه با زرده. تخم نیمبرشت یا کباب یا پاره خام
یا ابگوشت مناسب باشد و از ماست و ترشی و سبزی احتراز
کند **نوعی دیگر است و** این نسخه از آن مولانا
مرحوم شیخ الوقت شمس الدین ابن هلال اورده نور الله
قبره خاصیت این معجون بسیارست باه را زیادت کند
و مجامعت و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و قضیب
را قوت دهد و کهنه روی را نیکو گرداند و استعمال کند بعد از
مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و خفقان
منی و از جمله مرضهای عصبانی ایمن گردد **صنعت آن**
شقاقل خولنجان خصی الثعلب بهمنین وج تودری سرخ
و سفید و لسان العصافیر از هر یک سه درم بزر سقنقور سه مثقال
حب البان حب بلسان حب فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار
تخم جرجیر تخم جزر تخم کندنا تخم پیاز تخم شلغم تخم اسبست خشخاش
سفید مغز حبکدانه تخم تربزه تخم شبث تخم جزر کشاي کمراد
ازان دو قوات تخم هلیون جنک مربی از هر یک دو درم
دارصینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه چینی
سعد کوفی دارفلفل قرفه جوزبوا انارمشک عود خام عنبر اشهب
زعفران از هر یک یک مثقال مشک ترکی دانگی و نیم مغز بادام و حب الفلفل
و بسته حب صنوبر کبار و مغز حبة الخضرا مغز حب القطن کنجد مقشر

از هر یک دو درم ادویه‌ها بهم بکوبد و مغزها با هم و عنبر و مشک
و زعفران با هم و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و در ظرف چینی یا کاشی کنند شربتی از سه درم تا سه مثقال
معجون لولوی مستعمل این نسخه از آن جالینوس است
و این معجون را منفعت است قضیب را سخت کند
و اوعیه را بگشاید و اعصاب دماغی را قوت دهد
و شهوت زیادت کند و در زنان تغیری عظیم پیدا کند
چنانچه منی بلذت هرچه تمامتر بیرون آید و نعوظ بسیار
آورد و دوستی مرد در دل زن پیدا کند **اخلاط آن**
لولو ناسفته بسد از هر یک یک مثقال افیون بهمن سفید از
هر یک یک درم کابلی اصل اللبلاب از هر یک پنج مثقال
تفاح اذخر سعد کزمازک از هر یک نیم مثقال اسلیخه دارچینی
اسارون مصطکی از هر یک دانگی و نیم صمغ عربی و کثیرا
از هر یک دانگی با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی
آبگینه کنند و در وقت خواب و هنگام مجامعت یک مثقال
با آب فاتر بخورد **معجون عطایی** مستعمل مولف کتاب
جهت دفع سرعت انزال نیکوست **صنعت آن** بلوط و کلنار
و شونیز و لبان ذکر از هر یک ده درم کمون کرمانی ناخواه
کرویا از هر یک پنج درم پوست بلیله و پوست هلیله
زرد آمله مقشر هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک
ده درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند

شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه همچنین غذا دو نوبت
غذای مناسب **معجون فلاسفه** بلغم را دفع کند و مقوی
نفس بود و مفرح و قوت هاضمه بدهد و اشتها بازدید کند
و حفظ بیفزاید و ذهن را تیز کند و سردی و چکیدن بمیز
دفع کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب محکم دارد
و این را مادة الحیوة خوانند و این معجون منسوبست بفیلسوفان
و خاصیت این بسیار است چنانچه اگر نوشته شود در یک ورق
نگنجد و مخصوصست به بلغمی مزاج **اخلاط آن** فلفل دار فلفل زنجبیل
دارصینی پوست بلیله آمله مقشر شیطرج هندی زراوند
مدحرج عوق بابونج خصی الثعلب مغز جلغوزه مغز نارگیل
از هر یک ده درم بابونج پنج درم سنقنق سه درم عسل کف
گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخها رازیانج پنج درم
میکنند **معجون انوشدارو** که آنرا جوارش مفرح خوانند و مفرح
کندی نیز گویند و از معاجین هندیست پیش از طعام و
بعد از طعام شاید خورد معده را قوت دهد و غذا را هضم کند
و رنگ روی سرخ دارد و بوی دهان خوش کند و جگر را قوت
دهد و از معاجین بزرگست **صنعت آن** ورق گل سرخ شش درم
سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی اسارون از هر یک سه درم
هیل قاقله بسباسه جوز الطیب قرفه زعفران سنبل الطیب زرنب
از هر یک دو درم شیر آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند
تا با سه رطل آید فرو گیرد و دو دست بمالد و صافی کند و ملین

فانید که آنرا کعب الغزال است بقوام آورده و داروها
بدان بسرشد و اگر بعسل کند یا قند شاید و مقداری مشک
اضافه کند و بعضی فرنجمشک و مروارید ناسفته و ساذج هندی
از هر یک دو درم اضافه میکنند شربتی دو مثقال و درم
که آنرا بلادری بزرگ گویند سودمند
بود فالج و لقوه و صرع و تریاق همه رنجها بود که از سردی
باشد و باه را قوت دهد تمام چنانچه بلغمی مزاج را هیچ معجون را
در امر باه بهتر ازین نبود عاقرقرحا شونیز قسط فلفل
دار فلفل وج از هر یک دو درم ورق سداب جنطیانا رومی
حلتیت زراوند مدحرج حب الغار جند بیدستر شیطرج هندی
خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته
بروغن گردکان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک درم تا یک مثقال هر چند
کهن شود بهتر بود و مولف کتاب گفته جهت قوت باه کسانی
که بلغمی مزاج بود این معجون بغایت پسندیده داشته و در
حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه رنجها که از سردی
بود سودمندست خواص آن نزدیک
بخواص کبیرست هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر
از هر یک ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندر وج
فلفل سیاه و سفید زنجبیل عسل بلادر از هر یک پنج درم
داروها کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب کنند و با سه چندان

عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال
سودمند بود قولنج را و عسر البول و سبل و نفخ
و درد احشا ساکن گرداند و سرفه و خناق زایل کند
و درد جگر و درد دندان چون بر روی نهند

زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بست درم افیون
ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل
الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان
فرفیون از هر یک یک درم داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب
کرده باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی مقدار یک نخود از بهر قولنج و درد گرده . باب
کرفس و بعضی از اطبا بدل تخم کرفس دو میکنند و قوت این معجون
بعد از سه ماه تا سه سال می ماند   این نسخه
بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابوالبرکات و این نسخه منسوبست
بشیخ الرئیس علیه الرحمه والغفران جهة درد دندان چون بر روی نهند
و جهة قولنج نیم درم چون فرو برند اثری تمام دارد و وجع احشا ساکن
کند و قطع خون بکند   فلفل سفید بزرالبنج از هر یک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب
عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال مجموع کوفته و بیخته با دو چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعضی سه وزن ادویه عسل میکنند
و بعد از شش ماه که در میان جو نهاده باشند استعمال کنند
این معجون از جمله مفرحاتست و از معاجین کبار

و فواید بسیار بدین مرتب است بدین واسطه الحاح نمود
و بعضی اطبا این معجون را از تریاقات شمرده اند
قرنفل زنجبیل فوفل سنبل الطیب دارفلفل
خیربوا جوزبوا قاقله کبار شیطرج هندی دارصینی ساذج
هندی لسان العصافیر درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور
مصطکی خولنجان فرنجمشک لولو ناسفته صندل زرد اوند مدحرج
سلیخه یاقوت رمانی ورق گل سرخ از هر یک دو درم بسباسه
شش درم پوست اترنج سه درم زعفران پوست بلیله از هر
یک درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مشک ترکی نیم درم کوفته
و بیخته بغایت سحق کرد بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال
این معجون خاصیت
بسیار دارد خاصه جهت باه و قوت گرده بدهد و پاک کند
و منی و رطوبت بسیار آورد و دل و جگر و مغز را قوت دهد
تخم کرفس تخم گزر تخم شبث رازیانه مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار بادرنگ پنج کرفس از هر یک پنج مثقال بسباسه قرنفل دارفلفل
کبابه عاقرقرحا از هر یک سه درم قرفه زعفران کندر مصطکی
عود از هر یک چهار درم تخم هلیون شقاقل بوزیدان بهمن
تودری لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم
تخم اسبست تخم جرجیر تخم خربزه تخم پیاز حب الرشاد تخم گندنا
خولنجان جوز الطیب گل قرفه دارفلفل از هر یک سه درم اصل
الغار مثل یک درم و نیم مغز حب فلفل مغز حب الزلم مغز چلغوزه

مغز نارگیل از هر یک پنج درم خصی الثعلب ذکر گاو خشک کرده
سوده مغز دماغ کنجشک نر خشک کرده که در وقت هیجان گرفته باشند
وحشک عربی و کشن خرما از هر یک ده مثقال عنبر اشهب دو درم
مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته فانید که آنرا کعب الغزال
خوانند بوزن ادویه و عسل بوزن مجموع معجون سازند شربتی گرم
مزاج را دو درم و سرد مزاج را پنج درم و باید که یک کاسه شیر تازه
و ده درم شکر سفید اگر گرم مزاج بود پیش از آنکه معجون پیشتر شیر — تناول کنند
و شکر بیاشامد و بعد از آن معجون فرو برد و اگر سرد مزاج
بود اول معجون فرو برد و در عقب آن یک کاسه ماء العسل
بیاشامد که مفید است و در قوت باه و ام مجامعت بهتر ازین
نیست و آزموده است

ریگ گرده و مثانه را دفع کند
مغز تخم خیار بالنگ
مغز تخم خربزه مغز تخم کدو و حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود
پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند
درد گرده و مثانه را نافع بود

بزر البنج و رازیانه از هر یک هفت درم مغز
تخم خیارزه پنج درم تخم خشخاش افیون مغز چلغوزه بریان کرده
مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده زعفران از هر یک
سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته
و بیخته به سه چند بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کند
جهت مثانه و گزندگی عقرب بغایت نافع بود

عقرب سوخته پنج درم جنطیانا
رومی یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دار فلفل از
هر یک دو درم بیخ کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار درم
مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کند بالغ را شربتی دانگی و نابالغ را نیم دانگ
و این معجون را از تریاقات شمرده

اندر سده و صداع و معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول
و جمله مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ
جند بیدستر
افیون دار صینی اسارون مو و قوا از هر یک مثقال
مر فلفل دار فلفل قنه قسط از هر یک شش مثقال مجموع
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دانگی تا یک
مثقال و بعد از شش ماه استعمال کند

رب السوس زوفا خشک پرسیاوشان از
هر یک دو درم فرد مانا فلفل از هر یک سه درم مغز بادام
تلخ زراوند مدحرج تخم انجره از هر یک پنج درم و بعضی عوض
پرسیاوشان مشکطرامشیع میکنند کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال
خاصیت این بسیار است وجع مفاصل
و نقرس و درد آن ساکن کند و از ان زحمت ایمن بود و
درد سر و بادهای غلیظ و بهقهای کهن و قولنج دفع کند و
سده بگشاید و سنگ گرده بگدازد و ضیق النفس و سرفه کهن

وریش روده وتاریکی چشم ودرد گلو زایل کند و هر که در روز
بخورد صحت بدن نگاه دارد و بعد از شش ماه استعمال کند
شربتی یکم و قوت این معجون تا سی سال بماند

جنطیانا اسطوخودوس رومی دوقو ماما جاوشیر
کمافیطوس تخم سداب فراسیون اسقوردیون میعه سایله
از هر یک پنج مثقال مر زعفران قسط فلفل سفید دارچینی سنبل
الطیب فرفیون بوست بیخ لفاح اشق بودنه کوهی تخم
رازیانه تخم جرجیر ورق گل سرخ ناردین افلیطی حب
بلسان مصری از هر یک سه مثقال دارصینی هشت مثقال پنجه
رومی شانزده مثقال قنه عصاره غافت کاشم تخم جند قوقی
صمغ بادام از هر یک چهار مثقال صمغها و عصاره و اشق را در شراب خیسانند
و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند
و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند

مسهل سودا بود و بلغم لزج و خلطهای غلیظ
هلیله سیاه و بوست هلیله کابلی آمله مقشر افتیمون
از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج تربد سفید مجوف از
هر یک پنج درم غاریقون سه درم حجر لاجورد و حجر ارمنی از هر یک
دو درم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم
تربد سفید مجوف خراشیده روغن
بادام چرب کرده چهل درم بنفشه خشک تخم تمر هندی
ربالسوس از هر یک هفت درم رازیانه افسنتین مصطکی از هر یک

پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارچنبر صد درم روغن بادام
چهل درم داروها کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده و بعسل
خیارچنبر سرشند و عسل صد درم و شکر صد درم بقوام آورده
و بر سر آن کنند معجون سازند و باید که عسل خیارچنبر آب
ندیده باشد شربتی هفت مثقال و پنج مثقال

مخصوص است بادهای نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت
سورنجان مصری سی مثقال فلفل سیاه
و دارفلفل و ورق حنا از هر یک دو مثقال کمون کرمانی و
بوست بیخ کبر شیطرج هندی از هر یک دو درم و نیم مصطکی
دو مثقال و نیم کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان
پنج درم سقمونیا سه درم بوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی هفت
مثقال ۹

جهت هضم طعام و قوت پشت و
مجامعت و گرده را بغایت سودمند بود و اشتهای طعام
باز دید آورد

قرنفل پنج درم خولنجان پنج درم
قرفه هفت درم ششقاقل مصری پنج درم مصطکی پنج درم
جوزبوا ده درم بسباسه پنج درم اشنه هفت درم زنجبیل
سه درم قاقله سه درم لسان العصافیر پنج درم سنبل
الطیب ده درم دارفلفل سه درم عاقرقرحا پنج درم نارمشک
سه درم بوست اترج پنج درم زعفران سه درم عنبر یک درم

مسک نیم درم جزو خوب پنجاه درم روغن بادام ده درم عسل
بوزن ادویه شربت بقدر حاجت
منفعت کند کرده

پس دراو باه زیادت کند و نعوظ تمام آورد
تخم هلیون و تخم پیاز و تخم گندنا تخم شلغم تخم شبت جرجیر حب الرشاد
مغز حبة الخضرا لسان العصافیر کنجد مقشر تخم تربیزه مغز جلغوزه از هر یک
سه درم زنجبیل شقاقل مصری خولنجان دار فلفل از هر یک سه درم
دار صینی دار فلفل جوز الطیب بهمنین از هر یک ده درم
سقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده
سوده درم داروها کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته سرشند
واین را فنجنوش خوانند جهة استرخاء معده
وبواسیر و تباهی مزاج و باه را زیادت کند و گونه روی صافی کند
و دفع سرعت انزال بکند وقتی که چهل روز متواتر استعمال کند
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر وشیطرج
هندی سنبل الطیب فلفل دار فلفل زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده
درم تخم شبت تخم گندنا از هر یک چهار درم خبث الحدید مدبر
بسرکه چهار روز بشبانروز بعد از آن خشک کرده در سایه و با روغن
بادام بریان کرده و دیگر باره سحق کرده صد درم عسل سه وزن ادویه
داروها بدان سرشند و مشک ترکی دو درم اضافه کند و در ظرف
آبگینه یا قلعی یا صینی کند و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی دو درم
منفعت کند کرده و پشت را و معده را قوی کند

و بلغم دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب رقیق از دهان
باز دارد و بادها بشکند و سردی و ریگ از مثانه پاک کند
و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و آب پشت و جگر و گرده و مغز
را قوی کند و بقراط گفته هر که در سالی سه روز ازین معجون
بخورد هرگز او را بطبیب احتیاج نیفتد و اگر در کنیزک دارد همه را
خشنود کند **اخلاط آن** تخم کرفس و کرفس و شبت یا نخواه
و رازیانه تخم شلغم و تخم تربیزه مغز تخم خیار بالنگ از هر یک
پنج مثقال عاقرقرحا قرفه زعفران مصطکی عود خام از هر یک
دو درم بسباسه قرنفل فلفلمونه و کبابه از هر یک سه درم عنبر
اشهب یک درم کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته سرشند
و بعد از دو ماه استعمال کند شربتی دو درم تا دو مثقال شاید
جوارش جالینوس این جوارش را خاصیت بسیارست
همه اندامها را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها
بشکند و بسیاری بول که از سردی مثانه بود باز دارد
و سرفه بلغمی ببرد و باه را قوت دهد و لون را صافی کند و بلوها
ناصور و دیوانگی ببرد و درد سر که از سردی بود ببرد و موی
و قوباء و بهق را سود مند بود و بواسیر و ریگ کرده دفع کند
و سیاهی موی نگاه دارد و هر که مدت و یک روز استعمال کند
ازین بیماریها که ذکر رفت ایمن گردد و بعد از ده روز که
ساخته باشند استعمال کند **اخلاط آن** سنبل الطیب قاقله
سلیخه دار صینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل فقیه

دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون حب الآس
قصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی ده درم قند
بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد
جوارش کمونی سردی معده و تبهای بلغمی
و سوداوی و سردی انثیین و فواق که از کثرت بلغم بود
زایل کند و این معجون رومی است **صنعة آن**
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانروز و بعد از آن
در سایه خشک کرده و بریان کرده دو رطل بغداد فلفل
سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم
بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مناسب بود
هرچه معاجین و جوارشات بود بهتر آن بود که بلع کنند و نخایند
اگرچه صاحب منهاج در جوارش کمونی گفته که به آب گرم بیاشامند
اما مستعمل چنین است **جوارش کمونی کبیر** زیره کرمانی
مدبر چنانچه ذکر رفت دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه دو بی دارصینی قرنفل حب بلسان
سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال
بود نافع بود **صفت آن** معده را قوت دهد و اشتها
باز دید کند و قولنج بگشاید و مخصوص است بقولنج **اخلاط آن**

به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کند
و در دو رطل ثلث بجوشاند تا مهرا شود بعد از آن بکوبد
و بمنخل موی بیرون کند و یک من عسل صافی بر سر آن کند و بجوشاند
تا نزدیک انعقاد فرو گیرد و این داروها کوفته و بیخته بر آن
افشاند و ان ادویه گرد ریک است کفچه بزند تا یکسان
شود **اخلاط آن** زنجبیل دار فلفل دارصینی از هر یک دو
درم هیل قاقله زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم
سقمونیا مشوی ده درم تربد سفید مجوف خراشیده
چرب کرده بروغن بادام ده درم شربتی پنج مثقال تا هفت
مثقال شاید **جوارش سفرجلی ممسک** شکم ببندد
و معده را قوت دهد و قی باز دارد و رنگ روی نیکو گرداند
و اشتهای طعام باز دید آورد **صنعت آن** به اصفهانی
از دانه پاک کرده دو رطل پاره کند و سرکه بر سر آن کند و
بجوشاند تا مهرا شود و بکوبد و یک رطل عسل مصفی بر سر آن
کند و بجوشاند تا نزدیک انعقاد بعد از آن فرو گیرد و زنجبیل
و فلفل و دار فلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه از هر
یک درم زعفران دو درم کوفته و بیخته بر آن افشاند و
بجنباند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال **جوارش تمری**
قولنج و عسر البول بگشاید **اخلاط آن** بوره ارمنی و
زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک
دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرما هیرون بی از مغز بادام

سفید کرده و ورق سداب از هر یک ده درم تمر نکشا زد
در سرکه خیسانند و بکوبند و بغربال فرو برد و عسل کف گرفته
سه وزن ادویه بر سر آن کند و دارو را بدان برشند
شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال به آب گرم قولنج را جوارش
شهریاران سودمند بود معده و جگر را و این سهل
قولنج است خاص صنعة آن زنجبیل قرفه قرنفل دارچینی
سلیخه سنبل الطیب جوزبوا هیل مصطکی قاقله حب البان
زعفران از هر یک چهار درم سقمونیا سه درم تربد سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده هشت درم
حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته بعسل
کف گرفته برشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال شاید
بحسب مزاج با آب گرم جوارش عود هاضمه را قوت دهد
و اشتها طعام باز دید آورد و معده را قوت دهد و بلغم را
دفع کند صنعة آن قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود
خام پنج درم زعفران سه درم سنبل الطیب دو درم مصطکی
سه درم بسباسه دو درم جوزبوا یک درم قرفه دو درم پوست
اترج پنج درم زنجبیل یکدار فلفل یک درم قند یا نبات دو وزن
جوارش عود نوعی دیگر عود خام پنج درم قند یکمن یا نبات
جوارش عنبر عنبر اشهب یک مثقال نبات یکمن نبات
را بقوام آورد و از سر آتش فرو گیرد و چون نیم گرم است بزند
و عنبر در آن حل کند و بر سنگ ریزد و بکار دبرد جوارش مصطکی

سودمند بود سردی معده را و جگر و بادها را آن و بلغم
را دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد صنعة آن
مصطکی دو مثقال و نیم بلکه سه مثقال قند سفید یکمن مصطکی
به آب تر کند و بهاون کوبد کند و آن زمان که تیز زده باشد
و نزدیک بود که بر سنگ ریزد مصطکی بقدری گلاب
حل کند و در آن ریزد و بر سنگ ریزد و بکار دبرد
و مستعمل کند جوارش فواکه مولف کتاب گوید این
گوارش پیش از من کسی ترکیب نکرده و این خاص صنع منست
صنعة آن آب انار ترش و شیرین و آب سیب و
به اصفهانی و بلخی و آب غوره و آب زرشک و آب
سماق و اگر کیل بود آب کیل مجموع مساوی بجوشانند
تا یکمن با زنک چهار یک آید پس فرو گیرد و نبات صاف کرده
بقوام آورد قوام زیاده و فرو گیرد و در تیز زدن آن آبها
می ریزد و تیز می زند و قدری آب لیمو و حماض نیز اضافه
کند تا تمام شود بر روی سنگ ریزد و ببرد و بردارد
معده را قوت دهد و قی باز دارد و جگر و دل و رود
را قوت دهد و دفع صفرا بکند و نقل بدان کردن دفع خمار
بکند جوارش آمله صنعة آن آمله در شیر خیسانیده
پنج درم مصطکی سه درم پوست ترنج سه درم پوست بیرون
بسته سه درم زرشک منقی سه درم عود خام ده درم
قند سفید یکمن و نیم والله اعلم و احکم

باب الرابع في الاطريفلات

اطريفل بزرگ سودمند بود بواسير
را ولون را نيکو کرداند و باه زيادت کند و معده را قوت
دهد **صنعت آن** پوست هليله کابلي هليله سياه
پوست بليله آمله مقشر فلفل دارفلفل از هر يک سي درم
زنجبيل بوزيدان بسباسه شيطرج هندي شقاقل مصري
و تودريين لسان العصافير موجب قلقل تخم مقشر تخم
خشخاش سفيد بهمنين از هر يک ده درم مجموع کوفته و بيخته
بروغن بادام چرب کرده باسه وزن عسل مصفي بسرشند
شربتي يک مثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه استعمال کند و قوت
اين تا دو سال بماند **اطريفل کوچک** سودمند بود
جهت استرخاء معده و رطوبت آن و بواسير را دفع کند
و ذهن نيکو کرداند **صنعت آن** پوست هليله کابلي هليله
سياه پوست هليله زرد آمله مقشر پوست بليله زرد از هر يک
ده درم کوفته و بيخته بروغن بادام چرب کرده باسه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کند شربتي
يک مثقال تا دو مثقال و قوت اين اطريفل دو سال بماند
اطريفل کشنيزي جهت صداع که از بخار معده
بود و قوت معده بدهد **اجزاء آن** پوست هليله
کابلي و پوست بليله و آمله هليله سياه و کشنيز خشک اجزا
متساوي و بعضي هليله سياه نمي کنند کوفته و بيخته بروغن بادام

چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
دو ماه استعمال کنند شربتي يک مثقال تا دو مثقال **اطريفل
ديدان** جهت کرمهاء خرد و بزرگ بغايت نافع بود
صنعت آن برنج کابلي مقشر ده درم حب النيل تربد سفيد مجوف
خراشيده قسط تلخ از هر يک پنج درم قنبيل ترمس افسنتين رومي
شيح ارمني افيتمون اقريطي تخم سعطي خردل سفيد شحم حنظل سعد هندي
راسن خشک از هر يک سه درم کوفته و بيخته با دو چندان عسل کف
گرفته بسرشند شربتي از دو درم تا چهار مثقال باشد والله اعلم

باب الخامس في المربيات اترج مربا

طبيعت وي گرم و خشک بود قوت معده بدهد خاصه که با پوست
مربا کرده باشند **صنعت آن** بستانند اترج بزرگ که آزاد باليده
خوانند و با تو گويند زردي آن پاک کنند و ترشي جدا کنند و گوشت
آن با آب بجوشانند تا نيم پخته شود بيرون آورند و بفشارند
و در قند صاف کرده يا عسل مصفي اندازند و بقوام آورند تا آتش آهسته
و مربيات مثل اترج و هليله و شقاقل و جزر و جوز و امثال آن
بعسل بهتر بود که بقند و ترهندي و آلوچه و سيب و به و بليج بقند
بهتر بود که بعسل **شقاقل مربا** باه را زيادت کند و قوت
پشت دهد **صنعت آن** بستانند شقاقل تازه و مقشر کنند و بجوشانند
با سه تا نيم پخته شود پس عسل صافي بر سر آن کنند و به آتش نرم بجوشانند
تا بقوام آيد و در ظرف سبز کنند يا چيني و بعد از چهل روز استعمال کنند
جوز مربي باه را زيادت کند معده سرد کرده را نافع

و نافع بود صنعت آن بستانند هر ترخوب بزرگ و پوست آن بخراشند
تنک و باریک کنند بعد از انگشت کوچکتر و با قدری آب و عسل بجوشانند
تا نیم پخته شود پس بیرون آورده و دیگر عسل صافی بر سر آن کنند و اندک
جوشی بجوشانند و در ظرف کنند و تا چهل روز بیرون ظرف
میشود بدو شستن ظرف لازم است در همه مربیات بغیر از انچه که
محتاج نیست تفاح مربا جهت قوت معده و دل بغایت
است صنعت آن بستانند سیب اصفهانی چندانکه خواهد و در
دیگ کنند با قند صافی بجوشانند چندانکه پژمرده شود و رنگ
بگرداند پس ظرف کنند و بعد از چهل روز مستعمل کنند و این مولف
گفته سیب آن بهتر که سیب پیرون بخراشند و دانه اندرون
وی بیرون آورند با اندکی شربتی بجوشانند تا نیم پخته شود و انگاه
قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند سفرجل مربا مستعمل
قوت وی زیاده از سیب بود در تقویه معده صنعت آن
بستانند به اصفهانی شیرین را از پوست و دانه پاک کنند پاره کنند
و به آب بجوشانند تا نیم پخته کرده پس قند صاف کرده بر سر آن کنند
و بقوام آورده و در ظرف کنند و بعد از چهل روز مستعمل کنند کمثری
مربی جهت قوت معده نیکو بود صنعت آن بستانند ملچی
اصفهانی بی کره و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صاف
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و در ظرف سبز
کنند و بعد از چهل روز بکار برد و باید که دست از شستن ظرف باز
ندارد ادرک مربی حرارت ساکن کند و طبیعت نرم دارد و تشنگی

بنشانند بستانند آلوچه اصفهانی یا بخارایی و با آب بجوشانند
تا نیم پخته کرده و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
با آتش آهسته تا بقوام آید و جلاب باید که تنک باشد
که هر چه سیب و به و ملچی است آبدار است و در جوشیدن
رطوبتی باز میدهد و آلوچه نه قسب مربی سینه را بغایت
مفید بود و شش و مثانه را سود دهد که در وی صلابتی باشد
بستانند کدو تازه نازک و پوست آن بخراشند و مغز آن
بیندازد و پاره کنند مانند انگشت و با آب بجوشانند تا نیم
پخته کرده و عسل بر سر آن کنند و بقوام آورده با آتش آهسته
و اگر بتند خواهد همین سبیل بطیخ رقی مربی دفع حرارت
بکند و تشنگی بنشاند صنعت آن بستانند پوست خیار کرده و سه
شبانروز در آهک و آب خیسانند و بعد از ان یک
شبانروز در نمک آب خیسانند و دیگر بیرون آورند
و سه شبانروز در آب صافی خیسانند بعد از ان بر سر
آتش نهند و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند
تا نیم پخته شود پس فرو گیرد و بنهند تا آب پالاید و دیگر در
عسل مصفی اندازد و با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید
و بعد از چهل روز استعمال کنند وج مربا مستعمل جهت القوه
و قولنج ریحی بغایت نافع بود و مصروع را بغایت سودمند
بود صنعت آن بستانند وج ترکی فربه و سه شبانروز
در آب خیسانند و بعد از ان قدری آب و عسل بر سر آن

کند و بجوشانند تا نیم بخته کرده پس عسل مصفی بر سر آن کند
و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کند **جوز**
مربا نافع بود معده سرد را و کرده را سود دارد
و باه را زیادت کند بستانند گردکان تر که پوست آن هنوز
صلب نشده باشد و آن پوست از وی جدا کند و با آب و
قدری عسل در دیگ کند و بجوشانند تا نیم پخته شود پس عسل
مصفی بر سر آن کند و بجوشانند با آتش آهسته چند جوشی و
در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال کند و باید که دست از
شستن طرف باز ندارد **لوز مربا صنعت آن** سود مند بود
سرفه را **اخلاط آن** بستانند بادام فربه و تقشر کند و در دیگ
کند و دوشاب و آب چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن کنند
و بر سر آتش نهند و دو سه جوشی بجوشانند پس فرو گیرند و پنج
روز رها کنند بعد از آن بیرون آورد و عسل شهد بر سر آن کند
و دو و سه جوش سبک بزنند و در ظرف کنند و تا چهل روز ظرف
می‌شوید و بعد از آن استعمال کند **بنفشج مربا**
سینه را نرم کند و سرفه که از حرارت بود زایل کند و خشونت
حلق دفع کند **صنعت آن** بستانند گل بنفشه خوب تازه
و باید که قطعا دنبال با آن نباشد و در دست بمالد تا کشته شود
و اگر خواهد با قند بکوبد و در سر کمن بنفشه دو من قند سفید و بعضی
چهار من قند سفید میکنند و در آفتاب نهند تا چهل روز و سر بامداد
و شبانگاه درهم و رهی کند بعد از چهل روز استعمال میکند **جلنجبین**

سکری سود مند بود بلغم را و قوت معده بدهد و بعادت
هاضمه را نافع بود بستانند ورق گل تازه یکمن و قند سفید
دو من و اگر خواهد چهار من و بجنبانند و در خمیره بنفشه گفته
شد بسازد **جلنجبین عسل صنوان** همچون گلقند است که گفته
شد سود مند بود سردی معده و استسقا و سردی جگر
و سوء الهضم که از سردی بود والله اعلم
باب السادس فی الاشربة
والربوب شراب عناب
سرد و تر بود جهت سرفه و غلبه خون و اصحاب
ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه را بغایت نافع بود
صنعت آن بستانند عناب جرجانی یک چهار یک و در ده و سه من
آب بجوشانند تا باز دو دانگ آن آید در دست بمالد
و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام
آورد و شربتی از ده درم تا دو مثقال **شراب نیلوفر**
سرد و تر بود نافع بود درد سر و سرفه و سینه
و شکم نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه بغایت نافع
بود **صنعت آن** بستانند یک وقیه نیلوفر تازه خوب
و بجوشانند و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند
و بقوام آورد شربتی از ده درم تا دو مثقال **شراب بنفشج**
معتدل بود در سردی و تر بود جهت ذات الجنب و ذات
الریه و درد کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره

وسرفه کرباب بود نافع بود **صنعة آن** بستانند بنفشه تازه
وگل آن یک چهار یک بگیرد و بجزد و بپالاید و بگیرند قند صاف
کرده بر سر آن کند و بقوام آورد و اگر بنفشه تر نبود بنفشه
خشک یک وقیه که سی مثقال بود عوض بنفشه تر کند **شراب دینار**
ذات الجنب و حرارت جگر را بغایت نافع بود و طبیعت نرم
دارد و تشنگی نشاند و سوء القنیه و استسقا را نافع بود بستانند
تخم کاشنی بیست و پوست بیخ کاشنی تازه سی درم سلوفر ده درم
گاوزبان ده درم ورق گل سرخ بیست مثقال تخم کشوث
در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر پنج مثقال بود
شاید او و بیها بغیر از ریوند بجوشانند و صافی کند و قند صاف
کرده بگیرند بر سر آن کند و بقوام آورد و ریوند چینی سوده
بجز ریوند بیخته شیره بگیرد و بر سر آن کند **شراب بزوری**
جهة مستسقی بغایت نافع بود و معده و جگر را مفید بود و
بادها بشکند و مفاصل را سودمند بود بستانند پوست بیخ
کاشنی سی درم تخم کاشنی بیست درم رازیانه ده درم پوست
بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث در کتان بسته پنج درم پوست
بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس ده درم بجوشانند
و بپالاید و قند صاف کرده بگیرند و نیم بر سر آن کند و بقوام آورد
شراب زوفا جهة ضیق النفس و ربو و سعال کهن سعال
بلغمی بغایت سودمند است **صنعة آن** بستانند عناب
سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه مویز طائفی

پی دانه پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان پنج درم
تخم خطمی تخم خبازی از هر یک پنج درم سلوفر چهار درم گاوزبان
پنج درم بیخ مهک خراشیده هفت درم دوقو خشک
هفت درم و در نسخه دیگر فراسیون پنج درم گفته اند
بجوشانند و صافی کند و بگیرند قند صاف کرده بر سر
آن کند و بقوام آورد **شراب خشخاش** سرد و تر بود
سودمند بود سینه و دماغ گرم و بیخوابی و نزله و سلی
سینه را بغایت نافع بود و حرارت بنشاند بستانند
خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کند و بجوشانند
در دو من و نیم آب اگر آب باران بود بهتر بود تا باز
دو دانگ آن آید و بمالد و بپالاید و قند صاف کرده
دو من بر سر آن کند و بقوام آورد و اگر خشخاش با پوست
نباشد خشخاش بی پوست نیم کوفته کند و بجوشاند چنانچه
ذکر رفت و بسازد **شراب صندل** سودمند بود جهت
ضعف دل و جگر گرم و تب محرق بستانند صندل مقاصری
و بمقدار آن بباید بیست مثقال و اگر گلاب خواهد
یک شب در گلاب خیساند و اگر ترش خواهد با آب غوره
یا سرکه هر کدام که خواهد صندل را در آن خیساند بعد از آن
بپالاید و بگیرند قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد
شراب لیمو سرد و خشک بود اندک حرارتی در
وی باشد قوت معده بدهد و صفرا بشکند و ناخنه را یاری

دهد و دفع قی بکند و خمار را سود دهد و تبهای صفراوی
زایل کند و تشنگی زایل کند بستانند لیمو خوب رسیده
و آب آن بگیرند و قند صاف کرده بقوام آورد و
قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود در آن
ریزد و اگر یک دو جوش بزنند شاید و اگر خنک خواهد
بقوام زیاده آورد و از سر آتش فرو گیرد و بر سر آتش
سوخته نهد آتش آهسته و آب لیمو می ریزد تا آن قدر
که کفایت بود **شراب حماض** ترکیب وی مانند شراب
لیموست که گفته شد و منافع او هم منافع لیموست بلکه
زیاده **شراب سیب** بهترین آب بود که از سیب شامی
یا اصفهانی بزند و طبیعت آن سرد و خشک بود قوت
معده بود و خفقان را سود دارد و قی ساکن کند بستانند
سیب اصفهانی خوب شیرین و مقشر کند و بکوبد و آب
آن بگیرد دو من و یک من آب نیم من قند صاف کرده اضافه کند
و بقوام آورد **شراب به** صفت آن مانند سیب است
که گفته شد اما به ترش و شیرین سرد و باید **شراب فواکه**
قوت معده بدهد و دل و جگر را نافع بود و قی دفع کند و صفرا
بشکند و زنان آبستن را سود دهد **صفت آن**
آب به و آب سیب و آب املجی آب انار ترش و شیرین
آب سماق و آب زرشک آب کیل مساوی بگیرد شکر
و اگر آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کند شاید

آبها بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یک من آب یک من قند صاف
کرده و اگر نیم من بنهد بهتر و بقوام آورد **شراب تمر هندی**
طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند
و قوت معده بدهد **صفت آن** تمر هندی زرد تازه
پاک کرده از دانه و خوشه یک من در چهار من آب بجوشانند
تا باز دو دانگ آن آید فرو گیرد و بپالاید و دو من
قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد **شراب
انار ترش** قی باز دارد و قوت معده بدهد بستانند انار
ترش و بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یک من آب انار نیم من قند
صاف کرده اضافت کند و بقوام آورد و اگر قدری آب
نعناع تر بود شاید **شراب نعناع صفت آن** بستانند آب انار ترش
و شیرین که با پیه آن گرفته باشند و بجوشانند تا بنیمه آید پس آب انار جوشیده یک من و آب نعناع تازه
نیم من و قند صاف کرده یک من بقوام آورد **شراب آلو**
بستانند آلو سیاه خوب فربه یک من و بشویند پاک و در یک من
بجوشانند تا باز دو دانگ آید در دست بمالد و صافی
کند و یک من و نیم قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد
شراب ورد مکرر و این مسهل صفرا بود و تشنگی بنشاند بستانند
گل سرخ پی تخم یک رطل در یک من آب بجوشانند نیک و بپالاید
و دیگر یک رطل گل سرخ بر سر آن کند و همچنان کند تا هفت
نوبت مکرر کرده و بعد از آن دو من قند صاف کرده بر سر

آن کند و بقوام آورد شربتی سی درم تا چهل درم شاید
با قدری سکنجبین و آب برف **شراب ریباس** شکم ببندد
و قی باز دارد و دفع تشنگی بکند بستانند ریباس قلائی خوب
و سر و بن آن بیندازد و پاک کند و در هاون سنگین یا چوبی
بکوبد و بکتان بفشارد و در قدح صینی کند و یک شب
بگذارد تا باز نشیند و باز قدحی دیگر پالاید آهسته و آنچه
در بن قدح باند بیندازد تا تمام صاف شود بعد از ان قند
صاف کند و بقوام زیادت آورد در دیک بنشانش و آب
ریباس بر سر آن ریزد و به آتش آهسته بقوام آورد و باید که
دیک سنگین باشد **شراب غوره** قایم مقام ریباس بود در طبیعت
بگیرد آب غوره خوب و صافی کند و بجوشانند تا با نیمه آید
و بهر یکمن آب غوره یکمن قند بنهد و بقوام آورد **شراب مورد**
بگیرد مورد دانه تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و صافی کند و بجوشانند
تا با نیمه آید و اگر دانه مورد تازه نبود دانه مورد خشک بستانند
یکمن و چهار من آب بر سر آن کند و بپزد تا یکمن بماند بدست بمالد
و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام
آورد و این شربت سرد و خشک بود دشش و سینه را
سود دهد و قوت معده بدهد و شکم ببندد **شراب توث**
بستانند توث سیاه و آب آن بگیرد و بپزد تا با نیمه آید
و پنج رطل از ان آب را سه رطل قند صاف کرده بنهد
و بقوام آورد و این شربت درد گلو و خناق را نافع بود

شراب انار عذب بستانند انار عذب و آب آن بگیرد
و بجوشانند تا با نیمه آید و بهر یکمن آب یکمن قند صاف
کرده بنهد و بقوام آورد **شراب کاوزبان** دل را قوت
دهد و توحش سوداوی زایل کند بگیرد آب لسان الثور
مقطر یکمن و آب بادرنجبویه یکمن و عسل صافی یکمن بر سر
آن و بجوشانند تا بقوام آید و زعفران یک درم در ان
حل کند و اگر بقند خواهد شاید و اگر کاوزبان تر
نباشد بستانند کاوزبان خشک چهل مثقال و ورد یکمن
گلاب خیسانند و بجوشانند و بپالاید و قند صاف کرده
یکمن بر سر آن کند و بپالاید و بقوام آورد شربتی ده
درم **شراب آلکو** بستانند آلکوی تازه یکمن و کاوزبان
خشک سی درم بجوشانند و اگر آلکو خشک بود سی مثقال
بجوشانند و بپالاید و یکمن عسل کف گرفته بر سر آن کند و
بقوام آورد **رب سیب** بگیرد آب سیب کافوری
و صافی کند و بجوشانند و صافی کند و بقوام آورد **رب به**
صنعت آن نیز مانند سیب است که گفته شد **میبه**
بگیرد آب به اصفهانی ده رطل شراب کهن خوشبوی
پنج رطل بر سر آن کند و باهم بجوشانند تا بنیمه آید فرو گیرد
و بپالاید و دو رطل و نیم عسل مصفی بر سر آن کند و این
داروها در کیسه بسته در ان اندازد تا بجوشد زنجبیل قرنفل
هیل مصطکی عود هر یکی نیم درم زعفران ریشه داکی مشک

داکي و زمان زمان کيبه را مي‌نالد **سکنجبين ساده** تب زايل
کند و تشنگي بنشاند و بلغم پاک کند و محروري را موافق بود و صحت
او نگاه دارد اما باه را نقصان بود بگيرد قند صاف
کرده و سرکه سفيد آن مقدار که کفايت بود بر سر هم کند
و قدري گلاب در ديگ سنگين بجوشاند تا بقوام آيد و طريق
آنست که سرکه در اول کند تا چون بقوام آيد سرکه خام نباشد
سکنجبين سفرجلي قوت معده و جگر بدهد و اشتها باز ديد
کند و سده بگشايد و ناقهان را بغايت سودمند بود بگيرد
به اصفهاني و گواري خوب خوشبوي و از دانه پاک کند
و آب آن بگيرد و يکمن آب به و يکمن قند صاف کرده
و يک چهاريک سرکه سفيد بر سر آن کند و بجوشاند
تا بقوام آيد و اگر چند پاره به در آن اندازد شايد
سکنجبين بزوري سرد سده بگشايد و استسقا
و سوء القنيه زايل کند و بول براند و تشنگي بنشاند و تبهاي
تيز را سود دهد **صنعت آن** تخم کاشني تخم خربزه تخم
خيار زه و خيار بالنگ از هر يک پنج درم پوست بيخ کاشني
پوست بيخ رازيانه از هر يک ده درم مجموع نيم کوفته
در سه رطل آب و سي مثقال سرکه بخيسانند يک شبانروز
و بعد از آن بجوشانند و بپالايد و يکمن قند صاف کرده بر
سر آن کند و بقوام آورد **سکنجبين بزوري گرم** سده جگر و
معده بگشايد و بول براند و معده را از فضول پاک کند

و استسقا و سوء القنيه را نافع بود و تشنگي دروغ
ساکن گرداند **صنعت آن** پوست بيخ کبر پوست
بيخ کرفس از رازيانه انيسون تخم کاشني تخم کشوث از هر يک
پنج درم عصاره غافت ريوند چيني از هر يک دو درم
مجموع نيم کوفته در سه رطل آب و چهاريکي سرکه خيسانند
و بجا آنکه در سکنجبين بزوري سرد گفته شد بپزد
سکنجبين بزوري معتدل سده جگر و سپرز بگشايد و بول
براند و تبهاي مرکب را سود دهد بگيرد تخم کاشني
تخم کرفس رازيانه از هر يک سه درم تخم خيار زه و
خربزه و خيار از هر يک پنج درم پوست بيخ رازيانه
پوست بيخ کاشني از هر يک ده درم مجموع نيم کوفته
با يک چهاريک سرکه و سه رطل آب چنانچه ذکر
رفت با يکمن قند صاف کرده بقوام آورد **سکنجبين
بزوري ديوندي** تخم کاشني تخم خربزه
تخم خيار زه تخم خيار بالنگ از هر يک ده درم نيم کوفته
پوست بيخ کاشني تر پانزده درم پوست بيخ رازيانه
تر ده درم زرشک بي دانه پانزده درم تخم رازيانه
سه درم ريوند صيني پنج مثقال نبات يکمن سرکه
چهل درم چنانچه گفته شد بپزد و ريوند را شيره بگيرد
چنانچه در شراب ديناري گفته شد **سکنجبين عنصلي**
سرکه عنصل يک چهاريک و عسل مصفي يکمن بجوشاند تا بقوام آيد

جهت ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال
قدیم بغایت سودمند بود ان شاء الله تعالی

باب التاسع فی اللعوقات لعوق سپستان

سودمند بود خشونت حلق و سینه و شش
نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع بود
بستانند سپستان دویست عدد مویز طائفی سی دانه
چهل درم فلوس خیارچنبر ده مثقال بیخ مهک تراشیده
نیم کوفته چهل درم مجموع در شش رطل آب بپزند تا با
دو دانگ آید و در دست بمالد و صافی کند و یمن
قند سفید بر سر آن کند و بقوام آورد **لعوق زوفا**
سودمند بود ربو و سرفه کهن و سینه و شش از اخلاط
غلیظ پاک گرداند **صنعت آن** بستانند ابرسا
و زوفا خشک از هر یک بیست درم ابرسا نیم کوفته
کند و با سه رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل
آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل قند
صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد **لعوق اسقیل**
سودمند بود جهت ربو و سرفه کهن چون از رطوبت
غلیظ بود بستانند اسقیل بریان کرده سه درم ابرسا
دو درم فراسیون زوفا از هر یک یک درم کوفته
و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال کنند **لعوق
خیارچنبر** بنفشه پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان

پنجاه دانه مویز طائفی سی دانه بیخ مهک تراشیده
ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال
رازیانه سه مثقال ابرسا نیم کوفته سه درم کثیرا سه
مثقال صمغ آلوسیاه دو درم پرسیاوشان پنج مثقال
انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالد و صافی
کند و فلوس خیارچنبر بیست مثقال در آن حل کند و قند
سفید یمن اضافه کند و باز و سه چرخی بدهد
و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم
مغز به دانه سه درم باقلا سفید کرده ده مثقال
خبازی سه درم گل خطمی پنج درم حلیمو سه درم
کوفته و بیخته بدان بسرشند و بیست مثقال بادام
شیرین اضافه کند **لعوق خشخاش**
سودمند بود نزله و ریشهای شش و خون رفتن
آن و سرفه گرم را مفید بود بستانند صد عدد
خشخاش بزرگ و دانه آن بیرون آورده و در پنج رطل
خیسانند یک شبانروز و بجوشانند تا باز نیمه آید
و در دست بمالد و صافی کند و بر همین آب خشخاش
نیمن قند صاف کرده و یمن ملث اضافه کند و بجوشانند
تا بقوام آید صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک
پنج درم کوفته و بیخته بدان بسرشند **لعوق رب السوس**
سودمند بود فضول النضج که در سینه جمع شده باشد

صنعت آن بستانند رب السوس کثیرا مغز
بادام تلخ سفید کرده و ازیانه از هر یک جزوی کوفته
و بیخته با عسل کف گرفته سرشته شود و روغن بادام اضافه
کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا یا شاهند
مناسب بود و مفید افتد ان شاء الله تعالی وحده

باب الثامن فی السفوفات سفوف

حب الرمان سودمند بود اسهال که از ضعف
معده بود و روده و قوت دهد انار دانه ترش
و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد و بلوط و سماق
زیره کرمانی بسرکه خیسانیده یک شبانروز و بعد از آن
خشک کرده و بریان کرده بیست سنجد و کشنیز بریان کرده
خرنوب شامی و نبطی از هر یک ده درم سک عود رامک
از هر یک یک مثقال کوفته سفوف سازد شربتی از پنج
درم تا پنج مثقال و مجموع سفوفات قوت آن تا دو ماه
باقی باشد بعد از آن ضعیف شود سفوف مقلیاثا
سودمند بود اسهال وترحج و معده و بواسیر را
بغایت نافع بود حب الرشاد بریان کرده بکجا یک
زیره کرمانی بسرکه خیسانیده خشک کرده و بریان
کرده بیست مثقال بزر الکتان بزر الکراث هلیله اسود
از هر یک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه ده درم روغن
زیت بریان کند و داروها همه کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد

کرد آن نیم کوفته باید شربتی یک مثقال تا دو مثقال بر سر
آب سرد باز خورد سفوف الطین سودمند بود سحج
و اسهال مراری و آنرا سفوف نشاسته خوانند بگیرد تخم
ریحان تخم مرو تخم نشا تخم حماض صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
از هر یک ده درم صمغ و گل و طباشیر نشا و تخم حماض
نیم کوفته کنند و تخمها را در میان کنند و خلط کنند و باید که
مجموع بریان کرده باشد بغیر از طباشیر و گل که آنرا احتیاج
بریان کردن نیست و بگلاب تر کنند و بروغن گل چرب
کنند شربتی سه درم تا پنج مثقال خورد و اگر برب به
یا رب مورد خورد شاید سفوف خرنوب
سودمند بود اسهال و استرخاء معده را خرنوب نبطی
بی دانه زیره کرمانی مدبر بسرکه چنانچه رسم است سماق بیست
کنار حب الآس بلوط کشنیز بریان کرده مصطکی از هر یک
مساوی و بیخته شربتی یک مثقال تا ده درم برب مورد و لعوق کند
سفوف امبرباریس ضعف معده را نیکو بود و قوت دهد
بدهد و شکم ببندد ناخواه سماق زنجبیل انار دانه ترش
بریان کرده زرشک بی دانه بیست کنار از هر یک ده درم
قند سفید بیست درم کوفته و بیخته استعمال کنند
سفوف السماق سودمند بود جهت اختلاف سماق
ده درم تخم مورد انار دانه ترش بریان کرده از هر یک
پنج درم خرنوب نبطی صمغ عربی جلنار از هر یک یک مثقال

کوفته وبیخته شربتی پنج درم **سفوف هلیله** خاص مسهل
نقرس ومفاصل وعرق النساست سورنجان مصری هفت
درم پوست هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی ده مثقال
بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنج درم پوست بیخ کبر
سه مثقال ورق حنا سه درم زعفران یک درم مغز بادام
مقشر سه درم قند سفید شصت درم سقمونیا مشوی یک
مثقال مجموع کوفته وبیخته وبغایت سحق کرده شربتی دو مثقال
بر سر آب سرد باز خورد وبعضی سقمونیا نمی کنند **سفوف سورنجان**
هم جهت مفاصل ونقرس وعرق النسا نافع بود سورنجان
مصری دو مثقال سنا مکی پنج مثقال تربد سفید مجوف پنج درم
مغز بادام سفید کرده سه درم ابلوج سفید سی درم زعفران
یک درم سقمونیا مشوی دو درم شربتی دو مثقال بر سر آب
سرد **سفوف السرطان** جهت مسلول نافع بود سرطان نهری
سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید وسیاه
مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم کوفته وبیخته استعمال کنند وبعضی
بعوض تخم خربزه کثیرا سه درم میکنند والله اعلم بالصواب

باب التاسع فی الحبوبات حب ایارج

سودمند بود مرضها سر ومعده را پاک کند از همه خلطها
ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
یک درم حب النیل افتیمون غاریقون سفید از هر یک نیم درم نمک
هندی دانگی ونیم تخم حنظل دانگی کوفته وبیخته بآب درآمیخته حب سازند

هر یک بمقدار نخودی واین یک شربتست اگر خواهد
در عسل گردانیده فرو برد واگر خواهد در میان شکر
سرخ پیچد وفرو برد وهمه حبوب مسهل قوت آن
تا دو ماه می ماند بعد از آن ضعیف شود وبهتر آنست
وبهتر آنست که در روز گرم سازند در پشت غربال نگاه
دارند تا خشک گردد استعمال کنند **حب صبر**
صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده یک درم حب النیل غاریقون افتیمون
از هر یک نیم درم تخم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی ونیم
مقل کثیرا از هر یک دانگی کوفته وبیخته بآب کرفس تر بسرشند
وحب سازد واین یک شربت است **حب سورنجان**
درد مفاصل ونقرس وعرق النسا را مفید ونافع بود صبر سقوطری
تربد سفید مجوف سورنجان مصری از هر یک یک مثقال
اهلیلج کابلی حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم کثیرا تخم
حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی ونیم کوفته وبیخته
بآب کرفس حب سازد واین یک شربت است **حب بنفشه**
جهت درد چشم وشقیقه سودمند بود ودماغ را پاک کند
ودرد گوش را نافع بود بستانند بنفشه خشک دو درم تربد
سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم
رب السوس پوست هلیله زرد افتیمون از هر یک نیم درم سقمونیا
مشوی از هر یک بمقدار کوفته وبیخته بآب خالص حب سازد

واین یک شربت است **حب شبیار منقل** درد معده و
سر را نافع بود بستانند صبر سقوطری سه درم پوست
هلیله زرد و ورق گل سرخ تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده مصطکی از هر یک نیم درم کوفته و بیخته حب سازد
و در سایه خشک کند شربتی از یک مثقال تا سه درم در وقت
خواب فرو برد و بخسبد **حب مقل منقل** هلیله سیاه پوست
هلیله زرد و آمله مقشر پوست بلیله از هر یک پنج درم مقل ازرق
چهار درم مقل را در آب کند تا خیسانده و در هاون حل کند و داروها
کوفته و بیخته بدان بسرشد و حب سازد شربتی دو درم
حب غاریقون نسخه صاحب معزه سدها بگشاید و علاج و نفع
استسقا و بیماریهای جگر را سود دهد غاریقون پنج درم
مرصافی پنج درم تربد سفید مجوف پنج درم ایرسا سه درم ایارج
فیقرا پنج درم فراسیون سه درم تخم حنظل دو درم افسنتین
یک درم انزروت دو درم سقمونیا مشوی یک درم کوفته
و بیخته حب سازد شربتی دو درم و قوت این تا شش حب باشد
حب اصطمحیقون سودمند بود همه مرضهای که از
بلغم غلیظ و سودا بود و قولنج بگشاید حب بلسان عود
بلسان سلیخه سنبل الطیب اسارون دارچینی زعفران مصطکی
پنج اذخر وج عصاره افسنتین علک هندی زراوند مدحرج از
هر یک یک درم صبر سقوطری با نجده درم سقمونیا مشوی غاریقون
سفید شحم حنظل از هر یک سه درم افتیمون اقریطی بسفایج از

هر یک شش درم کوفته و بیخته حب سازد و در سایه
خشک کند و در ظرفی آبگینه نگاه دارد شربتی دو درم
و نیم **حب قوقایا** سودمند بود درد سر که از
بلغم بود و چشم روشن کند و خلطهای غلیظ لزج از بدن پاک
کند و این حب جالینوس است صبر سقوطری و عصاره
افسنتین یا ورق افسنتین مصطکی از هر یک دو درم سقمونیا
مشوی شحم حنظل از هر یک یک درم کوفته و بیخته با آب کرفس حب
سازد شربتی یک مثقال **حب المسک** سنبل الطیب
فرنجمشک قرنفل بادرنگبویه قرفه بسباسه فوفل خولنجان
سعد کوفی از هر یک یک درم قاقله نیم درم جوز الطیب
نیم درم پوست ترنج زنجبیل ساذج هندی از هر یک
یک درم مشک نیم درم به آب به و گلاب و صمغ عربی
حب سازد **سرفه بلغمی را** رب السوس کشمش از هر یک
سه درم نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز دانه کدو از هر یک
یک درم نبات مصری نیم وزن داروها بلعاب بهدانه
حب سازد **سرفه بارد را** پوست بیخ رازیانه تخم کرفس
حب السوس پرسیاوشان مغز بادام تلخ ناب خالص حب
سازد **سرفه یابس را** نشا صمغ عربی رب السوس اجزا
متساوی با آب خالص حب سازد **سرفه رطب را**
فلفل نبات مصری مساوی حب سازد والله اعلم

باب العاشر فی الاقراص قرص اندرون خوردن

واین از جمله مجربات ومستعملات این نسخه ازان
حنین بن اسحق شیرازی است اختیار نسخها وازادویه
تریاق فاروق است داروشیشعان اسارون ازهریک
شش مثقال فقاح اذخر واز ده مثقال عود بلسان قصب
الذریره. ازهریک شش مثقال دارصینی پیت چهار مثقال
فو شش مثقال حماما ست وچهار مثقال کیکیس شش مثقال اقحوان سفید
ست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع
کوفته وبیخته بشراب ریحانی یا بماء العسل قرص سازد ودر
قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کند ودر سایه
خشک کند وقوت این قرص دو سال باقی است قرص
افعی که در تریاق فاروق مستعملست واین قرص بعد از
دو ماه استعمال کند وقوت این تا دو سال باقیست بگیرد
افعی اشقر جوانها. ونشان نری وماده‌گی آنست که نر را
دو قلاب باشد وماده را چهار قلاب وهر دو قلاب در
یک غلاف بود ونشان افعی آن بود که سر وی پهن بود و
چشم وی سرخ وکشیده وشکم وی صلب بود ونشان جوانی
وی آن بود که سریع الحرکة بود ودر رفتن سر وی بلند چهار
انگشت از زمین برداشته بود وباید که در موسم بهار که آفتاب
بحمل آید وی را بگیرند وتا ثور شاید لیکن چون آفتاب بجوزا
رسد نشاید وچون بگیرند باید که همان زمان یا روز دیگر
وی را بکشند واگر رها کند حدت سمیت وی زیادت شود

وکشتن وی چنانست که سر ودنبال وی بر هم نهند
وبیک ضرب سر ودنبال وی بلند چهار انگشت
جدا کند بتیشه چنانکه تیشه تیز بر وی نهند وبچکش محکم
بزنند بر تیشه یا چوبی چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی نماند
بعد ازان پوست از وی بکشند وآلات شکم آن جدا
وچند نوبت باب شیرین بشویند واگر با خاکستر یکنوبت
بشویند شاید وچون پاک شسته بود در دیک سفالین
کند یاسمین قلع داده وآب بر سر آن کند چندانکه
کفایت بود ودو چوب شبت چند شاخ ونمک وبجوشانند
واگر نخود چند در اندازد شاید وبجوشانند تا مهرا
شود پس بیرون آورده واستخوان از وی جدا کند
وآن گوشت وی بکوبد کوفتنی بغایت وبوزن آن
نان خشک کوفته اضافه کند ودیگر بکوبد واگر خشک صفت
بود قدری ازان آب که در آن جوشیده اضافه کند
وقرص سازد قرصها تنک مثل ناخن بزرگ ودست
بروغن بلسان چرب کند در قرص ساختن ودر پشت غربال
در سایه خشک کند وچون تمام خشک شود در ظرف آبگینه
نگاه دارند قرص اسقیل که در تریاق فاروق
مستعملست بستانند پیاز عنصل کوچک ودر خمیر گیرد
ودر تنور نهند تا پخته شود پس مغز آن بگیرد که پخته شده
باشد ودر هاون بساید وبوزن آن آرد کرسنه

اضافه کند و غذی دی شراب و بر شد و دست بروغن
گل چرب کند و قرص سازد و بعد از دو ماه استعمال کند
و قوت این قرص هم تا دو سال باقی می ماند **قرص**
که در مثرودیطوس مستعملست و آنرا قوقون خوانند مویز طائفی
بی دانه چهار درم علک البطم بیت و چهار درم مرصافی و ادخر از
هر یک دوازده درم دارصینی مقل ازرق اظفار الطیب سلیخه
سنبل رومی اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک سه درم قصب
الذریره نه درم زعفران یک درم فقر الیهود دو درم اجزا کوفتنی
باشد دو درم بکوبد و آنچه منقوع کردنی منقوع کند در مثلث
و باو وزن آن عسل سرشد **قرص طباشیر ملین** سودمند
بود تبهای ملتهب صفراوی و دموی و تشنگی ساکن کند و سرفه
و خشونت سینه را نافع بود طباشیر سفید چهار درم ترنجبین ده درم
مغز تخم خیارزه و مغز تخم خیار بادرنگ مغز دانه کدو از هر یک دو مثقال
نشاسته صمغ عربی کثیرا خشخاش سفید از هر یک یک درم کوفته و بیخته
بلعاب بهدانه قرص سازند شربتی یک مثقال **طباشیر معتدل**
سودمند بود تبهای تیز و رفتن خون شکم نافع بود
ورد گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک
چهار درم تخم حماض طباشیر سفید از هر یک سه درم کوفته
و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازد شربتی یک مثقال **قرص**
طباشیر ممسک سودمند بود جهت اسهال
صفراوی و دموی صمغ عربی ده درم تخم حماض ده درم نشاسته

ده درم ورق گل سرخ پانزده درم سماق زرشک بی دانه از
هر یک هفت درم مجموع بریان کرده طباشیر هفت درم گل
ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته بگلاب قرص سازد شربتی
یک مثقال و قوت این قرص تا شش ماه باقیست **قرص**
گلنار خون رفتن از شکم بازدارد سلیخه طین مختوم
گل ارمنی صمغ عربی گلنار از هر یک ده درم کشنیز پنج درم کوفته
و بیخته قرص سازد شربتی یک مثقال **قرص انجبار** جهت سحج
بغایت نافع بود بگیرد عرق انجبار چهار درم ورق گل سرخ
صمغ عربی کهربا از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر
رب السوس گلنار از هر یک دو درم اقاقیا یک درم و نیم رب
مورد قرص سازد شربتی یک مثقال **قرص زرشک بزرگ**
سودمند بود تبهای بلغمی و تبهای کهن و ورم جگر و معده
بستاند عصاره زرشک مغز تخم خربزه مغز تخم خیارزه از هر یک
سه درم ورق گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاشنی مصطکی
سنبل الطیب عصاره غافت از هر یک دو درم فوه
لک منقی ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران یک درم
باب ترنجبین قرص سازد شربتی یک مثقال و قوت
این قرص نیز تا شش ماه باقی می ماند **زرشک کوچک**
زرشک بی دانه پانزده درم تخم کاشنی تخم [illegible] مغز تخم
خیار بادرنگ از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم ریوند

جني سنبل الطيب از هر يک يک درم بلعاب بنکو قرص سازد
شربتي يک مثقال **قرص بنفشه** مسهل صفرا و بلغم بود
بنفشه خشک چهل درم تربد سفيد خراشيده پنج درم
رب السوس ده درم پوست هليله زرد ده درم سقمونيا
بريان کرده چهار درم کوفته و بيخته شربتي دو مثقال تا دو
تا ده درم شکر سرخ و قوه اين قرص تا شش ماه باقي است بلغم
و صفرا دفع کند و دماغ پاک کرداند از اخلاط و تاريکي چشم
زايل کند و درد سر صفراوي را نافع بود **قرص گل مستعمل**
مسهل صفرا و بلغم است ورق گل سرخ هفت درم عصاره
غافث طباشير سنبل الطيب از هر يک يک درم رب السوس
چهار درم بآب خالص قرص سازد شربتي يک درم و قوت اين
تا شش ماه بماند **قرص ريوند** جهت تبهاي کهن و صلابت
جگر و سپرز و درد چهار و درد آن بغايت سودمند است
ريوند صيني شش درم فوه لک منقي تخم کرفس انيسون
عصارهٔ غافث از هر يک دو درم کوفته و بيخته قرص سازد
شربتي يک درم تا يک مثقال **قرص خشخاش مستعمل**
سودمند بود در تبهاي سينه و شش و درد سينه و درد
مثانه را زايل کند ورق گل سرخ صمغ عربي از هر يک چهار درم
نشاسته کثيرا رب السوس از هر يک دو درم خشخاش سفيد
و سياه از هر يک سه درم طباشير پنج درم زعفران دانکي کوفته
و بيخته قرص سازد شربتي يک مثقال **قرص غافث** سودمند

بود تبهاي کهن و تب ربع و سده بگشايد و يرقان و درد
جگر و سپرز زايل کند غافث پنج درم سنبل الطيب
ده درم طباشير چهار درم کوفته و بيخته قرص سازد و شربتي
يک درم **قرص کاکنج** قرحه مثانه و گرده را نافع بود
مغز تخم خيار بادرنگ حب کاکنج مغز بادام سفيد کرده رب
السوس نشاسته صمغ عربي **قرص کهربا** کهربا بسد لولو ناسفته
تخم خرفه از هر يک پنج درم سرطان کوهي سوخته پوست تخم
مرغ سوخته کثيرا صمغ عربي از هر يک سه درم گشنيز بريان کرده
خشخاش سفيد و سياه از هر يک شش درم ودع سوخته
بزر البنج از هر يک سه درم بلعاب بنکو قرص سازد شربتي يک
مثقال قوت اين تا شش ماه باقي است کثيرا دو درم
کندر ذکر از هر يک ده درم تخم کرفس دو درم افيون
مصري يک درم کوفته و بيخته قرص سازد و بعد از شش
ماه استعمال کند شربتي يک درم تا يک مثقال شايد و قوت
اين قرص تا دو سال بماند **قرص زحير** سودمند
بود جهت اختلاف دم و زحير طين مختوم طين ارمني
قرظ طباشير طراثيث از هر يک دو درم تخم حماض بري
صمغ عربي جلنار از هر يک چهار درم نشاسته ورق گل سرخ
از هر يک چهار درم تخم کرفس ساق مصطکي از هر يک يک درم
بلوط دانه مورد از هر يک دو درم عفص زيره کرماني بدر
بر کرده خشک کرده و بريان کرده از هر يک نيم مثقال کوفته و بيخته

الاخرين

بلعاب بکو قرص سازد شربتی یک درم وقوت این تا شش ماه
می ماند قرص صداع سود مند بود جهت بیخوابی و درد سر
و شقیقه چون طلا کند افیون مر لادن کافور از هر یک
پنج درم کند و انزروت و وانک طین ارمنی از هر یک دو درم
زعفران بزر البنج پوست بیخ لفاح از هر یک یک درم کوفته
و بیخته بگلاب و آب کاهو قرص سازد قرصهای مثلث و
در سایه خشک کند و در وقت حاجت با آب کشنیز تر
و آب کاهو قرص سازد و بر سر باید و طلا کند نافع بود
قرص سرطان جهت مسلول بغایت مفید بود
طین ارمنی و طین مختوم طین رومی نشاسته ورق گل سرخ
از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر
سفید شادنج مغسول از هر یک پنج درم رب السوس سه درم
کوفته و بیخته با لعاب لسان الحمل قرص سازد شربتی دو درم
با شراب انار عذب مناسب باشد جهت سل و دق و
نفث خون نیز مناسب است والله تعالی اعلم

باب الحادی عشر فی الایارجات

ایارج روفس سود مند بود اخلاط بلغمی و
سوداوی و داء الثعلب را بغایت نافع بود و تغیر آباد و
دوا الهی است و ایارج بالمثل از حبوب و مطبوخ بود
صنعت آن شحم حنظل پنج درم صبر سقوطری پنج درم سکبینج
جاوشیر از هر یک هشت درم خولنجان ده درم کمادریوس

هشت درم فلفل سفید فطراسالیون زراوند مدحرج
دارصینی سکبینج زعفران زنجبیل جعده مرصافی از هر یک
دو درم کوفته و بیخته صمغها بشراب تر کنند و بعسل کف
گرفته سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال تا
چهار مثقال با آب کرافیتون و شاهترج و هلیله سیاه
و مویز طائفی و غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس
گاوزبان در وی جوشیده باشد نیم درم نمک هندی بجرع
فرماید و قوت این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال
می ماند ایاره فیقرا سود مند بود جهت امراض
سر و رطوبت معده و درد مفاصل و قولنج ریحی بلغمی
و فالج و لقوه و استرخاء و گرانی زبان صنعت آن
مصطکی زعفران سنبل الطیب حب بلسان اسارون
سلیخه دارصینی عود بلسان از هر یک یک مثقال صبر
سقوطری هشت مثقال کوفته و بیخته در ظرف آبگینه نگاه
دارد و قوت این تا چهار سال باقی باشد شربتی یک
مثقال با دو درم با ادویه دیگر که در حب ایاره گفته شد
ایاره جالینوس سود مند بود فالج و لقوه و تشنج
و استرخا و خلطهای لزج دفع کند و مثانه را و کسی را که منی
بغیر ارادت از وی جدا شود نافع بود صنعت آن
شحم حنظل غاریقون اسقیل مشوی اشق سقمونیا
خربق سیاه موفادیقون افسون از هر یک ده درم مرصافی

سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه بیندار فلفل دارصینی
جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یک چهار درم
و بعضی زعفران و صبر از هر یک چهار درم میکنند کوفته
و بیخته مجموع در مثلث حل کنند داروها کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو سال تا چهار سال
تا آنکه هلیله کابلی و افیتمون و مویز منقی و پنج درم
نمک در آن جوشانیده باشند و این ایاره بعد از
شش ماه تا چهار سال قوت دارد **ایارهٔ لوغاذیا**
این ایارهٔ مبارکست بسیار منفعت بدن را پاک کند
از همه اخلاط و فضلهای مختلف از قعر بدن بکشد
و خلطهای عفن محترق دفع کند و این مسهلی بی زحمت
بود سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و صرع و جذام
و داء الفیل و بهق و برص و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع
و دوار و سدر و وسواس و صمم و سواس شهوت کلبیه
تغیر عقل و عسر نفس و درد گرده و مثانه و قولنج و ناصور و
عرق النساء و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه و دردهای
کهن بد همه را نافع بود و حیض بسته بگشاید **صفت آن**
شحم حنظل پنج درم اسقیل سوی غاریقون سقمونیا خربق
سیاه اشق سقوردیون از هر یک دو درم و نیم
افتیمون افریطی کمادریوس مقل ازرق صبر سقطری
از هر یک سه درم حاشا سادج هندی سوفاریقون فراسیون

جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارصینی
جاوشیر بسفایج سکبینج جندبیدستر مرصافی فطراسالیون
زراوند طویل عصارهٔ افسنتین افربیون سنبل حاماریجل
جنطیانا رومی اسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته
و بیخته صمغ در شراب حل کنند همه را بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی چهار مثقال و قوت این بعد از شش ماه تا چهار
سال باقی ماند و اولی آن بود که شبهنگام فرو برد و صباح
جلابی از بسفایج و زوفا افیتمون پوست هلیله کابلی
گاوزبان اسطوخودوس مویز طائفی و مقداری نمک
تجرع فرماید نافع بود ان شاء الله تعالی

باب الثانی عشر فی الشیافات

شیاف کنکری بورهٔ ارمنی پنج درم کنکری سی درم
خطمی بیست درم شکر سرخ پنجاه درم شحم حنظل پنج درم شیاف
سازد **شیاف حاجر** بنفشه خطمی از هر یک سه درم
سنامکی پنج درم شکر سرخ پنجاه درم نمک هندی مقداری
شیاف سازد **شیاف مامیثا** مامیثا پنج و اسفیداج و زعفران
شیاف مامیثا اقاقیا کندر و ریای افیون از هر یک
جزوی به آب مورد تر یا باب کشنیز یا باب سماق شیاف سازد
و هر شافه را مقداری ریسمان با آن سازد و استعمال میکند

باب الثالث عشر فی التریاقات

تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند و طبیعت آن گرم

وخشک بود نافع بود گزندگی جانوران و مجموع زهرها و ادویها
کشنده و شربتی ازان بقدر حاجت بود اندک آن یک
تسوج و زیاده. آن دو مثقال چون بر موضع گزندگی طلا کنند
نافع بود و قوت دل بدهد و جمیع مرضها سرد را سود مند
بود و اگر خواص آن بیشتر شود دراز گردد و سعال و عسر النفس
و درد سینه و شش و نفخ معده و قولنج و استسقا و برص و
بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که از سودا و بلغم
بود نافع بود و صرع و صداع و تاریکی چشم و درد شقیقه و بوا[سیر]
را نافع بود و بول براند و حیض بگشاید صنعت آن
اقراص عنصل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی اقراص
اندروخورون فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست
و چهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری توم بری ایرسا
غاریقون رب السوس بر غوش بلسان از هر یک دوازده
مثقال دارصینی بیست و چهار مثقال و بعضی دوازده مثقال
میکنند مرصافی زعفران زنجبیل دوندحنی مطافلون فوتنج
جبلی فراسیون قسط فطراسالیون اسطوخودوس
فلفل سفید دارفلفل کندر و کرویا مشک اشق فقاح اذخر صمغ البطم
سلیخه سودا سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال عرق الکس
سیسالیوس جوف مالی کادریون نانخواه کافطوس عصاره لحیة
التیس اودین افلیطی شیخ حلی سادج هندی مرحطانا تخم کرفس
طین مختوم زاج محرق که تمام سوخته باشد حماما وحب بلسان

قوسو غاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک
چهار مثقال دوقو قنه مثل البهو و جاوشیر قنطوریون بارکر
زراوند مدحرج سکبینج از هر یک دو مثقال جند بیدستر دو مثقال
و بعضی چهار مثقال میکنند عسل که از کل حاشا باشد ده رطل
شراب کهنه خوب هشت رطل باید که بوزن بغداد بود
هر رطلی نود مثقال صمغها و عصاره بشراب خیساند و حل کند
و عسل بر سر آن کند و یکشبانروز رها کند و بعد ازان ادویه
کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کنند و بسرشند و بعضی در ظرف
نقره یا صینی یا رصاصی کنند یا آبگینه و باید که ظرف تر نبود
و استعمال کنند بعد از یکسال و بعضی جایز داشته اند بعد از شش ماه
و بعضی گفته اند نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بران بگذرد
تا هفت سال و بعضی گویند تا ده سال و دوازده سال
و آن زمانی در غایت قوت و جوانی بود تا سی سال و چون
از سی سال گذشت تا شصت سال قوت آن باقی است
و هر خواص که گفته اند دارد لیکن بعد از شصت سال همه
مرضها که بدان نافع است همان عمل بکند اما دفع سموم و لدغ
و بهوش نکند این زمان بقوت معاجین بزرگ بود
تریاک اربعه تریاک کوچک خوانند سودمند بود
گزندگی جانوران خصوص عقرب و باد غلیظ که در معده و روده
بود و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان را سود دهد و اگر
زنی را بچه بزیان رفته باشد یا مشکل زاید یک مثقال فرو برد

سهل کرده **تریاک اربعه** جنطیانا رومی حب الغار صافی
زراوند طویل از هر یک مساوی کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
گرفته سرشته شربتی یک مثقال تا به سه درم و بعد از دو سال عمل
وی باطل گردد **مثرودیطوس** این از تریاقات شمرده اند
سودمند بود زهرها مختلف و گزندگی جانوران و سکته را و قولنج
بگشاید و فالج و لقوه و استرخا و سده جگر بگشاید و ورمهاء صلب
بگشاید و نرم گرداند و سینه را از اخلاط پاک کند و خون رفتن
باز دارد و قوت باه بدهد و گونه روی نیکو گرداند و اشتها
طعام باز دید کند و سنگ مثانه بریزاند و بچه در رحم نگاه دارد
و دهن صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها بکند و رطوبتی
که در شکم بود دفع کند و درد معده و امعا و غلاظ و دو قاق را
نافع بود و خاصیت آن نزدیکست به تریاق فاروق **صنعت آن**
مر زعفران غاریقون زنجبیل دارصینی علک البطم کندر از هر یک
ده درم سنبل الطیب کندر ذکر خردل سپید عیدان بلسان اسطوخودوس
اذخر سیسالیوس کافطوس قنه رابنج دارفلفل عصاره هیوقسطیدا
جند بیدستر جاوشیر میعه ساذج هندی از هر یک هشت درم سلیخه
فلفل سیاه و سپید و سورنجان جعده اسقوردیون دو درم
اکلیل الملک جنطیانا رومی دهن بلسان حب بلسان مقل از هر یک
هفت درم سداب دو درم تخم سداب ده درم اشق ناردین
اقلیطی مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون تخم رازیانج
ورق گل سرخ مسک طرا شیع از هر یک پنج درم انیسون دو مرفو بیخ

اسپادون از هر یک سه درم اقاقیا موفاریقون سرزه
سقنقور از هر یک چهار درم هر چه صمغها باشد در شراب
ریحانی کهن حل کند و باقی داروها کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته سرشته و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی
یک مثقال و قوت این تا هفت سال بماند والله اعلم
باب الرابع فی السنونات سنونی
که دندان را جلا دهد بغایت بگیرد و شاخ بز کوهی سوخته و نمک
اندرانی و کف دریا از هر یک جزوی بیخ نی سوخته دو جزو ساذج
هندی ربع جزوی سفال صینی جزوی همه را کوفته و بیخته و بغایت
سحق کرده سنون سازد **سنونی دیگر** که دندان را جلا دهد
و بیخ آن محکم دارد بگیرد نمک اندرانی و بساید و در کاسه
بندد و بر سر خاکستر گرم اندازد تا سرخ شود و بردارد و بر
قطران اندازد پس ستاند جزوی از آن و کف دریا و سعد
و دارصینی و مر و خاکستر دریعه از هر یک جزوی کافور عشر جزوی
مجموع کوفته و [illegible]ن سازد **سنونی دیگر** که دندان
متحرک را محکم گرداند و قوت بن دندان بدهد بگیرد قرن ایل
سوخته و نمک اندرانی بعسل سرشته و سوخته از هر یک دانگی
گلنار نیم جزو پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ از هر یک جزوی
کوفته و بیخته در بیخ دندان کرمی چند افشاند که بیخ وی محکم کند و بوی دهان
خوش کند **سنونی** که گوشت بن دندان که ریزیده باشد
برویاند و محکم دارد زراوند مدحرج گرشنه بیخ سوسن آسمانگونی

دم الاخوین مساوی کوفته و بیخته بمکی عضلی بسر شد و بر بیخ
دندان طلا کند به بعضی باره **سنون** که بوی دهان خوش
کند و دندانرا جلا دهد و محکم گرداند بگیرد آرد جو و سنبل سوخته
و کف دریا و بیخ نی سوخته از هر یک هشت درم هلیله کابلی قاقله
بباسه عاقرقرحا از هر یک سه درم طباشیر سعد گل سرخ دارچینی
سوخته از هر یک یک درم نمک اندرانی نیم درم کوفته و بیخته سنون
سازند **سنونی** که سیاهی دندان برد بگیرد قرنفل
ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج هندی دو درم
مازو سوخته نه درم کوفته و بیخته بعسل بالاند **دارویی که**
بینی دفع کند بگیرد قلقطار سنگ پوست انار
قصب الذریره قرنفل نسرین مساوی بکوبد و بر پرزد و بینی
را بفتیله که بشراب ریحانی تر کرده باشد تر کند و ازین
دارو با کوفته و بیخته به بینی در دمد و فتیله دیگر بدارو دیاغارد
و در بینی نهد **سنونی جهة جوشیدن دهن** قرنفل اقاقیا سماق بیدانه
طباشیر گلنار ورق گل سرخ آرد جو مساوی کوفته و بیخته
اول قدری سرکه و گلاب بر سر هم کند و نیم گرم و بکتان پاره
دهان بشوید و بعد از آن سنون سازد که بغایت مفید است
باب الخامس عشر فی الادهان
روغن بنفشه بستانند بادام شیرین و سفید کنند
و هر یک بادام بدو نیمه کند و خشک کند و بهر یکمن بادام
نیمن گل بنفشه بر سر آن کند و بهن کند و شب در شب جامه خواب

می اندازد و بروز همچنان بهن میکند و چون ده روز بگذرد
اگر دیگر بنفشه مکرر کند خوبتر باشد و تا چهل روز پرورش
دهد و بعد از آن روغن بگیرد **روغن گل بادام** بادام در
میان گل کند چنانچه در بنفشه ذکر رفت همچنان بسازد
و روغن بگیرد **صنعت آن** بگیرد ورق گل تازه و در قنینه
کند و روغن کنجد بر سر آن کند و چهل روز در آفتاب بیاویزد
و استعمال کند **روغن گل سرخ** همچنان که روغن گل بادام گفته شد
بگیرد و روغن یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و نرگس
و شقایق هم بدین نوع بسازد **روغن گل سفید** بگیرد آب
شاهسفرم یکمن و یک چهاریک روغن کنجد و قدری آب بر
آن کند و بجوشاند تا آبها سوخته گردد و روغن بماند **روغن**
کدو بستانند کدو تر خوب تازه و آب آن بگیرد یکمن و یک
چهاریک روغن بادام بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و
و روغن بماند **روغن حسک** بستانند زنجبیل چهار درم حسک
کوفته ده درم بجوشانند و صافی کند و یکمن روغن کنجد بر سر آن کند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن قسط بزرگ**
سودمند بود درد جگر و معده و سردی مفاصل و استرخا
آن **صنعت آن** قرنفل ده درم سنبل ساذج میعه سائله
ایرسا قرفه اشنه قسط از هر یک بیست درم و اسخنگ
سلیخه عود بلسان از هر یک ده درم مر صافی پنج درم مجموع
نیم کوفته یکشبانروز در آب شیرین خیسانند و بعد از آن بجوشانند

بجوشانند و صافی کنند و باید که آب بنجن بود و بر آتش
آهسته می پزد از اول روز تا آخر روز و بعد از آن بپالاید
و دو من روغن زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند **روغن قسط کوچک** که عصبها را محکم دارد و جهة
جگر و معده و سردی آن و موی برویاند **صنعت آن**
قسط صد درم سلیخه شش درم ورق مرباحو زحل شمالی
نیم کوفته کنند و در شراب کهن خیسانند یک شبانه روز بعد از آن
باتشی نرم بجوشانند و صافی کنند و سه من روغن زیت بر سر آن
کنند و بجوشانند تا روغن بماند **روغن مصطکی** سود مند بود
جهت ضعف معده بستانند روغن کنجد یمنی و مصطکی خوب
ده مثقال و در قدحه کنند و دیگی پر آب کنند و آن قدحه در میان
آب بیاویزد و باتشی نرم بجوشانند تا مصطکی بکار بگدازد
روغن بابونج بستانند بابونه تازه در سایه خشک کرده
بیست درم با یمنی روغن کنجد در قنینه کنند و در آفتاب بیاویزد
تا چهل روز و بعضی بیست درم حلبه اضافه میکنند و اگر بابونه تازه
نیابد بگیرد بابونج خشک بیست درم و با چهار من آب بجوشانند
تا باز نیمی آید و بدست بمالند و صافی کنند و یک رطل روغن کنجد
بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن شبت**
روغن کنجد یمنی تخم شبت در سایه خشک کرده در قدحه کنند
و چهل روز به آفتاب بیاویزد **روغن حنا** بستانند ورق
حنا و بجوشانند و صافی کنند و روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند

تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن زرده تخم مرغ** بستانند
زرده پخته و بدست بمالند و قدری نوشادر سوده بر روی ریزد
و در قنینه کنند که بگل حکمت اندوده باشد و قدری بوریا
لیف بر سر قنینه بنهند و در پشت قنینه آتش کنند و در زیر
قنینه کاسه بنهند تا روغن در آن رود **روغن مورد** بستانند
آب مورد تر سه رطل روغن کنجد یا بادام یک رطل بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر مورد تر نبود مورد خشک
دو من و نیم بجوشانند و صافی کنند و یک رطل روغن بر سر آن
کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و روغن نارگیل
و بادام و گردکان و امثال آن بطریق روغن کنجد باید گرفت

باب السادس عشر فی المراهم مرهم

شادنج جهت بواسیر و شقاق نجاست
نافع بود **صنعت آن** روغن بنفشه روغن گل بادام از هر یک
ده درم عصاره لحیة التیس گل قبرسی گل ارمنی شادنج
مغسول از هر یک سه درم افیون نیم مثقال و چهار حبه
موم سفید پنج درم اسفیداج ده درم زعفران یک درم داروها
کوفته و بغایت سحق کرده موم با روغنها بگدازد و در هاون
کنند و بمالند نیک و داروها بدان می ریزد و سحق میکند
تا یکسان شود **مرهم سفید** گوشت برویاند و جراحت
ساکن کند موم و اسفیداج از هر یک ده درم روغن گل
چهار درم موم با روغن بگدازد و اسفیداج بران ریزد و در هاون

بمالد و اگر حرارت زیادت بود قدری کافور اضافه کند
مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و نو برویاند و بیشتر
جراحتهارا نافع بود بستانند مرداسنگ نیم رطل زیت صافی یک رطل
و ربعی موم صافی ربع رطلی زفت رومی پنج درم علک پنج درم
علک موم زفت با زیت بگدازد و مرداسنگ سوده بران می‌ریزد
و در هاون می‌مالد تا منعقد شود **مرهم خل** گوشت برویاند
و خشک کند **اخلاط آن** مرداسنگ ده درم کوفته و بیخته
با چهل درم سرکه بر نهد و در هاون کند و عالمه سایند تا یکسان شود
و بشوید و اگر خواهد ده درم دارزرد کوفته و بیخته اضافه کند و نیک سحق
کند **داخلیون** جهت خنازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت
دوحها بستانند حلبه و بزرک و خطمی سفید از هر یک کیله و هر یک
بجوشانند یکشبانروز بعد از آن بگیرد از لعاب هر یکی ازین
یک رطل و نیم و از مرداسنگ یک رطل و نیم و بغایت سحق کنند
و با سه رطل زیت بجوشانند و مرداسنگ روی بر سر وی
ریزد اندک اندک و با آتش نرم بجوشانند تا منعقد شود **مرهمی که**
جهت سوختگی بغایت نافع بود مر اعضا که سوخته بود نیکو باشد
بستانند اسفیداج دم الاخوین جگید مرداسنگ از هر یک
مساوی بغایت سحق کرده موم سفید و قدری روغن کنجد با هم
بگدازند و در هاون کند و چند نوبت به آب شیرین بشوید و
بعد از آن دارو ها سوده بران افشاند و عالمه ساید و دیگر بار
بشوید و استعمال کند نافع بود **تمت الکتاب**
بعون الملک الوهاب

سفوف

تخم گل سرخ

تخم مورد

سفوف

سه درم اقاقیا گلنار سه درم اب سینی نشر کارند

۷۵۱

صورت ...

است ... ادویه ... اوله ... لقاح ادویه را

اولاً ...

گوهر ...

... نرم کوفته ... ۳ ...

کرت ...

کتاب ... در ...

۷۳۰

مرآة الشعراء مولانا ...

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] مرکبات

ملطفه اکبر مرکبی سیم اذخر جنبه بیدستر انزروت [illegible] فطراسالیون بارزده [illegible] تخم کرفس [illegible]

[illegible] بیک [illegible] قسط [illegible] دارچینی قرص آذر [illegible] سایعه از هر کدام [illegible] افسنتین [illegible]

[illegible] و از [illegible] سنبل الطیب [illegible] زعفران [illegible]

و بحب [illegible] صیدان عسل [illegible] کنند نسخه قرص اذخر [illegible] قسط [illegible] عصاره الذره [illegible]

[illegible] از هر کدام [illegible] سنبل الطیب [illegible] دارچینی مصطکی زعفران [illegible]

از هر کدام [illegible] کوفته و بیخته بشراب [illegible] خشک کنند نسخه معجون کاکنج

[illegible] تخم [illegible] از هر کدام [illegible] تخم [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] حب کاکنج [illegible] تخم کرفس [illegible]

[illegible] عسل مصفی [illegible] ادویه [illegible] نسخه حب [illegible]

[illegible] صندل [illegible]

[illegible] سنبل الطیب [illegible]

هر کدام [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] حصر [illegible] از هر کدام [illegible]

[illegible] از هر کدام [illegible] زعفران [illegible] افسنتین [illegible]

[illegible] تخم [illegible]

[illegible] حب [illegible]

ادویه مسکر

[illegible] رطل [illegible] رطل گندم [illegible]

[illegible] گندم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] گاو [illegible]

خوب [illegible] شراب [illegible] خشک شده [illegible]

[illegible] اذخر [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible]

[illegible]

للقاب الاول صلوات الله

بسم الله ... الذی ... ما ...
من ... و عاک ... بر ... تحصیل ...
و تعضل عل ... انقوا ... و الموت
و السعه و عل ... مفقوهین و الحمونات
و صحو و عل ... المومن و الحموت
بالکلطف و الکرامه ... ورات ...
بالمغفره و الرحمه و عل ... الحو...
بالرده ... سلامین ...

بسم الله الر

بسم الله

تقسیم محمود به

بکرشده به از روست تحمیم باک ... به محمد اران محمد ... در ... که انکور ... شنده
با ... شود ... از ... که ... محمد ... در ... نعل ... خوب ...
... آ... بکر شده ... و ... از ... بر ... مقدار ... و ... اشن ...
... مقدار ... و ... مقدار ... محموع ... جمله ...
... و ... زد ... ح ... زنخل ... مقدار جمع اوده ... انکور ... و ...
... قبول اوروه ... شنده محمود ... شده محمد اران ... حصه ... اون محمود
... بدل خوب ... و افل ... مقدار ... سلم ... تقه ...
... محمود ... قلم ... کدد

مصطفی

اسماعیل	قاضی زاده	رحمه الله	...	کاوربان	...	... الطف
۸۱۰	۸۱۰	۸۱۵	۸۱۵	۸۱۵	۸۱۰	۸۱۵

... ۸۱۰ ... ۸۱۲ ... ۸۱۵ ... ۸۱۵ ... ۸۱۲ ... ۸۱۲ ... ۸۱۵ ... ۸۱۲

... ۸۱۵ ... ۸۱۰ ... ۸۱۵ ... ۸۱۲

... ۸۱۵ ... ۸۱۵ ... ۸۱۲ ... ۸۱۲ ... ۸۱۵

... ۸۱۵ ... ۸۱۵ ... ۸۱۰ ... ۸۱۲ ... ۸۱۵

... ۸۱۵ ... ۸۱۲ ... ۸۱۵ ... ۸۱۵

محمود ... سنه ... و ... حمزه ...

اصل السوس ... [illegible]

بنفشه گوزن تخم کاسنی تخم خیار

[illegible] دو ... معقود [illegible]

بادیان زرشک عناب سپستان تمرهندی

[illegible] ست دانه دو ...

... زرشک بیدانه

دوا عمل اراده

کرفس ... [illegible]

[illegible]

اصل السوس ... [illegible]

... [illegible]

دیوان حامی

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

صاحب کفعمی رحمة الله علیه نقل کرده

[illegible]

ثلاث عصی صففت بعدها خاتم ... [illegible]

... [illegible]

فهذا هو الاسم الاعظم ... [illegible]

[illegible]

نسخه سفوف باه الجبن

[illegible] [illegible] کابلی افتیمون غاریقون خربق سیاه

[illegible] عود الکه

[illegible] و [illegible] شربتی [illegible] [illegible]

نسخه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] [illegible]

[illegible] زرنب و [illegible] سنبل زعفران [illegible]

نسخه حکیم علاء الدین محمود [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] فلفل عود [illegible] زعفران [illegible]

سنبل مصطکی دارچینی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من کلام مولانا و سیدنا امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه

قوة باه بسیار مفید است نارجیل زنجبیل فلفل قرنفل دار

دار فلفل [illegible] [illegible] وزن ادویه

[illegible] مصطکی [illegible] [illegible] کباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] عود [illegible]

[illegible]

[illegible]

هو العلیم

معجون بکبر المنی و تقویة الباه

شقاقل	بهمنین	دارچینی	خولنجان	عاقرقرحا
۶ درهم	سه درهم	چهار درهم	سه درهم	

تخم ریحان	زعفران	حب الصنوبر	قشور الاترج	دارچینی
سه درهم	نصف مثقال	ده درهم	سه درهم	سه درهم

قرنفل	جوزبوا	کوفته بیخته با عسل	فلفل	زده و در ظرف کاسی
یک درهم	سه عدد			

نهاده بیست روز در میان جو پنهان کنند و هر روز یک مثقال بکار برند

و اگر با فلفل و کاوزبان و دار و ماهی و ماهیزهره و صبر و سعتر فارسی و عود خام و فلفل و از هر یک [illegible]
بکوبند و با شراب سیب تفاحی بسرشند معجونی از ان بناشتا بدهند کسی را که عاشق باشد عشق زود زایل
کند [illegible] و [illegible] و [illegible] کنند
و باب جالینوس [illegible] کند [illegible]
بخورند [illegible] استعمال [illegible] کند [illegible]
[illegible]

[illegible]

طریقه حب فادزهری

فادزهر	مروارید ناسفته	مرجان	یاقوت احمر	لعل بدخشان
هم ۱	۱	۱	۱	۱

کهربا	ورق طلا	ورق نقره	عنبر اشهب	چنانکه رسم است
هم ۱	۲ عدد	۲ عدد	هم ۱	

با شراب سیب حب نمایند حصه کنند یک روز در میان
یک حصه را بخورد و انچه لازم است پرهیز بعمل آورد

نہایت شتاب کہ ملتفی آرانها نخورند اگر جوانی انواع ما حاصل امدی که غضب شده باشند قرز معوض ... سیاه راکه

اگر در جوانی ما این ترکیب مداومت نمایند جوانی او سفید نشود او نشان جسم او دیر باده گردد جمله انقطاع القوت و جمیع ریاح

و رفع صداع کند ده گرداند و خلل و رشح خانه را پاک کند مرضی که در کام و زبان باشد را دفع شود و جمله را کهنه اید

ملکوت آن دام را سخت کند و دیگر را از خانه پاک کند سردی از تن دور دارد اگر کسی از جوانی رجعت

بنماید مداومت نماید او را القوت جوانی میدهد و اگر دو وقت بخورد او را صحت این ترکیب معمور یافت

واللہ اعلم بالصواب

۷۲۳

دوا المسک بارد

گل سرخ طباشیر صندل کشنیز خشک کاو زبان کهربا

۸۵۵ ۸۵ ۵ ۸۵ ۸ ۵ ۵

مسک خالص اجزا کوفته و بیخته شکر را بقوام آب سیب

بقوام آورده عالی اکسیر معجون سازند شربت ... مع

مجموع ترتیب صاف

۱۹ آنجواه مجموع ۸۱ ... ۸۱ ۸۲ ... دوم ... ۸۶ اثر

...

۷۴۵

[illegible]

چند چون ارکان تفکر را ببند
چون میهمانان در سرای شب شدند
بی نظر بر عالمان کلب پیر
هفت جفت را بیدار من برتر
[illegible]
در همه شب [illegible] میکنند
[illegible] علف
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
چون شیشی بود در تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
او بیاشن جسم [illegible]
[illegible] در نار میران [illegible]
[illegible]

اللهم صل علی محمد و آل محمد

یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم انت الرب الذی

لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر وهذا شهر عظمته وکرمته

وشرفته وفضلته علی الشهور وهو الشهر الذی فرضت صیامه علی

وهو شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن هدی للناس وبینات

من الهدی والفرقان وجعلت فیه لیلة القدر وجعلتها خیرا من

الف شهر فیا ذا المن ولا یمن علیک من علی بفکاک رقبتی

من النار فیمن تمن علیه وادخلنی الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین

اللهم رب شهر رمضان

اللهم رب شهر رمضان الذی انزلت فیه

القرآن وافترضت علی عبادک

[illegible]

[illegible]

[illegible]								
[illegible]								

که ربع ... مرضی ... شوند در حال ... از کردن ... بعد ... کند

صفت طلیماء فضه از ارسطاطالیس نافع بود ... گویند طلیماء فضه ... الا آنکه

که نفع او کمتر بود اگر او را با روغن طلا کنند نافع بود از بهر دفع جرب در تشهای فالج زداد

نسخه روغن چهل گیاه بیخ کاسنی و بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ بنفشه و بیخ خیلمو و

سفید و حنظل و سوربجان و عناب و سپستان و زنجبیل و زرده چوبه حمل و ... و

و بنفشه خطمی و بابونه و بزرقطونا و تخم کدو و تخم خیار و پسته الو بالو و پسته الو و پسته

و پسته عدس و بادام تلخ و بادام شیرین و خرس گیاه و بهار نارنج و پسته و الاو کاه

و انزروت و خیارزه و شونیز و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم مورد و برگ مورد

و گل زرد و پسته و روغن و نیم مثقال اضعافه نمایند در روغن سازند مجوبی که ...

و بدانکه بعضی از ایشان سبب ... مشغول شود حالی ... سببی ...

و زنان همچنان مردی را ... بلکه کمتر از خود دانند پس لازم شد که ...

فوت باشد یا دلیم که اهل جماعت منفعت بخشد و باید که قدر این بدانی اطلاط حضب ...

و حور بوا ... قرنفل و دارچینی و مشک و زعفران و فلفل سیاه و زنجبیل ... هر یک ... درم یک ...

درهم ... صافی ... شد و بعد عسل بقدر ... و ...

سنگ ... مشغول خواهد شد ...

و بعد از آن مشغول شود که ... با ... مجرب است

علی النبی ... الله ...

الله اکبر

... اول ... حالتی ... کرده ... معمول ...

... مسهل ... سنی ... ایمی

... چهارم ... ربحت ... ایند ... حمید ...

... ربحت ... مرض ... ایمن ...

از ... ار ... ار ... ار

عود ... ار ... ار ... ار ... ار

... ار ... ار ... ار ... ار

... برابر ... عسل کف ... ممکن ...

... بعد ... بخوریم ...

... اعظم ...

بهار آید فرنگ رباعی ای زابله فرنگ جان تو ساده ... [illegible] ... صحت کوتاه ... [illegible]

شود و فع وجه دلخواه و بعد از فصد و تنقیح مواد مسهل دهند که مخرج اخلاط غلیظه باشد ... [illegible]

... [illegible] ... اخلاط غلیظه ... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

... [illegible] ... غلیظ ... [illegible] ... طبیعت ... [illegible]

... [illegible] ... مثقال ... عنب الثعلب ... مثقال گل سرخ ... [illegible]

... دو مثقال ... [illegible] ... سنامکی ... [illegible]

و صاف کنند ... مثقال ... [illegible] ... گرم ... [illegible]

... [illegible] ... غذا ... [illegible] ... باب هم در علاج آبله فرنگ ... [illegible]

[illegible]

دارچینی انیسون آب [illegible]

در دهن کرده و در زیر زبان نگاه دارد تا غایت ... زیر زبان بماند قوت شهوت ... [illegible] ... آب برآورد

و قضیب را ... [illegible] ... محکم کند و ذکر را قوی گرداند ... [illegible] ... بشهوت ... [illegible]

... قوت باشد و مثانه را دفع کند ... [illegible] ... را قوی کند ... [illegible]

... [illegible] ... بخارات معده را دفع کند ... [illegible] ... دندان محکم کند درد دندان ... کند

و سفید ... [illegible] ... طعام کند و تقویت معده دهد خاصیت بسیار دارد و اطبا گفته اند که

... [illegible] ... حب المشک را در عمل آورد از شهوت سیر ... اگر زنند طلا کنند ... [illegible]

... [illegible] ... گرم شود ... [illegible]

دارچینی انیسون

دارچینی ۵ درم	انیسون ۳ درم	بهیون(?) ۴ درم	زعفران یکدرم	شقاقل ۳ درم	دانه مصطکی ۲ درم
[illegible] ۴ درم	عاقرقرحا ۳ درم	مویزج ۳ درم	قرنفل ۴ درم	بهمن سرخ ۵ درم	زنیان ۴ درم
[illegible] ۲ درم	کندر ۶ درم	سعد ۳ درم	جلقوزه ۷ درم	سنبل ۲ درم	ساذج هندی ۳ درم
شیطرج هندی ۵ درم	عنب الثعلب ۱۰ درم	مشک خالص یک انگشت(?)	گلاب ۱۰ سیر	روغن [illegible]	
مویز منقا دانه بیرون کرده ۱۰ سیر	عسل سه برابر ادویه	عنبر اشهب یکدانگ			

شیر شسته و درین چیزها کرده شود و اگر هم دیگر را بخورد یک مثقال اضافه کند تا مرده شود اگر چشم ...
بعض بیند شود فلفل سیاه و زنجبیل و عصر نافع و احمرار ان ورزند با آب از ابتدا که هلاک کند

٧٥١

ادویه ها برای سرطان نافع است و علاج مینماید

تخم کبر انجام سنگیست و در دیگ حمام پیدا میشود

سوخته زاک کبریت

تخم انجبره مقدار خورک ۳ مثقال

آرد نخود

۱۶۸۵۶
―――
۲۰۶۰۲۱

۱۷۵۴۲۱

از شعبان خواص بیمار دارو

قرنفل جوز بوا دارچینی بسباسه جوز بوا سلیخه

قاقله کبار جوزی ... زنجبیل بلیله کابلی بلیله

آمله مقشر

شقاقل ... نانخواه زیره کرمانی ...

با قند سفید ...

قرنفل

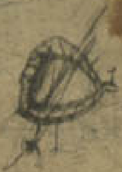

۸۲۱۹٫۲۴ ق